

HUMAÏOUM-
NAMÉ

MANUSCRIT TURC

Ms
TURC

112

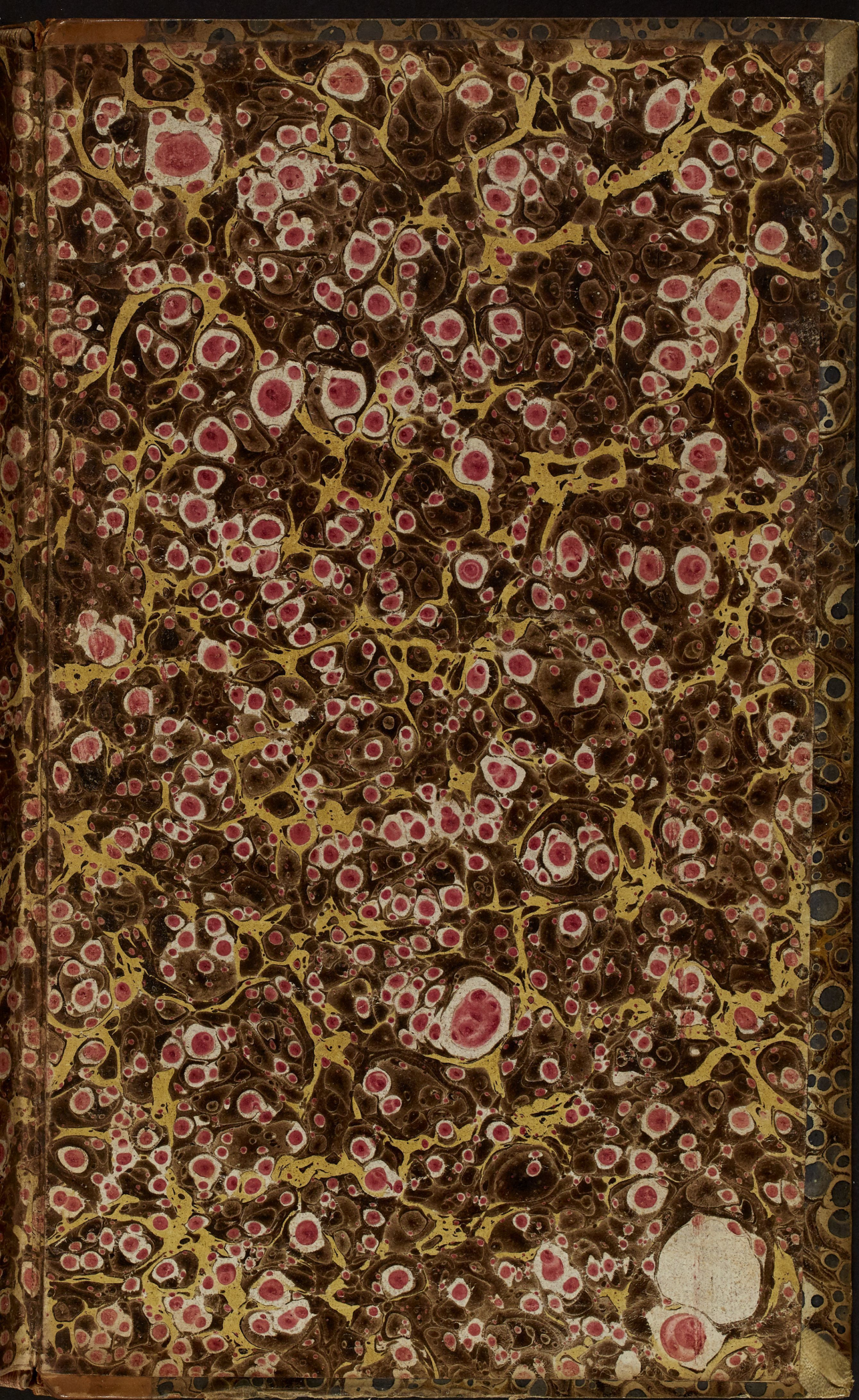
ÉCOLE ROYALE

DES JEUNES

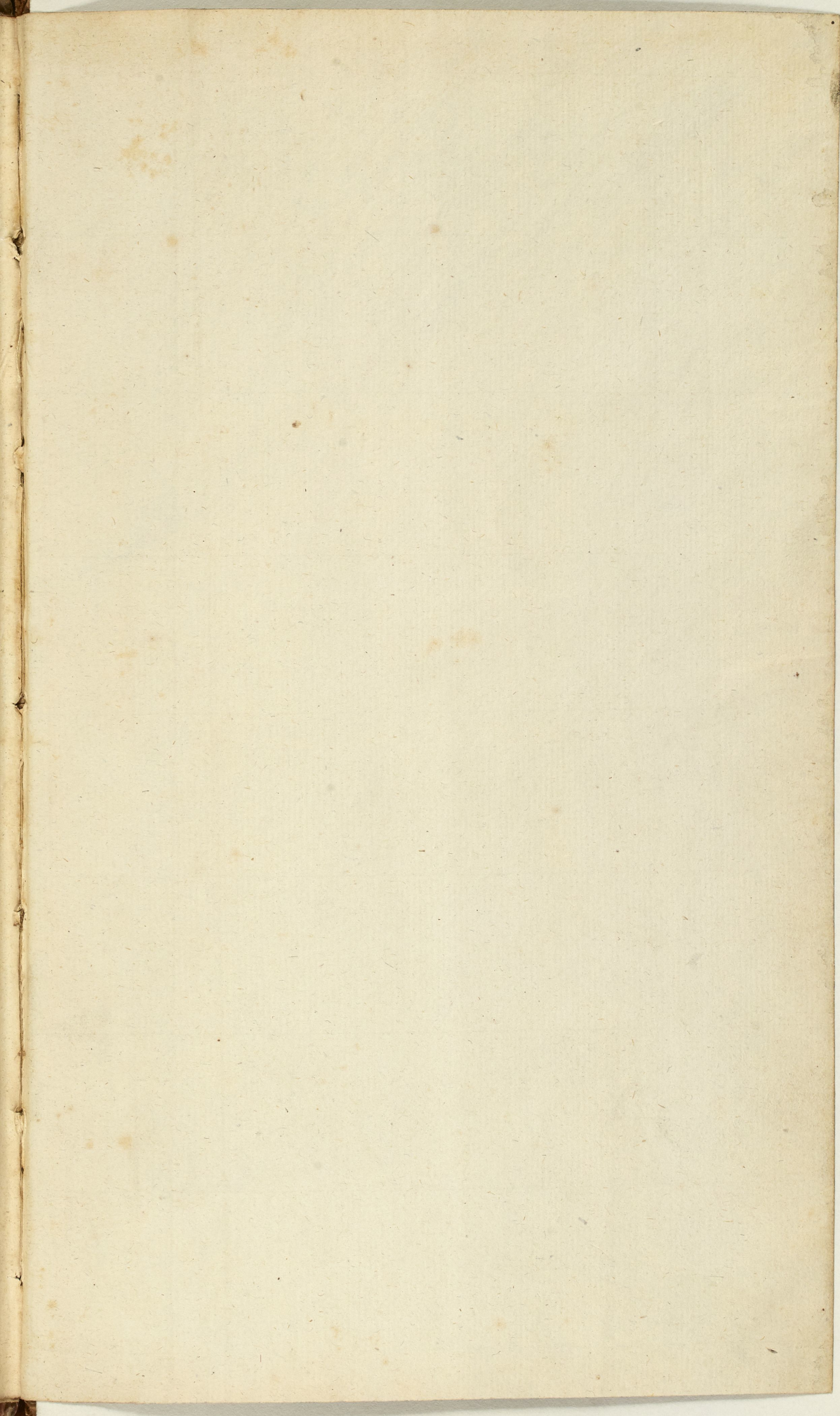
DE LANGUES

DE PARIS









Въспоминаніе - 1875

395

112

of 1/1

Humairoun - Namè.



صاحب فلوریت و ترجمہ دہلوی

Bibliothèque de l'École N^o des Langues de l'Université de Paris

Paris

antiquaire

Desal

Inserit au Catalogue, S. 2. L'Anque Turque,
sous le N^o 40

ubiculo —

Cubiculo Orientatum

صاحب فلوریت و ترجمہ دہلوی

ubiculo Orientatum

1761

Desal

C. Rouet. 1864-65.

Androm

Androm

2



حضرت حلیم خلاق و حکیم علی الاطلاق جلّت حکمتک و ظایف لطایف حمد و ثنائی بحکم
از منیر شمس الدین شیخ محمد و جمیع موجودات علوی و سفلینیک زیانتد جاری و دایم
و فواید و اید و اید الای فی انتهای بر مقتضای **و اعطی کل شیء خلقه ثم هلك** نام مبدع
سماری و اراضینک اجر اسند ساری سایر در **نظم** رموز آموز عقل نکتہ پیوند
شنسای ده جان خردمند جواهر بخش حکمتای باریک بروز آرنک شبهای تاریک
کلام بدیم کریم و کتاب لازم التکریم و التقدیمند حضرت رسالت پناه سلطان سر بر
لی مع اله نکتہ دان **و علیک مالک تعلم و روشن بیان انا افصح العربی و الحکم طوطی نوای و ما**
ینطق بالطوی معجز نمای ان هو الاوخی یوحی نیت تجلی رسول مرتضی محمد مصطفایه

• منقول محمد کاذل تا ابد هر چه هست	• با آرایش نام او نقش بست
• چرخ که انواع بینش باوست	• فروغ همه آفرینش باوست

صلوات الله و سلامه علیه و آله و صحبه المقربین لدری و علی من تابعه و انتم الیه مدد
طالبه مقاصد ارادت و عنایت قاصدان مطالب استفادت ایچون انواع
خطاب مستطاب قیلدی و اول دانش آموز **علمه شد ید القوی** آیه طریق تعلیم
مستمدان مکتب ادبی و قانون و تفهیم قانون مستعدان مدرسه جهد و تلمی

و سوال و جواب از ره میان پیور دی که **ادع الی سبیل ربک بالحکم و الموعظة الحسنة**
و کلام سعادت فرجامک مضمون میهن انجامی بود که ای عالمیانه مواید عواید صلاح
و سدا ده صلا و برچی و ای آد میانه مناجیح مصالح معاش و معاده یول کو سترحه
بند بودی مضیق سقامتدن طریقواستقامته دلیل حکمتله دعوت قیل و یکا اعتقا
ایدن عبادده ها و پیروادن روضه رضایه موعظه حسنه ایله هدایت قیل که
مفوس برکش تاز یانه حکمتدن غیر برلر رام اولمز و طباع خود بسند بند و قید
نصیرتدن غیر برله صلاح بولمز **و لکن فضل علیظ القلب لا انقضوا من حولک**

هزار راضی که گردد تو نشن ام | **کنده** هستکی باکره خام
نه که توسنان نوعانی نه لغام ملائمت و شیخیه ملاطفت رام قلمی متعذر در
نفوس آدمیانی دخی قوای همی و سبعی نلک نهادند غالب و لوب درهم **یا کملوا تمتعوا**
مرع سندن پیچون و چراچر ایدر لر و زمام نهی منکر و حرام امر معروف دن با ایدر لر
و اعمال مهمات حکمت و استعمال تاز یانه حکمت و موعظه منقاد ایلک متعذر در **بدت**
اولور حکمتله حل هر امر مشکل | اولور حکمتله حاصل کام هر دل

و من یوئی الحکم فقد اوفی خیرا کثیرا موعظه حسنه یه که ماموریه در بر کلام
جامعده که سامع اولنلر قابلیت و استعداد دلری حسبجه اندن فایده مند و لالتر
مواعظ قرانی و ضایح فوقانی بکی که جامع اطوار صوری و معنوی و حاوی اسرار دینی
و دنیویدر و سامع و قار استعداد دلری مقدار بجه نظم در بار و معانی کوهرت
حقه دار لودر و الیه مال من قال **شعر** بهار عالم حسنش دل و جان تازه میل رد
را ناک اصحاب صورت رابواریاب معنی را • بو مقوله کلام سایر انبیای عظام
علی نبیا و علیهم السلام هیچ برینسه فایض و منزل و لما مشدر بلکه خاصه حضرت
ختمیت در کجا اسناد الیه صلوات الله و سلامه علیه **او تیت جوامع الکلم** و چون
صدق متابعت مورث کمال خصوصیت در • و متم تمام مناسبت لاجرم امت
برزگوارندن که **کنتم خیرا مخرجه للناس** سمیله موسوملر در بعضی خواصک



طبیعی مطرح استغناء نوار جامعیت واقع اولمشد که اولدخی اول حضرتک مشکات
نبوت کبری سندن اقتباس اولمشد بر سبیل کلام جامع اوکا دیر لکه دیدن ارباب
ظاهر مشاهد جمال طواهر معاینی برله متور و مشام اهل باطن رواج حقایق
و فوایح دقایق برله که ماورای ظاهر دن لایح اولور معطر اوله تا هر احد حوصله
مقداری خوان احسان بیکر استدن بجز مند اولوب **مصلح** هیچ جویند ارنی در برور
نی مقصود بس معلوم اولدی که چهره هر کلام زیور حکمتله نقد راسته و عذر رهیم
کلاکونه جامعیت یله ندکلو اپر استه اولور سه دیده عاشقان کامل مشاهد
جولانه زیاده مایل اولور **نظم** هر که زیبا ترست از خوبان سوی و میل پشتر
جمله تصانیفدن که قواعد تالیفی حکمت عملیه اوزره مبتنی اوله و مجموع رسایلدن که
معانی بضمنی مسایل موعظه حسنه یه مشتمل و محتوی اوله کتاب کلیله و رمنه در
که حکای هندانی طرز خاص اوزره تالیف ایدوب بر آئمه حکمت شعار اوضاع جامعیه
نظم مخصوص اوزره تصنیف ایشلردر لطایف حکمت و فضلیله طرایف لهو و هزل
میائید کمال اختلاف واریکن بر طرفه امتزاج و بر حرفه ایلاف و یروب طرز
کلامی اکثر طبع اکامیل اشون دیو امثال و افسانه اوزره وضع ایشلردر و زیبان
و حیث و لسان بهایم و ظهوردن اصناف حکایات و روایات تقریر ایدوب انک
ضمنیه انواع فواید حکمت و میاسن بصیحت مندرج قلمشدر تا عاقل تصحیح چون
مطالع رسنه بهمانه و عاقل متور همچون داستاز و افسانه قله و درسی معلم و حفظی مندر
آسان اوله و فی الحقیقه اول کتاب حکمت نصیب بر حد یقعدر که اسرار سری و **لکم**
وینها ما تشتمی الانفس و بلاد العین ازهار یله منوردر و اطراف کلزاری **مال العین**
رأت ولا اذ سمعت نسایم عین شاریله مطیبت و معطر **نظم** هر کینه سید
کل معانی هر خرفه شکوفه امانی لفظی چو طراوت جوانی معنی سید آرب زند
اول کان جواهر فضایل و آسمان درازی فواضل اناضیه سی مرتبه ده نام و کامل و عام
و شامل در که ابتدای ظهورندن الی هذا الان هر زمان مستعدان مجلس اراده و مستقیم

محصل سعادت نباشی و انواری و برکات آثاری حاصل و متواصل در صحاف صنع و زنگار
آفتابه رسته خطوط اسعده بوله شیرازه اورلدی انك عدلی بر کتاب کورمشد
و دیر تقدیر اجرای دفترش و عوام و اوراق مجموعہ لیالی و ایامہ سلك
اربتا طلع انظام و پولدن انك تطیرن بر جریده دخی مشاهد او لمشد در بیت

لطافتن عدتلی یوقدر الحق	تظیرن چشم احول کورمش بحق
-------------------------	--------------------------

اول کتاب شریفی حکیم روشن رای بیدای بر من رای جهان اراد ابشلیم هندیک
نامنه که بعضی محالک هندک مالکیدی زبان هندی وزره تصنیف تمشدر
واکرمادی شرو عنده سبب تالیفندن بر شمره رقم زده کلک تعریف اولتسه
مناسبتدن دور و تقریدن بعید و مجبور و ملیه حکیم مذکور بنای کتاب
مزبوری بوقاعد او زره مبتنی قلمشد که مسالک ضبط خمالکه سلوک ایدن
حکام و ملوک احکام سیاست و بسط بساط رعایت رعیتدن دستور العمل او
و ترتیب و تقویت و لیای دولت و دفع و دفع اعدای مملکت قانون مجمل کار
نامه مجمل اولاد ابشلیم اول کتاب فضیلت انشائی قبله مقاصد و عمدت مطابقت
ایدر ب مفتاح مطالعه سی برله متصل افتتاح ابواب حل مشکلات و کشف مفصله
مجد و مستغل ایدی اول جوهره قیمت انك زمان دولتدن دین عوام الناسدن
بلکه عامه خواصدن لها تخانه صدقه کوهش واریکی محقق و مستور و صمیم
کاندن نعل بدخشان کی هزار خون جگره یوز کوسر و ب هراکسک کوش استماعندن
دور ایدی اندیشه اولاد احفادنن که سهر سلطنت جلوس ایدر لردی انك
احفاسندن همان اول قاعده رعایت ایدوب اول طریقہ کیدر لردی و بوجله ایلدیه
اول عروس مشکین نقابک فواج منافی رواج کلستان کی اطراف جهانی طومشک

قطعه هنر چومشک بود مشک کره نان آرد	ز فیض رایحه او مشام را تراست
------------------------------------	------------------------------

غیشود بگل اندوده چهر خورشید	زمان زمان اثر نور و مزایه تراست
-----------------------------	---------------------------------

اکاسر عظامدن نوشیروان عادل زمانه خواص و عوام میاندن بوخبراشتهارو

بولشیدی که خزائن ملوک هند ده بر کتاب وارد که زبان بهایم و طهور و لسان حسرت
و خوش شدن جمع امشدر در باب حرم و سنا سنده اول شرایط که سلاطین تاجداران
موافق و مناسب و لازعایت رعیت و حمایت مملکت شول ضوابط که جهانداران
نامداران لازم و واجب و لا اول درج جوهر حکمتک مطاری و رافند درج ^{ال}المشدر
و آله سربایه مواعظ و مضایح و وسیله منافع و مصالح عدا ایدوب نقد جد و محمد
اول قواعد تحقیق لغتینه خرج ^{ال}المشدر در طبع شاهانه انوشیروانده که استیجار
جوپار معدلت نک باران جود و احسانیل طراوت بولمشدر و ازهار گلزار نظام
مملکت اقطار امطار رافت و عاطفیده سیراب و لمشدری **پیت** جهان کشته از عدلش
آراسته • و زار نسیم بیداد برخاسته • اول کتابک مطالعه سنه میل تمام و
مالاکلام ظاهر و لوب بروزایه نشین طبیب که زیور فضل حسبله آراسته و جمال
کمال دبله پراسته مقتدای طبای فارس ایدی فرمان نوشیروانده دارالملک هندوستان
متوجه اولدی و مدت تمامادی نده اولوب انواع حیل و تدبیراته تمسک ایدوب
هرار جهله اول کتابی اله کتوردی و الفاظ هندی لغت پهلوی برلکه اول زمانده
سلاطین ایران اول زبانله تکلم ایدروردی ترجمه ایدوب نوشیروانده کتوردی و موقع قبول
و شرف استیسان بولوب حضرت شاهد رتبه سی اقصای کمال ایدری تسخیر و بیلاد
و تشکین قیلوب عباد و اظهار عدل و احسان و اصلاح امور جهانین کار نوشیروان
اول کتابک مقتضای فحوا سی اوزره ایدی نوشیروانده ذکره اکاسر عجم دخی خفله
جهتند و تقطیمی بنیدن شرایط سالقه تقدیم ایدروردی تا اول زمان که خلفاء عباسیه
خلیفه ثانی ابو جعفر منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس رضی الله عنهم اول کتابک
مناقبن ایشیدی و انک مطالعه سنه رغبت تمام کوششوب تحصیلنه جد و اهتمام
اندی و لطف حیل ایلده اول نسخه پهلوی اله کتوردی و امام ابو الحسن عبدالله بن مقفعه
که سر دفتر بلغای عصر و سر مد فصحای دهر ایدی بیورب تازبان پهلوی دن بلسان تازبان
ترجمه ایدروردی هر دم خلیفه فریور کتاب مذکور کمال حرمندن سلاک مطالعه در نظم

۴
ایدوب اساس احکام خلافتی و بنای شرایط عدل و رافقی اول مضایح و وصایا
اوزره وضع ایلردی بعد ملوک سامانیه دن ابو الحسن امیر نصر بن احمد سامانی
افاضل زماندن بریسته امر ایدوب اول منخر زیان تاریدن لسان فارسیه
نقل اندردی و رود که شاعر که صنعت شعرده ماهر ایدی اول اول جواهر
واهن مثال سلطان منوچهر رشته نظم دن انتظام و یردی بر دفعه داخی
سلطان محمود غازی غزنوی اولادندن ابوالمظفر بهرام شاه بن سلطان مسعود
که مدوح حکیم سنایی در پوردی تا ابلغ الفضلاء و اوضح البلغا ابوالمعالی نصر
بن محمد بن عبد الحمیدانی طر جدید اوزره منخر متفقد دن ترجمه اندی سؤا
منخر که حالیا کلیده و دمنه دیکله مشهور در ترجمه فاضل بن پور در الحقی عبارت
بان شیرین کیسه لذید و استعاراتی در تمثیل و یاقوت رنگین کیسه غریز در
مجتهدان احکام بلاغت تعریف فصاحت و خصلت کلماتند مجمعه لرد و مسند
نشینان بارگاه اشعار توصیف جزالت ترکیب بواعث عبارتند متفقد در
اعا بر ادغات عربیه و الفاظ و حشید دن تحاشی ایهیوب طرز کلامی
محاسن عربیات اوزره طرح ایدوب الفاظ و عبارات منعلقه سرحد طنایه
و استعارات و تشبیهات متفقد اکثارا و اشعار بهر پیشدر که اجلدن خاطر
مستمع عرض کتاب خلاصه مایه الباب کا بنی ادر اید میوب استماعند
با قبولردی طبع و قادی داخی مبادی قصه مقاطعه ربطن قاصد و اویل
کلامی و آخری ایلد ضبط دن عاجز قلوردی لاجرم بومعنی سبب شامت خاطر
سامع و قادی اولوب شتماعندن امتناع جمیع قلوب و طباع سار اوکو
فریب و مشهدی که کتاب مذکور بونفاستله زاویه نشیناند کسیف الخطیب
متروک و محجور قایدی و اهل عالم انک فراید فواید دن محروم و بی نصیب
اولیدی کا بناء الی ولایت هراة سلطان حسین میرزا بیقر امر اسنک سرخیلی
امیر سیدی التماسه برله خطیب منبر فصاحت و واعظ کرسی بلاغت و صلوات

حقایق کشف رموزد قایق المبتی الی رحمة ربہ الحافظ مولانا حسین بن علی الواعظ
 الموصوف بالکاشفی عاملہ اللہ بلطفہ الخفی کتاب فرہودہ یہ طرز خاص و لباس
 جدید کیددی و زیبا رویان معاینہ کہ تنق الفاط مغلقہ و محب لغات ^{اہل} غریبہ
 محجوب و مستور لر ایدی مناظر عبادات ظاہرہ و غریفات استعارات زاہرہ دن جلوہ
 و پردی شول کتاب کہ حالیا بین الانام انوار سمیلمی نامی برلہ نشہ ہار بولمشہ ہوا
 منشا را لہک کہ سخن رانلک میدا تنک شمسوار چالا کیدر **مصراع** کوہر
 دریای دارک لطیف پاکیدر • حقا کہ اول کتاب فضیلت نشان برسمیلدر
 کہ سعادتدن درخشانند و بر سحاب درکم قلہ کوہ فصاحت و بلاغندن در ^{فشانند}
 الفاظ دلفریب شکر بلبلر کشمسی کبی شود انکیر در و معانی و تراکیب غریبی تریح
 غنبلر طریبی کبی دلاویر **نظم** حروفش چوزلف بتان چکل • ہر جای ^{نشست} جا
 و ماوای دل • معانیش در زیر حرف سیاہ • درخشانند خون مر و روشن
 چوماہ • سواد کی کہ کل الجواہر معانی اند ز عبارت در پیاض دیدہ حورادہ
 پرویر سہ روادرو پیاض عنق صبح شادمانی اندن نہایت در سواد چشم
 جہان بینا وزرہ وضع اولسہ سزادر **شعر** سزدر کہ کاتب دیوان سزای خلد کشد
 سواد نسخہ او بر پیاض دیدہ حور • بویایات رایت او کتاب فایقک کہ مطلع
 انوار حقایق در قامت والا سنہ خلعت اولعہ لایق در **قطعہ** صورے
 مجد و معارف جامہ سینہ در طراز • معشی و قبال دولت خامینہ در نیکین • عارض
 رنگین شعاری قوغنج و فریب • طرہ مشکین الفاظی سہر تاب چین • نور حکمت
 طلوع در ہر کلام کاملی • بیتہ کم انوار علیلہ دل اہل یقین • چون مخدوہ ہایون
 تنق کوندن وجہ مشروح او زرہ الوان بو قلمون و شاب کونا کونلہ یونز کو ستر
 کاہ جامہ ہندیلہ غنچ و دلال یلردی و کاہ لباس فارسی و قبا پہنوی برلہ جلو
 قلوب کاہ حلہ قازی و شقہ حجازی برلہ عرض جمال یلردی اما بالای و لہ ہی ہونہ
 دیبای زیبای رومی برلہ ارادیش بولما مشدی و فرق فرق سزای کلیل فلک فرسای

لغت مزبور ایلہ مزین و لما مشدی اگرچه جمال با کمالی حله انواع السنه ایلہ خالی ایدی اما
 پیرایه خال و خط الفاظ ترکیدن خالی ایدی اول سبیدن مدت مدید و عهد بعید ایدیکه
 که خاطر مدبر و خاطر و سودا یه بوسودا و شمشیدی که اگر سپهر بی مهر دن فرصت
 و آیام بی آرامدن رخصت میسر و لورسه و کردون دون تلفیق اسباب تعویق
 مساحه قلو رسه کتاب مروره شمع مذکور نک بریندن خامه عربی عامه ایلہ
 رومی جامه کیدرم تا اکثر لباس استیناسدن عاری و لمیه و عوای معاینه
 تنوآل و معجز کلمه مثال ترکیده جلوه و یرم تا عام و خلص فراید فواید قیاسبت
 بی بهر قالمیه **بیت** لطافت اوله مقبول آدم • خلاوتی بچم منظور و مکرم •
 هر چند دهقان خیال بوستان آماله بوا مل نهان دکودی اما سحره فواد شمر ثمره
 مراد اولدن تند باد قضا برك و بارن دو کودی و نوایب زمان بر آن امان و یرمزد
 که خاطر بوغری مضایه متوجه اولیدی و یر باران اخر از خطه کوز آجدر مرزی
 که ضمیر بودنی قضایه رخصت بولید ناچار نطق وقت اعتاق فرصتن قاصر
 اولوب چهره مقصود جمال مطلوب نقاب تنویق و حجاب تعلیق له مستور و محجوب
مصراع که شعر ترا نکیز خاطر که حزن باشد • تا اول زمان که بونید نک ریاض حال رخساره
 عنایت یزدانی ایلہ ریان و حیاص آمالی باران عواطف صمدانی ایلہ ملیان اولوب
 بلد محبیه ادر نه ده که خال چهره ممالک و سواد شمع سبع آرا یکدن حضرت سلطان
 عظیم الشان و خاقان حضرت نشان افتخار آل عثمان الملیحی که دجه ربه الرحمن والکلبا
 الشدید والقلب الحدید السلطان السعید السلطان مراد بن السلطان محمد بن السلطان
 بایزید طیب الله به ضایم الروح و روحهم و والی مرغنا به الرحمة فوقهم خیرات مروره
 و حسنات مشکوره سندن جامع جدید جواهرند اولان مدرسه عتیقه که محطار حال
 افضال و مہبط و فور عز و اقبال درواختر عبید تنویق و تقلید پور لدی و مشام
 جان و دماغ جنان اول شهر فر دوس نشانک هوای عبید افشا ایلہ که غیرت نسیم
 جناندر منجر و معطر اولدی **شعر** سدی جان باغینر باد عطر سای ادرنه • فیض روح ایتنه

فضای جان فرای در نه • رفع ایدوب دلدن غموم کهنه عیسی کی • تازه جان وی
 دم معجزهای در نه • غنچه کبوتر نیک لکدن در هم اولمشکن کوکل • کل کی آبد
 نسیمی دلکشای در نه • اول بقعه مبارکده که محل اقتباس فضایل و مقام اقتباس
 فواضل دیام معتاده معهوده مدرسه فروع اصول و مذاکره معقول و منقول
 مصروف و مبذول قلوب زمان تعطیل که عقلک ساعتاً راحاتی و طبعک اوقات
 استراحتیدر خانه شوخ چشمتی که خواب دهلون بولوب حجره ضمیری آمد شد خفته
 متوالیه دن خالی کورچک سودای دل متکین اولان سودای پرسودی و بوی
 قلبه خلاص بولان نفوذ معهودی حال دن قاله و قوت دن فعله کورمکه نوا مض
 همت حرکت کلوب ذهن سقیم و طبع عیله بوشغل عظیم شروع قلندی و مولای
 مشارالیه نسخ مقدمه کتب ادیان قدیمه کی نسخ ایدوب تراجم سابقه نک
 بازار مرواجی عقود مینوع فاسد کی نسخ اندو که اجل دن باعث اختیار اولوب
الحکیمه بمائیه نکته سی مطلع انوار سهیل دن اشکاره اولدی **شعر**

چون یماندرم بمشده حکمت اول فرخها طک دکدر اولسه انوار سهیل دن ^{عیان}

چون الان شان لطافت نشان بنای زمان بر مرتبه ده لطیف و بر مشایه ده
 ظریفه که عرایس غوانی معانی منضبه الفاظ هنوز جلوه کرا و لمیدن حصول
 تمام مراده وصول تصدیق و کیف که بعض لغاتی تصحیح تصنیع کتاب و ادراک
 معانی سند و الجملة تا مل و تائیه ارتکاب ایدو لاجرم تالیف کتاب عیان
 بیان شارع اثناء مترسلان و منهاج تکلف متیشاندن معطوف قلوب
 اثناء حکایات احسن کلمات عربیه بعضی آیات ضروری الذکر و احادیث ^{نور}
 و آثار ائمه مشهوره و ذره اقصا را ولندی بجم خیر الکلام مالم یکن عامیاً
 شرقیاً و لا وحشیاً عربیاً • اثبات بیات عربیه و ایراد لغات عربیه و الفاظ ^{حشیه}
 نحاشی قلندی تا دید هر بنیای تعمق و تعمق نظر وصال غوانی معانی سند
 همه مند و ملق میسر و لا و دل هر دانی تکلف تخیل و تحیل تکلف و ناز پروردگار

حجر خیال دن پر خوردار و ملق مهور و لا مدح پادشاه اسلام مالک رقاب
الانام سلطان سلیمان تحت آصف غلام مد الله ظلال خلافة على مفارق
الانام وشد اطناب سلطنة با و ناد الدوام بوسلك جواهر كان كوندن دگا
عیانه كلدی و بود در زوا هر حق ضمیر دن سلك بیانہ چکلدی عقل پر خیال
دیر نه ایندی ای ناظم هر کلم سبحانی و ای ثاقب در حکم لقمانی مقرر در هر دفتر خلینہ
زمانک نام واجب الاحترامی بولہ معنون اولیہ ابتر در و هر سیم و زر که سکه جهانک
مهر سکه مهر دن جبینہ و رمیہ فلس احمد در علی الخصوص که مالک بحر و بر مظفر
بیکر پدر و تمام هفت کشور معسکر عسکر حضرت رهبر در بگرفت مملکت
بحسام سداب زنگ از روم تابمند و ز بلغار تا فرنگ بر خطہ یوقدر که
پادشاه جهان پناه نام شریفیہ خطبہ او قمتیہ و بر سکه یوقدر که شاهنشاه اسما
درگاه داغ عبودیتی جبینہ قومنیہ شعر بشرق ذکر منیعش کتند در منیر
بعزت مهر قبولش مند بر دینار بس بوزر نابی که بوته قلبد هزار درخ و تعب
بولہ تاب و بردک نیچون که محک اعتبارا فاضله او و مر سن تابله س که قابل سکه
قبول پادشاه عالمقدار میدروبو کوهر یابی که کان ضمیرہ خونایہ جگر پر تاب بولہ
آب و بردک نیچون با زار انتظار باب فضایله عرض بلر سن تا معلوم قلاسن که لایق
نثار خاک پای شاهنشاه کردون اقتدار میدر بیت درک اولیایہ شه عادل
اباغیہ نثار دور در باشندن انک تاج قدر و اعتبار چون قوت خیالی فرمان
فرمای عقلدن بوامر واجب الاستیالی استماع اندی حکمت اتباع فرض عین بلکه عین
فرض بلوب ایندی قطع عقل نیگو مذکر سیت ترا هر چه گوید بکوش دل نبیوش
اکرت خواجکے همی باید بند عقل باش حلقه بکوش نیاء علی هذا الخط اول کتاب
حکمت نصای بر سیل امتحان افاضل عالیشان میانند اوراق کل کیے پریشان
قلوب هر فاضل که اول کتاب کلستان نشانند برج داستان خاطر نشان اند
شهد مدخله رطب اللسان و لوب زبان استحسانه احسان تدی و ایندی

حقا بود رجد مسطور اولان حکم معارفدن سروی و ماثور جری بان یککت
بسواد المسک علی پراض الکافور و بود رجد مندرج اولان در در لطافت
منظوم و منشور حقیق بان یعلق بخبوط النور علی بخود الحور **نظم**

حریر کک تود در حل مشکلات سور	چنانکه نغمه داود در ادای زیور
جواهر که بیفتد تر ساعد قلت	برند دست بدستش لری کردن حور

بومثال اوزره بنجر زمان زبان میدان امتحانده دایر و بلاغت بیان
وبراعت معانی بدیع الشانی سخن و ران دوران میاسته مثل کبک سائر
اولوب اداء صرافان جواهر معارف و اجماع نقادان سر لطافت بونک
اوزرینه منجر و مقر اولدیکه بود رجد که درج جواهر حکمتدرو و جبرید که برج
درادی فضیلت تمیلات سخنکاری سراسر معارف و دقائق در و حکایات لطافت
سعاری صنایع مجازده دقائق حقایق در چون چناندار لک اطوارند و شهرت دارند
احوالند و رعیت پرور لک مورند و معدلت کسترتک رسومند مصنف
اولان سائر کتب و رسایلدن و جوهله فایق در بود رجهوارنار خاکپای پادشاه
کردون اقتدار اولغه سزاوار و لایق در **مصراع** سخن درست و تعلق بکوش
شده دارد • چون قاضی فضا یلما بدن بو خطاب مستطانه کوش اندم کلام
دور بارترین اوین کوش هوش ایدوب خطبه کتای بر پادشاه عالمپناه نام **خند**
موشخ قلوب بوزمانی بر شاهنشاه فلك دستگاه سکه رخسند سیله مشرف
قیلدم که اقدام نطق و مقاله معارج مناقب عظمت و جلالت ارتقا ممتنع در و زرد با
قوت خیال الله مدارج مراتب صفات کماله اعتلا محال **قطعه** یاشند بحر
شوکتک قطره در بحار • جنبند مهر عرسک ذره در جبال • روین آتش
غضبن کور سر آب اولور • خشمیله خون اولور دل سنکیز سام و زال • پادشاه
غازی شاهنشاه حبیب مغازی مخرب ممالک انکروس مسخر حریره رود و س قلع قلعه
بلغار و فاع مدینه بغداد قاهر قهرمان بغداد قاطع طناب افراج المان **بیت**

در که عالمپناهی کعبه امن و امان . سده دیوان سرای قبله خلق جهان . پناه اهل
 ایمان شاه شاهان دوران سلطان حسن قران **پیت** لطف و قهری خانه پیمانده
 زرق و اجل . عفو و خشمی مایه سزهایه سود و زیان . السلطان ابن السلطان
 ابن السلطان فخر آل عثمان سلطان سلیمان شاه خان ابن سلطان سلیم خان
 ابن سلطان بایزید خان **قطعه فی الدعاء** سر و اقبال و نهال و دولتی سر سبز
 گلشن عمری کلینه پر میر باد خزان . دولتیله دایم اوله کامین و کامیاب
 نصرتیله اوله هردم کامکار و کامران . بر شاهنشاه دیندار و دین پرورد که
 دامن نفس مقدسی دشمن کجایردن بلکه صغایردن مظهر درو مشرب عقیدت
 پاک خاشاک آراء باطله دن مقدر شرع دهن تابناکی شوایب ظنون و اهیه دن
 مبار در زنگار عقاید فاسد آئینه ضمیر منینه یول بولمشدر و زلال خاطر خفیه
 آراء فراق ضالده یله مقدر اولما مشدر اعظم شاهان جهان اید و کنه بو بردها
 معظم در که سالک شاه راه مذهب حضرت امام اعظم در رعایت شریعت
 مظهر ده بر حده در که شاخ چنار سیم و ذرا زهاده دست دراز لغ اندو که
 سبیدن مقطوع الید در و باد بهارا بکار گلزاره عشق باز لغ اندو که اجلدن زندان
 حباید محبوب و مقید در بنفشه تمام اولدغیچون . جگر دیلر قناسدن زبان
 لاله ذمام اولدغیچون . قوه فانه بو یادیلر دهان . کل غنچه یه طباخچا و در غیچون
 باسنه یورق ووردیکر و مدام سر مست و می پرست اولد و غیچون یا غنه طو عرق
 اووردیلر آئینه ماه و لوله یوز یوزه اووردغیچون بر دارا ندر مسک سمن بولرله سینه
 بر سینه اولد و غیچون شهر بازارا ندر عیبه نایم لره نظارند و کچون کوزنه میل
 چکدیلسوسن زبان درازا اولدغیچون یوزنه نیل چکدر . معدلت باهره سی بر مرتبه ده در
 جنک پلنک دامن پوست آهودن ال چکشد . کرک کلوی کوسفند یله قان بلا
 یوز بلا پشمینه ایله اهو چشم غزاله عشقند در ویش پوست پوش اولمش در
 کعبه تر عقابله هم آشیانه در میشنیر و دیابله همخانه و همکاشانه روزا و شبان

کوسند صحرا ده بی شبانند لیل و نهار بازیه ویر هوا درو شیر آهوی پاسبان در
 و بالجه ایام معدلتند زهر افغی ظلم و اعتساف تریاق دوا عی عدل و انصافند
 منع دم در و بنیاد جور و سیداد قواعد نصف و داد یله منهدم نجات شمال
 عدل شاملیله دماغ اطراف عالم معطر و لمعات آفتاب بذل کاملیله دید
 اصناف بنی آدم منور و معمار عدلیله مقصوره ربع مسکون معمور و شمس قمر بلجور
 چار سوی هفت کشور دن دور در **پیت** مکسه ایامند اتمز نایدن غیری نغان
 مکسه دور اندن کوچ چکنانک لاکان **پادشاه چاره ساز یتیم نواز در که شربوق**
 زمانند یتیم انک مکر در عدن **یوقدر** ایامند خونین دل مکر مشکین ختن
 ایام هایوتند سرودن غیری یاغی باش قالد رمی ولد اخی زنجیر آید مقید در
 و روزگار میوتند شمع دن غیری یاغی یاغ اوزره کمدی ولد اخی عذاب نار و نار
 عذابند مغلط و شجاعند اکارستم دمک ستمدر که رستم انک کمر بسته کمر بستند
 و طماست و سام و القاص و بهرام کمر بند سنک افکنند سیدر عظمتد جم دمک
 غلط در که سنک قهر بخج جگر جام وجود شکست آتشده سخاوتد حام دمک
 خطا در که دست بدلیله بخج حاتمک دفترن طی ایدوب صیت و صدای جودن
 بیست آتشده ربسطت مملکتد برد جرده در که ملک سلیمان مسخر مورچه جوهر سبع
 ظفر بیکرید و دایره قلعه آسمان مکر ما جره علم نصرت رهبری مملکت قیوان و خاوند
 مجموعه ممالک محروسه سندن اکی ورق در و معدلت فیریدون نوشیروان دیبا
 مآثر مانوره سندن بر سبق کره زمین کوی چوکان پای سمند کردون کزید و سینه
 زار آسمان میدان جولان خنک هامون نوردی سطوت سلطنتی بر غایتد در که
 بشتر که با نهیب صولت پادشاهانه دن یوقاند و آییند آفتاب با سوسطوت
 خسروان دن خفقان درگاه عالیناهی بغیر حیا بهر جهاندرسد فلک ششباهی محرم
 شفاء اکاسر دوران در حضره قباب سرای میمون جناب سپهر آ بکونه همسر در
 سفرده نککر خیام ها بوئے ایوان کد و نیر بر بیکر آندن برتر در دیدن کردون کدوان

سُعْشَعَةُ خَيْرِ آسَمَانِ سَائِدِ خَيْرِ وَحَيْرِ اَنْدَرِ وَجَرَمِ اَنْتَابِ رَشَكِ سَائِدِ سَائِبَانِ فَلَكَ
فَرَسَائِدِنِ سَائِبِ وَشِ خَاكِ يَكْسَانِدِرِ مَاهِ مَسْتَنِيقِ مُسْتَدِيرِ هِ خَرَكَاهِ فَلَكَ تَدْوِيهِ
وَتَوْبِرِنْدِنِ اَقْبَانِ نَوْرِيدِرِ وَخِيمَةِ كَرْدُونِ سَائِبِ خَيْرِ هَائِيوَنِيلِ لَافِ اَرْتِفَاعِ اَوْرَسِه
دَعْوَايِ زَوْرَايِدِرِ زَمَرِ عَمَامِ عِيَارِ تَانَامِ مَبَارَكِنِ جَبِينَنَه يَارِ مَدِي تَبِ تَابِ بُوْتِه
كَلَارِدِنِ خَلَاصِ اَوْلَمَدِي وَدَرِهَمِ دِينَارِ تَالَقِبِ شَرِيفِنِ سَكَةِ قَوْلِنْدِ قَارَمَدِي شَكِجِي خَيْرِ
كَارْدِنِ بَخَاتِ بُولَدِي قَنْدِيلِ زَنْكَارِ مَهْرِ مَاهِ كَاسِهْ مَشْعَلِ چَرَاغِيدِرِ كَمَلِ لِيلِ وَنَهَارِ
آنْدِ يَانِنِ كَهَارِ فَجَارِكِ يُوْرِكِ يَاغِيدِرِ اِيْتِ نَصْرَتِ اِيْتِ بَرِنَهَالِ سِرُودِرِ كَمِيَانِ بُوْتَانِ
غَلَزْدِهْ خُونِ اَعْدَايِلِرِ پُرُورِشِ بُولَمَشْدِرِ سَنَانِ نِزِهْ جَانِ سَنَاتَدِنِ رَوَانِ اَوْلَانِ
قَانِ غَازِهْ چَهْمُ نَوْعِ وَسِ غَرَادِرِ وَغَبَارِ سَمِ سَمْنِدِ جِهَانِ كَرْدِ عَالَمِ نَوْرَدِي كَحَلِ الْحَوَاحِرِ
حَوْرِ وَعَيْنِ اَوْلَسِهْ سَرَادِرِ پِيْمِ بَيْغِ سَدَابِ رَنَكْدِنِ اَفْرِجِ بَرِ رَجْدِنِ دَرِ كَمَلِ سِرْتِ خَطَلِ
مَرَاتِ شَمَشِيَرِ آبِ تَقْوِيَرِ وَاَتَشِ تَاثِيرِدِنِ غَيْرِ بِلِيدِ اَمِيَسَرِ كَلَرِ وَهَمِ كَرِ زَالِرِ زَكَرِ
سَرِخِ سِرْبِرِ دَرِ سَرْدِهْ دَرِ كَمَلِ شَرَابِ زَهْرِ آبِ بَيْغِ نِيلِ وَفَرْدِنِ غَيْرِ بِلِيدِ شِفَا مَتَقْوَرِ كَلَرِ
وَنَارِ شَمَشِيَرِ اَبْدَارِي دِيَارِ جَانِ دِشْمَنِ خَاكِ سَارِ اَتَشِ اَوْرَمَشْدِرِ اَتَشِ سَنَانِ تَابِدِرِ
خَرَمِ اَعْدَايِ بَدِ كَرْدَارِي بَادِهْ وِيرَمَشْدِرِ اَلْفِ تِيرِ وِيَايِ كَمَالِ اَقْبَالِ دَوْلَتِ رَوْزِ قَرُونِ
اِيْچُونِ اِلِي قَالِدِرِ وِبَاءِ كُوْبَالِ وَدَالِ كَمْنَدِي دِشْمَنِ خَاكِ سَارِ بَدِ حَالِكِهْ قُوِي دَلِهْ وَكَارِ
اَكْتَرِ شَكَارِ وَشَكَارِي بَكْسِرِ سَرِ اَعْدَايِ خَاكِ سَارِ دَرِ سَفَالِ سَكَانِ خُوخُوْرِي كَاسِهْ كَلَهْ كَفَا
فَجَارِ دَرِ وَاَسِيبِ بَيْغِ رَخْشَانِ بَرِقِ نَشَاتَدِنِ جَانِ كَرْدِنِ كَشَانِ اِيْرَانِ وَخَرِ اَسَانِ خَيْرِ اَنْ
دِهْرِ اَسَانْدِ اَسُوْبِ طَوْبِ كَرْدُونِ كُوْبِ صَاعِقِهْ نَشَاتَدِنِ دِيَارِ دَرِ يَابَارِ وَقَلَاعِ وَحَسَارِ
اَفْرِجِ خَاكِ سَارِ وِيْرَانِ وَخَاكِ يَكْسَانِدِرِ بَيْغِ بِلَايِلِدِرِ وِيْرَانْدِرِ اَلْمَانِ اِيلَلَرِي رَحْمِي اَحْمَدِ
خَرَابِ اِيْرَانِ وَتُورَانِ اِيلَلَرِي جَوَانِجَتِ آسَمَانِ تَحْتِ شَهْرَادِهْ لَرِي كَمِ هَرِي سَعَادَتِ جَنْدِ
مَهْرِ رَخْشَانِيْدِرِ وَسُلْطَنَتِ دَرِ رَخْشَانْدِرِ هَرِ بَرِنِيَكِ حَضَرِ سَعَادَتِي شَايِسْتِهْ خَاتَمِ
سَلِيْمَانِي وَفَرَقِ فَرْدِ سَائِي سَزَاوَرِ تَاجِ سُلْطَانِي وَافْسَرِ جِهَانِيْدِرِ جَمَلِ سِي چُونِ
مُصْطَفِي خَلْقِ مَحْمُودِ خَلْقَتِ سَلِيْمِ نَفْسِنِ يَارِيْدِهْمَدِرِ بُوخْصَلَتِ عَاقِبَتِ هَرِي جِهَانِ كَمِ وَكَشُو

کتبی و لغه دلیل علامت بلکه برهان محتمل **شعر** الهی چشم بددن دورایله •
 قیونک عمر فی معمر الیه • آصف رای صف آرزو راسی که کواکب آسمان ایوان کیوان
 رفعت بر آراء عالم آرازی شمع سبستان مملکت و فکر کشور کشاوری حلالیهات امور
 سلطنت در آصف آراء امرای که روپین تن هیبت و تمامت مهابت در هر برسی پیشه و عاده
 بر شیر پرصوت و پلنک غضنفر صلابت در خدام در کاهی صاحب احسان مدام
 و مقر بان باد کاهی واجب الاحترام خلد الله ملکه و سلطانه و فاضل علی العالمین بره
 و احسانه و لازال رایت اقباله بر ماح الطعن منشوره و آیات جلالت کالسیع المثلان
 ماثوره و مشهوره و اطباب خیام خلافت مشدوده با و تاد الدوام و ظلالت علی
 ورافه ممدوده الی یوم العقیام بونامه فرخنده آغاز و نجسته انجام بعون الله
 الملك العلام **پیت در نام کتاب** پادشاهک چون همایون نامنه اولدی تمام
 اک و یردی هاتق عینی همایون نامنه نام و الصلوٰۃ والسلام علی خیر الانام محمد و آله اکرام
 و صحبه العظام مانتاج اللبالی و الایام و تواتر الشهور و الاعوام **مقدمه** اولیک کورک
 که مقاصد کتاب کلید و دمنه قواعد حکمت عملیه اوزره مبتنی در حکمت عملیه
 نفس انسانینک مصالح حرکات ارادی و افعال طبیعی سنه عددن عبارتدر ربو حیثیتله
 که انتظام احوال معاشنه مقضی و متوجر اولدوغی کمالک حصولی مقضی اولابو تقسیم
 اولی که ایکه قسمه منقسم بر بری ولد که هر فردی علی السبیل الانفاد راجع اوله اکا تدر
 اخلاق دیر لرا کنجی اولدر که افراد بر سبیل مشارکت متعلق اولابو قسم دخی ایکه قسمه
 منقسم بر بری ولد که مشارکت منزل و خانه ده اوله اکا تدر منزل دیر لرا کنجی اولدر
 مشارکت شهر و ولایت یا اقلیم و مملکت اوله اکا تدر سیاست دیر لرا کتاب مزبور
 اقسام ثلاثه مذکوره دن نوعین آخیریندن بعضی فوایدی مشتمل بر آندک تهمذیب
 اخلاق متعلق احوال مذکور دکلدر لک علی سبیل الاستعداد اکوچر بولور قند مکارم
 اخلاق دن بعضی یراده مجال میسر ایدی ما کتاب مزبورک اوضاع و اوصافه تغییر کل
 کلسون دیو ابواب کتابی زیاده ایتمک مناسب کور میسوب همان اول منوال و زره که حکیم

هندی در روایت ولفسندی ایراد اولندی و کتاب مذکور در ایکه باب اوله که ایرادند
 فایده کلی و ملبوس اصل کاید مدخلی یوغیدی اسقاط اتمه مولانای مزبورده اقدار و لکن
 ابواب کتابی باقی قلان اون دورت باب وزره اقتضار اولندی و حکایات اصل و فرعه
 مذکور اولان دستور و زره رای و برهمندن سوال و جواب طریقله قید کتابته
 کتورلدی و ایراد ابوابدن سابق و حکایاتیلکه که اصل الباب و منشأ مافی الکتاب
 ایدی افتتاح اولمقی لایق کورلدی و محل اثبات ابوابده هر مقام که بر حکایت ایراد ایدق
 بر مثل انشا اتمکه مناسب کورله اقدام جسامتیه مسلوک سبیل تصرف اقدام اولندی
 هر چندکه بوباید فقیر حقیر نشان بلکه مطلقا تالیف کتابه از کتاب ایدن فضلی می نه
 قلت بضاعت و قصور استطاعت لویه انضاف و اقرار و ذلالت و غمات و هفوات
 سقط تلوییه اعتراف و اعتذار ایدق لر عاقبت هدف سهام ملامت و سپر مصاصم غمات
 اولوب البته حق و ناحق معطر هر جا هل و احمق و مطبق مقرر و محققه اما انلکه زیور کال
 و هنر ایلکه آراسته و کوه طبع فضل پر استه اولوب قلب قاد ایلکه نفوذ فضایلک نقا
 و دینک انضافه جواهر مآثرک صرافی اوله لر و نور فضل و هنر لرندن دور و منیر لطف
 و کمر لرندن بعید کلدی که من صنف فقد استه دف تقدید و مقابله سند
من انصف فقد استطرف نکته سن تمهید ایدوب مواضع ذلالت عین رضای
 مسوخ و دینک بقضای مفتوح طوئیه لر و مواقع عثرات قلم اصلاح **و حمل المؤمن**
على الصلاح در بیع اتمیه لر **نظم** دینک انضاف چونینا بود در شرح کرحه
 بینا بود من خجل از عمل خام خویش تو ملامت مکتم سینه ریش در روش
 جمله آرا ده کان نیست ر و اطعن بر فتاده کان چشم هنر بین بود از غیب یا
 بی هنر از غیب کند ز و جباک **عربی** و عین الرضا عن کل عیب کلیله
 و لکن عین السخط یبیدی المساویا و نقنا لما یحب و یرضا و ختم آمالنا
 بالحیر و المحسنی و منه المستعان و علیه التکلان و الیه الرجی **اولکی باب**
 ساعی و نمائم کلام نفاق انجاء استماعندن اجتاب و امتناع واجب

اید و کن بیان اید **ابجدی باب** بد کردار دل کردار بدی مقتضا سخن سرافراز
 بولوب شامت عاقبت و خامت خاتمترین بیان اید **و چندی باب** احباب
 و اصحابك فواید مولفین و منافع معاضدین بیان اید **در دینی باب**
 اعدانك احوالین ملاحظه اید و بکمین مکین و کینه نردن امین و ملت جایز دل
 اید و کن بیان اید **فیشی باب** چهره مطلوب احوال و غفلت سبب و راه
 پرده تعویذ مستور و محجوبان اید **التبخی باب** آفت تعجیل
 و مضرت شتابی بیان اید **یدینی باب** حرم و تدبیر و حیل و تزویر و
 بازی اعدادن خلاص و ملغی بیان اید **سکینی باب** ارباب حقد و حسد
 اجتناب اید و بانك قولنه اعتقاد و تملقنه اعتماد جایز دل اید و کن بیان اید
طقوزینی باب طریق عفو و صغیر سلوک افضل و صاف ملوک اولدوغن
 بیان اید **اونینی باب** طریق مکافاته خیرای اعمال و سرای فاعلی بیان اید
اون برینی باب برکسنه زیاده طلب تمکله کند و محلدن و منزل
 اولندن کرد و قالدوغن بیان اید **اون اکیچی باب** صفت حکم و وقار
 تمکین خاصه ملوک و سلاطین زیاده خلعت اید و کن بیان اید **اون و چینی باب**
 ملوک عالیشان قول اهل عذر و خیانتی استماعندن اجتناب واجب
 اید و کن بیان اید **ودردینی باب** انقلابات زمانیه عدم الثقات
 و جمیع اموره قضای ربیه لعباده رضا و انقیاد لازم اید و کن بیان اید
بعد از فهرست کتاب اول حکایت که منشاء کلمات و اصل الباب ایدی شروع
 قلندی و التوفیق بمن بید ازمه التحقيق **حکایت** نفسندگان کارخانه
 معانی و تحریر کسان کارنامه سخندان جوهریان بازار عجایب حکایات صیغیان
 دارالعیار غریب روایات فریاد نثار و جراید اخباره حجره خیالده بوزیر و
 آرایش و عرایس نفایس آثاره منصفه مقالده بوزیر و قرله نمایش و پرر که
 سوابق قرون و سواف سنین ده اقصای ممالک چین و ماچینه بر شهر یاکامکار

و بر جهاندار نامدار و اریدی که اسراء لوا مع سبحانی آثار جبهه سندن ظاهر و انوار
 سواطع یزدانی مطالع چهره سندن با هر ایدی و دبدل بر کوس سطوتی طاس اسمانه صدای
 بیم و باس طنطنه شکوه شوکتی مسامع جهانیا نه طنین رعین هراس ویرم شدی و ^{سلاطین}
 نامدار آستانه آسمان مدارند غلام حلقه بکوش و خواجه رفیع المقدار عبیه کرده
 اقتدارند خدام غاشیه بردوش و **پیت** فرید و **خست** بخشید **پیت**
 سکندر شوکت دارا هایت **حاشه** سهاط دولت روز افزون همیشه ورزای
 صلب رای و امرای لشکر آرایله آراسته و پای تحت آسمان پایه هایون همواره
 فضیلت پرور و حکمای هنرور و نصیحت کستر لایه پراسته خزانه سی انواع
 جواهر اجناس نفوذ وافر ایله مشحون و لشکر جرار نامداری حد و حساب و فذلک
 شماردن بیرون ایدی نهال باغ شجاعت چشمه تیغ جو سارایله سیراب و چین ریاض
 سخاوت رسته کف سیاح دارایله بشاداب و **نظم** شجاعده نمایان ^{شد}
 سخاوت برله دستار جهانندی و جو دایله عالم خرمیدی **سخا** و عدلی ایله خوش
 اول سر و چمن جاه و جلال و کلین کلشن مجدد اقباله هایون فال دیر لردی که عدلی
 کاملی ایله رعایا هایون و بذل شاملی ایله فقر غیث ثروت قارون و **نظم** شدی
 معدلت پناهند بر ملک نهاد صفت ترا در عیت پرور رحمت کستر وزیر جهانگیر
 و مشی حبل تدبیر و ارزایدی که رای عالم اراسی شمع شبستان مملکت و فکر کشور
 کنای حلال مشکلات سلطنت ایدی **پیت** چورای خرده داز در کار بسته
 بیک تدبیر صد لشکر شکستی چو کار مملکت را **نظم** دادی **بیک** مکتوب
 اقلیمی کشادی **لنکر** فرهنگ کران سنکی کشتی دریای شویی کرد اب اضطراب
 ساکن قلمشدی و تند باد صحر سیاستی پنج و بنیاد ظلم و پیدای بر باد آشد
 و تدبیر امور و ضبط نفوذ و قیام و تمام مصالح جمهورده صحایف رای آصف بن
 بر حنایه خط خطا چکشیدی **پیت** آصف آران ملک مراضط آخنان کودی که او
 که کجا کردی سلیمان مدتی نکستی **چو** آنک رای مجسته سید نظام کار ممالک

رونق تمام و بازار مهابم خلاق رواج مالا کلام بولمشدی بر حسب الاسماء تتنزل
 من السماء نجسته رای کا نام اولمشدی هایون فال هر امری بال بلکه کلی و جزوی هر ای
 عالم آرای نجسته رای من اجعت بیورب نه اندن اجازت سز میل دیوان و نرم و نه
 انکه مشورت سز عزم میدان و رزم ایلردی و زرای حبیب رای مالک آرای حق
 فتح الباب مواهب الهی و امارات دوام دولت شاهنشاهی و دلا احکام اساس
 جهان داری و علایم ثبات شمت و کامکاریدیم لاجرم سلاطین جهان که فی الحقیقه
 اساطین بنیان زمین و زمان در لر و واجبه که حل معاقد مہمات مملکه و فتح مقابلید
 مہمات سلطنت و هنگام نظام امور و قیام مہمات جمهوری و زرای باقی ضمیر لک
 تدبیر اصابت پذیر لونه مراجعت بیورب بحکم **وَسَّاورَهُمْ** **فَالْأَمْرُ** قدم مباشرت
 جادہ مشاورت در مخرب قلبی لرتنا که بر موجب **فَاَنْشَأُوهُمْ اِلَهِدَاهُمْ اِلَهِدَا**
اُمُورَهُمْ نتایج افکار اصابت شعاره و شایع امری مملکت آرای مقتدر ... صلاح
 اهل عالم و متضمن نظام احوال بنی آدم **اولا عربیه** عليك المشورته في المفضلات
 فعمالات خیر من الواحد . ولولا التعاون لم يستقيم امور المعيشة للعامة . مکره
 که شهبازا شبانه طارم چارم مرغان شب طیل از انجی مرغزار آسمان دن تار و مار
 دیوزر و زغلب شیردن غراب مشکین بال شب کی صحرای وجود دن وادی عدم
 قمار لمشدی هایون فال علی سعده حال و ایمن الفال نجسته رای و سایر امرای کشور
 کشایله **مصرع** کالید رحف باصحاب الانجم . عزیمت شکار و قصد صید مرغزار
 ایدوب فضای شکارگاه مقدم میموز باد شاهیدن غیرت سپهر برین و کل الجوا
 غبار سنابل سناک مواکب شاهنشاهیدن رشک دیدن حور عین اولدی و کوش
 وحوش صدای دار و کیر وادی نای و تیر و نغمه تجمان و زخم سنانله طولدی هر طرفدن
 جوارح جان شکار کسسته مہارگاه چاشنی کیر خوان کور و کھنار و کاه نافه شکار
 آهوی تیز رفتار اولوب یوز بلیکنه پوش مشاهد حال شاهد وحوش و سماع ترانه
 شغال و خرگوش همچون سراسر دیدن و کوش اولمشدی و سک شیر مجلب شراب خوارت

و غذای لحم ثعلب ایلد دفع مرض جوع الکلب ایدوب باز بلند پرواز و شاهین کردن فراز
 کاه تیر پر تاب دعای مستجاب کی عروج ایدوب فسرطایر آسمانه قصد و کاه فضائ
 ربانی و شهاب آسمانی کی ترو لایدوب نشتر چنک خونفشاندند و زمان مرغاندن
 فضا ایلردی **بیت** برو جسته مرغ از سبک خیز بخون صید کرده چنک رات تیر
 در آمد چنک شاهین بتاراج نه طوطی ماند بر بالانه دراج کین بکشان یوزان رهرو
 فرو بسته ره چستان زاهو رشیرازیان تیر آهنگ فضای دشت برنجی شد تنک
 چون شیراز تنک و هز بران هتاک صحرای چندن دن پاک اندیلر هیاون فال بساط
 انبساط شکاری و دفتر تفریح سخن مرغاری طی ایدوب خیل خدم و حواسی و حشم
 اجازت انصار بیورب شاه عالم و وزیر محترم دخی آهسته آهسته حرم باهر
 دار السلطنه خرام اندلر اتفاقا اول زمان طغیان حرارت هوا و هبان نایره کوما
 بر مشابده ایدی که نف تاب آفتاب بدن حمل وجدی نور آسمانند بریان و غایت ^{بدن} آنها
 حوت و سرطان نابه اضطرار پچان و پچان ایدی حرارت یام با خوردن و حوس و طبور
 و محرور و نکات سموم و حرور دن روز روشن شب دجیروا و میشدی **بیت**
 آتش زده کشته بحر کان هم نفسید زمین و آسمان هم مرغان چمن خرید در شاخ
 در رفند چرنکان بسور اخ هیاون فال بخته رایه ایتدی بو هوای کرم دن که کوره
 خاک کوره آهنگران و روی زمین معدن آتش کیم آشیانه سمندر او میشد نقل
 و حرکت خلاف مقتضای عقل و حکمت و ظل و ظلال خیام هیاونه التجادخی دافع حرار
 دکلای وزیر ثاقب ضمیر نه چاره و بخر تدبیر بدین که بر زمان آسوده اولوب حضور
 اید بوز نجسته رای بنادر جفی اچوب و طوقدها نله دعا بجوهرن خاکبای شاه
 صاحب ایتدی **شعر** ای آفتاب کشور وای سایه خدا اوست که سایه کو سوره شهر
 نبد لک سایه لوا آسای های سلطانیه التجا امشرد در شعله مشعله آفتاب جهان نابدن
 نه باک لری وارد **بیت** چون سایبان لطف تو باشد پناه ما اوقات حوادث خجسته
 اما ذات سامی صفات پادشاه که حکم السلطان ظل الله خلق عالم سایه عدالت پناهند

خوشحال و خرم در حرارت هواد که سورت انواع ریج و صناع در اجتناب صوابند که
 سلامت همه آفاق در سلامت است بن بند بومقام قریب بر عریب بلورم که جوانمرد
 همتی که بلند و هنرمند در رتبی که عالی و اچند در سرتا پا حله خضر ابد غیرت حسن ط
 کویا در و رواج کل و فواج سنبله رشک طر حورادر با حین کلاری انجم فلک که
 تاباندر وجد اول چشمه سارنهار جناب یکی رواندر مرغان اشجاری طوطی شیرین
 کلامدرو تذر روان مرغاری طاووسان نازک خرامد **ریت** طوطیلا و لوراند شک
 خند و کویا قمریلا و لوراند قمر چشم و رپا صواب بود که عنان غریمیت
 او صوبه منعطف و لا تاب بر خطه سینه یکی سایه پند آسب تاب خورشید
 آزاده و پر زمان لاله یکی لب جوی و کار چندی خرم و آسوده و لا **وزیت**
 بر لب جوی نشین و کدنه عمر برین کاین اشارت ز جهان گذران مارا بس
 هیاون فال قول نخستند دایله اول طرفه متوجه اولوب طرفه العیند هناد رسم
 رخس شکوید دامن کوی آستین اهل قبال یکی بوسه کاه سعادت مند ان قلری
 بر کوه بلند کوردی که قهقهی ذوق آسمانن کچو رمش و سرتیغ سبز فای سبز رنگ
 آفتاب پرورش یو جلش دزوه سی جوقه پرورش و رب چشمه و خورشید ک
 کویا بر شیخ پرو قار و بر زاهد تقوی شعار در که بر موجب **و الجبال اوتاد**
 پای بشاق دامن تمکینه چکوب چشم کویانن سیل سرشکی دامن دیاره
 روان تمش شاه کامکار مرکب براق رفتاری برق و اربلای کمساره سوردی
 و ابر بهار یکی اطراف کوی طوف ایدوب هرجانبین کوردی تا کاهن رقصا پیدا و ل
 و سعادت میدان امل یکی پایان و بر عرصه پدیدان اولدیکه فتحده زمان ازل
 یکی پجد و پیکران لطافت آب و هواده مثابه مرغزار جنان و نزهت اشجار و بخت
 ارهاده نمود ارم و ضنه رضوان دایه غازیه نبات بنائنه شیر حیات آب و پر
 و مساطه نامیه زلف و عذار با کازهارنر شانه اعتدال تاب و پرش مرغان
 داودی الحان پنجم اغصان اشجارند کان کوهه آفات حد و ناندن فارغ البال

طوطی

وکله اهوئی تازی مراتع سینه زارنده کساد و خدنگ روزگار دن امن الحال سخن کلوارند
 سلطان کل خیمه قورمش و سرو و عر و چنار و صنوبر و قار و شروب قارشو طور مش دید
 نرکس چشم دلداری پر خواب طره سبلی زلف بکار یکی پر تاب پید طبری سپاهیلرکی
 کلکونی جامه کیمش سر و سهری علوی کس سینه عامه صا دش زبانه نسیم مسکبا داسه
 لولای کلزاری چهار سوی عالمه فاش اتمش و گفت و کوی بلبلدن حکایت رنگ و بو
 کل شمع سکان سراج جعفریمش **شعر** لطیف و دلکشایدی هوایی **دوان**
 بخشیدی آب و جانقرایی **دوان** قضا نقاشی و راق کل حل **ایدوب** اول رفیع **چکشندی**
 مین دی ریا چینله دودرز **اوردی** چشمه لاری کچه کوندز **کارنده** بنفسه لاله ایله
 یوزین یورد **سحر** که زاله ایله **سحر** وقتنه طو تر دی جهانی **چکار** و غنه سی بلبل قنق
اول مرغزارک مانتد بر غدر نه نظیر **اریدی** که چشمه حیوان کبی **دوان** بخش و دو
 پرور و سلسبیل کوثر انک مصفا سی رشکندن مغیره مکته **بیت**
دوان اندر و ماییم سیما **چوماه** نواندر سپهر منور **وزیر** پروردی تا کار غیری
 سر پر شا هیله ترین ایدوب هایون فال مسندل ستر احدث آرام اتدی و ملاز
 رکاب سعادت انتسابی دخی هر بری بر کناره طلال **سجاده** قرار اندر اول
 هوای ها ویر مثال نصیحه بر منزل بهشت اینی غنیمت شکر بلوب زبان حالله
 هر بری بر بیتی انشا ایدوب **شعر** یارب منم از یادیه رخ و الم **وارسته** نیست در
 ساء و وزیر بساط انبساط مرکب سودای سب و فیله دن پیاده اولوب **رخ**
 همتی فرزین بند خیلانه و پردی و شمهات عرصه تعلقات دن ساده قلوب عجایب
 مصنوعات آهجه و غرایب مبدعات نامتناهید نامل اندر و حمد و ثنای ملک متعال
 و صانع یزوال که نقاش قدرتی لوح سنگین کعباره ملک صنعله انواع نقش و نگار
 و نیزه حکمتی دل سنگدن بود کلونیات دنکار رنگ اشکار اتمشیدی بودی قلدر کاره
 او را و گشتانندن بو پئی کرا بریدر دی که **بیت** نه بلبل بر گلشن سپنج خوانیست
 که هر خاری بتسبیح حسن زیانیست **وگاه** صفحات بهارستاند بوغشته نظر

۱۳

اعتبار دید لرودی **پست** کاه سازد برك كل را مریک ز باد صبا
که هند بر پای سهر و آب صاف سلسله صفحه کتاب ایک که **فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِي**
الْبَصَارِ خطیله محشی در و **فَجَزَا فِيهَا مِنَ الْعِوُنِ** معناسن مشاهده قلوب لرودی
و لوح زمره سبزده که **انظروا الى انار رحمة الله آيتيله محلی در و جملنا فيها**
جنات تفسیر مطالعه پور لرودی مکر اول حوالیده بر درخت عالی واریدی
که قدم ارم ذات العباد دن دم اورب ستون سفینه نوح ایله توأم بد که اند
دخی مقدم کچدی مدت متمادی یدی که برك و باری دو کلوب سر خلع و شاد
قریوب ید قطع و دو تمشیدی غایت کمنه لکن پیر لکچ حرکت بیجا و تشد
صحر حوادث روزگار دن بی پروبال اولشیدی دهر دهمقان دهر فضل و کسر
اصلنه اوش پروردی زه بخار روزگار قطع بود و تار نه درش بلوریدی **پست**
شاهد باغست درخت جوان پیر چو شد بشکند باغبان اگر چه اول درخت
اجوف مثال مقل خلال و صحیح اعتقاد لکچی فارغ البال یدی اما خیل زینور عسله
مالا مال یدی تقا قابو حاله نظر لها یون فال اول درخت غریب حواله مصارف
اولدی و زینور لک هیأت غریب و حرکات عجیب مشاهده ایدوب شور و شغب
کوردی وزیر جهان دیدن صوردی که بومرغان سبک پروازک بود درخت حواله
اجتماعدن سودی و بوهوام خرین آوازک شیب و فرار مرغی رده آمد شدند
مقصودی ندر و بونلر کیمک لشکر فراوانی در و کیمک کمر بسته فرمایند **پست**
مک خدا میدر سالاری مکدر بوچد لشکرک سردار مکدر اذنی آمدشند مقصود
درین محرابکه معبودشان کیست نجسته رای دعا ایدوب یدی ای شهریار کما
بونلر برکوه شریفه با منفعت و بر طایفه لطیفه نه مضرت بر مقتضای
لطافت و نظافت ذاتی که بو طایفه نك لازمه ذاتی در شرف و حی الهام ایله
مشرّف در که و اوحی ربک الی الخ لاندن عبادتد و کمر بسته امی آهی در که فرمان
ان اتخذی من الجبال بونا آندن کایتد و بونلرک یعصونکم بر پادشاه بنای

وارد که خلقت سایرین در جسیم و اخلاق من مصدر و قرار آن لعلی خلق عظیم در جملة
 انك شكوت شوکتند بر ك بیدگی لرزان و صرصر سیاستدن اوراق خزان که
 ریزان در اول بارگاه مربع و کاخ مشمعه قصر سریری خورنق که مکلف و مضاعف
 قرار اید و ب محافظه شکو شکوفی و ملاحظه جانب حشمتی چون و بر و حاجب
 و جاوش و نایب و دربان و پاسپان نصب اتمشد ملازمان دولتی و مقر بان حضرت
 کیاست و فراستند و علم هندسه و مساختن بر مثنایه ده در که هر بری بی مسطر
 و پرکار و نه اژه و منشار متساویة الاضلاع متناسبه را و ضاع بر قصر مسد
 طرح اید و ب استنه بر سقف مؤسس وضع اید و لرکه اگر شمار معمار و ارشند
 کوره لودی نکشت حیرتی دندان رشک و غیره اصر و ب دفتر عوای معرفت
 صنعت هندسه و ساحتی دوره لودی چون رفع قواعد قصر دن متعاهد
 اوله لرامیر نخل زبان حاله اندردن عهد و اقرار آور که زینهار نورانیت لطافت
 کثافته مبدل قلیوب ذیل طهارت و نظافت لرون لوث نجاسته آوده اتمیه لر
 آندردخی اول عهد بنای شاخ کل و کلبن سنبل و ازهار تازه و ریاحین پاکیزه و
 غیره قونمز لر و اول ازهار نظیفدن و غذای لطیف تناول اید و ب رون معان
 هیولای بنایتدن خلعت صورت مستعاره متخلع اولور و غسل مصفی خلعتن
 کیوب بر لعاب تازه و شراب خوش من مجتمع اولور که دار الشفاای حکمت طروف
 شربی سرپوشیدک دفعه لالالباس فیه شفاء للناس حرونی یا زلمشدر چون خانه
 معاودت و کاشالوند مراجعت قله لودی ریانلره تلقی اید و ب قوت شان
 جیب و داملرون تجسس و تفحص اید لر اگر عقد عهد معهوده منسلک اولوب
 دامزطهارت لرین آرایش نجاستدن پاک طومش اولو لاجازتدر که حجم مسدس
 و خانه موسسلر نه کره لر و اگر عیاذ ایا الله بودیت مضمونندن که **پدیت**
 دست وفادر که عهد کن تاشوی عهد شکن جهم کن تجا و زاتمش اولر
 و اندردن موجب نفرت و مورد کراهت اولور راجحه احساس اید لر في الحال

بیش زهر آلود له ناز بود وجود لرین نابود اید لرا کور بانلر تغافل اید و ب
 بر آلوده آهنگ یول ویره لرمشام پادشاه رایحه کریمه فی استشام اید و ب
 کند و سی بالذات بوحالی تخص ایلر و اول زنبور بخت بر کشته سیاستگاه
 کور باول قتل دربان بعد سیاست زنبور بی ادب فرمان ایدرتابو نوعدن
 بر فردخی بوجنس حرکت اتمیه اخبارده کلشد که جمشید جهاندار آیین دربا
 و پاسبان و تعین حجاب و بواب و ترتیب تخت و مسندی انلردن آلمشدد
 و مرور زمان و کور و منوانله مرتبه کاله ایرمشدد هما یون فال حوز خجسته رایک
 بوکلامن ایشندی طبع لطیفی انلرک اساسی مشاهد سده رغبت پیوردی
 اول درخت جانینه توجه اید و ب کندی بر زمان انلرک درگاه بارگاه و شوکت
 و حشمت و قانون ملازمت و ضاع و اطوار حرکاتین قماش ایتدی بر جمع غریب
 کوردیکه امر آلهی بر فرمان بردار و سلیمان وارسمند هوا یی سوار جلدی بر جراحه
 پروانه هریری خدمتند مردانه منازل منیع و مواضع رفیعده قرار ایشلر
 هیچ برکیسی ایناء جنسه اید و ازاده قصد تمز و هریری کند و مرکز قرار اید و
 پرکار و اردایره سندن دایره سندن طشه چقمق شیر خوشاقران کوتاه دست
 بزرگان خرد و بلندان پست خجسته رای ایتدی عجمه که بو هوانک نهادن
 سبقت مرکوز ایکن بری برینه ضرر ایر کور ضرر با وجود که نیشلری وارنوشدن
 غیر نسته کوسه ضرر با وجود هیبت که بونلرک میاننک تعیب اولمشدد بر تطف
 و ملا یمندن غیر نسته کوسه ضرر با آدمی زاده ده بوا و صافک خلا فی
 سشاهد در که اکثر با بعضی بعضنه ضد و آزار و اضرارده بل جمیع ایامه بری
 برینه مقام اید و انقامه در بیت جمل نکر کر نسر نامردی
 بر حذر است آدمی آزاد می وزیر ایتدی ای پادشاه خرده بین وای شاهنشاه
 روی زمین بوجانور لکه نظر غیر تله منظور در طبیعت واحد اوزره مقطوع در
 و نوع انسان طبایع مختلفه اوزره مخلوق و مطبوع در بونلرک ترکیبند روح جسم

لطیف و کیف و نور و ظلمت اینجند در نقد ملک و ملکوت و حاصل علوی و سفلی
 قالب قلبی در ریخته در اول جلدند که هر برای چون مستقلا بر مشرب و علیحد
 بر مذهب و پریش در که **قد علم کل اناس مشربم** بولره هم عقول ملائکه دن بجز
 و پریش در هم نقوس شیاطین دن حصه روزی قلمشده تا هر کس که دست همت
 جبل متین عقله متشبت ولا **و لقد کرمنا بنی آدم** در جاسته ترقی قله و اول شخص
 که فرمان نفس بد فرمان مطیع و الاغایت ردالتدن در کات بل هم اضلن محبوب
شعر هم از ملک هست و نصیبی از دیو ترک دیوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک
 و اکثر ناس متابعت نفس خسیسه شقی و خبیث و لوب حرص و حسد و حقد و غضب
 و ظلم و ستم و غیبت و نیمه و سایر اوصاف حیثه و اخلاق ذمیره منظر
 اولشده **شعر** پیکری چند از خود پیچید عیب پسندیدن بر غم هنر
 دود شوند از بد باغی رسند باد شوند از پیراغی رسند هابون فال بومقال
 حکمت مالدن متنبه و لوب ابتدی چون فطرت انسان و احوال نفس پرستان
 بیان اندک منوال و زره بنی آدمه صلاح اولد که پای غرلی دامن فراغت
 چکوب علایق خلا یقین متنبه و متصل تزکئه نفس و تهنیه خلاقه مشتمل
 اوله لو باشد که اول واسطه ایله ورطه خواخوار ضلالتدن که منشاء اخلاق
 ناپسندید در خلاص بولره **مصرع** زین میان کو بتوان به که کاری گیرند
 سابقا کوش هوشم تلیتمشده که حضور و حدتد و فراغت عزلتد در حالیا
 عین الیقین بلد که اکثر استخاص انسانیده ایلده مصاحبت و مجاورت مارا فیدت
 زیانکار و انلرله مخالطت و معاشرت مخاطره حالت نزع روحدن دشوار ایمش بعضی
 حکای بجز شعار که کج غار اختیاراید و با ما کن قعارده روزگار کچور **مشرور**
 مکر بو معینه نظر اعتبارات مشلور در که **بیت** قعر چه بگرنید انکو عاقل است
 رانکه در خلوت صفاهای دل است ظلمت چه به که ظلمتهای خلق میکیزد عاقل از غوی خلق
 پس مبلند همت لایق بود که قطع تعلق اید ماسودن و سراج قلبین کزودن دخی

خلوت اید فکیف ماعدن خلوتی خواهم که در پنج اکو چون کرد باد خاکدان
 دهر را بنزدیناید کرد من نجسته رای چون هایون فالک یوحالن و قصد فراغت
 واعترانی مشاهده اندی آیدی اگر چه زمان الهام نشان جناب پادشاه کامیاب^{بدن}
 صادر اولن عین صدق و محض صواب در فی الواقع صحبت سبب انتشار خاطر
 واستیلای خاطر و عزت موجب جمعیت باطن و ظاهر درسته که پور مشرور در
رباعی خواهی که شب و روز مجموع بود آن کوشه نشینی که مجمع نرود در غنچه
 دل نازک او باشد جمع چون رفت در انجن پراکنده شود اما بعضی اکابر دین
 و ارباب یقین بشرط صلاح حال مصاحب قرین صحبتی خلوت دن ترجیح و کثرت
 و حد تدن تقصیل اتمش در **شعر** خلوت اراغیا را باید ز زیار
 بوستین نهری آمدنی بهار و فی نفس الامر صحبت سبب کسب فضایل و قوا^{ضیل}
 و وسیله اقتباس آداب مائل و فاضله **بیت** دست طلب ز دانش صحبت^{مکمل}
 تنها منشین که پیم دیوانک است **و لا در بیانیه فی الاسلام** حدیثی مضمون مندن
 دخی معلوم اولان بود که فواید صحبت عواید عزت دن زیاده اولابنی نوع^{که}
 اختیار کین خلوت و مصاحبت بنای جنس دن فراغت نه کیفیتله متشیر و متصور^{در}
 قهرمان قدرت ربانی جماعت افراد انسانی اما جتیر احتیاج اید و ب هر برسیین
 بر جهن دن آخر محتاج اتمش در اول جلد ندر که بو نوع مدتی بالطبع واقع اولمش در
 یعنی طالب اجتماع در و تدبیر معیشت لری نه معاونت و مطا همت محال و بقای
 شخص نوع لری نه محالط و مشارکت مشغله **عمریه** و سمیت انسانا لانک ذو^{انسان}
 فرضا که افراد انسانی دن بر فرد تدبیر غل و ترتیب لباس و مسکنند استند
 و انفراد قصد یلسه اولان تکمیل آلات حداد و ادوات بخاره که تحصیل اعمال ذریع^{حصه}
 اکا متفرع در اشغال تمک کوک مقرر در کم اول زمانه اکابی غذا بقا میسر دکلر جمیع
 اوقاتنی اتمام مهمات در صرفا شش جمله سن دکل بعضنک دخی حقندن کلمک متصور دکل
 کتب حکما ده کلمش در که هر از شخص پرکار در کار کرد ربا بر شخص بر لغه نان افطاراییه

بومقدمانند معلوم اولدی که تدبیر بقای افراد انسانی معاونت متوقف در معا
بی اجتماع و مطاهرت بی مخالفت مستغیر پس غلبت زمین انسانه منافی حیات
و زندگی در بد که منقول محالات و قبیلہ متغایندند که کویاسر الحجامه رخمه بومعنی
اشارت در شعر بکرم جمعیت و کار بسیار که هیچ کار میسر نشد به تنهایی
هایون فال یندی ای وزیر روشن ضمیر بیان اندک معانی اگر چه خلاصه علم
وحکمت و نقاوه دانش و معرفت ولیکن خاطر بخاطر یادیر که بوطایفه محتاج
اختلاط و اجتماع و یحیی البینه اختلاف مشارب مقتضی نزاع و تباین مذاهب بعض
انقطاع اولسه کرک زیرا که بعضی بعضه زور و قوت سبیل پامال و مکتب حسبله
غالب در هر آنه غالب مغلوبی در بقا طاعتی چکه که طالب و اکثر حاصلات غیری خوف
تصرفه کورم که راغب دروغ غالب مورث نزاع و عناد در نزاع آخری انقطاع
و عناد ک عاقبت فساد در بد نزاع انچنان آتش بر فروزد
که از تاب آن هر چه باشد بسوزد وزیر یندی ای شاهنشاه حکمت پناه اندفاع
و جدال میسر و انچون بوندیر و قانون معین و مقررد که هر فردی کذب و حقنه
راضی و قانع قل و تصرف ماعداد دست تعدی سنه مانع اولا اول تدبیر
سیاست دیلروانک مداری رعایت قانون عدالت در که محافظه حاق و سطر
عبادتد یعنی مرکوز این اخلاق و شمایل در بحکم خیر الامور و سطها اطراف
مشمول انواع ذواید برنته که دیمش لرد در نظم میانه طرفین از صفات جدا
تفاوتست که از آفتاب بسما پس اختیار وسط راست در جمیع امور بدان
دلیل خیر الامور و سطها پادشاه یندی اول قانون سیاست که آتی ضبط
و رعایتله افراد بی آدمی نظم و تعدی ذایل و احوال عالم و صلاح اعدا
مایل اوله یکدن مفهوم ونه و جمله معلوم اولور وزیر یندی اول قانونک معنی
اول تدبیر نک مبینی بر فرد کامل و مکمل و مؤید که فرستاده حضرت غرند
حکماء کرین اکا ناموس اکبر و علماء دین رسول و پیغمبر در قانون او امر و نواهی

که فی الحقیقه صابون دند در مصالح احوال عالم و معدل اموال بنی آدم در چون
 اول پیغمبر که واضع قوانین شرع مظهر در دارالملک آخرت و عنایت پیوردی
 اجرای قواعد دینی و اصلاح مصالح مسلمین همچون برسیایس ضابطدن لابد در
 زیرا که اکثر خلائق کند و جاننده لایق امور دن غافل و متابعت هوا و مطاوعت
 نفس و غایه مایلدر لاجرم بونلک میانشند بر حاکم قاهر مهمم و لازمدر که قول^{عد}
 او امر و نهی پیغمبری که شرع مظهر دن عبارتدر محافظت ایدوب قانونر سیاسته
 کما یفنی رعایت قدر نام فرق ملت افسرد و تله سرفزار و هم لباس سلطنت
 طراز اعزاز شرعیله مظهر اولاکه **الملک و الدین توانان شعریه**
 نزو خرو شاہی و پیغمبری چون دونکیانند و یک انکستری بومعیند پیور^{مستور}
شعریه هم شرع و ملک از چندی دارد هم ملک از شرع سر بلندی دارد
 هابیون فال ایتدی اول حاکم که واضع شرعیته ضحکه انک وجودی لابد در
 وضبط ملک و ملتند نه خصلت وزره اولق لازمدر بختنه دای ایتدی حاکم
 مریور لازمدر که قواعد سیاسته واقف و دقایق عدالت عارف و لا اولالت
 صد دز والد و شرف انتقال در **دبیت** سلطنت عدلیله اولور پایدار
 کار عالم عدلر بولور قرار و واجبد که ترتیب مراتب انسانه غیر کاملی و تقدیر
 مقادیر اشرف و اعیانه و قوف شاملی و لوب بلکه نچر طایفه تقویت و ترتیب
 ایدوب بلنر کله محافظت و معاشرت نلک مناسبد در بچر کروی مقهور و مغلوب
 قلوب مصاحبترندن مجانبت کوسر ملک فرض واجبد زیرا که ملازمان عبیدر
 سلطنتدن آزمکسه وار که کمر عبودیت سلطانی میان جانہ چکوب سعادت
 دنیا و نجات عقبای بادشاہر سعی ایلید بلکه اکثر نیک رعایت قاعد ملازمتدن
 غایت عرضی جلب ملازمت و منافع یا سلب مضار و مکاره در و ولی غمتنه بیک مقتر
 مرتب اولور پرده کند و نفسنه بر منفعت تصور اتسه هزار بار کند و جانی احمد
پیت لاف زنان کونو عزیزی شوند جهد کمان کونو بچری شوند چون نلک

مدار حالی حرص و طمع اوزره در می کن که بعضینک سینه سندن بعض آخر کینه اولاول
 طایفه که استانه سلطانندن انلرک فوایدی برکوه موایدندن زیاده اولار شک
 اید لر چون ما پندرنده حقد و حسد پیدا اوله انواع آزار و ایذا و اصناف عدالت
 و بغضا ظهوره کلوب انواع حیل ایلد قضا یا یی کا ذیة صورت صدق کوشم لر
 وامور باطله و غیره واقع معرض واقع و حقد عرض اید لر چون پادشاه حیل احتیاط
 عاطل اوله و کلام ارباب غرضی سمع قبولله اصفا ایدوب تفرس احوال و تفحص اوضاع
 و افعاله متکا سل اولاشر سئل اختلاف بر مرتبه ده ارتفاع و اشتغال بولکه که **مصراع**
 یاران دوصد ساله فرو نشاند **مثنوی** منه کوش بر قول صاحب غرض
 که از کینه در سینه دارد مرض ۲۰ هم برزند علمی دردی پریشان کند دردی عالمی
 اما پادشاه چون بیدار دل و هو شمند و آگاه ضمیر خردمند اولوب غور متهاته
 مسمار فکرم وصول و کلیاته و جزو یانه قوت ذهن و وفور در کله احاطه
 و شمول قصدا یلیه و فروغ راستی طلام در و عدل امتیاز و یروب استماع کتب
 صیرج اصفا فک صراخدن احتراز قله هم دنیاده نیای سلطنت رخنه خلالت
 امین و هم عقیده فایز دولت نجات و درجات علیین اوله **مثنوی**
 هر که درین خانه شبی داد کرد خانه فردای خود آباد کرد داد کوی شرط جهاندار است
 دولت باقی ز کم آزار است هر پادشاه آگاه که آسایش سلطنت قواعد حکمت
 و قانون عدالت اوزره طرح ایدوب مواعظ علماء و مضایح حکما فی بنیاد امور
 پیش نهاد قله هم مملکتی معور و آبادان و هم رعیتی خوشدل و شادان اولوب
 خلوانک مدح و ثنا سنده رطب اللسان و آخرتد جری رضای رحمن و لایسته کم رای
 اعظم و امشلم هندی که نیای سلطنت حکیم پیدای برهنک قواعد نصیحتی اوزره
 مبتنی قلوب نندن سلاطینه لایق آیین و اطوار تحقیق امتشدی لاجرم مده مدید
 کامکار و کامران نقدن روزگار کچور هر دی جوز قضا ی غروردن سرای سرور
 اشغال یتدی نام نیک و ذکرجیل یاد کار قودی کندی **مثنوی** جهان غوغا لری بر آدچی

سنک اولدیر قلایه یاد اچوندیر **هر چند فکر می کنم از هر چه در جهان**
 نام نکوست حاصل ایام آدمی **همایون فال چون رای و اسلیم و بید پای حکیم**
 اشیدی غنچه تازه یکی هنگام سحرده بسم نسیم اندی و چمن فرح و بساط نشاط
 شکفته و حیران اولوب ایندی **نخ** **رای مد مدید و عهد بعید درک سودای**
 قصه برهن و رای سودای دلمه متمکن و اندک خیالات مقالات و ملاقاتی تخلیه
 ضمیرم جایگیر اولمشدر **مصرع** **عمریت که سود آس زلف تو دارم** **چند آنکه رسم تقصیر**
 سعی بلیغ و هر چند که کیفیت احوال زدن استفسارده جهد بید ریغ ایتدم اول قصیر
 بر حصه بولیمادم و اول خبر دن بر اثر بلیامدم **شعر** **با هیچ کس نشانی زان دستان ندیدم**
 یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد **اوله ماندنک** **هذا الآن منظر و حیران ایدم**
 که اندرک نام و نشانی یکم دهانتدن کوش و هو شمر ایره و پیوسته دیدم **توصد**
 شاهرا **انتظاره قویپ نگران ایدم که بو حالک جمالی نه جانبدن یوز کوشه بیت**
 کوش بر آواز دارم مرده زان کجاست **دیدم بر راهست یارب پر تو دیدار کو**
حالا بحمد الله تعالی معلوم اولدیکه وزیر بزرگوار بواحوالدن خبردار و پور موزدن
 واقف اسرارمیش **عریه** **فی دلائل حمدائم حمد بیت** آخر دلم باز وی خوشیستن رسید
 و انچه از خدای خواسته بودم بمن رسید **امید وارم که بی توقف بی مقالات رای**
 و بر هندن بھر مندا ید سن و منت دارم که اول قاید نصیحت و فراید بندی
 کردن جائز بند و کوش او غافه پیونداید سن با سکا بو واسطه ایلرادی حقوق
 نعمت حاصل اولو اول و اعط و مضایح استماعیل بزدن دخی رعیتنه انواع فواید
 و منافع و اصل اوله بر کلام که انک محرم تکلی سبب رای شکر و نعمت و استماعی خاص و علم
 فایده تمام و منفعت بی نهایت و لا ظاهر در که بغایت تمیمن و متبرک اولسه کرک
 زبان خرمند و شن روان **یکلید در کج حکمت بود** **در کج بکشاد و نقدی پار**
که اموال عیار نصیحت بود **نصیحت بد اوچه کو با ملوک** **که در وی صلاح رعیت بود**
وزیر و شن غمیر راست تدبیر زیان فصاحت و دهان

بلاغت اجوب و احوال زای و بر مبنی تقریر شروع اید و بایستی
 روزگار ^{شهنشاه} اوست که سایه کوشش و اوله لطف کرد کار اجرام رام و بخت بکام و فلك غلام
 دولت طبع حکم و لا روزگار یار ^{طوطیان} شکرستان حکایات و داستان
 سرایان بوستان دوا یا ندن کوش و هشتم پیشدیکه معظم بلاد سواد هندی که خال
 بهر حال که در پادشاه بیدار بخت و فیروز و زور و زورای جهان آرای هر عیت نواز
 مظالم سوز و آریدی که کرد و نعره و سوس سلطنت خلیه بدل و معد لیلیه اراسته
 و چهره مخدنه مملکت کلکونه حکم و سیاستیله پراسته صفحه جهان مصقله عدل و داد
 رنکار ظلم و بیداد زده قلمش دی و کافه جهانیان ظل طلیل رحمت و معد
 آسوده و بلند بنور عدل اطراف جهان را کرده نورانی ^{این} بلی از عدل روشن گردد
 جهانیا اول بادشاهه رای دایشلیم دیر لودی آنکه لغتند معناسی بادشاه
 عظیم دمکد بر بزرگواریدی که قلعه سپهر زرنگار بوسمودر چه در رفعت و مدارله
 قله کو شکوه عظمت و وقار نه تمیزی و غایت علوهت و نهایت علوهت هاستند
 معالی امور و عظام هم مانند غیره التفات اتمزدی هر ار قلاده پیل دمانی و آریدی
 که قبل بر هر آنکه سطوت و صولت نه نسبت بر پیشه نا توان آیدی و عد در مدان
 کارزار و دیران کار گذاری پجد و سپکران آیدی و حشمت موفوری و مملکت معمور
 و رعیت مسروری و آریدی ^{این} آنچه شاهان هر دارند تو تنها داری
 بواسطه و عظمتله رعایتند کند و بنفسه فصل خصومت ایلردی و غور کاره
 و احوال دیاره بالذات مطلع ^{اولی} دلردی دست رعایت رز عیت مدار
 کار رعیت بر عایت سپار چون چمن مملکت خلیه عدل و سیاستله حالی و ساجه
 ایالتی عدای دولت و مدعیان ولایتدن خالی قلدی فراغت خاطر له هر دم
 عیش و عشرتد خرم اولوب کامکار و کامیاب روزگار بکوردردی و هواره
 مجلس معارف بار و عوارف نثارند نذمای حکمت شعار و حکای قصیدت ^{اشتهار} اید
 حاضر و لور لردی و محفل منیفه لطایف کلمات و زیور مناقب و مکارم صفات



زینت و پروردی بر کون مسند عرش او تورج جشاد شاهانه اراسته قلدری و غایت
 پیلانی و نصاب شادمان حاصل قلوب سواقی جاریات و جوارى ساقیاندن کلام
 و داد و بتن آلدی مهیا اولدی بزم خضر و انه چلندی هر طرف جنک و جعاً
 کش ساغردن و زرین قدحدن سماط بزم دوندی که کستانه شاه کردن فرا چون
 نغمه ساز مطربان خوش و از دن استیفای التذاذ اندی استماع داستان حکمت اهرار
 ایلدی وجودن تماشای رخسار نیکین مرویان زهر جبیندن فراغت مشاهده
 جلوات کلام نصیحت انجامة رغبت پوردی غداى روح حیوانی پیلدی
 سماط بزم روحانی چکلدی و حکای بزرگوار و ندمای فضایل داردن تفصیل
 محاسن اوصاف و احاسن اخلاق استفسار و استنطاق ایدوب گوشه‌ی شیشه
 جواهر بدار و کلمات حکمت نثارله که نمودار در رشا هوار در مرقط و مستق قلدری
 سخن درست و تعلق بکوششده دارد پس نلردن هر ی صفت حمید دن بر صفت
 و خصال ستوده دن بر خصلت تعریف و توصیف قلدری تا بحکم
 دن بر حسب تقضای حال و مقام جواد کلام میدان جود و کرم خرام ایدوب
 فنون سخن بوباید و سخن اولدی شیخ خیمه ابد عیان کن فیکون
 حدیث زلف تومیرفت الحدیث شجون آخر خلاصه اویل حکما و نتیجہ رای ندمای
 حکمت انما بونک او زرنه میخ اولدی که اشرف اخلاق و احمل اوصاف جود در رو^{هنا}
 معلم اولدن منقول که جود اجود صفات واجب الوجود در زیر اکر جودى پنهانیت
 جمله موجوداته و اصل و کرم بچد و غایت مجموع مخلوقات شامل و حاصله و حجاب
 بنوت کبری پور مشد که جود بر نهال طوبی مثال که چمن جند بتمش و کنار
 جویبار کورده نشو و نما بولمشدر
 دیمش اول کسر که خبر البشر در سخاوت جنت پجره بر شجر در حدیث نبوی در که الجنة
 دارالاسخياء مایه توفیق و کرم در کرم کج یقین ترك در مده درم
 کج رواندن صور ریسک فشان کج روان بدل رواند رهان رای چور مسئله

واقف اولدی عرق جود جلی گیت اصلسی حکمت کلوب پوردی تاد رنج کما نمایه سیلچو
خاص وعامه صلا ای نام اندیلر و شهری و غریب ضییب تمامله غنی و فقیه عطای
عمیله اینای جشدن مستغنی قلدی **شعر** زار کفش شد روان قطره باران جود
سنت خطی احتیاج اذو و روزگار اول کون تمام آفتاب تابان کنی زرافشا نلق
و بخت تازه و دولت جوان کی کامرانلق اندی تا اول زمانکه سیمرخ زرین جناح
خاوران غرم آشیانه فیروان ایدوب غراب شب سیاه چهره بال طلعتی اطراف
جهانه سایبان اندی **پیت** کونک پمانه سی طولهی شب اولدی افق ترله
شفق لب بر لب اولدی پادشاه سرفراغنی بالین استراحت قودی و خیل خواب
سیاه حواس و قوای دماغنه سپنجون قلدی **شعر** صنوب ساغر اینده ساق
خواب ایدوب ترکسارون اول باده سیراب گلستان مثالی قلدی سیراب
ریاحین خیالنه قالدی حیران نقش بند خیال عالم مثاله بوضو رتے تصویر
اندی که بر پیر نورانی که سمت صلاح سیما سنده پیدای علامت
کرامت ناصیه سنده هویدا ایدی کلدی و رایه ننا ایدوب ایدی بر کون ^{الله} حسبه

مبالغه مبلغ نفقه و پردك و طلب المراضات الله بوخرانه كراغايه صدقه قللك
 امدى على الصياح كه سوار ميدان آسمان تو سن جنگ كردونه سوار اولاسن
 دخى قدم غر يمتى ركاب سهند دولته قويوب جانب شهاده دار السلطنة توجه ايلير
 كه خراين را يكانه و كنجينه شا يكانه اله كنورسك كرك و اول كنجينه اقتدار لوله پايه
 مياهايه فرق فرودانه و سرمفاخرته ذروه آسمانه بيورسك كرك راى چون ترچان
 عالم غيبدين بويشارتتى اشتدى حجاب خواب و پرده عقلمت بصيرت پندن كندى
 و خيال كنج و مرزده پير سخن سنج ايله شادمان اولوب زبان حالى بو پيتى انشا و انشاد
 اندى **سعر** خيال كنج مى پند چراغم . نسيم دوست مى بايد دماغم . و شرط طهارته
 رعایت ايدوب قاعد شريفلى و زره مراسم عبادت و لوازم شكر و بغي اقامت
 اندى تا اول وقت كه كجور قدرت مفتاح مشيتله قفل خزانة افق اجدى و دست
 زرافشان آفتاب مخزن فلكن نفوذ انجى زير دامن شعاع صا جدى **بيت**
 بامدادان كه صبح سيم اندود . از در كنج قفل زربكشود . شاه امر تدى كه بر سهند رهوار
 بارقار زرين ذر و لكلام پر كوه ايله احضار اندر و طالع ميمون و طاي رهايونله سوار
 اولوب مشرق صوبه متوجه اولدى **سعر** دولت اقبال انكله ركاب اندر ركاب
 حضرت تا ييدا انكله عنان اندر عنان . چون دور عمر اندن عرصه صحر و بيا يانه يتك
 هر جا بنه نظر صالوب مقصود معهودن خبر طلب تدى بو ائشاده ناكاه بر كوه پر شكوه
 كوردى كه كم نظر عقد كمر كا هندن تجاوز اتم و زرد بان هوا كوشه بام رفعتنه تميز **سعر**
 اولمشيدى سمايه همسايه . منزل اوچه ذروه سى پايه . دامن كوه دن بر غار نار يك
 كوردى كه پير و شن ضمير غارده اولور مش و يار غار كجى رحمت اعمار دقور تلش **بيت**
 يا خير و خبر ازهر چه هست . سوخته و ساحتنه باهر كه هست . چون نظر پادشاه اول عا
 آگاه راست كلدى قلعه مصاحبته راغب و خاطرى مجالستنه طالب اولدى پير هفا
 ضمير چو شاه جهانيكه كوردى صفا حيرت ميندن نقش ما في الضميرن او قيوب زبان نيازله
 ايتدى **نظم** اى ترا سلطنت عالم جان داده خداى . مترل هست دل و ديدن فرود آى و درگاه

شاه اگرچه کلبه اخوان در دمنان قصر زرنگار مقابل سند محقر و کج زاویه محنت زدگان
 ایوان کرد و ن شهر یار کامکاره نظر منمخصر در فاما مصرع قدیم رسم در معهود عادت
 پادشاهل حال تقریر نظر منمخت ایدوب گوشه نشینلری دم و قدمله نواخت ایده
 کلمش لرد وانی تمام اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده دن عدایلش لرد **شعر**
 نظر کردن بدر ویشان منافع برزک نیست سلیمان باهر حشمت نظر هابود بامورش
 و ابشلم کلام دویشی سمع رضایله اصفا ایدوب مرکبدن پیاده اولدی و درویش
 خیر اندیشک تقاس مباریکله استیناس ایدوب استمادهت قلدی **بیت** شهنش کراخت
 اولسه در تاجی دعا در نیه وارد احتیاجی استیفاء مصاحبتدن صکره غریمت
 مراجعت اید بچک مجاور غار زبان اعتذارله آیتدی از دست چومن کدانیاید
 مهمانی چون توبادشاهی اما حاضر بریاد کارم وارد کرک طریقی ارثله پیدمدت
 انتقال تمشدر خاکپای شاهه نثار ایلرم اول برکج نامدر و مضمونه بودر که
 بوغار کنارند بر دینه کران وارد کرک نقود و جواهری بیکر اندر و بر کجینه شایگان
 وارد کرک عجایب و غرایبی نه پایان چون بنحسب قناعت کج آماده است اکر دنا
 از ونا میتوانی رونکردانی کج فراغتده که کجینه بیر فارغ اولد
 سود و زیان روز کارم ایچون کج قناعتدن بازار توکلده اندن رایج الوقت بر نقد
 یوقدر سرهایه قلم انک تحصیلنه طالب و طلبینه راغب و لدم چوبلدم بهر جان
 آسایشندن اله یودم جهان آلایشندن اگر خسر و کشور پر توالتفانلریله کج دینه
 کجی روشن قلد لوتا ملزمان رکاب سعادت انتساب جست و جوی ایدوب علمای
 تقایس جواهره که هنوز مهر بکار تلریله در منصبه خزانة عامر ده جلوم ویرلوردور
 دکلدر و ابشلم بوکلام جواهر انتظامی استماع اید بچک واقعه شبانه یاد ایدوب
 معنوی ضمیر منبرانه فی نظیر منعکس اولدی و قصه بر نوزان
 و بشارت کج شایکافی فقیر و قطیم پر روشن ضمیره تقریر ایدی درویش ایدی اگرچه
 بو مختصر باد شاهک علوهت و شها متنه نظر محقر در اما بونواله چون عالم غیبدن **حاله**

شرف حسن قبول ارزانی پیور متو کرک کا پنجه آید از غیب بی عیب است
 رای امر آید کی اطراف غاری حفره مشغول ولد یلر و هزار پنجه راه کچھ ظفر بولوب
 تمام مخزون و مدفون نظر هایونہ کتور دیلر پنجه قاج پر کوهر شاهوار پنجه خام و باره
 و کو شوار پنجه درج سمین و صندوق زر ابھی طولویا قوت و لعل و مکر اوای
 زرین سیمینہ ظریف بونوع تحفه ایلر پر اول عار زر شہ پور دی تا صندوق
 و درجک قفلن کدر در لواچند کے در در غر و جواهر زوهری و ظرف و تحف عجایب
 و غریبی تماشا قلدی و انلرک مناسبتہ بر صندوق موضع کوردی اطراف و جوائے
 محکم بنادر و بلش و پولاد زر نکاردن بر قفل روی کد ار کا پیوندا و ملش اول قفلک
 استحکامی بر مشاہدہ کہ زبان هر متفاح بیان معانی فتح البانید لال و ذھن
 هر حال اشکال تعقید علائقہ بر کلال اولقد کہ تفحص اندر انک کلید نک دین
 بلید یلر و کشادندن خبر الیما دیلر اول عقدہ حل و اول مشکلی منحل قلغہ رغبت تمام
 و صندوق و درج مندرج اولان تحفه نک مشاہدہ سنہ شغف ملا کلام
 کو ستروب پور دی تا اھنکران چابک دست تدپرد رست ایلر اول قفل شکست
 اندر صندوق آچلوب اچند بر درج ظاہر اولدی کہ برج آسمان کے جواهر مرصع
 و اول درج اچند بر حفرہ درج اتمش لور د کہ حفرہ ماہ کے بغایت مکلف و موضع
 شاہ پور دی تا حفرہ نظرنہ کتور د لور سنہ سار کلا اچوب اچند بر بارہ سفید
 کوردی ظہر نہ برج سطر قلم سریانی ایلر مسطور و بشیم متحیر اولدی کہ آیا یوندر
 بعضیلا آیت لو کہ صلیکچک اسمیدر و بعضی دخی آیت دیلر کہ بو کچک طلسمیدر
 جو مقالات ارباب الباب بوباید سرحد اطناہہ یتشدری شاہ آیتدی بو خطی
 او قنمو کرک کہ حجاب ارباب مرتفع و لباس و التباس منجل و لاحضار مجلسدن
 قاعدہ خط مزبورہ واقف بر مکسہ بولیمجو بالضرورہ بو شخصک طلبندہ کہ
 بحر و فک مضمونہ و قوف کا موقوف آیدر شتاب اندر تا بر حکیم ماہر دن
 کہ بر قرائت و کتابت خط عبرتین خط و افری و آیدر خبر الدیلر و حکم عالی

شرف صدور بولوب پایتیه سیرا علاوه حاضر قلدیله و ابشلیم تقدیم مراسم تکریم
و تعظیم نصیحه ای حیلم قصد یقلدن همان غرض بود که بومکتوبک مضمون
عبارت ظاهره بیان و مستطرد مکشون **کا استمسن فی وسط النار عیان ایدر**

باشد که ازین خط شنوم حرف مرادی حکیم اول صفحه بر صفای نظر استیفاء
کوتوب تامل مستوفی اندک نصیحه ای بدی بر مکتوب در که انواع فواید ایلد سخون و بر
کیج نامه در که اصناف فواید بودند مخزون در محصول مضمونی اولد که بن که هوشنک
جهاندارم بونفود بسیار و حواهر بشمارای رای عظم و یاد شاه معظم و ابشلیم صدق
ایچون و دیعت قومشدر و الهام آله ایلد بود فینه خزینه سی و لا جعفر بلشیم در وید
زر کوهره و بو وصیت نامه تعبیه قلمشدر تا چون بویج بی ریخه ظفر بولر و بو وصیت
نامه به نظر قلده متنبه اولد که زر و کوهره فریقته و لمق خلاف عقل صحیح در دولت نیایه
سینینه و لمق مقای جعل صریح زیر که بو بر متاع مستعارد در که هر کون فرسوده دست آخردر
و بر پیروزال غدار در که هر کیچر مخیله شوهر دیکر در **مثنوی** دولت دنیا نمنا کند
با که وفا کرد که با ما کند مغر و فانیست درین استخوان بوی مان نیست درین خاکدان
اما بر وصیت نامه در که فی الحقیقه کارنامه بنای سلطنت و دستور العمل اساس نظام
مملکتیه اگر اول پادشاه عاقل سوانج امور و مصالح جمهوره بو و صا ایلد عامل اوله تا
انقراض اعصار و انقضای دور صلا **دید** اقبال روزا فرزند باقی و باید ارقله

سفر و صایای هوشکی طوت یاد کار دلوسک کا ولاد دولتک پایدار **اسعد**
الملوک من بقی بالعدل ذکن واستند الیه من یلیه بعد و هر چه اندازی که بو و صا
که اون درت قاعده به مشتمل در منظومه نظر اعتبار قلیه و امور سلطنت انکله عامل
اولیه بی شبهه بنای دولتی عواصف نبکته متزلزل و لا محال روی عروس اقبالی
جانب دباره محمول و لوب رو بر و زمراتب جاه و جلای مدنی و متزلزل و **لا وصیت**
اول بود که ملازمان آسانه سعادت دن هر کی که افشیر تقریر سفر اوله انک حقدن
غیرک کلام بقای انجمن استماعدن امتناع و احترا و ایلد که هر کس که مقرب

۹۱
 کزی پشت دست **التبخی وصیت** اولد که جمیع اموره خفت و شتابدن تحریر
 و اجتناب ایدوب جانب تأمل و تأنیه میل ایلیر که تحلیک مضرتی غایت چوت
 و صبر و تحلیک منفعته نهایت یوق **بیت** مکن درمهی که داری شتاب **زرا**
 تانی عنان بر متاب **که** ناکرده را میتوان کرد و رود **چو** شد کرده آنکه ملا مت ^{سود}
یدخی خاصیت اولد که هر حال که عنان تدبیری الدن قومیه اگر اعدا کا اتفاقه
 قصد اید که لوا نلردن بر یله مدار و اطهار اخلاصه اول ورطه دن خلاص منظور
 ایسه فی الحال کا اقدام اید و بحکم **الحرب خدعه** انلرک بنای مکر فی تیر تدبیر احاطه
 زیور بر ایلیر که عقلا دشمن در **مصراع** از نام و مکر خصم بجلت توان کر بخت
قد یصلح الحدید کا قیل سکر بنی وصیت اولد که مکین رباب کیندن امین و ملیوب
 خوش آمد و تلطف لری با و رقلیه زیر انها لکینه دن که رنیز سینه ده نشو و نما بوش
 اولابرا آزار و ضرردن غیر میسترا و لمن **شعر** مکر دشمن دن صفقن و لمر امین
 صیدا چون ناکه سکا ایلر مکین **کینه** هر سینه چو نهاده درخت **دل** سودش ز پی
 آزار سخت **بیدت** و چرب زیانی کند **بر** کورد قصد ضایع کند **طریق بنی وصیت**
 او کدر که عفو و صفی کند ویر شعار و دنا ایدوب ملازمان عتبه دولتی او فی جمیع
 هدف تیر عتاب و عقاب تمیه که همواره اکا بر عفو و مسخمله جراید احوال اصاعری
 دس کایردن پاک ایدوب چهره جرات با دیانه حرکتلرن دامنا غاصله ستر اید کلشیر
بیت زابتدای عهد دم باد و ریاد شاه **از** بزرگان عفو بود است و از فردستان
 چو بعضی مقربلردن بعضی خیانت ظاهرا و لور مظهر عواطف و عفو سلطانی اوله لولا
 بودر که بر دفعه دخی اندری مشرب لطف و احسانله زیان ایلیر تا سادان حرمانده ^{کشته}
 و حیران قالمیر **شعر** انرا که بدست لطف برداشته **بنوار** و بیکیار میفکرن بر خاک
اونچی وصیت اولد که کسیه اضرار و آزار قصد ایلیر نه که بحکم **جل عشیه سیه**
مثلا ضرری کا مترتب اولیر **بیت** چو بدکردی مشول یمن ز آفات که واجب شد
 طبیعت را مکافات **بلکه** لازمدر که دشایم انعام و احسانی کلز احوال عالمیانه

متبسم اولاً تا **ان احسنتم احسنتم لا نفسكم** روضه سنده غنچه مراد و شکی فر
 مقصودی متبسم اولاً **سفر** نیک کنی بجای تو از بدتر کنند. امروز نیست از بد و از
 نیکتر خبر. روزی بود که از بد و نیکت خبر کنند. **او برنجی وصیت** اولد که طو
 لایق و حاله موافق اولین اموره میل اتمیه که پخر کسسه کند و به مناسب کاری قبول
 مهم ناملا پیر اقدام اندو که اجلدن عاقبت اتمامه بتشد ر میوب کند و کاردن دخی
 محروم قاشدر **شعر** زاغی روش بیک در می موخت. آن دست نداد و ره او
 رفت زدست **اون الکنی وصیت** اولد که چهره جالنی حلیه حمله اراسته قلعه که قلب
 حلیم فیجدر و نکته **یکاد الحلیم ان یكون زینیا** حدیث صحیح **بیت** تبغ حلم از تبغ آهن
 تیزتر بل ز صد لشکر ظفر انکیزتر **اون او چنجی وصیت** اولد که ملازمان آستانه
 دولتی امین و معتمد مکنه لرا و لوبار باب حذر و خیانتدن اجتناب اتمک کرک که
 مجاوان عتبه سلطنت صفله ماسله موصوف و سمت دیانتله موسوم اولار هم
 اسرار دلک سرور اسرار لریدن مصون و هم جمهور خلق شر ضرر لریدن مامون اولور
 و اگر عیاذ بالله چهره خالری خال خیانتله سیاه اولا پادشاه حضور دن کلامری شرف
 استماع شاید که بر پیکاهی معرض تلفه کوره لرونشاید عاجلاً و اجلاً اکامرتب اولار
نظم خادم یادشاه امین باید. نادر از ملک رونق افراید. ورکند جانب خیانت
 ملک ویران شود ز شومی او. **اون در دنجی وصیت** اولد که محنت روزگار و تغلب
 ادبار دن کرکدر که چهره حالی عباد انفعاله مغیر و مشرب همتی ملا لله مکدر اولمیه که مر
 عاقل دایما بسته بند بار و شخص جاهل همیشه مستغرق ذوق و صفادر **قطع**
 شیر اسلسله در کردن رویه هر شب. فارغ البال در اطلال و دمن میگردد. عاقل
 از کلبه اخران تنه پای پرون. غافل از روی طرب کرد چمن میگردد. و یقیناً بیدل
 که نه مظاهر لطاف دل و فیض لمریزل سهم سعادت هدف مراده واصل اولوزنه
 آب یاری قضا و قدر نهال فضل و هنردن هیچ ثمر حاصل اولمز **بیت** دولت نه با کشتا
 فضل هنر است. وابسته احکام قضا و قدر است. بوآدن درت وصیت کم ذکر

اولندی هر بریسی چون برد استان غریب و برافسانه عجیب **یواد** اولمشد اکرای
 اعظم اول حکایات و روایاتک تفصیلندن اطلاع قصدا یدرسه جانب کوه
 سرنه پیر که مہبط ابوالبشر در توجہ یلسون کہ بو عقد منحل اولوب کل مطلوب کلی اول
 روضه امانید شکفته اولسه کون چون حکیم بو کلام جواهر انظامی کوش هوش مزایه
 کوشوار و بو کج کوهری کہ آلی معاليله مالی در فرق همت پادشاهه شاداییدی و ابشليم
 انی نواخت ایدوب صحیفه شریفه فی تعظیم و تبجیل ایلد یقینل ایدوب تمثیل بازوی همت
 و تعوید کردن اقبال و دولت ایدندی وایتدی لآن معلوم اولدیکه اول کج شایکا
 کہ اندن بکا نشان و پرد لردرم و دینار دکل بلکہ حکم اسرار امیش و کجینه رخارف دکل
 بلکہ خزینه معارف امیش بھم بحمد الله تعالی متاع دنیاد اول مقدار اقتدارم وار کہ
 زیاده یه افتقارم یوق لاردم اولدیکه شکرانه پند نامه کہ کج حقیقی اولور بود فیندن
 حاصل اولان ارباب استحقاقه بوجه صدقه انقاس ایدم تاهدی ثوابی روان
 هوشنک بھاندارک روحنه واصل اولوب بکادخی حکم **الذال علی الخیر کماله** تحفه
 جزا سندن بھم حاصل اولایس بواب حضرت فرمان عاليله اول نقود و دلان
 راه رضای لایزالیدن مستحقنه ایصال ایلدیلر **پیت** خاصه زبھر کرم آمد درم
 بر کذر قافیہ ایک کرم چون بو حال دن فارغ البالا اولدی دارالملک متوجہ اولوب
 مسند سلطنتی شکوه شاهیلہ فرین **قلدی** شام تا پامداد بواندیشده ایدی
 کہ جانب سرنه پیر غریمت پوره شاید کہ انده بو مقصود اتمام و بو مطلوب سرانجام
 بوله و تفصیل و صایا یه و قوف تمام میسر اولوب فی رکن بنای سلطنت و قاعد
 نظام و انظام مملکت قله علی السحر ک آفتاب نورانی خون یا قوت رمائی کوشه کوه
 سرنه پیدن اشکار اولدی و جرح الماس خرد لعل بکا فی اطراف جھانہ نثار قیلدی
پیت فلک تحنینه چون سلطان خورشید جلوس اندی نینه مانند جمشید مفریان
 حضرت دن ایک وزیر آصف نظیری کہ صدق مشاورتن مشارالیه و حسن تدبیر و مواد تن
 مدد علیه ایدیلر سر بر علیه حاضر قلدلر عواطف خسروانه ایلد محض قلدلر نصکر

حال خیال شبانه نیمه به کوه بایندی سودای سر اندپ ضمیرند جایگیر اولشد و اول
 دیاره غریمت داعیه سی عنان اختیار می قبضه افتادند بیرون قلمشدر بو خصوصیت
 سرنه صلاح کور رسرو بوباید نه فکر و نه تدبیر قلو رسر مدت مدید در کم عقد مشکلا
 انامل تدبیر کز ایله حل آید رم و احوال مهمات ملک و مالی رای صواب نمایکوز حواله
 قلو رم حالا دخی او رم کم بوباید شوکم مقتضای رای صواب و مصلحت فکر با قبکوز
 عز حضور قابض السور و مد عرض آید ستر تا بنیاد خی اطراف و جوانین ملاحظه آید و بهر
 تدبیر که اتفاق پذیرد و الا اصل الباب عمل قلم **بیت** بنای کار بر تدبیر باید که بی تدبیر
 کاری بر نیاید و زرا تید یلر ضمیر منیر خورشید نظیر شاه جهانگیر مخفی دکلدر کم بوسوال
 و جوابد شتاب ناصوابد که عظیم مهمات سلاطیند تامل تمام و ثانی اهتمام لارند
 کلاما ایشد زرا ناسنجید در **مصراع** سخن را پندیش و انکم بکوی صواب بود که بگو
 و بگو که بوباید آید پیش آید و ز و نقد افکاری محک اختیار و ادب معیاره تمام عنیار
 واقع اولانی علی السحر عرضیه پیشدره و ز و اسلیم بواقفا رضا کوستر دی وزرای
 دیوان آرای اول کون و اول کچه عرایس افکاری برای نظر و اعتبار له ارایش و یرو ب علی
 الصباح منقنه مبارکاه سر حضرت شاهن جلوه و یرد یلر و هر بر بی مقام مقرر لردن
 قرار آید و ب کوشه و شعی استماع فرمان سلطانیه متوجه قلد لربعد زجارت کلام وزیر
 اعظم زانو ادب و زره کلوب ادای وظایف دعا و مراسم ثنائیه قیاس آندی و آیتند
 ایاشاه فرمانند داد که فرید جهان خسرو مجرب ای جهانگیر و جهان بخش که در کم
 سلطنت تائید بر تو مقرر شد است بوبند نک خاطر فائز نه خطور آید ن بود کم اگر چه بر تو
 اکتساب فایده یسیر میسر داما ارتکاب شداید کثیره به لارم و مقرر در دولت را خندن
 دور و وحدت فراغندن بالکلیه مجبور و لوب انواع مجاهد و ریاضتله آزرده و بچ حضور
 اولق محمقد ضمیر منیر باد شاه عالمینا هه مخفی دکلدر کم شرر
 سوز در و تیر دل شکار برنا و کجک دوز در مردم دیدن اول سیدن
 قوه العیون در کم زاویه خانه سندن طشره کمر و قطرات شک بواجلدن با مال و سر نکوت

۵۵
که کوشه کاشانه سندن قرار آید اندر سفر مستقت و ذل ملامتست کو مست
خوشدلی فرح و اقامتست عاقل اولد که راحتی محنته مبدل قلیه و سود نقدی سودای نشین^{ایله}
الدن چقرمیه و اختیار ایله ذل غربتی عاقبت وزره ترجیح ایلمیه تا اول بلایه مبتلا نه اولمیه
که اول اکی کبوتر اولمشدر ملک ایتدی نجه اولمشدر اول وزیر ایتدی

روایت ایدر لور که اکی کبوتر واریدی بر اشیانه ده دسار و بر کاشانه ده همر ازنده
عبارا غیار ایله خاطر لوی مغیر نه محنت روز کار ایله مشرب خمیر لری مکر مستدل^ت
دینادن آب و دانه ایله قناعت اتمشله و درویشان کوشه نشین بکی نشین عزلت
اختیار ایلمشله بر نه بازنده دیر لودی و بر سینه نوازنده هر شام و سحر اقا قلعه نغمت
موزون تر نه ایدر لودی و کاه بیکاه الخان روح اقرار ایله اشجاع کونا کون تکلم ایدر لودی
بیاد روی بنی کج عزالتی داریم بعشقت از همه عالمه فراتقی داریم عاقبت روز کار

غدار بحکم اول اکی هدم فرزانه کار ایتدی اول اکی یار غمگساره حسد ایدوب چشم زخم زمانه
اول اکی هدم فرزانه کار ایتدی فلک را غیر این خود نیست کاری که آواره کند
یازی زیاری سویدی دل بازنده سودای سفر عارض اولوب نوازنده ایتدی ای یار
غمگسار بزنجیره ک قفس کاشانه ده قرار ایدوب محبس اشیانه ده روز کار کچره و زکو کله
بر هواد و ماغره بوسوداد و شدیکه شهر سیاحتله بر زمان اطراف جهانی طیران ایدم و فرها
عظیم الشان موجب جویای عالمی سیران ایدم که وسیله سفر ایله عجا

بسیاره ظفر و مجاهد مجاهد ایله حصول تجارت پشماره وصول میسر اولور که **السفر**
وسيلة الظفر شمشیر تا بیغوله غلافدن طشیر چغیر معر که مردانده یوز اغر تمز و قلم نا طریقی
سیرمه فرقدن قلیه نقش عبارات زیبای صحن عدمدن صغیر وجوده کور مر آسمان که دایما
متحرکد کجای عالمدن متفرق در زمین که هوا ره قرین سکوندر باهمال لکد کوب هر دخی و دوند
بحکم خاک و بکمدون نگاه باید کرد که این کجاست زار ارام وان کجا سفر سفر می رود^{ست}
و آشیانه بجاه سفر خزانه مالست و اسناد هنر درخت کو متحرک شدی نه جای بجای
نه ریخ ازه کشیدی نه زخمها بتر نوازنده ایتدی ای یار هدم وای غمگسار هم سن هنوز مستقت

سفر چکمش سن و محنت غربت مشاهده آتمش سن و نکته
 کوش هو شکم ایش
 و تند یاد **الفرقة حرقه** خرم حضورک صاورم شد در سفر بر درخت فراق بر درو غربت
 بر خار مذلت می نماز شام غریبان غریب پیچاره نشسته بر سر راهی دلی بصد باره
 بازنده ابتدای بله رنج غربت

فراوان و زحمت سیاحت نه پایان در اما تفریح بلدان و تماشای غریب جهان فتوح
 روح و راحت رواند و طبیعت کلفت سفر اعتیاد له زیاده متالمر او لمز و نفسیه
 مشاهده عجایب استغاد ایله شداید راهدن چندان کلاول کفر در غربت
 اگر خوار جفا هست جبرغم زین خار کل مراد روید هر دم نوازنده ابتدای رفیق
 شفق تفریح اطراف عالم و تماشای ریاض ارم باران هدم و خلان محرمه خوشدر بر کسکه
 نعمت دیدار احببان دور و غنیمت مصاحبت بخوان و قربان بعید و مجبور و لای پیدا
 اول تفریح انک در دنده نقد رد و اول تماشای انک رنجنده ند کلو شفا اولور بواجده میسورد



۹۶

درد فراق یاران درخ هجران غمگساران دوزخدن برنشان بلکه دوزخ اندن نشاندند
 فراق دوستان دیدن نسای باسدازد و رخ • معاذ الله غلط کردم که دوزخ زان
 حال چون بچراغ الله تعالی نوشه گوشه و خانه و دانه مهنا و میتاد پای قناعتی زیور امن قناعت
 چک و کویان هوپی دست هواپر و بریده و تخم غریبی زمین قناعت **شعر** بکیر دامن جمعیت
 و این باش که سنک تفرقه دوران در استین دارد بازند آیتدی ای انیس روز کارالم
 و هجران و فراق غم میم که یار غمگسار عالم کم دکلدر و برهد مک فرقی جراحت محرم
 آخرک و صلیتله مرهم میسر محنت غم دکلدر بو معنی خود ایسید بدر رسن کم دشلودر
 بهیچ یار من خاطر و بهیچ دیار که برو بحر فراخت و آدمی بسیار بونک برله
 می تلخ کام فراقه و جرعه جام استیاقه بر نوع من و بر مقوله مذاق دخی وارد رک
 چاشنی شربت موصلت و لذت شراب محض اکا نسبت نه حلا و تدر
 چو می کچه تلخست طعم فراق ازوشگر نیست جانرا مذاق بخسرو لب لعل شیرین رسید
 ولی لذت عشق فرهاد دید ز معشوق خسر و همی وصل جست و کو کوهکن کوهر و صفت
 هر روز خسر و پی وصل باخت خنک جانان کس که با هم جست نوازند آیتدی ای نامهربان
 هدم بولور یار و فاداله کیرن بک کوارسک عالمی بریاله کیرن سن هوزر هر هجر
 فراق طمتمش و درد درد استیاق نوش آیتدی س اول جلد ندر که اند بر لذت و اول
 چاشنیک بر حلاوت ملاحظه ایدر سن هیات هیات مذاق جان شیرین چاشنی هجر
 نادید چه داند لذت عیش که دارد کوهکن بی او • شویله بک ترک یار و دیار دشوار
 سد بنا سفار بسیار و خطر مشقت راه پیشمار در **مصرع** مکن مکن که پشیمان شو
 و سود ندارد • بازند آیتدی توقع ایدرن که کذ و مصلحت کوره سن و من بعد دفتر
 شرح محنت سفری و ره سن که شول کس که شعله محنت مسافرتله سوخته اولیه بخت
 اولمز و بهیچ خام طمع سایه پرورد سمند امید که مترل مراد سورمز **مصرع** بسیار سفر
 باید تا بخت شود خامی نوازند آیتدی ای یار غمناک حالیا که سن تیغ مفاد قتله رشتنه
 مراقت دیرینه بی قطع ایدوب صحبت یار قدیم دن فراغت اتمک دلوسن و مضمون

کلام حکیمت که یار کن را هیچ رومد از دست هر حرفیان نوکنیک
 بناسند تجا و زاندوب بحکم حرفیان مجدد و یاران تازه ایله
 پیونداتک قصدن ایلر سن بنم پند کوم دل سر دکه پخر اثر قلده نصیحتم قلب
 صیدک فقه رکاد کو اولم اذالمه یقین قول النبیخ قول فان معاریض الکلام
 فضول ما غافل اولم که بوغرمیک عاقبتی بنامتد روز نامت مورث و شهادت
 مورث ملا متدر بشو بحکم دل دشمنان بودانکس که ششوند سخن و سنا
 نیک اندیش کلام من مقام تمام ایدوب اولیکه عکسار بر بر کار اندر و قوطر
 عبرت و محاجات حسرت بر لچم زعفرانی لرون عوازی ایدوب دل نمکین و دیده
 نمکین ایله بر برون و داع انداز یار قصد قتل من کرده بتیغ انقطاع هر کس
 از روز اجل ترسد من از روز و داع بس یازند صحبت رفیقان قلبه تنزیق ایدوب
 پروانه کلدی چنانکه مرغ مقید برون بروز نفس رغبت نام و شرف تمامده
 طیران و عالمی سیران ایدوب بلند طاق و فردوس مانند با غلر تفرج ایدکن ناکاه
 بر کوه ایددی که علو مرتبه شرف کنکمر افلاک همسر و غایت عظمتدن کوی زمین
 زیر دامنند بر توده محقر دامن کوهده بوم غرار کوردی که سواد مینارنکی روضه مسیو
 دلکشای تروشم شمال غلیبه نیری نافه اهوئی تا ناریدن مشکسای تر غبار تری
 چشم اهو کیاهی نشتر رنگ و سمن بو فضا سنده هزاران کل شکفته اولوب پیدار
 سینه اب خفته شکوفه هر طرفه رنگ در رنگ کدردی بوی کل فرسنگ فرسنگ
 بازنده اولساحه دلکش و عرصه فرج بخش بغایت خوش کلدی و چون وقت غروب
 قریب اولوب حمامه مشرق آیینانه مغرب نزول مشدی سیاب خط و پر حال اول مقام
 جنت مثاله اترا لایدوب بر نهال طوی مثال اوزره قرار دتی هنوز زاهدان اسوده
 اولما مشدی و شد پید مسافرندن راحت و آسایش بولما مشدی که ناکاه فراس سبک
 سیر باد سا بیان سحای فضای هوا به قالدردی و جهان آرمیدن خوش رعده لاشق
 و نهیب برق سینه سوز لر نموداری غوغای قیامت قلدی بوجا بدن کش هاعته

جگر لاله و عذاری بریان ایلردی و بر طرفدن پیکان زاله دیدن ترکس بیداری نشان
 ایلردی چال اولوردی سنه کیم سار سنج برقدن رعد و ساقان ایلردی خاک
 یم غرقدن بازنده اول وقتد پیر باراندن خلاص و بجی بر پناه و صدمت
 طوفاندن ایچاید چک برار امکاه میسر و بجی ناچار زیر اعضاندن کندوی پنهان
 و کاه برک درختانی پیر باران سحاب ایچوز قلقان ایلردی اما آسیب تکرار و باران
 و نهیب صرصر طوفان متصل اشتداد و از دیاد بولوردی و عراقه رعد و تقاطه
 برق همواره مترادف و متضاعف طوفان روان و رعد خروشان برق پیر
 و زدود ایلردی ایچم سرشک زین بحر محیط کف زده بر سر زیم غرق از بس که کشت
 روی زمین حمله موج حیرت القصه اول کچه هزار ریخ و غصه ایله صبا حیرتیدی و ناکا
 اول بلای بیهنگامه تحمل ایتدی متصل کوشه آشیایه و مصاحبت هدم فرزانه تنه
 یاد ایلردی و هزار حسرت و درد له دل کهمندن آه سر و ایدوب دردی
 کربلا سنتمی که فرقت تو ایچیز صعب باشد و دلسوز از تودوری نجستی بکدم
 و ز تو غایب نکشتی یک روز چون طلعه مهر منیر طالع و بتا شیر صبح سینه لایع اولد
 هاندن رقم ظلمت سحاب منفرد روز کاردن محو و تاب آفتاب عالم تا بله عرصه هوا
 صحو اولدی صبح آچدی بال نینه حمامه صبح بازنده نینه پروازه اغاز ایلدی اما
 متردد که عنان عزیمی نینه خانه صوبه منعطف قلوب آشیایه جابنهی کید و یاخود
 بالهت و شهر غریبه بر زمان اطراف جهانی طیرن و کلوار عالمی سیران می اید بو
 بر شا هین پیر بال آه نین چنگال که سر صید شعاع آفتابدن سریع النزول و اوج هوا
 نور بصردن دفع الوصول ایدی که جمله چون برق آتش فشان که سیر چون باد آتش
 فشان بازنده بی صید قصد ایتدی کبوتر مسکین شاه پر کینه کور چک کوراد طبطا
 واضطرابه و دوشوب غایت خوفدن خفقان و یم جانندن پیرقان اولدی و عالم رو
 چمنه تاریک و لوب کلشن جهان اکا زندن و قوت اعضا و اجزایه ساقا اولوب
 برک پید کیم تران اولدی چو شاهین حمله قیلد بر شکاره ندر پچاره لکدن خیزی

بادىك كند وى چوزىستى بند بلا و حسته تير عاكوردى يار و فادارك بند و نصيحتى
 ياد ايدوب كند و نك فكر نايام و خيال خامنه اعتراف تام اندى و عهد لرايدوب
 نذر لرايدلى كه اكر ورطه دن ساحه سلامت و وصول بولا و بومهلكدن سهولت له
 خلاص اوله صحبت يار همديله كه اكسير اعظم كى دواى عدم دن نشان و پر رنغنم
 بلوب بردخى سفر انديشه سن انميه بلكر بقيه العزم سفر نامن پراهن زبانه كورميه
 كربار دكرد امن و صلت بكف آرم تازنك ام از جنك نرهاند بونيت
 برلىكه كه مزيد جمعى مقتضى و متضمن ايدى اول ورطه دن عذاب و خلاص عاقبت
 فتح الباب ميسر اولدى اسبابه سر پنجه شاهين كبوتر مىسكنه
 شبك هلا كه چكه جك محله بر عقاب جايع كه شير طاپر و دافع اشيا نه فلكدن اسب
 مقدار و نكال چنگالندن امين اولمزدى و حمل و جدى پيم جان و حمله لى ماستدن بهرام
 خون آشام شبان اولسه مرغزار آسمانه جل فلزى حمل خشنودن نك اولسه
 اكاه **مصح** فلك صحر اسن ترمزدى چراگاه بوى طمرايله بر آجوب فضاي هواير پرواز
 ايدركن صورت حال شاهين و كبوترى مشاهده اندى كند و كند ويرايتدى
 زين نادره تركر او دهر كرحال من شسته و پيش من روان آب زلال اكر چه كه كبوتر
 نواله مختصر و لغه محقره رامانه الجمله انك سبيله غاييله جوعك دفعى ميسر و نفس
 ناسكيبه بر مقدار نسكيب و تسلى متصور در قصد ايتدى كه برق خاطف كى كبوترى
 شاهين او كندن قبه قوت سبعى كه نهاد شاهينه متمكن ايدى پيجان اندى با وجود
 كفه عقايد دكلدى انى و زروحى سايه الميوب مقام معارضه و مجادليه كلدى
 مرغله مرغ اولدى جنك بجنك اندلر بر پريله محكم چنك چون اندلر جنك بجنك ساز
 جنكه اهنك اندلر بازند فرصت بلوب و فرصتى غنيمت بلوب كند و سن برزير سنكه
 اندى و بر سوراخ نك و تاريكه فحيت ساحه اشيا نه كنجشك كاسبيت بر فرشك
 ايدى كيردى و ياندلى اول كون و اول كچه دل زار و ديد اشكاره اول سوراخ نك
 و نادره قرار ايدوب تا بقدر وارسان حالله بوبى تكرار اندى **عربه** و بت كانه

ساورتنی مسئلہ من الرقش فی اثباتها السم نافع علی السحر کہ کیو تر سفید بال صبح
 آشیانہ بروج آسمان دن قضای جہانہ طیارن آیتدی وزاغ سیاہ فام شب عنقا
 صفت کوه قاف عدمہ کندی **شعر** بفال ہمایون چوطا ووس مہر خوامان سندانہ
 ریاض سپہر بازند باوجود کہ علیہ جوعدن بی بحال آیدی بہر حال تحریک پروبال آیدو
 پرواز و آغا ز آیدی و ترسان و ہر سان دیدہ احتیاط طلب و راستہ التفات آید و ب
 کندی ناکاہ و مرغزار دکارندہ برکو تو کوردی کہ اوکنہ برج دانہ دوکشلرو اول رنگہ
 ہزار تخم شعبہ و نیز نک کشلر بازند نک چون کشور اندامنہ لشکر جوع تمام مستوی
 اولمشدی باوجودی کہ ہم جنس دخی کوردی نے تامل قصد صید دانہ و میل صحبت
 مرغ فوزانہ آید و ب ہنوز ترایکے حبہ القاطاتمشدی کہ گردن بستہ دام بلا وسینہ
 خستہ سهام عنا کوردی **شعر** دام شیطانست دنیا دانہ لذتہای نفس **نہ**
 مرغ دلوا حرص دانہ زود در دام آورد پس نالہ این و اوار خرنالہ اول کیو تر
 عتاب آغا ز آید و ب آیتدی ای برادر بن خود ہم جنسک آیدم و بحکم **الحجس الی الحبس**
میل مواست و مصاحب کہ میل آید و ب الحقیقہ بواقعیہ سنک بحالستک سببیلہ
 مبتلا اولدم سن بخون بنے بو جال دن آکاہ امتدک و حق کذا ربق و طایفن و مہاندار
 شریطن یرنہ کیو رمدک تابن دخی حذر آید یدم و بودام بلا یہ مبتلا اولیوب
 مقصد مہود مہ کید یدم کیو ترا آیدی ای مہمان کراچی قدر دن حذر میسر می و تیر
 قضای سپہر تہیلہ رد متصور میدرم کہ کوسن ہوشکہ بستمی کی کہ دیمشدر **شعر**
 قضا آسمان چون فرو کرد سر ہمدیرکان کو دکشتند و کو چون قدر تیر آتہ قوس
 سپہر اولزا و کامکر کہ رضا سوبلہ بل کہ چون دیوانخانہ ازلہ فرمان قضای جہان بوش
 اولاد فتر قدر دہ رقم جفا القلم مثبت و مقرر اولمش اولاسن دکل مرغان
 شاخسار ملوک آشیانہ عصمتدن نزول آید و ب بستہ دام ابتلا اولور آدم
 صغی کہ روح پاک و قلب صافیلہ عالم شہادتہ نقوش الواح غیبہ حکایت آیدر
 و بحکم و علم آدم **الاسماء کلہا** و فور علمہ ملہ اعلادن دعوای تقاضل آیلردی و جو

که دانه کنده می کورنش و دام تلپیس بلپیس بلپش ایدی **و لا تفرک فی هذه الشجرة**
فتكونا من الظالمین نص صیح و نهی صریح استماع امتسدی عاقبت ینه پای بست
 اتحاد و غرور و گرفتار دام فریب و مکر غرور و ولدی **اذا جاء القضاء علی البصر**
و اذا نزل القدر بطل الحذر چون بو حال ازل آلاله متقه دایمش داوسی صبر جمیلله تحمل
مصیح مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش **بارند** ایتدی چرب زیانلقی زمانی دکلدر
 و تطویل کلام مقامی دکلهمان بوئے دی که قادر مسن بکا بو مضیق بلادن طریق
 خلاصه دلیل و لاسن و طوقستک قیامتہ دل کردنمہ بنیاد و ب طریق مکافالہ
 جزا و سزا سن نوله سن کیو ترایدی ای سلیم دل اگر بن حیلہ یہ قادر اولیدم و طریق خلاصه
 الجمله بولیدم بوئید یلاده با بسته فلا میدم و بو وجهله که کور رسن رهن کاروان
 مرغان اولامیدم عجب منابه در سنک خالک اول شتر پجریه که مشاق سیر سفر دن
 طاقی طاق اولوب کوبه و زاریله مادر نه ایتدی ای نامهربان بر زمان توقف الله پجریه ^{دل}
 کید رسن و شفقت مادرانه قی بوضعیف و ناقوانی نچه بطاقت اید رسن مادری
 ایتدی ای بصیرت کور رسن که کار دست اختیارده و مهارت قصه اقتدارده دکلدر
مصیح دویعا که در دست من نیست کار اگر بنیم الجمله اقتدارم اولیدی کنده تحمل بار دن
 وقع العینمی خار خار رفتار دن خلاص اتم میدم **قطعه** شتر پجریه بامادر خویش ^{کار}
 بس آخر زمانی سرو باز خفت بکشت اید دستم بدی این مهان **ندیک** کسم بارکش ^{دور}
 بارند چون نوید چاره خلاص دن نومید اولدی **حرکه المذنب** دست و پای پرو بانی
 تحریک اید و باضطرابه آغاز قلدی وجد تمام و سعی اهما مله قصد پرواز قلدی چون
 رشته امیدند ابرام و استحکام واردی رسن دام که مرور ایام ایله فرسوده اولمشک
 انصاف بولدی بارند **چون خلقته** خلقه دامن خالی کوردی فراغ بالله پروازه کلوب
 وطن جانینه متوجه اولدی و بوسر ورله که مرغ جانی قفس بند کردن آذا اولدی
 غم جوع و دغدغه اشتیهای فراموش قلدی طرازنا سنند اتفاقا بر دیهره
 بیتی بر مقدارنا سایش ایچون بو کشت زاره متصل بر دیوار کنارند قرار ایتدی

مورد هقان که اول کشت زارک نمیبائی ایدی اطراف کشته کشت ایدر کن چشم
 برکینی بارزند مسکینه راست کلدی سورسودای کباب کیوتر کانون دماغه
 بردود ایتدی و نه الحال لند الان مهر کمان کووهیه قویب اول جانب ایتدی
 بارزند اول بازیدن غافل جانب کشت زار و طرف صحر او مرغله مایل ناگاه شعبه
 فلك حقه بازدن اثر ضرب مهر اول شکسته بالك بالنه بيشدی غایت
 هولدن سرنکون اولوب اول دیوارک کارند برچاهه دوشدی اول برچاه
 سیاه و مغاردور پایان جیم استباه ایدی و لجرخ فلك آسیائی نك دولانه
 کی کور نوردی ورسن سیاه و سفید شب وروز بربرنه موصول ولسه قهر و پایانه
 وصول میسر کلدی **شعر** جهنم کپی ناریک ایدی اول چاه • پنجه چرکیم عدم
 اقلیمه راه دهان ارذر نرکیه اچمش • یدی قوت یردن التی اوتنه کچمش •
 دلی شب کیی خالی مهر حقدن • یرک قهر نیه کچمش قهر حقدن • دهقان بچه چون
 کوردی که صید حلال مجاور چاهه ورسن ندر قهر چاهه کوتاهه مایوس اولوب
 واول نیم کشته فی زندان عقوبت مجوس قودی کندی القصه یازند برکون برکجه
 دخی خسته حال و شکسته بال اول مطلقه مقیم وزبان حاله صفت عجز و اواره کن
 و صورت ضعف و پچاره لکن خیال نوازند یه عرض ایدردی وایام وصال هنگام
 انصالی ذکر ایدوب لسان تاسف و تحسیر دردی **مثنوی** نه خوش و قیندی
 اولکم گاه و بیگاه • نکارم یورن ایلردم نظرگاه • اولوب دولت مساعد بخت یارم
 سعادتله کچدی روزگارم • چون کیوتر زرین بال صبح یوسف و ارچاه زندان خانه
 ظلمدن اشکارا ولدی بازند هر روز و زار که کذوی کنار چاه اندی و نالان و عریان
 طیران ایدوب حاشگاه حوالی اشیانه فی پناه نوازند چو تضعیف جناح رفیق شتی
 استقبال چون طشه چتوب ایتدی **مصراع** منم که دیدم بدیدار دوست کردم باز •
 بازند بی چوز در کنایه ایدی بغایت ضعیف و نزار بولوب ایتدی یایرغ کسار وای
 مونس روزگار **نیت** ندر بوضعف بال و عجز حالک • ندر چرک کن کرد انفعالک •

چون سبیلک اولمش پریشان چون نرگسک اولمش در افشان **شعر** سر پر خارش
 بکنار که بوده • لبها فکار موش یار که بوده • سبیل رتاب رفته و نرگس بخواب و ناز
 شب تاب و زیاده کسار که بوده • مار از رشک صد جگر پاره در کنار • تو پاره جگر
 بکنار که بوده • باز آمد ایتدی **شعر** دو ستم بانته حال ناتوانم صورمه هیچ
 هجرالندن ناله واه فغانم صورمه هیچ کل یوز کن ایرونه چکدم بوباغ دهرده
 شمع سی شرح اولنای سرور و انم صورمه هیچ **اول** محنت و بلا و مشقت و عنایه
 که پایمال حوادث مبتلا اولمشدم **بیت** سبیلدا کونک کا محصل • که تقریر لایم ساکه ^{نقص}
 خلاصه قصه بود راستمشدم که اهل سفر چو قحطاریه ظفر بولور بکا باری جو بحر به
 میسر و لدیکه مادام که قید حیانت اوله مسافرت نیت ایم و ناصورت اقتدا امتیه
 کوشید اشیانه دن طغر کتیم و اختیار مله محنت مجاهد هجرانی دولت مشاهد
 یارانه بدل ایم **شعر** ایلم ریخ سفر اختیار • مشکل ایمن حسرت دیدار یار • بومشلی
 اول اجلدن ایراد اندم که پادشاه عالمپناه غرضوری ذل سفره بدل قلیه و فراق
 یار و جلای دیاری که ثم سیاله زار و دیدن اشکبار در اختیار یله قبول بیورمیه **شعر**
 هوای یار و دیارم چوبکدر بخیا • شود منازم از آب دیده مال مال • و ابشدم
 ایتدای وزیر یوکوارا کچر شداید سفره سیار در فواید دخی پشمارد **بیت**
 عیب حله بگفتی همیش نیز بکوی هر کسه که کوب غریبه و ورطه محنت مبتلا اوله
 متادب و متهذب و لور و پنجه تحریه لر حاصل قنور که مد العمر کا انواع فواید
 متفرع و مترتب و لورنه شیه ریاضت سفره ترنه کلیه دست رس بولور خواه
 راه صورتدن خواه راه معیندن کور مرمن که نیاده شش منزل سفره فرزانه لکن
 فرنیلک مرتبه سنه ایریشور **عریبه** اله ترنه رقعه پدقا • اذا جد فی سیر فرزنا •
 و ما سیک روان دوت کچر سیرله منزل هلا لید زد رجح کاله یتشور **بیت**
 بسفر شاه اولور می عالم کیر • بی سفر ماه اولور می بدر میتر • هر کسه که کوشه مسکن
 و احب آباد وطندن قدم بیرون قلیه مشاهد عجایب بلاده ملازمت کا بروعبا ^{در}

دود و لود و اعجوبات اسرار و ظار و جنایای احوال روزگار در محرم و محرم و محرم و محرم
 باز اول سبیدن ساعد سلاطین مقام قلدی که کاشانه آشیانه سندن قوا را
 و جعد و لاجل و رای دیوار مذلت و قالدی که گوشه ویرانه سندن طشر کمتر
 اخباره کلشدر که مشایخ کبار در بر سیل تقیض مرید لوندن بور باغی ایل سفر ^{بص}
 ایندردیکه هر کس که سفر کند پسندیده شود و زین کمال نور هدیده شود
 پاکیزه تر از آب بنیاشد چیزی هر جا که کند مقام کندیده شود اگر اول باز شکار
 که زغن بچایله نشو و نما بولسندی آشیانه زاعده قالب هوای سفرده پروازه
 کلمسیکه هر آینه دستبوس سلطان مشرف و لوق متیله اولسیدی وزیر کیمبارک
 مبارک شهر یاره دعا جواهرن شاداند کد نصکم تفصیل تمثیل و صورت واقع استفسار ایندی

رای و ابشلیم ایتدی روایت ایدر لکه ایکی بازیتر پرواز شب در وزیر بیله
 دمسار و ملشور ییتسندی بازیتر کیقتیله اولمشدر زغن ایندی
 روایت ایدر لکه زمان ماضیه بریره زال ضعیف حال و اریدی که غایت ضعف دهر
 انندن خلل کبی باریک ایدی بر کلبه سی و اریدی که بخیلر کفندن
 تنک و جاهلر قلندن تاریک اول کلبه ده بر کوبه پی و اریدی که هرگز

مآت خیال و عالم مثال شکل نان کور ممشدی و پیکانه و آشنادان اندن نام

و نشان استممشدی مبلغ ترقه و حضوری بود که مقصور ایدری که گاه بر سور اخذ بوی
موش استشام امثله مشام موشی معطر و تخم خا که نقش پان کور مکه
مانند کدایی که پابدری چند چشم چهار تنه سور و لوردی و اکو اخیانا بخت
موافقت و سعادت مساعدت ایدوب بر موش بیچاره پی سر پنجه شکاره کوردی
چون کدایی که کج در یابد نشاط موفور و انبساط نا محصور بلیه پنجه ایام و شهور شاد
و مسرور و لوب ساحه سینر سندن اندون دیرینه صد مرحله دور و لوردی و پنجه مدت
اول قوت لایموله قناعت ایدری و اول نواله که عالم غیبیدن اکا حواله اولمشدی غنیمت
عظمی بوب دردی این که میبینم به پند در بست یارب با خواب خوش ^{چنین} راز در
راحت بر از چندین عذاب اول سبیدن که کریم پر زال اول کریم نک خط سال ایدری
دیم ^{در} راز ایدری و غایت نزالدر شکل خیال و اندامی خلال و قاشی هلال کبی کو نور

برکون ضعف تام و نهایت محافت اندام ندرحت تمامه بالای ماه چنوب اطرافه نگاه
 اید رکن ناکاه کوردی که بالای دیوار بهم جواره برکوبه شیر صورت پلنگ صولت کم چشم
 سعله فشانی عین الهی کبی رخساز و پیشم حریر نظری موی سمور کبی برقی و درخشان
 عز و ناز و تجتر و اعتزله سیران ایدوب شیر دثان کبی عز و وفاتان اید و کثرت محم
 و قوت شجده سرعت حرکتی نه محال خرامان خرامان کرکره پیر زال چون کند
 جنسندن بوزیب و فرله اول کرکره فربه و جرب پروری کوردی متحیر و لوب فریاد آید
 یار خرامان میروی آخر نکوی کرکجا سن بولطافله قدن سن و بکر کرک ابو
 هریم نک پرور لردن سن یا ضیافت خانه خوان خطا دن کلور سن بولطاف و تک حکمت
 ندر و بولطافت و قوت که علت نه لعل شیر نیکه جانا سن که عالم جانی سن
 صور دغم عیب و لمسون بالله کیم جانی سن کرکره همسایه جواب و پردی که بن بریزد خون
 خوان سلطانم هر صباح در بارگاه پادشاهن دربان صفت نکرا نم چون ایوان دیوان
 ایوان سحاط نعم فرا و الله نمودار ماید اهل چنان اولاجرات ایدوب اول سمرات لردن و سمید
 اتمک لردن بر قی لقمه شکار ایدرم و اول کون و اول کچه انکله تنعم ایدوب بومنونال
 اوزره روزگار کچورم کوربه پیرزنی تندی سمرات دیدک ندر و ندر عباتند
 و سمیدانکه نه سننه دن کایتد برین مدت العن شورانه شورای پیرزن و کوشت
 مو شدن غیری سننه کوردم و استمدم کرکره همسایه چون اندن بوکلا و استدی
 تعجب آید و طعن و طرله آیدنی انکچون شویله ربا صورت اولمش سن قدک چنکه
 و اندامک نار عوده و دوش بدنک قور و مش عنکبوت نمکسوده و دوش سن
 مسکین عجب عبرت اولمش سن الحوتسک بو هیاتکدن انبای جنس نه عار تمام و بو شکر
 و صورتدن بنی بو عمر نک بود و اردر از کرکره هین کوش و دی هست ستر
 باقه هم عنکبوت را حافی و اکوسن بارگاه سلطانه حاضر اولیدک و رواج اطهر و قوا
 اعذیه ایله دماغ جابک معطر قلیدک میکی که ستر پرده غیبیدن عمر صبر
 شهوده کلوب حیات تازه بولیدک بوی محبوب چو بر خال سلحیا گذرد

چه عجب باشد اگر زنده کند عظم ریمیم کرب پیر زن چون بوقیسیه بی تمغیب آمیزی
 اشتدای درونه دلدن شریان حرص و از حرکت آغاز ایدوب تضرع و نیازم ایتدی ای
 برادر ما بمنزده حق جوار و رابطہ جنسیت وارد ^{حدی}
 ضمیمه که اشکار در نه دارد که شرط سروت و حق اخوی یونه کوتوب بوبوتب که اول
 جانب واره سن بوبچاره بی خدمت مرافقت قبول پوره سن شاید که سرتک دولتکزدن
 بوقن آزرده به سدر حق و برکت صحبتکزدن بوقالب فرسوده به فجلدر و قن حاص
 اولاً هزاران کس نفاعت براسود و مرفرش مرشایستکی پیش است اگر
 من هم شوم شاید کرب مسکین کرب همسایه آنک کرب و زاری سن ترحم ایدوب
 تمهید ایتدی که بوبوتب سماء نغمه آنسوز حاضر و بلیه کرب پیر زال بونوید فوج قزای
 و بوا مید روح افرایه حیات تازه بولوب بالای بامدن ایتدی و صورت قصیه
 فقیر و قطیر پزده تقریر ایتدی خون پیر زرخه یا قدیمی ایدی حق شناسان ^{متن}
 اوزره نصیحت آغاز ایدوب ایتدی ای رفیق مهربان اغوای اهل نیایله فرقیه و الهیه
 و کوشه فراغت و توشه قناعتی عالم و برمه که ظرف حرص و از خاک کوردن غیر بلیه پر
 اولمز دید طول امل سوزن فنا ورشته اجلدن غیر بلیه دیگر ^{نهایت} یوقدر
 چون حرص و آرزو قناعت ایلکدر چاره آره قناعت قلیل اولمز توانم و فورمالله قادر ^{بست}
 اما دماغ کرب ببنوا سودای نواله خوان سلطانله شویله امتلا بولمشدی که داروی نصیحتله
 دوا و شربت موعظله شفا مکن و متصور اولیدی نصیحت هر عالم چوباد در ^{فلس}
 بکوش مردم عاشق چو آب در غزال القصه وقت معبود وساحت موعوده کرب همسایه ^{الله}
 افتان و خیزان جانب استانه سلطانله روان اولدی مکر اول پچاره هنوز بارگاه پاد ^{شاهی}
 وارمدین لطیفه نص صریح عرصه ظهوره کلمش و خواست طالع آتش
 سودا سن آب حرمانله منطقی قش امش سیمی داخی بوکیم ندن سابق مکر کرب لر
 هجوم ایدوب شور و شغی حد دن کچور شلر و فریاد و فعالله پادشاهی بچخور امتش ^{دی}
 و فرمان سلطانله بوموال اوزره جریان بولمشدی که تیرانداز لردن برجاعت تیر و کمانله

برکوشده کین ایدوب مترصد اوله لونا هر که بزرگه وقاحت سپهرن یوزنه چکوب
 میدان جراته کله اول طهر بلکه آخر لقمه سی پکان جگره وراولا کوبه پیره زال بو حالدت
 غافل و شراب حرص و ازله مست و لای عقل مشام جانی چون بوی طعمای سستام آتد
 و کوش مویشی چون طاس و کاس سببی عیبی اواره سن استدی نه اختیار شاهین
 شکارگاه خوان سلطان کدوسن پرانی تیدی جاشنی کیر قصا اکا ایتدی
 ای سوخته ان دیک تمای تو خامست **هنوز کفر میزان اشتها لقمه کوان سنک**
 ممثلی و لمبندی که تیر دل شکار میل ترازو کی کاف نافذ اویندی **اقوب قلے**
 درون استخواندن دیدی و هم چرخ دی هم جاندن **کرا و لزم بوزخم تیر زله**
 کچیم و موس و نان پیر زله **عسل نوشی چوزخم نیشه دکن عسلدن یکدر پیک**
 کوه بکر **بو مثلی** انچون کوردم که سند کوشه آشیانه فری غنیت بلوب قدر
 طهر و نعمتی که نه زحمت و مشقت حاصل و واصل اولور فهمیدن
 خیمه بدن فطیر ایدوب فرون و زیاده طلب تمه سن بجای که وقت خوش است
 ای سپهر **نمی بایدت کورد زاجا سفر** مکن دولت و عافیت رازها **مینداز**
 خود را برج و عنا **مکن دست آرزو و هوس را دراز** بجیزی که بختید اندت بساز
 اگر مور را آرومتر بیدی **چرا پایمال هر دریدی** باز بچایدی پورد غک کوجه
 محض نصیحت و فرط شفقت و مرحمت در اما جزئیات اموره التفات بلند همه **ناتلا**
 و مجرد اگر و شر بله قناعت مقتضای طباع بهایم هر کسه که سهر سعادتن مسرور و ملق
 دلیه طلب معالیه جهدا تمک کرک و هر کسه که کسور سیار دن تاجور و ملق قصدا یلیه
 کمر اجتهادی میان خانه بندامک کرک **حکمت** عالی اعمال حسیسه ایلر راضی اولور
 و طالب معالی منازل دانی و اراذل ایلر قناعت قلر **هر که کیم رتبت بالا کرک**
 اکا قدم همت والا کرک **زغن** ایتدی بو خیال اهور مجرم پندار ایلر وجود بولور **دیک**
 سودا تمای بی حاصله جوشه کلز هیچ بر عمل تمینه دوا سوز میسر کدر و هیچ بر نتیجه
 ترتیب مقدمه متصور کدر **تکیه** برجای بزرگان نتوان زد بکراف

مگر اسباب بزرگے ہر آمادہ کنی باز بچہ ایتدی حصول مناصب دولۃ قوت چنگا^{سن}
کبی مقدمہ بیسہ میدہ وصول مراتب رفعتہ سطوت منقارم کبے وسیلہ متصور
مگر اول شمشیر زن حکایتیں استماع آتمش سن کہ ساعد بختی علو ہتی واسطہ سیدہ سوار
سعادتہ دینت بولشیدی زغن سوال ایتدی کہ نہ منوال اور دیاولش داول

باز بچہ ایتدی روایت ایدر لکہ قدیم الزمانہ بردویش کاسب وارید یکم عجز
حال وموت عیال دن در ماند و کثرت قلت و قلت کثرت دن عاجز و فرو ماند ایدی غر
ہر روزہ سی خرج روزمرہ یہ وفا اتمزدی و فایدہ صناعتی ترتیب نان و نمکہ تیزدی
عنایت یزدانی غرضانہ اکابر فرزندان زانی پور دی کہ دلایل حشمت چہمہ سندن
پیدا و علایم دولت ناصیہ سندن ہویدا ایدی مبارک طلعتی فرخندہ کا

جہیستہ نجات نور لامع میان وجودیلہ حال بد میمون و برکت قدومیدہ کسبی
خرچندن روز بروز افزون ایدی بد داول پسر فرح اثرک قدم مبارک مقدور
اولدوغی مقدار تربستہ مشغول ولدی اول فرزندان چندہ هنوز قرین ہذا یکن
کان و تیرالہ او یزدی و دخی شیر خوارہ ایکن سپہ و شمشیر ابدارلہ کر نور سوزدی ہر صباح
کہ مکتبہ اللہ لرد و نرمیدانہ کیدردی و ہر گاہ کہ تعلیم خط اتسہ لک الواح خطی قویون
از ناح خطی میل ایدردی ہوارہ لوح شمشیر دن جہانگیر لک حرفن او قوردی ہر دم
نقش سپردن سرور لک درس از بر قلوردی جواہر میمی یارندی و سیری
سپہ لرخردہ کیدردی ضمیری الہ یی ایدردی شویلہ تقریر کہ باور شکلی یا شکلی^{الف}
کیر چون صبا و تدن سن بلوغہ یتدی بر کون پدرے ایتدی ای فرزند دل بندم

دایم خاطر منک حال و خیا لکه ناظر در عنفوان شباب و ان طفولیت کی دکلدر
 خصوصاً انا و پیش و خفت و تهتک جرات صفحات حوالکک ظاهر در نفس بدانند پس
 کرداب تسویشنه آمدن و اغوی شیطان هوا ملکه شهوت القا آمدن دلیم که من بعد
من تروج فقد احضن نصف دینه حصن حصن سکا مقر و النکاح سنتی من عرب
 عن سنتی فلیس منی منصفه منیندنای جلوه کر قلم و شامره لایودست پیمان ترتیب ایدو
 اکفا و افزائیدن بر قبیلہ اصلیه و بر جرثومه قدیمدن بر کرمیه عقد عقدک و سدلک و بچ
 چکم سن بویا بدنه صواب کور رسن و بوا مرده نه تدبیر پور رسن پسر ایتدی ای پدر
 اول دختر اچون که بن عقد اشم کرک و این کا بینی اچون دست پیمان نقد اشم کرک ستر
 شننه تکلیف اتمزن و سندن غایت و معاونت توقع پدری ایتدی ای نور دینک سنک کیفیت
 حالک و کمیت مالک بکا پوشیده دکلدر سنک نقد استظهارک اولاکه شانکه ملا
 دست پیمان اقتدارک اول نقد اید چک دست پیمان ندر و عقدا ایدرم دیدک
 عروس نه شننه در پسر نه الحال پرندن طوردی و اچر و کیروب بر شمشی بران کتوردیکه
 صد بار عننی خوبان دن خوشخوار و هزار مرتبه عقیق لبلر ندانندن کوهربا د ایتدی
 ای پدر بلش اولکه بن عروس مملکتی خطبه اشم کرک و بخدر و سلطنتی عقد عقد
 کتورسم کرک که اکا تیغ بران دن غیری کوانمایه دست پیمان و خمر خوف نشان دن اغر
 نشان میسر میدر **مطلع** با بخت ینک هیچکس رایتیز نیست • مهر عروس ملک به از
 تیغ تیز نیست • چون اول جوانک همتی حصول سلطنته مقصود ایدی آرزماندن عروس عمر
 ملک منصفه فیضه تصرفدن جلوه قلوب ضرب تیغ عالمه کیر و رخم خنجر آب شکل آتش آتیزله
 اکثر آفاتی تسخیر ایلدی بومعیند پور مشلدر رک **شعر** عروس ملک سازد مکر دما
 که اول از کهر تیغ داد کا بینش بومثلی کتوردم نابله سن که جمیع اسباب دولت بکا اماد
 و ابواب توفیق حضرت عزت روی حامله کشاده در بندخی امید وارم که کند و مظلوم
 و اصل ولوم دست امید له میان شاهد مقصود می در اغوش قلم حاله فنون و فسانه ایل
 بو حال ترک اید مزین و مجرّد قیل و قالله بو خیا لدن کج مزین **مصرع** هما از سیر این کو ملام

رغن عین الیقین بلدیکم اول مرغ هایون فال دام احتیال الله صیدا و ملق متمتع و خیال
 محال در بال ضروره سفر اجازت و پردی و دود آتش هجرانی توده آسمان و دیدن یکوان
 پاسپانه ابر کوردی باز بچر رغن و بچر لوبین و دواع قلدی و حصیض اشیا نه دن پرواز
 ایدوب اوج هوا به متوجه اولدی بچر زمان فضای هواده طیران اندنضکر برقله کو^{هده}
 آرام ایدوب دیدن تماشا یله اطراف نگاه ایلرکن کوردیکم بریک دری عین جلوه حسن
 شیوه ایل خرامه کلش و غلغله فقه سی طرف کوهر و لوله صامش باز کند و طبیعتند
 شکار کله رغبت کورجک بر حمله ایل حوصله سن کوشت سین کیکله پراتدے
 بر لحم طری کوردی کم لذت و لطافت آب حیات و شربت بنا کردن افزون و طراوت
 و حلاوتند نمونه طعم نعمت **و حکم طیرن قماشتهون** چون مده العمل اول مقول
 لذت نواله مشاهده انتمشدی ابتدی **بیت** ستاپنای توهر مطبوع طبع ما^{ست}
 کویا برای خاطر ماست فریدند بس کذویه خطاب ایدوب فواید سفر همین بو تیمری
 که اول ناملایم اغنیزدن خلاص و لوب بحالت الوقت نقایس اطمین ظفر بولدک^{اشیا} و
 پر ظلت و مصاحبان دون دخی همدن منازل رفیع و مواضع منیع و اصل اولدک
مصرع ای هنوز اول نارجهان افزوست کم بلور کم مزبوع دخی قناع امتناع
 و غرتدن بچر شاهد دولت و عروس سعادت یوز کوستم صحن عدمدن صحرای
 وجوده و زاویه غیبدن عرصه شهوده نه لطیفه کله **مصرع** تا خود از پرده چر
 آرد پیرن **بیت** بولایت پر پرواز بچر زمان فراغت خاطر اله طیران و صحن عالمی سیران ایدوب
 نشاط باله بک و یتیم و شکار نه اشتغال ندی اتفاق بر کون بر کوه کردند او نور خیال
 شکار و تماشای مرغ را ایلرکن کوردیکم دامن کوه بر کوه بر شکوه صفت شکار
 ار استن قلش و مرغان شکاری صید طیران چون هزاره کلش **مشعری** دوران دشت
 از صدای طبلت باز **بیت** هر مرغان صید افکن به پرواز **بیت** زیکسو حره بازان سبک خیز
 بخوز صید کرده جنگ راتیر **بیت** ربوده نقد جان از بک و دراج **بیت** و زان جانب دگو شاهین
 مکر اول جماعت سپاه اول ولایتک پادشاهی یدی که ملازمان آستان دولتی ایلر قصد

شکار و صید مرغزاره چشمدی بوشاده ساعد شاهد اولان باز پرواز ایدوب
 بوسید قصد اندی بو باز بلند همت دخی شهر غرمتله انک شکار نه قصد ایدوب
 برق حاطف بکی و کندن قیدی شاه چوز انک بوسرعت و جرئت و بورفت همت
 کوردی اول مرغ هایونه کوکلی مفتون اولوب مثال عالی شرف صدور بولد بکه صیادان
 جایک دست جهدا اید لرتا سست صید حیلله ایلله اول باز بلند پروازی صید ایلله
پیت ددی شه حیلله ایلله ال و شورک • بومرغ و حشی ذامه دوشورک • صیاد لر نه
 الحال مثال شاه امثال ایدوب بر بازی اول جانبه پرواز اند و ردیلر باز و حشی
 جنبین کوردی تحاشی اتمیوب بال استقبال اندی ولوازم سلام و اکوام قیام اندک
 تطف تمامله متخص احوال ولدی باز پادشاه چون ندن بومله میقی کوردی شای
 مصاحبت مله زمت آستانه سلطان تحریص اندی چون اول باز بلند همت
 رهبر و ننگه شرف خدمت حضرت شاه ایدی نظر عاطفت سلطانی انک قابلیت
 شای و استعداد هیولای سنه معین اولوب آزمندن مساعده بخت سعادت یار ایلله
 ساعد شهر یاری جای قرار اندی و همت بلندی وسیله سیله حنیض ذلت و دنا اندن
 دوه دولت پناه ایدی **پیت** نا قابلیست انکه بدولت نمیرسد • ورنه زمانه
 در طلب مرد قابلیست **شعر** بلند همت عالی نظر کرک آدم • که همتینه کوره کیسده اوکو
 مقدار • اول باز بلند همت اکوهان متر اولد اقامت ایدوب مصاحبت غ
 و رغبت فراعته مسه و سفر واسطه سیله دریای هواده سیاحت و مساحت
 اطراف و اکثاف مساحت مسه اکا بومدارج دولنگ حصوئے جمله محلات و آنک
 بومرابت رفعتنه وصول مقوله متنعاندن اولیدی بس معلوم اولدی که سفر سیله
 ادی اسفل سافلین ذل خولدن اعلا علیین غرقوله وصول بولور مش از تکاب
 شداید مسافرت اکتساب مراتب دولت و سعاده مغضی اولور مش **قطعه**
 بهار دل سفر باشد که دردی • خلد یقرا کل مقصود بشکفت • سفر کن تا مراد خوشی
 یابی • که فامشولنه مناکها خدا گفت • چون داسلم کل من بومقامه تمام آیت

اقباله

وزیر اخذ خیال بر و کلوب مراسم خدمت و زار تر قیام اید و بآئیدی جواهر و زواهر
 کلمات حکمت بنیات که حضرت شاهنشاهی ظل آلهی کلک زیان الله سلک پیا نه چکسند
 اندن متر هدر که شمر مسایده سبهمه پراهنده کرد عیب و رب کرد دامنه بپیشه
 فاما بنده لک خاطر فارتنه خلیان ایدن بود که ذات ملکی صفات سلطانی که صلاح
 جهان و راحت جهانیان انک صحت فراج شریفه و سلامت عنصر لطیفه و آبستر در
 مذاق حضرتن مساق سفری ترجیح اتمک و روضه جانقرا ی عشره قوب بادی نه ها ویر
 هوای الم و مختنه کتمک روش حکمتن دور و مقتضای سلامت فطنت و فطر بدن
 بعید و مجبور در ابسلیم آئیدی رکاب محنت و درد کار مردان مرد و پیشه شیران
 پیشه نه در دولی سبهمه تا دامن عشرت سلاطین گرفتار خارا دیت و ولیه صفای عیت
 اچوز نکستان فراعنه کل راهیت اجلر و تا پای ملوک همت آیین بادی نه پهای بلیت
 اولیه درویش دلریشلرک سهرت شوشی بالین راحت و آسایشه **بیشم بلیت**
 نیاساید اندر دیار توکس چو آسایشی خویش خواهی و هس ضمیر منیر وزیر هویدر که
 عباد خدا که قسم در بری ملوک که انلره ایالت مالک و فرمانلک مقرر و مستدر
 بر دخی رعیت که انلره خلعت امن و فراغت و کسوت حضوره استراحت مقدر **اولشد**
 بواکه حال بر محله اجتماع پذیر و لوق محالدر یا راحت اختیار اید و بغان دولته
 الدن قومو کرک و یا خان عزت و دولته قناعت اید و ب لذت فراغتدن الیومق
 کرک **قطعه** انکه او پا بر سر ناز و تنعم می دهند روز کارش در جهان سردا سردا می کند
 بادشاهی در چین دادند کل راز انکه کل با وجود ناز که از خار پسته میکند **الحمد**
وسيلة الحمد یعنی خاده جد و جهد طالبی هر مثل بخت پیور و پیا بان جفای
 قدم و فایله قطع اتمک جمال شاهد مفصودی نظر شاهد یکور حصول مافی و آمال
 رکوب احواله منوط در و نیل مطالب و مقاصد تحمل متاع و شداید مربوط
شعر که سلطنت نشاید نیست هر که را غبت قناس نیست هر کس که میدان
 همتن که جودی در میان اید و ب سمنده جودی زیر برانته الوار تکاب مختنه قن آسای

وراحتدن الچکوب خواب نوشین و شرب شیرین و حضور و فراغدن اجتناب
 قناع عزت و امتناعدن شاهد مرادی عنقریب یوز کوستره و منصفه عرصه جهانده
 عروس مقصود از زمانده جلوه کرکوره نه کم اول پلنک بجه نك میا من چده و جهده
 و مقاساه شداید صبر و تحملی برکاشده آر زمانده نقاب نفوی چهره مراندن مرتفع
 اولوب پیشه فراخ افزایه که ملک موروثی ایدی ظفر میسنه اولدی وزیر در خواست
 ایدی که نه کیفیتله او کشیده اول **حکایت** رای د بشلیم ایدی حوالی بصره بر جزیره
 و ایدی بغات خوش هوا اول جزیره ده بر پیشه و ایدی بر لطافت و صفایطیف بر چشمه
 سادری هر طرفدن روانه نیایم جان بخش هر چهندن و ران الوان از هار دیله هر جایه
 ملون و انواع انجار دیله هر کداری مزین **مثنوی** اولوب در لوشکوفیله عریز ریاچیلش
 اطراف ملون درخت سایه کستره ارسمش بد قلبر برینه ال ویرشش طوتر لال
 اله سر و یله شمشاد سکر دپ قالقرا و ستندن کچر اید لطافت هوا و ترخت فضا سندن
 اکا پیشه فرح اقرا ویر لردی کابر پلنک نهنک آهنگ مستوی اولمشدی که هول خشم
 و هیبتدن شیر شریزه اول کداهه کام قوی عزی و زخم شک و شوکتدن سیاه و وحوش
 اول پیشه اندیشه سن پیرا من خاطر لرنه کتوره مردی **شعر** چو بر خار از دی تر خشم دنیا ل
 فکندی شیر چیخ از نسیم چنکال بران راهی که او یکدم نشستی کداز خلق نایکسال بسته
 پیچه زمانده کاه اول پیشه ده کامران و کامکار و روزگار کچور ردی نامراد لک صورتی
 هر کز آینه دور اند کور مشد و دیر تعییر طومار و روزگار خار و صلبه و قیض و تنقنا اوزه دور
 بر پیچی و ادیک که عالم روشنه آینه جانده مشاهده ایلر و نور دین اول قرة العینک سا بال و با اکلر و صمیر

...
 ...
 ...
 ...
 ...

چون بجز نشو و نما بولا و چنگال و دندان لوده خون هر بران اول اول پیشه نك يا لئن
 ذمت همنه بقویض قله و کند و بقینه العمر کویسه قاعدن حضور فراغتله متقا^{عد}
 اوله شعر من فکر هی کم قضا میگوید بیرون زکھایت توکاری دکرست اتفاقا
 قضا بوعز می مضایه فرصت ویر میوب نهال آرزوده شکوفه امل هنوز شکفته اولمک
 باد خزان اجل برک بار حیاتن تاراج قلدی مصراع ای بسا آرزو که خاک شده فکر کن
 حجاب الارض من حسرت چون پلنک تخیر وارشیر اجله گرفتار اولدی سباع که قدیم لایمان
 اول پیشه به تغلب اندیشه سن ایدر لردی هر طرفدن هجوم ایدوب استخلاصه قصد
 اندر پلنک بچه کورد یک طاقت مقاومت میسر دکل ناچار جلای وطن اختیار اندی
 و سباع پندند عظیم نزاع واقع اولوب عاقبت بر شیر خونریز سورا نکیز جمله سنده غالب
 اولوب اول منزل فوج قزای و نزع زدای مخلص تغلبه قبضه نصره الدی پلنک بچه
 پنجه زمان کوه و پیا باند سرگردان اولوب اخرا لامر بر پیشه ده دخی پیشدی و اول
 بقاعک سباعنه ماجرای کاجری عرض ایدوب نلردن بور خند سده و بوخلک نلرد^{کنه}
 مدد طلب اندی زهره سباع او شیر مهیب و اول هزبر بانه بیک استیلا سنی استماع
 اید چک امداد و اعانتدن امتناع ایدوب علی الاتفاق ایدلر که ای فقیر بسینک
 منزلک بر شیر جنکه دشمنش که غایت نخوتدن شیر آسمانی کرپکنه اصغر و مشکو^{کنه} شو
 بسل دمان پیرامن بیا بانه قدم بصمن بهم افتراسندن دام سوام اول آجام و آکامدن
 کچه فرو صرافا سندن سیمع کوه قاف اول اطراف و اکثافدن بال و پر آچه مزیت
 کچم دین طیور اول بوم و بردن کسر پردن امیدن بلکه سرون بزده انک جنکه
 قدرت و قوت و دندان و جنکه طاقت مقاومت میسر دکلر بیت
 قابلین در مقابل اولاشیر لهر غزال ممکندر که پنجه اوره بیرله شغال سکا دخی
 انکله مقام مقابل و مجادله معقول و متصور دکلر هزار کهر که بامهر سترید
 چنان افتد که هرگز بر نخیزد اما بوباید بزوم را یمزده تدبیر صواب بودر که بینه
 انک درگاهنه پناه ایدوب زبان عجز و انکسار له بسط اعتذار و دهان صدق

و اخلاصه عرض اختصاص یابد سن **شعر** وارب عذر ایلک تدبیر اید سن • مدارا
 داری تعلیم اید سن • پلنک بچر نیه بوفکر معقول بغایت مقبول کلوب مقرر قلدریکه
 ملازمت آستانه شیر وارب حالنی اغلیه وحسب المقدور اداء وظایف خدمت ماست
 بل بغلیه بس دقایق استظهاری دوابط **فاضع الصغیح الجلیل** ایلد مبرم و مستحکم کلوب
 شمشیر و کفن بردوش متوجه آستانه قهرمان وحوش اولدی لسان حالی بوابیان ایلد
 کویا **عریب** اسادت و لکم احسن وجیتک هاربا • و این بعد عن حواله مهر •
 بؤمل غفر ما وان خاب ظنه • فما احدمنه علی الارض اخیب • چون سرت خدمت شیر
 یتشدی منظر و عواطف شاهانه و ملحوظ عوارف خسروانه اولوب حالنه لایق و شایسته
 موافق منصبه نامزد اولدی پلنک بچر دخی زبان نشا و مدحتی پرکار کمر اخلاص و عبودیت
 حاصره خانه استوار ایدوب خدمت کارلق وظایفندن و هوادارلق شرطیندن
 برد قیقه مهمل و نامرعی قوم یوب برد رجه انا رکفایت اظهار قلدری که ساعت بسات
 اختصاص استنداد و تقریباً زیاد بولدی و ربیت قریت و شرف کرامتد بر مرتبه
 واردیکه محسور ارکان دولت و مغبوط خواص حضرت اولدی بوجمله ایلد هر دم ملا ^{زمتد}
 جد و جهدن انر تور و هر لحظه تمام مصالح ممالکد اهتمامن زیاده قلور د **بیت**
 جد و جهدی کیسه که پیشتر است • کارش از جمله خلق پیشتر است • اتفاقاً بروقت
 شیر ^{بیت} بر پیشه دوره سینه مهم ضرورتی واقع اولدی بوزماند که تاثیر حرارت
 آفتابدن تود فلک تاثیر پرتف و تاب ایدی و عرصه دشت و کوه کوره اهنکر و آتشیان
 سمندر کی پرا لهاب غایت حرارت هوادن مغر و جوش استخی نلرند جوشه گلشد
 و سرطان میان آید ماهی کیسه تابه ده بریان اولمشدی **مثنوی** سبحان ولسه
 ناکاه اگر قطره بار • حرارتدن اولوردی قطره شهر • هواده کواچسه پر ذر کش •
 نیردی پروپالی پروانه وش • شیر فکر ایدیکه بوزمانده که صدف قعر زیاده مرغ
 کی بریان و سمندر تاب آفتابدن میان آتشد • نهاندر بزم اعوانمزدن کم اوله که از تنگا
 محندن اجتاب و سوز و کداز و قطع شیب و فرازدن احتراز امتیوب بومهم ضرورتی

اما مندر اهتمام ایلیه بوقف کما اننا سندن پلنک بچر خدمت ملازمه کلوب ملک اندیشک
 کوردی و فوردرایتی و کمال کفایتی موجب سریشیر قریب کلوب بوقام ملک موجب صور
 و صورت واقعه و واقف اقدنصا کما کفایت مهمی دمت تمسیر الوب شرف اجازت
 بولدی و انواع سباعدن بر جمع معدودله موضع معهوده متوجرا ولدی و نصف
 نهاده دك اول مقامه تیشوب تمام مهمه قیام اندی چون مرام احسن و جوع اوزره
 سرانجام بولدی علی النور عنان مرجعی جانب آستانه شیر منطف قلدی خواص صحاب
 که رکاب دولت نشینان منتظم ترایدی متفق الکلمه عرض عرضها اند لوکه بوجرت
 هولوبونکات کرماده اقدام واهتمامله بوقدر مسافر قطع اولندی و الحمد لله که کفایت
 مهم دخی میسر و لوب هیچ دغدغه قالمدی و حضرت سریده دخی ربت قربت و رفعت
 و مرتبت امرنه منایده در معلوم ضمیر منیر و کبیر را کر بر مدت بر سایه درختدن
 آرام و استراحت اولده و شربت آب سرد له آتش عطش تسکین پورله حکمتدن خالی
 و مصلحتدن دور دکلر **بیت** اسوده باش و بار مشقت فزون مکش • بکشا
 میان که رنج جهانرا کماره نیست • پلنک چون بوکلام لنک و بند سیک سنگی است
 لب تشیعله تبسم اید و بایندی حضور حضرت شیرده بنم تقریبا خصاصم بر لودار
 که هزار رنج و بلا یله بود رجه اعتلا بولمشدر معقولیدر که نکاسل بطالتله سر نکوت
 قلم و بر بناد که هزار مشقت و عنایله بومرتبه مهمل و مشیدا و لمشدر لا یقیدر که
 تن آسانی و استراحتله خاکه یکسان ایلم بی تحمل رنج توصل کچ میسر میدرو بی خار آزار
 تماشای کلزار متصور می **بیت** بلا سربال اولور می مار سربال • بلدر کچ و رنج اذبار
قطعه کسی بکردن مقصود دست حلقه کند • که پیش تبر بلاها سپه تواند بود •
 بآرزو و هوس بر نیاید این معنی • باب دید و خون جگر تواند بود • منهیان اخبار بو
 فقیر و قطیع حضرت شیره تقریر و بصورت من اوله الی آخره صحیفه ضمیرنه تحریر و تصویر
 اندلوشیر چون پلنک بچر کما اننا سندن پلنک بچر خدمت ملازمه کلوب ملک اندیشک
 ایستدی بر زمان تامل بچر طالب و باشی باشی تحسین و استحضار صالوب

زبان آفرینده ایتدی سرور و سرور که اول کسینه لایق و سزاواردر که کربان محنت و مشقت
 باش چقره و رعیت بر سرافراز عهد معد لشنه آسوده و راحت اولور که بالین استراحت
 باش قویمیه **پیت** ازا شاه آسایش آید بدید **ک**ر آسایش خود تواند بدید
 پس بلندی دعوت اندی و وفور اعزاز و کرامت محض و عین اصطناع و انعام
 ملحوظ قلدر نصیحه اول پیشه نیک یالتن اکا نقویض و تقلید ایدوب ملک مورد
 اکا ازان کوردی و کند و نیک نیابت و خلافتی و منصبین دخی اکا مضاف قلوب
 مرتبه سن صناعات قلدری بومشلی کوردیم نایله سن که بی تکابوی سعی بلیغ هیچ بر فر
 آفتاب مرادی مشرق امیددن طالع اولمشدر بی جست و جوی بیدریغ مقامات
 رجادن بر نییحه مقصود واقع اولمشدر **شعر** نابوده ریخ کج میسر نمیشود
 مردان گرفت جان برادر که کار کرد چون بوسفره مقصودم کسب معرفت متصور
 غم جزمدر رشته تردی کسدم و قدم جدله رکاب غمیه قدم بصدم ذهاب
 وایا بدید مجر داحمال ریخ و غذا بله عقد نیتیم فیخ و حکم غمیه منیخ اولمز و شه سوار
 همت عالی عنان غم من اکتساب معالیدن منعطف قلدر که **ان ذلک لمن غم کر امور**
پیت شمه که بغم درست پای نهد در رکاب نیست عجب چرخ را کرود از کف
 چون وزواجرم اندر که زواجر بیعت مانع غمیت اولمق متمتع در فرمان عالی به
 امتثال ایدوب تهیه اسباب ارتحال استعمال اندر و شرایط مبارک یاد سفری
 برینه کتورد لر و بو پینک خلغله سن کنبه دوار ویتور دیلر **شعر**
 ایلدر غم سفر لطف خدا یارک اوله همت اهل نظر قافلر سالارک اوله
 پس رایح ایشلیم زمام امور و لایقی ارکان دولدن بر امین معتمد کف کف
 تسلیم ایدوب رعایت رعیت و حمایت مملکت بایند بر فتح وصیت که طراز لباس
 سلطنت و اساس قواعد معدلت ایدی کوش هوشنه القا و صحیفه ضمیر نه املا
 ایلدی **شعر** فلکد ندر بر بواختر اول کشتند ندر بوف **اول** مجر دندر بوقطره
 اوصد فدر بوقهر **نظم** ملک شد آینه اسکندری تا تو رخ خویش دروینگری

روی تو زیبا ننماید مگر ز نك نقدی بوی از در بدر ملك فروزی ز بحر پیشه کن
 در نفس صبحم اندیشه کن ان نكند آه یكه پوزن ناو كه مرد افكن صد تیر زن
 چون كار ملكی سبارش قلدی و بار سلطنتن اسایش بولدی بعضی خواص
 محرم و حواسی چشم ایله راه سرانندیه توجراتدی و ماه کبی منزل بمنزل ارتحال و افتاب
 مثال شهرن شهر انتقال ایدوب کندی هر محل ده بخیر کجایه مالک اولور
 هر قافله دن بخیر فاید لر حاصل قلور دی بومنون اولور مد مدید سدا اید
 سفر چکوب منازل محرم بر قطع ایدند بضمکه اطراف سرانندیه کور نوب ظاهر
 اولدی و اول دیار ك فواج روایحیله مشام خاطر پادشاه معطر اولدی **بیت**
 هواسی اول دیار ك روح پرور صولی ماورد و خاکی مشك و عنبر **مطلع**
 بوی خوشی تو هر که زیاد صبا شنید از یار آشنا نفس شناسنید **بخیر ایام**
 شهر سرانندیه ادم اتدی مرغ لاه و آلام سفر دن آسوده اوچق احوال نقالک
 اکثر انده قویپ چشم و خد مدن کند ویر محرم اولنی بوقاج آدمه جانب کوه
 توجراتدی چون فراز کوه بیتدی بر سر فراز کوردیکه سایه دامانی آسمانه
 سایبان وزبانه بتنی خیمه میخده همیان **شعر** بی ستونیده اساسی ستوار و توما
 آسمانیله علو اتقاعی همغان هر طرف بر مرغار که الوان ازهار له فوج **ارجنات**
تجری من تحتها الانهار و هر جانی بر گلستان که انواع کل و حیانه غیر ترهت
 آباد **ذوات افنان قطع** سبز زارندن شجرهای زبرجد بر کنار کوه سارندن کوه
 زمرد در میان چوپاری عمر نیر شاخ طوی منتهی بوستانی نغمه سندن
 باغ جنت بوستان دابشلیم اطراف کوهی طواف مقامات منبر که فی نهایت قلدی
 اشائی کست و گذارده نظری بر غاره مصادف اولدیکه سواد درونی بیاض دیدن
 روشن و **سیر النور فی النور** صفحه سوادنده مشاهد و معاین اول مقامک
 مجاور لرندن استعلام واستفسار تمامه بلدیکه اول غار بر حکیم بزرگوار مسکنه
 که اکابید پای دیر لودی معناسی طبیب مهربان دیکه اول بر مرد عارف اید

که دل بی غلی انوار انواع معارفه متجلی ایدی و نفس فاضلی زیور اجناس فضایلله متجلی
 خاساک ناپاک اخلاصه آتش ریاضتله حرق آتش و کار و بار وجودی **موتوا قبل**
الله موتوا در یاسنه غرق آتش دید بیداری لیل و نهاده خواب دیدارن
 کورمش و کوش هوشی **والله يدعوا الى دار التكم** ندا سندن غیری صدا
 استمش **مثنوی** دمی کجینه تحقیق یزدان • جیبی آفتاب صبح خیزان •
 دلی سهر حق ترجمانی • کلید مخزن راز نظام • دابشیدیم حکیم بزرگوارک ملاقات
 آذر وسیله خارج غارده بر مقدار طوردی و زبان حالله اول حبس کمالک
 باطنندن استجارت زیارت قلدی پر روشن ضمیر الهام غیبی و اعلام لاری پی
 ضمیر شاه عالم کیه مطلع اولوب قمر غاردن **ادخلوها بسلام آمین** صد سمع شهادت

شعر شه دران غار حکمت آیین شد • غار از و نفس خانه چیز شد • خدمت
 پیرا میان در بخت مکر بند کج جان در بخت • اچر و کوردی بر برهن کورد
 که قدم بچرید یله عالم تفریع ایرمش و رایت کشف و کرامتی ذر و ملکوت و عر

جبروت و برکوردش بشتر بشنیدند بلکه مدکی ظاهر و مخافت جسمی لطافت روحیه
 برهان باهرای فراستله بلدیکه مقصودی معبودی اندن میسر و لیسه ممتسک
 بمن نفسیه وجود بولیه صفای خاطر اعتقاد باطن و ظاهرا کما متوجه اولد
 چون برهنه یافتن و اردی شرایط حقیقی برین کتوب لوانم حدیثه قیام اتدی
 برهنه رد سلام و تمام مراسم اکوامد نصکره او تورمه پوردی و ریخ راه و رحمت
 سفر خاطر ن صورتی و سبب قبول کلفت سفری و باعث ترک راحت حضری
 استفسار قلدی دابشلیم قصه خراب و کجی و موجب قتل عذاب و ریخی علی
 التقضیل برهنه روشن ضمیر تقریر اتدی برهنه لب عسینله تبسم ایدوب آید
 هزار آفرین اول پادشاه بلند همت پاک نیت که طلب معرفت حکمت بود کلو کلفت
 و زحمت تحمل اتدی و اسایش ستمدید کان رعیت و آرامش محنت رسید کان
 بریت ایچون اصناف مشقت و بلیتی قتل اتدی **مثنوی** ای خوشنای این جهان
 داستن ملک بدین گونه توان داستن پنخ نهالی که تو آبش دهی میوه شای
 نبود جز بهی همانم حکیم بزرگو اسردج اسرار آجری و درر شاهوار حکمت
 فرق همت شهریار کا مکاره صاجدی و برقاج کون کند و مهمانندن فراغت قلد
 و نعمت خوان حکمت صیافت مهمانه مشغول اولدی دابشلیم انای مقالته و صیت
 ناله هوشنگی یاد ایدوب و صایای بربر حکیمه عرض ایدردی برهنه دخی برای
 اعظم اول بایه مناسب نصایح و مواظط پوردی و دابشلیم آنی قلم خیال و اینو
 فکر بله لوح قوت حافظه به ثبت فلور دی کتاب کلیده و دمنه سوال و جواب ای
 و برهنه میتنیده و ترتیب سابق اوزره که فهرست کتاب الی ناطقه و ن دورت
 باب اوزره منظومید و المعونه من الله المستعان و علیه التکلان و التوفیق و کره

اولکی باب ساعی و نما مک کلام نفا و انجاء مک استماعدن اجتناب

وامتناع ایدوکن بیان ایدر برای اعظم دابشلیم پدای حکیمه ایتدی مضمون
 و صیت اول بود که هر کس که سرف تقرب سلطانله اختصاص بوله هر آینه محسود

عام و خاص اوله و حسود لو نقص قاعد حرم و عر ضنه سعی ایدوب کلمات مکر
 آمیزله ضمیر سلطانی اذن متغیر و متغیر قله لرباد شاهه و اجیدر که کلام صاحب
 غرضی تا مل ایله تمام اذعان پیوره چون بله که آمیزش و آلاشیدن خالی دکلر ^{حد}
 قبوله یئشدر میله **مثنوی** مد **رای** حب غرض پیش خویش که آمیخت بریکد کر نوش نیش
 بصورت دهد نوش و یاری کند بمعنی زند نیش و خواری کند حکیم بزرگوار و بر
 حکمت شعاردن القاس و لنور که بوبابه مناسب برداستان بیان پیوره شول
 کمسنه نک قصه سن که برپاد شاه حضورند مزید تقریر له اخضا ص بولش و له و از
 غرض قولیله بنای مرتبه سی خلل پذیرا و لوب صداقت عداوت و سوافقت مخالفت
 مبدل و لملش و لاعلی وجه القضا صیل بیان پیوره برهن ایدی مداد اساس سلطنت
 بوو صیت اوزره در که اگر پادشاه حضورند کلام نفاق و انجرام حساد محل استماع
 و موقع اعتماد بوله اگر اذکار دولت افساد یله سپهر سهام نکبت و منظر عتاب
 و محنت اوله و اذن هم ملکه خلل کلی متطرق و لوب هم ملکه ضرر عظیم سرایت
 چون بر مفسد محتمل یکی صادق صدیق میانشده دخل و نفاق محال بوله هر
 آینه آینه القتلین غبار و حشمتله مغیر و بنای مودت لرن بتر مکر و مفسد یله زیر
 قله نکه که بنای مصادقت کاو و شیر اول شغال سر پر پر تویر له نقصان پذیر
 اولش در رای ایدی نه کیفیتله اولمشد اول **حکایت** برهن ایدی اخبارده کشند
 که قدیم الزمان ایامند بر باز رکان و ایدی جهان دیدن و تلخ و شیرین روزگار چشیدن
بیت خردمند و امین و کار دانی ز روی مجرب بسیار دانی قدم غمر مله مسالک
 مما لکه سالک اولش و بضاعت تجارتله انواع تجارتیه مالک اولش نوسن ربع
 مسکون زیران سیاحتند ذلول ایدی و اقایلیم سبعة اقدام همت جهان کردند
 هسبت بر هفته لک یول ایدی رکوب هوال و تحمل بار اقطار اسفار سیبیل مال
 و منال بسیار ایدی و بهایم سوایم پیشماری و ایدی کانه امتداد وادیه مناجته
 الصباح و رابعة الصباح چون مقدمه سپاه موت که قوی ضعیف و ضعیف قوت در

عبادت در مملکت نهادند الی و زندی و طلا به لشکر اجل که موی سفید دن کتایده
 حصار خطه وجودن احاطه ایتدی **مثنوی** نوبت پیری چوزند کوس در **در**
 دل شود از خوشدلی و عیش فر **موی سفید** از اجل آرد پیام **پشت خم زنی** **سازد**
 خواجه مقرر بلدیکه عنقریب کوس چیل اور لسه کوك و سرهایه حیات بر مینا عدم که
 خانه بدند مودع دراز زمانه استر داد اولسه کوك فرزند لوی که مرغ شاخ اما
 و شجره باغ زند کافی ایدی جمع اندی اندر اوج جوان ایدی غیرت فزان و انوار آنا ریشد
 ناصیه طالرنه تابان اما غرور ثروت اسباب و روز نشاء شراب شبانه اعتدال
 تجاوز ایدوب مال پده دست اسراف دراز اتمش لودی و کسب و حرفدن اعتراض
 ایدوب نقد و اوقات عزیز بطلالت و کسالت صرف ایلش لودی پدر مضر باز فرط شغف
 و وفور مچندن که لازمه علاقه ایتد فرزند لر نریند و بضیحه اغاز ایتدی و ابوا
 ضایع بی غرضی که جامع بیم و امید مشتمل بر فتح ایدوب ایتدی ای جوان اگر کسب مال
 مجاهد چکد و کمر سپیدن و محنت مشاهد اتمد و کمر باعدن قدرن **مال** بلسکر مژ
 عقلن معذور اولسه کز اولور که **من که ندق** **یغرف** اما بلك کوك که مال سرهایه سعادت
 دنیا و ذریعه ذخیره نجات عقبا در و اهل عالمه که طالب حصول مراتب و وصول **مآله**
 غالب بود که بواج مرتبه نك بر دینه طالب در مرتبه اولی فنیعت حیات معیشت
 و تیسیر و تکثیر اسباب راحت و استراحت در بوبر طایفه نك منظورید که همت
 نوشتن و پوشش و استیفاء لذات نفسه مقصود و لا مرتبه نایه رفعت **درجه**
 و علو منزلت در اولکه بوم مرتبه یه طالب در باب جاه و اصحاب مناصب در بولیکه
 مرتبه نك حصول بی مال محال در مرتبه ثالثه حصول صواب آخرت و وصول منزلت
 تقرب حضرت عزت در اول که و که مطلبه رغبت اتمش لود در اهل نجات و حجاب
 ثواب اخوت و وصول منزلت در حیات در بوم مرتبه دخی مال حلاله محصل اولمق
 میسر **نعم المال الصالح للرجل الصالح** حدیث صحیح در نته کم پیر معنوی **صالح**
 مثنوی پور مشدر **شعر** مال را که پیر دین باشی حویل **نعم مال صالح** گفتش رسول

پس معلوم اولدی که مال و منال سبب حصول اکرام آلد و تحصیل مال بخاری کتاب
 تعب طلب و اکساب محال دلاکر برکسته نک بی وسیله کسب و طلب که **من حیث**
لا یحسب ولا یشب مال الله که تحصیلند زحمت چمکه که جهندن قدر و ^{قیمت}
 بلیوب عنقریب باد هوا یه و یرر که **مصراع** از یاد هوا آمد و بر باد هوا رفت
 پس واجب اولدی که جانب بطالت و کساددن اجتناب اید و ب جانب تحصیل
 و اکساب رجوع قله سن و خرف **بخانه** که مد متمادیدر که بدن مشاهده
 ایدر سن مستغول و له ستر پس مهتر ایدی ایدر سن بنوکسب و طلب تکلیف
 ایدر سن بوقاعد توکله منافی و اعتقاد تقدیر از یه مخالف در یومقر در
 کارخانه قضا و قدر ده هر روز که مقدر رالبتنه صاحبنه و اصل اولسه
 کرک پس جست و جویند سعی و تکاپوی **تغذیپ** حیوان بلا فایده دن غیر یانه
 و اصل اولسه کرک **قطع** کلور نه کا و لدی مقدر زحاکم از یه ^{ما}
 کرکسه کوکلی کیک طوت کرکسه در دله طار ^{هان} کشی بر چونکه مقدر در رضیعی
 نه اکسور نه ار تر ایدر سه سعی هزار ^{بعضی} کا بردن ایستدم که ایدی هر بار
 که نصیبم دن قاجدم آخر بکا ایدی و نصیب و لمیانی چندا که طلب ایدم بند
 ابا ایدی مدی پس اگر برکسب و کار اید و زو یا معطل و پکار روز کار چوره
 تقدیر از زالی تغییر اید **مصرع** نصیب از ز خود نمیتوان انداخت
 نته که اول پادشاه زاده لورک حسب حالی بو معنایه شاهد در کر بر نیک بیرنج
 و عذاب کنج بحساب المه کیردی و بری مید کجمله خزانه ملک پر رنجی باد قنایه
 و یردی پدر استفسار اندیکم نه و جمله واقع اولش در اول **حکایت** پسر ایدی
 سرحد ولایت عرب دار الملک جلد بر پادشاه کامکار و فرمان فرمای عالی مقام
 و ایدی که بخیر انقلابات روز کار کوهر مش ایدی و چوق تغییرت لیل و نهار
 مشاهده امش ایدی فرندی و اردی نوجوان در جاده و جلاله شادمانه کج بدر
 مغرور و مکررله مسرور لرغاب غرور شبابه حباب بکی روز و شب شرابه

کبره

عن قریب

بخاری

تکاپوید

دوشم لردی و مشاطگان هوا صور هو و لعبه و عروس نشاط و طربه
انلرك متصه قلبند جلوه ویر مشلردی کاه جنک و چغانه دن بوتغہ استماع

شعر یورت پمانک ای سر و سهی تیز • جها ندن چونکه تیز کشک کوک تنز •
کچر چون کوز یوموب اخچہ دوران • کوزا چدر زبده بادیلہ برآن • وکاه ترانه بلبلدن
بو صوله عمل یلر لردی **مثنوی** کتور اول بادۀ کلفای ساقی • چوقالمر بو جها ندن
کسه باقی کلام کل کچه بردم اولوب شاد • قلوب بلبل کچه افغان و فریاد •
یاد شاه خرد مند و هوشیار صاحب تجربه و آموزگار ایدی و نفوذ نامحدود و جوا
وافری و دنیار پشماری و ایدی فرزند لرنک حانن بو متوال اوزره مشاهدن ایدجک خوش
اندیکه کچ پیمساب که هزار ریخ و عدایله تحصیل و لنشید آماج تیراندوف و تاراج باد

اسراف و لاهوالی شهره بر زاهد متوکل واردی که علایق خلقدن ستیل و اسباب
تقریب حضرت متوصل ایدی **پیت** سوخته تاب تجلا ایدی • شیفه حضرت
مولا ایدی • باد شاهک کا و فور اعمادی و کرامتیه کال اعتقادی و اربده
تمام خزاین جمع ایدوب بروجهاله که اکابر فرد مطلع اولیه صومعه سند د فن
اندی و زاهد وصیت ایدوب ایدی چون دولت پوفا و جاه بی بقایم فرزند لرمند
یوز دوزنده و سر چشمه اقبال خواب و خیال و شراب سرب کبی بی مالدر خاک ^{بارده} اذ
مالا مال و لا فرزندم بی سر مایه و کم بصفت قاله لرو فقیر محتاج و اماج تیر احتیاج
اولا لرا تله و نکندن خبر ویرشاید که مشاهده نکبت و مجاهد محنت سببیه خواب
عقلدن متنبه اولوب حاجت حسیجه مصلحت لرنه صرف اید لرو طریق اسراف اولاد
انحراف ایدوب جانب انصاف و اعتدالی مرغی طوته لرو زاهد وصیت ساهی سمع قوله
اصفا اندی شاه اخفاء مال و دفع احتمال اچوز و روزنه قصرند بر خرند دوزندی شویله
کوستر دیکه جمیع اموال اند دفن اندی و فرزند لرن دخی بو خصوصه خبره ارا ایدوب
اندی چون آینه روزگار سقمه ده صورت اربار و افتقار مشاهده اید سترغا قل
اولیه سترکه ذخیره کلی که مونت معیشکره کفایت اید بوند مدفوندر بر حال رضکر
آزمانند شاه و زاهد اکیسی واحد بعد واحد اجابت دعوت حوایدوب **کل من**
علیها فان باده سیله سرخوش و **کل نفس ذایقه الموت** جرعه سیله پهوش و لک
پیت اگر شاه و کدا اگر مرد و زن در • موند آخری کورو و کفند **شعر**
هر انکه نادر زما در سیاه نشینید • ز جام دهر می کل من علیها فان •
و اول کج که کج صومعه زاهد مخزون ایدی شویله مستور و مدفون قالدی برادر لرو
وفات پدر در رضکره مقابمت ملک و مال و منال اچون جنک و جدال اندیر برادر
مهر و فور زور و قوت و مزید بطش و سطوتی سببیه غالب مطلق اولوب تمام
ممالک و جمیع مالک اولدی و برادر دیکر خایب و خاسر و مغبون و منکر بخانه نصیب
سلطنتدن بی نصیب و مال مور و نندن بی بهره قایلحق کند و کند و به ایدی چوز اقل

اقبال دوجہ ذوالہ یتدی و سپہر غدار روز کار ستمکار شیو غدر و اشقامی اشکارا
اندی بردفعہ دخی طالب دولت اولمق و تحریک کار بحیرہ قلمق ندان مدن غیر
ہسنہ منیج اولمز و ملامت و ملا لندن غیر فاید ویر **مصرع** من جرب
المجرب حلت بہ الندامہ **مثنوی** جلد دنیا زکن نابو چون گذرا منت
نیزد بجو مملکتی بہتر این سازکن خوشتر این حجر دری بازکن **صواب**
بودر کہ چون کر بیان دولت دست اختیار و قد زدن چقدی دامن توکل و
تشیث قلم و درویشک مرتبہ سن کہ سلطنت بی ذوالدراہلہ کتورم **بیت**
درویش را کہ کج قاعت مسکست درویش نام دارد و سلطان عالمست
پس بونیکلہ شہردن چقبوب کندی کیدر کن خاطر نہ بومعنے خطور اتدی کہ فلا
زاهد پدیریلہ ما تقدمدن صدق و داد و عوای اتحادن دم اور ردی صواب
بودر کہ انک صومعہ سی پناہ قلم امید در کہ برکت و قد میلہ طریق عبادتہ سالک
و سلطنت قناعہ مالک اولم چون صومعہ زاهد واردی خبر الدی کہ طوطی
روح سدرہ اشیا فی نفس تندن جانب ریاض جنبان طیران قلش و صومعہ اولیر
روشن ضمیر دن خالی قالمش بر زبان لشکر ہوم و غموم کسور طبعنہ هجوم اندی
و زبان تلف و تاسف یلہ اتدی **شعر** دیدی چہ کرد چرخ ستمکار و اخترش
نامش مبر چہ چرخ چہ اختر چہ جنبش **عاقبت** دست را دتکہ زاهد صاحب
کرامتک دامن روحانیتہ تشبث قلدی و اول صومعہ چہت قامتنہ قبول قلد
اول بقعہ رہ مجاور اور قالدی مکر اول صومعہ حوالی سندہ بر کاریز واریدی
کہ صومعہ انجندہ بر چاہی جفر ایدوب اول کاریزدن اکامرا تشاردی و متصل اول
کاریزک صوبی اول چاہہ کلوردی اهل صومعہ فی استعمال ایدوب انکله توفی
واختسال ایدر لردی شاہ زادہ بر کون دلوی چاہہ صالادی موصدا سی کلہ ی نیک
دیو احتیاط اندی کوردی کہ فقر چاہدہ مادن اثر قالمش متخیر اولر یکہ اگر بو چاہ
و کاریز خلل متوجہ اولور سہ اساس صومعہ بالکلیہ اندازس بولوب بوبقوعہ

۴۵
 من بعد توطن متعذر و لور بو حالی تحقیق چون فقر چاه اندی راه آبی و جوانب
 چاهی نظر مدقیق ایله مشاهده قلدی ناکاه نظری حفره راست کلدی که اکا صویول
 بولشدی و صویک چاهه کلسنه مانع اول اولمشیدی ایتدی یا بو حفره نه طرفه
 کیدرا ولا و بوسوراخ جانبندن خروج ایدرا ولا پس اول سوراخی فراخ ایدوب
 اول کججه قدم بصدغی کجه هاندم ایاعنی سر کججه یتشدی شاهزاده چون اول
 نفوذ پیکرانی و جواهر نه پایانی کوردی جبین ضارعتی زمین مذلتیه سوردی
 و اول پرورد کار زینتضان و کرد کار قدیم الاحسانه سجد شکر ایتد و بیضیت
 یوزدن کند ویر ایتدی کچه مال موفور و جواهرنا محصوره را ما باده غرور له سکر
 و قهوه سرور له نشوان و ملق دایره فکر صحیحین دور در نهج توکل و جاده قناعت
 انحراف اتمک کرک و طریق اعتدالی قویب جانب اسراف و اتلاف کرک **مصع**
 تابه بینم که از غیب چه آید پرون **اوجا** بندن برادر مهتر کچه مندر حکومت
 فرمان روا ایدی اما احوال لشکر و کسور دن بی پروا ایدی و امید کجج مو هو ملکه که نصر
 پدندن محقق ملاحظه ایدردی مغرور و لوب مقدور دن تلاف ایدردی و غایت
 کبر و نخوت دن و حیا و عظمتدن برادرین تخلص و تفقد اتمیوب نعمت خاندن
 اغراض و مشاهده جالندن عار و اعراض ایلردی بواشاده ناکاه اکاد شمن پیدا اولو
 لشکر جرات بیغ کدار له ولایتیه قصد ایتدی شاهزاده خزانه سن سیم و ذهبدن خالی
 و لشکر سن ساز و سلیدن عاری کورجک اول موضع معهوده و کججینه و عود ده
 کلدی تا اول مال موفور له کجج لشکر کن و حیات کسورن معمور ایلید که **لاملک**
ایا بالیر حال ولا بر حال ایا بالمال چنانکه طلبنده سعی بلیغ ایتدی کجج مو هو مدن برج
 محققن غیر نشان بولیمدی و چنانکه جست و جوینده جهد بید ریغ ایلدی
 حصول مقصوده فایز اولیمدی **شعر** بسنوا این نکته که خود را ز غم آزاده کنی
 خون خوری کو طلب روزی نهاده کنی چون کججدن نا امید اولدی قادر اولدوغی
 قدر لشکر جمع ایدوب دفع خصم ایچون خارج شهر جقدی چوز صف جدال راسته

اولدی و آتش قال استعال بولدی ثنائی مقابله و مقاتله ده لشکر دشمنان
 ملک زاده زخم تیرله هلاک اولدی بوجانیدن پادشاه پیکانه دخی ضرب
 شمشیر بارله آلوده خور خاک اولدی ایکی لشکر دخی تن بی سرکی مهمل و ایشراقالب
 قریبا ولدی که سعله فتنه آشوب و ج آسمانه جقه و آتش هیچ و مرج ایکی ملککن دخی
 اهلین بقدر آخر الامر ایکی طایفه دخی سردار لری جمع اولوب اتفاق اندلکه برخا^{ندان}
 پادشاهی و دودمان شاهنشاهییدن بر ملک ملک خصلت کرم خلقت تجسّس
 قله لکه شغل سلطنتی و مهم مملکتی انک دست همتنه حواله قلا لرحله سنک رای بوک مجر
 اولدی که بر شهر یار کار کار کم فرق دولته سزاوار تاج سلطانی
 و خنصر سعادت فی شایسته خاتمه جهانیا فی اولاهمان اول شاهزاده صوغ
 نشین در پس کار داناان ممالک صومعیه وارد لر ملک زاده یه انواع
 اجلاک و اکرام و احترامله زاویه خمودن بارگاه قبوله کورد لر و کنج
 غزلدن صدر همنسند دولته کچورد لر میامن توکل یله هم کنج پدر میسر
 اولدی و هم ایالت کشورا کا مقبره اولدی بومشلی آنچون کورد کم و صوغ
 نصیب البته سعه و کسبه و ابسته دکلدر و توکله اتکا جذ و جهل
 البتّه او^ی در **بیت** حقّه هر کسه کم توکل ایدر خواتک زرقه تکمل ایدر
نظم نیست کسی از توکل خویش چيست از تقویض خود محبوب تر
 و توکل کن بلرزان پا و دست رزق تو بر تو عاشق تراست چون
 پسر حکایت نهایت یتشد ردی پدر ایتدی که چه دید کک محض
 صدق و عین صوابد اما بوعالم عالم و ساینط و اسبابیدر عادت
 باری عز اسمّه بونک اوزرنه جاریدر که بومرعه حوادث زار و بوچمن
 وقایع بارده نه دستیار اسباب طاهری هیچ برمن شجره ظهوره کلیه
بیت دهقان ساخورده چه خوش گفت با پسر که ای نور چشم
 من بجز از کشته زردی و توکل مقبول بودر که با وجود مساهله اسباب

مقام توکل ثابت اوله سن تافض **لکاسب حبیب الله** دن بهر بوله سن
 بعضی اکا برپور مشد که کسب و کار قیل تا کاهل اولمیه سن و بضی بک
 خدا دن بیل تا جاهل اولمیه سن **مشنوی** از توکل در طلب کاهل مشو •
 رمز لکاسب حبیب الله شنو • کسب کن پس تکیه بر حیا رک • کو توکل میکنی
 در کار کن • سن مکر اول درویش قصه سن استماع اتم رک اولاکه احوال
 باز و کلا غی مشاهد اید جک سبب جابین بر طرف قلدی اول سبب ز مظهر
 عتاب مستبب الاسباب اولدی سوال اتدی که نه منوال اوزره اولمشد اول
حکایت پدر اتدی روایت ایدر لر که بر درویش بر پیشه دهه کیدردی
 و آنار حمت و اطوار قدرتی اندیش ایدردی ناکاه کوردی که بر شاه باز تیز
 پرواز بر مقدار آن پاره سن منقار دین طوطی بر درخت اطرافد پرواز ایدر
 و اهتر از تامله بر آشیانه بی طوف ایدوب شفقت میزله آوازی ایدردی
 درویش بو صورت دن زیاده متعجب اولدی بر زمان نظر قلدی طوردی
 کوردیکه بر کلاغ بی بال و پروا آشیانه دهه زیر و زبیا تور و اول باز منقار دین
 اولان حوصله کلاغ مقداری پاره لیوب استغفر قلور درویش اتدی سبحان الله
 عنایت الهی و مرحمت نامتناهی کور که کلاغ بی بال و پری که نه قوت منقاری
 وارونه شوکت زقاری آشیانه سندن بی روزی قومرو باز سخت چنکال
 و تیز منقاری خلاف خلاصه جنبی ایکن اکا هوا دار ایدوب پدر شفق و مادر
 مهربانی اولسه دهه بقدر اتمز **مشنوی** ادیم زمین نسف عام اوست •
 برین خان یغما چر دشمن چر دوست • چنان بن خان کوم کس ترز که سیرغ
 در قاف قیمت برد • پس بن دایم طلب زر قدر دیای حرصه غرق اولوب
 هزار مشقت جانله بر پاره نان اله کورم لاجرم سبب ضعف اعتقاد و نقصان
 اعتماد اولسه کورک ضامن روزی شد روزی رسان • چند برسوی دوم چو زخسان
 ازل خرسند برارم نفس • کا بخر رسد بهره هاست وین • اولی بودر که من بعد

تاز

* دهانده

اسبابه متعلق موقوفه و لا تا بوسیله قاعدۀ افاده و استفاده مهتد و محقق
 اولاً **ارتیدان بتطل حکمتی بتوکلک علی** بومبئلدن معلوم اولدی که رفع حجاب
 اسباب غیر میسر در واکتسابه ارتکاب لازم و مقرر در فرضا که محجه توکل^{سنده} که توکل
 بطلبه توصل میسر و لا فایده کسب منفعت توکلدن زیاده در زیر که منافع توکل
 همان متوکل حاصل در و فواید کسب کاسبیدن سایر لرده و اصل در و ایصال
نفع الی الغیر دلیل در که **خیر الناس من یقع الناس** برکسه که غیره ایصال خیره
 قادر و لا حیث در که تکاسل ایدوب غیردن طلب قله که الید علیا خیر من ید
 السفلی پس اگر سندن غیر افاده اتمک میسر امیه اندن یکدر که غیر استفاده
 اید سن **بدت** چو باز باش که صید کنی و لغه دهی طفیل خواره مشو چون
 کلاغ بی پروا بال **پسر مهتر** چون بوضایحی سمع قبوله استماع اندی پسر آخر
 دخی آغاز کلام ایدوب ایتدی ای پدر مقرر در که بزه توکل اقدار میسر دکلدر
 و کسب و کاره التجا ناچار در اما چون کسبه اشتغال ایده و زخدی بنزوال کمال
 کومندن بزه مال ازانی پوره انی بخرا اتمک کرک و انک حفظ و ضبط و قبض
 و بسطی بایند بخیر شرط مرعی طومتق کرک پدر ایتدی ای پسر جمع مال سهل کار در
 اما انک حفظی و انکله تمتع بسیار دشوار در هر کسه که تحصیل مال طالیدر بوالیک
 شرط مشروطی رعایت اتمک کا واجبد را اول بود که محافظه سند بروجه احتیاط
 قله که تلف و تاراجدن امین و لا و دست سارق و عیار و رهن و طرار شکار
 کا راندن کسله که مالک دوست بسیار در و مالدارک دشمنی **پشمار بدت**
 چرخ نه بر پی درمان میزند قافله محسّمان میزند **اکنی** بوکه انک مرا بچندن
 انتفاع ایدوب اصل المالی تلفدن امتناع ایلید که اگر سرمایدن خرج ایدوب
 سودی ایلد قاععت قلیه از زمانه دست چنار کیمه کفند باد هوا دن غیره
 شنه قائمیه **مثنوی** هرا نهر کای نیاید بوی با ندک زمانی شود خشک
 کوازه گیری و تهی بجای سرانجام کوه اندر آید زبای **مک** که دخی اولمیه و دایم

کیسه دن خرج اید و یا دخی و لا اما خرجی د خلدن زیاده اولاعاقبت کلام
 ورطه احتیاجه دوشوب میکن که کارهلاکته نهایت بوله نه که اول موش
 متلف بی باک که کند و سن غدن هلاک اندی پسر استفسار اندی و که نه وجهه
 اولمشد راول **حکایت** پدر ایدی امثالده کشد رکه برد حقان اینارده بر مقدر
 غله پنهان ایدوب دست تصری اندن رد و ابواب تمتی اندن سدا تمشدی تا اول
 وقت احتیاج غایت و ضرورت نهایت تیشنه افی قوت لایموت اید ندی مکر بر شو
 که غایت سر دن دلردی که خرمن مه دن دانه چکید و منرعه آسمان دن جبات
 پردین و تخم سنبله زمین حوصله سندن اکید اول منزل کنار ند خانه طو تمشدی
 و اینا رجوار ند آشیانه امشدی متصل زیر زمیندن میتین دندن آهنبه نقب
 اورردی و ناب نقاب خاداشکا غله اطرافن نقب ایدردی تا کاه حفره نهان
 میان اینا ر غله دن عیان اولوب سقف آشیانه دن جبات کندم جوف آسمان دن
 شهابی که ریزان اولدی موش کوردی که وعد **و فی السماء رزقکم** اجازه یتشد
 و نکه **السموات الرزق من خبا یا الارض** روشن و مبین اولدی موجب شکر نعمه
 تقدیم ایدوب **الحمد لله انزل علینا ما یذکنا سنی** اوج آسمانه یتشدردی و اول جواهر
 قیمتی لك حصولدن نزوت تمام حاصل قلوب خجوت قادر و نه و دعوت فرعونیه اغاز
 ایلدی آزمند د موشان محله ده کیفیت حال دن خبر دار اولوب ملازمت باب
 مروت مآینه شتاب یتدیلر **شعر** این دخل دوستان که می بینم • سگسانند کرد
 شیرینی • دوستان نواله و حریفان پیاله هواره مجلسندن جمع اولور لردی و تشکه
 انلرک عادیتد رفیع کلامی انک مزاجنه سوافی و هوا سنده مناسب
 طرز اوزره طرح ایدوب ریشخند ایدر لردی و خوش آمد
 سوبلر لردی و انک مدح و ثنا و شکر و دعا سندن افراد و اطراد
 ایلر د می اولدخی دیوانه وار زبان لاف و دست اسرا فی
 دراز ایدوب • • • بوقصور لکه غله اینارده

هرگز غلا و نقصان یثیم یثوب دایم الزمان دانه گندم اول سوراخذن ریل
روان کبی ریزان اولسه کوك هر کون اندن مصاحبلرینه مقلد رکتی صرفا یدردی و عا
ملاحظه سن یتیم یثوب بو کونم یارنه قالسون دیمزدی و خیال امروز یله مغرور اولوب
فکر فردادن پروایمزدی **پیت** ساقیا امروز ی نوشیم فردا که دید **اول**
وقت که آنلر اول کوشه خلوتده عیش و عشرت مشغول لر ایدی دست برو قحط
و تنگسال خلوت عالم بد حال و پایمال آتمشدی و سینه جگر سوخته لودن زبان آتش
جوع فلک اثره یتیمشدی هر جا بندن نان دیوجان طرتر لردی کسه وزنه آلمزدی برابره
نانه خامان صا تر لردی کسه خریدار اولمزدی **نظم** قحط آتمشدی اول دیاری
خراب آتش اولمش هوا سی آب سراب مورا یکن بولمرا یدی جبه سنی خواجه لر نانه
صا ندی جبه سنی موش مغرور تصور نعمت موفور ایله مسه ورنه غلای غله دن خبردار
ونه فرط قحط جوابه اطلاق وار چون حال بر قح کون بومنوال اوزره کج دی
دهقانک کار جانه و کاردا استخوانه یتوب ناچار در بنباری آج دی کوردیکه غلیه
نقصان فاحش طاری اولمش دل گمندن آه سرد ایدی و فواتنه ناسف و تلف ایدی
کند و کند ویر ایتدی جمع و فرع سول اموده که تدارکی دایره امکان دن بیرون اوله
مذهب عقله منهی و مجبور در حال اولی بود که بقیه غله بی جمع ایدوب بر موضع دخی

نقل ایدم پس دهقان اول باقی قلاں جزوی غله نك اخراجنه مشغول اولدی مکر اول
محلّه اول موش که کندوسن اول منزل صاحب خانه ومهتر کاخانه خیال ایدردی
شراب خوابله سی خوش ایدی وسایر موشلردخی جوش وخروشدن صدای
پایوش وآواز آمدشد پای دهقان کوش آمدیکرانلک میا نند بر موش نیزهوش
کیفیت حاله واقف اولدی و تحقیق قضیه همچون بالای بامه چقب کوشه روزنه دن
باقوب انباری خالی کوردی فی الحال بامدن ایوب مضمون قضیه فی رانه اعلام اندی
وهاندم کندوی اول سوراخدن طشه اندی اندر دخی بوحالی ساهد اندر هر برسی
بر طفره پراکندن اولوب ولی نعمتلر تنها قوبوب کتدیله **مشغولی** هر یار تراز
بهر تراشدند بی لقمه هودار تو باشند چومالت کا هدار مروت بکا همد
زیانت بهر سود خویش خواهند ز تو جویند دولت معونت کزینداز تواند
روز محنت ارین رفیقان ریایی بیدن بهتر است از شیایی موش بهوش
چون بالین آسایشدن باش قالدرب خواب غفلتدن بیدار اولوب کوردیکه
نه یار وارونه اعیاد **مصرع** لیس فی الدار غیر دیار چندانکه چب و راسته
نظر صالیدی یار اندن نام و نشان بولیمدی و هر چند که چند که رسم تخصصه مباه
قلدی اجابیدن خبر بولیمدی و دهشت و وحشتدن قلبه رقت غلیه اندی وآواز
جانکدانه فغانه آغا زایدوب ایتدی **شعر** یاران که بوده اند ندانم کجاشدند
آیا چه حال بود که از ما جدا شدند پس تحقیق حال همچون کوشه کاخانه دن طشه
چقدی کوردیکه عالمه بر مرتبه قحط و غلا طاری و لمش که ذکر نان اقواء و الپسندوه آب
حریران که جاری و لمش اضطراب تام و شتاب تمامه خانه سنه رجوع اندی بوقت
که ذخیره نك حفظند اهتمام ایلیم چون خاینه کلدی غله دن دانه کورمدی اول سورا
انبار کیر و باطرافنی جو بجوارادی حبه کندم بولمدی طاق اولوب دست اضطراب
کوپا ز شکیب چاک اندی و سر پر سود اسن سنک و خاکه اولقدراوردیکه مغری پریشان
اولوب تلف کادلق شامینه کندوسن ورطه هلاک اندی بومثلک فایده سی اولدردک

کاسبک خرجی دخلته مناسب و ملوک و اساماله و طبیب سودندن اشفاق قلسه
 کرک **پست** د مادم دخل و خرج که نظر قل • چودخل اولیه خرجک پست ترقل • ۶
 چویدر داستان مریوری وجه مشروح اوزره بیان اتدی پست هر مخی چهره کلامه
 زیورثناود عای پدرله آرایش ویروبایتدی ای پدر برکتی که محافظه مالنده اهتیا
 ایدوب معامله سندن سود تمام اندکدضکره اول سودی نه پنج اوزره خرج اتمک کرک
 پدرایتدی طریق اعتدال هرخصوصه مدوحد و خصوصاً باب معاشه پس
 خداوند مال له لازمدرکه حصوله فایده و نصاکره بویکی قاعده دستورالعمل ایدنه
 بری بودرکه اسراف و اخراجات ناموجهدن اجتناب قل که پذیربتذیر بر طعن
 و ملا متدن غیرنسنه ویرمز و متلف مال نهال حالده ثمن نامتدن غیری
 نسنه کورمز حقیقت حال بودرکه اتلاف مال ثمن ضعف عقل و دین و مقتضا
 اغوای شیطان لعیندرکه **ان المذین كانوا الخواص السبطين مشنوی**
 هست بر مردم والا هر بخل ز اسراف پسندید تر • کوچه سخادر هر جاد لکشت
 هر چه به بخادر بودان خوش است • **الکبی بودرکه عاربخل و شنادر مساکدن خیر**
 قل که مرد بخیل دین و دنیا ده بدنام در و مالدار مسک جمیع آرزمانه **مردوم**
 و مال بخیل عاقبت اماج تیر ناراج و هدف ناوک تلف اولق مقرر در اول عذر
 کبیر که جمع میاه غنیر اولسه و مدخلندن مخرجی صغیر و خارجندن واردی
 کبیر اولسه لابد هر طرفدن تراوت و ترشح ایدوب دیوارندن هر رشحردن
 بورخنه بدید اولسه کرک و عاقبت اول حوض تیا اولوب ایچندن اولن میاه بهما
 اطراف و جوانبه راه بولسه کرک **بشر مال البخیل مجادیک او وارث نظم**
 مال کروی بخیل بهر نیافت • دست تاراج داد بر بادش • یا بوارث رسد
 که هرکاهی • جز بنفرین نمیکند یادش • چون فرزندان مقبل پدر لرنیک کلمات
 مقبولی استدیار و منافع بضایح فہم ایدوب بندن قبول اندیلر هر برے
 بر حرفت اختیار ایدوب کسب کاره اشتغال اندیلر انلرک مقهری که فہم و فطنت

و غم و همت جملہ نیک ہنریدی طریقت تجارت سلوک ایدوب سفر و درشنہ
 شروع اندی زیر بارندہ ایک بار کس کاوی و ایدیدی کہ نور کو دون انلک زور
 قوتہ مقاومتنہ طاقت کتورہ فردی و شیر جرخ انلک صولت و صلا بتلری
 خوفند پیشہ آسمانی فلک ویرمزدی **نظم** بدند ہر ہری بر پیلہ بکوز
 زمین بہار زمان رو پیلہ بکوز زبون آنلہ نسبت کا و کردون اولور زور ایشہ دی
 کوہ ہامون برن بولیدی دھقان زمانہ ایدیدی جفت کا و آسمانہ برنہ
 شتر بہ دیور دی برینہ متر بہ خواجہ تاجرد ایم آنلک تربیتہ ترتیب اسباب تقویۃ
 کند و بنفسہ مباحث و لوردی اما چون مدت بسیار سیر و سفر ایدوب لیل
 و نہاد کتیل و فواری و مسافہ دور و دراز قطع ایدیلر چہر حال لردن
 کرد ضعف و ہزل طاری اولوب صفحہ سیمالردن سمت فتور و قصور زور و قوت
 ظہور اندی قضای آہی اثنای راہد بر خلاف عظیم راست کلوب شتر بہ
 کمال فتور دن مجال عبور میسر و میوب بندہ قالدی خواجہ بغایت بحضور او کد
 و پیوردی تا ہزار زور لہ طشہ چقرہ لرحون حرکتہ بی مجال ایدری بوکشتہ مزدلہ
 تہمد حالہ تا مرزا اندی بو عہدہ کہ چون حرکتہ الحال قادر اولانی کاروانہ پیشدہ
 مرد مزد و رنجہ زمان میان بیابانہ حیران و ہراسان قالوب عاقبت تہالک
 بلاسندن شتر بہ بی قویوب خواجہ فوت خبرن پیشدردی بر متزلزل دہخہ
 مہر شداید کرد و ندن زبون و بار فراق شتر بہ دن حالی دگر کون اولوب وجود
 رختی عدم رباطنہ اندردی اما شتر بہ نیک قوتی کونن کونہ استداد و اردیادوب
 اول دیارک صحرا لردن خلیع العذاب کشت و کذا اید رکن بر مرغزارہ راست کلدی
 کہ انواع ریاحینلہ راستہ و بہشت جوین انہا شیر نیلہ کپی ہراستہ رضوان اول مرد
 حسد ندن حیرتکہ انکشت کزان و آسمان دیدن اچملہ آنک نماشا سنہ نگران ایدری
بیت درختان و سنہستان و بوستان چنان باغہ اکا نسبت کلستان
شعر از کل و سبزہ تو خاستہ و آب روان چشم بدد و تو کوی کہ بہشت

شتر بہ ۴ منزبہ

دکوست شتر بهر اول منزل فرج بخش بغایت خوش کلدی و درخت قاسمی اند
انوال ایدوب اول مرغزار کنار دره نزول قلدی چو زنجیر همان بند تکلیف و قید
تکلفدن معرا اول مرغید بچون و چرارعی چرا قلدی و اول فضای دلکش
و صحرای جانفرا ده کمال ذوق و صفایله روزگار دچوردی بغایت قوی جته و فر به
اولوب غایت لذت آسایش و نهایت راحت و آرامشدن بر کون نشاط تام
و انبساط تمام مله بر بانک بلند با هیبت ایدوب کوه و صحرایه و لوله و زلزله بر قوی
مگر اول مرغزار کحوالینسند بر شیر با صولت و هر بر با شوکت و اریدی که خوش
بسیار کر خدمت میان جاتنه بند و سباع بشمار طوق عبودیتن کردن ادغانه
پیوندن تملر دی شیر غرور جوانی و نخوت حکومت و کامرانی و کثرت خدم و رقت
حشیدن عالم کند و در محشم برفه تصور اتمزدی و پر مہیب بیکر و پیل غریب
هیکل کوزنه کوسر مرزدی اما بو چراگاه کردون و مراتع سپهر سبز کوند هر کونده
کا و کور مساییدی و نه آوازن اشقشدی چون دیدن بانک شتر بهر کوش شو
ایردی بغایت هراسان اولدی حرکت تمیوب ابواب سیر و شکاری کند و یہ مسد
قلدی انک حشمنه ایکی شغال و اریدی که دایم خدمت ملازمتده اشتغال ایدر
برینہ کلید و برینہ دمنہ دیورلدی و ایکی دخی ذهن و ذکا و طبع و ذهابله مشهور
و معروف ایدی مادمنه بزرگ منش طلب جاه و ناموسه زیاده حریص و مشفق
ایلی دمنه فراسنله بلدی که شیر خوف کلی مستوی اولوب کو کلی بو جردن مکند
دمنه کلیله یہ ایتدی ای برادر ملک حقدنہ دیر سن که تراج کوندنر مساط
دشطا و انبساطی و درمشدر و برکت حرکتدن بی ساکت و صامت و نور
پیت یوزندن رنک آثار ملالت ایدر زنک درونینه دلالت کلیله ایتک
ای دمنه **رحم الله امره عرف قدره و لم یعد طورہ** سنک نه حد کدر که
بو مقوله سوز سوبلیسن و احوال ملک و ملکن سوال یلیسن **مصراع** توا زجا
سخن سر مملکت زجا **پیت** اکا رحمت که مقدارینی پله ویرلایه دخی قدر

اربوق تعدی ائمه طوریدن بر ملک درگاه دولشد خدمتکار و سباط نعمتند
 طمع خوار ز پیمان بونعمتی غنیمت بلك كوك و تفتیش طوار ملوك و تحقیق اسرار
 سلطیندن فراغت اتمك كرك بر اول طبقه دن دكلوزكه ملازمت سلطانیله
 مشرف و لا وزیرا پادشاه حضورنده شرف تقرب و اعتبار و محرمیت اسرار بلیله
 اختصاص بوله وزیرین و بقوله بیه احوال اسرار ملوکدن استفسار همان مصداق
 فضه یوزینه و بخار در دمنه سؤال یلدریکه نه منوال وزره اولمشد بر اول **حکایت**
 کلیده ایتدی بر بخار بر چوب او ستنه او تورب بر منشارله کسردی اکی منچی واریدیکه
 بر دین منشاره راه آمد سند ستوار اولسون دیو شکاف چوبه قافردی حد
 معین دن تجاوز اید چك هیچ آخری قاقوب و لکین چگردی بو اسلوب وزره
 عمل یلدری مگر بر یوزینه عمل منشار و حرکت منشاره بر کاردن نظاره ایدردی
 ناکاه بخار اثنای کارده بر حاجته قافردی یوزینه چون محل بخاری خالی کورد
 فی الحال کلدی اول چوبك او ستنه چوب او تردی برو جهله که اول کسلش طرفدن
 خایه سی شکاف چوبه کجدی و اول شکافدن اولان منچی برن داخی قافردی چکدی
 منخ چقوب چوبك اکی شقی اتصال بولدی و بخار نه خایه سی میان چوبدن خرد
 اولدی یوزینه در دمنه خردله فریاد ایدوب ایتدی **شعر** آن به که هر کسی همچنان
 کار خود کند و انکس که کار خود نکند يك بد کند **بتم** کارم منوع چشمت ایدی
 اره کشتك ایشمه یوردی و بکاپیشه تماشای پیشه یکن تفرج اره و تیشه ده نه ایشم
 واریدی **مصرع** انرا که چنان کند چنین آید پیش یوزینه کند و پله ملو متد ایکن
 بخار کلدی اکی بو حالد کوردی صنعتی استاد دن کور میله نك حالی بود ردی و تا
 بلیغی دریغ اتمیوب مال حال یوزینه بوفضولتقدن هله که مودی اولدی بو مثل کورد
 تا بله سن که هر کئی کند ویر مناسب کاره مشغول و لمق كرك و بر کاردار کند و دایه
 قدم بیرون قلین كرك **الله در من قال بكل عمل رجال بیت** مثلی یاد دارم از یاری
 کار هر مردی و مرد هر کاری پس ای دمنه بر مضبدن که سکا مناسب اولیه

فراغت قل و نصیب اولن طعمه بی غنیمت دمنه آیدنی طلب تقرب ملوک مجرد
 طعمه و قوت لایموت ایچون اولمق کونک که سن نصیبکدن چنکه تجرسن نصیبک
 سنی بولور و شکم بهر حال خالی قالمر بر طعمه مله پراولور **نصیبک نصیبک**
 بلکه فایده ملودمت ملوک مناصب عالی به وصولد رتا اول حاله احبایه
 لطفله نوازسه مجال واعدا یه قهر که کوشماله اقتدار میسر و محصل اوله **عربیه**
 لا تطلب الدنيا اذ الهم يزد به سرور حجب و اساءت مجرم ملک که منتهای همت
 مسرجه امالی طعمه و قوتد ز من بهایمدن محبوب و معدود در کور فرسمن که کلب
 جامع بر پاره نانه استحقاقه قانع اولور و کز به خسیس نژاد بر لقمه ایله شاد اولور
 اما بشر عالم همت بر خیر کوششکار امتش ایکن اتفاق بر کور کور سه اندن فراغت
 ایدوب صید کوره قصد قلور **بیت** همت بلند یا بش که پیش خدا و خلاق باشد
 بقدر همت تو اعتبار تو هر کس که مرتبه بلند ترقی قله هر چند که موسم کل یکبه مدت
 بقا سی قلیل اولاد کز جمیل سببیله عقلا فتنه اصحاب عمر طویلدن معدود و محسوس
 و اول کمسنه که دون همت و دنی طبیعت اوله اگر چه خار کبی باقی و پایدار اوله افضلا
 اعتبارند دقت اموال و مرقوم و مکتوب **بیت** سعد یا مرد نکونام نیرد هرگز
 مرد آبت که نامش به نکوی نیرند کلیده آیدنی طلب مراتب و مناصب بر طایفه
 مناسبت که شرف اصل و نسب استحقاق بولمش اوله و یا سبب فضل و حسب استعدا
 کس بزبوانیکه شطک برهیند بر یوز بن مناصب عالی به استحقاق و استعداد **میسر**
 و تحصیل مراتبه اشتغال و اجتهدانه نو جمله متصور **شعر** خیال حوصله بحر میزم
 هیاهات چهاست بر سر این قطره محال اندیش دمنه آیدنی دست مایه ریاست
 نسب و حسب و کل بلکه عقل و کماست در کیم که عقل کامل و تمیزی شامل اوله پایه
 اسفله قالمر درجه عالیه به و اصل اولور و کیم که عقلی ضعیف و رانی خیف اوله
 مرتبه شریفدن منزل دنی به ترقی و تزلزل قلور **قطعه** به پیش بینی عقل شریف
 و رای درست توان کند تصرف بر آسمان افکند و کونه دیدن دل بر کشاید همت

نظر بسوی معافی نمیتوان افکند. اکابر پسر و مشاغل در کم درجات شریفه به ترقی زحمت
 کثیر ایلر ال و پر و مرتبه غریب دن تنزل کلفت یسیرله میسر و لو رسنک کوان کجی که روی
 زمین دن ارتقا عنده مشقت فراوانله لاندرا اما اند فاعند الی اشارت کفایت
 ایدر بواجده ندر که حق عالی اولیتلر کسب معافی پر غنبت اتمزلر **شعر** نازنین را
 عشق و زردین نرید جان من / شیر مردان بلا کشی پادین میدان منند. ●●
الحول راجح آسایشی طلب قله آب رویندن ال یو یوب دایم الوقت مقیم زاویه
 ذلت و حقارتده اولوق مقرر در و اول مکسسه که **الشهق رافه** خارستاندن
 خوف اتمیه آز مد تک کل مراده و اصل و لوب چمن غریقه مسند نشین نشین غنبت
 اولوق محقق **قطع** تا غم بخورد و دردی نیرود قدر مرد. نالعل خون نکرد حکم
 قیمتی نیافت. در نامه سعادت خود مرده رو. بی مرغ محنتی رقم دولتی نیافت.
 مکرم اول یکی رفیق داستان اسماع اتمدک که برسی رنج و محنته تحمل نمکله
 ذروه سلطنته ترقی قلدی و برسی تن آسانی و کسالت سببیله حقیض دناوت ^{دندان}
 قلدی کلبله ایدی نه کیفیتله اولمشدر اول **حکایت** دمنه ایدی روایت ایدی
 که ایکه رفیق که برنه ساله و برنه عالم دیرلردی بر طریقه کیدرلردی و موافقت
 و موافقتله مراحل و منازل قطع ایدرلردی ناگاه اثنای راهدن بر کوهر ایدرلردی قله بی
 حنک آسمانله عنان در عنان ایدی و مری تو سن سحابله رکاب اندر رکاب و کوهر
 دامننده بر چشمه کوردلر که صفاده رشک رخسار تازه رو بایان کلعذار ایدی و خلا
 غیرت شکر لبان شیر نز کفایت ایدی چشمه او کذب بر حوض عظیم دوزلش و کمره دادند
 سرتاسر سر و صنوبر و چنار و عرعر و زلش اطراف الوان ارهازله ملون و انکاف
 انواع انبجارله مرتین **مثنوی** حوالیسی سراسر گلستانند. گلستان جا بجا آب روانند
 او تور مشاغل ریاحین دست بردست. کلاهنی اگری کیمش لاله مست سوزلش
 سوزلش ترکش چشم سیاهی. ایدر مستانه شهنیه نگاه. **القصد اول** ایکه
 رفیق بادیه هوئا کدن اول منزل پاکه بنشیند یلر چون جای خوش و ماوای دلکش ^{ایدی}

اول مقامه استیاض و ارام اندیلر چون بر زمان یاند لوطورب حوض و چشمه بی سیر
ایدوب هر جانب نظر اندیلر ناکاه کاه حوضد جانب نظر آید بر مرمر سفید کوردیلر
خط سبزله صحیفه حکمت اوزره قلم قدر تدن غیر یانک رغن چکمر اند یازیش کم ای سؤل
مسافوکه بو متر ی شرف نزوله مشرف قلدر بلش اولکم بر نزل مهمان نری علا درجه
میا قلنسوز ولی بشرط انکه سردن کچوب بو چشمه آید قدم بصد سن وهول کرداب
و خطر غرقا بدن وهم ائیوب کندو که هر طریقه که قادر اوله سن کاهه پیشده سن
واول طاشدن تراش اولش شیر ی که اول دبدنه وضع اولمشدر بر دوش این سن
ونه تفکر و تأمل بر حمله بالای کوهه پیشه سن وهیبت سیاع جان شکار که مقایلوکه
کله و شوکت خاددن آزار که دامز کیرا ولا کار دکن قالمیه سن چون شرایط تمام اولامه مک
سرلجام بولا **رباعی** تاره نزود کسی بمثل نرسد تا جان نکند بعالم دل نرسید
کر حله جهان بکیم انوار قبول یک سعه شعره خبر د قابل نرسد **مضمون خط و قاف**
اولیچ غام ساله ایدی ای برادر کل قدم مجاهد ایلر میدان محاطه ی قطعه قصه **اندلم**

[illegible]

و بوطلمه حقیقینه اطلاع ممکن اولدوغی قدر سعی و اقدام ایدلم **بیت**
 یا بر مراد برس کردون نهیم پای • یا مرد وارد سر همت کنیم س • سالم ایتدی
 ای یار عزیز محمد خطله که انک راقی معلوم و حقیقی مفهوم اولیه خطر عظیمه ارتکاب
 خلاف مقتضای عقل و وفایه فیه منفعت خیالی تصور یله نفس نفیسی مهلکه
 عظیمه العادله دلیل کمال جملده هیچ عاقل تر یاک مظنون یله اکل زهر قاتله اقدام امن
 و هیچ خردمند راحت نسید ایچون محنت نفقه ارتکاب یلر **بیت** مست برابر
 نبرد مردم دانا یکنده عمر با هزار تنعم • غنم ایتدی ای رفیق شفیق هوس ^{خست}
 مقدمه خست و دنا و تدر و ارتکاب مخاطره فساد دولت و سعادت **قطعه**
 هر که آسود که و راحت جست • دل خود را ز بخت شاد نکند • و انکه ترسید از
 جنای خمار • قدحی باده خار نخورد • مرد بلند همت توشه و گوشه ایله قناعت
 قلز و پاینده بلند ایر میبجه مسند فراغند راحت اولر کل طرب فی خار عقب
 میسر دکلر و فتح در کج بی کلید ریخ متصور دکل **بیت** زیاده شوقه اولور
 دینه سود • جهاندار امید مر جلوای نه دود • مقتضای همت عالی بود که
 متر لدن کمیه و ز تا قدم جملده سر کوهه بیمیه و ز و تحل بار عنا و توکل کرد اب
 بلادن اندیشه امید و ز **شعر** کرد در طلبش را رنجی برسد شاید • چور
 عشق حرام باشد سهل است بیابانها • ساله ایتدی مسلم که هر دم بوی بهار دوت
 بی یاد خزان نکمت میسر اولر ایش اما بویا باند شیت اتمک لکک پایانی اولیه
 و بوغاندن سیاحت ایلمک لکک کنار و کزانی بولیمیه طریق خرددن دور بلد کمر
 مذهب سترعدن دخی مخطوهر در هر کسه که براحت شروع قله کر که که مدخل بلبله
 کبی مخرجن دخی بله و ممتنک آغازندن انجمنه نظاریدوب مقدار ضرر و نقصن
 معیاز فکر و اعتبار له تمیز قله ناکه رنجی پهلو ده چکمش اولو و تخم عمر عزیزن هیاء
 فاده اکمش **مشوی** تا نکلنه جای قدم استوار • پای منده در طلب هیچ کار • در هر
 کاری که در آئی نخست • رخنه بیرون شدش کن درست • شاید که بو خطره

خلط و حط و ملش و لا و یا سحر و استنراط بقیل کتب و ثبت بولش و لا و بواب بر کرد
 اولاً که ساحله سیاحله و صول میسر اولیه فرضاً که میسر و لا میکن که وزن شیر
 سنگین بر مشا به ده اولاً که تخلی ممکن اولیه تسلیم اید که ممکن اولاً شاید که بر حمله
 قله کوهه حقیق مستغ و لا و بوشراط جمله سی حاصل اولدوغی تقدیر جبر معلوم
 دکلدر که نتیجه نه واقع اولور بن باری یوم معاملده سنکله همراه دکلم و سنی بوسو
 خامه اقدامدن منع ایدرم غانم ایتدی بوخیال محالدرن فارغ اول که بن کسه
 قولیده غریتمدن و از کچرم و عقد اندو کم عهدی و سوسه شیاطین انش و خنده
 نقص اترم بن بلد مک سن بویاید بگاه اولمرسن و مرا فقده موافقت قلمسن بار
 تماشا همچون کل نظر ایدرد عا و همتکی رهبرایله **پیت** دانه که تراقت میخوردن نیست
 باری بماسا کوی بستان آتی **سالم** جرم ایتدی که غانم غریتمدن جازمدر ایتدی بلدم
 که بند بندله مقید اولمرسن و بوکار بویخجاره از تکاید اجتناب قلمسن بنم چالنی
 مشاهدیه طاقتم یوقدر و خلاف مقتضای طبعی تماشایه رغبتم یوقدر پس همان
شعر صولیا ولد کو تورم کار و باری چقم بو ورطه دن طوتم کناری
 لاجرم احوال و انقالن داخله سنه اوردی و رفیقن و داع ایدوب یولنه کردی
 غانم جان شیریندن ال یویوب کنا دابه کلدی و ایتدی **پیت** در بحر محیط
 غرقه خواهم خوردن یا غرقه شدن یا کهری آوردن **پیت** امن عمر من کمر همسه استوا
 ایدوب چشمیه کلدی بلکه بر در یایدی که کند و بی صورت چشمه ده کوسه تر شد
 غانم جازم اولدیکه اول چشمه که آب در دو بلا و ورطه رنج و عناد اما قلبن تو
 طو تو ب شنای بقیلده ساحل بخانه و اصل اولدی کنا رآبه کلوب بر دم تنفس ایدوب
 شیر سنگینی قوت تمکنیلده بنیتینه چکوب و هزار کونه زخمه تحمل ایدوب بر حمله ایدله
 قله کوهه بپشدی و رای کوهه بر شهر پر شکوه کوردی که سواد ی بیاض دیدن
 روشن و اطراف بوستان و کلستان و کلشن هوا سی خوش و فضا سی غایت دلکش
پیت سواد ی دیدن کیی منبع نور سواد ی دیدن کیی عیبدن دور غانم با که

کوه در جانب شهر نگاه اندی ناکاه شیر سنکیندن بر صدای سیمکین ظاهر اولدی
 که غایت صدمت و صلابت بندن کوه زلزله و صحرایر و لوله دشتی چون اول
 صدای شهریت شدی خلق بنوی جانب شهر در طرف کوه متوجه اولدیلر غایم ^{دی}
 حیرتله نکران و هجوم خلا یقین حیران ایدی که ناکاه اول شهر عظیم الشانک
 ارکان و اعیانی کلوب رسم دعا و شرایط ثانی پیرنه کتور دیلر و التماس تمامله
 آنی براسب رهوار بادر قناره سواران دیلر و تقطیم و احترامله جانب شهره مدیر
 سرتن کلابله پاک و عبیر و عنبرله عطر پاک ایدوب پادشاهانه خلعتله کتور دله
 و اغراز و اکرامله اول ولایتک زمام سلطنت کف کفایتنه تقویض قلدیلر ^{شهر}
 ندکوار ایشه تقطیم و اجلال ایدوب قلمادیلر بر قلعه هال غایم ^{کفایت} کیفی حال
 سؤال ایدیک بومنوال اوزره جواب و پردلر که فلا سفیر سالفر اول چشمه ده
 که کوردلر بر طلسم دوزمشدر و اول شیر سنکینی انواع فکر و تدبیر و ملا حظله
 پسته کواکب و طلوع درجات و نظرات ثواب و سیاراتله اول موضعده اغیار
 و بجه مدتد بر حسب همت دلالت رهبر بخت و دولته بومنله نازل اولور و ^{چشمه} بون
 قدم سیاحتله کجوب و شیر سنکینی قوت تمکینله پشینه کجوب بالای کوه
 و اصل اولور اما بون حال بر زمانده وجوده کلور که بوشهرک شهر بایی وادی عدیه
 کمتش اولاجون بحکم الهی بولایت پادشاهی ناک آفتاب حیاتی برج بدندن غروب
 اول حسب دولته ستاره حشمی بویکه درو شدن طلوع ایلر و صغیر شهر کلوب
 خلایق استقبال ایدلر و آنی مسند سلطنت کجوب سائر معدلشدن آسایشله
 روزگار کچور دله اوزمان که آنک دخی نوبتی آخر اولور دور حسب قران آخر ظاهر اولور
^{بنت} چنین است رسم سپینی ساری یک چون رود دیگر اید بجای بجه روزگار
 که عادت باری عزرا سمه دستور غرور اورده جاری در سن حالیا نواقعه منی
 پادشاه شهر فرمان فرمای دهر سن ملک آن دست و فرمان فرمای هر چه خواهی
 غایم بلدی که بونجه بلا و محنت و عنا و مستقت مقصدا تقاضای دولتش

دولت چو به پیشکاری آید هر کار چنان کند که باید بومشلی کو در دم تا بلسن که پیش
نعمت بی نبش محبت میسر دکلد **مصراع** بودر بود پر ایچند رسم دیرین که آجیسن
بولنر عیش شیرین بر سر که سرافرازلق سودا سیله مال مال اوله پایمال اسافل و ارادل
اولق محال در و حریه ذی و پایه دونه قانع اولق مستغنی نادر جبر تقرب شیر
حاصل قلم و نادایره خواص حضرتند داخل اولیم بالین فراغند سر قویم و شیر شیر
قدم بصمیم **مصراع** دستار طلب ندارم تا کام من آید کلیله آیتدی بوابی بچه
کلید اندیشه ایله فتح اتمک دلرسن و بومشکلک حلدن نه حیلر فکر ایلسن دمنه
ایتدی دلرم که فرصت شیر حیرت کلی مستولی اولمشد رکند و می کا عرض ایدم
یمن که حسن تقری و لطف تعبیرم مراج ضمیرند تا یثرایدوب نوش داروی ندیرم خریل
ترج و مفید فرج واقع اولوب و وسیله ایله حضرتند رتبت قریتم از یاد و درجه افتاب
دفعتم ارتفاع بوله کلیله آیتدی ای خام تدیر تقرب حضرت شیر سکا بچه میسر اوله اگر
اولور سه ده چون طریق خدمت ملوک سلوک آتمش سن و رسوم آداب مصیبت
سلاطین بلرسن آرماندن عقب فراوانله تحصیل اندوکلک پایه الدن حیروب من
بعدا نك تدارکند قادر اولرسن دمنه آیتدی چون کس دانای اولامباشت امور عظام
اکا اسان اولور و هر کسه که عقل و خرد ده کامل و فضل و هنر ده ماهر و لاهر کاره که خوض
ایده احسن و جوی اوزره و جوی بولورننه که اخبار ده کلمشد که اهل صنعتدن برنك افتاب
دولتی ارتفاع بولوب درجه سلطنت ایردی و آثار و اخباری اقطار عالم انتشار
واستهاد بولدی قدیمی پادشاه لردن بریسی کا نامه ارسال ایدوب سوال آیتدی که
سن برنجا رایدك انی دولکرلک بلوردك تدیر مملکت و امور سلطنتی مکدن اوکرندك
اولدخی جواب ویردی که عنایت ربانی بکا دولت عقل ارزانی پوردی جهاندارلک
تعلیمند هیچ دقیقه عمل قویدی **پیت** یقین چون دفتر تلقین کشاید زمین آن درود
آید که باید کلیله آیتدی ملوک دو کلی رباب اهلی کراماتله مخصوص قلندر بلکه اکثر
خواص ارنله اکسابله درجه تقرب بقیسوب لغات پادشاهان ایله اختصاص بولمشدرد

چون سکه شیر میانشه نه سا بقدر موروته و نه وسیله مکسبی وارا اکثر احتمال بود در که
 عوارف عواطفندن محرم اوله سن و بومعنی موجب شمانت اعدا و شامت
 اجبا اولوب دشمنکا ملورد فترتد مرقوم اوله سن دمنه ایتدی همکسر که عینه ملوک
 درجه رفیعیه ایردی تد رچله ایردی و اوکا اول مرتبه مشقت فراوان و تربیت
 سلطانله ال و پردی بندنی همان اول پایئه جست و جوی یدرم و اول سبب از روز
 و شب قدم عقبه تک دیوی یدرم و عذاب چکن که و شراب بد کوار اچد و مکر
 اول چاشنه باعث اولمشدر که ماده لذتله جام و کام آرز و طولمشدر بلورم که هر کس
 که درگاه ملوک ملازمدر بوبیش قلعه رعایت انک اکا لازمد مرا **اول** بود در که
 شعله آتش خشمی آب حمله تشکین اید سن **ایکینجی** بود در که اغوی شیطان
 هوادن حذر ایللیه **اوچینجی** حرص فرسیندک و طمع فتنه انگیزی عقل رهنامه مستور
 قلبیه **دربینجی** سواخ امور و مصالح جمه بورده عنان صدق و استقامتی الذنوق
 حوادث و قایع که واقع اولور رفیق و مدار ایلله تلقی قله هنرات که بوصفانله متصف
 اولاهر آینه روی عروس مالین آینه دوراندن احسن احوال اوزره معاینه قله طبله
 ایتدی فضا که مقرب حضرت اوله سن نه وسیده ایلله منظور عین عاطفت اولور
 و بچه هنر و معرفت ایلله درجه رفعت و شرف کرامت بولور سن دمنه ایتدی
 شویله که تقرب حضرت و محرمیت آستانه دولت میسر اوله بود درت خصلتی کندو
 لازم قلورم **اولا** اخلاص تمامله خدمته ملازم اولور **ایکینجی** حل منتهی اکا متابقه
 مقصور قلورم **اوچینجی** احوال و صلاح حال ملک و ملکی اند ملا حظله قلم انک
 دیدن دولتی مزین و فواید منافعن نظرند و روشن و مبتین قلورم تاسد درای صواب
 ارشاد ایلله شاد **اولا** **دوچینجی** برام سر و عقلسه که عاقبتی و خیم اولسه و اندن
 ملکه یا ملکه ضرر عظیم لازم کلکسه کلام شیرین و ادای رنگین و رفیق تمامله
 مضرتن اعلام ایدوب و خامت خاتمه سندن خبردار ایدم و هرگاه که پادشاه
 بنم هنر لرم دن آگاه اوله بوسیده بنی منظور عنایت و مخصوص رعایت قلیسن

و پیوسته صحبت در این نصیحت طالب اولیست که هیچ برهنه روی برده خفاده
 قالمز و برهنه تربیت و تقویت در محروم اولمز **قطعه** هفت چو مشک بود مشک
 اگر نهان دارند. جهان ز نکبت او پرزبوشود ناکاه. برو بکسب هنر کوش کز
 فضایل تو. بسیط خاک پر از کفت و کوشود ناکاه. کلیله آیدنی شویله فهم و لنور که
 رازیک بومار و زره تفر بر پوشند و عزیمتک بومهم امضاسنه مصمم و مشکدر
 باری تمام حذر و زره اول که مله دمت سده طین امر پر خطر و کارد شوارحکا ^{مشاور} پور
 که اوج امر از تکاب اتمز آتول باطل که کردن فطرتی زیور فطنتدن عاقل و لا اول
 تقرب سلطانه قصد اتمک البخی تر یا کله سم اچمک او چنی عوتله ستری کشف اتمک
 علمایاد شاهلری کوه بلند تشبیه اتمشورد که اگر چه معدن انواع جواهر و فلز
 اما مسکن بلند و مار و سایر موزیاندرد میشلورد که مصاحبت سلطان شایه
 بحر بکماند باز دکان که سفر دریا اختیار قلو ریاسود بسیار داله کتور ریاعر قاب
 بواره کو قار و لوب **پیت** بدریاد منافع بی شمارست. و کر خواهی سلامت
 بر کارست. دمنه آیدنی اگر چه پیورد غلک محضر نصیحت و عین حقیقتدر
 واقعا صحبت سلطان آتش سوزاندن عبارتدر و فی الحقیقه تقرب ملوک
 خطر خاندن کایت **پیت** از صحبت پادشاه بیهیز. چون هنرم خشک از آتش
 فاما هر کسه که مجاهدیه از تکاب اتمز غاظه دن خوف آیدر عروس دولته
 کارند مشاهده ایلن کدر **شعر** از خطر خیزد بزرگ زانکه سودیک جهان
 بر نبندد کر برسد از خطر باز دکان. دیمشورد که اوج امر شروع اتمک مستغفر
 الاعلو همتله عمل سلطان و سفر دریا و مغالبت اعدا چون بن کذمی دوز همت اکثر
 یچون خدمت سلطانه جرات ایلزم **مثنوی** چون بازوی همت چنین است. هر چه
 طلبم در آستین است. خواهی شرف بزرگواری. میکوش بهمتی کرداری. فی الحمله
 هر چه دست سابی. همت جو قوی بود بر آبی. کلیله آیدنی اگر چه کین بوندن مخالف
 و بوفکر منکر اما چون عزیمت بومرده جازم و البته بوزای مضائقک لازمده

مصراع الدن نه کلور مبارک اولسون **بیت** استمن سن چوپند خیر خواهک • سلامت
اول یوری واراشده راهک • دمنه کلیله بی وداع ایدوب گندی و دخلا حضرت
شیر جرات اندی چون شیر ی راقدن کوردی وظایف دعا و شای صلی بلند
اد ایدوب مقابله سندن طور دی شیر بوکده دیوار کان د ولندن صورتی ایتد لر نیر
فلا ندر که بر زمان ملازم درگاه فلک اشتباه ایدی شیر کم اندوکن تشخیص ایدوب
حضور نه دعوت اندی ایتدی قند سن ونه علقه سن دمنه ایتدی **شعر** غلام حلقه
بگویم در کن بن بند • قبلک بجز قولک وار برسیم بند • کمتر بن بند کان شاهم پندرم
ایلی اوزره درگاه عالم پناهم و آتی قبله حاجات و کعبه مرادات ایدوب منتظر
که اگر زم ظاهر اوله و حکم هایون شرف صدور بولا فکر صوابم کفایت کوستم
درای روشم که ارض ایدم ننه که ارکان دولت و مقربان حضرت کفایت بعضی ^{نور} هما
احتیاج واقع اولور شایید که درگاه پادشاه در برهم حادث اولور دستلر هتاییده
تمام اولنه **مصراع** اندرین راه چوطا وس مکس • بر فعل که سوزن خجیدن ظاهر
اولور نیر چویش گذرانک تحصیلند قاصد رو بر امر که قلم تراش ضعیفند صادر اولور
شمس ابدار انک اقامند مقصد **شعر** بتور مر رشتنه سوزن ایشی هیچ • ند کلوتاب
ویرسد اولور هیچ • کرک قان دو کجک شمشیر خوریز • هر که مکمل که الماس بر تیر • هیچ
بر خد منکار هر قدر بی قدر و بی اعتبار اولاجلب منفعت و دفع مضرتند
خالی دکلدر اولچوب پاره خوار که طرف راه گذارده پایمال و خاکسار یا تور محمد
که بر کون بر مصلحت و یا بر منفعتی بر ایه هیچ اولر نه احتمالدر که اندن بر خال
اید لر یا انکله مقصد سماخی و ساختن ارده **لو بیت** کو بوی کلی نیاید زما • هم
هیزم دیک رابستایم • شیر چون دمنه نک تهر تر بی نظیر و تعبیر دلدیزین استند
فضاحت و بلاغتدن زیاده تعجب اندی وارکان دولشه توجه ایدوب
ایتدی مرد هنرمند اگر چه کم مقدار اوله عقل و دانشی اختیار فضایلن اظهار
اقتسه اولر علواتش کیسه که هر قدر نیست اولسه علو میلن **شعر** خواش دیمس

بوئے مرد حکت دان • هزا و لمز ناکه مسک نهان **پیت** انرا که نشان عشق یار است
 برنا صیه وی آشکار است • دمنه بوسوزدن سادا ولدی دلدی که سحر و افسوس
 سیر تا یو قلدی و نیزک و فری بغایت مؤثر کلدی دهان فضا حتی اچدی و نصیحت
 آغاز اید و بایتدی پاد شاهک کافر خدم و عامه حشمته لارند هر که واقع اول
 و قایعدن عقل دراک و فهم و ادراک لری مقدار بخیر تا مل ایلیه لر و هر بزرگ معیار
 فکر و اعتبار ندن تمام عیار واقع اولنی عرصه عرضه یکنسب شراط منا صحت
 مسافر واکور میه لر تا ملک اتباع و اسیا عنک حقیقته مطلع اولر و هر بزرگ
 مقدار رای و تدبیر و صفای قلب و خلوص ضمیر و واقف اولوب هم انلرک خدمت
 منتفع اولوهم لیاقت استحقاق لری موجب رعیات قلده نته که دانه مادام که
 پرده خاکدن نهان اولانکسه انک تربیتنه اهتمام اتمچون نقاب خاکدن یوز
 کوشتم و خلعت زمره یلر که پان زمیندن باش چقر اول نهال میوه دار و درخت
 نفع رسان اید و که معلوم اولور لاجرم آتی پرورش قلور لر و انک نفع سندن
 منتفع اولور لوقویت ربای فضل بایند اصل تربیت ملوکده پادشاهلر اهل
 فضلند هر کیم که طرعا طفت پور لر تربیت لری قدر بخیر اندن فایده و منفعت
 کور لر **پیت** من هچی خار و خاکم و تو آفتاب بر • کلاه و لاله اهرام ارتزیت کنه
 شیر ایتدی هنر مند لر نه کیفیت لر تربیت و ملوک و والردن نه وسیله منفعت
 او محق کونک دمنه ایتدی بو فضلده اصل بودر که پادشاه نسبی قوب حسبیه
 التفات ایلیه و چهره حال لری فضل و کمالد زحالی اولنلر هر چند که عظام بالیه
 و آبا و اجداد ماضیه یه توسل و تمسک اید لر منظور عین اعتبار قلبیه که آدمی
 سز منسوب اولمق کونک پدر و منسوب اولمق فضیلتدن محسوب کلدن ارباب
 فضل فاشند کال پدر مطلوب دکل **مثنوی** از هنر خویش کس سینه را • مایه مکن نسبت
 دیرینه را زند بمرده مشوای تمام • زند مکن مرده خود را بنام • از پدر مرده ملا
 ای جوان • کونر سکی چون خوشی از استخوان • هوش با وجود که انساند همنان در ادبیت

و مضرتی سببیلہ قتلنی واجب کوردلو و باز که غریب و پیکانه در چون اندن منفعت
 احتمالن دیر در اغراز و اکرامله ال از ره کورد لر سپر ملک کو کدر که بواسنابو پیکانه
 دیمیه بلکه اهل فضل و فرزانه طلبایلیه و تدبیر نمودن عاقل و زیور هنر در
 عاقل و نلوری خردمند فاضل و هنرمند کا ملدن ترجیح ایلیه که خرمند لر منصبین
 بخرد لره و پیر ملک همان حلیه سری پایه بند و پیرایه پای سر پیوند نکدر مثل
 التاج للرأس و الخصال للقدم **بیت** نکوی بایدان کوردن چنانست که بدکردن
 بجای نیک مردان هر دیار ده که اصحاب فضل با پمال و ارباب جهل صدر فشین
 صفه اقبال و لا هم ملک و بال عظیمه کروب **مَنْ قَلَّابَسْنَا نَأْوِي رَعِيَّتَهُ مِنْ**
هُوَ اَوْلَى مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَجَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ حدیثی من جبهه مستحق
 عتاب و عقاب باری و لور و هم مملکت خلایک طاری اولوب اول حالنک
 شامتی شاه و رعیتہ ساری و لور **شعر** های کوفکن سایه شرف هرگز
 دران دیار که طوطی کم از عنایت **چوزد من نصیحتدن فارغ اولدی شیر**
 افی التفات شاهانه ایله مخصوص قلوب جله خواص حضرتدن قلدی و صحبت
 نصیحتله انس و الفت ایدوب قہات مہمانی و عظیم مصالحتک مولعظہ و **نصائحہ**
 متبنی قلدی دمنہ دخی روشن عقل و کاست و دانش فهم و فراستی فرست
 دیباچہ خدمت و ملازمت ایدوب از وقتہ محرم حرم سلطنت اولدی
 و اصلاح امور مملکت مدار علیہ و مشاور الیہ اولوب رتبہ وزارت
 بولدی بر کون وقتہ مساعد و زمانی موافق کورد خلوت طلب اتدی
 و ابتد مدت مدید در که ملک بر کوشه ده منز ویدر و برکت حرکت
 و نشاط شکار دن بری در بند نک خاطر فاتر نہ خطور ایدر که موجی بندر بلم
 و شرانگشت تدبیر اول عقد نک حلقہ مشغول اولم شیر قصد ایتدی که حال
 هر اس و خوف دمنہ دن مخفی طویر بوائنداده اتفاق شیر برینہ بر
 بانک بلند ایتدی که صیت صدمت و صلاحی آفاق طویدی شیر چون

بو صدای هپی شندی قلبه بر مرتبه خوف و خشیت غلبه اندی که عنان
 تملک و قراری قبضه افتدار و اختیار ندن کندی ناچار مرازنی دمنه یه
 اظهار اید و بایندی بنم سبب دهمتم بوا و از حبیب در که استدر سن
 و موجب جهمتم بو صدای صعب یا نمیدر که مشاهده ایدرسن اگر چه بلزم
 که بو کیمک او ازیدر ما ظم بودر که صاحبك قوت ترکیبی آوازه مناسب
 اولاً اول تقدیر چه بزه بمقام حرام حرام اندر حرام او لورد مننه ایتدی
 خاطر عاظمه بوندن غیری باعث تفرقه و امیدر بیشتر ایتدی سبب جهمت
 بو یقینی و موجب وحشت و دهشت او ملغ کفایت اتمزنی دمنه ایتدی
 بو قدر چشنه ابله مکان سورونی جلا قلق و وطن مالوفدن جدا و ملق
 جدا نامغولدر آوازه نه اعتبار و دفع نك نه مقداری وار که موجب
 ترك ترمار اوله اصحاب دولت عموماً و ارباب سلطنت خصوصاً کوه
 سناح کبک ثابت و راسخ و ملق کرک تا ارکان دولت و اعیان حضرت
 خاطر لر هرباد له متزلزل اولیده **بیت** کشتی سنگین کرک ما بند
 کسار کو کرک کبک اولو تسبیح کبار **شعر** تازهربادی چخی پایدان کش
 جو کو **هر که** تمکین پیش دارد پیشتر دارد شکوه **اکا** بر تر پور مشلردر که
 مهابت صورت و دخامت جته به اعتماد کرک که هر صورت معنی دلالت
 قلز و هر ظاهرمودار باطن اولمز هر چند که فرها و لا چوب لا غله شکسته
 اولور و کلک نه قدر که عظیم و جسیم اولاً چنکال باز ضعیف و خیفله
 د نخسته اولور هر کسه که جسامت جته یه اعتبار قله اول بند کوفار
 اوله که روباه اولمشدر شیر ایتدی نه وجهله اولمشدر اول **حکایت**
 دمنه ایتدی روایت ایدر لر که بر روباه بر پیشه ده کدردی و دغ غه
 جوعدن اطراف کشت ایدوب و طعم اندیشه سی برله دشت و صحرا ده یلرد
 اتفاق بودرخت قرینه کلدی که اکا بر طبل اصم مشلردی

و صدمت باد سخته اول درختن برشاخ حرکت ایدوب اول طبله طوقورد
واندن آواز ستمکین ظاهر اولوردی که بر خروسی باشند تاج کاوسی اکتد لباس
طاوسی برچمن زارده کرور هزار عز و نازله تختروا هزار ایدر برکوشه ده
مکین ایدوب انی صید مترصد اولدی بوانثاده ناکاه اواز طبل کوشنه ایدر
نکاه ایتدی کوردیکه برجه غریب اندن بر آواز مهیب کلور طامعه رو باه
هیجان ایدوب خیالنه بوخیان ایتدیکه هر آینه بونک کوشتی و پوستی صق
مناسب اولسه کک و نه الحال مکین مرغدن چقوب جانب درخت توجیه ایتد
خروس واقعه دن خبردار اولوب کنار بجانه یتدی رو باه هزار محنتله بالای درخت
چقدی و دندان طع ایلله طبل پاره لیوب اچند باد هودان واوستند چوب
خشک و پوست بی نوادن غیری شنه بولیمدی آتش حسرت خرمن جانن اوده
یتدی دریغ بو صورت معنیه الدنم وحیف بوخیال محالله صید حله

4 mai.

الدن چقدرم **پیت** دهل در فغانست دایم ولی چه حاصل جوان در میان هیچ نیست
کوت دانشی هست معنی طلب بصورت شوغره کان هیچ نیست بو مثل انچون
کوردم که ملک و از مہیب و هیکل عربا یله مضطربا و لمیہ و ذوق سکار و لذت
حرکتدن و از کلیہ اگر فہان علی شرف صدور بولورسہ بوصدانک صاحبی وارہ
کوردم و واقع حالی بلوب عقیقہ پ عز حضور موفور الحبور خبر کوردم طبع شیرہ
تذیر دمنہ موافق کلوب بر موجب فہان اول جانبہ روان اولدی اما چشم
شیردن تابید و باحق مشیر با مل بحرہ طالدی و دمنہ یا رسال امتد دن ندامت
اندی و کند و نفسی ملامت اید و با یتدی عظیم خطا اندم و عجب ناسر حرکت
ایلم حکما پور مشاورد کہ ملوکہ و اجبد کہ طغوز طایفہ محرم اسرار اتمیہ لرو و مہما
خاصہ سندن کما فی لارم اولان اموری ناری اطہار اتمیہ لوا و لہر کسنہ کہ
دکاہ پاد شاہدن نے جرم و نے خیانت جرعہ ملامت نوشا تمش اولادی شقا
عتاب چاسی عقاب طمش ولا ایچی اولکہ مال و حرمتی ملازمت پاد شاہد
ہیاء منشور اولمش ولا و معیشت و زند کا نیسی نیک ولوب بی برک و نوا فاش
اولا اوچی اول کسنہ کہ منصبدن عزل ولوب نظرا طفت شاہانہ دن
بعید و نوید علدن بالکلیہ نا امید اولہ درد بخشی شہر فتنہ جوی و مفسد عیب
کوی بشخی بشول مجرم کہ یارانی شراب عفو جمش ولا اول خار عقوبت چکش ولا
البخی اول کہ کار کہ انبای حیسہ کو شمال بولہ واکا اندردن ربا دہ واقع اول
ید بخشی اول خدمتکار کہ کمال استقامت خدمت قلہ و عواطف خسرانیدن مجرم
قالہ و غیر لرنے سابقہ خدمت شرف تربیت بولہ سکر بخشی شور بخت کہ پاد شاہ
مضرتدن کند و بہ منفعت تصور ایلیدہ طغوز بخشی اول کسنہ کہ دکاہ شاہدن شرف
قبول بولیوب عدوی دولتی قندہ کند و سن مقبول بلہ ملوک ترکد کہ طوائف
مربورہ یہ افسای را ز آمدن احتراز ایلیدہ لرو اصل بود کہ اگر کسنہ نک دین و دین
و صدق و صیانت کرات و مر تلہ آدما یس آمدن محرم اسرار اید نمیدہ **پیت**

راز مکنای بهر کسی که درین مرکز خاک سیر کردیم بسی محرم اسرار نبود پس بومقدّمات
 موجب خردمنه فی امتحان آمدن اطهار اسرارده بحیل فکر غیر سدید ایدی و جا
 خمدن استیصال خود روش خرم و احتیاطدن بغایت بعید ایدی و بودمنه زیرک
 شخصی بگنهر با وجود رور کار ایدی که در کا هدن مجبور ایدی اگر عیاذا بالله قلبی
 یا خود خصمک قوت و شوکت بدن غالب کورب انک خدمت نه راغب و لا و فتن
 اولد و عی اسرار دن انی کاه قله و باجمله بوفعلک مفاسدی غایت چوقدر و تدارکنه
 قابلیت یوق بخون **الحزم سوء الظن** مضمونی بله عمل انقدم و فحوی بیت حکیمدن که
 بدقیس عباس و بدکان باش و از فتنه مکره را مان باش تجا و زایلدم اگر بود^{دیده}
 بکا بر آفت مترتب و لا لایقم بلکه بک و لغدر مستحقم **شعر** یا خودم بد کرده ام
 بد کرده ام از که ناله چور کن خود کرده ام بر خیز زمان کند و بی بومقوله افکار
 آوردی واضطرار بدن بیقرار اولوب کاه طوب کاه او تور ردی و شاهراه انظار
 چشمی چار اولوب مترصد اخبار ایدی که ناکاه بیک کلدی و دمنه نک قد و ع
 خبرن کتوردی شیر به مقدار تسلی بولوب تاب تب اضطراری زایل اولدی بر متذکر
 دمنه کلدی لوازم خدمت و مراسم ثنا و مدحتی داد اند کد نصیحه ایدی **شعر**
 فلک دایم بدن بکسون طبعک سعادت کونک طوعسون قبحک سکا یا وز
 صنن بولاسون ایلک بلا بولاشی اولسون بونینه یوک ای شهریار هفت کسور
 اول جانور کم صدمت و از ورعد صلابتی سمع هایونیز یکد و خراج میار که در دسر
 و بر مشد بر بوکا اویش که بو پیشه حوالیسنده چرایه مشغول ایمش **انها تقر صفراء**
فایق لونها شریکنا ظری اگر خیال و بال و قد و قامتی نه نظیر رنگ و فروز پ صورتی
 دلپذیر در اما خلقت همتی قامت خلقتدن قضیه رخورد و خواب و عطف و آبدن
 غیر میل عمر و تمام همتی دایره خلق و شکن او تر کمتر شیر ایدی مقدار قدرت و قوتن
 بجز فهم اندک و حدشوک و شوکت نه در جرده مشاهده قلک دمنه ایدی انده
 شوکت و نخوت کوردم نامرتبه قوتنه اسد لال قلیدم و ضمیرمک اندن خوف و مهابت

ارسالده

6 mai

بولدم تازياده احترام من لارم بليدم شير ايندي اني ضعيفه حمل اتمك كوك وانكله فرقيته
 اولمق كوكدر كه باد سخت اكوچه كياه ضعيغه ضررا ترم اما قوي درختلري زير وز بويلر
 ميازدان ميدان شجاعت حصلمون ناكه كهاء تن تمام عيار بولميه لوزنه المزلر وانلره
 قوت و شوكت اطهارا بلزلر **بيت** بازار بے صعو كے نمايد هنك پروبال آچه
 شهباز شكار كسه **دمنه** ايندي نك مرنه اولقد رالقات پور مسون وانك يابني
 چندان حسابه المسون كه فرستله بن في مرتبه كالدن بلشمد و حقيقت حاليه بالكلية
 حاله مطلع اولشمدر اكر اى عالم اراى قضا قورسه و فرمان جريان نقاد بولورسه
 بن بند وارب قهر ديدن ايله منل چند كيرم و زنجير شخير اله كسان بر كشان پايه تخت
 جها نكيم كورم تاسر اراى خطه اطاعته قوير و آيينه دلدن زكار مخالفتي پويو و كور
 ادغانى ميان جانه چكه و تخم اخلاصى زمين اختصاصه **كه بيت** دعوت بيله مسخر
 ايدم اني **آستانك** چا كرايدم آني **شير** بوسوزدن شاد اولدى و دعوت كاوه انشا
 پوردى **دمنه** برفته شتر به فتنه كلدى جوى الحنان فصيح البيان في تردد و تاامل حشمتنه
 اغاز قلدى و بعد السلام فتح كلام ايدوب ايندي **بيت** ددى اولنه يزدند
 قدومك **نه** باعث اولدى ترك مرزبومك **بو** مقامه كلمه كه نه سبب حادث
 اولدى و طرح رخت اقامت اتمكه نخر علت باعث اولدى شتر به قلب صافيله
 جواب شافى و پر صورت حالى بر بر مرآت خياله حامه تقرير ايله تخرير و تصور
 اندى **دمنه** احوال شتر به واقف و بلحق ايندى بواقطار و اصقاعك مالكي موبو
 پيشه يه سباعك ملكي بوشيد لير در كه شير آسمان نك هيبت و هيا متدن بر كبر
 نا توان در و بجل مان شكوه شكوتدن بر پيشه كى لرزان بنى خدمتكار رسال
 ايدوب پوردى كه سنى نك حضرتند دعوت ايدم و بومتنوال وزره مثال و برديكه
 اكر متا بعد مسارعت ايد سن تابو غايت ريك باب ملا رفتن واقع اولان تقصير ^{تلك}
 صحيفه ضميرم جام جهان نما نظير ندن آب صفيح و عفو له محاييليه و اكر نمره و تردد ^{سين} ايدن
 على المنور دو نم كيدم و ما جاري على ما جاري عالم آرا و فكر كسور كشا سنده اعلام و انما

ایدم ستر به چون نام شیر و سباعی استدی غایت و همدن اطاعتدن غیر یچاره
 بولوب ایتدی کربنی سیاستدن ایمن قلورسن و دفع شور و شر و ضرر نه ضامن
 اولورسک فرما نکه مطیع اولورم و وسیله مرافقت کاشرف خدمت و کرامت ملا^{رفت}
 بولورم دمنه ایمان و غلاظ و شدادله کاوه اعقاد و یروب مغیله جانب شیر
 متوجه اولد لر درگاه شیر و قریب وار یخو دمنه ایلرو واردی کاوک قدومند
 خبر و یردی بر رماند نصکم کاوکلدی شرایط خدمتی یرنه کتورم ی شیر جان و خاطر
 صورتی بونوا حیه قن کلدک و کلمکه نه باعث اولدی ددی کاوه سرکدنش
 با تمام حکایت ایتدی ای همان کرامی **مص** خوش آمدی و علیک السلام و کرام
 همان بو مقامه ارام ایله تا شفقت و کرامتدن بهره مند اوله سن و رحمت و انعام
 نصیب تمام بولرسن که بزم ابواب فوج غایت مزجم حایت من مفتوح در و مایه
 پرفایده رعایت مزملان آستانه دولت و سعادت مزده مبدول **بدت**
 دین مملکت کر بکردی بسی زمان در شکایت نیای کیسه در اول بکار که نیت کم
 نظر در صلاح رعیت کنم کا و مرا سم دعا و محبت و لوازم ثنا و مدحت یرینه کوردی
 و کر خدمت و عبودیتی طوع و رغبتله میان خانه بنی ایتدی شیر خا رهتیه قریب
 ارزانی یورب روز بروز مرتبه سن زیاده قلدی و اعزاز و اکرام و اجلال و احترام^{مندان}
 قصور قومدی دایم احوان تخص و اخلاقن تقرین ایدوب معیار عقل و درایه سن مقد
 تمیز و تجربه سن تجسس ایدردی کوردیکه کمال عقل و کیا سنله معروف و تمام فهم
 و فرا سنله موصوف هر چند که تمیز اخلاق و تشخیص در اکنده مبالغه قلدی و فور
 و دانش و شمول فهم دوراندیشان اعتمادی زیاده اولدی **شعر** نکوسیرش
 دید و روشن قیاس سخن سنج و مقدار مردم شناس جهان دید و دانش
 آموخته سفر کرده و صحبت اندوخته **شیر** هزار نامل و مشاوره بسیار و تفکر و استخار^{نصیر}
 کاوک رتبه تقرین زیاده ایدوب محرم اسرار و مظهر احکام و آثار ایدندی کاود
 تنفید احکام حکومت و تمشیت مملکت و ضبط نفور و تدبیر امور جمهر و پرد^{حده}

انار کفایت اظهار اید یک خدمت شیرده ساعت بساعت رتبه و قرینتی زیاده او کو
بر مرتبه به ایرد یکه زمه ارکان دولت و جمله اعیان حضرتدن بخا و زایدی دمنه
کوردی شیرد رجبر رفعت کاوی کرد و نه بیوردی و اجلاله و اگر من دایره اعتدا
پچوردی و مباشرت موده اکا مقدار و پر فرا و لدی و مشادرت راده اکا اعتبار
قلمز اولدی دست حسد بصر بصیرت نه سرمه نفرت چکدی و برو خشم خرمن عتله
سعله غیرت بر قدی **پیت** طوبی رنگ حسد آینه سینی کل ایتدی غیرت او د
سینه سینی **شعر** حسد هر جا که آتش بر فروزد هم از اول حسودانرا بسوزد
خواب و قراری کندی و راحت و سکوته ساحت سینه سندن ریخته کله و سکا
ایچون واضطر ابی حکایت ایچون کلیله خدمته کلدی و ایتدی ای برادر ضعف
رای و سوء تدبیر کوردر میسن که تمام خدمت شیرد مقصود اندم لطف حیل ایلد کاو
خدمته کوردم اول حضرتدن قربت مکات بولدی و جمیع ارکان و دولتندن
ممتاز و سرافراز اولدی بن منزل و محمندن و مرتبه اولدن تزل اندم کلیله خوا
و یردیکه **مصع** جان من خود کرده خود کرده را تدبیر چیست بو تیشه بدای پایکه
کندک آوردک و بو عباد فتنه به سن قالدر دک سکا اول منصوبه اولمش در
که اول زاهد اولمش در دمنه ایتدی نه و جمله واقع اولمش در اول **حکایت**
کلیله ایتدی روایت ایدر لیکه پادشاهلردن بریسی بر زاهد بر کسوت زیبا
و خلعت دیبا عطا قلدی و برد ز طرار عیار که قادر ایدیکه حصار دیوانه نقب
اوریدی و دیدن زهره دن سرمه قییدی بو حاله مطلع اولوب عرق طعنه حرکت
کلدی و خیال خلعتله خلوت زاهد و ارباب دست ارادتله دامن خدمته
تسبب قلدی و تعلیم آداب طریقت و اطوار حقیقتله جد تمام کوسترد
تا اول حیل ایلد محرم خلوت اولوب بر کچه فرصت بولوب
خلعت کورتدی و راه بنایان طو تدمی چون صبا ح اولدی
زاهد خلوت خلعتدن خالی و مرید جدیدی غایب و نابدید اولد

روزنه خانه سدن نظاره ایدر کن نظری زاهد راست کلدی سرگردان لغدت
مرغ غریب اید و کتے بلوب مزلنه دعوت قلدی راه داده دعا ایدوب دعوتنه
اجابت اندی و اول کاشانه کوشه سدن پیر کو ستردی لرا و توریا و راد و اذکا^{رنه}
مشغول اولدی مکر اول عورده ناپاک و بد کردار ایدی و فسق و فجور اچون مهیتا
کنیز کلوی و ایدری **شعر** و پردی هر برینه در لوزنیت کوردی هر کچه صحبت
بصیحت اول جوارینک بریننی که ستم جمال با کمال حورای جنبانه جلو تعلیم ایدردی
و آفتاب عالم تاب غدا رندن آتش غیر تله یا نوب کیده ی چشم عاشق کشته
سینه عشاقی خدنگ غمزه نه نشان قلمشدی و لب جان بخشی تلخ کاملره شک سر کیه
حلاوت ویرمشدی **نظم** قهر هم شهر سیدی غنچه نیک شکر هم شیر **میه**
شیر بر لبینک گلینه سنبیلن قلش پریشان اصلش هر قلینه پیک دل و جان
بندن اولمشدی پرسنگ دهانند ز شکر قلمشدی دلتک بر جوان زیاده
مشکین موی سرو یا لای ماه سیماسین زبان باریک میان ایله که ترکا ز خطا نه
چین زلفندن سنبیل کی پنج تابد و نوش لبان سمرقندی شوق شورانگیرندن دل
عشاق کی اضطراب ایدی **شعر** روی چکونه روی خون چو آفتابی زلفی چکونه
زلفی هر حلقه پنج تابی **شعر** حجاب اولسه زلفی سحابی یقردی آفتابی حسن تابی
نطاق تعلقی میان جانه بند و طوق تعشقه کردن عروس دله پیوندا تمش لردی و پیو^{سته}
مهر و ماکی بر بر حد اجتماع و اقتران ایدر لردی جوان غیرت عشقندن قومزدی
که غیر لردی جاریه نک جرعه وصالندن بهر مند اوله لردی و ششکان بیابان
طلب هزار زور و تعبیله چشمه زلاله یول بوله لردی **شعر** کور مسم بر دم سنی
غم درد ناک ایلرینی غیرله کورگم سنی غیرت هلاک ایلرینی اول عجوزه بدکار
کنیز کلک بر معامله سدن عاجز اولمشدی و کثرت خرج و قذرت دخلد ز بی طاقت
اولمشدی اما چو جاریه حجاب حیای میاندن کو ترمشدی و هوای جانانده نقد
جاریه کف دسته کورمشدی ممنوع اولوق ممکن اولمچتی بالضروره اول جوانک

هلاکته قصد اتدی و اول کجه زاهد نك خانه سنه همان ایدی صحبت ترین
 ایدوب فرصت کوزتدی و جام مال مال ايله عاشق و معشوقه پایمال خیل خواب
 اتدی چون اهل خانه شراب خوابله مست و خراب و دلبر و مقدار زهر هلاهل حل
 ایدوب برما سوره یه قودی و ما سوره نك بر طرفن دهاننه و بر جانین مخم جوانه
 قویب دلدی که فتح اید تا اول زهر که بعضی جوانک دماغنه کید ناکاه جوان
 بر عطسه اتدی پنی جواندن هوا خروج ایدوب بخار قویله زهر که کلیسی کو
 عجوزیه کندی و نه الحاقا اثر ایدوب هلاک اولدی و بسیط خاگ وجودن
 ناپاکدن پاکیزه اولدی **مصع** هم در سر آن روی که در سر جاری **من حفر**
بئر لاجیه وقع و فها هدیو حال مشاهده اتدی و اول سبب بولعی که روز
 نیاز قیامتدن اکاد راز کلسدی هزار تعبیه پایانه بیوردی آشول وقت که زاهد
 صبح نورانی زاویه شب ظلمتدن چقوب کباب **و الصبح اذا تنفس سجاده**
 سینه مرین و مضمون آیت علی رایت **مخرجهم من الظلمات الى النور** عالیهانه روز
 روشن کبه معاین و مبتین اولدی **بیت** یافت صفا کبیرا پندیر نك **شد**
 رخ آینه چینی زرنك **زاهد** دخی اول طایفه بدنهاده که طلت فسق و **دند**
 خلاص و لوب بر متری دخی طلب اتدی اتفاق بر کفش که کید و یه زاهد کمریدی
 و معتقد لوندن عدد ایدردی بر سبیل بترک انی او نه اتدی و جماعتنه لوازم
 خدمت و مراسم ضیافتی کامیابی و صیت ایدوب کند و بعض اجبانک دعوتنه
 اجابتنه کندی مگر خاتونک بر جوان خوش طبع زیبا خوی راسته روی سلسله
 سوی **شعر** بده کوی و عشق ساز و شوخ چشم **بولی** اولسه بر جوان اولور
 بلای مرد وزن **دوستی** و ایددی که میانلر نده بنای میل و تعلق و قواعد مهر و **نقش**
 مستند و استوار ایددی انلرک میاننده دله بر جام عورتیدی که دله مخالبه
 میک و حیل او کردردی فن سخن نجات ده بر مثابه ده ایدی که افسونلر اب
 و آتشه امتزاج و سهیل و ثریایه اذدواج و برردی و دم کرم و کلمات بر مله

جولادی موم و صخره صمائی ایدوب سوم ایدردی **مثنوی** زن مکاره ایدی
 اهل تلبیس مکرده اکاشک ایدی بلیس انده سحر و باشند میزد و لیکن
 غول کبی در رهبر شرابی ورد و درونی سحر و نیزهک طشی ساده و لیکن ابی
 برزنک هوس یا مینی کورمش کچورمش هوا یولنده چوق بلس یوکرمش زن
 کفشک چون داری غیار دن خالی و عاری بولدی قضای دماغی هوای وصال
 یا دایله تولدی فی الحال زن حجامه کیفیت حالی اعلام ایدوب ایتدی خبر ایلر که
 بو کچه شکرنه غوغای مکسدر و صحبت بی تشویش و صحبت عسرس در **بدت**
 بلای شهنه آشوب عسرس یوق سنکله بدن ابرق هچمکس یوق **اشادت لاله**
 جوان دلدار شبانگاه حلقه وارد در خانه نکرده حاضر اولوب منتظر فتح الباب
 ایدی که ناکاه کفشک بلای اگهانی کبی کلوب اول بیگانه بی خانه سی و کنده کوردی
 مکرکه بودندن اسبق بو نهمت خبری سمعنه یلشمش **من یسمع یخل** قلیندن اخله بیر
 اتمشدی بوزمانده که اول جوانی قابوسی و کنده کوردی یقینی غالب اولوب
 مضمون مطمئننه جادنه اولدی و عرق غیری مضطرب و نایر حتی ملتعب
 اولوب اونه کلدی زن بدبختی محکم کلت ایدوب نادیب بلیغ ائد کدض کمره برستونه
 بنی ایدوب کتدی و کنده وار ب بالین آسایشه باش قویپ یاندی مرد زاهد بو کور
 که بو شفقت پیرم و جنایت بو عورق لست اتمک روش مروتن دور ایدی
 کوکدیکه بر شفاعت ایدوب بو شفاعتدن منع ایدیدم درناگاه زحجلم آواز
 ایدوب ایتدی یار جفا کار جوانه نیچون بو قدر اشتهار و پیرسن کاه دکلید
 الله حضرتدن فورق تیزوری وار **مصرع** فرصتی فوت ایلد یوز طومشکی روزگار
 یار را کوسه پر سیدن پمار غمست کو بران خوش که هنوز تر قیس می آید
 زن کفشک اوار حزینله آنی قسته دعوت ایتدی و ایتدی **شعر** آسوده دلا حال
 دل زار چردانی خونخواری عشاق جگر خوار چردانی ای فاخته پرواز کان بر سر
 سروی درد دل مرغان شب تار چردانی ای یار مهران ناله زادی یشت هم حالم

معلوم ایله اندن سرزنش ایت بر شوهر پر حم که اول شوخ چشمی پیوده کورب
ناگاه دیود یوانه کی اچر و کوروب بنی لت پنهانیت ایله بیطاق تاند کدنصرکه
بوستونر حکم بنیایدوب **بیت** آه کیم سرونار پرودک اولدی استون خانه
دردک اگرین مضروب شکسته به سومیای شفقتک و اول مجروح دلخسته

مرهم ماحتک و اریسه لطفا یت بنی بنددن خلاص ایله و فقیر زحمت
و محنته مقارنسه دخی دستور و یوکه بنددن بدل سنی ستونر بنیایدوم و برده
دلدارمه و ارب دلدارمه اعتدرا یدوب فی الحال ینه کلم و سنی بنددن خلاص
ایدوب وضع سابق اوزره اولم اگر بنییطاقه بو مرا فته روا کورسن هم بنی دین
نعت و هم جیبی منوز منت قلو رسن زن حجام و فور حیت و مر حمتد منتضا
رفنا و یردی و اندن بدل کدوی ستونر بنیایدوب فی طشر کوندردی زاهد
بو کلماتی استماع امکله سرشته سبب جنک زن و شوهر جنکده و شدی بواشاد
کفشکر پیدا و لوب عورتنه او ازیایدی زن حجام ناگاه او اوزندن بله و کیفیت
حاله مطلع اولادیو خوفدن جواب و یرمدی کفشکر هر بار که فریاد ایدی زن حجام
جوابیه اقدام اتمدی کفشکر بو حالندن غایت منفعل و آتش خشم و نایره غضبی
تمام مشتعل اولوب فی الحال نشکرده سن الله الوب کلدی وزن حجامک بورتن کسوت
الله و یردی معشوقه کوندر که خوش تحفه درددی زن ترس و هراسندن
فریاد ایتیوب صبر ایدی و کذوی و کذویه تعجب ایدوب ایتدی عجب حالندر
مصرع عشرت دکری کرده و محنت دکری دیدم **عریه** غیر **عریه** و انا المعاف
فیکم فکانی سبابة المتندم چون زن کفشکر کلدی زن حجامی بودام بلا یر کر قمار
کوردی بغایت ملول و دلشک اولوب زار زار اعلدی و بسیلا راعتدرا کدنصرکه
بندن کیدمب وضع سابق اوزره کندن ینه ستونر بغلدی زن حجام بخداشون
ضروری بورتن الله الدی و افتات و خیران و ترسان و لرزان و نه کلدی **بیت**
که اعلر حیرتندن که کولردی کمی غیرت الحیاچن یولردی زاهد بواحوالک جمله

مشاهد قلدی و بوا مور بو العجیدن که ورا پرده غیبیدن عرضه ظهوره کجشدی چهرت
اوزره چهرتی زیاده اولدی اما زن کفشگر چون بوساعت کجری دست مکرود غای
قبلیه اجدی و ایتدی **شعر** اها پادشاهها که دکارا خدا یا قادر ابرود کارا سکا مخ
د کلد رهیج بر راز دروغ راستد رفاتکد ممتاز بو حلالم دین ظالم بکا افترا اید و
بر فعل حرام ایله تممت ایدی و بر معصیت سببیلده که بدن صادر اولدی جزا و عقوبت
روا کوردی آلهی فضل و عنایتکدن سن مدد قل و بو عضو مقطوعی که زینت
جامده بکاینه رد قل **منوی** بنم صدقم یوزن پر نور ایله دروغ شک نقابن
دور ایله کدر یوزدن طمانینی کانک یوزن اچ کونک دازنهانک خلاص
ایت دامنم تممت المندن یقن قورتاری و پر محنت المندن عورت نصره ع
کفشگر پیدا اولدی چون ناله زرق آمیز و دعای شورا نیکزن استدی فریاد اند
ای نابکار بته روزگار بونه حاجتد که دلرسن و بونجه مناجاتد که ایلرسن
که فاجورک دعایی اول درگاهد و اولمز و فاسقلوک نیاز اول است
اعتبار بولز **شعر** کورت هواست که کاری ز غیب بکشاید زبان پاک و دل پاک
هر دو می یاید ناکاه زن نغمه ایتدیکه ای ستمکار دل آزار کل قدرت آلهی
کور و فضل نامتناهی کور که چون بنم دامن عصمت بو تممت آلا یشدن پاک
ایدی ایزد سبحانه و تعالی بوشکسته نک بورن عطا ایدوب درست ایدی
و بن بجا ده خلق میا اید فصاحت فضیحتدن صفدی مرد ساده خاطر زن فاجر
بو کلماتی اشد بک متحیر و متعجب اولدی و چراغ کتور ب کلدی زنی سلامت
کوردی و بورن بر قرار بولدی و رخدن هیچ علامت احساسی اتمدی ^{هنه} الحال کما
اقرار و افترا سنه اعتراف ایدوب اعتذاره مشغول اولدی و تطف نام و تقطف
تمامه دست و پایندن بدن کیدردی و دست و پاین او بوب قوبه رضوح
ایدردی که من بعد بی پنه باهر و بی حجت طاهر و بونک امثالی افعاله اقدام ایتد
و هر غماز فتنه ساز سوزیله زن پارسا و عیال پاکبازن آزرده قلبیه و بقیة العمی

آغاز اندی ناکاه زن فریاد ایلوب مدد بور نم دیو کند و سن یردن یره اورد
حجام بوجاله میجر قلوب طوردی اقربا و همسایه لری حجامک او نر جمع اولدلو اول
زنی خون آلوده و پنی بریدن بولدلو حجامه زبان ملا متی دراز و انواع اطاله و سر نشه
آغاز اندلو اول پچاره چیلن قالدی نه انکار مجالی وار و نه اقرا دیده جن حالی
چون چهره روز جهان افروز و رای میده طمیدن نمایان و آینه کیتی نمای خورشید
جام جمشید کی درخشان اولدی **فرد** چو صبح اولدی و پوز کوستردی خورشید
فلک آلدی الینه جام جمشید اقربای زن جمع اولوب حجامی قاضیه اندلو اتفاقا
زاهد خجی خانه کشکر دن جنوب مرید عیار احوالی استغفار چون محکمه رسید
چون خطه حجام قضیه قاضیه مرافعه اندلو قاضی پوردی که ای استاد کناه ظاهر و سبب
سر عیالت او ملدین بچون بو عورته شو یله قلک حجام متحیر اولوب تقریر مجتده
عاجز اولدی قاضی دخی **الحرف قضا** نص قاطعی موجب جبهه قصاص مرا یلدی
زاهد چون بوجالی کوردی قاضی حضور نه کلوب ایتدی ایها القاضی بوا مرده فکر
وافی و رای شاف ایدوب دیده فراستله نظر کافی پور مق کرک زبراکم بنم جامه
دزد المدی و روباه بخیر لره لک قلدی زن فاجره نک زهر سن زهر چاک اتمد
زن حجامک بورن کشکر قطع ایلدی بلکه بوبلا لره ابتلا یرینه بونفسم باعث
اولمشر **منوی** نه اولد نسه بزه باعث بزا ولدق خرای فغلر در بوک بولدق
هو اعلویه واردق یولدن ازدق و فاسر نامر سینی اگری یازدق قاضی حجامدن
الچکوب زاهد جاننه متوجبل اولدی و ایتدی بو معانی بیان و بوجلی ترجمان
ایدوب تقضیل ایلد عیان اتمک کرک زاهد خجی سر کدشتی من اوله الی اخره قضیه
حکایت ایدوب ایتدی که بنم مرید جمع اتمک سودا سی اولمسه ترهات درو فر
اولیوب اول عیار مکار فرصت بولوب بنم جامی المودی و روباهک اگر حص
و شری زیاده اولیوب خوشحال شدن فراغت فلسفه ایدی بخیر لک آسیب ضرب
هلاک اولمزدی اگر زن بدکار جوان غافل زهر هلاهل اله هلاک قصد اتمسه ایدی

جان سیر بنی بر باد قلزدی اگر زن حجام اول فعل حرامه مدد کارا ولسه ایدی کشمکه
انی مثله قلزدی هر کسه که اسارت یلیه احسان توقع اتمک کوک و مککه فی شکر دلیه
تخم خضل اتمک کوک **پیت** چنین گفت دانای امور کار **مکن** بد که بدرهستی
از روز کار **بو** منگی انگون کوردنم نابله سن که بو کرداب بلا و محنت سن **سن**
آندک و بورج و مستقی سکا فتح **سن** آندک **پیت** سن آندک کدو کلزارک پرن خار
بریدر کا وله سن بلبل کبه زار **مصرع** آخر ذک نالیم که از ماست که برماست
دمنه ایدی بلی راست سویلر سن که بونی بکاینه بن آدم ولی سن بواید نه تدبیر
ایدر سن و بوعدنک حلتنه نه حیلنه تدارک ایلر سن کلیده ایدی بن اولدن

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

سکا بوعلمد موافقت اتمم و بطریق سلوکه سکا موافقت کو ستر مردم حالیا
دخی بو باید کند و بی بر طرف بلورم و بی خصوصه داخل اتمدن تمام احتراز قلو
سکر سنک حقله ینه سن فکر این سن که دیشلور در **مصیح** هر کسی مصلحت خویش
نکو میداند **دمنه** آیتدی بنیم فکرم بود که ممکن اولدوغی مقدار بذل مقدور
و صرف مجبور ایدوب کاوی پایه سنند ن اندرم و حضور ملکدن مردود ایدوب
بلکه ملکدن سوردورم که مذهب حمیتد اهل و تقصیر رخصت بولزم و اگر
طریق تعافل و تکاسله سلوک ایدم ظم بود که ارباب خرد و مروت قشند معذور
اولزم اند نصیحه منصب جدید دخی توقع قانزم و کدو حد مدن زیاده منزله
طلب ایلزم فضلا و حکما پور مشلور در که عقلا اگر بشی خصوصند بذل مقدور
ایده لومعذور لرد **اول** طلب اتمک شول منصبی که سابقه اکا متصرف اولش
اولا **ایکجی** پرهیزایک شول مضریدن که برکن افی بحیر قلمش اولا **دو** **ایکجی**
مالک اولد قلمی منفعتی محافظه اتمکدر **دو** **ایکجی** ورطه آفیدن خلاص اولمقد
مبالغه **سینجی** زمان مستقبله جلب نفع و دفع ضرر ملاحظه اتمک بند
هان سعی ایدم که ینه اولکی منصب میسر اولد و جمال عالم اول رونق و لطافت
بوله پس طریق بود که کاوه بر منصوبه کچم که یاروی زمیندن وجودی لظنی دوره
یا خود بوسه مزلدن درخت اقامتی بر وادید دخی اندورین او کجشک ضعیفدن
مکتر کلم که پاشه دن انتقامن الدی کلیدل ایتدی بخدا اولمشد **اول حکایت**
دمنه ایتدی که کجشک بر درخت کوشه سنند آشیایه طومشور و متاع
دنیادن آب و دانله قناعت امشردی بر قله کوهده که اول درخت انک **دنا**
واقع اولمشدی بو پاشه مقام امشردیکه وقتها بر کوشه دن بروی خاطف
کبی جقری و صاعقه و اوطیور مرغزاره خرمز جانتد اولدی **دو** **ایکجی**
کبی کو پخیر بر مرغان کسودی اگر پنجاه بودی در بودی **هرگاه** که کجشکله
بچه کوره لودی و بچه لری بر برشکار ایدوب مین پردی و مین بچه لرنه

طغیای دردی بچاره کجشکاره **حب الوطن من الایمان** اول منزلدن جدا
 اولوق معذور و بیداد پاشه جفا پیشه دن دخی اند اقامت متغیر و میشد
مصرع نه روی سفر کردن و نه روی اقامت اتفاق نیده بر نوبت بچر بر
 قوت بولوب فرپر و ما لله جنبشه کلسلردی و پدیر و مادر دینار فرزند^{الله}
 خوشدم اولوب اندرک پرواز اهترازلردن ساد و خرم اولسلوردی ناکاه
 اندیشه پاشه خاطر لرد و شوب بالکلیه نشاط نشاطی دور و باضطراب
 قاتله کویه و ناریه آغا زاندر بوجیه لردن بریسی که علامت رسد و صیانت
 ناصیه حسندند هؤا ایدی آلوردن کیفیت حلی و فرج دن ترحد باعت اتفاقا
 استفسار اندی ایدر که ای پسر وای پاره جگر **شعر** از ما میسر کانش دل
 تاجه غایتست از آب دین برس که او تر جان ما است پس سبب تشویش
 اندیشه و قصه غصه پاشه بیداد پیشه بی علی التفصیل اعلام ایلر میرا یتدی
 ای پدیر و مادر حکم قضا و قدره عدم رضا اگر چه طریق بند کان خدا دکلد و
 انما سبب لاشیاب هر دزد برد و امقدرو هر بخره بر شفا میسر امشد
بیت اولدن غیره هب چاره واردر او کز نیرده نه یاره واردر
 میکر که تو غایله نک دفعه سعی بلیغ ایدر سز و بوعقد نک حلدن جمد تمام
 ایلیم سز بوقت بزدن ملدفع و بوقساوت سزدن مرتفع اوله کجشکاره بو تدیر
 بغایت دلیدر کلوب بریسی بچر لک تعهد حلی چون قالدی و بریسی دخی بو^{درد}
 دوا طلیحون پروازه کلدی چون بر زمان طیران قلدی خاطر نه بر حلمان اندی
 که ایاله جابتر کلدیم و از درون حال دکو کو تم کیمه تقریر ادم بدر دل کو قنارم
 دوا ی دل میلام دوا ی درد دل کار نیست پس شکل میدام قضای الهی
 مکر بر سمندرم معدن که اتشدن چقوب قضای صحرای کشت ایدردی کجشکار
 نظری کار است کلدی چون اول شکل عجیب و همیکل غریبی کوردی کد ویر ایتدی
 و این باری درد درونم بوجیوان بوالعجیبه اعلام ایدرین که شاید **مصرع**

۱۹
 که از کار فرو بسته ما بکشاید پس عظیم تمامه سمندر قاسمه واردی لوازم
 و سلام و مراسم اغلاذ و اکوای پرنه کتوردی سمندر دخی غریب پرور لک و مسافر
 نواز یوشنایطین تقدیم اند کد نصحه پور دی که بشکر که آثار ملال و ضمیر که عباد
 انفعال و اراد کر پنج راه و شداید سفر زاسه بر زمان سایه حمایتی زده ارام ایله
 راحت اوله سن واکو بر حالتک دخی واریسه اعلام ایله باشد که بزم کهایتمز ایله
 درد که چاره بولم سن کجشک بچاره حال رازنی بر در له اکو سنک خاره پردن
 اشسته تا نژدن پاره پاره اولیدی سمندر شرح ایلدی **شعر** باهر کسی که شرح
 دهم داستان خویش داغ تازه بر دل آن ناتوان **نهم** سمندر چون بو کلمات
 شررا نویشتدی کانون درو **۲** شعله رقتله بر آرم اولوب ایتدی غم می
 که بن غم غم غم و باست کوزدن کتوره یی و بو کچه انلک خانه و آشیانه لودن
 آتش قنایه اوره یی همان بکا منکر کدن نشان و پرو بوند طور سه س آشیانه لون
 آشیانه که وار که بن **۳** قند ایسک بولورن ریش درونکه البته مرم هم و زرین
 کجشک سمندر آشیانه سندن نشان ویرب علامات و اما راتی بیان قلدی
 و دل شادمان و نشاط فرا و ایله آشیانه سی چابنده روان اولدی و اول زمانکه
 سمندر مهر آتش شفق سپهرده همان اولوب عصافیرانچ حوالی آشیانه آسمان
 طیران قلدر سمندر تیز بو عهد و زره بر جمع کثیر و جم غفیر ایله طوب هم پرواز
 هر بری منقاد و چنگالنه بر مقدار نفط و کبریت الوب عفر تیلر کی آتش نشان
 آشیانه کجشکه روان اولدی ^{آنچه دلوشه} دلاستیلر خانه پاشه وار ب اول زمانه
 که پاشه بچر لوبله کر نیان خوابه باش چکشدی و صیاد اجل دید بصیر تلرینی سوزن
 غفلتله دکشدی **عربیه** یا راقدا لیل مسرور ایا و له ان الحوادث قد یطر قاسح
 چنگال و منقارند اولر نفط و کبریتی آشیانه لونه نثار ایدوب دوندلر کتور
 شعله قهر آلهی اول ظالمک خانه سندر دوشوب خواب غنندن اول وقت ^{نذر} اویا
 که دست تدارک اول نایره نک طفا سندن قاصر ایدی لاجرم پدر و مادر و سپد

و دختر سر به سر خانه و آشیانه لویله خاکستر اولدیلو **فقطع دابر القوم الذین**
ظلموا و الحمد لله رب العالمین بیت ستمگر ز ظلم آشتی بر فروخت چو زد
 شعله اول هم اورا بسوخت بو مثلی کور دم نابله سن که هر کسه که دفع عذوه
 بجد و انقام ختمه بچدا و لسه اگر چه اول خرد و ضعیف و خصمی بزرگ و قوی
 دخی اولور سه امید نصرت ممنوع و رسته فرصت منقطع دکلر کلیده آیتد
 حالیا سیرا کاسا یارکان ماسند مزید میار و پریش و لوی تقریب دولتن
 فرق فرقدانز بیتر مش دین ملک خاطر اندن منفرد مزاج سرفین اندن
 متغیر قلوبغایت مستکدر که پادشاهلر که بر کسند تربیت استلر بی سبب کلی آن
 خوارا تملر و هر کی که چاه مذلتدن چاه منزلت یثمدن لبر پیرم عظیم نظر
 عاطقتلرندن دورایلر **بیت** جوب را آب فرو می بند حکمت چیست • سرم
 دارد ز فرو بردن پرورده خویش • دمنه آیتدی سبب کلی بو یتمزی ملک انک
 تربیه سند افراط و سیارکان حقنه تقریط آملکه استانسند ملا زیندن
 جمله سن منفرد قلشدن و انلرک منافع خدمت و فواید نصیحتاری اندن
 منقطع اولشدن بوندن ملکه بخر آفات و مخافات و توقعات متوقعدر حکما
 پیور مشلدردر کم آفت ملک و خطر مملکت بوالقی علتدن ناشی اولور **اول**
 حرمان یعنی دولتی اهلری کند و دن مجور اتمک و ارباب رای و تجربه بی حقییر
 و خوار طومق **اکبجی** مرا یعنی بی جهت جنک و جدال و اوضاع مخالف و ناشیانه
 احواله اتمک **اوچبجی** هوا یعنی شفقت مصاحبت غوانی و رعیه شکار و ادما
 شرب و میل لهو و استماع افغانی **در دجی** خلاف روزگار یعنی اول و قایع که
 واقع اولور مثل وبا و قحط و حرق و خسف و زلزله و غرق **بشجی** شد غرق
 یعنی حشم و غظیده افراط و فرما نسایستند تهور و عدم احتیاط **البشجی** حمل
 یعنی مقام صلحه جنک و محل جنک صلح و دقت ملا طقتدن مخالفت و زمان
 عتقه لطف **بیت** جنک و صلح بی محل ناید بکار • جای کل کل باش و جای خار خار •

کلیله ایتدی جزم ایلمد که مکر مکی میان جانده چکس سن و تخم شقای خاک هلاکت
 شتر به ده امش سن و دوسن که سنک مرگدن اکابر ضرر ایریشه و نایه شرگدن
 اکابر شرر بنیشه فاما غافل و لما که مقدمات آزار و اضرار بر نیجه و پر مزو حاشا
 قصد فاسدی ینه کذویه عاید و **لور بیت** هر که بدی کرد بخیر بد ندید •
 آفت آن رود بوی در رسید هر کسه که بصیرت و عین عبرتله ملاحظه
 قله بو عالم عالم مکافات اند و کنه عالم اولاشک یوقدر که جانب خیر و مرحمته
 مایل اولسه کرکه و دست و زبان آزار و ایزای خلقت زحافظه قلعه کرکه نته
 که اول پادشاه عادل قلمشدی دمنه ایتدی محمد مسموع اولمشد و اول
حکایت کلیله ایتدی روایت یدرلو که زمان قدیمه بر پادشاه ظالم و آرید
 که دست تقدی و تسلط کر بیان رعیتی چاک اتمشدی و قدم طغیان جاده عدل
 و احساندن طشه کتمشد شیر ستمله گویا اولمشدی پروردم جور و ضداد و سرن
 اولمشدی آفریدن ظلم و ستمی بر غایت ابرمشدی که هر آن و هر ساعت عامه رعیت
 دست دعای رفع ایدوب کا نفرین و لعنت ایدروردی و پیدادله سؤیله اد جفر
 که سلاطین زمان میانند اکامک ظالم دیرلردی اتفاقا برکون بو پادشاه
 شکاره کندی چون شکاردن فارغ اولوب مسند سلطنته جلوس ایدی
 منادیلر ندا اندردی که ای عامه رعایا وای کافر بر ایا سوابق ارماددن الی هذا
 الان حجاب جهالت دیدن بصیرتی رویت روی صوابدن منع اتمشدی و دست
 عصیانم محرومان غمید و مظلومان ستم رسید خنجر ستم چکشدی حالینا
 بشارت اولسون که رعیت پرورک معدلت کسترک طریقند قدم ثبت
 ورا سخدر و عزم جزم سابق اندو که قانون ظلم و ستمی فاسخ و ناسخدر
 فکر الم اولدر که من بعد بر آفریدن نک خرمن حاله شرر شرمندن بر شرر ایرشیمیه
 و بر ستم دیدن نک کف پای جاننه خا و آزار و اضرا ر دن بر ضرر بنشیمیه **بیت**
 زمین ایلم عدلله معور جهانی ایلم جودیلر مسرور • رعایا بو نویله حیات

تازه و راحت بی اندازه بولدی و فقر آنک روضه امیدند غنچه مراد شکفته
 اولدی ازین نوید مبارک که ناکهان آمد. بشارتی بدل و مرده بجان آمد الفقه
 ایام دولتند احکام معدلتی بر مرتبه ابردی که آهواره بستان شیرین شیرچردی
 و خرکوش تازیله بازی ایدردی نذر و بازله برخانده ایناز شاهین قازله برهاده
 دمنساز اولمشدی **قطعه** ز عدل او شده باز سفید جفت کلنگ. زامن آشنده
 شیرسینه یار شغال. نه آن فراز پرد در هوبدان چنگل. نراین داز کند در زمین
 بدین چنگال. اجرای احکام بصفت و عدالت بر مقامه واردیکه نام نوشی پروان
 ز اویر سنیا ند قالدی تابو و سیله بقی شاه عادل نامنه مبدل اولدی برکون
 خواص حرم سلطنتدن برینقی فرصت بولوب کیفیت حالدن سوال آندی و مرا
 جور و جفا حلاوت جود و سخایله مبدل اولسنک سببن و باعثن صورتی شاه
 ایتدی بن اولکون که غم شکار اتمشدم و قصد شیدای چون مرغاره چقشد فضا
 شکار کا هدن تک دیوی ایدرکن و هرچانه نظر ایدوب کیدرکن ناکاه کورددم که
 بر رو باه سکر د ب کیدر و بر سنک عقبنه دوشوب دنداینده سکرلرن چکوب
 دیدر بچاره رو باه پای لنک ایل بر سوراخه کودی قورقلدی سنک دنوب کدرکن
 بر پیاده بر سنک انوب اتفاق سنک پاینه راست کلوب شکست اولدی و برستا
 کچدن پیاده نک ایاغن برآت دیوب سنک انتقامن آلدی بر مقدار کمدن
 آنک دخی ایاغی بر سوراخه کچوب خرد اولدی چون آنلری بو کیفیت اوزره مشا
 اندم کند و تقسمه ایتدم کورد کمی نه عمل اند لر جزاء سینه سینه بمثلها **پیت**
 بک مور خور و باز آمد قضا ص ز بک خواست. بعد از ان آمد عقاب این
 عمل بابا ز کرد **فقلت قتلست و ستیقل قاتلک** معلوم اولدی که هر عمل مکافات
 اولور و مش و احسان و اساءتدن هر کشتی اندوکن بلورمش **پیت** نیک دریاب
 و بد ممکن زندهاد که بدو نیک یا ز خواهی دید. بو مثلی اول اجلدن کورددم که مکافا
 آزار و انتقام اضراردن کچه سن که مبدا آنک شامقینه سکا عاید اوله حدیث

من حفر بئر الاخیر وقع فیہ فحواسی سنك حقتك ظهوره كل دمنه ایتدی بو خصوصه
ظالم دكلم بلكه مظلوم و ستمكردكلم بلكه ستم كشم مظلوم اگر ظالم دن انتقام دند
اولسه طریو میكافاته لازم كلورمش و اینرا سنده آزار قصد اتسه عندالله مجرم
و كنه كاد می اولورمش کیله ایتدی فرضا که بو عملدن سکا شایبه خلل لازم کلر امیش
اما كاوك هلاکنه قادر اولورسن که انك قوتندن عشر عیشیری قدر قدرتك یوقدر
وانك اتباع و اشیاعی سنك اصحاب و احبابکدن چوقدر دمنه ایتدی بنای امور
و فور قوت و زوره و اساس کار کثرت عوان و انصاره متبنی دکلدر بلكه رای راست
و تدبیر درست بو جمله دن مقدمه که **الرای قبل شجاعه الشجاعان** زیرا که اولنسه
که رای و رویله میسر اولور غالب بودر که زور قوت اندن عاجز فالور **بیت**
کارها راست کند عاقل دانا بسخن که بصدد لشکر جرات میسر نشود مگر که
کوش هوشکه پیشمندی که اول زاع حیله کار اول مار ستمکاری حیلله ایلخه هلاک
ایلدی کیله ایتدی بخه اولمشد اول **حکایت** دمنه ایتدی مثالله کلشدر
که بزاع برکوه مکرند خانه و بر سنك شکافنده آشیانه طوتمشدی اول سوراخ
جوارندن بر مار دزد کرد که آب دهانی زهر هلاک و ممت و لعاب دندانی مبطل
مزاج بقا و حیات ایدی بوطن اتمشدی مار زاعک بخه لرن هرگاه شکار ایدری و جگر
زاعی ایش فراق اولادله برداغ ایدردی چون مار ستمکارک ایندا و آزاری حددن
کچدی و زاعی بچارنك کار جاننده و کار و استخوانه ایتدی ضروری مارک هلاک کنی تدارک
ایتدی و دوستلردن بر شغاله حالن حکایت و دشمن بد سکا لدن شکایت
شکایت ایدوب ایتدی بو فکر ایلدیم که بو مار چپر خوارک بلا سندن قورتلم و بو ظالم
جان شکارک جفا سندن خلاص اولمشغال ایتدی بو بلا نك دفعند و بو غایله
رفعند نه چاره فکر ایلدو ک زاع ایتدی فکریم بودر که چون دیدم ماری خواب آلود کور
منتظار خوشخوارمله چشم جهان بین چهرم تابورخی نیم قره العینمه یاوز نظر امتیه
و فرزندم انك شهر شرنندن امین و مأمون و ضرر نرهنندن محفوظ و مصون و لا شعا

ایتدی بوتدیر فایتده مخیف و صوب صوابدن نهایتدن مخففدر عقلا قصد
 اعدا و دفع بلا ده بر حیلہ تدارک ایدر لکه انده خطر جان اولمیه زنده یار بونفکودن
 فارغ اولد که تا اول ماهی خوار یکی اولمیه سن که هلاک خر جنگه سعی ایدی و سوتدیر
 جنگ خر جنگه ورطه هلاک دو شوب سر رشته خلاص اندن کندی زاغ
 ایتدی بخرا و لشدر اول **حکایت** شغال ایتدی بر ماهی خوار بر جوپار کنارند
 وطن اتمشدی و کمال همتن صید ماهیه صرف اتمشدی هر حاجتیه مقداری ماهی شکار
 ایدردی و حضور فاهیتله روز کار کجوردی چون پیرلک موسی کلدی وضعف
 قوتدن بغایت نحیف و قوای بد فی روز بروز ضعیف اولدی بو طریقه شکار ماهیه
 قالدی و شست غم و دام ایلکه قمارا ولوب کند و کدوبی ملا نیت ایدوب ایتدک
بیت در بچ قافله عمر کا بخنا رفتند که کودشان بهوای دیار مانرسید **حیف**
 که نقد عمر باز چرایله باده و پروب قدرن بلدم و بهر لک و قوی چون قوت لا میوت
 ذخیره قلدیم حالیا طاقم طاق و کسب قوت و قوت ملایطاق در پس لازمه
 اولدیکه بنای امری قواعد مکر و حیلہ اوزره بنیاد ایدم و دام فریب و زرق و ریتب
 ایدوب خانه تدبیر و تزویری آباد ایدم **مصرع** شاید که بدیز بهانه روزی کنده
 پس غمگین و اندوهگین لرکی ناله حزین و کمره این ایلکه کار آبه کلوب او توردی
 اتفاق بر خرچنک آبی ابراقدن کورب یا شته کلدی و بساط انبساطی بسط ایدق
 اسدی ای یار غم نرسنی بغایت غمناک کوردم سوچی ندد و چهره حالکده غبار
 ملا و انفعال مشاهد قلورم سبب نه شسته در جواب و یوردیکه بخبر غمناک اولم
 بلکه دست اندوهله کوبان چاک اتمیم که سن بلور سن که ماده معیشتم و ستر
 عیش و عشرتم بوکا مختصر ایدی که هر کون برقاج ماهی شکار ایدردم بکا اندن
 سدر مق و قوت لا میوت حاصل اولوردی و ماهله چندان تفاوت و نقصان
 دخی لادم کلروی و قائم زیور قناعله آراسته و چهره احوال جمعیت فراغتله پر استه
 اولوردی بو کون ایکی صیاد بو جوپار کنارندن کچوب کیدرکن سوبلیشور لورک

که بوا بکیده ماهی بحد و غیره نامتناهیدم آنلرک تدارکن اتمک کرک بریسی ایتدی
 فلان آبکیده ماهی بوندن زیاده در اول آنلرک امرن بر طرف قللم بعد بونلرک
 حقدن کله لم حال بومنوال وزره اولورسه جان شیریندن ال یوموکوک وزهر
 مرک هلاکه راضی اولوق کورک خرجنک چون بوخبری اشدی علی الفور کلوب کلاه
 حالی ماهی لره اعلام ایتدی ماهیلر بوخبری حقدن نایبید و شمش کپه تاب
 اضطرار بشللر و ترسان و هراسان اولوب برک بیدکی لرزان اولدلو عاقبت
 اتفاق ایدوب خرچکله ماهی خوار حضورنه کلدلوریدلر بوغری سندن برخبر
 نقل ایتدی که انک استماعدن عنان تدبیر منقرضدن کتدی **شعر**
 چند نکه سراپای مهم می نکریم بر کار صفت ز عجز نه کشته تریم • حالیا کلدک
 کیم سنکله مشاوره اید و زک **المستشار رؤف** خردمند کوچره دشمن دخی
 اولورسه چون انکله مشاوره و حسن تدبیر مراجعت ایدلر کو کدر که شط
 نصیحتی دریغ بیورمیه خصوصاً شول امرده که نفعی بنه اکا عاید اولاسن خود
 نوکا مقر و معترف سی که سنک ثبات ذلک بزم بقای حیات مرده منوطدر
 و بقای حیاتک وجود مره مربوط پس بزم امر مرده نه صواب کور رسن و خلاصه
 بایند نه تدبیر و علاج ایدرسن ماهی خوار ایتدی بلی بوخبری صیادلرک کد
 اغرندن اشتد آنلرله مقاومت میسر کلد و بو عقده نک حلند چوق
 فکر ایتم بوندن غیری چاره متصور کلد که بونوا حیدر بر غدر بکیر و بر آبکیر آئینه
 نظر وارد رک غایت صفاده چشمه خورشیددن زیاده ولطافت صورتنه
 جام جمشیددن کشاده در کمال صفا سندن قمرند اولان دانه ریاک عد
 اولنور و بیضه ماهی جو قند بر بر کورینور بوجله ایله نه غواص و هم قمر نه
 یتشمک میسر و نه سباح فهم ساحلنه ابر شمع متصوردر هیچ بر صیادک دست
 شستی اول آبکیر این جمشده اول غایرک ماهیلری زخیر آبدن غیری قید
 و بند کور مشدر **شعر** آبکیری بسان دریائست • که نه دریای بی سرو پایست

سؤیلده که اكا انتقال و تحویلده مجال بولر سنر بقیة العسی سایش و داخند و عیش
 و فراغتده اولر سنر ایتد لکه صواب تدبیر و رای فی نظیر در اما سنک معا و نتکفر
 انتقال و سنک مظاهر تکرار حال بزه متسع و محالدر ماهی خوار ایتدی بن قادر
 اولد و غم قدر قدرت و قوت سنر ن در بیخ ایتنرم اما وقت تنک و صیاد لک
 اقدامی بیدر نک در قور قورم که ناکاه صیاد لر کله فرصت قوت اولوب تدبیر
 ضایع و لا ماهیلر تضرع ایدوب آغلشد لر و منت بسیار ایلر بونک اوزر نه
 قزاد لشد لیر که هر کون ماهی خوار کله ماهیلردن کو تری بلدی که قدر ایلر اول بیکره
 صاله سن ماهی خوار هر کون کلوردی و کو تری بلدی که قدر مالوردی اول خوالید
 بر پیشه و ایددی اند التوب کیمه پردی و کیمه ذخیره کلوردی ینه کلجک کوز
 سایر لر دخی کار غدیر ده مضطرب و منتظر لر و اشغال بر بوندن استیجال
 کوسر لر خر دچشم عبرتله آنلرک پهوده غفلته نکران ایددی زمان هزاره دید^{الیه}
 آنلرک حال زار نه کریان هزاره هر کسه که لایه دشمنه اعتقاد و خسیس بد کوهرک
 تدبیر پاد ویر نه اعتماد ایلیر آنک جزا و سزاسی بوندن ارتوق و لز و ابدی
 ایشد رو تق بولمز عمن ند بر دخی کولمز بادی بو حال اوزر چون برفاج کون
 کدی خر چکه دخی بیکره هواسی و عذیر ایلر آشنالوق سودا سی دشدی قصد
 ایتدی که بر سبیل تعجیل اول دخی تحویل ایلیر ماهی خوار تضرع ایدی و فکر ایتدی که بنم
 بوندن عظیم دشمنم بو قدر اولی بودر که اولی یا راننه یتشد رم پس کاهه آیه
 کدی خر جنکی کردننه آلوب ماهیلرک خوابکا هی جانبته متوجع اولدی خر جنک
 چون اراقدن ماهیلرک استخوان کوردی حال نیدکن بلدی و مال فکر ایدوب
 کند و کند ویر ایتدی خردمند که دشمن قصد ایدجک قادر اولدوغی قدر تقاوت
 اتمسه کند و فائده سعی ایدوب چانه قصد اتمش اولور و اگر مقدور نه مصر و
 قلعه حالی بواکیدن خالی دکلدر اگر مظفر و منصور اولور و سکه مرموره قرار
 و مردنه لک نامش صحیفه روزگار یزار اگر مغلوب و مقهور اولور سه باری معذو

اولوب عدم غیرت و حقیقه مطعون و مشهور اولر **قطعه** چو خشم قصد تو کرد
 از برای دفع ضرر **بجد** و جهد بکوشی از بعقل مشهوری که کر مراد بدست آمدت
 بکام رسی **دکر** بهم نرسد آن زمان معذوری پس خرجت حلقه و ارمایه خوارک
 بویسته صار لوب جانی بدندان چقدی خرچنک انک جنکدن خلاص اولوب
 ینه کلر و ک یوله کندی و ماهیلرک باقیسنه باقی اولک دیویار زغایک تغیر ^{سیله}
 یاران حاضرک تنه سن جمع ایدوب صورت حالی اعلام ایتدی جمله سی بوخیری استماع
 اید چک ساد و خرم اولوب وفات ماهی خواری حیات تازه و عمری اندازه عدالت
 و ایتدی **قطعه** دمی حیات پس از مردن چنان دشمنی یقین بود که ز صد ساله زندگانه پر
 بمرک خشم شامت نمیکم لیکن **دمی** فراغ ز دشمنی زهر چه خواهی **بو** مثلی کوردم
 نابله سن که چوقه کسنه لوله کند و مکر و حیلله ایله هلاک اولور لر و وبال کید لری بنضر
ولا یحیی الذکر البیاتی الا باهلک نینه انکزه عاید اولور اما بنسن بر طریقه ارسا د
 ایدین که اگر تمام مرا مکنه اکا سالک اوله سن بی خطر و ضرر خشمکه ظفر بوله سن زاغ
 ایتدی **شعر** سزدن بزه اشارت بزدن سنع اطاعت از دوست یك اشارت از ما
 بسر ویدن **پت** مرا می کند ارشاد می کنی ساقی **خلاف** رای تو کردن طریق یاری ^{نشیست}
 شغال ایتدی صواب اولد که اوج هوایه چقه سن و آباد انلقره مقابله سنه کلوب یا ملنه
 بقدر سن هر قانده که پیرایه کوره سن ما بر وجهله که نظردن غایب اولمیه سن مقرر در درکه
 بعضی کسنه لور پیرایه طلبنه اردو که دو ششه لور کوک چون مار مقابله سنه کلر سن
 انلرک نظرنه پیرایه مارک اوستنه براغر سن چون ماری نده کوره لور لاجرم هان
 اول آن آبی وادی عدمه کونده ره لور وادن پیرایه لاله لربوط بقیله هم دشمنکه ظفر بوله ^{سن}
 هم شهر شرندن امین اوله سن سن زاغ اشارت شغاله هوایه پرواز ایدوب بر شهر
 مقابله سنه کلدی ناکاه کوردیکه برخاتون برالتون **هیچک** بر بام کوشه سنه تو یوبن
 اغشاله استغال قلدی زاغ **الحال** اینوب چکانه آلدی و اول دستور اوزره که
 شغال نصیحت اتمشدی مار اوزرنه اندی اول کسنه لور که زاغ عقیقه کمشلردی **سرمه**

اید کولک انی استقبال اید و بنایتی **پیت** بیا بیا که مرا نیست طاقت دوری **۲۶**
 مرو مرو که بجان آدم ز مجوری خرگوش کولک هیبتدن مدهوش اولوب ضرور
 نضیع و زاری به آغاز قللی و روی نیار خاک پاینه سوربایتی بلورم که آتش
 جوع امیر سباعه مله بندد و نفس مار سی غایتله اشتهاسیله مضرب در بند
 بوجه ضعیف و بوبدن خفیلکه بر لقمه دراکانه منته غذا حاصل اولسه کولک و غلغله
 دیک جوعت و مضایق غرق شهوت ندکوفتور بولسه کولک اما بوجوالیده بر روباه وار
 غایت سهندن کشت طلال و دمن اید و فرو و فریت خم و کثرت شجدهن حرکت اید و
 ادمن آدمز کانم بودر که انک لخمی لطافت معادل آب حیات درو شخمی حلاوت در شربت
 نبات اگر امیر قدم رخنه پیوره و نقد ز رحمت ایسه انک کوشه کاشانه سی جانین
 مقدم مبارکیله مشرف قلعه آن دام حیلله ایلده صید و قید فریله بنداید و بخت
 خدمت امیر کتورم اگر اول نعل قناعت پیور رسه فیهما و الا بن خود حاضر و درو
 بریدله جله منظم **مصرع** دیکرا زاد رکند آور که ما خود بند ایم کولک آنک خواب
 خرگوشنه آلدندی و فسانه افسوسنه و رفیق اولوب راه خانه رو باهر روانه
 اولدی مگر اول طرفد بر روباه آگاه واریدی که فن و مکر و تلبیس ابلیس درس
 ایدردی و نیزنک تحیل و تزویر و تسوید و هم و خیال سبق و پروردی **منوی**
 روبه کی جست دغا پیشه بود یانه که تمغاچی از پیشه بود لعبت یازنی کوچه
 از دوکان برده بیازی فره هم دد صحرا بغان بودازو هم سک ده نعر زنان
 بودازو در که جستان سده از دید کم صحرا فک رفت بچاروب دم خرگوشک
 انکله قدیمی ماجراسی واریدی چون بود وقت فرصت بولدی فرصتی غنیمت بلوب
 استقام داعیه سن قللی طوب خانه رو باهر کلچک کوی طشره قویب کند و سوا
 کردی و ظایف سلام و تحیتی و مراسم دعا و مدحتی بر نر کتوردی هر روباه دخی بقطیم
 واکرام و سلام و تلق تمام ایدوب مصیبه آغاز اندی و اتیدی **شعر** خوش
 آمدی ز کجا میرهی بیا بلبشین بیا که میدمخت برد و دیدن جالبشین خرگوش

فتح کلام اید و بایندی بخدا و قایتیکه آرزوی شرف ملاقات اید رزم اماموانع
 روکار غدار و عوایق زمانه ناپایدار بسببیله بوسعادتند محروم ایدم **شعر**
 فرشته ایست درین بام لاجورد نکار که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار
 بواشاده اتفاق و بسطای نژاد وادهی نهاد بر غریزه مصر که امتد سلطان سرفراز
 و عرصه ولایت پیر مرید نواز در **مثنوی** دل مفتاح کج حکمت در **رخ مصباح**
 کج عقده علم غیبی کاچیل در **شیخ** دوران مرید شبل در **مزارات** مبرکه
 نه زیارت اید و رک بود یاری مشرف قلدی بوجناب تقدس مایک صید
 و صدای ورع و تقوا سن و اختیار عزلت و انزوا سن استماع اید و بوسند
 توصله بونیکه به توسل اندی نادیده حالی چال جهان آرای حضرت به منور و شام
 جانی فوایح انقاس مشک آسای جناب عزتله معطر و لا واکر ملاقاته اجازت
 شریف از زانی پیور لورسه فیها واکر مانع و ارسه بونوبند دخی قضای مافات
 پیورله **شعر** یا ازین در باز کرد چون بلای ناگهان با فرود آید بدیخا چون دعا
 مستجاب **روایه** بر آتیه بومقاله مآلند نقش حیل مشاهد اید و ببولکانه
 سر آمدن صورت مکر معاینه اندی کند و کند ویر اندی اولی بودر که بواره
 ینه انلرک طورنه سلوک ایلیم و انلرک شربت آمیزی ینه انلرک تجرع اندر کم **مصراع**
 کلوخ انداز را پاداس شنک است **بس** روایه دخی ریش خند و خوش آمد آغاز
 اید و بایندی بر آید و رونیکر خدمتی اول جلدن بر میان اتمشوز و رودر
 زاویه فری روی غریزه اول سبیدن مفتوح طومشوز در که انلرک چال حال
 و انقاسن با کاملندن بقدر الاستعداد استفاده و استمداد اید و ز علی الخصوص
 بو غریزه معارف دنا ددن که سز ترفیف و توصیف قلو رسن و بوشیخ قدس شعاردن
 که سز مدح و ثنا سنی کرا ایدر سز برهما ندر نقد نقصیر می قلو رز و خدمتکار نقد
 نکاسل و نهامنی ایلز با وجود که بلورم که **الضیف اذ انزل برزقه** بعضی اکابر پیور
بیت هر کواپنی بعالمه روزی خود میخورد **کر** خوانشست ناشی رخوان خویشتن

پس ترا منت بیاید داشت از همان که او میخورد بر خوان احسان توان خوشی
 ولی توقع ایدرم که اول غریبه خبر این سن که تا بر مقدار توقف پیور لکه کوشه کاشانه
 جاروب دنیا مله سپورم و شان مهمانه مناسب بساط دوشیوب ضیافت تربیت
 کورم خرکوش تصور اندیکه حسن ادا و تقریری و تدبیر مکر و ترویجی و رواه تاثیر تمام آید
 ۲ الحال مصاحبت کوکله مشرفا و لسه کوک جواب ویردیکه **پیت** بوکلن مرشد الهی در
 دشمن صحبت ملاهید **تکالیف** تکلفدن مبراد را آیش جای و جامه ردن معاردر
 اما چون همت عالی اقتضا ایدر که تکلفدن خالی ولیه مانع دکلدر همان مصلحت
 اوزن اولک ددی و طشره چقوب ماجرای نقیر و قطیر خدمت کوک تقریر اندی و رواه
 بووجه فریفته اولدغند زبشارت ویردی نیز حکم **کل جدید** **لذت** رواه
 حکم و شمعن مجدد انقریف و لطافت و طراوتن توصیفه آغاز قلدی کوک دخی جلفند
 صفای بولندی و گوشت رواهی مجدد تذکرا متکله آخری صولندی و خرکوش
 بوخدمت واسطه سبیل خلاص اولد صاندی هیئات هیئات **مصرع** زهی تصور
 باطل زهی خیال محال اما رواه بوندن سابق سطرخرم و احتیاطی رعایت ایدوب
 خانه سی میانشن چاه عمیق جفر تمشدی و تدبیر مجله اندن خاکس چقوب اوستی خاشاک
 ستر تمشدی بر محفی طریق دو تمشدی که وقت ضرورت اندن چقوب کمک ممکن
 اولیدی چون خرکوش طشره صورتی سرچاهه کلوب خار و خاشاکن بروجهله ترتیب
 ایلدیکه او ۲ اشارتله ذایل وله برونده مکن درونته داخل وله پس اول طریق
 محفی باشنه واربا و از ایدوب ایتدی ای ممانان کرامی لطف ایدوب بزی خاکدن
 کوکوب کلبه خراشیه مقدم مبارک کله قشریف کتورک اندر که بوقودن کیردی اول
 دخی اول بابدن چقدی قاجدی خرکوش شمعف تام و کوک جایع تعیل تمامله اول
 کلبه تاریکه کوریلر خاشاک قدم بصد قلری کبی قعر چاهه بولندیلر کوک شویله تصور
 ایتدیکم خرکوش اکابنداندی ۲ الحال اول دردمندک بندبندن جدا ایدوب قودی
 کندی بو مثلی ایراد د غرض بودر که مرد عاقل هرگز نمک و حیلدن غافل و لزم و هر

خردمند که حرم و احتیاط دن بهرمند و لکنسه اکا فریله ظفر بوزد منده ایتدی پورده غلغله
واقعیدر اما کاوشلر غرورله لایعقلدر و بنیم عداوتی بلر فکر عذر و مکر مد غافلدر
نکباء نیکله خرم دولتتی وقت غفلتد صاورسم کرک و تیشه عذری پنج درخت وجود
حالت فزاعده اورسم کرک زیر هر پتر عذر که کان غفلت و مکن صدا قدن کشاد بوله
زیاده جایکیرا و اورا شتمد کی که اول خرگوشک تیر مکر و تزویری هلاک شیرده بخیر تاثیر
امشدر چون آنک مکرمدن غافل ایدی با وجود که اهل فراست و حسب کیاست ایدی
معالیه که دوشدی کلیله ایتدی بخیر روایت اولمشدر اول **حکایت دمنه**
ایتدی اخبارده گمشدر که بغداد نواچیسند بر مرغزار و ارایدی که خاکی غیر عنبر
کبی معطر و نسیمی تسنیم کوثرکی روح پرور ایدی عکس انوار زهارندن فلک کوزی
شمس و عدد عیون انهاری حد و عددن کچمشدی کلزارک هر شاخنده هزار سیار
تابان و اول ستاره لرك نظار سندن نه فلک سرگردان **مثنوی** کنارند جوی
فراوان روان لطافت سیمابه بکر زهان پراولش شکوفیله اطراف جوی صبا
عطر پرور هوا مسک بوی و خوش بسیار و سباع پیشمار اول مرغزارده قرار امشدر
ولطافت هوا و طراوت فضا و کثرت آب و نعمت بنیاد سیله اول دیارده وطن
وطن دو تمشلردی اول نواحیده بر شیر خوشخوار و ارایدی که دایم دیدار نامبارکن اول پناه
استکار ایدردی و عیش زندگانیلر منقض ایدوب هر کون بریس و اکیس شکار
ایدردی بر کون اتفاق ایدوب جمله سی شیر قنده کندیلر و عبودیت و انقیاد اظهار
ایندیلر بزمک سباع خدمت و رعیت و حشم یوز هر کون رحمت بسیار و محنت
پیشمار ایلد بزدن بریس شکار ایدرسن یا اتمیه برسن بزدایم پمدن کشایش بلا ده یوز
اولدخی بزی جست و جویله تکابوی رحمت و عناده در حالیا بز فکر ایلدک که هم مدک
سبب حضور و فراغت هم بزم موجب امن و راحت اولستوبله که هرگاه بزم متعرض او مینو
هر دم بزم و قتر پریشان اتمیه برسن هر کون هنگام جاشندن مطبخ بدک برشکار و وظیفه
کوندره لم و بوخدمتک اداسند و تقصیر و تهاون روا کورمیده لم شیر بو قضایر رضا و یوز

پس بو عهدی مقرر قلوب هر کون قرعه آتوردی و وحوشدن یکمک نامنه کلسه برسبیل
 وظیفه ای مطبخ شیر ارسال ایدر لودی باحوال و زره خچر مدت کچدی اتفاق برکون
 قرعه خرکوشه راست کلدی و زمانه ای هدف تیر بدله قلدی **شعر** آسمان بار
 امانت نتوانست کشید • قرعه کار بنام من دیوانه زردند • خرکوش پر هوش سرچتری
 زانوی تفکره قویپ بر مقدار تدبیر اندک نصیره باش قالدردی و سوزه کلوب وحوشه
 ایتدی اگر بنیارسال اتمده فی الجمله توقف مجال ویره سز بر فکر ایلدم غالب بودر که انک
 سببیلده بو جبارک پنجه جورندن و بوقهارک شکجه قهرندن جمله کر خلاص اوله سز
 وحوش متلدر ایلد و دایدوب همدلر ایدر خرکوش شولقد در توقف اندیکه وقت
 چاشت کتدی و شیرک دیک جوعی غلیان و قوت سبعیسی همچان ایدوب خشم
 و خروشدندن ابرکی چوش و سرکه کی خروش آغاز ایتدی اضطرابدن کاه طوب کاه
 او تودردی غضبندن دندانن بر برنر اوردب صدای مهیب و غریو یا نهی کوش
 کاورمین و سمع شیر کرد و نریتدی **بیت** اولوردی زهر پی چاک اول غریوی • شنسه
 کوه قافک نره دیوی • خرکوش آهسته آهسته شیر قریب واردی بغایت لشک
 بولوب کوردیکه آتش جوعی خرمن صبرن باده و برمش و فروع خشم تنور سیند سندن
 کیندایر ابرمش **بیت** تور شکم دمیدم تافتن • مصیبت بود روزنایا فتن •
 غایت غضبندن دم انتقامی زمینه اورر و اساس میثاق و بنای اتفاق بقعه
 طودر نرم نرم ایلر و واردی و خضوع و خشوعه سلام و پردی شیر ایتدی نر طوشدن
 کلورسن و حال وحوشدن نه بلورسن خرکوش ایتدی عهد سابق اوزره بدن ایلده
 مطبخ عامریر بر خرکوش ارسال تمشلدی انکله به عزمیت ملازمت تمشکن اتفاقا
 فلان پدشه دن بر شیر شیر بر قرشو کلوب ای امدن آلدی هر چند که فریاد ایلد
 بر خرکوش عدای ملک و حوشدر قطعا دکلدی و اصلا التفات ایلدی و خشم
 تمامله شتم و دشنام و فحش کلامه باشلیوب ایتدی ای شوم وای خیشوم میشوم
 رایحه ادا رکدن محروم بلز منم که بوی پدشه بنم شکار کام صیدی وظیفه در کام

مصرع شنیدم مگر تو که هر شیر و بیشه • ای آلف لاف و کاف ایدوب قوت
 و شوکت عرض ایلدی و ملک اطاله لسان ایدوب هرزه و هدیان سویلیدی
 که بن مدهوش اولدم عاقبت او کندن قیوب علی التجیل کلام تا صورت حالی معروض
 دای عالی قلم شیر چون خرکوشدن بو خبری کوشا اندی درون دلدن عرق حیت نابین
 و غش دماغندن دیو سبقتی قابض اولوب ایتدی **مثنوی** من آنم که در شیوع
 طعن و ضرب • بشیران در آموزم آداب حرب • کدامین هنر بر آن دلیوری کند •
 که سرخیز بر صید من افکند • پس ایتدی ای خرکوش جایز میدم که آنی بکا کو ستره
 تاسنک داد که بخجورم و بنم اشقامی بخجورم حاصل تلورم کوره سن خرکوش ایتدی
 رنجون جایز اولیده اول ملک حقند انواع ترهاب سویلیدی و نه ادبانه کلمات
 ایلدی بزقادر اولسم آنک قانن شراب ناب کی بخجورم و کاسه سرن ملک کمتر سنیک
 سفال بخورن ایدرم اما **بیت** خدادن او مریم که ناکهانی • مراد بخجورم بخجور
 آنی • بو زیدی و همان او کند و دوشیدی شیر ساده دل آنک خواب خرکوشنه آلد
 عقبنخر روان اولدی خرکوش شیری برجاه عمیق کانه کتوردی که آنی غایت صفادان
 آیدینه چین کس صورتی راست کو ستردی و بی خط و خطا صفت چهره نظاره
 درست ادا ایدردی **شعر** صفاده سویلید کم مهر نور • کور نیوردی آکاسیت
 مکر • ایتدی ای ملک خصم نابکارا شبوبکارده درین آنک مها بستدن و هم
 ایدرم اگر بکنی یا نه آتورسه خصم اکا کو سترم شیر خرکوشه دوشنه الوب چاهه
 نظر ایتدی کند و نک و اول خرکوشک صورتی صوده کهر بخیالاً تدیکه اول شیر
 بد فعال و اول خرکوشد مگر کند و چی رسال اولمشدک لکال خرکوشی قیوب کد و سن
 اول چاهه اندی و برای غوطه ایلد نفس لیمن هلاک ایدوب جانن زباننه جیمه
 تسلیم اندی خرکوش سلامتله دقوب و خوشی کیفیت حالن خیر دارا اندی
 آتور دخی و طایف شکر و لطایف اهمیت قیام ایدوب دیا ضامن و سلامتده فراغ
 بال و رفاه حاله شکر بخون و جرایله چرا ایدوب یوبیتی لسان حاله ادا ایلدیلر که

پیت یکی شربت آب از پی به سگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال عددن انتقام
 الحق نه خوشدر جهاند کیشی داد الحق نه خوشدر بو مشادن معلوم اولدی که خصم نقد
 که قوی وز و را و اور سه مکنز غفلتدن اکا ظفر میسر درود شمنی معین و نصیری
 نه دکلو کثیرا و لور سه یتر غدرک اند تا بیری متصور در کلبله ایتدی که هلاک کاوه
 توتد بهر لطف بوله سن که شیوه اندن ضرر متطرق اولمیه فی الجمله و جوی دار و بوغا اندن
 اعتدال ممکنند و اکهنه مضرت شیر بد پرک اندن جایگیر اولمیه زخما و بوفه کمر دن
 و از کل و بوم کردن احتراز که هیچ بر عاقل راحت نفسی چون ولی نعمته رحمته قابل
 دکلد کلام میا نلرند بر کله ایلده تمام اولدی دمنه بر مدت ترک ملازمت ابدی
 بر کوشه ده عزلت ابدی تا بر کون فرصت بولوب شیر حضور و وادی و غدی به ترکیه
 یوزین دورب ستم رسیدن لکبی بوین اکوب قشوشند طوری شیر ابدی خنده
 مد تدرک کور نمزن خبر میدرد منه ایتدی میدد که ملک دولشد خیرا و لا شیر ایتدی
 چهر که اثر غم و بشرک رنگ امر و ار حکمت ندر دمنه ایتدی **پیت** اگر چه
 غصیه حکمت کوکدر ولیکن قصه به خلوت کوکدر **الحکمة عروس تهید البیت**
خالی پس شیر خلوت ابدی و دمنه بی دعوت ابدی بر حاد نه عظمایه و قوفک
 اکلا نور علی التجیل غر حضور فایض النورمه تفصیل ایلده که مهمات کلینک تا خیرند
 پنجه مخافات و کارا مروزی فرحایه حواله ده هزار اوقات و اد **پیت** بلور سن
 مختلفه حکم اوقات دیمشدر که **التا خیر اوقات شعر** مکن تا خیر و سر در کار
 پیش آر که در تا خیر اوقات بسیار دمنه ایتدی هر کلام که مستمع انک استماعند
 امتناع اید مشکلم انک تکنه اقدام ایلیم کک و هر معال که بوبه قلبد آتش
 فکر و تافی ایلده خلاص بولمیه قاله کتور محک کک سامع دخی احوال متکلی تمام ملا ^{خطه}
 قلوب بملک کک که خیر اندیش و عاقبت پین میدر با ضرر انکیز و نفاق ایمن
 چون بملکه قایلک اداء شکر و نعمت و حقوق ترسپندن غیر غرضی یوقدر
 کلامی سمع رضا یله اصفا اتمک لک خصوصاً سؤل مواد ده که فوایدی فی الحقیقه

اکا عاید اولاشیر ایتدی سن بلور سن کین سائر ملوکدن فضیلت رای و عزت
 عقله مستثنی و ممتازم و هر مشکک کلامنی استماع تمیز ملکانه بی پش نهاد ضمیر
 اتمکله اقوام میانده سرفرازم هانسه تکلف ضمیر که مضمرا و لاف اظهار ایلده و نه
 توقف خاطر که خطور ایدن خاطر هه کم ایلده سویله دمنه ایتدی بند اخی بو
 مرتبه جرأه اول جهتدن رخصت بولدم که ملک عقل و دانشند و ثوق و اعتقاد
 حددن زیاده در بودخی ظاهر در که بند دن صادر اولان کلام محض دیانت
 و عین امانتدن ناسیدر و شک و شبهه و عرض و علتله آلوده دکلدر و محک طبع
 ملکده عیار نقدا خلاصم **کالشمس فی وسط النهار** ظاهر هویدا در **بیت**
 بحمد الله که ذهن شه محکست که قلب خالص مای شناسد شیر ایتدی بلی سنک
 و فور امانتک عز حضور مد ظاهر و اثار دین و دیانتک جین قیاقلدن باهر در مطلقا
 سنک کلامک شفقت و بیضه محمولدر و شایبه شبهه پیرامن قبولنه وصولدن معرأه
 دمنه ایتدی مقرر در که بقای کافه و جوش دوام عمر ملک و ابسته در رعایادن هر
 برسینه که پاکیزه نهاد و پاک اعتقاد اولا واجبدر که اظهار حق و فقر بر صدق اتمکله
 وظایف خدمتی و سرباط عبودیتی عز حضور موقوف السرور شاهید ادا ایلده نتم حکما
 بیور مشلدر در هر کسه که پاد شاهد حق ستر و طبیبدن مرض کم و احیادن فقر
 اخفا ایلده کند و کند و خیانت ایدوب کند و فتنه جنایت اتمش اولور شیر ایتدی
 خیر صدق و اخلاصک و اثر فط اختصاصک بوندن سابق سمع شریفی و اصلد ^{و لیل}
 امانت و دیانتکه اطلاع کلی حاصلدر حالا سویله که نه حادثه حادث اولمشد و اکیفیت
 حاله و توفیقکم تدبیر اشتغال اولنه دمنه چور شیری بواهنولنه شفقت و بواقفانه
 فریفته ایدی دهان بیانی آچوب چرب زبانله ایتدی **بیت** که شاه اوله دولت ^{همنو}
 نظر یارک اوله دشمن زبونک شرب امرای لشکر ایلده خلوتلر و کبرای دولت ایلده مشور
 ایدی و ایتدی شیری آزمایش اتم و اندازه زور و قوت و رای و روئین بلدم هر برسینه
 خلل کلی وضع قوی مشاهد قلدم **شعر** نه ان بودانکه مارا در کان بود خیا لی

خیالی داشتیم و نه چنان بود بن بوجیرتدیم که ملک اول کافر نعمتک کرامند افراط
ایدوب حدن کچوردی و مملکت و سلطنتد کند و نه شریک بلکه جمله الملك ایدوب
عنان فرمانی و زمام احکامی انک دست تصرفد و یردی و بوجت مقابله سند اند
بوخبات و خیانتی وجوده کلدی و اول عارفه اداسند نهادند نژادند بوداعیه
ظهور قلدی هرآینه بحکم **ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی** برکسه که اجرای امر
و فرماند کند و بی مطلق العنان کوره و زمام احکام خاص و عامی قبضه اقتداره رایگان
کنوره و بوطغیان زاویه دماغده اشیان قلسه کرک و عرق عصیان دل پر عتند ضریان
انسه کرک **مثنوی** کسی را که کیتی زچاه خول برادر رساند به اوج قبول
عجب گونه دعوی سلجی کند **سیر سیرکشان در مکنده افکند** **سیر اتدی ای دمنه**
نه عجب سور سولیدک حقیقت حالی ندن بلدک و کیفیت کاری ندن جزم ایلدک
حال بوموال و زره اولورسه که تقریر کن اکل نورانک تدیری ندر دمنه آیدک
آنک رفعت و درجه و علو مرتبه سی نه مشابه ده ایدو که ملکه معلومدر چوت
پادشاهلر خدمتکارلردن بر سین درجه حرمت و مال و حسمت و شکوه و شوکندن
کند و له مساوی کوره لروا جبردرک آستانه دولترلندن بالکلیه مردود و مظهر
بلکه توده خالکدن وجود نا پاکن نابود ایدن لروا سلطنت الدن کیدر و مملکت غیر انتقال
ایدربو کارک چاره سنه بووجهله که ضمیر منیر پادشاه جهان پناه اقتضا قلده بزم خاطر
فاتر و ذهن قاصر مره قند و اصل اولو بلور اما بمرتبه عقلم جازمدر که تدارک حال شتر
تجیل لازمه اگر تکاسل جایز اولو میکن که کار بر مرتبه یدیه پیشه که قدم تدیرانک
ساحت مساحتندن عاجز اولو **قطعه** مخالف تو یکم مور بود ماری شد
برآورد از سر آن مور مار کشته دمار مد زمانش ازین پیش روزگار میر
که اردها شود از روزگار یابد دمار دیشلردم بنی آدم ایکی قسمه منقسم در بوی
عاجزبری صاحب خرمدر عاجز اولدر که زمان حدوث حوادث حد ثاتد سر اسیمه
و پریشان مترد حال و سرگردان اولو صلب خرم اولدر که عقل و یکاستله هر مشکلات

عقبه سند حاضر و دید فرستله هر امرك عاقبتنه ناظر اول بود خنی یک قسمدر
اول اولدر که بر خط هنوز ظهور آمدن مسمار فکر ایلد غورنه اوره و غیر یلر هر
 کارک خامنه سندن بلد کلرن اول دید عقلله فاتحه سندن کوره و او اخر
 اموری وایلندن تدبیر ایدوب **اول الفکر آخر العمل** مفهومن پیش نهاد ضمیر
 ایدنه بومقوله کسه چون بله بر یلا نازل ولسه لرك قبل النزول شرطه تدبیر ایلد
 ساحل بخانه وصول بولسه لرك بوکا احزم دیر لر **اکسینی** اولدر که چون بله
 نازل اولامتنزل اولیبوب حیرت و ضحیت قلبنه یول بولیه لاجرم بومقوله
 شخصه رای صواب ووجه تدبیر پوشیده اولیه کا حازم دیر لر بواج طایفه
 مناسب حالی که بری عاقل کامل و بری نیم عقل و بری جاهل غافل را اول
 اوج ماهینک حسب حالیدر که بر آبگمرده مجتمع اولمشلردی شیرایتدی
 نه کیفیتله اولمشدر اول **حکایت** دمنه ایتدی روایت ایدر لر که بر آبگیر
 بی نظریاریدی که شارعدن دور و دید تعرض انباء السبیلدن محنتی مستور
 صوتی صوفیلر اعتقادی کجه صافی و تماشای صفاسی تشنگان آب حیاته
 کانه ایدی بوغیر دریا مثالک بر آب روانیه اتصالی واریدی اول آب ژرفنه
 اوج نفرهای شکوف که ماهی آسمان انلرك رشکندن تابه غیرتد بریان ایدی ممکن
 و توطن اتمشلردی اول ماهیلرک بری حزم بری حازم و بریسی عاجز ایدی
 ناکاه ایام بهارده که جهان آرایش کلزاردن نمودار باغ جنان اولمشدی
 و بساط بسیط غبار یا حین رعنا و ازاهر غرایله حدیقه خضریه
 دو نمشدی فرا شصبا سطح زمینی رنگارنگ فرش لرایله تزیین و صباغ
 صنع چمن جهان الوان ازهار ایلد رنگین اتمشدی **مثنوی** بهار ایلد
 جهان کرم اولمشیدی پرک سنکین دلی نرم اولمشیدی یرک لاله ایلد
 اولمشدر کوزی خون کوزی یاشینی جوی اتمشدی کلکون قضای
 الهی بر پنجه نفر صیاد ماهی اول نواحی و مضاجعه کرکن اول بیکم راست کلدر اول

اهل لندن ندامت جلدی و کذب و بی ملامت ایدوب ایتدی جیف که غفلت ایدم
 دریغ که تکاسل ایلدم غافل لک سرخجام کاری بویله اولور متکاسل لک مال حالی بو که
 وارر کوکدیکه اول ماهی کبی نزول بلاد ن او کدن کذب و عم ییدم و آفت هجوم آمدن
 خلاص تدارک ایدیدم **بیت** علاج واقع پیش از وقوع باید کرد • دریغ سود
 ندارد چورفت کار از دوست • و یکی چون فرصت کویز قوت اولدی زمان مکر
 و حیل و هنگام فکر و خدعه در کوچه دیمشدر که وقت نزول بلاده نغال رای
 و تدبیر اولقدیر بر ویرمز و زمان مصا و فضا ده بند حیل و تدبیر چندان ثمر و بر مرز
 اما بوجه یله مرد خرد مند منافع دانشدن هیچ بر وقت امید قطع اتمک کک و دفع
 مکاید دشمنده تاخیر و تقصیر جایز کورمک کک بس فی الحال یوزنه کلوب کذب و سن
 مرده صورتنده کوستردی صیاد کبری آبی اول حالده کورب مرده خیال ایدوب
 کورب محراب آتدی اولدخی هزار دوز و زاریا کذب و سن جو پاره ییشدر رب
 ساحل نجاب و کنار سلا متنه ایتدی **بیت** • بیماری دوست کو خواهی رهای •
 که بی مردن نیابی آشنایی • اول ماهی عاجز که تدارک نواپسده فکر عواقب دن دو
 و دیدن بصیرتی پرده غفلتله مستور ایدی چیران و سکران و پای کشان چه راست
 کوزد و فرار و شیب و زیر و بالا یوزردی تا عاقبت کار دام صیاده کو قار اولدی
 بو مثلک مضمون تدن معلوم اولدیکه ملک شتر به باندن شتاب ایدوب فرصت
 و قدرت وارکن تیغ آبدار له جان خاکسارن آتش دماره اورب خرمن عمرن باد
 قنایه ویرمک کک و عرصه زمینی و ساحه خاطر نازنینی انک خبث عقیدت
 و خبث میکد تدن پاک ایدوب مدد العنبر اول ناپاک بی باکک هلاکتی نوید
 صبح شادمانی و برید فتوح کامرانی بلیک کک **شعر** چو قدرت یافتم
 بر خصم به سنک ابتلا مغریش برون آر • شیر ایتدی دیدک معلوم اما کار
 اقمزم که شتر به مکر و خیانت فکر اتمش اول و سوابق احسانی لواحق کفر انله مقابلیه
 روا کورمسن اولاکه نابوغا یتیم دکن ایله کنون غری سننه کورمشد و الی هذا

یا سوزید ای ضمیرند بنمله مقاتله سود اسی جایگیر اوله **بیت** مدعی پاک رسد
با چون **منه** لاف جدل کی تواند پشه با پیل مان پهلوزدن **شتر** به اکو نیم آفتاب
دو لمله که افق پرورد کاریدن تاباند ماه کی دعوی مقابله آید کاسد و ناقص
اولور و بنم ما هجر چترهایون همای شیا نم که نمودار سایبان آسمان در خورشید
مانند تیغ جگمه عاقبت زوال بولور **بیت** تنی دست کو مایه داری کند
چون تلیست کوراه واری کند **من** آن صید مرا کوده ام سر بلند **منش** باز در کردن
آرم کند **دمنه** آیتدی ملکه لایق بود که اول بکا طهر در دیو مغرور و ملیه
و کد و نک قوت و غلبه سینه اعتماد جایز کور میه که اگر کد و بنفسه مقابله
عاجز ایسه معاون مظا هر تله چوق نشینه قادر در و سحر و مکر و دستان و غدر
خود ثانی سام و سامی سحر در قورقم بود که چون و خوشی مخالت ملکه
تخریص یده اکا موافقت آید لور فرجه قدر روزمند و مرد بیز اولور سه دخی
ظاهر بود که قامت قدرتی جمع کثیر تقا و متدن قاصد در **بیت** پشه چو پر شد
بزند بیل را **با** هر تندی و صلابت که اوست **مور** چکانا چو بود اتفاق
شیرینا زیبا بداند پوست **شیر** آیتدی سنک صد قلا مکه کانم وارد در و خلو
منا صحتک ضمیر مرا آشکار داما بو صورت بکا دامن گیر در و زکار در که اکا
مزید تقرب و اعتبار ایلد اختصاص و پرورم و رایت تربیت و تقویت اوج آسمانه
ایر کوررم و مجانس و محافلده آئی مدح ایدوب علی ملا **الناس** خبر دیانت و اخلاص
دیلیم و اخلاص دیلم کوررم حلا بندن وضع سابقه مخالف بر فعل صادر اولور
تناقض قول و خفت عقل و دکاکت رایه منسوب اولوب قوله قلوب مردود
و محمدم خواطر ده نامعه بود اولور **شعر** هر سری مرا که خود برافرازی **تا** توانی ز پا
نیندازی **دمنه** آیتدی رای صایب و تدبیر درستک فایده سه بود که چون
بود و ستدن اثر عداوت و برخد متکاردن علامت خیانت کوره لوهاندم
اطراف کاردن فراهم قلوب روی موافقت و موافقتی اندن دوزنده لور و خصم

آنلره نارد مارايله خانمانلری کونیدر مدین انلرک آب بوارله حیاتی اوجاغن
 سونیدره لردندان باوجود که آدمینک قدیمی همدنی و تحویل منافعه اکثر
 اعضا نك مقدّمیدر چون معلول اولاقلعدن غیر یلید و اقلزلر و طعام که
 بدل مایتحلل و ماده حیات در چون معدده فاسد اولاقلعدن غیری روا
 کور فرلو **شعر** رانکس که دل غمزده ات ساد نکردد • کو خود یمثل جان نو
 باسد کم او کیر • **عاقبت دمدمة** دمنه شیء تا یثراید و بایتدی حاصل
 کلام صحبت شتر بدن نفرت تمام اندم مزجدا نکلہ ملاقات مقوله محلا
 اولابودر که همان اکابر کسینه کوندرم تا کیفیت حالی اعلام اید و اجازت
 و یرم تا **ارض الله واسع** دیلد و کیره کیده دمنه و هم اتدی که اگر بو کلام
 سمع شتر سپر و اصل اولادر حال ساحت ذشنک صغیری شیر روشن قله وانک
 مکرو حیلہ سی فها تحانه خفادن عرصه ظهوره کله ایتدی ای ملک رای فربور
 طریق خرمندن دور و منهج احتیاطدن بغایت مجبور در بو کلام مادام که قلب
 طوره و قاله کلیمه دایم احتیاطد داخلد اما بعد لاظهار انک تداو کے حوزه
 اقتداردن خارجدر **بیت** سخن تانکته توانیش گفت • و کفته را باز توان
 نهفت • بر کلام که دهاندن و بر تیر که کاندن چقه نه اولدسته کلور نه
 پوشسته **مشوئی** چون اغزدن چقه سوزد و نمز اریق • کو و دوزخی یایدن
 آتلی اوق • قفسدن مرغی و حقی کاوره پرواز • طو تلمز ایلسک پیک حیلہ آغاز
 امثال محمد ندر که هر چه بر زبان آید بزبان آید و مشلدر که زبان تو جان دلد
 و دل والی ولایت بدن کلام متکلم جواهر کخیئه سینہ در تادرج دها و مسمار
 صمتله مسدود اولا و سر حقه نقطه مسکوت اولد زمین زندگانی دایم
 ریاحین سلامت بتور و درخت حیات میوه امن و راحت و یر اما چون
 کلبن بلاغت متبسم و بیل فصاحت مترنم اولا معلوم دکلد که رایحه کلزار سخن
 تفریح قلب و تقویت دماغی اولیسر باعث ظهور ماده زکام و موجب انواع

ریح و صداعی و لیسیمه دهنیر که بخرد دهان بسته محله بر نکته ایله هزار عقد
 حلا تمشدر و پنجه فصیح زبان بر عبارت بی محاله کردنه بند کران اورمشدر **قطعه**
 اگر پنجم خرد در سخن نگاه کنی بضاعتیست که هم سود و هم زیان دارد
 نشان که داد که ناکفته نکته کیس بدر دل گذا واره یا بجان آرد و بیست
 که گویند کین لفظ دهد پادها ندیم که در زبان آرد ای ملک شوایله که شتر پی
 بو خبر و اصل و لا صورت حالن فهم ایدوب فضیحت مالن معلوم قلسه کرک
 یمکن که مکابن کلوب جنک وجد له آغاز قلعه یا بر قنیه تو پروب بر حادثه عظمی
 باعث اولاد باب حرم کاه ظاهر عقوبت پنهان کور مشلرد و جرم پوشیده به
 عقاب اشکاره بجو یزپور مشلرد و صلاح اولدرم انک خیانت خفا سیست
 محقی برل تدارک اولنه شیرایتی مجرد کان ایله کشتی مقررلن مجبور ایدوب و نه
 وضوح یقین سوابق حقوقه هباء منشور قلمو کند و ایله ایاعنه تیشه اور مق و بالکلیه
 جاده مروت و منهاج فتوتدن بر طرف اولمقدر **بیت** دکلدر پسندیدن شرع
 و عقل که بی بنیت شاه فرمان قلعه مضای قضا کیس حکمی انک که جان ویره
 کمی بجان قلعه دمنه آیتدی رباب فرمانه آنلرک فراستلرندن راست برها
 و بتینه اولمز که چون بومکار غدا رکله ملک کوکدرم اکا دیدن قمر سله نظر قلعه که
 خبث عقیدتی طلعت ناز یاسند روشن و فساد نیتی صورت بد سیرت
 مشاهده و معاینه علامت خیانت و اخلاف با طئندن بریسی بودر که متلو
 و متغیر کلسه کرک و جب و راست و پیش و پس نظرا ایدوب مجاد لیه مهیا و مقار
 آماده کوک شیرایتی ای دیدرک و اقبا بوعلامدن بریسی ظاهر اولور سه لاجرم
 عبار شهنه رهگذر حقیقتدن من دفع و حجاب کان چهره اطمیناندن مرتفع اولور
 دمنه چون بلدی که دم فتنه انکیر یله شیر جانبدن آتش بلایت اولدی دیلر یک کا و
 دخی کوره اول طرفدن دخی فروغ در و غله شعله نایره فساد کوره ایره ایر کوره **بیت**
 میان دو کس جنک چون آتش است سخن چین بد بخت هیزم کشت است فکر آتدی که

شتر به دخی وارفق ستاورد شیر ایلد اولوق کرک تاسو طندن مبرا و تممت افتر ^{دن}
 مقلا اولاد نوب شیر اندی ای ملک فرمان عالی شرف صدور بولور سه واز
 شتر بی کورم و مکنون ضمیر محزون خاطر ندن خیر بلوب عرصه عرض ^{شیر}
 شیر معقول کور با جازت پور دی دمنه دخی غمناک صفت شتر به قتنه
 کلوب شرط سلام و یحیی یرنه کتوردی شتر به انک حالنه لایق تعظیم اندی
 ووطایف نلطف و تملقی تقدیم ایدوب ایتدی ای دمنه **بیت** یاد میدار
 که مات نمی آید یاد مدت مدید در که دید اجنبی انوار طغتنکه روشن
 و کلبه یارانی از هار ملا طغتنکه کلشن ایلد **شعر** بعرها نفسی باید دو ^{ستان}
 نکفی که یاد تو نتواند یک نفس نکند دمنه ایتدی اگر چه بودل مجبور ^{قالت}
 ظاهری و مصاحبت صوریدن دور در فاما معین خانه خرابه دل خیال
 دلدار دلداره معمور در **بیت** خرد را با خیال تو تماس نیست روحانی
 که انجاد نمیکنی خیال نفس انسانی برون پرده عقلست جان خرد بینا
 بغیر سوی یکدیگر اشارت های پنهانی زاویه غزلت و گوشه خلوت **بالغذو**
والاصال و صایف دعا و ثنایه که موجب مزید دولت و اقبال و سبب از دی
 جاه و جلال در اشتغال حسب حاملدر شتر به ایتدی اختیار عزت و انزواء
 خلوت به سبب ندر دمنه ایتدی بر کسسه که غیرک اسیر فرمانی اولوب کذب و بنفسه
 مالک اولمیه و لیهم و خطر بر خطه بنفس قلیه و بر آن کچید کیم کذب و تن و جانسه
 لرزان و هراسان اولمیه همچون گوشه کاشانه اختیار امیوب در خلوت آشنا
 و پیکانیه بند امیه **بیت** بیچون ترک ایلیه و پرا نه کنج مقام ابد نمیه غمخانه
 کنج **رباعی** از فتنه این زمانه شورانگیر بر خیز و بجز جا که توانی بر خیز
 در پای کرجخت نداری باری دستی زن و درد امن خلوت آویز کا و ایتدی
 ای دمنه بومعنائی بیان و بوحلی منصه تفصیل عیان ایلد تا فایده کلام
 عام و منفعت نصیحت تمام اولاد دمنه ایتدی عالمک التی فتنه وارد که التی

۳۴
 نشنه وارد که آلتی نشنه سز میسز کلد مال نخوت سز و متابعت هو مختلف سز و مجا
 نسبا بلیتسز و مصاحبت سز اندامت سز و طبع لیما ن مذلتنسز و ملازمت سلطان
 خطر و آفتسن هم خانه دیناده بر فردك ساغر جالی باده مال و منال الله مالی اولمز که مست
 ونه باك اولوب کویان عصیانندن و طغیانندن باش چقرمیه ونه هوای نفس
 بر کسه قدم بزمی که معرض هلاک دوشمیه ز طایفه سیله بر مرد مجالست اتمز
 که ذلیل و خوار اولوب کا انواع بلا نیشمیه ارباب فساد له بر فرد اختلاط اتمز که
 عاقبت الام ندامت اتمیوب کند و تے ملامت اتمیه مردم دون و سفله دن
 بر کسه نشنه توقع اتمز که ذلیل و خوار و بی قدر و اعتبار اولمیه و عام و خاصند
 بر شخص صحبت سلطان الله اخصاص بولمز که سلامتله اول کرداب بحر عنا و کر بلا ی
 کرب و بلا دن خلاص بولا **مثنوی** صحبت شاه ناز روی قیاس همچو دریای
 بیکران شناس بر چنین بحر پر ز خوف و خطر هر که نزدیکتر بریشان تر **شتر به**
 ایتدی کلامکن منغم اولور که شیردن سکا بر مگروه بيشمش اولوانك مخافتدن
 هولناك و هراسان اولمش اولاسن دمنه ایتدی بوسوزی ن کند و مه نسبت
 دیزن و کند و نقسم اپچون غم یزن بلکه بوباید احباب طرف کند و جانبدن
 ترجیح ایدرن بوملال و انفعال که بکامستولی اولمشدر سنکچو ندر پس سن بلورسن
 که سوابق محبت و مقدمات مودت ما پیمزده نه و جمله مهمد و موکد در عهد
 و پیمانلر که میانمزه واقع اولمشدر اکثری بوزمانه دك وفا انجازه بيشمشدر
 بن قادر کلم که نفع و ضرر و شریدن حادث اولور سه سمع شریفه که بيشمشدر میم
 شتر به بوشیدن که فهرست دیباچه یم و نه سیدر لوزان اولوب ایتدی ای یار
 غمخوار وای دوست هوادار لرم که بی توقف بنی کیفیت کاردن خبردار اید
 و قایق مصادقت و مخالفتن هیچ بر د قیقر دریغ پیورمیه سن دمنه ایتدی بر
 معتمدن ایشتم که شیر زیان شریفه کورمش که شتر به کوندن کونر سمر پکید
 و وفرت کم و کثرت شمدن کوجه حرکت ایدر بودر کا هداك وجودی و عدی

علی السویه و بونا بودی سواستیه در سلطنت اموردن انك نه فاید وار وانی
 اكل امدن غیری به متقغه یرار برکون کافه و حوشی انك سرو کوش و برودشی برله
 ضیافت اتمك كرك و یار زطعام چاشت و غذای شامی و رایتیه خاص سیدان
 عامی سا اعضا و اندامندن ایلک كرك چون بوکلامی ایستدم و انك تهوور و تخمیر
 فیم اتم کلام تا سکا تنبیه اچون حسن عهد و پیمان به برهان اقامت ایلیم و سؤل
 دشنه که شرط مروت و مذهب خوتن دتمه واجب ایدی مودی قلم **پیت**
 من انچه شرط بلاغت با تو میگویم • تو خواه از سخنم پذیر و خواه ملال • حالا
 صلاح حالی یونن اکلم که بر تدبیر این سن و تعجیل تمامله بورنجه بر شفا و بودده
 برد و اطلب فلا سن که شاید بر حیلله ایلیمه بو و رطدن خلاص و بر لطیفه ایلیم بو
 مهلکه دن نجات بولم سن چون شتر به دمنه نك کلماتن استماع اندی شيرك عهد
 و موایقی خاطر نه کلوب ایتدی ای دمنه ممکنید که شیر بکا و قصد ایلیمه با وجود
 که بنده شمه خیانت و ذره جنایت ظاهر اومدی و قدم ثباتم جاده اخلاصندن
 انحراف بولمدی اما سنك سورك دخی صدقه ظلم و حقیقته کانم وارد در غالباً
 ارباب شقاق اکانفاق اتمشرد و زویر و فریبده آنی خشم و غضبه کورمشرد
 انك خدمتدن سخن جبین و نفاق آیین بر طایفه وارد در که هر بری صنعت کذب
 و غدرده استاده و صفت حیل و مکرله معتاد کوامله اندی آزمایش اتمشرد و نلرد
 انواع خیانت و جنایت کورمش و اتمشرد اول باین غیرله حقنه دخی نه
 سولیسله لوا اعتماد و اعتقاد ایدوب آنلره قیاس ایلر هر آینه شامت صحبت استاز
 اختیار حقنه سوء ظن ظهوره کلور و کان خطایله راه صواب پوشید اولور
 اول بطك تجربه ده خطاسی بو معینه دلیل کافیدر و بو صورت اشارت دمنه
 ایتدی بخیر اومشرد اول **حکایت** شتر به ایتدی بر بطم مکر شیب متاید
 میان آبد صورت ماهی خیال امدی و شست قصد ایلیمه صیدنه دوشکی
 دشنه بولمدی چور نخبه نوبت بو منوال و زره آزمایش اتدی کورد بیکه انك

بوسیله فقدان حاصلی همان حاصل تشنه در سر بدن و تحصیل مفلسان کج ^{شد}
 تفرج منزل خرابدن کلیا صید ماهی ترك ایدوب بالکلیه کنگو و همندن فراغت
 اندی سایر یلایین دخی هر باری که ماهی کورسه عکس صورت ماهی تصور ایدوب
 صیدنه قصد اتمز و مطلقا اکا التفات یلردی و ایدردی **مصرع** من جرب
 المحرب حلت به الندامة آخریو بجز بر آبی متمر اولدی که دایما کورسینه کچنورد
 ونه برك و نواب روز کار کچوردی کور شیر بندن فعلا یا قولا کسننه نقل
 اید لرجکم **من مسمع** و **مخجل** اکا اعتقاد و اعتماد ایدوب قلبند کراحت و نفرت
 ظهورنه باعث اولامو جی همان غیر یلر حقدن حاصل اولن بجز بر اولسه کرك حال
 بوکه بمله آنلرک پندن همان مناسبت زاغ و همار و آنلرله بنیم میامند فرق بین
 الارض و السماء ربخی آنلره قیاس مع الفاء قدر و کوهی خرمره دن تمیز تمک ضمیر
 و شیر ناموافق و غیر لایق در **مثنوی** کار باکا نراقیاس از خود میگیر زانکه
 باشد در نوشتن شیر شیر مرد و کان زنبور خورد از یک محل زانکه شد
 نیش و زان دیگر غسل هر دو کان آهو یکا خوردند آب زان یکی شد خون زد دیگر
 مشکتاب دمنه ایتدی شیرک سبب نفرتی بود کلد بلكه ملوک عادت
 بودر که بی استحقاق بر کسینه بی همدرد و لته بند هر لرو بر مستحق سبب
 متزک نکبت اندر لر **قطعه** شاه هر مورم ندید و صد خواران لطف کود شاه
 یزدم دید و مدحش کفتم و چیزی نداد کارشاهان اینچنین باشد توای حافظ
 داوری رسانی توفیق و نصرتشان دهاد شهر ایتدی اکبر کراحت که
 شیردن حکایت ایدرسن بی علت اولابو غضب که اندن روایت یلوسن
 سبب وجوده کله هیچ بر چاره ایله قارجاد استقاد منه ارمک و هیچ بر حیلله ایله
 دید امید چهر مرادی کورمک بو قدر زیر غضب که سبب منبعث اولایراد معدن
 انک دفعی میسر را کر عیاذ بالله غضب بی سبب اولایا بهتان و زوریا ایله ضعیف شیر
 تحریف و تغییر اتمش اولر دست تدرک اندن قاصرو اندیشه تلاقی اندن عاجز

اولی مقدر در زیر که بر نشان و بهانه کوانه اولمز و مکر و فریب بر مرتبه ده نهایت
بولوشیرک بنده دن نفرته باعث برگاه اکلمز مکر اولکه بعضی رای و تدبیر ده
ینه انک مصلیحیون اکا مخالفت ایلمش اولمز و سولج مهماند کاه کاه صلاح وقت
واصلاح مملکت ایچون خلاف رضای و تقیض مقتضای اوزره سوز سولش
اولم شاید که اول استقلال و جرأت و قصد قدح حرمتی حمل ایدوب و مباسط
بی سبیدن عداوتش اولاما بنده دن صادر اولنلردن هر جزوی بر فایده کلیدن
خالی دکلر با وجود که انک جانب شکوه و شوکت و جناب عرض و قاعده حرمت
رعایت ایدوب هیچ بر زمانه کشتاخانه و نه ادبانه وضع صادر اولما مسدر
وسط تعظیم و تکریم و فرط توقیر تعظیمه شایسته تقصیر و تهاون و وقوع
بولما مسدر کیم احتمال و برردی که ضیعت موجب وحشت اولوب کیم خیال
ایرددی که محبت سبب عداوت اولیدی **بیت** دار و سبب در دشد اینجا
چه امید است زایل شدن ^{مارضه} صحت پمار اگر بوده اولمز سه شاید که نخت
سلطنت و استغای حکومت موجب نفرت و عداوت اولمش اولا زیرا که مقتضا
جبروت و لازمه عظمت باطن باطن منکر اولمقدرو خانیله و خوش آمد
کویله مایل اولوب حرمت محبتله مخصوص قلقدرو باجلد ندر که علما پور مشایر
که قعر در یاده نهنگ آغوش اتمک و لب ماردم بریدن قطلت زهر و نوش اتمک ملا
سلطان دن سلامت اقرب در و تقرب ملوک دن امن و فراغت اولی و انسید رین
که خدمت ارباب سلطنته خطر بسیار و مباسط اعمال مملکت ضرر پشمار واردر
بعض حکما پادشاهری آتش شیشه امسلردر که اگر چه بر تو عنایتلریله کلبه تاریک امید
وادرری روشن ایدر اما سعله سیاستلری ایلد دخی خرمن سوانیق حقوق خدمتکار
کلخی ایلد عقل صحیح شده و اخلاص کم کیم که آتش قرنه زیاده اولا اثر ضرر
مشاهد قله اما انلرک اراقدن نورانیات تماشا ایدوب اراقدن پنجره در تقرب
ملوک لذت و ملازمت سلطانیه منفعت ظن ایدر لرا **بیت** بعد الظن ان صیقت

78
بود که اگر انارسیاست شاهی گاهی و هول هیبت پادشاهی بر واقف و لا لردی
علم الیقین بله لردی و عین الیقین کوره لردی که بالی بلاسنه دکر و هزار ساله
عنایت بر ساعت سیاستنه مقابله اولمن بوقضیه نك مصداقی همان
مناظره باز و خروس درد مننه ایتهدی بنجه اولمشدر اول **حکایت** شتر بر
ایتهدی بر باز تیر پر و از خر و سبیلند آوازیله محاوره په آغاز ایدوب ایتهش که
ای مرغ آشنادوی سپکانه خوی صداقت نمای وعداوت بجوی پنچون قلبه کرده
صفا و عهد کرده و فایوق دایما الیشکر نقض حقوق و بغض عقوق و جور و جنادر
حال بوکه عنوان صحفه اخلاک فکر مناسب وفادریا وجود که وفای حکم **آن حسن**
الهمد من ایمان و ذیل کامل ایمان در مذهب مروّت و مشرب قوتی دخی
جزاء اساکت اساکت مکافات احسان احسان در **شعر** سک که وفائی بریا
نیستیش بهتر از آن کس که وفای نیستیش خروس ایتهدی بزرده نه پیوفالو کوز
کوز بنجه بد عهد لوق مشاهد قلدر کز باز ایتهدی بوند ز زبانه پیوفالو اولوری
که آدمیلر سزک حق کرده اولقد رنلطف کوسر لر و سز رحمت و مسقت حکم
آب و دانه کزی که مدد ماده حیات کز در ماده قلور لر و دایم عین عنایتله
احوال کز ناظر اولوب حفظ و حراست کرده قایم اولور لر آنلرک دولندن قلبه کز
فتور کز یوق و گوشه و توشه جهمندن قصو کز یوق هرگاه که سزنی دعوت ایدر لر
سنت اجابتی قبول امتیوب قچر سز و تانمندن اول بابدن پوبابه او چور سز
بود کلو احوق و نعمت و عهد خدمتدن کچر سز **بیت** بود کلو حق خدمتدن
قچر سز ولی نعمتار و کز قور قچر سز بز با وجود که وحشی یوزا کز بر مدت آنلرله الفت
ایده وز و اللردن طعمه بیه و زحق نان و نمکی بلوب الوضه کیر زشکاری آنلره
و پرور ز و اتفاق آنلردن ایراق دوشسک مجرّ و اوازیله پرواز
کزان ینه کلور ز **بیت** مرغ دست آموز را چند آنکه کس
دور افکند با نشاط بال آید باز چون کوید بیا

[illegible]

شکسته در غنای کد و هنر ندن حبس قفسه گرفتار در طایوس کمال حسن جانند
 بال کند و شر مسارد **الدیجیسی المندیغند قطعه** و بال من آمد هم دانش من
 چو رو باه راموی و طایوس را بر هنر عیب منشد و گونه سرم را نه از خاک
 بل کنه بودی افش هر آینه بی هنر چون هنر مند بودن ازین در آنلک میانند
 بنای خصوصیت ذاتی مستید و موکد در کثرتی جھتندن غلبه ایدوب تقبیح
 اهل هنر و اولقدر جد و جهد اید در که حسنا تلرن معرض سنا شد عرض ایدوب
 اما تلرن صورت خیانتده و دیانتلرن کسوت جنایتده کوستر لر و زیور فضل و
 که سرمایه بازارد ولت و سرمایه منشور سعادت و ملق کر کرد و وسیله نفرت
 و کراهت و ذریعہ نکبت و شقاوت **قلور لریبت** چشم بدانند پیش که بر کند یاد
 عیب نماید هنر شد در نظر **اربابا و لوا لا لباب** بویا بدی پور و مشلرد که **نظم**
 هنری سرزمین برزند بی هنری دست زبان درزند کار هنر مند بجان آورند
 تا هنرش را بر زبان آورند هم عیب جوی بی انصاف لر و صافندن دیشلرد که
منوی دید انصاف چو پنا بود در شمع کوی که مینا بود و آنکه ندارد
 دل رحمت پذیر تمت پشمینه هند بر خری رسم بزرگان بود انصاف کار
 کار حسان نیست بخار خار **دمنه** ایتدی ممکن که بد سکا لر بونی قصد
 آتش اوله لواما بو تقدیر چه مال کار بخار اولور و عاقبت حال ینه و ارد شتر
 ایتدی شویله که تیر تقدیر یزدانی آنلک مراد نه مساعد اولور سه هیچ سپر تدیر
 آنک دفعی مقدور و میسر و ملز **مصی** تقدیر چو سابق است تدیر چه سود **پیت**
 آنکس چو قضا دن تیر تقدیر سپر و ملز اکا هیچ رای و تدیر **دمنه** ایتدی
 دانا و خرد مند و اجبر در که هر حال فکر و اندیشه کنه کند ویر پشه ایلید و عقل
 دور اندیشی هر مرده رهبر پیشوا ایدر که هیچ بر فرد اساس کارنی قواعد افکاره
 مبتنی قلدی که منصوب نه ظفر بولدی شتر بر ایتدی فکر و تدیر اول وقت تأثیر
 ایدر که قضا آنک عکس نه امضا قلمش اوله و حیل و ترویر اول زمان کار کو اولور که

قدرانك خلافه جارى و لمش اوله اما فها من قضا مضاه و حكم قدر نفاذ بولد و قدر
 نه چاره نفع پذيرارد نه حيله دستيكه بند تقدير و قيد قضا ده مكر و دغا
 و فكر و ذهايله رها ميسر كدر **بيت** هر آتش كه دست قضا بر فروخت
 همه فكر و تدبيرها را بسوخت چون آفريد كاري و علا بر حكمتي قضا ده و بر
 قضايي مضايه يشد در مك دليه پنا لرك چشم ظاهر نه و دنا لرك ديدن
 باطني سيل غفلتله يتر و خير قلو ر تا راه رها اول حكمن پوشيده
 او لور اذا جاء القضي **عنه البصير بيت** بوقت نفاذ قضا و قدر همه
 زيركان كود كردند و كرم مكر سن قصه ببلبل و دهقاني كوش اتمش سن و انلرك
 مناظره و محاوره لر پنا شتمش سن دمنه ايتدي نه كيفيتله او لمش در اول
حكايه شتهر ايتدي روايت ايد در لرك بر دهقانك بر باغي وارايدى
 بقايت زيبا و خرم و بر بوستانى وارايدى غيرت كلستان ارم
 صفاي آب و هواي سه نسيم بهاره اعتدال و پرردى و شما مه رياحين
 روح افزا سه دماغ جاني معطر قلو ردى **مثنوى** كلستانى چو گلزارى
 جوانى كل سيب آب زندگاني نوای غنديل عشرت انگيز هوای عطر
 پرى راحت انگيز كوشه چمنه بر گلبن وارايدى كه نهال طوباد ن
 دراز و شاخ سدره المنتهى دن سرفراز بر جبين سحر
 اول گلبن اوستند بر كل رنگين غدار عجب لبان تركان
 چمن كج آجلورده و عرق رخسارده رويان زهره
 جين كج قطرات شبنم دن اوستنه در لرح چلو ردى
 باغبان اول كل رعنايه عشقبا زلفه اغاز ايد رده و بلبل
 شيدا كج كوكله شهبازى انك مبرى هوا سندن پرواز ايد ردى
بيت كل بزرگ نميد اند كه باز بلبلان بلبلان بينوار
 در فغان مى آورد بركون باغبان عادت معبودى اوزره كل و گلبن سر اينه

کلوب کوردیکه بر بلبل نالان حقیقه کاختدانه یوزن سورب منقار یله سیرازه جلد و
 زنگار دن سوکو و اجزای اوراقن پریشان ایدوب برک خزانگی روی زمینه
 دو کو **بیت** بلبل که بکل درنگر دست شود سرشته اختیارش از دست شود
 باغبان اوراق کلی بویله پریشان و خار و خاشاکه خاک یکسان کورچک کرپنا **شیکه**
 دست اضطرار یله چاک و چمن افلاک دود آهله نمودار روی خاک ایلدی ایکنی کون
 دخی کلاره واردی احوال کل و بلبل اول منوال اوزره کوردی و آتش فراق کل باغ
مصرع دل دهقانه اوردی داغ برداغ اوچینی دفعه دخی واردی کوردی یک
 بلبل زارینه منقار یله اوراق کلی تار و مار ایش **مصرع** دو گلش برب و باری خار
 قاشق دهقانک عنان قراری فیضه اقدار دن کندی و خار هجران یار وستم اغیارله
 کار چانه و کار د استخوانه بیدی آخر کار بلبلی دام فریب و دانه حیل یله شکار ایدو
 محبس قفسه کوفتار اندی و بلبل زار پریشان روز کار دخی طوطی وارد هان کھتارے

اچوب ایتدی ای دهقان نه سببيله بنی حبس اتمکے روا کوردک ونه جرم ایلدم
 کم بکا عقوبتیه رضا ویردک بوفعله باعث اکو استماع نغامت ایلسه آشیا نم خود بوستاند
 وطرخانم اطراف کستانک ایدی کو خاطرکه بر معنی دخی ظاهرا ولد یسه یابندن
 سهو خطایله برکناه صادرا ولد یسه لطف ایله بنی اندن آگاه ایله پردهقان ایدی
نیت تاکلی آزادی مرا یارب نمائی ای رقیب. تلیکه پوشی رخس یارب نمائی ای^{نقیب}
 آیا هیچ بلور میسن که ساغر قهرله روز کارمه نه ره لر نوشتا یدردک و هجران نار یار
 ناز نینمله دل ناتوانمه نه قاندر یوتردک طریق مکافاته اول کارک سنرایی اول
 کردارک جزایی بودر که سن یار و دیاردن دور و تماشای روی کلزار دکلچور
 قلوب که شه مجلس قفسه زاری یدرسن بن دخی درد هجران جانانله زاویه
 کلیه اخراند نالشر ایلدم **نیت** بنال بلیل اگر بامنت سزایر دیست. که ما
 مدد و عاشق زاریم و کارما زار شیت. بلیل ایتدی ای باغبان بوسوزدن فارغ
 اول و اندیشیه قل که بومقدار جریمه ایله که بر کل برکے پریشان اندم مجوس اولدم
 سن که کو کل پریشان ایدرسن حالک نجه اولسدر **منوی** کیندد و آرزوی
 قیاس. هست بنیکی ویدی خوشناس. هر نکوی کند آتش رسد. و ربذی کرد
 و زلفش رسد. بوکلام لطافت انجام دل دهقانده تاثیر تمام ایدوب بلبلی
 آزاد ایدی بلبلی دخی شاد و زبان فصیح البیانله ایتدی ای باغبان چون بواجستان
 سن بکا اذانی پوردک البته بحکم **هل خیراء الاحسان الاحسان** آنک مکافا^{سن}
 سعی ایلک بزه واجبه رآمدی بشارت ولسوز سکا که بوستانک فلان درخت
 دینده بر آفتابه مدفوندر که درونی در صاف و فقره خامله ملو و شعی در دهقان
 بو بشارتله شادان اولوب تعیین ایدو که محلی جفرانندی سخن بلبلی راست بولوب
 ایتدی ای بلبلی عجبدر که فقره خاکد آفتابه بی کوررسن زیر خاکد دامی کوررسن بلبلی
 ایتدی بی بلرمیسن که **اذا تزل القضا علی البصر فاذا تزل القدر بطل الحذر مصرع**
 باقضا کادزار نتوان کرد چون قضای ربانی نازل اولور نه دیدک بصیرتک نور قالور

و نه تدبیر خرد نفع و فایده و پیرزنته که دیشلدر در **مشنوی** بسرخچه دست قضا
بر میبچد که دست تو قدرت ندارد بهیچ نیاید خد را با قدر سود مند هراچه
از قضا آید آنرا پسند بومثل اول جلدن کتوردم تا بله سن که بر ضعیف حریف
بخیر قضا و قدر دکم و فرمان تقدیر و تسلیمدن غیر ی تدبیرم یوقدر **شعر**
سر ادا دت ما داستان حضرت دوست که هر چه بر سر ما میرود ادا دت و است
دمنه آید ای شتر بن عین الیقین بلام معاینه قلدیم که شیرک بوقصد نه سبب
نه نفاق دشمن و نه کثرت هنر و نخوت ملوک در بلکه اکا باعث انک کمال مکر و عذر
و تمام عنف و قهر بدید که غدار در کامکار و جبار در قهار و مکارا کوچه اوایل **صحته**
مورث خلوت حیات در اما و آخر خلوتی شتر مرادت هادم الله اندر شویله بل
که اول بومار زهرناکد بر و نه نفقوش ز نکار نکله آراسته و در و نه پوزهر هلاک
بیت موریو و نیز نك و مکر قریب نه لطف و مروت نه صبر و سکیب
شتر به آید ای دمنه بخیر آید له الدن نه کلور بخیر آیا مددکم طعم نوش کریم
کوردم شمدی هنگام زخم نیش سمد رو خرد مدد تدر که مسند را حید صفا
سوردم حالیا وقت هجوم محنت و غم در **بیت** ای دل من وصل چشیدی
یکچند اکنون الم فراق میباید دید ای دمنه فی الحقیقه سی اجل که پام طوق
کشان بر کسان بو پسته کتوردی و الا بنم شیر ابله مصاحبت نه لیاقت و ارایدی
و وزیر امیر سباع اولم نه اشک حواچند پردی بر شخص کریم خوبی شتر مادرند
حلال بله و بخیر و چنکالنه طاقت مقاومت محال اوله بندخی انک حوصله سینه
موافق و اکا طعم اولمغه لایق اولم کرک آید ی که هزار کند له بنی انک خدمت نه کتور
و صد هزار حیل و بندله دام مصاحبت نه کو قنار آید میه لردی **شعر** من کیم
تا دولت و صلش هوس بایستد مرا این که از دورش همی بدم نه بس باشد مرا اما
تقدیر آهی و سنک دمک ای دمنه بو و رطبه آن دی حالیا دست تدبیر من تدار
قاصد و ترک حرم و فکر عواقب سببیله باران نواب متواتر ن طمع خام و فکر

ناتمamdن کندم اچون بر آتش افروخته قلدنم که هنوز دودی بپشیدن نف
 اندوه و تاب ملائدن یا ندنم یا قلدنم **شعر** بن اندم کند و کلزارم پر خار
 بریدر کم اولم بلبل کی زار **مصرع** چون کنم خود کرده ام خود کرده را اندر چیست
 حکماء سلف و اکابر خلف از باب حرص طمع فساد حال و مالند مثیلات
 واضحده ایله تبیه اتمشدر و در نیادن قدر کفایله اکفایله انکما اتمیوب زیاده
 طلب قلنی شوق شخصه تشبیه اتمشدر در که بر کوه الماسه این و هر پاریه که قصد
 ابدت انک فوقند دخی علاسین کوره و کثرت قیمتی خیالیله طمع ایدوب دخی
 ایله و واره کیدرک بر مرتبیه و اصل اوله که مطلوبی حاصل اوله اما ریزه الماسه
 پای خراش و تراش اولدوغی سبیدن راه خلاص متعذر اوله و اول غافل شرب
 حرصه مست ولا یعقل اولوب کیفیت حالندن خبردار اولمیه لاجرم حسرت
 تمامله اول کوهه دام دمار و ششاک هلاک که کرتار اوله و حاصل طیور و بطون
 مار و مور و قرار قله **بیت** از زیادت طلبی کاد تو آید بزبان سود اگر خواهی
 ز انداز زیادت مطلب **دمنه** آیتدی بو کلا بغایت معقول و مورد سپرد
 واقعا هر کشتی که بر کرداب بلایه دشمنشدر انک منشائی و الحقیقه انک حرص
 و طمعی اولمشدر **بیت** بکند ز طمع که آفت جان و دولت طامع همه خا از هم کس
 منفعل است بر کردن که بند حرص دشمن ایله مقید اوله عاقبت قریب تیغ
 ندامت اولسدر و کاسه سرکه در و سودای طمع ایله مال مال اوله سر انجام شرب
 ناب سرور و صفادن خالی قالسرخه کسینه لرغایت حرص و شره سندن امید
 دولت ایله ورطه نکتهدوشمشدر و بوی منفعله مهلکه مضرتیزیشمشدر
 نته که اول صیاد که طمع خامله صید و باهر قصد اتدی و عاقبت دام شکنجه
 پنجه پلنکه که گرفتار اولدی شتر نه آیتدی نه کیفیتله اولمشدر اول **حکایت** **دمنه**
 آیتدی بر کون بر صیاد بر صحراده کیدر دی کوردیکه بر و باه چست و جالاک
 بازی گان اولدوشتن کشت ایدر و تمام سیوه و ناز و جلو و اهوازله اول صحراده

کز صیاد آنک پوستنک سفته سی و مونیك آفته سی اولوب قوت طامعه سی بونه
 اقضا اندی که رویاهک عقبه دوشدی کدی و سوراخنه واقف اولوب قرینه
 بر حفره خفرتدی و خس و خاشاکله اوستی سترایدوب ورتاسنه بر جیفه تعبیه
 قلدی و کند و لیکن کاهن او تورب صید رو باهر مترصد اولدی قضای آلهی
 رویاه پرا نبتاه سوداخن چقدی و رایحه جیفه خواه و نا خواه آنی حفره کار نه
 چکدی چون خاشاک اوزرنده جیفه اول وضع اوزره مشاهد اندی آند اناز مکر
 معاینه ایدوب کند و کندویه ایتدی که چر بو حفره هواسی حیات بخشدر اما
 صحای سلامتند غایت خوشدرو اگرچه دماغ آرزو بومرده رایحه سیله معطر
 اما مشام حرم بوی بلایله دخی مکر در عقلا برامی که آند بر رایحه خطر اولامتر
 اولما مشلرد و ارباب حرم بر مهمه که آند احتفال ضراوله خوض قلماشدر **شعر**
 هر کجا خط مشکلی باشد . جمد کنی تا برون خط باشی . اگرچه جایزد که بو خاشاک
 اوستند بر جانور اولمش اولا بوده ممکندر که آشد بر دام یا بر آدم تعبیه اولمش
 اول **بیت** هر پیشه کان مبر که خالیست . شاید که پلنک خفته باشد .
 هر تقدیر احتیاط واجبدر و احتراز مناسب **بیت** مرتزاجون دو کار پیش آید
 کردنانی کلام باید کرد . آنکه دروی مظنه خطر است . کار بر خود حرام باید کرد
 و آنکه نه خوف و نه خطر باشد . بهمانت قیام باید کرد . رویاه بواندیشه
 هوای جیفه دن فراغت اندی و راه سلامتی طوئدی کدی اتفاق بوانشاده
 بر پلنک کرسنه طعمه سودا سیله بالای کوهدن اندی
 و اول جیفه رایحه سیله کندوسن اول حفره بر اقدی صیاد
 آواز دامی استماع ایدوب حفره جانور حرکت احساس ایدو پچک
 رویاهی صالوب غایت شره دن بی تأمل کندوسن حفره آندی پلنک اخ
 جیفه دن منع ایدر خیال ایدوب صحه دی نه الحال شکن
 یرتدی و سر پنجه هلاکله تار و بود و چون پاره پاره آند

ز شاخ سرو سی • نهال بید ترا بشکر بخواد داد • هزار بار کر جوی خلدش آب دهی
دمنه آیتدی بعد خرب البصر تلف و تاسف فایده ویر فر همان تدبیر کنه اول
وتداد کک ایلکه وقت فرصت الیه کیم **فرصة تم من السحاب** شتره آیتدی بخج
ایده بن دینلید بن نه چاره فکر آید بن ونه تدبیر ایلین بن اخلاق شیر ایتقدام
درکه انک بنم حقه لطف و خیر دن غیر فکری یوقدر اما حاسد لر هب بنم
هلاکه قاصد لر شب و روز قلمه ساعیلرد ربویلر اولیجی ظاهر بودر که اسباب
درد و بلا آماده و ابواب ریخ و عنادوی حامله کساده در و میل شاهین میران
حیات پله بقادن کفه قنایه و فوائده زیاده در زیر اکر چون ظالمان مکار و غداران
ستمکار هم پشت اولوب خدنک عذره بوکادن کشاد ویره لور کار و لولوب
مقرر در و اهل نفاق و ارباب ستقاق بر مظلومک هلاکنه ساق سعی بشمیر
و نطاق انفاق بر میان آید و بال پر اید لولبتنه اکا ظفر میسدر نیتنه که کوک
وزاع و شغال انفاقله اول شتره قصد تدر و عاقبت اکا غالوب اولوب کنده
مراد لونه ایرد لردمنه استفسار آید یکجه اولمشدر اول **حکایت** شتره
آیتدی روایت آید لور که بر زاع غمن کار و بو کوک خوشخوار و بر شغال مکار
بر شیر شکاری خدمت نه بل بغلش لردی و بونلر سارع عام قربند مقام
قلمش لردی نفاق کلوب کیدن قافلردن بر تاجرک راحله سی بطاقت اولوب
اول حوالید قالدی بر مد تد نصکره قوت بولوب طلب علف چون هر طرفه
تک و پوی آیدر کن اول پیشه یه راست کلدی چون شیر اول هیئات و هیبت
اوزره کوردی خدمت تواضع دن غیر چاره بولید شیر خا اکا استمالت
و برپ حائن و خاطرن صوردی کیفیت حالنه مطلع اولیجی نیت قامت و حرکتدن
سوال آید شتر آیتدی **بیت** بیش ازین در کار خود کو اختیاری داشتم • چون
ترا دیدم عنان اختیار از دست دفت • ملک هر نه هر فرمان آید رسه هر آینه صد
احوال بنده کافی متضمن اولسه کوک **مصراع** صلاح ما قوبه میدانی از ما • شیر آیتد

اگر کف حایتمزه اقامته رغبت قله سن امید در که سایه دولتمزده آسیب رنج
 و مخندن آسوده اولاسن شتر نهاد اولدی و خلیع العذار و کسسته مهار اول پشه
 کشت و گذار ایدوب بر مرتبه یه واردیم بغایت فیه اولدی بر کون شیر شکاره
 کیدوب اتفاق بر پیل بسته راست کلدی و میانلرند جنک قوی و محاربه عظیمه
 واقع اولوب شیرک بعض جوارچی مجروح افتان و خیزان اول پشه یه پتشدی
 و کوز اولرزان بر کوشیه دوسدی زاغ و کورک و شغال که شیرک هر سیه و فرسیه
 کاسه لبلری یدی بی برک و نواقالد لر شیرک کرم اصلی وار تحت جلیسی و ملوک
 کافه خدم و عامه حشمنه محض عاطفت و عین مرحمت و شفقتی
 مقضاسه اوزره آنلری بو حاله کور پچاک زیاده متاثر اولوب

ایتدی ای پچاره لر سزک محنت کزخی بنم زحمتدن دشوار اولدی اگر بو حالین بر شکار
 کوره سزک با خبر ایدک واره یین سزک نفقه کوفیدن بونلر سمعا و طاعه دیوب هر بری

بر طرفه کند یلوهر باری که اطراف طواف اندر جنس جانور دن ترکور مدبر بالضروره
 تدبیر مکر و حیلله آغاز اندیلو و بر بیلله مشاوره ایدوبایتد لوسته بویسته ده اولمک
 بزده فایده نه ملک اندن منفعت میسر درونه بزمله انک میاستن الفت تصور
 بس مناسب بود که شیر ی تحریک ایدوب آتی قتل اندوره و زو بر قاج کون ملک طلب
 طعمه و نعمه دن فراغت حاصل و لا و بزده دخی حامله کوره بر فایده و منفعت واصل و لا
 شغال ایتدی بو خیال دامنندن ال حکک و بوفکر بحال پرامنندن دورا و لک که ملک
 اکا امان و پریش و عهد و پیمانله کند و خد متنه کور مشد هر که ملک غدره تحریص
 ایدوب نقص عهد تحریک یلیه خیانت ایش و لور و خاین هر حاله مردود در و خدا
 و خلق اندن ناخشنود **مثنوی** هر که در و طرح خیانت کویست • دین وی از عهد
 امانت بریست • سکه مردی ز دیانت بود • قلبی مردم ز خیانت بود • زاع آیتدی
 بو باید بر حیلله میسر و بو عهد شیرک عهد سندن ازاله متصور سن بوند توقف
 ایدک تابن واره بن بومتی بتور بن و عفریب یارانه بشارت خبرن کوره بن بس
 زاع اسارت یارانه شیر خد متنه و اردی وصف عبودیت ال بغلیوب طوردی
 شیر ایتدی هیچ جانور کور مد کوزی و هیچ صید دن خبر کورد کوزی زاع ایتدی ال
 ملک غلبه جوعدن هیچ بریزک دید سندن نور و فرو و اعضا مرده حرکت قوتدن
 اثر قالمشدر اما خاطر فاتره بر چاره خطوراندی شویله که ملک کارضا پوره جمله
 رفاهیت تمام و نعمت مستوفی حاصل و لا شیر ایتدی خلاصه فکوک سویله کوره لمر و حکک
 اعتبارده تمام عیار و لور سه سکه قبوله اوره لمر زاع ایتدی ضمیر منیر ملک مخفی دکلر
 بو شتر میا نمزده اجنبی و بزده انکله مصاحبندن فایده عاید دکل عجالت الوقت
 بر صید در که کند و یا غلبه کلشد و ما خطر برشکار در که کند و اختیار یله دامد و شمشد
 شیر چون زاعک بو کلامن ایشندی آتش خشم مشتعل و لوب ایتدی **عربیه** عفاء علی
 هذا الزمان فانه • زمان عقوق لازمان حقیق • فکر دفتوفیه غیر موافق • و کل
 صدیق فیه غیر صدوق • صد هزار لعنت و نفرین بوزمانه رفیق و همنشین لونه که شیوه

مکر و نفاق و شیمه عذر و شقاعه میان لفظ و امثال در ورشته رفت و رفت
 قطع ایدوب دایره لطف و مرویدن طش در **شعر** اهل زمانه را که
 و فانیست یارشان • مطلب و فاکه غیر خل نیست کارشان • سک بهر زکریا
 خوشی که از حیل • جز به کار سفر نباشد شکارشان • ای سیه رو نقص عهدی
 بچه مذهبه جایز که در مشل در وقت مستانه قتی ملتد رخصت پیشل
بیت هر شاخ نامدار که از بخت پایدار • مشکین بدست خویش که آن هم
 شکست تست • زاغ آیتدی بو باید ملک پور دخی مقدمات عین صدق
 و محض صوابد فاما حکما پور مشل در که عضوی بر نفس بر نفس بر اهل بیت
 بر اهل بیت بر قبیل بر قبیل بر شهر بر شهر ذات فرخ پادشاه که موقع خطر
 اولاد الهیک واجید که سلامت سلطان بر اقلیم فایده رساند **مصراع** سلام
 همه آفاق در سلامت تست • نقص عهد دخی بر هیچ میسر بر وجهه که حساب
 عهدک ساحه دینی و صمت عذر در بری و لا و ذات شریفی محنت فاقه و زحمت
 بجاعتدن خلاص بوله شیر چون بو کلماتی استدی با شرف ایدوب سکوت آتد
 زاغ الحال یاران حضور نه وارب آیتدی قصه شیرده عرض اندم اگر چه سرکشک
 اما آخر لام اولدی حالیا ند پر بودر که جمله فرشته واره و زو شیرک درد مجاعتن
 و ریخ و راحتن که وزا غلیه و زودیه و زک مدت متمادیدر که بز بو پادشاه
 کامکار که دولت و سایه عدالتند فراغ بال و رفاه حاله روز کاد کچوره و زحایا
 بو حادثه واقع اولدی مروت مقتضا ہے بود کلد که جسم و جانمزی کافدا امیه و
 الا کفران نمندله موسوم و سمت مروت و صفت فتودن محروم اولور و صواب
 اولدر که جمله فر ملک حضور نه واره و زوانک شکر انعام و لطف اکرامن ادا قله و ز
 و مقرزاید و زک بوندن غیره قادر دکلور که جانلر منتر و مروت و خود شریف ملکه فل
 قله و زبسن یاراندن هر بریسی ایلسون که لطف ایلسون ملک بو کوز چاشته بندن
 و سایر مزائی بر وجهه دفع ایلسون میکن که قضیه شتره مقرز اولد پس اتفاقا قله شیر

قسّه کدی یلر و بو فصولی بتمامها ایدوب آتش تو یولری بی دم قسّه انکی یلر یله
 تیراندلر شته ساده دل دخی نلرک تحیل و تسولینه الدنوب مواضع مذکوره اوزره
 اتفاقله حضور شیر کلدلر چون تقریر بشکر و ثنا و تقدیم ستایش و دعای فارغ
 اولدولر زاغ حیلله باز زبان فصاحتله طوطی وار تکلمه آغا ایدوب **پیت**
 شهابنرم طرب شادمان اول. سهر سلطنته کامران اول. بزه بند لک راحت
 ملک صحت ذات ملکی صفات و ابسته در حالیا چون ضرورت واقع اولدی
 دفع مضرت ایچون جانمی باشم خاک پای ملکه قدا ایدرم و بوجسم نحیفی ملک حق صله
 سرفینه غذا و سدیق رجا ایدرم یاران ایتدی یلر سنی اکل اتمدن نه غذای صالح
 اولور قرغه چک اتک یوق ملک غایله جوئی سنکله بخدا زاله اولور و ما العصور
 و وسه **مصراع** توکمه تاکه درای بیتماری باری. زاغ چوز یوعه اشتدی ساکن اولوب
 باشن اشغه اتدی بعد شغال دخی آغا کلام ایدوب ایتدی **پیت** ایاشها
 که هسکام کین رسول جل. زبچه تو بر در و زنامه آجال. مدد مدید در که سایه
 دولت روز افزون که آسیب تاب آفتاب حوادثن آسوده بین حالیا که اول
 حضرتک ماه جاهی خسوف ضعیفه مبتلا در در لوم که ستاره اقبال افق حاملدن
 طلوع اید و ملک بنی طعی ایدوب اندیشه چاشت و رحمت مجاعتدن فارغ اول
 سایلو جواب ویردلو که سنک دیدک فرط هواداری و محض حق گذاریدر اما سنک
 اتک بویناک و زیانکار در مبادا که اتک تناولی ایلدرنج ملک متر ایدر اول **پیت**
 در مطبخ شاه جز نکور انکشد. لاغر صفتان زشت بور انکشد. شغال چورن
 بونی کوش اتدی خاموش اولدی کرک دخی دهان تویری چوب ایتدی **پیت**
 شما اقبال دولت اوله یارک. عدو هچا کون اولسوز شکارک. بندخی بقسمه ملکه
 قدا ایدوب امیدوارم که ملک خندان خندان بنم لخی ایش دگان و زینت قناره
 دندان ایلیمه **پیت** قصاب وار مردم چشمت نیازک. حرکار قناره کوده و دلباز برزده
 یاران ایتدی یلر بسوز محض خلص و عین علامت اختصاص در اما سنک لک مورث

مریض خنادر و ضررده قایم مقام صد تر یا قد رک رک بنی استماع ایدوب کو
 چکلدی پس شتر کردن فراز **کل طویل الحق** مهارت دازایدوب زبان نیاز له
 کلامه آغاز اندی و اداء وظایف و دعا و شاد نصیحه ایندی **شعر** ایاسهی
 که کشادست چرخ فیروزی بر آستان تودرهای فتح فیروزی **بن** بواسن
 بند سی و بودولت خانه پرورده سی بن شویله که مطبخ بلکه لایق و معدن سرفینر
 فی الجمله موافق اولم محل توقف در نه مقام تکلف **بیت** بر بخیزم ز سرکوی توانا
 جان دارم و درسد کار بجان از سر جان برخیزم **سایر** بر متفق الکلی و لوب
 ایتم لوم بوسو و فرط محبت و صدق عقد مدن فایض و ناشی در فی الواقع
 سنک لحک غایت لطیف و خوشگوار در دودمک نراج ملکه شربت نبات و حسیه
 حیانتدن ساز کار رحمت سک و احسن سنک همد که ولی نعمتکدن تنی و جانک
 دریغ اتمک و بوم معامله ایلد عالم ذکر جمیل یاد کار قودک کدک **بیت** هست
 جوانمردم صد زهرار کار چوب جان فدای جاست کار **پس** جمله سی شترم حله
 اتدل اول مسکین پرند ساکن اولدی اعضا و اجزاسن بر بردن جدا اتدل و زراع
 و کرک و شغال دوه سی اولمش عمر بر دو نوب پنجه زمان آخی غذا اتدل بومش لکدن
 معلوم اولدی که ارباب نفاقک تیر و مکر و خدنگ ترویری خصوصاً که کجارت
 اتفاقدن کشاده بولر تا بتر اتمک اولمز منه ایندی بو تقدیر جبر تدپاید رسن
 و ارباب غدرک دفع مکر ندنه فکر ایلرسن شتر به جواب ویردیکه حالیا بویا بداند
 صوب صوابدن مضر فدر چون بهر حال جنک هلاکدن خلاص احوال محالدر جنک
 و جداله و حرب و قتاله آماده اولمق لازمدر ز پراهر نفس که حمایت مال و محافظت
 نفس و عیال لچون قتل اولر زمره شهداده داخلدر و فیض حدیث **من قل دون**
ماله فوشمید اکاشا ملدر انصکمه اجل مقدر بخیر شیرده مقدر اولور سر بارک
 ناموس و عاری رعایت ایدرم و یحیرت حقی لدن قومیبوب دنیا ده نام نیک و ذکر
 جمیل یاد کار فورم کیدرم **بیت** بنام نکو کریمم رواست **مرا** نام باید که تن مرک

راست دمنه ایتدی عقلای دقت جنکده مسابفت و هنگام حربده
 مسابعت روا کورلو که بادی اظم در و مباحثت احتضارده عدم مبادرت
 طریق اسلحه بلکه اد باب خرم اتمام امر خصم مدار و کور لرود دفع مناقشه دفع
 و ملاطفه بود لر **نیت** فریب خوش از چشم ناخوش به است برافشاندن آب
 از آتش به است مرادی که در لطف کرد تمام چه باید سوی قهر داد **لکام**
 اد باب خرد و شیر مردان پیشه نبرد عدوی ضعیف عدای لر که قوت و زوره قادر
 د کلسه شاید که مکر و حیلده قاصر اولمیه و زرق و تزویر لیه آتش قوپره که شرر
 ضرری آب تد پرایله سکون بولمیه سن خود تسلط شیرینه مرتبه ده در بلور سن
 وانک استیلا سینه که شرح و وضعدن مستفید رواقف اولو پدر در سن پس
 انک ضرر عداوتدن تمام حد و اوزره اول غایله خربیدن عاقل اولمیه که هر کسه که
 عدو سن تحقیر لیلیه و تبعات محاربه دن اندیشه قلیه زیاده پشیمان اوله تنکه موج
 دریا اولدی طیطوی تحقیر سببیلده شتر ایتدی بخیر اولمشد **اول حکایت** دمنه
 ایتدی روایت یدر لو که سواحل دریای هندده طیور دن بر نوع اولور که اکا
 طیطوی دیر لر انک بر جفته بر دریاده مسکن طوتمش لر و لب آبد نشین تمش لر
 چون پهنه موسمی کلدی ماده سی نرینه ایتدی پهنه اجل ایچون بر محل تدارک
 ایلکه که فراغ خاطر ایلکه ساکن و خوف و خطر دن امن اولد و نر ایتدی بوجوزه پهنه
 غایت خوشد که موضع دکنش و مقام فرح بخشد بر محل جنت مثالد زحالی
 تحویل حال در ماده ایتدی بوسوز محل باملد که اکو موج دریا حرکت کله و پیر و فری
 زیر دمنه اله و پیچرخ اوقات و ایامی ضایع قله اکانه تدیر متصور در و نه
 چاره میسر نر ایتدی بن کان اتم که موج دریا بوجرئی اید و بر مله عداوتی مقرر
 قلوب بزه بوا هانت و اسادت جایز کوره شویله که آندن بی سبب بوقوله حرکت
 جوده کله و روا کوره که بزم پیر و مرغرق بحر هلاک اولور اندن انضافی ایلد بلور دن
پت چرخ برهم زخم اریغیر مرادم کردد من نه آنم که زبونی کشم از جرح فلک

ماده آیتدی کند و حدندن تقدی اهل خرد ده لایق دکلر و طورندن زیاده
 و کوفاد باب انضا فوافق دکل صورتی عیب و لمسون سزیه قدرت و قوتله
 موج دریایی انتقامکله میدیداید رسن و نه شکوه و شوکله انکله مقابله
 و مجادله مقدماتی نمیدیداید رسن بوفکری قوهان بیضه ایچون بر محل زمین
 و موضع حصین اختیار ایله و استماع یضحتمدن امتناع ایله که کسه که خیر خواهد
 سوزنه او میوه و ناصحله کلامی فلاغنه قومیه او کا اول بله یشنه که سنک
 بشته یشدی نر آیتدی بنجه اولمشده اول **حکایت** ماده آیتدی مکر بر ابریکره
 که آبی صفای نمیدن آینه کی عکس پذیرایدی و لطافت و حلاوتده عین حیات
 و سبیل نظیر ایدی ایکی بط و پرسنک پشت ساکن اولشوردی و مجاورت
 سبیل مصاحبتی مصادقه تمیض و همسایه لك همخالک و پیکانه لك پیکانه که
 یشمشدی **مطلع** خوش است عمر که باروی دوستان گذرد. خوشادی
 که بیاران مهربان گذرد. ناکاه دست روز کار جفا پیشه یه ناخن هجرانله
 رخساره حالرن خراش و تخمیشیه باشدی و سپهر مینا قام صورت مفارقت
 حوالت و قاتلرنده اظهاره اغاز قلدی آخر بچکم **وای غمیم لایکده ره الدهر مشو**
خوش است از جام وصل و لبران می وے هستش خار هجر در پی. برین کس
 نخاند لغز نان. که سنکی نایدش در زیر دندان. اول آبد که آنلرک ماده
 حیات و مدد معاشی ایدی روز بروز تفاوت ظاهر و نقصان فاحش
 روز ایدی بطور چون مال حال ماله واقف اولدیلر وطن ما لوفدن فراغت
 ایدوب غرمت جلای مصمم قلدر **شعر** سفر بهتر اکر در جای خویش
 دلتی از غم این و آن ایتر است که هر چند ریخ سفر بد بود. ولی از جفای
 وطن بهتر است. بس دل غمکین و دیده نمکین ایله سنک پشت قسه کلدر یل و سخن
 وداع و کلام هجرانی در میان ایدوب ایتدی **مطلع** مار از تو چشم بدایام جدا
 کرد. چشم ایام چگونیم که جها کرد. سنک پشت چون ساز مسافرت یاد آید

ایستدی سوز مفارقتن نالشی اندی و در دروندن فریاد ایدوب ایتدی
 بونه جگره و زخرا و لورونه جان سوز شره بکاسینه سیر حیات بخره میسر و زند^{گاه}
 نه و جهله متصور **منوی** ای نه تو حرام زندگانی خود بدو کدام زندگانی •
 هر زندگانی که بی تو باشد • مرگ نیست بنام زندگانی • حالیا که بکا طاقت تصور
 و داع منیع در آیا تحمل بار فراق نه کیفیتله ممکن **شعر** هنوز سر و روانت
 ز چشم ناسته دور • دل در تصور دوری چو سیدلر نداشت • بطالع جواب
 و پردلو که بزم بزم دخی چکر مزینش فراتندن ریشدر و سینه منار غریبن پر
 تشویش اما قریب در که سیداب عذاب قلت آب خانه وجود فری آتش عدمه اوره
 و خرمن حیاتمزی باد فانیه و پره لاجرم بحکم ضرورت حرقت فرقت و کربت غربت
 اختیار اید و ز ناچار یاد عکسار و دیار بهشت آثاری ترک ایدوب کید درو^ا
بیت کسینه راضی و لور می جدا و ملاغه یارندن • کیدرمی اختیار یله کشتی کند و
 دیارندن • **مطلع** بکام عاشق بیدل زکوی یار نرفت • کسی در وضه جنت
 با اختیار نرفت • سنک شست ایتدی ای یاران مضرت نقصان آب بنم یامند ^{چندان} صد
 که بی آب عالم خرابد در کرم ایدک خر صحبت قدیمی رعایت ایدک بودر ماند محنت
 آباد هجران زار و سوکده ان قوماک قند کیدر سکر الک کدک **شعر** تو جان من
 و غم رفتن داری • چون جان برو داق پیمان چکند • بطالع ایتدی لوی یار عزیز
 کریم و هدم و ندیم قدیم بزه سندن مفارقت بر عذاب الیمد رو بر محنت عظیم
 هر مقامه که آزام ایده و ز اسباب حضور و جورنه قدر موفور و لور سه شرف
 دیدار کدن دور و تماشای جمال کدن مجبور و بجی نه دیده مرده نور فالور و نه
 سینه مرده حضور **شعر** کلشن فرده و بس سنسنر چاه زنداند ریزه • کلشن دوزخ جا^{نکه}
 کلستاند ریزه • برنده مصاحبت کدن غیر مطلوب و حرافت کدن غیر مقصود غر
 یو قدر اما بخر اید لمره روی زمینه سنکله یو یوب کتمک و بوجه کران و پا
 ناوانله وادی و بیابان قطع اتمک متعسر در سکا دخی بزمه دمسازا و لوب

قضای آسمانند پرواز ایلک متعذر بو تقدیر چه بنه سنکله عرافت بجه میسر
 اولور کشف اندی بو کاره چاره ینه سنک رای صاپکزه منوط در و بو سنکله
 حتی ینه سنک فکر ثاقبه مریوط بن خاطر فائز ایلکه که خیال در دهر الله خسته در
 و بود هنر قاصر ایلکه که با فراق یار الله سکسته در نه تدارک قلبه بلم و نه تدبیر
 قادر اولم **مصراع** دل شکسته اولسه اولمز رای و تدبیری درست • بطلمانی
 ای یار عزیز بو باید بر حیله فکر اندک اما سنده خفت علامت کور و زو سینه
 متمتک و سنک و ملق احتمال و یرو زشاید که بزم فکر مرله علی قلیسن و قرار
 اند و کت عهد اوزره استوار اولمیه سن سنک پشت ایتدی نومیسر مید که سز
 بنم صلاح حاله ایچون بر تدبیر اختیار اید سز بن موجب لکار قلیم و کند و منفعت
 و مصلحت ایچون عقد اند که عهد اوزره قرار قلیم **شعر** عهد بستم که سز عهد
 نه بچم هرگز • شرط کوم که ز شرط تو تجاوز نکم • بطلمانی سر طری بود که چون
 سینه فضای هوا بر کو توره و ذاصلالت و یا غلک دیرد با اضطراب المیه سن و مطلقا
 فتح کلام اید و ب بر متکله بر کله سوبلیه سن زیر اهر حریف که کوزی بن راست کله
 بر حرف اشته کونک و نصیح و تعریضه دخل و تعریض اشته کونک و اچدر که چندان
 عبارت یا استاد لک بر سوز ایش سن با خلاف معهود بوضع و حرکت مشاهده اید سن
 راه جوابی پند اید و ب حقه دهانه مهر سکوت اوزره سن دیدن تعریضدن تمام
 احتیاط اوزره اوله سن **شعر** اید سن حقه کبی اغوز که بند • اورا سن مهر بر لب
 کیسه مانند • سنک پشت ایتدی فرمان بردارم **شعر** بخاک پای عزیزیت
 که در هر عمر • خلاف رای منیر تو یکفنس نزم • عهد اندیکه اضطراب المیه سن
 هیچ کونید جواب متصدی اولمیه و ساکت و صامت اولوب هیچ آفرید یر نفیا
 و انبیا تا تعرض قلیه **قطعه** به پری رسیدم در اقصای یونان • بدو کفتم ای آنکه
 با عقل و هوشی • ز مردم چه بهتر بهر حال کشتا • خوشی خوشی خوشی خوشی • پس بطلمانی
 بر چوب کزور دیلر و میانی سنک بشنک دهانه و یر دیلر و کزور لری که جانبدار پندت

کوتر دیر او چوب او چه چقد یلر کدرک بردینه مقابله سینه کلدر اهل قریه دن نریاوی
 وزن و فرزند و صغیر و کبیر بوالدن جنم ارا ولدیلر تماشاچون طشمره چقوب زبان
 تعجبله هر طرف دن فریاد اندیلر که کورک بطلر کشفی بجه کوتر در چون بوصوزنک مثالی
 اول قومک مرآت خیالنده ارسام بولما مشدی کیدرک عزیز و غوغا لری زیاد
 اولدی سنک پست بر ساعت سکوت ایدی عاقبت **مصراع** محل آیتوب خلقک
 سوزنیه. ایتدی بلی **مصراع** رقیبک کورلکینه کور کونیه. هاندیم که جواب ایچون
 اغر آچدی وچ هوادن روی زمینیه دوشدی بطلر آغازله سر زنده آغاز ایدوب
 ایتدی لری سیف ادراک و خفیف دماغ **وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ** دوستلردن
 نصیحت اتمک و نیک بختلردن موجبله ایش اتمک **بیت** اکا در عاقل اولنلر
 خردمند. که کوش خوشله اصفا اید بند. بومشک نیتجه سی ولدلرک کیمکه احببانک
 نصیحتن سمع قبولله اصفا اتمیه کند و هلاکنه سعی اتمش ولور و چهره وقاحت و قباحدن
 نقاب فیضحتی کوتر مش ولور **شعر** انکسر که سخنه های غریز از نکند کوش. بسیار بجایه
 سرانکشت ندامت. نرایتدی بومشلی استماع قلدیم و مضمونه مطلع اولدم اما حق
 اتمه یرک بکله که وهام عالمک آلامدن غیری شننه کورمز و بد دل و ترسند
 هرگز مراده ایرمز سوزهان بودر که موج دریا بزم جانمزی حایت قلور و بر طریقه
 رعایتی کند و لوازمندن بلور بالضروره ماده اکا اتباع ایدوب مهم پیضه فی اول
 مقامه اتمامه یتشددی بر دریا تموج ایدوب نلری زبرد امنه هلا که چکدی
 ماده چور و واقعه یی مشاهده ایتدی غرقاب اضطرابه دوشوب ایتدی ای خاکسار بته
 روزگار بن بلوردم که آبه اعتماد و هوا په استناد جایزد کلدر ایشتمدی که دشمنلرد
بیت بو عمر و زور و بازویر ناامنه. یله آلفمه و صوبه طیامنه. بیچون جانمزی
 آتش هجرانله کونیدرک و خانما نلری سیلاب عذابله خراب ایدوب چراغ عمرمزی
 باد هلاک ایلر سونیدرک یاری براندیشه ایلر که انک سببیلر دل ریشه بر مریم
 ایشنه نرایتدی سوزک یلوب سوبیلر بن همان اول عهد آورده مقرریم و قولمک عهد ^{سند}

کلوب موج دریا و انصافم الی بلورم بون دیدی و فی الحال ساو طيور حضوره
واردی و هر نوعک رئیس و پیشوا سن جمع ایدوب قصه پر غصه سن انلو شرح
ایلدی و انلردن معاونت و معاضدت التماس قلدی و زبان نیا زایل بو ترمه
آغاز ایدوب ایدی **بیت** احوال درمند کبابی نه اینست • هنگام دستگیر
وقت عنایتست • اگر عزیز لر بو واقعه ده هم پست و بکمت و ملیر و اتفاق
ایدوب بنم دادی موج دریا دن المیلر آنک جراتی زیاده اولوب مزید سابر لک
بچه سید قصه انسه کرک چور و رسم اوزره مصر و بوقاعن به مستمر اولاید
توالد و ناسلردن قطع اتمک کرک یا با شتر آلوب هر بریز بر جانیه کتک کرک **مطلع**
• • • • • یا بصد خواری بیاید ساخت با خار غش • یا قدم در محنت آباد عدم
باید نهاد • **طیور مختلفه الطباع اولی** **الاجته مشی و ثلاث در باع** بو واقعه
فجیعہ فی استماع اید بچک شکسته بال و پریشان حال اولدی لر عاقبت پرواز کان
سر قمر ملازمت حضرت سیم غر غر میت اندر و صورت حادثه فی عرصه عرض
پیشده رباید لرا کر عا یا غنندن پروایرسک و سمد پلرک شمرکار لردن چمن
الیوریرسک فرمان فرمای مرغانی و قهرمان جنود سلیمان اولمعه ارزانی سن
الونطو ملر حالندن فادغ البال اولوب دفع ظالم و دفع مظالمه امهال و امهال
روا کور رسک محقق پیلر که رقم سلطنت سلیمان صفحہ دو لتکدن ستره
اولوب مشهور سلطانی و برلیغ قهرمانی غیرک ذمت همتنه حواله اولسر **بیت**
غم زبیردستان بخور زینه بار • بترس از بورد سیتی و زکار • سیم غر اندر و اشما
ویرب خدم و حشمه دار السلطنتدن اول غایله نک دفعنه توجرا ایدوب و مرغنا
آنک معاونت و مظاهر تیله جری الخناح اولوب ساحل دریای هند ده روان اولدی لر
چون سیم غر بوسپاهلکه که حد و عده نه هیچ بر مستوفیک حوصله حسابی و فائز دی
و اعداد صفو فی میزان کان و مکان امکانه صغری **قطعه** هم مبادر و تندود **خون**
آشام • هر دلا و ورزم آزمای و کینه کذا • فکده در بر خود درع و جوشن از پروبال

کشید نیزه و خنجر پیچید و منقاد حوالی دریایه پیشدیل برید صبا که سلسله جیان
 موجود را و ل خبری دریایه پیشدیری چون کند و حوصله سند سیم رخ و لشکر
 طیور له طاقت مقاومت کورمدی ضروری طپونه بچر لون ینه و یردی
 بو افسانه بی تکلم و بوترا نه بی تو تمدن عرض بود که دشمن اگر چه بغایت حقیر
 او لور سه خوار عدالتک کرک که سوزن کوتاه قامت ضعیف بنیت آشکار
 آشکار که نیزه دراز قد قوی خلقت اندن عاجز در حکا پور مشل در در که هزار مردك
 صد افعی بر فردك عدالتنه مقابله اتمک غیر جایز در **پیت** دوستی راه را شخص
 مکست دشمنی برای کی بود بسیار **شتر** برایتی جنگ که بن بادی اولوب خصومت
 بن باعث اولون تا کفر از نعت و عدم مرقوله موسوم اولیم اما چون شیر بکا قصد
 اید خیانت نفس و محافظت **تند** بر مقدار مقدوری دریغ قلین تا نا صید
 حاله رقم خوف و خشتیه مرقوم و سوء غیرت و عدم حمیت ایل موسوم
 قالمیم دمنه ایتدی چون شیری کوره سن که کایا تور کاه طور در کاه قالقرو کاه
 او تور در و پنجه سیله روی خاکی خراش اید و ب دینان زمینیه او در تخیه و شخیری
 فلک ایتره چقمق و سعل خشمی آتش کی غلو چکش بله سن که قصد ایلش و سنک قتلکه
 بل بعلشد رشت به ایتدی معقول پور دك واقعا اگر بو علایک برسی معاینه
 او لور سه هر آنیه رخسار یقیند ز حجاب طن و تخمین مرقع اولوب شیرك
 قصد غدر دند سنک و شبهه مندفع اولسه کرک چون آتش قشیه بو جابند رخ
 اشتغال بولدی دمنه خندان و شادمان کلیله جابنه روان اولدی **پیت**
 بجزوی که شادیش از غم دیگران بود • صدق و وفای مجواز و کره هر بر کران بود •
 کلیله ایتدی کار نه مرتبیه واردی و فهم نه در جیه ایدی دمنه جواب یردیکه
مصرع از بخت شکر دارم و از روزگار هم بجهان که اسباب حضور مکمل و فراغت تمام
 محصل در بو کار دشوار کمال رفق و سهولتله میسر اولدی دمنه بو نه دیدی و روز
 زبان مکافاتله بو بیک مضمونی گوش ندیمان محفل بصیرت پیشدیری که **شعر**

خوش گرفتند چنان سر زلف ساقی کوفلکشان بگذارد که قرار یگیرد. **ایکسی** خدمت
 شیر و وارد لرا اتفاق کاودخی آنرا عقیقه کردی شیر چون پراقدن شیر
 کوردی دمدمه دمنه در کار اولوب غرنیش جنبشه آغاز قلدی و چشم پر چشم
 مشتعل اولوب دم استیلای روی زمینه اوردی و غایت غضبندن جنگال
 تیز ایدوب دندان بر پرنه سوردی **بیت** محبوب از در بکی غنندن آتش
 غضبندن اولدی آتش کی سرکش. یانوب قردی ایچی جامه دوندی. کوزی
 کوزی خشمیده دینکن جامه دوندی. **شتر** یاقین وارچی عین الیقین بلدی
 که شیر اکا پرقصدی راست ایدی کدو کدو میر ایدی حکما راست دیمشرد
 که خدمتکار ملوک خوف و حیرت و ملازم سلاطین پیم و دهشتند منحنه ماده
 و منحنه شیر بکزد اگر چه شیر غایب و مار خواب اولانه اناک شردن رها میتر
 و نه بونک ضرر زهرندن خلاص تصور **بیت** مکن ملازمت پادشه کزان ترسم
 که هیچی صحبت سنک و سبب شود ناکاه. ناچار اسباب کار زاری در کار ایدی
 چون جانبندن اول علام که دمنه نشان و پر مشدی معاینه اولدی میان
 آتش جدال اشتعال بولوب حرب و قتال اشتغال ایدیلر و خوش واقعات
 عرصه زمیندن کوش کا و آسمانه میشد در **بیت** اولوردی نرهن سے
 چاک اول غریوی. ایشسته کوه قافک نره دیوی. کلیله چون بو حال بومونا
 اوزره مشاهده ایدی دمنه یه متوجه اولوب ایدی **رباعی** صد حیل
 بر نک و بو برانکینه. وانکه زمین کار بکینه. باران دو صد ساله
 فرو نهند. این کود بلار که تو انکینه. ای نادان دخت عاقبتی هیچ
 کور میسین ای قان شامت خامت که نظر قلو و میسین دمنه ایدی نه
 خصوصه عاقبت و خیمه ملا حظه قلک ایدی توفته سن او یاندر
 و بواسط بلای که سن یا کلاندر رد بو کاره پدی ضرر ظاهر و در **بر**
 بود که نه ضرورت و نه فتنه و رطه رحمت اندک و نفس ملکی بلای عظیم

مبتلا اندك **اكبحي** بوكه مخدومى پوفالو و بنقص عهد ايله موسوم قللك
 و بوبدن نام لى كا رو ا كوردك **اوچي** بى سبب قتل كا وه سعي اندك و انى
 ورطه هلاك اندك **درد بچي** اول بيگاهك خون كودنك اندك **بشني**
 جمع سپاه سبا عى پادشاه حقد بدكان اندك يمكن ك ترك ديار ايدوب
 بر منزه دخی اسقال قلم لرو خالما ندن آواره اولوب محنت غربت و بلای
 جلاده فرو مانده قاله **را بچي** سپه سالار لشكر سبا عى يوق بزه عرصه
 تلف اندك لاجرم آنلك عقد جمعيتى مريع نامنتظم اولسه كوك **دي بچي**
 كند و عجز ضغفكى اظهار اندك و اول دعوائى كه بوكارى رفق و نلطفه اتمام
 اتمام ايدرم دردك پايانه يتشد رمدك عباوت و نهايت عوايتك كور كه
الفسته نائمة لعن الله **افقظها** وعيد و تهديد ن تحزائمك دمنه ايتدى
 مكر سن استمدك اولكه ديمشدر **پديت** كارى كه بعقل درنيايد
 ديوانكى درو بيايد كليله ايتدى سن بويابيد دستور خردا وزر نه وضع
 اندك كه وقوع بولدى و دستيارى معارف كنه طرح اندك كه راست
 كلى ياطريق رفق و لطفى بر طرف قله سن و خشونت و عنفه محتاج اوله
 بلرزيدك كه راي راست انديشه درست جرأت و شجاعتن مقدمه
الراي قبل الشجاعة الشجعان **شعر** كارها راست كند عاقل دانا **بشني**
 كه بصد لشكر جزا ميسر نشود بگا هيشه سنك اعجابك و غرور راي
 ناصوابك و بود نيای غدارك جاء و دولته كه عشق سر به نشو شرا
 بكي پايدار در مفتون اولد غك معلوم ايدى اما انفسكا اظهار ده تا مل
 ايدرم كه شايد كدر دك كذك متنبه اوليدك و خواب غرور و غفلت
 و حار پندار و جهالتن فاقت بوليدك چون اول واديه قدم بصمدك
 و دايم ياده ضلالت و هاويه غوايتد جا بروهايم سن دميدك كال حلق
 و جهالت و تمام حرق و عبادت كن بر شمه اظهار ايدم و قبايح اقوال و معايب

افعال که در بعضی سن اگر چه بگردن قطره و هاموندن دره در **کانشسن** **ف**
وَسَطُ النَّهَارِ اشکاره ایدم **سنوی** تا خوبدانی که چها کرده. نفس دعا
 پیشه خطا کرده. از هر در هیچ شماری نه. و رگهستند تو باری نه.
 دمنه ایتدی ای برادر بدایت عمره من تا بو غایت دك چان اتمم که بدن
 در قول نامقبول و یا بر فعل نامعقول وجوده کلمش اولاسو لیکه بدن بر
 قباح کوره سن و یا بر ناستوده صفت مشاهده قلم سن مقتضای مروت
 و اخوت بودر که لطف تنیده ده تقصیر پور میه سن و حسن بضیحت
 مسامحه و اکور میه سن کلیله ایتدی مناسب ذات و قباچ صفا تگ
 اولقدر چوقدر که نطاق حصن و ضبط و بسطله احاطه احتمالی یوقدر
 اولی بوکم کند که بی عیب تصور اید سن بر دخی بوکم گفتار که کو دارک
 اوزره راجح طوتر سن پادشاهه بوندن صری و واضح سننه یوقدر که وزیر
 قوتی فعلی اوزره راجح اولاد مشل در که اهل عالم قول و فعله دورت
 قسم منقسم در **اول** اول طایفه در که ایلیه سویلیه بوسیمه منافقان
 و صفت بخیلاندر **النجی** اولدر که سولیدن ایلیه بوعادت جوانمردان
 و خصلت ارباب مروت و احساندر **اوچنجی** اولدر که سویلیه اندر ایلیه
 بوسیرت اهل معاش و همت اشخاص نوع انساندر **دربنجی** اولدر که نه ایلیه
 نه سویلیه بو خصلت دونان و صفت خسیس نه همتاندر سن اول طایفه
 سن که کردن اقوال لربین زبور افعالله آرایش قلم لربین هر باری که سنک احوالک
 تخصص و اوضاعکی تقریب قلم قولکی فعلک اوزره راجح و جملکی فضلک اوزره
 غالب بولدم شیر سنک قولکله بر فعل خطه مباشر و ملشد ر شویله که عیاذ بالله
 اکا بر آفت پیشه بوولایت هرج و مرج ظهور ایدوب شورش واضطرار بدن
 رعایانک حضوری و حسرت تمام نفوس و اموال بخاطر تلف و ورطه تا راجه
 دو شوب کلیتاً بو افعالک و بالی طوقعتت اولوب کردنم که **قطع** هر که

بدکار یا بداندیش است • روزی یکی در کجا پند • هر که شاخ مضرت کارد
 میوه منفعت کجا چید • دمنه آید بن وزیر ناصح ایدم ملک بوستان
 حالند نهال نصیحت نغیر نشسته دلمدم و تخم اندیشه منفعت
 غیری جبه اقدم کلیله آید بر نهال که اندن بونوع ثمرة ظهوره کله که کورین
 پخی برکنده اولم یکد رو برهان که مقوله نصیحت قله که نیجه سی مشاهد
 قلورسن خاکله طولق یک اول سنک قولکن بخر منفعت حاصل اولور که
 حلیه علمه ن عاطل و علم بی عملی المثل موم بی عسلد رو کفتار بی کور دارد
 بی برک و بار بکی لایق نارد **مشو** علم کوا عمل فشانیش نیست • کالبدی
 دارد و جانیش نیست • خاصه زهر ثم آمد شیخ علم درخت و عمل او را ثمر • شاخ
 که بی میوه بود ناخوش است • مطخیا نرآمد وانش است • اکابر فضایل شیم
 صفحات دفاتر ده قلم کرم بوله رقم پور مشل که پیش نشسته دن فادع خالی
 دکلدر قول بی عمل و مال پنجره و علم بی صلاح و صدق بی نیت و زندگانی
 نصیحت بادشاه اگر چه که فی حد ذاته عادل و کم آزار اول وزیر بد نیت
 و ناپاک طینت نک منافع عدل و رافتن رعایا دن مقطع قلور و آنک خوفدن
 مطلوب ملک قصه پر عصره سی عصره سلطان یثمن اولور نه که بر چشمه
 پاک و آب تابناکند صورت نمک معاینه او المنه هیچ برشنا و رشنه فرضا
 که آتش عطش خاشاک وجود نه یثنه اکال و زمر و اقدام اقدامی آنک پیرامنه
 درازا **شعر** رسید ام من رشنه پنجه صاف • ولی جسود که یارای آب
 خوردن نیست • دمنه آید بی بنم بوطریق سلوکن مقصودم شرف خدمت
 طولک آید یحمد الله که مامول احسن جو اوزره حصول بولدی بعد بندیه لایق
 اولن حسن خدمت و صدق استقامت و صیانت خوئی نعمت آید اولدی بقدر
 الطاقه دریغ اولمندی کلیله آید ارکان کاردان و وزراء کافی و کارگذار
 و زینت بارگاه ملوکد را ماسن دلورسن که غیر لولملازمت ملکدن دور و مجبوی

اولاً و سن مدار علیه سلطنت و منشأ را لیه مملکت و تقرب حضرت سکا مقصود
 اولاً بو خصلت غایت غیاوت و فرط حاقیدن ناسید در کم سلاطین هیچ نشه ایله
 و بر کسه ایله مقیداً و لوق ممکن دکلدر مرتبه سلطنت مثابه رتبه حسن و جمال در
 نه که بر محبوب دلا و یرک عاشق و افتاده سیز باید اولدقچه ظهور جلوات حسنه اقرون
 اولور سلطانک دخی هر چند که اعوار و انصار و خدمتکار کارگذاری بسیار اولد اکثر
 خدم و و فرت ششم میلی متزاید اولور بوسودای خام که عمره دماغلک مقام امشد رما
 نهایت بلا هتد و عامت غایت سفا هتد رتبه که حکما بیور مشلور در که علامت
 حق پیش نشه در غیرک معترتند کند و به منفعت تصور فلق و نه ریاضت عباد
 ثواب آخرت رجا اتمک و خشونت و خصوصتله معاشقت سنایه میباشرت اتمک
 و راحت و حضور له دقایق علویه و قوف و عتور قضایا اتمک و نقص حقوق و بعض
 و عقوقله ناسدن صداقت توقع اتمک ای دمنه بن سوزاری سکا فرط شفقت
 و وفور محبتدن سوبلیم عین الیقین بلورم کم سنک شب تیر شقاوتک بنم ضیاء
 شمع مو عظمه روشن اولوق ممکن دکلدر وظلمت جمل و کدورت حقد و حسد که
 طینتکله سرشته اولمشد بهم برتوا نوار فیضکله مرتفع اولوق متعذر **بیت**
 بآب کوثر و زمزم سفید نتوان کرد • کلم بخت کسی باجو بافتد سیاه • بنمک
 منک همان اول شخص مثلی در که اول مرغ ایتدی مرغ پیوده چکر و تخم یضحتک
 زمین شوره ده اکر و صد داسماعله اولمیندره کلماتک ضایع اند اول قبول اندی
 انلرک سراسیم بولدی دمنه ایتد بخدا اولمشد راول کلیده ایتدی روایت ایدلر که
 بوزینه جسنیدن برکوه برکوه اولور دری و آنک میاه و یکا هیله روز کارچور در
 قضا آلهی بر شب پیوده که پنجم لک بصر بصیرتدن خیره ایدی لشکر سوما اولد **نکته**
 ارام و صبر و سکون نغا و کسور درون و بیرون استیلا ی قلدی و صدمت صبر
 و زمهریدن دکلر قانلری و تکلرند جانلری فسخه اولدی **مثنوی** ای شمشدی
 سرمدن چنارک • ایا غی طوکشیدی چشمه سارک • اولوب بردستاندن منج آب

بو قور قودن هو کیمشدی سنجاب **پنجاره** لر شدت هوا و سورت سرمدان
 زیاده آذرده اولدر و اسیب برف و باران و تکرک و طوفان پناه طلب ایدوب
 اطراف کوهی طواف ایدرکن ناکاه بر طرفه برمینا پاره سن بولدرو بریق
 لمعا یه سبیلله آتی آتش کان قلدلر **حالت الخطب** وار هیزم جمع ایدوب انک
 کوردا کردنه اورد پلرو آغر لر یله دمدم او قوردلر مکر اول حوالده بردخت
 اوستند بر مرغ بواحوالی مشاهد ایدردی فریاد اندیکه ای یاران بو هوادان
 واز کچوک که بوا آتش دکلر دم سردله ای کرم اید فرسز صوق دمورد و کرسز
 ریخ و درد له اول سنک سختی برقم اید فرسز انلر بونک کلامن استماع
 امد پلرو اول کادبی فایده دن امتناع کوسترهد پلر اتفاق بوا شاده بر آدم چقه کلدی

انلری بر حال اوزره و حال لرندن بومنوال اوزره مشاهد ایدرچک مسخره نپند
 و نصیحتنه قصدا ایدوب ایتدی ای مسکین زحمت چکه و تم نصیحتی سپوده

یره اکر و نفس که عذاب آمده که بونلرسنک بضیحه که مستطیع اولر لرو سنک کنار
 بوکار نه هنجارن فراغت قلر لرسن ریخ پهوده چکر سن و نفس که تعذیب بلا
 فایده ایدرسن **پیت** چوسندان زیاندن ینمز اول درد. نه حاصل کم
 دو کرسن آهن سرد. **بومقوله** کسندر لک تربیت و تقویتنه سعی ایملک وانلرد
 رسد و صلاح و غرور و فلاح رجا اتمک اکا بکر که تخم حطلدن نیشکر او مسن
 وزهر هلا هلدن خاصیت تریاق فاروق طلب قله سن **قطعه** هر که در
 اصل بد نهاد افتد. هیچ نیکو از و مدار امید. زانکه هر که بچند نتوان
 ساخت. از کلاغ سیاه باز سفید. مرغ انکه کلماته التفات امدی
 کلامی بعد مسافردن استماع اید مرز صوب غایت غایت شفقندن باکا
 در خندن اسفرا ندی مضمون بضیحه تن نلره زیاده اهتمام ایلیه وانلر
 اول ریخ پهوده دن خلاصه سعی تمام کو ستره فی الحال میمونلر مرغ
 اطرافه جمع اولدلر و یا غن یره با صد **رمیوب** باشی پهنندن جدا قلد لر بنبله
 سنک حالک همان اول منوال اوزره در که بن کذوا و قاتی صانع ایلر ^{سفا} ^د ^و
 و کلام سویلرم با وجود که سکا منفعتی یوق بکا مضرتة احتمال وارد **قطعه**
 کر مستمع قبول بضیحه نمیکند. پهوده بار بردل نازک جوانی. گفته که
 بر براق سعادت سوار شو. تادر سعی بمنزل و از ریخ وادهی. شنید
 و همچنان بره خویش میرود. بگذار تا پیاده بماند زابلی. **دمنه** ^{ایندی}
 ای برادر اکابر فضیلت کستر و عظم و بضیحه باشد شرط امانتی بر نیه ^{مشهور} کتور
 اهل فضله اقامت مراسم مواعظ و نصایح لارند رخاوه مستمع سمع قبوللر
 اصفا اید و خواه و ناخواه ایا ایلیه **قطعه** مدار پند خود از هیچ کس دریغ
 و بگو. اگر چه از طرف مستمع بود تقصیر. سحاب قطره باران زکو و انکه گفت
 اگر چه درد دل خار نمیکند تاثیر. کلیده **ایندی** بن منافع بضیحه سندن دریغ
 اتمرم امانه فایده که سن اساس کار که مکر و حیل و اوزره بنا قلو پدیر رسن

و افکار که استقلال و استیادای پیش نهاد اید پدر رس و پیش الاستعداد
 الاستیاد بر وقت نادم اولاسن که ندامت فایده و پرمیه و طاشدرله دوکتو
 ناخن ملا متله روی و سینه که خراش اید سن سود مندا و لمیه هر کسه که
 تبعات مکردن اندیشه ایتوب حیل و عذری کند ویر پیشه ایلیه عاقبتی
 د خامته و خاتمقی شامته پیشه و آخر الامر کرداب ندامت و غرقاب ملا منته
 د و شه ننه که اول شریک عاقل دوشدی و جباله حیل سی حلقه حلقه دام
 بلا اولوب شریک عاقل صدق و سقامتی بر کایتله مراد و مقصود نریشدی
 دمنه ایتدی بخه اولمشدر اول **حکایت** کلیله ایتدی روایت ایدر لکه یک
 شریک و اریدی بریسی عاقل و بریسی غافل بری فوط ذکا و کمال فهم و ذهاده
 بر مرثیه ایدی که سحر تپهر و مکر و تزویر ایلد آبی خرایندن و مرغی طیراندن قوردی
 و دیر عقله صفحه امروزدن احوال فردایی بر برا و قوردی کا تیزهوش دیر لردی
 و بریسی دخی کال نقصان و غایت نادان لغندن و سود و زیان میاستند تمیزدن
 عاجز ایدی کا حازم دیر لردی بونلره سیاحت هوا سو و تجارت سودا سی
 دوشوب مرافقت و موافقتله سفره توجراتد لرو مراحل و منازل قطع ایدوب
 کد لرقضای آلهی بولده کیدر کن بر بدره دینار خالص تمام عیار بولدر وائی غنیمت
 عظمی و نعمت مستوی بلوب متوقف اولد یلر شریک شریک دانا ایتدی ای رفیق
 غمگسار **مصرع** سود ناکرده در جهان بسیار اولی بودر که سودای سفریدن
 فراغت ایدوب بویدره ذرله قناعت اید و زو بونعمتی غنیمت بلوب گوشه کاشا
 کیده و ز **مثنوی** چند کردی کرد عالم بهر زر پیش کرد در سود غم پیشتر کاسه
 چشم حریصان پر شد تا صدف قانع نشد پردر شد پس کرد و نذر و شهر
 فریب بومنز لن اند لوشریک غافل ایتدی ای برادر کل غنیمتی برابر قیمت ایدله
 و دغدغه شریکدن خلاص اولوب حصه لرو و مصاد فخر صرف ایدله شریک
 عاقل دیک تزویری آتش تدبیر ایلد قایندوب جواب و پردیکه حالیا فکر قسمت

سمت استقامتدن منکر فدر یو باید رای صواب بود که خرج همچون محتاج
 اولدوغنی قدر اخراج ایدوب باقیسن احتیاط تمامله بوجاهد و دیعت
 قویا وزو بر قاج کونده بر کلوب بوموال اوزره بر مقدارن آلوب بقیه سن
 انده محفوظ قله وز تا آقد ز بیعی و سلامته قریب اولا شریک غافل بوا فصوله
 فریفته اولوب افسانه سن حسن قبوله تلقی قلدی و وجه مذکور اوزره بقدر
 الاحتیاج بر مقدارن اخراج ایدوب باقیسن بر درخت دبنده دفن ایتد لرو شهر
 کلوب هر پریمی کند و مقاملره کتدر **بیت** بر سحر که که چیخ شعبه با ذه
 حیلله ضد قن ایلدی سر باز اول شریک که دعوی ذکا و ته حسن تدبیر و لطف
 تر و یار یله بینه اقامت ایدردی اول درخت طرفنه واردی و اول دینه نه
 بتمامها قبضه تصرفنه آلدی شریک آخر بو حالدن بجز انده اون نقد اخربه مستقول
 اولوب کدر آخر جلقن تمام ایدی ضروری شریک عاقله وار ب حالن اعلام ایدی ایتدی برادر
 اول دینه دن خرج همچون حصه اخراج اید که ضرورت جائز شد بترهوش تجا ایدوب محل
 ضرورت ونه وقت منت در کل کیده لم ددی ایکیسنه دخی معتیل موضع معموده واردلر

اولدوغنی قدر اخراج ایدوب باقیسن احتیاط تمامله بوجاهد و دیعت
 قویا وزو بر قاج کونده بر کلوب بوموال اوزره بر مقدارن آلوب بقیه سن
 انده محفوظ قله وز تا آقد ز بیعی و سلامته قریب اولا شریک غافل بوا فصوله
 فریفته اولوب افسانه سن حسن قبوله تلقی قلدی و وجه مذکور اوزره بقدر
 الاحتیاج بر مقدارن اخراج ایدوب باقیسن بر درخت دبنده دفن ایتد لرو شهر
 کلوب هر پریمی کند و مقاملره کتدر **بیت** بر سحر که که چیخ شعبه با ذه
 حیلله ضد قن ایلدی سر باز اول شریک که دعوی ذکا و ته حسن تدبیر و لطف
 تر و یار یله بینه اقامت ایدردی اول درخت طرفنه واردی و اول دینه نه
 بتمامها قبضه تصرفنه آلدی شریک آخر بو حالدن بجز انده اون نقد اخربه مستقول
 اولوب کدر آخر جلقن تمام ایدی ضروری شریک عاقله وار ب حالن اعلام ایدی ایتدی برادر
 اول دینه دن خرج همچون حصه اخراج اید که ضرورت جائز شد بترهوش تجا ایدوب محل
 ضرورت ونه وقت منت در کل کیده لم ددی ایکیسنه دخی معتیل موضع معموده واردلر

اولقد که تحسین و تفضل اید و بارادیلر کجندن ریختن غیری عین و اثر کور مدله
نیز هوش خروشا یتدی و کویان حاذمی محکم طوتدی که بوزری لبته سن آلدک سنند
غیری بر فرد بوکه مطلع دکلدی بخاره هر چند فریاد اید و بایماز غلوط و شداد له بلدی
منید امدی القصد قضیه مجادله دن محاکمه و منازعه دن مرافعیه بقتندی شریک
عاقل غافل محکم قاضیه کوردی و مضمون قضیه و فحوی قضیه فی سمع قاضیه بتوردی
حاذم معاذ الله دپچک قاضی نیز هوشدن صدق دعوی و صحت مدعا سنه بدینه
اندی ایتدی ایها القاضی **بیت** بر خور ز عمر خویش که در مسند قضا •
احکام عمر تو بدرازی سبجست • **بیم** اول درختدن غیری که در آنک دینه مدفون
ایدی شاهدیم یوقدر امید واریم که اول قادر بر کمال اول درخت که حافظ مال در اصم
مادر زاد کینه ایکم و لال ایکن شجره کلیم الله بکی قوت نطق و مجال مقام ویره و بوخاین
فی انصاف که مجموع دینیه فی آلوب بنی محروم اندی خیانتنه اقامت شهادت قله قاضی ^{دند} بوسو
متعجب اولدی و قال و قیل بسیار دفضیکم بونک اوزرنه قرار قلد یلر که علی الصباح قاضی
بالذات پای درخت حاضر و لوب درختدن اقامت شهادته ناظر و لاوشهادت
مدعای نیز هوشه موافق و منجیح حکم ایدوب قضیه فیصل بولابس شریک عاقل خاشنه
کلوب تمام قضیه بی بدینه عرض اندی و روی کار دن رفع مجای ایدوب ایتدی ای پدر
بنسکا اعتماد ایدوب خیال شهادت درخت ایدم و موافقتک امید یله بونهال حیلر
بوستان قضا ده دکم بوممک تمامی سنک حسن اهما مکه وابسته در اکو موافقت ^{سن} پوره
بوقدر دنیار و بوندن غیری بر مقدار دخی اله کتوره و ذوقیه العمری فراغت و در فاهیتله
کچوره و زپدر ایتدی بوا مرده بکا متعلق خدمت ندر و نیم اهما مر و وابسته نه شننه
بسر ایتدی اول درخت معتل خلال اجوف مثال مجوف در و تجوف در و نه بر مثایه در که
میاسته ایکه شخص پنهان اولمق نیست در بوکچه لاند در که واره سن اول درختک در ونه
کیزه سن یارین که قاضیه کله و شهادت درختدن طلب ایدر رسم شهادتی کما ینفع بر نیز
کتوره سن پیدر ایتدی ای پسر حیل و مکر دن وار کل فرضاک خلق فریفته قلدک

خالق نیلرسن و بر تقدیر کم سحر تر و یرك قاضی شهره تاثیر این
 حاکم محکم دهره نه حیلله تدبیر ایلرسن **رباعی** سرت شه
 داد ارفلک میداند • هم موی همی و یرك برک میداند • کیرم
 برزق خلق را بفریم • با او چه کنی که بیگ میداند • ای پسر بسا
 مکر و احتیال که ینه صاحبنه و بال اولمشدر و خراوسر اسی ینه اکا عاید
 اولوب آئے رسوای و پرده دریغ قلمشدر بن خوف ایدرم که سنک
 مکرک همان اول غول مکر کیجی اول پسر استفسار اندیکه بخه
 اولمشدر اول **حکایت** بدایت دی روایت ایدرلو که بر غول
 بر مار جوارنده وطن طومشدی و اول افغی خوشنوار مسکنه قریب
 نشین امشدی هرگاه که عود بخه پدا قلعه مارچه لرین بر برشکار ایدرد
 و دل غول آتش حرمانده بر این و خیر هجرانده افکار ایلردی مکر بر غول که بر خرچک
 میانه سر رشته مصادقت مبرم و مستحکم اولمشدی بر کون
 غول خرچک قتنه کلوب ایتدی ای رفیق موافق بکا برتدیر لایق
 فکر ایله که خصم قوی و دشمن غالب وارد رنه انکه مقاومت
 ایدوب بومقامه اقامت متصور نه بودیا اردن فراغت
 ایدوب بر جانبیه رحلت میسر زیراکه ساکن اولد و غم
 فضای فرح بخش و ماوائی دلکش بر مرغزار در که سواد مینا
 رنگ و وضه مینو کی روح افراد و بر چشمه سار در که نسیم دلکش
 طره خورا کی غنبر بوی و عطرساد **مثنوی** حوا لیس
 سراسر کلستاندر • کلستان جا بجا آب رواندر • اولوب
 رشک ارم هر کلستان • صوبینه شند آب زند کانه • هیچ
 عاقل کند و اختیار یله بوخلین منزل بهشت آینی قویوب کمتر وارد تیل
 قلبن بومونه فردوس بریدن نفر تو انز جای من کوی مغانست خبر زیبا جا

مقرر در کم سوسمار ماهی لری بر برد افطار آتشه کرک و سخی آنک شر شر نندن
و ضرر زهر نندن خلاص قلعه کرک غوک بودند پیرله که موافقت دیر ایدی ماری
هلاک ایتدی و چون بوقضیه اوزره برایکے کچدی سوسمار بود اعینه دوستک
که طلب ماهی اچون حرکت کله و اول صورتی که عادت قلشدی عاده قله
پس همان اول طریق که بودند سابق قدم مراد ایله اکا سالک اولمشدی
روانه اولدی و چون مار و ماهیدن اثر بولیمدی عاقبت غوک ^{افطار ایتدی} جمیع بجه سیله
فرد توازن کال کر کم در ربودی • چودیدیم عاقبت خود کرک بودی •
بومشلی کوردم تا بله سن که سر انجام حیلہ کفر لکدر و عاقبت مکر و غدر خاکسار لک
پیت قوسک مکر و حیل و ادیسنه کام • بلا دامینه دوشرسن سر انجام • **پسر**
ایتدی ای پدر سوزک اوزتم و دور و دراز اندیشہ اتم که بکار اندک موت
و بسیار منفعت در عاقبت پیر پنجاه بی حرص و مال و حب عیال سرتزل دین
و دیانتدن بادی جور و جانانه چکدی و سر **انما اموالکم و اولادکم**
فتنه ظهوره یئشدی و طریق مروتی بطرف قیلوب بساط فوقت مالکلیه دور و
و بومقوله امر که شرع و عرفان محظور و منکر ایدی ارتکابی روا کوردی و اول شب
مظلمه اول پیر ظالم پای درخته واردی و میان بجوف بولوب جوفه کیرے
علی الصباح قاضی روشن رای آفتاب محکم آسمانندن بدیدار اولدی و خیانت
صبح کاذب روز روشن یکجه عالمیانه آشکار اولدی قاضی و سایر مشاهیر پای
درخته حاضر اولد و خلق ابنوه کروه صف بغلیوب دیدن بجحیلہ ناظر اولدیلر
قاضی جانب درخته خطاب ایدوب صورت دعوی مدعی و انکار مدعی علی
شرح اندک نصکره کیفیت حالی استفسار ایدی درون درختدن بر آواز
کلدی که مالی حازم الدی و اول ظالم نیز هوشه ظلم صریح ایلدی قاضی متحیر
اولوب بر زمان تا مل ایدی و فراستلہ جزم اندی که میان درختد بر شخص
پنهان اولمشد رآنی اخراج تدبیر صایبه محتاج در **پیت** ستر نقش که از چشم

خرد پنهانست • جز در آینه تدبیر نگردد ظاهر • پس فرمان اندی
 تاهیمه فراوان در دیلر و اطراف نه آتش سوزان آوردیلر پیر چریص
 بر زمان غیرت اندی چون کوردی که کارخانه و کار استخفانه بیدی مان طلبانند

قاضی امان و بیروب طبره چیتی استمالت و پردی و حقیقت حالی صورده
 بر نیم سوخته صورت ماجرای کما عرض اندی قاضی کیفیت قضیه به واقف
 اولوب حرم دلک برات ساحت ذمینه صدق و امانت و تیر هوسک جور و چننا
 و عذر و خیانت خلافت اعلان و اعلام اندی اتفاق بوائنده پیر با تو پروردرد نجلنه

تحمل این میوب رختی جهان فایندن کو توب ساری جاودانیه رحلت قلدی
 و حرارت نایره دیتا یله شرارت شراره عقبا یه انصال بولدی سپر پیکر ادب بلیغ
 کورب نجر عنیف چکده کد نصکره پدر فریده سن کردته آلوب کوزده
 حزم دل برکت صدق و امانت و میا من حسن استقامت یله اول مالذ ^{سن} خسته
 آلوب سر انجام مهامنه قیام کو ستردی بو مثلی کوزدم تا بله سن که عاقبت مکر
 ناپسندیدن و خاتم عذر شوم و نکوهید **در مشنوی** هر که پاد مضیق
 مکر نهاده عاقبت سربیا دخواهد داد • ان سرش خصم را کند دریش •
 وین رساند ضرر بچای خویش • دمنه آیتدی مکر سن بم فکر مکر بام ویرد
 اولاد پیرمه حیل و تزویر لقب قلده اولاد آما بن بوم می تیر صاپله بود حیه
 کوزد بدران و بواصل کار شراری فکر تا قبله بویله آسان قلوبد درن کلیله آیتدی
 سن عجز رای و ضعف تدبیر اول مشابه ده سن که زبان انک تقریر نند
 قاصر در و خبث ضمیر و غلبه حرصد بر منزلک سن که زبان بیان آنک
 ادا سنه مقصر در مخدوم و ولی نعمت که منفعت مکر و حیلت بود که کور ^{سن}
 کوره سن که عنقریب انک و بال و تیغه می سکا بخر ایرسه کرک و مقدمات
 نفاق و شقاق نه نتیجه ویرسه کرک دمنه آیتدی دورد یلکدن نه زبان
 که کل رعناد و رویکی سببیله زیب و زینت بوستاند و دوزبانلقدن
 نه باک که کلک دپرد و زبانلق واسطه سیله مال و ملکه پاسپاندر **بیت**
 تیغ کم یک رویدر خوشخواره لقد رصعقی • شانه ایکی یولودر کیسوی لبر در پر
قطعه خون میخورد چو تیغ درین دور هر که او • یک روی و یک زبان
 بود از پاک کوهی • انکس که میجو شانه دور و یست و صد زبان • بر فرق
 خویش جای دهندش ز سروری • کلیله آیتدی ای دمنه زبان آورلکی
 تو که سن اول دوروی دکل سن که مشاهده جا کلکه کلشن دید و روشن
 اولاد که اول خار دل آزاد سن که اندن خلقة ابر و اضرا درن غیري سنه

واصل اولمز و اول قلم دوزبان دکل سن که اسرار ملک و ملکوت دن خبر
 ویره سن بلکه اول مارد و زبان سنکه زخم زبان کن و زهر زباندن
 غیر و سننه حاصل اولمز دمنه ایتدی تیر تفسیر و تفسیر ایتدک که شیر و شیر
 میانده بنای مصادقت ینه بنیاد و خانه مصاحبت ینه آباد اول کلیده
 ایتدی دید و کلک احتمال خیال محالده سنک معلومک دکلدر که اوج
 سننه برقراره در اوج سننه واقع اولمدن اما بعد الوقوع قراری قبیله
 متعاندند و بنای مقوله متحدند و اول آب حشمه و کاریز اولزمان
 شیرینی و لذت اولور که بحر واصل اولمیه چون دریا اتصال بوله بردخی اندن
 لذت و عذوبت امدی محالده بیکجی حال متعلقات و خویش چندان
 صلاح پذیر اولور که شیر و بداندیش انلک میانده تفسیر و تفسیر ویرمه
 اما چون ارباب شقاق انلک میانده نفاقه رخصت بوله لومز بعد انلردن
 امید وفاق و اتفاق منقطع اولوب بر بردن منفرا و له لرا و چینی مشرب
 مصادقت و مصاحبت اول وقته دکل صافی اولور که مردم سخن چن فتنه انلک
 کلام نفاق آینه ای استماعدن امتناع قله لرحون مردم دوروی و دوزبان
 ایکی صديق صادق میانده افساد مجادلر بوله بعد انلک دعوی مجتنه
 اعتماد و ادعای صداقت اعتقاد جائز دکلدر و کافر ضنا که سر بچه شیردن
 خلاص اولامکنیدر که انک تلطف و تملقنه اعتماد ایلیر و یا مصاحبت
 و مصادقتنه رغبت کوشتم فرضا که بالفرض ما بینلرند ابواب محالطت
 مفتوح اوله و هر برنک قلبند اول عداوتدن گذرو اول جراحدن اترقالسه
 کونک **شعر** چور سسته کسست میتوان بست لیکن بمیان کره بماند دمنه
 ایتدی بن ملازمت شیردن فراغت ایدوب کوشه کاشانه ده معتکف
 اولسم کونک معقولدر و دست ارادتله دامن محبتکه شش ایدوب سر غلئی
 کربان خلوت چکسم حضور کده مقبولدر کلیده ایتدی حاشا که بردخی سنکه

مصاحبت نفسم رخصت ویرم و یاستنک مرافتنکله مزجید رغبت کو شتم بن
 همیشه سنک محاورتکدن برسان وهراسانم و پیوسته سنک مصاحبتکله قلبم
 انکار ایدرم علما پور مشلردرکه مصیبت حاهل و فاسقندن اجتناب واجبد
 و خدمت عاقل و مصالح الثرام لازم مخالطت فسق و فجور تربیت ماره بگزیم
 هر چند مار کیم نك تعهد ند زحمت چکه آخر لعاب دهان و زخم دندانند
 چاشنی طاقشه کرک و ملازمت اهل علم و صلاح طبله عطاره مشاهیر که
 متاعیله متمتع اولمنسه باری رواج فوایحی مشام جانی معطر اشته کرک
شعر هر کک که رفیق ناصح والا نقد رطاح ایسه صالح اوله **نظم** با بن جو
 عطار که پهلوی او جامه معطر شود از بوی او چند چو آتش که آهن گران
 دود شرای دمی زهر گران **سند** نه طریقه امید وفا و خلوص و صفات متصور
 که بر پادشاه که سنی بومر بنده عزیز و مکرم و نامی و محترم قلده کم انک سایه دوله
 آفتاب و ارفاق ارتقاء اوده سن و آستانه آسمان نشاسته انبساط بای افکاری
 فرق فرقه نه قویس بومعامله فیروا کوردک و حقوق کرام و عاطفتن حقوق کفران
 نعمت مبدل قلده **پیت** نه از حق نه از خود تراشتم باد نه از مردمت نیز آرام باد
 بن اکوسن اصل کسدن انقطاع اختیار ایدم خردار چند معذور طوشر کرک و اکو
 سن مقولر ناکسدن **بعد المشرقین** فراد ایدم عقل صواب بهمی استصواب
 اقسه کرک **شعر** قطع صحبت کردن از یاران صوری خوشتر است و ز حضور
 ناموافق بچهنوری خوشتر است همدی کو صحبتش حرم نکرده خاطر است زلحان
 همدام بعد فر سنک دوری خوشتر است **نکته** مصاحبت اختیار و ابوارک منفعتی
 بسیار در محاسن اشعار و فجاری مضر فی بشمار در نه غیر لرله صحبتک نایبترین
 اولور و ضرری آرمده وجود بولور بس اول کسه که عاقل و کامل اولاکر کرد
 که مصیبت مردم دانا و ستوده معاش و راست کوی و نیکوئی ایدر اولاه و همد کلا
 و خاین و بدخوی و فاسق و فاجر دن اجتناب **قله مشوی** چو نتوان در بروی خلق

بخلوخانه شاهنشین • رفیق نیک یابد کرد حاصل که صحبت را شاید هر سید دل
 مرا هست این سخن از عاقلی یابد • که رحمت بر روان پاک و باد • که یابی نشان هر کس که
 شد یار • یا خرسد زیار ایشان گرفتار • هر کس که یار ناهلله مصاحبت
 اختیار قله و یار ناهلله مستظهر و لا اکا اول آفت بشته که با عیانہ پیشدی دمنه
 ابتدی بجه اولمشد راول **حکایت** کلیله ایتدی قدیم الرومانده بر باغبان وارید
 که سرمایه عمری در عمارت باغ و بوستانه صرف آتش و بضاعت قدرتی زراعت
 کل و کستانه بذل آتشدی عمری حاصلی بر بوستان فردوس مماثلی واریدی که گشت
 اشجاری دید باغ امره خاک حسرت بر قش ایدی و لطافت از بهاری سینه باغ
 خورنقه داغ غیرت یا قش ایدی انوار اشجارند جلوه طایوسی ظاهر و اوراق از بهار
 گلزارند فروغ ناز کاوسی با هر عرصه زمین چهره شاهد جلوه پوش که منور نسیم
 هوا سے کلیه عنبر فردوس که معطر درخت جواز بخت کثرت نقال انمارد ز پر لر که
 قاق دال و میوه شکر آمیزی رشکندن خلای بهشتی منکر البال انواع انمارد پیچی
 و خریفی غایت لطافت و نهایت حلاوت و سیب آسپی ذوق سیمین دبر لر که
 دل رسید آتش و رنگ زیبا و بوی راحت اقزایله عالمی قید آتش درخت امروزه
 هر شاخی آب حیات ملوکوزه لراچمش و جلاب نباتله جلوسر اچیلر اصلش و سمع
 کلاه بی مایه و سوده صلاهی خلای نه دود پیشد ریش بر پشمنه پوشی صوفیا
 شب خیز کی رخساره زرد له پنجره خانقاه ابداعدن باش چهرش و روی کرد
 آلودی اهل درد که چهره زرد و عرفان اندودندن نشان ویرش کوی زرین نارنجی
 میان برك سبز دن کوه مهر انور کی سپهر اخضر دن تابان و مجر مطای ترنجی
 نکبت دل آرای و رایحه روح اقزایله صحن بوستانه درختان زرد آکو و شفتالو
 دهن یار کی ابدار بر طرے نمونه کونه عاسق و برجانبه نمودار رخسار دلدار
 بر کوشه سند انجیر نه نظیر کچاشنی که قدرت نعمت و صفت جمال و التین
 طبقه قومیش و خشاک و قدردن بر خلوی زیبا میا قش بر طرفه دخی انکور

بر نور له د پیر حکمت شرح لطف و کمالن **وَأَنْتَ يَا حَبِيبًا وَعَبْدًا جَاسِدًا**
 یازمش و کف برك اخضرده آبله تر و صفحه زمر دینک لعل و کوهر
 و یاقوت احمر کجے ظہور امتش چمن زاری کنار دند کوی زرنگار
 جریده سبز خط و عذار ماه تمام کجے افوس پہر مینا فامدن
 یوز کو ستر و ب جلو قلش دهقان هر درخته او لقدم پوبند
 امتش ایدی که قلبدن پروای پدر وزن و فرزند کشتدی و اول
 بوستاند چنر زمان ایدی که لیل و نهار تک و تنهار روزگار
 کچور ردی آخر الامس کربت غمبتدن دلتک اولدی و وحشت
 وحدتدن کو کلنه دهشت یول بولدی **مصراع** کل و بنفشه هم
 هست و یار نیست چه سود • **القصه** تنهالك غمندن دنجسته
 و خاطر شکسته جانب دشته چقدی بوکون دامنند که عرصه
 امل کجے فضا سے نہایت پذیر و کرایدی تفرج ایدر کن قضای **الله**
 بر خیر زشت سیرت قبیح صورت ناپاک طینت ناخوش
 خلقت دخی تنهالو وحشتندن فراز کوهدن جانب دشته
 متوجه اولمشدی فی الحال که ما پینلرند ملاقات واقع اولد
 طرفیندن رابطہ جنسیت واسطه سیله سلسله محبت
 حرکت کلدی و دل روستایی جان و دله مصاحبت خرسنه
 ما یل اولدی **بیت** ذرہائی کاندین ارض و سماست •
 جیش خود را همچی گاه و کهر باست • خرس چون روستا یید بو تملق
 و تعلقی مشاهد قلدی بالکلیه انک وابسته بصحبتی اولدی و ادنی
 اشارتیه عقبند دوشوب اول باغ بهشت آسایه کلدی باغبان دخی
 بر موجب **اگر هو اضیافکم** اول حریف شریف و ضیف ضریفی بنما لطیف **الله**
 تکریم و شریف ایدوب اول واسطه ایلر میانلرند علاقه محبت

[illegible]

موکد اولدی ورمین دل و جانلرند پنج نهال حروت برومند اولدی **بیت**
 بکنج باغ می بودند یکجند • بوصل یکد کرپوسته خرسند هرگاه که باغبانه
 برفقو طاری اولوب بردخت سایه سندن بستر استراحت حضور اش خرس
 غایت شفقت و نهایت هوادار لغندن باسئی اوچدن طوب مکس انلاک ایدرد
مصرع مکس نیزخی احم که کند سایه بران لب • برکون باغبان عاهدت معهودی
 اوذره خوابه واردی خرس دخی مکس انلغه استغال ایدوب هرچند که طردیاب
 ایدردی بواسمک ماخذ استقائی موجب بخر که ذی آب لطیف در دجالینه معاود
 قلور لردی و هر طرفدن که دفع و منع استه برجا بندن دخی قدوم و هجوم ایدر لردی
 آخر الامر خرس استقنه اولوب بر سنک سنکی نی قفل مکس قصد نر قالدرب دهقان سنک
 باشینه اوردی مکس بزه نهب سنکدن آسیب یشتمدی ماسر باغبان خرد و خشخاش

اولوب خاکه یکسان اولدی بواجلدنمکه دیشلردر شمن انا بهر حال دوست
 ندادن اولدی در **پیت** دشمن دانا که غم جان بود. بهتر از آن دوست
 که نادان بود. نه که حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بنور الجلی نثر الالایند
 بولام حکمت نظامی پور مشد که **عدو عاقل حیر من صديق جاهل**
 بومثلی کوردم نابله سن که مصاحبت و مصداقت بدان همان بونی منج اولور
 که سر عرصه تلف و سینه خدنگ بلا یه هدف اولور **پیت** صحبت ابلهان
 چودیک تهیست. کردرون خالی از برون تهیست. دمنه ایتدی بن شوئله ایل
 دکلم که دوستک نفغن خرن بلیم و خیرن شرن تمیز قلم کلیده ایتدی بلی سن
 حاققه اول مثابه ده دکلسن ما غبار غرض دیدک بصیرتک تیره و خیره قلشد
 ممکن که بر غرضه بنارد و سنک چابندن و از کله سن بعد اعتذار چون هزار
 توجیهات ناموجه تشبیه قله سن ننه شیر و شتر بایند انواع فتنه لر پیدا
 قلدک و هنوز دین و دیانت و صدق و صداقت دعوی ایدرسن دوستلر کله سنک
 مثلت اول بازگان مثلیدر که ایتدی بر شهرده که موش صدمن آهن بیه عجب میدر
 موش کیر بر کودک کوتوره دمنه ایتدی بخراولمشداول **حکایت** کلیده ایتدی روایت
 ایدر که بازگان اندک سرمایه تجارت اچون سفر نیت ایتدی و دوراندیشلک یوز
 برد و ستنه صدمن آهن و دیت قودی کدی تا وقت ضرورتک آتی سرمایه رو دکار
 قله ورشته معاشی انکله استحکام بوله بازگان چون مقصدن وار ب مقصود نه
 ایردی وینه و نوب کیر و مقام معبود نه کدی بر زمانه نصیحت اول آهه محتاج
 اولدی مکر که امین متدیر آهن تمام صامش و ثمن لوازمه صرف امتش بازگان
 کلوب و دیتی مودعدن طلب اید چک مرد امین ایتدی ای خواجه بن اول املنه
 دیانت اچون مخنه قومیشدم بوندن غافل ایدم که اول کوشده بر موش آشیانه قلش
 ایش واقف و لجن موش فرصتی غنیمت بلوب آهنلری تمام دیشدن کچر مش بازگان
 حقیقت حالی معلوم ایتدی ما چاهل ایدوب ایتدی راست پور رسن موش اکل

آهندن قی خط ایدرو اول لقمه تر و شیرینی صابونی جلوار یکی بود در **بیت**
 موش را لقمه های آهن هست • همچو بالوده راحت الحلقوم • مرد امین باز رکاندن
 بوسوزی اسد چک شاد اولدی و کوکلند ایتدی که باز رکان نادانی کور که
 کفتار وار بو کفتار ایله فریقته اولدی و آهندن بالکلیه یأس ایدوب مطالبه دن
 فراغت قلدی پس **بیت** بود که آنی مجرمه دعوت ایدم رسم تکلفاتی بر نه کتورم تابو
 واسطه ایله برات ساحت ذمتم موکد و بنای دعوی صدق و امانتم مستفید
 اوله پس خواجه بی خانه سنه دعوت ایتدی و صلاهی ضیافتی سمع باز رکانه پیشدرد
 و ایتدی **بیت** کریمهانی قدم در کلبه مایه نی • لطف میفرمای و بر چشم
 مایه مینمی • خواجه ایتدی معذ و رپور که بو کون بکا بر تم ضروری واقع
 اولدی اما انشاء الله علی الصباح که خدمتی در میان ایدم چون مهمان منزله میر باندن
 طشره چقدی قاپوسی او کده انک بسر لردن بر لیس او یزکن کوردی فی الحال
 زبرد امننه آب خانه سنه ایتدی و علی السحر در خانه میر باندن حلقه کی حاضر
 اولدی و میر بان پریشان حال کورب سبب تفرقه خاطر ن صورتی بنزانه رخ کر بان
 و غریبان جواب و پردیکه دونه کون بند زانو و کوزن بریسی غایب بنجر نوبت شرک
 کو چرون گوشه بکوشه ارادم اول کم شد بولیمدم و بنجر کورت شانسته جست و جویله
 هر کوی و هر کادی طرطار و کیسوی نکار یکی طرادم حالندن خبر بله دم **شعر**
 یعقوب صفت ناله کتان منیکم افغان • کا یا خبر پی سف کم کشته که دارد • باز رکان
 ایتدی دونه که بن خدمت کردن کتدم بو صفتلده که پیور رسن که بر کودک مشاهده ایدم
 که بر موش کیم کو تورب کدردی و هواده پرواز ایدردی مرد امین او از خرنیله ایتدی
 که ای بنجر بنجون نامعقول سو یلرسن و محال کلمات یلرسن و بو کتب صریحی کند و که بنجون
 نسبت ایدرسن مکر که بنی سحره و استهزا یلرسن بر موش کیم بنچنه صغیر ایله که نصف من
 انجی جگر بر جسم کیری که اون مندن زیاده اوله بنجر کو تورب هواده او چر باز رکان
 تبسم ایتدی بونه محل تعجب در اول پرد که موش یوسن آهن سیر موش کیم اون بنچنه

بچون هواده کوتر میه مرد امین بلدیکه حال ندر ایتدی غم بیه که موش
 آهنگ یمشد خواجه جواب ویردی که موش کیر پیرک کوتر مشد آهنگی
 کتور کودکی کوتر بوشلی کتوردم تا بله سن که بر مشربده که کند و وطنه
 عذر اتمک جایز اولاهد و کم غیر لره شست نه خیر اواند مشربده قله جون
 سن ولی غمکه بولے روا کوردک مز بعد مکسسه نک سندن امید وفا
 و سکا خلوص و صفاسی قالمدی و بکار و شن اولدی که سنک ظلمت محبتک
 پر هیزه زمد و خبث طبیعت عقیدتکدن احراز واجب **بیت**
 پیوند دولت آمد از خون تویی بریدن • سرمایه سعادت روی ترانندیدن
 چون مکالمه کلیله و دمنه بومقامه یتشدی شیر کار شتر بدن فارغ اولد
 و آتی سر بچیه سیاستله قتل اید و ب الموده خاک و خون قلدی اما چون کار کاوی
 بر طرف قلدی و قوت خشی ساکن اولوب حدت غضبی تسکین بولدی هر زمان
 باشن اشغه اتدی و تا مل بخرنه توغل اید و ب کند و کند ویر ایتدی دریغ
 شتر بیه بویال و بال و حسن و جمال و بوهن و کماله بلزم بو باید اصابت
 می ایتدم و یاراه صوابی قویب طر تو خطایه می کتدم و انک حقنه بکا اندکار
 کلمات جمت اماند نمی ناسی یددی و باطریق خیانت نمی ممشی باری بنفند
 کند و المله یاد تا راجه ویردم و یار وفادارمه کند و المله شربت هلاک
 اچوردم **شعر** یار با یار خود آخرا نیکند • کافر م کوهیج کافر این
 کند • القصه شیر سر ندانمی زانوی ندانته قویب کند ویر زبان ملا
 دراز اتدی و تنسک تلون و تهور و خفت و شتاب زده لکن تمام نکوش
 قلدی و خیال شتر بده لسان حاله بو و باعی جانکدازی سامعه شیر فاکه **بیت**
بیت ای دوست کسیر بیسیه یار کسند • وانکه جو تویی یار وفادار کسند
 تو دوست مکود شمن خود کیر مرا • کس دشمن خویش را چنین زار کسند
 شیر خنده دایمه سی بو و فقه فسا و تند ن کریمه بد لا ولبی و تب

لازم می یونان برآوردند نژاد بولدی **شعر** دست هجرت مراد رسید
 خار غم نشانند تا ازین خار غم دیگر چه کل خواهد شکفت دمنه چون
 آثار ملا متی چنین شده طاهر و امارت ملا لقی سیمای حالند با هر
 کوردی کلید ایلد کلماتی قطع اندی و فی الحال حضور شیر و ارباب **پیت**
 شما اقبال بخت اولسون سکایار همیشه دشمنک اولسون نکونسار **موجب**
 اندیشه و سبب تفکر و تأمل نه نشنه در بوندن خرم زمان و بوندن
 فرخنده اوان اولور می که ملک میدان فرصت و نصرت خرامان و شترتیر
 بدسکال خاک هوان و خون مذلت غلظ اندر **شعر** صبح امید تنغ ظفر
 بر کشید بین روز عدم پشان هلاکت رسید بین **شیر** آیتد
 هرگاه که ارباب خدمت و اطوار صحبت و آثار دانش و کفایت شترتیر یار نه
 کله رقت طبع غالب اولور و لشکر اندود و حیرت کسور شکب و صبری غایب
 قلور الحق پشت و پناه سیاهم ایدی وضابط کسور و قاید لشکر و اتباع و اشیا
 انک زور بازو وسیله استظهار ایدر لوردی **شعر** رفت آنکه داشت
 کار جهانی قرار ازو رفت آنکه بود خانه دل استوار ازو دمنه آیتدی ای ملد
 اول کافر نعمت چون رقت و مرحمت تمک محلی دکلر بلکه بو ظفر بمقابله سندن
 که میسر اولدی وظایف شکر الهی بر قیام قللو کونک و بونصرت سبیل که ال
 ویردی ساحه دل ابواب مسرت کشاده اولمق کونک **شعر** صبح ظفر از مشرق
 امید برآمد احباب غرض را شب سودا بر آمد بوفج هایون که روزنامه
 دولت آنکه زیب و زینت و بو ظفر مبارک و میمونی که کارنامه سعادت آنکه
 مظفر و موشح اولور صفحات آیمده دیباچه معا و عنوان سفار بلک کونک **قطعه**
 امروز بخت نیک بشارت رسان ماست اقبال را به پرده امید صدق **سنت**
 روز نیست این که دل بخران دعوات جست عهد نیست این که دل بهزار آرزوست
 خواست **او** بادشاه عالمینا بر گشینه عفو و احسان که احتمال خطر جان اولاحظاد

وخصم بداندیشی محبس کورده محبوس قلمق کار عقلا در انگشت کم زینت
 دست و آلت قبض و بسط در هر بار که اکابر آفت طاری اوله بقای جسته
 باقی چون قطع ایدر لرزدندان که زیب و زیوردها و آرایش صورتش ^{لله}
 هرگاه که اکابر عارضه جانگاہ راه بولہ زحمت جراحت عین راحت بلوب
 قلع ایدر لر **شعر** عد و مکدر که آتی قیلہ سن یاد • هلاکینہ بخون
 اولمایہ سن شاد • اگر چه شیر بوکلا ملہ فی الحمله ارام اندی اما کردون
 کاوک داد فی عاقبت دمنہ دن آلور سر انجام کاری فیض محمد بیدی و ^{خشم}
 کنتار دروغی و بوبری و نهال کودارئی بوثری و پردی که قصاص کاو له قتل
 اولندی **شعر** فلک استدی کوستره کینہ سن • مصفی قله کینہ دن
 سینہ سن • بس معلوم اولدی که عواقب حیلہ و غدر همیشه مدموم اسد
 و خوایم خدعه و مکر نامبارک و شوم اولی کلمشدر **شعر** بداندیش
 هم در سر شرسود • چو کوژم که در خانه مکر شود • اگر بد کنی چشم بیک
 مدار که غفل نمی آرد انکور بار • مینداری در خزان کشته جو •
 که کدم ستانی بوقت درو • مثل اپچینز گفت آموز کار • مکن بد که بد
 هستی ار روز کار • کسی نیک پند هر دو سرای • که یکی رساند بخلو خدای
ابجدی باب بد کرد اولوک کودار بد لری مقضا سجنه سزا و جزا لری
بولوب شامت عاقبت و دخامت خاتمتلرین بیان ایدر راوی یست
 داستان سباعی و نماء اطلاع تمام حاصل اولدی که بجز حیلہ و مکر ایله حال یقینی
 حجاب شهید ایله ستر ایدوب ولی نعمت جاده مروتدن منحرف ولی مفاوید
 عهدلق صفتیلہ متصف قلدی و کلام فریب آموز و فتنه انگیزی موثر واقع اولوب
 بوکه باعث اولدی که شیر کند و رکن دولتی بدمنه و بیخ شوکتی قلعه سنی ایدی
 حالیا حکیم سخندان دن متوقعه که احسان ایدوب بیان پوره که عاقبت کار دمنه
 نه مرتبیه واردی و شیر اول حادثه نک وقوع در بصره جو کند و عقلمنه رجوع

ایدوب دمنه خفنه دنگان اولدی انک امرن نه وجهله تدارک قلدی و حقیقت
 عنده نه طریقله و قوف بولدی دمنه نه محمله متمسک اولوب جهندن کدوبه
 نخلص تصور اتدی و سرانجام حالی نه مرتبیه بنیدی حکیم اتیدی **بدت** سها لطف
 خدا اولسون **بناهاک** **جسراغ** عقل اولسون **شمع راهک** **حقیقت خرم و عافیت**
 ایدیشلک مقصدا سی بودر که سلاطین عظام مجرّه عذوبت و ظرافت متکلم نافرجام
 سوزنه اعتماد ایدوب بر فعله اقدام ایلمیه و نادلیل قاطع و برهان ساطعه
 بر امرک حقیقتنه مطلع اولیه آنک بانید بر حکمی مضایه بنیشدر میر **بدت**
 ز صاحب غرض تا سخن نشنوی که کو کار بندد بشیمان سوی اما سؤیله که
 اتفاق کلام اهل نفاق معرض قبوله واقع اولو عمل ناپسندید و قول
 ناستوده وجوده کلام انک تدارک و تلافیسی بونکله میتسار و لور که حسب عرض
 برو جملہ کوشش بولکه که سایرله عبرت اولو اول عقوبت و همدن هلاک اول
 فعل بد و ناشایسته حرکتدن امتناع قله **مشقوی** بر انداز پنخی که خاد آورد **ه**
جهان شوز درختی به پرورد که بار آورد **جهان شوز** را کشته سر چراغ **ه**
 یک به در آتش که خلقی بداغ **بو قولک** مصداقی حکایت شیر و دمنه در
 که چون خیل و عذر نه واقف اولوب و افساد مکر نه مطلع اولدی اکابر و جملہ
 سیاست پیوردی که سایر لک دید اعتباری روشن اولوب **قاعه و یا او**
الابصار آیتی که را ندیلر و صورت واقعه بر صفت اوزره واقع اولدی که چون
 شیر کار کاوی بر طرف قلدی و آنک امرنک تعجیلدن بشیمان اولوب انکشت ندان
 دندان ملا متله چینه دی و دیک غیرتی آتش حسرت و جیره فیندی **بدت**
 می کشید از حسرت و غم آه سر **کاجه** من کردم درین عالم او کرد هموار کند
 کند و به عتاب ایدردی که بخور عقاب شهره شتاب یلدم و بوم خطیر بخور
 تائی و تدبیر یوزندن نظر امدم **شعر** عنان نفس بدست هوارها کردم
 خلاف عقل و خرد کردم و خطا کردم **کنون** که دامنم و دانستم ندارد سود **ه**

چه سود گفتن بسیار کین چرا کردم. **شیر بر مدت** بوموال و زره غصه
 و ملا نشدن کجوهی و توجع خاطر و توزع ضمیری سببیده عیش و حشم
 و سپاه منفذ و بیا و ولد و مصالح رعیت و حمل و معطل قالدی و **ستر**
الناس علی دین ملوکهم اول پیشه اهالیسنه سرایت قلدی و جلدی شکسته
 دل و پراکنده حال و دل پلر **پیت** دل بهجی لاله سوخته و ز آه سوز من.
 در هر که بنکری بهمین داغ مبتلاست. **هر باری که حقوق خدمت و سوابق**
ملازمت شتر بر بی یاد ایلردی ندامتی اشتداد و ملا لقی از یاد بولور د
 و سب و روزانک حدیثی انیس دل و ذکر نغمه ضمیر قلدردی **پیت**
 از یاد تو نیستیم زمانی غافل. یا میگویم نام تو یامی شنوم. و حوشدن هر پیت
 خلوتلر ایلوب بسلیمون آنلردن کاه حکایت و کاه بصیحت طلب ایلردی بر کچر
 پلنکه دخی بمقوله کلام سونلیدی سوز سینه و درد درون اعلام ایلدی پلنک
 ایتدی ای ملک افکار بسیار بر کارده که دست تدبیرانک دامن نذر کنده
 قاصرا و له جنونه مودید رو بر همک نلا فیسنه قصد که جمله مقوله محالانده
 داخل اولادایع روشن عقل و دانشدن خارج **پیت** انداخته تیرا
 به شست آوردن. بتوان نتوان ترا بدست آوردن. هر کسه که بر مراد ک حصو
 که عدم حصول ظاهر و غالب اولاساعی و طالب اولایمکن که مطلوبه و اصل اولمقد
 غیر حاصل اولنی دخی ضایع قلزنتکه اول روباه قصد صید مرغ اندی اول
 پوست پاره بی که انکه استظهار ایدردی الدن جقدی شیر ایتدی بخبر اولشد
 اول **حکایت** پلنک ایتدی مکر بر روباه کرسنه طعمه طلبنه سوراخدن
 چقوب دشتی کشت ایدردی و لغم کسینه اطراف بیابانی قدم حرص و شرم الله طو
 ایدوب کوزدی ناگاه بر جانبدن برد ایچه که مدد قوت جسم و ماده فوج دوح اید
 مسامنه تیشوب ایتدی **شعر** بوی کباب میرسد از مطبخ بدل. بغام اشنافتی
 روح پرور است **سر اول** جانبی توجه ایتدی کیدردن بر پوست پاره بی کور د

که سبا عدن بریسی این سیوخت ستن آند قوپ کش ایس چشم روباہ بجان اول سبت پاره یدہ راست

کلجک حسمند حیات تازہ ظاہر اولدی واولقد رقتلہ اندامند قوت تمام
مشاہدہ قلدی **بدت** مرده بوی یار دلنواز آمد بمن **•** یامگر جانی که از من
رفت باز آمد بمن **•** بس غم مجاعتی فراموش ایدوب اول پوست پاره یے
دراغوش وغانم و سالہ دونوب ماواسی جانبنہ کدی وایتدی **مصع**
چون یار بدست آمد خلوت زهر خوشتر **•** اتفاق میان راہکذا رده بر درہ
کنار نہ کلدی کوردی قریہ مایکان لوطاوس جنان کی عرصہ فضا ومنصہ صحراہ
جلوہ یہ کلمشرو ذیرک نام بر غلام آنلک نکہیا نلغند کمرہ قحی در میان اتمش
لاجرم عرواستہای روباہ حرکتہ کلدی وآنلک خیال مغری وکوشست نغزہ یے
ذوقیلہ پوست پاره یی فراموش قلدی بوجال اشاسند ناکاہ بر شغال کلوق

رو با هر مرجب ایتدی و بشیر سنده علامت مشاهده اید و با ایتدی ای برادر
 سنی غایت اندیشه مند کوردم سببی ندر رو باه ایتدی ای عزیز نوشکار کر
 کور میسن که هر بزرگ زبان حالی **وَحَمِّ طِبْرِ قَائِمِ تَهْوَنَ** معنا سنک تکرار نه
 جاری و سرایت **وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَوْنَ أَنْفُسَكُمْ** سزا پا آنلرک اعضا
 و اجزا سنده ساریدر **مطلع** سزا پیای او هر روح مجسمست • روح
 بدین لطافت و پاکیزگی کست • مدت متمادی بلیه مجاعتدن طاقتم طاق
 او لمش ایکن اتفاق کچور خراین ارزاق بو پوست پاره بی بکار زانے پور دی
 حالیا جاذبه اشتهایه بوداعیه دوشدی که بو مرغاز **کَلْ خَرَامِکْ** بر سین دام
 جنکه اله و کا و آرزو یانک کوشتی لذت و خونی شربتیه شیرین قلم **شعر**
 عیش من تلخست کویار از لب شکر فشان • شربت بخشد مرا کام مرا شیرین کند •
شغال ایتدی هیئات هیئات مدت میدید در که کینم بو مرغلرک مکینده او **رزم**
 وانلردن بر نیک صیدی کجائی قورب قصد تیرنه او رزم فاما اول غلام زیرک
 نام که آنلرک با سپانیده طریق محافظه بر وجهله جد و اهتتام ایدر که نقاش متخیله
 آنک حراستی خوفدن آنلرک قصدی مثالن لوح تفکره چکه فرو دهقان متفکر
 آنک سیاستی و همدن آنلرک صیدی نهانی خیاله دیکه فریب و معامله ده نقد
 عمر می صرف ایدوب بو آرزوده روزگار کچوردم و مجتهد بوما یخولیا یله کچری
 کوندره و کوندری کچریه تیوردم سن بی نقب بمین و نه عرق جبین ایدوب پوست
 پاره اله کورمش سن غنیمت بل و بسودای بی سود و طمع خامدن فراغت قیر
شعر دلارامی که داری دل درو بند • اگر چشم از مهر عالم فرو بند • رو باه
 ایتدی ای برادر نا اوج مراده کام دله عروج میسر اوله حقیص حست و دنا و تدن
 نامراد قالمق غبن فاحش در **مطلع** تا توان بر مسند عزت نهادن پای خویش
 از جه باید کرد بر خاک مذلت جای خویش • ممت عالی بکا مانعده که محقره قانع
 اولم و لذت کوشش فریادن فراغت ایدوب بو پوست لاغری غنیمت لم شغال

ایتدی ای خام طمع حرص مذمومه علوهیت نام دشمن سن و شرف نامحوره علامت
 دولت لقب قومیش سن بوندن غافل سن که حضور فراغت و راحت قناعت
شعر درین بازار کوسود نیست بادرویش خرسند است خدایا منعیم کردان
 بدرویشی و خرسندی مناسب بود در کم اول نصیب ایلر که **الرزق مقسوم**
 دیواندن نام زدا و لمش سن خرسند اوله سن و تعین فایده و طلب محال
 که نتیجه من **طلب مالا یعنی فانه ما یعنی** کامترید راجنباب و امتناع
 قله سن **بیت** رزق مقسوم است زانرو که مقرر کرده اند پیش ازین
 و پیش ازان حاصل نمیکرد دیچهد سنک بو طمعکن قورقم که اول پوست
 پاره بی دخی الدن چقره سن و بالکلیه خایب و حاسر اولوب **الحربین محروم** رقیله
 ناصیه حالک می قوم قله سن خوش مشایهدر سنک حالک در آزکوش حالنه که قورق
 جقدی قورق ستریکن **انت کمل الحار طلب الفزین و ضیع الاذنین** روباه
 ایتدی نه کیفیتله اولمشدر اول **حکایت** شکل جون حیوانات عجمدن ایدی
 زبان عجمی ایلر بو حکایت سلاک روايته نظم ایدوب ایتدی **بیت** بودست
 خری که دم نبودش روزی غم بی دمی فرودش دردم طلبی قدم هیزد دم
 میطلبید و دم نمیزد ناکاه زیار اختیار بگذشت میان کشت زاری دهقان
 مکرش زکوشه دید برجست ووداد و کوش بیرید پچاره خرازوی دم کرد
 ناپافته دم دو کوش و کم کرد هر کس که زحد بروز نهد کام اینست سزای و سرخام
 روباه غایت حرص و طغندن بوزی درهم و شغاله ایدوب ایتدی **شعر** من خیال
 یار دادم کوکسی با دردست که خیال او شوم خالی خیال باطلست سن تماشا ایلر
 که لطف حیل ایلر بونلرک بر بنی حیله صیدن بخه کورسم کرک و کند بندا ایلر اول
 صید های بون دام قید بخه چکسم کرک بون دیدی وهمان یتر پرتاب کیم مرغ
 شتاب ایدی و پوست یاره بی اول مقام قودی کدی شغال چون کوری
 که آنک نصیحت بی غرضی لسنکین روباهه تاثیر ایدی نندن اعراض ایدوب

دوندی ما و اسنه متوجه اولدی قضای کور که بواشاده برزغن قضای
 هواده پرواز ایدرکن نظری اول بوسته راست کلدی لای جانور مرده خیال
 ایدوب نشاط نامه حوزه ملکه و اوج هوایه کورتدی اول جانبدن رو بابه انتباه
 هنوز مرغ قرینه وار مدین زیر کینکا هدن جنوب بر سنک سنکینه رو بابه اسکندر
 باشنه برزخم پیشدردی که بخاره بیم جانندن صحبت مرغانی اوندی و تعجیل نامه
 افتان و خیزان پوست پاره چاه بنه توجه اندی چون موضع معهوده کلدی بوستدن
 اش بولیدی و دستندن خبر بولیدی پس قبله کاه دعایه متوجه اولوب یلدیکه
 بر سنل تضرع حالن ادا ایله جانب آسمانه نظر اید چک کوردی که زغن بر پوست بردوست
 دیوب کیدر و پوست پاره و چکا لند طوب زبان حاله بوا بیاتک معانیس سمع
 رو بابه انها ایدم **نظم** مد قجام جنم بدست تو بود • چون بیند اخقی کسه
 چکند • کوه شب چراغ بود آن لیک • چون نوشتن اخقی کسه چکند • برده بودی
 و در آت آمدن بود • چون تو کج باخته کسی چکند • رو بابه آله رحمان مرغان و خوشتر
 نقد آن پوست حیواندن اول قدر باشنه طاش اوردی که مغزی پریشان اولدی
 بومثلی ایرادن مراد اولدر که ملک کند و ایله ارکان دولتندن بر رکنی خراب اید و
 ماتی ارکانک تدبیرندن و از کلدی مقربان درگاه و سردار سپاه و سرداران و حوشت
 تعدد حال و تفقد احوال بالکلیه فاموش قلدی با وجود که شتر بر کشته دن رشته امید
 منقطع در و من بعد مدد ندارد و تلافی مستغ ممکن که بوسبیل خدمتکاران قدیم دخی
 شرف ملازمتدن دور و مجبور قاله لرو شاید بوا غراض واسطه سببیله بای ارکان دولت
 دخی آستانه سلطنتدن اعراض و نفور قله لرو شیر تا مل تمام مضحکه ایتدی کوچیکه بولام
 عین مصیحت و محض بضیحت در فاما شتر به بایند بندن خطا واقع اولمشدر اکثر بیم
 اضطرابم آنک تلافیسی جهند ندر پلنک ایتدی ای ملک غم بهوده واضطرر به بایند
 نه حاصل و لور که آنک تلافیسی دست حیرت و ضحکه میسر و لریز که رای راست و تدبیر
 درسته وابسته در **پست** چودر طاس رخشنده افتاد مور • رها تدر اجاره

باید نه زور صلاح بود که ملک سیاه جوع و فرعی قویوب بنای کارخانه اساس
 تدبیر او زده مبتنی قله و تحقیق احوال ستر به ده بر وجهه تدقیق پیوره که اندک غث
 و ریشی خاطر باز نیند روشن و ظاهر و لا اگر واقعا اول احوال که ستر به دن سمع شریف
 ایصال امشرد و واقع اولش اول سترای عذر و کفران و جزای ظلم و عدوانی پولش
 اولور و اگر اندک حقنه اقرار ایدوب غیر واقع مفاسد اسناد امش اول لکر کردن بد
 فرجام علف شمشیر تلف و پیام بنع استقام اول لکر **مصراع** اول که بدست
 دفع کردن نیکوست • شیر ایدی وزیر مملکت سنسن بوزمانه دك سنك
 رای اصابت شعار کله استظهار ایدوب فکر دور اندیشگی جز منافع مکاره ده
 پیشوا اندر دم حالیا دخا اعتماد سکا در بویا بد هر نه طریق که رای روشند که
 موافق کله دریغ اتمه و بنی شرطه تدبیر صواب کله و رطه کرد اب اضطر ابدن
 خلاص ایله پلنك متعدد اولوب ایدی ملک همشند او مر که عنقریب بوم ملک
 حقیقتن حجاب خفادن منصه ظهوره کوردم وادی تدقیق پرده تقوی **چشم** تحقیق
 کورتم **بیت** همه حالها را برای منیر • بیرون آورم همی موی از خمیر • شیر بود و عدله
 نسلی بولدی چون وقت کج اولوب کجور دن خیلی زمان کجشدی پلنك چارزت
 طلبا ندی و بومیاق او زده قرار ایدوب و ناخی جاننده کندی قضای آهی کیدر کن
 کلیله و دمنه مسکنه راست کلدی کوردی که ما پلنك مباحنه و جاننده
 رفع صوتله محاوره و اردی پلنك بخور زمان ایدی که دمنه یه بد کمان ایدی بود **قدن**
 که آواز مخاطبه و معاویه آنرا مترلندن کوشنه بیشدی دغد غریبی زیاده او
 ایلر و وارپ و رای دیواره طور دی و کوش هوش آنرا کلماتی استماعنه
 اوردی کلیله ایدی دمنه عجب کاردنک و عظیم فتنه حفته پیداردنک و مکنی نفوس
 عهد ایله موسوم و ناصیه حافی عذارلق رقیله مرقوم قلک پجاده ستر به خیانت
 نامی طغدنک و سیاه و حوش پشند بر وقتنه و آشوب بر قدک ظلم بود که آنک تبعه
 و بالی سکا لاحق اولوب دام آفات و مخافات مکافاته کر قار اوله سن و اول بد و کت **سینه**

جزا و سزا سن بر موجب **جزا و سزای سینه شلها** عنقریب بولد سن **سفر**
 هر که تیغ ستم کشد پروان • فدکس هم بران بریزد خون • مقرر در که چون
 پیشدا هالیس کیفیت حال که واقف و لا لرهر پرسی خلا فکه مدد کارا و لوب
 سنی اول آستانه دن رد اید لر بلکه جلر سی سکا ایق طولایب سنک با سکه
 قصد اید لر ایله اولسا من بعد بکا سنکله مخانه اولمق طریق صلاح دن و ورد
 و سنکله مصاحبت و مجالست دایره خرم و احتیاط دن بغایت **قطعه**
 بایدان کم نشین که صحبت بد • کوچه پاکه ترا پلید کند • آفتابی بدین شرفی را •
 ذره ابرو نا بدید کند • **لطف** اید و ارشد نصیحت بر یا ر اختیار اید و بغیر اختلاط
 و امتزاج دن هزار مرحله کنار من بعد بکا سنکله موافقت مناع و اجید و سنکله
 مصاحبت و مرافقت خلاف رای صفا در دمنه اتیدی ای یار غمگسارم و ای انیس
 روزگارم **بیت** کو بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر • این مهر بر کم افکنم این دل
 بجا بوم • بنظر مرا رفتن دور اقمه و شرف مصاحبت دن محروم و مجبور قلمه و شتر به
 احرند • بکا زیاد • ملالت پیورمه که **مضی ماضی لا مانع لما قدر الله قضی**
 فعل گذشته بی تدکوسیب ملال در و بر امر که تدبیری که حیرت دار که کلیه خیال محال سودا
 فاسدی دماغ کن کدر و شادمانی و فراغت یوزد و نذر که دشمن عالمه عدمه کدی و ساق
 دوران ساغر حضوری شرب سرور اید پراتدی ابواب فتوح بحدانته که مفتوح اولد
 هوای آرزو و غبار دن صفا بولدی عیجز امید چمن نوید ده شکفته در دید غم
 و الم خوابگاه عدمه خفته **مطلع** ساقیا می بین و غم مخور از دشمن دوست •
 که بکام دل ما آید و این آمد • **کلیله** اتیدی با وجود که جاده مروتن طشر کتد
 و بنیاد فوقی پیر عزایله زیر و زبانتک هنوز دل پر غلگله داعیه فراغت و ارمنی و امید و آرزو
 که اوقاتک سلا متله کچه ایلی همیات هیسات **مصرع** سودای خام بخت فکر بحالی کرده •
 دمنه اتیدی بویله دکله که شامت خیانت و سوء خاتمه مکر و خدایت دن آگاه اولیم یا قبا
 نیمه و کراهت اخلاق ذمیمه بندن پوشید اوله اما حبت جاه و حرص مال بکا ادراک

مآل دن مانع اولوب طول امل بنی بومقوله عمل تحریص ایلدی و الحالته هک بویکان
 چاره دن قاصرم و بوا من خطیر نذارک و تدبیردن مقصرم **مصرع** چون کتم خود
 کوده را تدبیر چیست **پلنگ** چون بو فصل خطاب و عتالی استماع اندی کماهی احواله
 اطلاع ایدوب مادر شیر خد مننه ستناب اندی و ایتدی و ملک روی زمین
و جیتک من سبأ بنی یقین بوسره واقف اولدم بیور رسک اعلام ایدین
 اما بشرط انکه ملکه پیمان و ایمان ایلیر که بلا ضرورت انک اعلامنه اتمیر و برید
 صبا که محرم اسرار ازهار در اول کلشن رازدن ستم رنک و بوا ستمیه بس عقد
 و عهد و پیمان و تاکیدات ایمان فرا و لند صکره کیله و دمنه هیاسنده جاز
 اولن احوالی تمامه بیان اندی کیله ایتدی انک ایزا و ملا متن و دمنه
 اقرار و ندا متن عرضورند و روجه استیفا نفر ایتدی و نیه عقد عهدی
 بجدید و مقدمات تاکید می نماید و بایتدی **مثنوی** کوم قیل اجر بو
 سودن دهانی بو یوزدن کسیه قلم پانی بوسی ستر ایل پرده پوش اول
 دهانک غنچه کپی طوت خوش اول مادر شیر کیفیت حادثه دن زیاده
 متعجب متاثر اولوب یارنک سی عادت معهودی اوزره شیر کورمه کلدی
 بغایت متعجب و متفکر بولوب ایتدی ی پیروای پاره جگر موجب ملال و سبب
 انفعالک ندر **نظم** ماه تمامک بچون اولمش ملال سرور وانک
 بچون اولمش خیال حیرت و انده که علت ندر فکرنا سو هکه حکمت ندر
 شیر ایتدی موجب فکر و سبب حیرت قیل ستم بر و تفکر اخلاق و اوصاف دن
 غمیری سننه دکلدر اولی قدر کم قصد ایدرم دکوی فکر مدن کده کمر نوه چن
 ایلرم حالی خیالمدن غیبت اتمز **نظم** بجان توکم فراموش نیستی یقین اگر چه
 میسودی اکنون نمیشوی چکنم مگو بطر که خسرو مکن فراموشم کتم اگر بشوی
 و نمیشوی چکنم هرگاه که مصالح ملک سپاهدن تدبیر و تأمل لارم کله و بر ناح
 مستفق و چاکر وفادار امین مصلحت گذاره احتیاج واقع اولاشتم بر مقابله کلور

ولسان حاله ایدر در قاع خدمت و آیین وفا بسیار بجوری
و نیای جوینی مادر شیر ایدی ای نور دیده عین یقین طلیت و شک تحنین
اوزره غالب اولمده فرست دل بی غل کیم شاهد عادلی اولور مضمون
کلام شاهدن منم اولان بودر که آنک دل آگاهی شهر آنک برات ساخت ذمت
کواه اولاهر آینه چون آنک حال خلاص واقع اوزره عرض ایلدی ملک خاطر
آینه مثالی عبار تأسف و زنا زلفه فدن لایزال خالی اولمده کورک اگر فرزند ارجندم
کلام تمام دزمانه تامل تمام پوردی و توسن نیز کام غضبی شکمه شکیم و کام
تانیله دام ایدیدی و طلیت شک و شبهه بی بر تو عقل نورانی ایلده مضمحل قلید
بودم دام غمده شمر دی و زنبور اندوه و الم باشنه او شمر دی و بساط
شباط انبساطی دور خردی با هستگی کار عالم برار کم در کار کرمی
نیاید بکار چراغ اربکرمی نیفر و حق نه خود رانه پروانه راسوختی
شکیم آورد بند ها را کلید شکیم راکس بشیمان ندید شیر ایدی
ای مادر مهربان دید کلک کبی در واقعا نفس طالم بو باده عقلمه غالب اولد
و آتش غضب بنیاد صبر و حلی بر باد قلدی معلوم و مجروح مدر که آنک نذار کنده تاسف
پهوده دن فایده حاصل اولمز و اول جراحت مهم ندامت و مله ناله الیتام بولمز
فاما فساد کلی بودر که رعایا بنی هدف تیر بلا اتمشدر و پیوفا و ستمکار لوق
قوعه سن بنم ناعمه اتمشدر هر چند که کا و کا و ایدرم تا کاوی خیانتله نهدمت
ایدوب بر خیانت کا اسناد و سبت ایلیم و اول واسطه ایلر آنک قتلده سایر
قتله معذور اولوب طنز آشنا و طعن بیگانه دن دور اولمده هیچ وجهله بر طریق تصور
قله حزین و چند آنکه میدان نفرس میانشده فوس فراسته عنان و پرورم آنکه برات
ساخت ذمتنه کانی امر تو قتلده بر مذهبده دخت بوله عزیز بچاده شهر اهل
تمکین و صاحب وقار ایدی هم رای روشنی و هم سیرت پسندید بی
وازیدی بوصفات حسنه ایلده که اول موصوف ایدی کانت و جنایت و کفران

نعت نسبت اتمک معقول دکلدی بومقوله کسنده اول قبیلدن دکلدی که تمنای فاسد
 و سودای محال آنک دماغند جایگیرا و ملش اوله و بنمله مقابله و مقابله خیالی
 خاطره کلش اوله بونک بوله آنک حقند انواع شفقت و اصناف عاطفتدن
 اهل واقع اولمشدی که سبب نفرت و عداوت و موجب خصومت و خشونت
 اولیدی بن دلرم که امری تخصصه مبالغه پورم و حقیقت حالی عین تعیینده
 معاینه قلم بوصورت اگرچه سودمند اولمز اول بلیه بوقصه ایله حیرت ادا که
 کلر اما شاید که نفسنه آندن فی الجمله تسلی حاصل اوله و فتنه انگیر و سخن چین
 کوشمال بوله و بنم عذرم خلایق قند فی الجمله معذورا اوله اگر سن بوسردن بر اثر
 بکدکسه و یا برخیر استماع قلدرسه شفقت مادرانه بودر که بدن دروغ اتمیوب تبینه
 از زانی پوره سن **شعر** نه ایستد کسه لطف ایله بیان ایت • نه سره
 واقف او کدسه عیان ایت • مادر شیر ایتدی • دلمه کوهرا سره واردر • زیامند
 ولی سمار واردر • بو خصوصه برخیر استماع قلدیم اما اظهار فی جایز کور مرین
 و برسن سطلع اولدم لیکن افشا سنه معقول بلکه شروع اکلرن زیر که کمانده
 بعضی ارکانله عهد و پیمان اولمشده و اخفا سنه باینک تاکیدات فراوان قلمشده
قلوب الاحرار قبور الاسرار بیت به پرمیکد کفتم که چیست راه نجات
 بخواب جام می و گفت عیب پوشیدن پادشاه عالم عالمه که راز فی فاش
 اتمک عیب تمامد و افشای سر از نقص مالا کلام علای فضیلت نصاب ^{خصلت}
 اجتناب تاکیدات پحد و تهدیدات پبحساب بنور مشدرو الا بتمامه سمع شریفه
 انها یدردم و عصه و اندوهی ساحر سینه فرزند لبند مدن کدر دم شیر
 ایتدی بویا بد تاویل علما و قایل حکمایه نهایت یوقدر بعضی کافران افشای راز
 احتراز پور مشدردر قایلک صلاح حال و سلامت ذاتنه نظر قلمشدر و بعض
 آخر مصیحت کلی بر نیاده اند نفع عام منصور اوله اظهار اسرار بر خصلت و بر ^{مشدر}
 فرضا که بر افسان ناحق بوه بر مسلمانان قلند قصدا نشه و بوسه بر عهد فی محرم ایدوب

کمانده پیمان و ایما بنی حد دن کجور سه اول محرم اول مسلك حیات نیت نفس و دمی
 اچون اول رازی اظهار ایدوب اول سرتن خبر دارا بلیه ظاهر بودر که بحسب
 الشریع مواخذ اولوب عند الله معاتب و لما سه ترك بلکه بر صورت مثلند کمان
 راز اهل فساد مشا رکدر و میکن که بوجبرك مخبری بوسری سکا اظهار انکار
 کند و میاندن چغریانی سنك عهد اهتاما که حواله قلمش اولوایا بندن دهمست
 ایدوب سینه بوسرك افشاسنه واسطه امشدا ولا توقع ایدرم که بنی توقف
 بنی بوسرتن خبر دار اید سن و شفقت و نصیحت که لایق اولنی دریغ پورمیه سن
شعبه رازت بمیان آر که ما محرم رازیم • بلکه رازنرناز که ما اهل بنیازیم
 مادر شیر ایتدی بواسطارت که پوردرک بغایت ستوده و بومعا که بیان
 قلندر زیاده پسندید در فاما اظهار سرتده ایکه سر عظیم مضمحل اولو اولو
 مکسره ایلکه که اکا اعتماد ایدوب محرم اسرار اید نمشدر در عداوت لارم کلور
 ثانیاً خلق انک حقند یدکان اولوبانی محرم رازا ممد دن احتراز ایدر لرهم احبا
 نظر ندن مردود و مطرود اولور و هم مظهر طعن اعدا و گرفتار طنز حسود اولور کلیات
 حکمت نکات حکما ده کلشد که **من لم یحب سرت و عیش شرم** یعنی هر کسکه
 حقه ضمیمه نه گوهر اسرار هر اسرار ورمیه لاجرم سرتانک قصد سرتن مکرر میان
 ایدوب عالمه سلامت یوزن کورمیه اگر چه حقی سرت و صدق نهار ایلک
 اولتر اما دیمشدر که **مصع** سرویمک اولور سرتی عیار ایلک اولتر • مکرر که ملک اولو
 رکابدار حکایت از استماع پورمیش اولکه که چون ناخن تفاقله رخساره عهد و میا
 خواش ایدوب سرتیاد شاه فاش ایدی دست روزگار سپردن تیغ خون باش
 بوار ایلک تراش ایتدی شیر استفسار ایدی که بخدا و لشکر اول **حکایت** مادر شیر ایتدی
 سوالف ازمانده بر باد شاه عظیم الشان واریدی که مسند تحت سلطنت
 زبور بدل و معد لیلک زیب و بها بولشدی و اطراف و اکواف مملکت شمس
 تیغ سیاستله بر نور وضیا اولمشدی **شعر** زمینی قلمشیدی عدلی معمور

زمانی تمسیدی بذل مسرور بر کون اتفاق عزم شکار آندی و قصد صید یابد و ب
 جانب مرغزاره کندی اول محله که آشیانه هوا نواح طیور ایلد عولدی و عرصه صحر^س انجا
 و حوشله نمود اعرصات اولدی ملازمان رکاب سعادت انتسابك هر بری بسط و قبض
 و جری و درکض و همك و قنك و طعن شغول اولوب بادشاه خستیدن رکابند فرید اختصاص^{الله}
 مزار اولن خواص و خدمه قالدی رکابدارنر تشریف خطاب پیروب آیدی کل سنگله^{سوار}

اولد عمر خیل سیل رقرار لره بر مقدار عنان و پیروب میدان کوستره لره که یکا داعیه
 دشمن شد که بلمز بر عنان ندان و لان رختی تیز و بلسک و یزرا نکه اولن ابر شمی سیک خیر^{در}
 رکابدار فرمان بها مطاعه سمعاً و طاعه دیوب آتش پاره باد پهای میدانر سوردی
 بادشاه سمند آتش سر عته عنان و یردی چون بر مقدار رنجیر کا هدن مفارقت آید
 عنان پاره آتش پاره چکوب رکابداره آیدی بومسافتی مساحتدن عرض بود که
 حالیا خاطر مه بر خاطر خطور اتدی که تند باد شوری بنیاد حضور و بنیان سرور

هباً مشورا ندی سا پر خواصك بوسن محرمیتله اختصاص اولدغی جلدن د یلدم که
 بوبهانه ایله خلوت میسر اولوب وجهله که کسه کان اتمیه نورانی اظهار ایدم رکابدار
 چون شاهدن بو کلماتی ایشندی زمین لب عبودیتله تقبیل ندی و شرط مدحت و ^{محمد}
 ایدوب ایتدی **بدت** خسر و امیر رخك تابنده اولسون دایماً روزگار ك فرخ
 فرخنده اولسون دایماً اگر چه بودزه بی قاب کدوده مظهر انوار شریف خطاب
 اولغره لیاقت بلزدی اما چون بر تو آفتاب عنایت شاه کامیاب التفات ارضانه
 پیوردی میدد رک که کوش نسیم صبا که محرم اسرار حقانی بهار در دوحس از هار دن سته
 رنگ و نواستقیم و دل بو کجی رخ این جواهر اسرار در بورازك سر حد اطهار نه قدم
 داز اتمیه **شعر** صنسه بهمانه کی کاسه سر دیمیم کسبیه بوسردن اثر پادشا
 چون رکابدار دن بو نوع کلمات استماع اتدی تحسین و آفرین ایدوب ایتدی
 آگاه اولکه بن برادر ملك باد محنت و آتش کینه سبندن بر آزارم بچه کون ایدی
 که آنک احوال درون و بیرون تقریر ایدردم بو کون صفحات حرکات و سکناتدن رنگ
 سودای سلطنت و نیزك هوای یالت مشاهد قلم و بزم هلاکه قصد کین و مکر
 و کین عین الیقین بلدم بس بود اعیرد و شدی که اندن اسبب مضرت بيشمدین
 خرسنگ وجودن شاه راه سلطنتدن **کاماطة الادی** کورتدم و چین زار و لای
 اول خارد لریشدن پاک و چشمه ایا لقی خاک تشویشدن صافی و تابناک ایدم
 ایله اولسه سکا لارم اولدی نك احوالندن خبردار اولوب بنی محافظت خد ^{مقام}
 قایم اولاسن انشاء تعا چون ماموله حصوله موصول اوله آستانه کردون رفقه
 درجه آفتاب دولتک بر مرسته ارتفاع بوله که پای مباهاتی فرق فرقدانه قویه سن
 رکابدار فرمان بردارم دیو خدمت ایدی و اول عهدی عهد سنه الوب اول مهمی
 ذمت همنه حواله قلدی دایماً فراوانله مبرم و ناکیدات بی پایانله مستحکم ایلدی
 هنوز مترله معهوده واصل اولما مشدی که جریده احواله بوفالوق رقی چکدی
 وزمین عصیانده عذر و کفران تخمین الدی ورشته میانه مقراض نفاق و شقاق

کسیدی و بونجه عهد و حقونه قدم عقوقله بصدی القضاہ رکابدار فرصت بولوب
 برادر پادشاهه ماجرای علی ماجرا حکایت اندی برادر پادشاهه چون کیفیت حال دت
 اکاه اولدی منت پذیرا ولوب رکابدار مواعید بسیار ایله تسلی قلدی و تدبیر
 صایبه ایله کندوسن اول ورطه دن خلاص ایلدی اتفاق آرزمنده ندر که عادت
 انقلابات دوران و تحولات احوال حدثان در پادشاهک بهار دولتی نکبات نکبت
 خزان و نهال زندگایندن شکوفه کامرانی ریزان اولدی **بیت** قویب یروپرنه
 رخت و بختی د کسیدی تخت تابوته بختی **قطعه** کدام باد بهاری وزید در
 آفاق که باز در عقبش نکبت خزان نیست دوام پورش اندر کار مادر
 دهر طمع مکن که در بوی مهربانی نیست چون منسد شاهی شکوه برادر مهر ^{دن}
 خالی قالدی برادر که پائیه تحت سلطنته قدم با صدی و شهر یاریق تاجن کامکار
 فرقه اصدی **شعر** در ریاض ملک دولت غنچه شادی شکفت بوستان
 سلطنت را تازه شد از سر نهال اول فرمان واجب لادغان که زبان پادشاه
 جریان قلدی قتل رکابدار اولدی پچاره زبان تضرع و زاری و نظم ایله فریاد
 و فغان ایدوب ایتدی ای معدن مروت وجود وای سایه واجب الوجود **شعر**
 گاه من بجز خلاص من چیست خرای بجز من کورم نه این بود پادشاه ایتدی
 ای رکابدار اعظم جرایم خدمتکار افشای سرار در برادر من پرورده بغی و بر
 آورده دست همتی بکن بوسری که جله خواص دن اکامح منبیله سکا اختصاص ^{شدی}
 فاش اتمکی روا کوردک و نه وسیله حقوق سندن عقوقدن غیری نه میسری
 و من بعد سکا بجز اعتماد ایدوب خلاص که بجز اعتقاد ایلک متصور **مصرع**
 از هدم بیو فاجدای خوشتر رکابدار اولقد ر کم استعفا و استغفار ایدوب
 جزع و زاری اندی کار اتمیوب برادر اولدی و عاقبت مرغ جانی دام سیاست
 سلطانه گرفتار اولدی **بیت** کوزبان تور از دار بود تیغ را بر سر تچه کار بود
 بومثلدن ظاهر و لور که افشای سرار مورث شر و بسیار وارخاء عنان زبان

مژم مضمار پیشمار در بو معنی اشعار ده کافید رو بود عوای ثباته بوا پیات
مثنوی بلور سن سر کمر در صقله آئی • که چقایه الکن رایکانی • صقن سر سوز
 اظهار اتمه بی باک • که اولور کوهر اظهاری خطرناک • نهان ایت سینہ صند و ^{قند آت}
 و کوریه الماس زبانی • بخیر بی کشف سر سهرن چقرمی • بخیر سرداری افسردن
 چقرمی • شیراییدی ای مادر مهربان سرن آخره اعلان ایدین غرضی فی الحقیقه
 انک شیوعی اولور کونک و الا کونکدی که محرم اسراری همان کند و اویدی چون که غیر
 اظهار امکی جایز کوردی اول دخی آخره اشکارا نشه معذور طوطی کونک زبیرا که
 کشتی کند و بار نه تمحل اولمحق آخر تمحل اتمه عجب میدرم دیشلرد که راز خود را
 چون تو خود محرم نه • دیگری خود محرم آن چون بود • بردخی بوکم کشف سر اگر چه
 افشای باز اولدغی چمتدن معیوبد را ما اظهار حقیتضمن اولدغی سیدن فضایل
 محسوبد و جناب شفقت ماید رکامیابدن تضرع ایدرم که بوسرک افشا سندن
 اظهار حقیت تمکله کردن حانه جانی طوق منت جاودانیه مطوق ایدوب
 بوبار کانی ناتواندن کوتوما کرچه اگر صریحه قادر اولمترسه کنایتله اعلام پیور
 اگر عبارته کونفر خرسه باری شارته در بیغ پیور میه **شعر** دکل اظهار نه لارم
 عبارت • که عارف اولنه بس در اشارت • مادر شیرایتدی فرمان بردارم
 اما بشرط انکه کناه کار بد کردار که بوفتنه غبارن قوباد مشد بر خراوسن بولر
 و جان صفح جمیل انکه دد علیلندن که رویت طریق صدق و مروتدن دوردر
 مستور قله اگر چه علمای دین و ائمه حق البیقین صفحات دفاتر مائری فضیلت
 صفح و منقبت عنوایله مشحون قلمشرد و شیوع غضااض و اغماضه تحریص و ^{تخصیر}
 پیور مشلر اما اول جرایمده که انک اثری عالمه سایر و سایریدر و ضروری نهاد
 بنی آدمه شایع و طاریدر عقوبت عفودن اولی در بوکناه مقابله سندن که مفاسد
 فی الحقیقه نفس باد شاهه عایددر اگر عقاب و انتقام ظهور اتمترسه و پادشاه
 بوباید طریق مساحتی قویب شاه راه سیاسته کمترسه سایر مفسدرو دخی

موجب جرات و اقدام اولور و ستمکار لرک حجتی آنکه فوت بولور و هر بریسی دل
 آزار لوق و بدکار لقه آتی دستور معتمد و وثیقه معتبر بولور پس آیدن عفو و اغاضه
 راه مجال اولمق کرک و نص قاطع **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ** موجبه آنک تدار کنند
 تساهل و اهل قلمق کرک **بیت** هر ان کست که بازار خلق فرماید • عدوی
 مملکتست و بکشتنش فرمای • بوشییدن غرض بودر که دمنه غدار و مکار
 که ملک روزکاری بوکاره تحک اندی بغایت تمام و غماز و شیریه فتنه ساز در
 شیرایتدی بوخاطر خاطر فائزه خیلی زماندر که خلیان ایدرای مادر غمخو ره
للعادف بکفیه **لشاره** سن فارغ اول که من بوامن تا ممل عام التسم کرک
 و بوقضیه فی تحقیق طریق اوزره کستم کرک مادر شیر منزله کندی و شیر تفکر سپا
 صفار و کبار خشنیدن که وار یسه احضار اتمک امرایدوب امرارکان و وزیر ار
 واعیان دیوانه دعوت اندی **امثالاً لا امری لعلالی** رعایا و اشرف و اعالی درگاه
 شیرده بجمع اولمق و بر مقتضای فرمان دمنه بی کسان برکشان دیوانه کور دیلر
 چون دمنه کلدی شیر آنک جانبندن اعراض ایدوب فکر دور و دراز طلدی کوری
 که در بلا کساده و راه رها بسته درو امید خلاص منقطع ورشته اغاض کسسته
 آهسته خواص مملکتن بر یسینه صورده ی که بوجاعتک احما عنه حکمت ندر و ملک
 کرداب تفکر دوشمکه باعث و علت نه مادر شیرایتدی سنک قید حیاتک متفکر
 قلمشده و نکبات نکبت وجودک آنی کرداب حیرته صالمشدر چون سنک عذر
 و حیاتک ظاهر و جراتیک واضح و باهر ولدی و اول افترا و بهتانلرک که آنی
 وزیر مهربانی حقت سندن وقوع بولمشدی عرصه خفادن منصفه ظهوره کلدی
 دیردی حیل و مکر و چهر خیانت و عذر کدن پرده غفلت مرتفع اولدی جائز
 دکلدر که سنک اتش تزویرک و سعایتک آب شمشیر سیاستله سونیدر میه لر
 و سنجلین مظهر الوجودی خیر محض فضا سندن قویب تنکای عدمه کونیدر میه لر
 دمنه ایتدی ای کافله دولت و عاقله مملکت اکابر مستعدین حکمتن برد قیقه

دضمکره

ممل قوم مشلردر و آسایش متاخرین همچون منسلك واضح و صفند مساعی جمیده
 در بیغ پیور مامشردر آنلرك جمله كمالات دلا ویز حكمت آمیزندن بریسی بودرك هر كسكه
 خدمت پادشاهد یکدل و یکجت و لا مرتبه تقرب نیز وصول بوله و اول كسكه
 كه تقرب سلطان اوله محسود جمعیان اوله ملكك دوستی و دشمنی اكا عدل
 قله و دوسندری نك چاه منزلتنه حسد قله لرد شنلری مصالح مملكنه آنك تدبیر
 و مباحثندن پمخضور اوله لر **پیت** هر كه نزدیكتر بمجلس شاه • خطروی
 عظیم تر باشد **تر و المخلصون علی خطر عظیم** بوسبید ندر ك اهل حقیقت
 دیوار امن و راحت بشت و یروپ دنیای ناپایدار غداردن یوزد و نذر ^{مشلرد}
 و خدمت مخلوقدن فرار و عبودیت مملوكدن عارایدوب عبادت خالق
 و اطاعت مالکی از مة خلا یقر اختیار امشردرك اول در كاهد ظلم و ستم
 و سهو و غفلت اولمز و اول استانده جزای حسنه سیئه و پاداش طاعت عتق
 اولمز **رباعی** آن عدل آهست كه بر يك منطست • باقی همه جا كاه رضا كه
 سخطست • اینجا ستمی نیست كرا پنجا ستمست • و اینجا غلطی نیست كرا پنجا غلطست
 اكثر خلا یق خلا فی اوصاف خالق اوزره مفلور و اولوب جاده عدل ددن كز عا
 عاق وسطدن عبارتد روعین اعتبار لری ملاحظه جانب استحقاقدن محبوب
 و مستورد كام مجرمان لازم العقوبه اخلاص مخلصینه لایق جزا و سزا سن
 كور لر و كاه ناصحات واجب التربیه ارباب خیانتك جنایتنه مناسبت
 عذابله مواخذ قلو لر زیرا كه دامن حال لری لوٹ هوا یله آلوده و كالا ی افعال
 دست خط و خطایله فرسوده در غازه غرضله عارض احوال لری كا كون و كونه
 ریا یله چمن اعمال لری دكر كوند **شعر** مساوی قتلندن خیر یله سدر •
 برابر بلكه یكد ر نفعدن ضرر • لایق بوایدی كه مملوك طریق ملازمت مملوكه رعیت
 اتمیوب كوشیه عزلت و كاسانه خلوقی عالمه ویر میسیدی و خدمت سلطان
 كه نمود آتش سوزاندر احتراز ایدوب كند و روان ایا غیله بو چاه بلا یه كرمیك

هر کس که قدر فراغت بلدی و خدمت مخلوق او زره طاعت خالق هیچ اختیار
 قلمی کا اول بلا پیشه که اول زاهد گوشه نشیند ایرشدی مادر شیر ایدی
 نه کینیلر اولمشد و اول **حکایت** دمنه ایدی روایت ایدر لکه بر زاهد
 و ایدی که اعزاء تکلفات دنیا دن قبا ی عبایله اکتفا امشدی و مستمات
 نفسانیه دن گوشه و گوشه ایلر فراغت و کشکینه و پشمینه ایلر قناعت ایلشد
پیت هر کدایم بور یای فقر ابرور کسوت انکا اطلسم در بنقدن حاجت
 ایماس خعلت انکا اول پر صلاح شعار کمال زهد و تقویله بنی الناس شتهار
 بولچق و صیت و صدای و رعی مسامع جهانیا نه واصل اولچق اطراف عالم دن
 اصناف بنی آدم قدم غرمله جناب مآب ارشاد مآب نه متوجه اولدیلر چون
 نورانیت عبادت جبینند لایح و روحانیت صلاح و طاعت خمیر غیب بیننده
 واضح ایدی انک حقت معتقد لک اعتقاد دی کوندن کونه متزاید اولدی اول
 ولایتک بر شاه صورت درویش سیرت بر پادشاهی و ایدی که طلب رضای
 الهی متابعت هوای پادشاهیدن تقدیم ایدردی و احوال دن کلیا منهج
 اخلاق انبیا و مذهب سیرت اولیا او زره کدردی **شعر** کچه عالم
 سپهر سلطنت ماهی ایدی شاهلرد و دوشی و درویشلر شاهی ایدی
شعر سیرت پاکیز و خوی خوش و کودار نیک بافتیری خوش بود
 با شهر یاری خوشتر است چون پیر گوشه نشین احوال دن خبر دار اولدی
نغمه الامیر علی باب الفقیر خواستی او زره ملازمت خدمت پیرم بیل
 بغلدی و احوال عاقبت و احوال آخرت اکوب ناز را را غلدی و انفاس
 متبرکه سندن استمداد ایدوب ملوک لایق بضایع التماس ایدی پیر زاهد
 ایدی ای ملک حق تعالی نیک یکی ساری وارد بر برسی فانیدر که اول دنیا در
 و بری دخی باقیدر که اول عقیدار مقتضای همت عالی اولدر که چون سلطنت
 جهان فانیدن ال یویر سن سر بر سلطنت باقی پیر قدم قویه سن

مثنوی ملک عقبايه خواه کان خرم بود • ذره زان ملک صد عالم بود •
 جهد کن تا در میان این فشست • ذره زان عالم آید بدست • پادشاه آیتدی
 ای برضای ضمیر نه چاره و نه تدبیر ایله اول مملکتی شخیر اتمک میسر در زاهد
 آیتدی پچاره لره چاره ساز و مظالم سوز و مظلوم نواز اولمغله متصور در هر
 پادشاه که آخرتک حضور و جهور و راحت و رفاهیت دیلیه واجبدر که دینا ده
 اسایش رعیت کوشش ایله **مثنوی** کسی خسر آسوده در زیر کل • که خسرند
 از مردم اسوده دل • کسان بخورند از جوانی و بخت • که برزیدستان نیکه نداشت
 چون زاهد ضعیف حدن فارغ اولدی و خزانة دل پادشاهی جواهر زواهر زواجر ایله
 طولدی نصایح دلپذیر پر صافی ضمیر قلب شاهد بر مثابه ده تا اثر اندی که دست
 ارادت که دامن یمنده ششایدوب شرف صحبتی ایله دایم مشرف و مغتلم اولور
 و بحام کلام نصیحت انجامله توسن هوای بد فرجای رام قلوب دی اتفاق بر کون
 اتفاق مصاحبت در ولس کامله مشرف ایکن ناکاه داد خواهر لدن بر جمع کثرو جم

۱۱۰
 غفر فریاد آتش با یتری کره فلک آتیه چقر دیلر زاهد چون بوحالی کوردی نلری حضور
 دعوت ایدوب هر برنک حالنی علی حد صورتی و پادشاهه انلرک مهمانسه
 مناسب احکام تلقین پوردی پادشاه بوندن زیاده خط ایدوب التماس اتدی
 که بعض وقتد دیوان مظالم رعیت نک نظرند عرض اولند زاهد دخی مهمات رعایا
 و مصالح برای اعدل و انصاف فیصل بولادی و اکادخی **الدال علی الخیر کفا علیه**
 مفهومی و جیغی ثوابت جمیله عاید اولمق امید یله مسئولین قبول و ملتقمس مبدول
 پوردی و دفع مظالمه موجب حال و مال اوزره زبان زاهد هره فرمان که جریا
 بولوردی پادشاه طوع و رغبتله اصفا و استماع ایدوب تنقید و امضا قوردر
 بوسوال اوزره قضیه برمس تبریه واردی که اگر مهمات ولایت بلکه کلی مهمات
 سلطنت اول پیر صحت کرامتک کف کفایتنه مفوض اولدی عاقبت سنودای حب
 مال و طوع رسته آمال سوبیدای دل زاهد راه بولدی و دیوار زهد شیخ صلاح
 شعارده رخنده بدیدار اولدی و سر درویش هوای توکلن فاغ اولوب تشویش
 تمنای اسباب تجلیله طولدی **ولیس اول قاروره کمره فی الاسلام** بونک
 امثالی له هذا الآن هزار هزار اولدی **شعر** پیر زال دهن کم مفتون و مسحور
 اولدی • جرعه دینا یله کم مست و مخمور اولدی • دنیا بر پیر زال مکاره در
 که بجه شیر مردلری کند محنت محبتنه گرفتار آتمشد بر زال غدار در که بجه
 صاحب همدلری پترن وار چاه بلا و غار عنایه آتمشد **نظم** رستم زان
 ستم دستند آتمشد ربون • بترن چاه الم قهرند قلمش سرنگون • طاعتک
 هر باشی بر اسفند یارک با سیدر • بر سیاوشک هراقن صوی کوزنیک یاشید
 لاله سی بر یوسفک پیراهن خونینی در • بر زلیخا نک کل رخساره رنگینی در •
 چون زاهد شود بخت سورا به ریاضت پرند سوریای ریاست و شربت لذت
 سیاست نو س اتدی ذوق چاشنی عبادتی بالکلیه فراموش اتدی **حب دنیا**
راس کز خطیبه بلکه **ترک دنیا راس کز عبادت** حلقه سنی در کوش اتدی

پادشاه کوردی که زاهدك تصرفاتی موجب صلاح مملکت و تدبیراتی سبب
 انظام مصالح سلطنت در زمام مہام آیامی علی القیام آنک کف اہتمام نہ تفویض
 اندی درویش دور اندیش کہ سابقانان عنین پردی حالیا جہان عنین پردادی و بدل
 تحصیل کلیم ایدر کن تدبیر تسخیر قلم ایدر اولدی **مثنوی** جہان برخانہ در آراء شے
 یوق • اچینہ کیرہ نك آسایش یوق • دوشردویش ایشہ تشویش نانہ • واکر
 سلطانہ فکر جہانہ • اتفاق برکون اول درویش لرون بریسی کہ احیاناً خدمت
 زاهد کلور کوردی و انقاس نفیسندن استمداد ہمت ایدر دی زہدی زیارتہ
 کلدی چون اوضاع و اطوارن احوال سابقہ یدہ ناموافق کوردی زیادہ تعجب اندی و آتش
 حیرت قلبندہ مستعل اولوب کند و کند وید ایتدی **شعر** آب حیوان تیرہ کون
 شد خضر فرخ پی کجاست • خوزجکید از شاخ کل باد بہار ناچار چہ شد • چون زاهد
 شب لباس عباسیہ کوشہ افتدن پدیدار اولدی و ناسک قوا و حواسی کرپیان
 خوابہ باش چکوب غوغای و حرکتی سکون بولدی زاهد زبان اعتراض دراز
 ایدوب ایتدی **مطلع** دران چمن کہ تو بودی کلی بیار نماند • خزان در آمد
 و سر سبزی بہار نماند • ای طاوس سدرہ مقام حظا بر قدس و فوادیس
 انسہ خرام ایدر کن **عنایت الحبیب** حب جاہر دشمنکہ یعنی سبب نہ وای
 شاہباز بند پر واز اوج هوای استغنادہ عنقای قاف قناعت شکار ایدر کن
نبأ الطیور دنیای دونہ بونجر طلب نہ **شعر** مجموع روز کار نور روز
 امید بود • ان روز خوش کجاست و ان روز کار کو • زاهد اولقدر کہ زبان
 اعتداری پر کار اندی بر کلامہ کہ محک اعتبارہ تمام عیار واقع اولاقادر اولمیدی
 همان ایتدی ای زاهد فرزانہ بوفسون و فسانہ میل هوای نشینہ محضاً بہانہ در محصل
 کلام و خلاصہ ما فی المقام اولدر کہ خاطر مبارک دام حطام دنیا بہ مبتلا اولوب
 ضمیر اشرف چنکال حرص و مالاہ گرفتار اولشدر **شعر** ہای چون تو عابد
 حرص استخوان سہل است • در نیا سایہ ہمت کہ بر مر دارا فکندی • کل گرم ایلہ

دامن بجزیدی غبار غبار له مغبر و مشرب تقریدی خس و خارد نیای غدار ایل
 مکدر اتمه و عنان نفسی دست هوایه و پرمه و نواله زهر علایی کام دل نشیند
 شعر بر خوان دهر دست ادا ت مکن د راز کالوده کرده اند بر هر این نواله
 زاهد ایتدی ای مرید معتقد آمد شد خلق توجه حق چندان مانع اولدی اگر چه
 ظاهرا توجهم جاب نفسه و مصالح اشهد در اما معین مقام اشهد و جناب قدر
 قلم اول شغل اوزره در که بلش ایدک و حاله اول منوال اوزره در که مشاهد قش ایدک
 مهمان ایتدی ای سلیم دل سن حالیا حال کدن غافل سن و شراب غرور ایل مست ولا
 یعقل سن بصیرتک پرده غفلتله بسته و مزاج طبیعتک امراض اعراض خسیسته
 خسته مثنوی چکدی چشمه کون میل غفلت دلوکه طولدی میل جاه دولت
 طوبی در غفلت انجوسی کوزوکه انجون اکثر سن کندزوکه اما اول زمانکه خار
 غفلت با شکدن کیدوب عرض مرض غرضدن فاقت بوله سن حقیقت حاله مطلع
 اولوب اندوکه افعاله پیتمان اوله سن لیکن فایده و پرمیه و ضایع اندوکه
 کجاست هر چند که اله کورمک دلیه سن اله کومیه شعر کارها کرده و آخر
 کار چون پشیمان شوی نذر دسود سنک مثلک همان کور مثلیدر که اول
 ماری تازیانه تصور ایدوب کندودن دور آمدوکه سبیدن ضریح حفر کورو
 مار و مور اولدی زاهد ایتدی نه کیفیتله واقع اولشد اول حکایت مهمان
 ایتدی بر کور و بر پنا مرا فتنه مسافرت نیت ایدوب بر طرف کندو وقت شام قریب
 او بچق بر مقام نزل ایدوب اول کچه اندک یا تدیلر و تا شبر صبح طلوع ایدوب
 کاروان صبا آمد شد آغاز قلدی همراهی دخی بر مقتضای عریب بکر اصحاب
 قبل الهجر ان ذلک النجاح فی التبرکیر اول منزلدن رحله ساق جدی تبشیر اندک
 اعمی نک بر تازیانه سی واریدی اتفاقا و حاله یعنی انشای خط و تر حاله الذن
 د و شور دی چون سوار اولدی مرکبی تحریکن و کاه کاه آخی کوسمال تعریکن اکا احتیاجی
 واریدی باب تفحصین مبالغه قلدی قضای الهی مکر که بر ما زشت دیدار ثعبان

کردار بودت هوادن اولشمن و اوسر مادن عصای موسی که بنجدا و لوب آند
 دشمش الله راست کلدی تازیانه سن تصور ایدوب آدی کوردی که کند و مقرر
 سندن بزم و استحکامه اندن محکم شاد و خرم اولدی و حق تعالی به جد و علا
 شکر ایدوب یوله کیدی رفیقو بر بریله مصاحب ایدوب کیدرکن و خفت صحبتله
 شداید بقی تخفیف ایدرکن ناکاه مرد پنا نگاه ایدوب کوردیکه اعمی الله بر مار
 از در سیماطوب کیدر بلدی که آفی مقرر سن خیال ایدر فریاد اندیکه ای رفیق
 اول الکده تازیانه تصور اندو کلک افی ندر زهر زباندن غیری نفعی ندر زهر دهان
 ضرر کورمدن بن دندانندن چاشتی عیدن الکن کدر اعمی چون بوسوزی اشتدی
 جزم اندی که بصیر لطیف الحیل ایله مقرر سن لما غریم اندی ایتدی ای یار حیل
 حصول دولت و جد و جهدک نه مدخلی وار طالع و بخت در کار حضرت پروردگار
 مقرر سن مقابله سندن نعم لبدل تازیانه ارزانی پوردی سن مانعی اولور سن
 اگر طالعک مساعدت و بختک موافقت قلو رسته سندن بولور سن **بیت**
 طبع دستن کوم قل ایله کوتاه • سکا داخی یکت سن ویره الله • ای بصیر بن که حدت
 ذهن و صکت ضمیر • فخر معزة النعمان الی العلا ضریردن دعوی تفاضل اندرم متع
 که فسون و فسانه ایله خزانه غیبک حواله اولان تازیانه المدم کیدرم پنا اندی ای
 هدم سنک تازیانه که طمع ایدوب ندرم اما مقتضای مرافقت بود که سنی بوخاطر دند
 آگاه ایدم ای برادر کوم ایله ترایک نصیحتم کا ذکر و نوش داروی مو عظمدن تا بشیر
 ایکن اول مار زهر لکه الکن کیدر نا پنا کوردی که ابرامده زیاده اهتمام اندی اندن
 اعراض ایدوب ایتدی **بیت** ای مدعی مبالغه از حد چه میبری • این کت کوش
 دار که روزی مقدمه است • بصیر هر چند که باغ ابلاغه نقضیه تمییز سرحه مبالغه
 طنز و کندی و مدعا سن ایمان فراوانله و ناکیدات بی پایانه مؤکد و مؤبدل بدی اصلا
 فایده و برمدی واعی آنک نصیحتنه التفات کوسرمدی جوز قف تاب آفتاب عالمنا بدن
 کوره هوا کرم اولدی و افسرده لک نهاد ماردن کدوب درشت ایکن نرم اولدی انشای

حرکت دندان زهر ناکله اعمای بی دراکلک الله بر زخم اورب فی الحال هلاک اندی
 بومثل اول اجلدن کوردم کسندخی دنیا به اعتمادی جائز کورمیه سن وانک صورتیه
 که مار منقش هیاندر کول و پر میه سن وانک ملایمت و ملاطفه میل و محبت کو
 که زخمی قابل در ورزهی هلاهل **مثنوی** شربت انگبین مجوی نزد هر که برا ^{نیست}
 شهید زهر تو تصور کنی که آن غسل است • ان غسل نیست شربت اجل است •
 زاهد چون درویش خیر اندیشدن بوگمانی ایشندی زمان بجزد و فراغتی نذراید و
 و پزده اعتسافی عین اضافدن کو تورب احواله نظر اندی کوردیکه اول دوستک
 نصیحتی محض سفقندن ناشی و عین مجتدن منبعث ایش فواره دید سندن اشک
 ندامت متواتر و تنوره سینه سندن شراره ملامت مطایرا ولدی و اول کچه
 شمع سوزا رنجه زار زار اغلدی و پروانه وار شعله شوق دیدار له جگر ن طغلدی
 و کار و بار خلا بقی قویب ینه خدمت خالقه بل بغلدی چوز زاهد سفید لباس صبح
 سجاده نورانی شعاعی **والصبح اذا تنفس** محرابه یایدی و راهب سیاه پلاس روح
واللیل اذا عسفس صومعه سندن متواتر ولدی **مثنوی** چمن سحر چونکه زاهد
 خورشید • اولدی نورانی کسوتیله پدید • نور ایمان کجه چواندی ظهور • کفر
 د مجوردن ایلدی مستور • وضع سابق اوزره صومعه زاهدان که فزیده علایق
 و عوایق ایدی زلال خلائق ایله طولدی شوره زار قلبند ینه عواصف بخت و عو
 کبد و عونت اصدی و ثلینه هوای سحر کاهی پنج درخت اندیشه شیانده کسدی
 و احکام قبض بسطی موجب خیر کن اصدی کن بصدی **شعر** هر شبی گویم فردا
 ترک این سودا کنم • تازه میگردم و پیش هر سحر کام دگر • **مطلع** هر کج دردم که یار
 ترک ایدم سودا سن • صبح اول بخت تازه لر عشق ینه غوغا سن • **القصر** زاهد
 جان و دلله حب ریاسته مایل و عن صمیم القلب حکم سیاسته متعلق اولدی و امور
 حاکمده استقلال قصد اید و با مرا و وزرای عمل نندن عزلا یدوب کدرک فضل
 قضا یا ده جاده عدالتن عدول ایدر اولدی اتفاق رعایا دن بعضینک قتلنه

که بحسب الشرع ممنوع و حرام ایدی اقدام ابدی ورثه مقتول درگاه پادشاه
 وارب زاهد می اهدن نظم اندر پادشاه حضورند اول مظلومك پیکناه یعنی
 معلوم اولیچق قضیه لری دارالقضایه حواله اولندی و حکم قضا مضاء قضا
 بومنوال و زره نقاد بولدی که زاهدی طر تو قصاص ایله قتل اولمق پیور لدی
 اولقدر شفعاء کوردی و مال و مناله و عدل و پروردی مفید اولدی خدمت
 خالق صحبت مخلوقه فدا اتمك شامبئله و رطه هلاکه کو قنار اولدی نعمت
 دیان آیر لدی دولت عقیقه دخی میسر اولدی بو مثلی اول اجلدن کورددم
 که چون بن دخی جناب محراب آهیدن یوزد و ندر ب جانب بارگاه پادشاه
 قبله گاه اید ندیم و خط فرمان خالقدن باش چکیب خدمت آستانه مخلوقه باش
 اندرددم هر عقاب و عذابه لایق اولدم و هر بلا و عنایه مستحق **شعر** هر بلا
 که دسک سزاوارم • هر نذر دسک نوز اولقدر وارم • دمنه چون بو فضل پراصله
 تقریر ایدی حضار مجلس انک بلاغت بیان و فصاحت لسانند متعجب اولد لر
 شیر دخی سرنامی زانوی تفکرة قویوب متعجب اولدی که دمنه به نه و جمله جواب
 ویزه و بوا من خدر مژدن شروع پیور سیاه کوش که جله طایفه و جوشدن فرید
 تقریبه احتضار بولمشدی چون اهل مجلسی متعجب و مد هوش کوردی دمنه بیه
 متوجه اولوب ایتدی ای مفلوک خدمت زعفر ملوک سنک نه حد کدر بلر نمین
 که آنلرک فرق فرقد سایی **السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضَيْنِ** تاج کرامتیه سرفرازه
 و اول بادشاهک که داد کستر و رعیت پرور اولابر ساعت عمری التمش سلیق
 عبادته برابر در سجاده نشینان محراب عبادت و تاجداران ولایت کشف و کرا
 چوقا کسنه لری بو مقتضای خدمت **الْمُلُوكُ يَصْفُ السُّلُوكَ** خدمت سلاطینه
 بل بغلشدره روانی سبب صلاح خاتمت و وسیله فلاح عاقبت کلامشدره اول جمله
 حکایت پرورشن خمیر بوجاله شاهد عدل در دمنه استفسار ایدی که بخیر اولمشدر اول
حکایت سیاه کوش ایدی دوایت ایدر لکه شهر فارسد بر شیخ واریدی که میان فارس

میدان ولایتدن کوی کشف و کرامتی چو کان همنه کوتوشندی و کومنه ترک تاج
 توکن تارک سپهر برنیه و فوق فلک هفتمینه یوروشندی **پیت** بست پای اورش
 عالم خاکه ترک ناجن یوروش افلاک اکاپره روشن ضمیر پروردی چو خطه کرامته
 اطراف روم و شام و حلبه منتشر و بدیه مقالاتی اکاف دیار ترک و عجم و عربده
 مستهرا و لدی **پیت** کونجه طوئدی دهری شهرت شیخ نورپردی ^{طلعت} چایه
 شیخ عرفای عراق و طرهای خراسان بوی خط محبتش باش اندر دلو و صافان ^{کستان} تر
 و عاشقان هندوستان بوی صدق و اخلاص دامن اختصاصه ال او ردیلو اتفاق
 ماوراء النهر دن بردرویش غریبت احرام زیارت حرمینی تمهیم ایدوب محنت عظیم
 و بلای الیم ایلله نواحی سمی قدردار الملک فارسه کلدی لاجرم هر کسه که بای طبعیه
 خار بقبله افکار اتمیه دست امیدی کل مراده یمیه **پیت** جو رخاره قتی تبلیل
 که تحمل اتمیه اکه لادنده که میل صحبت کل اتمیه درویش مسافر قطع بادیه
 حرماند نصکر کعبه امن و امانه پیشوب لب ابله خاک آستانه شیخی تقبیل
 ایدوب دست طلبله حلقه باب کرامت بابنی تحریک خادم خانقاه
 چقوب کوردی بردرویش غریب دایندی

برحظه تحمل آید که حضرت شیخ ملا زمت سلطانه کندی قدوسی وقتی فریاد
 درویش چون ملا زمت سلطانی استدی آید **شعر** در بغابو بخر راه
 دور و دشتوار در بغابو بخر در درونج بسیار بر شیخ که اهل دنیا سلک
 سلوک آید و ب هوای مصاحبت ملوک آید و مسجد و خانقاه بی عباد
 خانه الهی قویوب خدمت آستانه پادشاهه کید بکا اندن نه فتح الباب
 میسر و لوب نه وجه صواب ظهور آید **بیت** آرزو بود که میرم چو سکان
 در قدش خاك شد آن همه امید بیکاد دروغ **بیت** خانقاه دن جانب بازار
 وادی و کدورت قلب مغشوشدن که کور و زشتن تاب بولمشدی که عیار
 سکه سن شیخ نقد و قسه اوردی و سولطنی سبیل کوکلدن انك حالنه
 اعراض و شرف ملاقاتدن ابا و اعراض کوسره دی **بیت** ای مدعی که میکندی
 بر کار آب مار که غرق ایم چردانی که حال چیست اتفاق درویش اسواق
 شهده گذر کن و هنگامه بازار ده کشت و گذار ایدر کن ناکاه شخنه شهرک کوزی
 اکا راست کادی قضای کور که مکر آنک شکنده برد زداول کچه زندانی آجوب
 قاجمش ایدی و پادشاهک چاشنی غضبندن شخنه و عسک جانی آجوش
 ایدی و دزدی بولوب جرمی موجب سیاست اولفقار مندن اهتمام تمام
 کوسنه ششدی شخنه مر نور درویش مذکوری کورچک دزد کر بخته خیال آید و
 في الحال طوقوب سیاستگاهه کوردی درویش درویش چند آنکه دعوی صد
 واستقامت آید و ب برات ساحته برهان اقامت آندی مفید اولمدی و قطع
 یددن غیر صورت ال و یرمدی حاله پرجم کارد آبداری دست درویش
 اوزره قویوب بی محابا قطع آید چک محله هیا هوای پیرروشن ضمیر کادی بیت
 و شیخ بر مرکب عظیمه خضرکی اول سر حلقه به کلوب کیفیت حالی استفسار
 آندی و حالت درویش اکا منکشف اولوب شخنه به آیدی بوزم آستانه
 درویشلرند ندر بوتهمت اولنان جرمیدن پنجه رود امن عصمت بومعصیت

۱۶
 لوئیدن مطهر اندن ال جك و تخم ظالمی بریره دخی الك سخته چون شیخك بوالنقا تن
 کوردی بومرکبک یا غنه د شوب رکابنه یوزن و فرمانند اطاعتی چانه منت
 بلدی و درویشة اعتدا را بدوب بند بلادن رها قلدی پجاده بادل صند^{بار}
 دست جلاد و قید پیدادن آزاد او لب شیخ مالک نهاد و پاکیزه اعتقادك رکاب^{نه}
 دوشوب کتدی شیخ کرامت پیشه دست مینارکن دوش دوویشة قوی
 ایتدی ای درویش درویشله اعتراض و سوء اندیشه مناسب دکلدر که اگر
 ملازمت سلطانه مرتکب اولمیه لودی سنك کبی مظلومله ظالملا لودن خلاص
 بولمیه لودی **شعر** قاله لودی ظلام ظلم ایچره رهبر و مناسبه نور همت شیخ **مه**
 درویش بلدی که آنلره اعتراض کالجهالندن ایش وارباب فقره سوء ظن **ان**
بعض الظن انهم نحوای مقتضا سخر غایت غبا وندن ایش زیر که ارادت انسان
 کامل ارادت حقند فانی و مضحک دین اهل کالدن بر فعل وجوده کلز که مراد حق
 اولمیه و بر خراسد و رایله که اگر چه ظاهر مخالف عقل و منافی طبع اوله ضمتند بر^{مصلحت}
 کلی ملحوظ اولمیه **مثنوی** ان پس را کشت خضر و دید خلق سزاوارچندانند فلق
 در درون بحر کشتی را شکست صد درستی در شکستی خلق هست کاملی کرخا
 کیرد رز شود ناقص از زبرد خاکستر شود بومثل ایرادن غایت غرض اولدر
 سلف صالحین ملازمت سلاطیندن و اکابرین و ایامه متدین ایکن عار اتمش^{در}
 ای خود بین سن بود یانت و دینله عار می یدرسن و بوجالله اوزنایه کلوب سنند
 ندرسند منه ایتدی بعض اکابر اهل سلوک که ملازمت آستانه ملوک اختیار
 اتمشدر دبدک حقد را اما اول بر مصلحت کلیه متضمن اولچقدر انلر که بوطریق
 خطرناکه کتمشدر دین اقدام آلی اقدام اتمشدر رود امن متملین مطلقا اعراض
 اعراض نفسانیه ایله آلوده قلمشدر و لیکن بز پایه لوکسنیه او بایه قن میتمرد
 و بز مرتبه کورکسنیه اول پایه قن متصور و بوندن مقدم پادشاه ظل الله در
 دید و کک مقدمه دخی مسلمد را اما اول پادشاه حقند در که ناظم مصالح

خلايق اوله واحوال وافعال احكام حقّه مطابق ورضای خالقّه موافق اوله نه
 کسی بی سبب استحقاق تر بیت پیوره ونه بی سبب عقوبت روا کوره وملازما
 ستوده خصالی مقرب و مقبول و خدمتکاران بدسکالی غل و ذلله مقید و مغلول
 قله **قطعه** کلین جانبک مراداتی • ایلیه تازه آب و حمله • اولکه غدار اوله دل آزار •
 کوکنه قازه تیغ هیئله • مادوشیر ایتدی بوسوز که سولیر سن مقدر اما سنک
 حقلده فایده سے یوقدر نریر که جمله عالم بلور که شتر به ملک ستوده سیرت
 مقرر نندن و پسندیدک نیت مصاحبه نندن ایدی • مرتبه یقینه ایردی که خرمن
 خانمان سنک آتش سعایتک باد قنایه و پردی شامت عذر و مکمل قواعد
 عهد و مواعید ملکد رخنه ظاهر اولدی دمنه ایتدی ضمیر منیر ملکد مخفی
 و پوشیده دکلدر که بنمله شتر به میانده اسباب منازعت و وداعی محاصره
 جزئی و کلی نسنه واقع اولما مشدی باوجود که آنک بکا قیمتد قدرته و درگاه
 پادشاهیدن رد اندر مکده دستکاهی واریدی بنم حقده لطف و مروت و کمال
 و شفقت و رحمتدن و غیره دشنه کوردم فقر دخی بجل الله نظر ملکده اولقدر
 خوار و بی اعتبار دکلدم که حالده حسدا یدوب آنک دفعه مشغول اولدم لیکن ملک
 خیر خواهلوق ایدوب حق یغنه پر نیر کتوردم و اول کلمات که اندن ایشتمدی بعد آزار
 دخی مشاهده اتم ایدی نه عرضانه ملک سمع الله فریشتدردم بکا واجب اید
 که خونعت ملکی بلم و کاوک صورت عذر و خیانتن بلدکم اوزره ملکد بلدردم و ملک
 دخی لازم ایدی که استماع کلام ناصحی کند ویر واجب بلد و تصدیق و تحقیق اندکد
 مقتضای مضمونیله عمل قله چون ملک بنم کلام نصیحت انجاء شرف اصفا پورده
 و مصدق دعوا و برهان مدعای عین یقینه مشاهده قلدی مقتضای هرای شریف
 اوزره نقاده یشددردی فرمان پادشاهکد ربنده نک دولتمتو اهلقدن غیره نرگاه
 وارد اما ارکان واعیاندن نقش اختصاص ملک کعبتن حالده عیان اوللردن قریب
 و بعیددن دعوی اخلاصده زیاده فرید کچلردن جوق کسنه لروک و ایلده بواوده حالیا

۱۱۵
 شریک لرد را آن بندن که تمام صدق و کمال استقامت شعار و حسب حاملد
 و هم ایدوب بکا خصم اولمشلرد و علی الاطلاق نفاقله بکا آیق طولیوب
 باسمه قصد امشله در بن کان اتمم که بنم نصیحت مکافاتی و استقامتله خدمتم
 نتیجی سی بواوله که ملکی بنم قید حیات و بقاء خاتم متحیر و متفکر قله چون
 دمنه کلامی بومقام تمام اندی شیرایتدی بونک حاکم قضایه حواله اولفق
 کرک تاکه امرنک تحقیر تمام اید و لرو شرع و عرفله تقیثش ایدوب اظهار حقه کما
 بنیخی اهتمام اید لر زیر که امور سیاست و فور و فراسنه اعتماد اتمک ضالدر
 واحکام رعیتله فی الهام حجت و ایضاح بنیت برحکی اظهار ایلک و بالدر دمنه
 ایتدی بنج حکمدر که پادشاه عادلک دلیغیلدن منصف اولم و بنجر قاضیدر که
 فراسست ملکن مزید صدق و استقامتله متصف اولم بحمد الله تعالی که ضمیر منیر پادشاه
 بر آینه بر صفا بلکه بوجام جهان نماد در که خدام سده فلک احتشامدن هر برینک
 صورت حالی و مالی هویدا در **پیت** نکرار کرده دفتر اسرار کن فغان • رای توازور
 ورقهای روزگار • لاجرم چون رای عالم آرائک ریب و ریای ورنک افک و فتنه
 معر و مبتدا در و انتم که بو حقیقک امر فی تقیثش تنفیذ و تقصیر و اکورلیه و امثال
 و مساحیه مجال و درخت ویرلیه تابتم برات ساحت ذمتم دلیل قاطعه ثابت
 و مبرهن و منافقک اکاذیبی بتاسیر صبح ضاد و کینه عالمیانه روشن و معاین
 اوله **مصراع** راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو • شیرایتدی ای دمنه غم میمه
 که بومهی تحقیقک مبالغه سرحد افراطه یتسه کرک و بو خصوصه برو جهلند
 اولنسه کرک که حق کند و بی کون یلور لسه کرک **قطعه** سعی خواهم کرد من در کاو
 کاه این سخن • تابدان غایت که چون موی ذخیر آدم برون • خود تو میدانی که من
 اسرار پنهان شمی • جملگی از پر تو نویضمیر آدم برون • دمنه ایتدی ای پادشاه
 فلک در کاه بو بایده بن بنیکه پیکاه اولد و غم سبیدن الحاح و ابرامک زیاده
 اهتمام ایدرم و الاعتبه ملکن روز و شب ملازم اولوب خدمتی کند و مر

لازم قلزم و پای شکسته ایلد متلقی بلا و دست بسته ایلد متعرض قضنا
 اولمزدم بلکه **فَبَسَّحُوا فِي الْأَرْضِ** مضمونی موجبخر باشم آلوب بر طرفه کیدرم
 و رخت اقامتی بومتر لدن کو ترپ برا قلمه دخی نزول ایدرم که عرصه ارض
 عریض الساحه درو میدان خلاص ممتنع المساحه مادر شیر ایتدی ای دمنه
 درس که زبان آور لکله بر جرم دن کند و که پنجره چهره سن و بی قتل و قصاص
 بو ورطه دن خلاص اوله سن هیهات هیهات سنک حالک نقیر و قطیر
 تفتیش و تنقیص اولم دین بوا حتمال فکر محال و طیف خیال درد منه ایتدی ^{آستانه ده} بی
 بنم دشمنم چو و بکاحسدا ایدر صاحب غرضه نهایت یو قدر تضرع ایدرم که **نک**
 امری بر امینه حواله پور له که دیدم حالی مرض میل و عرض غرض دن خالی اوله و بو
 قضیه بی تفتیش و تحقیر ایدوب کوره و کیفیت واقعه بی علی ما هو الواقع مسامع
 جلالت ابر کوره ملک دخی ای رای مشکل کشا سنه که آینه کیتی نمادر غرض ایدر
 هنر قضایه که رضا و بیره تنفید و امضا پوره تا بو پیکناه مجر د شک و اشتباه
 تباه اولوب یوم محشر ده و روز کار مکافات خیر و شر ده **قَتَلْتُ نَفْسًا**
رَكِيَّةً بَغَيْرِ نَفْسٍ خطابی موجبخر بنم ایچون ملک مستحق عتاب بلکه مستحق
 عذاب و عقاب اولمیه **بَدَتْ** من از کشتن نیمتر هم ولیکن • مباد اخون من
 دامن بگیری • شیر ایتدی ممکنمیدر که بن جاده انصاف دن بر ذره انحراف
 ایدم یا میسر میدر که منیع عدالت دن بر قدم طشره کیدم اما فکرم بودر که شویله
 که سندن بو خیانت صادر اولمش اولاسنی عبرت نمای دوران ایدم دمنه
 ایتدی ای ملک برخیا نته سبب اقدام یا شتر پی قصه شقام و یا کسب مناصب
 زیاده اهتمام اولم و ترک جمله نام و کافه خواص و عوامه معلومدر که کا و بیل
 بنم ما پندم بوا عت شقامه سننه واقع اولما مشدر اگر چه منصب اندن
 دون و مرتبتم دنی ایدی اما کو کم شرف تقرب ملک ایلد جمیع مناصب دن
 مستغنی ایدی اما با وجود که عدل ملکی بلشدم و آثار انصافن کرات و مرآت

۱۱۶
 کور مشدم معلوم و محروم ایدی بنی عدل عالم را سندن محروم قلزدی و رشتنه امید
 میان همت داد کشتن دن منقطع اولمزدی **بیت** ترا یزد از بهر عدل آفرید
 ستم ناید از شاه عادل بدید • اهل مجلسدن بر لسی ایتدی ای ملک دمنه ناک
 بو کلاهی مدکی تعظیم و احترام جهتندن دکلدربلکه دلوم که بوسحه ایلد ضمیر مدکی شیخ
 ایدوب بوافسانه ایلد بو ورطه دن کار خلاصه چقه دمنه ایتدی ای صنعت
 نقاد ماهر و حرقت شقاقت نانی ساحری ساحر تصور فهم و درایتکه کلام نامت
 دلیل ظاهر در و وفور جمل و عوائتکه سودای خامک برهان باهر مدکه سنک کبه
 بری کوک بلز و آسماندن ریسائی فرق ایلز دکلدکه مدحی قدح دن و نصیحتی فضیله
 و بندى بنده ن تمیزه قادرا ولیه کائن بودر که فکر شاهانه و تمیز ملکانه ایلد حالیا
 سنک فهم سقیمکه و بنم طبع مستقیمه واقف و ملشد و سنک خرافات عرض منبر که
 بنم کلمات نصیحت پذیرمدن فرق تمیز ایلشد که فکر کسود کسائی شمع شبستان
 سلطنتدردی عالم آراسی حلال مشکلات مملکت **شعر** حالی بلز میزند
 رای عالم کیرانله • عالمی تسخیر ایدن سر بجه ند پیر ایلد • سیاه کوش ایتدی سنک سوا
 جنایت و خیانتکدن اولقدر متعجب دکلم که بومضیق مختصده بلاغت قوالکدن
 و فصاحت موعظت و ضرب امثالکدن متعجب دمنه ایتدی مقام پنددر محل ریشخند
 دکلدرا کر شرف حسن قبول بولورسه و هنگام مشدر محل کسل دکلدرا کر سماع رضایله
 اصغابورلورسه مادر شیر ایتدی ای غدار هنوز امیدوار میسن که سعید و مکرله
 بودام بلادن خلاص اوله سن دمنه ایتدی که احسانه اسادت مجازاتله و خیره
 شرایله مکافات روا کورلورسه ایدن نه کلور **لَا رَادَ لِقَضَائِهِ وَلَا مَانِعَ حُكْمِهِ** اما ملک
 واقفد که هر خاین که **الْخَائِنُ خَائِفٌ** صفتیه متصفدر بخر خاینک ذهن سی وارد
 که ملک حضورند تکله جراتی اوله شویله که بنم حقه بدکان اولوب **بأس**
 شتاب اید فواید مکر و تامل و میامن صبر و تحملدن محروم اولوب خانه عقلن
 خراب اید و عاقبت نادم اوله و ندامت فایده ویرمیه و روزگار اوله که بخاین

بر جا که جانبنا زاریه واستیه الله کرمیه **بدت** هر که در کارها شتاب کند
 خانه عقل را خراب کند **هر گسه** که امور نده تعجیل آید فضیلت تحمل ن
 دورا ولوب کا اول فضیلت یتشه که اول زن باز رکانه یتشدی شیرد منه یه
 متوجه ایدی چون بونکه استماع اتدی صورتی که بخدا اولمشد اول **حکایت**
 دمنه ایدی که روایت ایدر لکه شهر کشیده بر باز رکان و ایدی که مال و مثال
 کثیر و ثروت بسیار ایدر شهر ایدی خورشید طلعت ناهید صورت بر زن نازنینی
 و ایدی که نه چشم سپهر مد و دانک نظیری مهر منور کور ممشدی و نه آینه
 دهرده انک عدیلی بر سچر کور نمشدی رخ زیبای روز و صالی بکی تا بان ایدی
 و زلف جلیپا سبب هجران کسی بی پایان ایدی **منوی** طغور ما مشدی
 مثلن مادر دهر یوزی ماهینه واله کچه و شهر **کوه** خادم اولیدر دشر نیه
 قول اولش سرو قدی عمر نیه **اولوب** همشیر کل شکر لبینه **قرهم** شهر سیدک
 غنغبینه **جوارخانه** باز رکاند بر نقاش و ایدی که چایک دستلکان انکشت
 نمای جهان و نقش بند لکان نانی مانی کارخانه دوران ایدی خامه چمن کسانند
 جان صورت کران چین صورت پچان کجی حیران و طبع رنگ آمیزندن دل تحریر یگان
 خطا بادیه حیرت سرگردان ایدی **شوی** هواده یزنه مرغ دل نقش پرواز
 قلم تیرن کورب ایلردی پرواز **صود** چون شکل ماه رسم ایدردی **کورب**
 قلاب انکشتن فچردی **بزیدی** پیشه اچره صورت شیر **بنینه** او غزمز
 اور کردی **نخیر** اگر کا غده تصویر ایلسه اود **نه** خامه یتوب اولوردی
 پردود **القصه** انکه زن باز رکان میانه معاشقه دوستی
 و نقاشه اول نقش زبایه میل نه محابا طاهر ولدی سلطان عشق مملکت
 قلبه که دار المملک محبت در مستولی اولوب سپاه شوهفت اقلیم وجود نه
 نهب و غارت قلدی چشم جوانه دیدن ترکس کبی علت سپهر عارض ولدی دیدن
 بیدار بر بهار کجی هر شام و سحر اشکبار لغه آغاز قلدی **منوی**

قور تلور عقلنك عقانندن • مست اولور دلبری خیا لندن • دلن قومز ملامت
 اندوهن • کاهه صیغرملا متك کوهن • وارغن کوز با سیله سیله ویرز • جمله کاری
 انکله حاصل اولور • خرم اول دل که عشقه واصل اولور • جانان دخی جوانی کور
 دل و جانله کوکل و پردی و خانه صبر و شکیبی آتش فایر آوردی **شعر** دل رفت و سینه
 نیز تهی شد ز جان کون • که صبر باز کرد که این خانه جای هست • الحاصل جانیندن
 جاذبه عشق در کار اولوب بی وسایط و وسایل عاشق و معشوق بر برنه واصل
 اولدی و میانلرنده ابواب مواصلت کساده و اسباب مضاجبت ماده اولون
 کوندن کون بر برنه معشوق و تعلقلری زیاده اولدی بر کون جانان جوانه ایتدی
 ای یار جانن اگر چه که بجه زماندر که تشریف حضور دارانی پور رسن و کوشه
 کاشانه فری جمال عالم را کله اداسته قلور سن ما بلور سن که شایبه تکلف و دغدغه
 توقدن خالی دکله که اگر دفع صورت اید سن همچو ایلردن اشمک واروا که
 سنک آت سن رقیب دین سنک کوش اتمک وار عجبا میسر دکلیدر که بو صنعتدن
 مسلم زمان و سر آمد دور انس بر فکر اید وب نقش بند لک کوثره سن و بر نشنه

تالیف ایلیه سن که بنمله سنک میانکه علامت اوله و هیجان توقف محبت
و توقان شوق موصلته امارت اوله نقاش ایدی ای نگار بردونک چاره
ایله یم که نقش بندد و زکار صفحہ لیل و نهارده انک مثلی برکار پرکار کورمسن اوله
پیت بیاضی اوله سنکه عارض یار • سیاهی اوله کویاروی اغیار • چون سن
بنی اول نشانه ایله کوره سن روایر خانه دن قدم رنج پروره سن ^{عیدی} آنچون بوموا
اندی و بوعهد اوزره قول و قراری برکند یلر نقاشک شاگرد لرندن بریسی که
نقش حیلده استاد ایدی و راء دیوار دن ماجرای ^{صنعت} مایه جری استک **پیت**
لب نکشای اکرش هوش هست • کرپس دیوار بسی کوش هست • برنجر کوند
چاره تمام اولدی و وعده مزبور انجازه بيشوب هم سرانجام بولدی اتفاق برکون
نقاش بر مصلحت کندی و اند خبلی توقف اندی شاگرد فرصتی غنیمت بلوب
جاری هر قده ایسه بلوب الدی و موضع معهوده واردی زن چون چاری کوردی
یار و فاداری ضایع طشره کلری میان یار و اغیاری فرق ایدیه میوب بیگانه
آشنانن تمیز قله مدی **پیت** در داد تن بصیبت و برعیش زد قدم • دیدار
شد میسر و بوس کار هم • غلام چون لباس لباسه مقضی المرام اولدی و مصلحت
تمام اولوب چاری مقامنه قودی نقاش قده ایسه چقه کلری چون ارزوی
دیدار دن چشمی چار و عالم باشنه دار کلری ناچار چاره بورمدی و عادت
معهود اوزره کورندی زن کمال تعلقتن استقبال ایدوب تملق اندی و آیتند
ای یار مهربان بوندن خود حائیا کتدک نه عجب تیر میل موصلت اندک چون
بلدی که قصه ندر کلمه سنه برهانه ایدوب فی الحال دوندی کندی و چاری تشنه
اورب علامن رد ایدوب جانانه سن ترک اندی اگر اول زن از منده شتاب
آتمسه لوک موصلت غلامه آوده اولزدی و آنکه جوان میامند رشته
مصاحبت انضمام بولزدی **پیت** چون نهال شتاب بنشانی • ندهد جز
بر پریشانی • بومنی کتوردم ناملکه معلوم اوله که امضاء قضاء و تنفیذ

۱۱۸
 احکامه بلکه مطلقاً تمام مصالح خاص و عامه شتاب ناصوابد و هر امر
 اهتمام لازم و تانی واجید **پت** قویجی که اول شیطان اسیدر **تانی صبر**
 رحان اسیدر **حقیقت** بود که بن بوسوزی هم جان و وهم سیاست ^{ند} سلطان
 دینم و یو باید چندان کندم همچون غم یرم اگر چه ترك جواب نام غوث ^{ند} سانی
 نامطوبد راما **اینها توفیق یدرکم الموت** منوی و جیخه آخر الامر البتہ مقدر
 و اندن خلاص غیر متصور درین دگر حیاران جهان که فاکه کک و سیم غر سکت
 دین لردی و امکان مرگ و احتمال موتی بهر اس ضمیر لرنه کتور عز لردی شکجه پیچید
 اجله کز فاد و لوب بله یلر که دایره فنا و فو اقلن هیچ بر احدیجات میسر کدر
 و بروج سید عروجه مغاک هلاکدن خروج متصور **کل مشنوی** قنی اول ریور ^{ند}
 شاه اولش **سپهر سلطنت** ماه اولش **یتور لوشدی** بیر لشدن ابتر **و اطرافه**
 اولش **برابر** **در سکت** ذره ذره هر دیاری **بولور سن** برد یارک شهر یاری
 سانی دوران الذدن که جرعه حیات نوش یتدی که عاقبت **کل من علیها فان**
 جامندن قان ایچدی و خیاط روزگار که خلعت بقا کوردی که آخر قش فسادن
 اکا قیایچی **قطع** کرد و ندر آفتاب سلامت کواشاند **کاخر جوج** جامه
 اورا قیایکر **خیاط** دوزگار بی لای هیچکس **پراهنی** ندوخت که آنرا قیایکر **د**
 اگر بنم برد کل بیک جانم اولسه و بلسم که جمله سن ملکه فلا اتمکله اکا بر فایدن
 مترتب اولای بالکلیه جمله سن ترک قلیدم و آنی سعادت دو جهانی و سلامت
 جاودانی بلیدم **مطلع** جان شیرین کر قبول چون تو جانانی بود **کی بجای** بازماند
 هر کرا جانی بود **اما ملک** بوامرک طول و عرضنه نظر فرض عین بل عین فرضد رک کس
 بی لشکر ضبط اولمز و خدام کاغذ و کاغذ خیال باطله قصد ایملک اولمز و هر وقت
 کنایت مهماتک عهد سند کوردی راز خدمتکار بولمز و بر چاکر که محل اعتماد
 اولوب لایق تربیت و سزاوار عاطفت اوله **الکیم** **شعر** سلطها باید که تبارک سنک
 اصل ز آفتاب **لعل** که در درخششان با عقیق اندرین **ماد** شیر کوردی که ملک

کلام دمنه بی سمع رضا و حسن اصفا یلدا ستماع ایلر اکا بواند یسه دوستدی
 که ناکاه شیرانک خرافات ترویردن متا تراوله و فصاحت لسان و بلاغت
 بیانه شیریی بوقضیه بی تحقیق دن فراغت قله شیر جابینه متوجبه اولوب
 ایتدی ای پسر وای پاره جگر سنک سکوت و سکونلکن و ظاهرا حال درون
 و پهر و نلکن بومفهم اولورکم دمنه اقوالند صادق و سایر لوزور و کذب و زور
 متفق اولاجمیدر که سن بو عقل متین و ذهن دور پندله غث و تسمینی فوق اتمین
 و بوفهم نیز و طبع کوهر رزایله دری خرمه دن تمیز ایلر سن چون کلمات صادق
 متا تراولرسن هدایات فرینده یه میل اتمه باری **بیت** نوای بلبلت
 آخر کجا پسند آید چون کوش هوش بخرغان هرزه کوداری پس خشم تمامه
 مجلسدن قلوب مقامنه کندی بو کلام طبع شیرده تا اثر تمام ایدوب امراند
 تادمنه پرفتنه و بنیایله زندانه الله لوارته قضات امرن کما یقتضی
 ایدوب کوره لرحق ظاهر و لبحق امر شرع شریف نه ایسه بر نه کوزه لرحق
 مجلس آخر الوب شیرک دیولی صاولدی مادر شیرینه ملک خلوتنه وار ب
 ایتدی ای فرزنده بلندم دایمادمنه نک احوال عجیبه سن و اوضاع غریبه سن
 ایشدر دم حالیا خرم اتم که اعجوبه زمان و نادره دوران ایش کور بواز جیف
 اکاذیبه بخرب و تاب و پرور و هر سواله صورت صوابد بخبر فوری جواب پر
 بومضیق محضده بود رفیق مخلصردن فهم اولنورکم اکو مقامه وسعت اولید
 و کلامه ملک جانندن و لجلله رخصت و فرقت بولیدی بو حرفه کدوسن بودریا
 زرفدن خلاص قلییدی ای پسر محقق و مقرر درکم انک قتلند ملک و ملک و کشت
 و لشکر نفع عظیم وارد اولی بودرکم اکا کلامه فرقت و جوابه رخصت و پیرلیه
 وانک قتلایند ترد و توقف جایز کورلیه شیر ایتدی ای مادر خواس ملوک
 حالی حد و حسدن حالی دکلر علی الخصوص انلر که عاقل خرمند و کامل خرمند
 اوله لو و هنر لوی و سبیل سبیله درجه غرته نشوب کالری سبیل شرف قربت

بوله لراهل هنك حسودی چوق و بی هنزه حسدا یدریوق **عریبه** ان العرابین تلقاها
 محسده • ولن ترى للناس حسدا • دمنه نك دخی نهال حالی برک و بار هنر
 و کمال ایلد سرفراز و جناب کامیایمه تقریب و انتسابله اقوانی میا نند ممنازدر میکی
 که اد باب حسدا تش سعا یتله خامان تقریبی کونیدر مکة فصدایدلر بیکه آب
 شمشیر سیاستله آتش حرارت عزیز سن سونیدر مکة جهدا یدر **لر مشنوی** حسد
 اهلینه بودر برسم عادت • کور لر مکة وارشد سعادت • طو تر نك حسد
 آیدنه سیننی • یقر لر رشك اودینه سیننه سیننی • اولور هر د ولت اسك حسود
 حسد در بخت و دولت اودی دودی • مادرسیم ایتدی ای پسر بودر چه ده حسد
 که بر بی کما هک اتلا فنه باعث اوله بخیر میتمدر رشیم ایتدی حسد بر آتشدد که چون
 مشتعل اوله خشک و تری یقرو برسیلد که چون متحذرا اوله بنای صبر و فکری
 یقر بیکه آنک سبیلد کئی دایر دین و دیانتدن چقر و غایت حسدا فی اقضا
 ایدر که کئی کند ویر نسبت احساندن دخی قچر نتر کیم اول وچ نفر حسود ک قصه
 چهن مقصود دن نقاب خفای آچر مادرسیم التماس ایدر که ملک بو مشك یوز^{ندن}
 برقع احتجای کوتره و بوقصه نك عروسن عرصه خفادن منصه ظهوره کتوره
حکایت شیر ایتدی روایت ایدر که اوج رفیق بر طریق کیدر لودی و موافقت^{ایله}
 بیابانی قطع ایدر دی ناگاه اشای راهدن بوی اول ایکسینه ایتدی
 توك یار و دیار اتمکده سبب ندر و مشقت سفری راحت حضرا وزره اختیار
 اتمکده موجب نه آنلردن بریسی ایتدی نیم ترکم و جلای وطن ایدوب مذاق
 فواید حضرتن مشاق شد اید سفری ترجیح اید و مکة باعث اولد که ساکن اولد^{عنه}
 شهره بعضی اوضاع که حادث اولور دی حسدا یدردم و صهر حسد خرمن صبر
 بر باد ایدوب آتش رشکله یا نوب کدر دم آخر دردمه بود وایی فکر ایدم که بر
 قچ کون جلای وطن ایدم و باشم آلوب بر جانیه کیدم تا اول احوالی مشاهده ایتیم
 و اشنا و بیکانه دن دخی ایشتمیم رفیق خرا ایتدی بکا دخی همین بود اءد ائنگیر و لن

وطن مالوف و مسکن مشعوفدن جدا قلمش در اول رفیق ایتدی **مِنْ حَبَا**
بِالْوَفَاقِ عَلَى أَحْسَنِ الْأَتْفَاقِ بکا دخی بوبلا باعث جلا اولوب بنی دخی بودرد
 دشت پها و صحرانورد اتمش در **شعر** سخن درست بگویم نمیتوانم دید •
 که می خوردند رفیقان و منظره کم • رفیقو چون بر برنگ حالی تحقیق اتدلر
 بحکم جنسیت خوشحال اولوب ملاطفت ایله مصاحبتله کتدلر بر کون اتفاق
 میان راه گذارده بر برده زر خاص تمام عیار بولدلر و نعمت و غنیمتله شاد
 و مسرور اولدیلر و همان اول مکاندن نزول اندیلر و بر بریلر مشاوره ایدلر
 ایتدیلر محنت فاقه جگر مزخون و درد فقرله حاملر ذکر کون ایکن اتفاق کجور
 خراین اوزاق بوا حساسی بزه ازان پیوردی علی السویه بوندن قسمت ایدلر و
 و همان بو منزلدن **حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ** وطن اصلزه کیده و زوای نعمت و غنیمت
 بلوب سرمایه کار و پیرایه روزگار ایدنه و جزو قسمت قصدا تدر عرق حسد
 هر برینک جسد نده نابض و دیو طمع غش دماغ نده بایض اولوب هیچ بریسی
 راضی اولمدی که کند و دن غیر اول بدیده دن بهمه و اصل اوله بس متغیر و فرومانده قالدلر
 قصور همدن نه بوکه اقدام ایدلر بلورلر که میان راهه آتی قویپ کیده لرو و فور
 حسد دن نه بوکه رضا و برلر که علی سبیل النساء ای هر برینه قسمت ایدلر بر کون
 بر کچر بو تر داوره میان بیابان حیران و سرگردان قالوب مملری فیصل بولدلر
 و بو منازعتدن انلره جوع مفروط و عیش مهلا کدن غیری فایده حاصل اولمدی
 حکمت الهی مکر اول نواحینک پادشاهی قصد شکارا چون صحرایه چشم ایدی
 اول مقامه ایردی اول اوج نفسه شخصی میان بیابانده کوردی هیأ تلرندن
 شایبه حیرت تفرس ایدوب کیفیت حالترین صور دی تلر دخی صورت واقع
 علی ماهو الواقع عرض ایدوب ایتدیلر که بزاوج کسنه بوز صفت حسد ایلر آراسته
 و پیرایه رشک و طمع ایلر پراسته بوسپیدن ترک یاد و جلای وطن اختیار ایدوب
 خیلی زهامدر که سرگردان و نه سامان بود سخته کشت ایدلر و بو طریق دور

و دشوار و بیابان مغیلا ن زارده روز و شب کید در حالیا که بومقامه وصول
 بولدق بوجاله سبتلا اولدق ضروری بوجا که محتاج اید وک که علی وجه الاستحقاق
 بوزری بزه قسمت ایدیدی و باب تقسیم جاده عدل و صراط مستقیم
 اوزره کیدیدی چون قدم مبارک پادشاه بومقامه واصل اولدی بلدک که
 دعامر مستجاب و لوب مراد حاصل اولدی **مصراع** شد بحمد الله میسر آنچه ^{سستم} ما میخوا
 پادشاه ایتدی چون حال کربو منوال اوزره در که بیان اند کز سره لایم اولدی که صفت
 رشک و حسد کز نه مرتبه ده در عیان اید سترتا مرتبه استحقاق کزی بلم و اول نسبت
 اوزره بوزری سن قسمت ایدم اچندن بریسی که اوچندن کچسی ایدی ایتدی بند ^{صفت} بو
 بدیعق و رشک و حسد بر حده در که هر کز دلمزم که بر انسانه بنیدن ذره د کلو
 احسان صادراوله یا شفقت و مرحمتدن بر فرد کاینا من کان راضی و شاکوا ولا
 لیکنی که فرعه حسدک لیکنی ایدی ایتدی سن بومده اوزره که ادا اید سن ربا
 مروتدن ایمش سن دعوی حسد اید و ب ندرس بن بو باید بر مشابده یم که اصلا
 راضی د کلم کورم که برکشی برکشی یکنود در میله کرم ایلیه و برکسنه برکسنه کنود

ما ليله خوشحال قلّه او چینی که ارباب حسد که اکا بزمن ایدی ایندی معلوم اولد
 که ای که دخی عواکن زور وصفت حسد دن بغایت دور ایش نه بود عوی بکالایق
 و سرك او زو کزیم ذاتم بو بایده اول صفته فایقدر که فرضا غیره کل بهم کد و حمقه
 دخی بر احد که بنی کر میله حیا الله اول ورمدن دشمنلرحی کولدرمدن دخی پخصور
 اولورن بلکه کرم لفظی اینشت کن وقت اولور که برای خسته و رنجور اولورن ملک چون
 انلرک حالی کوردی نکشت حیرته دندان حیرتلا صردی و یوتیه کارلرک کلاشدن که
 رقم شقاوت **ام یحسد و ان الناس** انلرک الواح صفات و فاشدن لایح ایدی متعجب
 قالدی بر زماند نصکه ایتدی ای حرامزاده لرکد و فو اکولر بو مال حلال سزه حرام
 اولدی و هر بر کره کناهنه سزا بر خرا لازم کلدی پس امراندی تا شخص اولی شی و ادریه
 آلوب سر و پاره نه تشنه و کرسنه اول بیابانه صالی و یردیلر و حود ثانی
 فرط حسد ندن تیغ بیدریغ ایله باشن جسد ندن یردیلر و شخص ثالثی انواع عقابله
 معاقب قلد قد نصکه انک دخی امرن قایر دلو شامت حسد ایله اول و ج کسسه
 دام حده کوقار اولدیلر **دبا عی** آن درد که درمان نه یدر د حسد است

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

۷۹۱
 آیین حسد قاعد دیو و دواست گویند حسود خصم مردم باشد کوزانکه
 نکود ز نگر خصم خود است بومثلی ابراد دین مراد اولدر که حسدک بر مرتبه
 وارد در که حسود غیرک دکل بدکه کذونک سود نه دخی راضی اولمز بوندن معلوم که
 سایر لوه نسبت نه مثابه ده اوله کما نم بودر که حال دمنه همان بوموال اوزره
 اوله مادری آیدنی بن بودر کاهک مقر بلرندن بر احواده صفت حسد فم اتمرم
 و هیچ بر یسینک دامن حالی بوخیانت لوشندن آلوده اولمق کان ایلرم نظم بودر که
 انک قلمنه جلنه کاجاع و اتقاق اصلاح ملک فلاح ملک جفتند نذر و اولاول
 در ده علاج بودار ویر محتاج دکلدر شیر آیدنی بن بوبایدن شبهره خالی دکل اول
 سپیدن دمنه نک سیاسته امرند شتابدن اجتناب ایدرم مباداکم غیره ^{منقذ}
 اچون کذویر مضرت قصدا تمس و لم و رضای خلق اچون العیاذ بالله غضب
 حددن کوز یومش و لهر چون حقیقت حال هنوز منکشف اولدی انک قلی بابند
 تاخیر اشک عذر مزی خلا بق قبول اتمرمی و بوبایدن شتر بر بزه سوء حمند یقمری
 صواب اولدر که مجرّد کانه هنوز مند و اهل کفایت ضایع اتمیم تا جال یقین نقاب
 ظن و تخمیدن یوز کوستر میه هیچ بر امری نقاده و بر قضای مضایه یشدر میم و شتر
 ماجراسی کیه صکره طعن و تشنیع سوزن اشتمیم و بوکلامک مضموندن که بعض
 اکا بروک **پست** کوهرم ریای دراک و لطیف و پاکیدر **نماده** طبع شریف و خاطر
 دراکیدر تجاوز کوستر میم **مثنوی** چو چشم افتد بر کناه کیسه **تامل کن اندر عقوبت**
بسی که سهدست لعل بدخشان شکست **شکسته** نشاید د کوپاره **بست**
شیر ایلد مادر میانتد کلام بو محله تمام اولوب هریری کند و مقاملرنه کتدر اما
 چون دمنه بی قید و بند آتد یلر و غل و دله زنده التدی لکلایله میانلرید ^{لن}
 علاقه اخوت و شفقت قرابت و حقوق صحبت مقتضا سبخر دمنه بی کورمه ^{خاطر}
 فایتن صور معه زنده کدی و همان که آنی اول حالتد کوردی باران سرشک
 سحاب دیدن سندن یاغدی و دود سیاه آتش آه کانون در و نندن آسمانه

وکوبان صبری چاک اندی و آواز درد ناکه نوحیه آغانایدوبایتکه **شعر**
 بویله کورمکن سنه محروم اولیدم کاشکی • کلییدم عالمه معدوم اولیدم کاشکی
 دمنه دخی کوبان و غریوان اولوب ایتدی **بیت** مراد روی دوستان عزیز
 جگر خسته دارد دل آزرده نیز • اگرچه محنت بند و مشقت قید بلوی عظیمه
 اما درد محنت فراق و ریج و حسرت استیاقک بکا اندن ایملر **قطعه**
 فرقت شمع رخکله وارمید هر کچه کیم • آتش غم دل بریانم اولمایه کباب •
 وارمید بر دم که هر جانکدا زیار له • بچهر زرد مد خون دیدن اولمایه کباب •
 کلیله ایتدی ای برادر بن بدایت حاله حقیقت ماله واقف ایدم هر باری که پند
 و نصیحت مبالغه ایدردم اصلا التفات تمردک و ضعیف فکر و خیف تدبیر
 و تامل غیر صایب که استظها را یدردک ای دمنه بن مال حالک بویله اولاجغی
 سکا دردم اخ **مصرع** بویله لوردید کومک بیکله بیریدیر دخی • اکو مبادی
 احوالکده • سکا نصیحت اهل ایدیدم سکا بله بوخیانتد ستریک اولوب
 سکا بوکلامه اقدام ایدم فردم ای غافل بلز میسن که حکما تمام اجلدن اوکدن
 تمام اولوردید کلر نه نکتہ نذر اندن مراد حصول مرک و موات و حلول هادم
 اللذات دکلدربلکه بر رنج کوقار اولور که هر کوخیانتدن خطا اتم و چا سنه
 مرک کام آرد و سندن کتمزد مکدرنت که سن حالیا بویله سبتلا سن لاجرم
 موات بوخیانتدن سکا هزاران بار اولی در **بیت** چنین که هست دل ترا ز غصه
 فرسودن • هزار بار به از بود شست نابودن • دمنه ایتدی ای برادر در الواقع
 کلام حق تبلیغ تقصیر اتمک و شرط نصیحت و حق اخوی ادا ده نهان و پورشد
 ولیکن سر نفس و غلبه حرص و تمنای جاه عقله غالب اولوب فکر عواقب کار کر
 اولمدی و پرده غفلت و حجاب غیرت بصیرت بی ستر ایدوب زواج نصیحتک
 قلمه اتر قلمدی بوامرک دخامت عاقبت و شامت خاتمه جارم ایکن اکا شروع
 اتم و جمیع خطر و ضرری قبول ایدوب بو طریقہ کتدم اول بیمار کی که مخالف

غلظتك ضرر نه واقف یکنی استمها بسی مقتضای او زده عمل ایدوب کند و
 مزاجن بوزر و هلاکن آرزو ایدر پس بمقوله کسینیه متابعت هوا و مطاوعت
 اشتها ن ابا ائمه هر نه ادا بار که اقبال قله و هر نه بلایه که مبتلا اوله تحمل لازم در
 که اگر شکایت ایدر سه همان کزودن شکایت و کند و قباحتن حکایت ایدر **بیت**
 من ناله زبیکانه ندارم که دل مرا **هر غم** که رسید است هم از خویش رسید ^{است}
 کلیله ایتدی عاقل اولدر که هر امر که فایده سندن خامه سنه ناظر اوله
 و بر تخیل مکن برین و بر نهال دمکن ثمرین ملاحظه قله تا اول فعلد ز شیمان
 و اول علدن پریشان اولیه که اول پشیمانلق موجب ملالت خاطر اجبا و اول
 پریشانلق سبب جمعیت دل اعدا درد مننه ایتدی ای برادر کشتی نه خصم اولق
 دون همتار صفتید و همیشه راحت و رفاهیت سفله و بی حرمتلر خالتی ^{حسب}
 همت عالی اکثر صعب خطر بردن و کلی ضرر بردن خالی و لمن **شعر** کو بچوکان هو
 بردن توان کوی مراد **پادری** میدانم اول ز سر باید گذشت **کلیله ایتدی**
 دولت بی ثبات و جاه بی بقا اذن بوقدر درد و بلا درج و عنایه دگر
 و نه اجماع عقلی اولن کسینه محراب عبادتخانه رخانی قوی خست مت استانه سلطان
 باشا کرمی دنیای غدار و دولت نا پایداره اعتنا و اعتبار اتمسک حالیا خلا
 عذاب و کرداب عقاب کر قمار و لذت دون حقد و حسد بذرن اتمسک بوکو
 بر محنت و نمی مکن حاصلن کونر مزدك دمنه ایتدی راست سوپور سن بوزری
 بوزهری بوشه بن تعبیه اندم عاقبت آئی اجسم کوک و تو تخم بلای نرین
 حامله کند و المله اکدم ظاهر بودر که نینه آئی بجسم کوک **بیت** دهقان ساخور
 و چه خوش گفت با پس **کای نور چشم من** بجز از کشته نذر وی **کیمک** که اگوک
 زهر کجا و بذر هلا هلا راندن کل انکین و نیشکر توقع اتمک تمنای با طلعه
 محققدر که رشته صلاح حال منقطعدر نه سرانگشت تدبیر ایلر که تقدیر منحل
 نه آینه اندیشه دو چهره خلاص کورنگ محملد تحقیق بلدم و عین الیقین

مشاهده قلم که کوهر شاهوار دولت مخاطر دریای محنته دکن ایش **شعر**
 پس آسان مینمود اول غم دریایوی سود • غلط کردم که یک موجش و صد
 کوهرخی رزد • کلیله ایتدی حالیا بو ورطه تد میردن نه شرطه تد پرا یله
 خلاص فکر ایدرسن بجه مردن راه نجاته ظفر ملاحظه ایلرسن دمنه ایتدی
بیت در تنگنای عشق تو چستنی ده خلاص • مشکل توان که رخنه تد بیر
 بسته اند • اکثر بود که کشتی حیات کرداب هلاک عرق و کار و بار بقا نار بهار
 افتاده حرق و له پس کر کرد که زیون اولوب ضعف قلب کو ستر میم بو باید ممکن
 اولدوغی قدر حیل و مکر و تد بیر و فکر دریغ قلمیم بکا اصل خوف کلی سنگ جهنم ^{ند}
 که مباد اسن بنمله متهم اوله سن و ما پند زده اولن علاقه و اخوت سببیل و ^ط
 محنته دوشه سن اگر عیاذ بالله سکا تکلیف اید لر که کیفیت حالی بلد و کک کجه
 تقریر و بیان اید سن اول وقت بکا کی نوع بلا و مشقت متوجه اولور اولو بو که
 بنم جهنم رسکا رحمت متطرق اوله و اسباب حضور ک خوشه پروین کجه مجمع
 بنات العنقش وار متفرق اوله نایابو که من بعد بکا امید خلاص فالمرزیا که سکا
 صدق کلامک خاص و عام و کافر انام میانند روشن و هویدار و سندن کینا
 افعال و اقوالک قواعد صدق و صیانت و دعایم دین و دیانت اوزره مبتنی در کمان
 شهادت احتمال محالدر بو تقدیر چه بزم جانمزه ملاقات بوم مکافاتند ^{اولور} میسر
 و مصاحبه عرصه عرصات و وجود بولور کلیله ایتدی ای دمنه دید کک کبی واقعا
 بن عقابین صبر ایدوب شکجه سیاسته بجه طوره مزم و حق صریحی کم ایدوب خانه
 خیانتی تعمیر دیوار صدق و استقامت هدم اید مزم صور مد ^{دخ} واقع عالم
 بنم مذهبن اعلام اتمک لازمدر بو قند که مناقشه و مصادره احتمال اوله صلاح
 بودر که گناه که اعتراف ایدوب صادر اولن جرایمه اقرار اید سن و نفسکی شرطه توبه
 و انابتله کرداب عذاب آخردن خلاص قلم سن که عین الیقین معلومدر که بقضیه
 سنک انجا مک هلاک اولسه گرک چون چنکال نکال دنیادن رها محالدر بار ی

۱۲۳
 کذک چنکل عقاب و عتاب عقبايه کوفتا راتمه و چون غنمايه فتاده شرب تلخ غذا
 بجمع اتمک مقرر درباری دارالملک بقاده شورايه عقاب دن چاشنی دطر دمنه
 ایتدی بو خصوصک نامل ایدین انشا الله خاطر مه خطور ایدینی قصور حضور
 موفور الحبور که عرض ایدوب بوباید هر نه حيله يه که تمسک ایدم سنک اسازنکر ایتیم
 و بو منظون دن خلاصه هر نه طریقه که کیدرم سنک اجازتسر که تم کليلة مهموم و مغموم
 د و نوب کندی و تف تاب اند و هله محوم و لوب بالین ملائم باش قویوب ایتدی
 او کچه صباحه دك تمل و اضطر ایدوب علی السحر نقد جانی متقاضی اجله تسلیم
 ایتدی **مصراع** رفت و چندین ارزو با خاک برد اما اول زمانه که کليلة و دمنه
 میانده بو قدر مباحه و محاوره واقع اولدی سباعه در پیسه زندانده محبوس
 اولوب برکوشه ده یا نوردی جاری ولن ماجرای فقیر و قطمیر ایتدی و وقت
 فرستد کرک اولادیو واقع اولان کلمات بی خلط و حبیط حفظ و ضبط ایتدی **مصراع**
 هر سخن و قتی و هر نکته مکانی دارد چون صباح اولدی شیر زین جنک شاه سیارگان
 پیشه زمر در نک آساندن نمایان اولدی و دمنه تیره روی سیاه نامه شب
 زندان خفادن متواری و پنهان اولدی **شعر** کوردی طرؤ شبیدن رخ روز
 بحالی اولدی آفاق دلفروز **ینه** مجلس مظالم قایم اولوب قضات احضار اوکند
 و مادر شیر حدیث دمنه بی عاده ایدوب ایتدی ای جان مادر ظالمی بقا **مظلم**
 قتلدن بدتر و بد کردار لره احسان ینکو کار لره اساءت برابر **عریه** و وضع
 الیدی فی موضع السیف بالعلی مضر کو وضع السیف فی موضع الذی **پیت** نکوی
 بایدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیک مردان هر کسه که قادر اولوب
 بر فاجری بخوردن زجر و بر ظالمی ظلمدن حجر ایلیمه فسق و ظلم اندر لره شریک و عقاب
 عقبی آنره مشارک اوله **و من اغان ظالما ساططه الله علیه** و عیدی نك حقندن ظمور
 کله **پیت** بد میکنی و یاربدان هم مشو و زبده کسی خوشدل و خرم مشو **شیر**
 قضانه پوردی تا دمنه نك قضیه سنی فصل آمده تعجیل ایدوب خیانت و دیا

هر کون نه صادر اولور سه على التفصيل بايه سر اعلایه عرض اید لر بیس اشراف انام
 وقضاة خاص وعوام اول مجمع خاص و محفل عام حاضر اولوب قاضی القضاة حضار
 مجلسه متوجه اولوب ایتدی ملک دمنه نك حالى تبتیش و تجسد و اول منتهم
 اولدو معی خصوصه تنقیر و تخصص حد دن زیاده مبالغه لرایدوب پور دیکه
 بوم ملک جهر سی غبار سیه دن مقرا اولیه هم اخره تعرض اولغیه وانك حقندن امضا
 اولنان حکم لار مندر که شرط عدالتی معی طوبی جاده انضا فن جانب اعتسافه
 میل وانحراف قلمیه بس هر بریکوزه واجبد که بوبایدینه واقف ایسه کرکم آیموب
 اطهار اید سز که بونك ضمنند اوج کلی فایده مندرج در اول بوم حق معین و ظهیر
 اولوب لواء کلمه صدقه اعلام تمک هم دین وهم شریعت قدر تمامی وهم آیین
 مروت و حرمت ملا کلامی وارد رایکخی بوم بنای ظلمی بقی و خانه ستمی بقی و اهل
 تبلیس و تزویری پایمال و ارباب عذر و خیالیتی کوشال تمک موافق رضای خالق
 و ملایم طباع اشرف خلا یقدر او چخی اصحاب جور و فساد و ارباب عذر و افساد دن
 خلاصه لغک تقی کامل وفاده سی کافه نام عام و شاملدر جور کلامه آخر اولدی
 حاضر اولان جمله و خوش ساکت و خاموش اولوب هیچ بر جانبدن جواب اگر خطا اگر
 صواب صادر و ظاهر اولدی زیرا که دمنه نك بوفعله جازم دکلردی کان حجره
 بر کلامه اقدام اید مرلزدی که مباد آنلرک قولیل بر حکم مرتبه امضا یه تیشه و شاید
 که خلاف حق بر کلمه هراق دم معصومه باعث اوله جون دمنه بوحالی مشاهد اندی
 باع ارم کیه کوکلی خرم طوتدی مانمکین و مسکین صورتن کوشتروب بوزن درهم
 ایدوب ایتدی ای اکابر دین و دولت وای شاهیر ملک و ملت کراول اسناد اولنان
 تمندن ساحر دمنه بری اولسه سنک برسکو توکرایله کوکلم شاد اولیدی و بوباید
 واقع اولن سواله جواب خاموش اولمکوزله بوبورق کوکلم آدی آباد اولیدی بهم پیکنا
 اولدو غم بود اندر که کوزک زبانی بو خصوصه لادر اما بجرم او مقدر
 مقداری کند و امرنک سعی ایلسه معذور دین سنه یمن تکلیف ایدوب تخلیف

۳۹
 ایدرم که سوزن هر کسینه که بویتمدن کلی و جزوی واقف اوله کیم اتمیه سویلیه
 اما واجبدر که جانب اعسافدن اجتناب ایدوب طرف انصافی رعایت ایلیه زیر
 هر کسینه نک قوی آخرک قتل یا بند نص قاطع شبیه سندن اوله لاینددر که مینا و شهادت
 ظن واهی و وهم باطل و زره اولیوب صدق و امان و یقین کامل و زره اوله تا
اذا رأیت مثل الشمس اشهد موحیه عامه اولوب داندو که شهادتک خیر است
 عاجل و آجل و اکا حاصل و واصل اوله هر احد که بنی ظن و شبهه و گمان مجرّم له معرض
 تلف و موقع هلاک آنه اول جرای بوله و اول بلایه مبتلا که اول طبیب بی علم و عمل
 اولمشدر قضات استفسا راندیلر که بجه اولمشدر راول **حکایت** دمنه ایتدی
 روایت ایدر لکه بر طبیب ایدی پیرایه بجه دن خالی و سرهایه دانش و درایه دن عاقل
 بوجه یله ینه خلقه طبابت ایدوب فن طبیک دعوی حذاقت ایدردی اگر چه که
 بیمار خانه عالمه اولدخی مریض ایدی اما علمدنی بهر و عملدن بی نصیب ایدی
 تشخیص امراض ایدانده بر مرتبه ده نادان ایدی که صداعی نفرسیدن تمیز قلزدی و تر
 معاجینه بر مثابه ده جاهل ایدی که تریاق فاروقی سم هلاهلدن فرق ایدر فردی و معر
 ادویه ده طبایع عشب و مقادیر و عقاقیر و غافل ایدی و کتب غدیبه و کیفیت شرب
 تمام لایعقل ایدی **پیت** بد علاجی که هر که چهره او دید و دیگر ندید روی حیات
 اول شهره دهر بر شهره جمالت دکان اچشدی و غرار عمارت ناسه هلاک تخمین صاحبش
 و صحیح و علیل و عزیز و ذلیل اول طبیب جاهلک شربین اچشدی لا موافق علاجیده عمارت
 اعمار خلا یو خراب ایدی و قبض ارواح و نقض اشباح کو یا ملک الموتدن قائم مقام
 و نایب مناب ایدی **شعر** با وجود قابض ارواح مثل و طبیب هیچ حاجت نیست
 کس را قبض عز آیل را اول شهره بر طبیب لیب و ایدی کمال هنر له آراسته و نیز معالج
 و برکت دم قد و میله پیرا سنده می دم عیس که جان بخشی و قد می حضر کی لکش **قطعه**
 کر خواسته بیکد و نفس آفت دوا زایل شدی ز کبند دوارنه ثبات بمن قدم جنا که
 بیخ ار در امدی دادی نریخ ریشه سفیداج را بخت ننه که عادت روز کار

ستم کار در که همیشه هنرمند آنک نواله خوان احسانند بی نوا و هنر بر مواند نوبل
بیکرا شد مثلا در شعر هنر نمی خرد ایام زان شکسته دم • بکار و م تجارت بدین شایع
بوجالینوس عصر و بقراط دهک طالعی خوش و تراجمه یوز طوبی کوکب نور
باصه سی کسوف ضعفه مبتلا اولدی و علی سبیل التدریج اولعزیزک چشم جهان بین ^{هلم} مشا
روز روشن و قماشای طرف کشیدن قالدی تا اول زمانکه چشمه چشمی عین نور و نور
عیندن دور اولدی کوشه کاشانه ده عین انساندن انسان عین کی محفی و مستور
اولدی چون اول طیب عالم فریب بر مقتضای بیت جو پیشه می کرد از نو شیر
شغال اندر آید به پیشه دلیر • میدان علم ابدانی مدعیلردن خالی کوردی صفت طبابت
دعوی حذافت اتمکه آغاز اید و ب اول ولایتین طیب مسلم و حکیم محترم اولدی و ^{معالجه}
افواه انا م و السنه خاص و عامدن شهرت کا ذبه ایلده اشتهار عام بولدی **فرد**
بری نهفته رخ و دیودر که شمه حسن • بسوخت عقل زحیرت که این چهره ^{الجبیت}

مختار

سهراب شهرک مکر بود ختری و ایدیدی که مطلع ملاحتد انک یکی بر آفتاب دخی طلوع
 امش دکلدی و عطار صبا چین زلف مشکباری یکی بر نافه تئاری کورمش دکل **فرد**
 فرشته خو پری رو حور عشق تدر و آیش و طاوس جلوه اول سرو آزاده پی کند و
 برادر زاده سنه نامزد ایدوب آیین شاهانه و نازنین خسروانه اوزره عقد و نکاح
 و سور و زفات پورب **پیت** فایه اندی آفتابی میهمان زهره ییلر مشترک
 اندی قران اول ایکی اختر سعدک مقارنندن صدق رحمت بر کوهر شاهوار
 منعقد و لوب اول سرور قنار شکر گفتار هنکام وضع حلقه بر عارضه دشواره
 گرفتار اولدی ناچار معالجه ایچون اطباء به مراجعت ایدوب اول طبیب دانا تے
 حرم پادشاه دعوت اندر و غرض مرضی کا عرض ایدوب **اِذَا الْمَرَضُ**
فَالْمَعَالِجَةُ فِي الْمَعَالِجَةِ معالجه معالجه تاس اندر طبیب حاذق دخی مریضه
 موافق علاج تدبیر ایدوب یتدی بود ایدوب در اوله دوامی سر در که مهران در لر
 شویله که اندن برداق مقداری سمق ایدوب قانیندر شربت ایدوب ایچور
 فی الحال مرض مزبور اندن زایل و لوب شفای کلی حاصل اوله بود او و کجره قلیل **حور**
 اما شرتجانها یونده بالفعل موجود در نفقه خامدن بر ظرف ایچره تعبیه اولمشد
 و اکا زرخالصدن بر قفل اولمشد لیکن بکضعف بصر سببیده اف بوله بلك
 میسر دکلدر اول زمانده طبیب نادان دخی حاضر ایدیدی یتدی اول دارونک
 اسمی و رسمی و وضعی و صنفی فقیر معلوم در اول خلاطک ترکیب و ترتیبند
 حقیرک نظرنه معدود در پس بر موجب فرمان شاه شرتجانیه و ادب حق مزبور
 صفت مذکور تمیزه عاجز قالدی و تشخیص تمدن اولحقه لرك برینی الدی
 اتفاق اول مهران دید کمری بلکه بمقدار زهر هلاهل یددی که شاید هم اوله
 دیواو لظرفه محفوظدی حقه ایچوب ایچنده اولان زهری سایر اخلاطه خلط
 ایدوب و ضعف مذکور اوزره شربت ایدوب مریض مزبور و پردی مریض چون
 اول زهر تلخی نوش اندی جان شیریندن ال بو یوب تمامشای عالمدن کور یوموب

غوغای جهانی فراموش اندی **فرد** کوزن یومدی تماشای جهانندن • فراغت بولدی
 غوغای زمانندن • **ملک** اول حالی مشاهده اید چک سوز فراق آتش تا اثر نندن
 شعله آهی فلک پیره ییتشدردی پوردی تا بقینه شریقی اول طیب نادانه اچورد
 انک دخی خرم حیاتن کوبندرب چراغ روحی سونیدرب منزل وجودن وادی
 عدمه کوجورد لو **مطلع** نیکو منلیست این که هر کوبد کرد • بد باد کوی نکرده هم
 باخود کرد • **بو** منلی کوردم تا بله لکه هر پندر عمل که زین جهل اوزره ذریع اولنه بر فرد ^{و بر مک}

غوغای جهانی فراموش اندی • کوزن یومدی تماشای جهانندن • فراغت بولدی
 غوغای زمانندن • ملک اول حالی مشاهده اید چک سوز فراق آتش تا اثر نندن
 شعله آهی فلک پیره ییتشدردی پوردی تا بقینه شریقی اول طیب نادانه اچورد
 انک دخی خرم حیاتن کوبندرب چراغ روحی سونیدرب منزل وجودن وادی
 عدمه کوجورد لو مطلع نیکو منلیست این که هر کوبد کرد • بد باد کوی نکرده هم
 باخود کرد • بو منلی کوردم تا بله لکه هر پندر عمل که زین جهل اوزره ذریع اولنه بر فرد
 و بر مک

میسر کل ویر قضا که کان کان مجرودن کشاد بوله هدف صوابه ارمک میسر مقدر
 خضار مجلسدن بریسی ایتدی ای دمنه خبث سیرتک خواصه واضح ولوت سیرتک
 عوامه ظاهره و سقامت طبع و اعوجاج فرا جکه شکل قیافتک برهان یا هر در
 قاضی القضا ایتدی بو مجملی تفصیل لابد و بود عوایر اقامت دلیل لارمدر که بلا بینه
 کلام بی فرد عنده و دعوی مجرود ک اکثریدر و عذر اول کسند ایتدی علای فراست

26
 شعار و حکای حکمت اشتهار پور مشلزد که هر شخصک که قامتی قصیر و عین بمنبسی
 سیری سندن صغیر و لوب کوزلردن حرکت و اختلاج دایم و بورتند انحراف و اعوجاج
 لازم اولاد کوزلری اچر و کنه والی طشم چقر و متصل تقلیب حدقه ایدوب همواره
 اشغه بقدر البته انک ذات نامبار که جمع فساد و فکر و منبع حیل و عذر اولوق مقرر
 علامات مزبور به تمامها بودند موجود و امارات رشد و خیر ناصیه حالند
 مفقود در دمنه آیتدی احکام آلهید اسکان میل و مد هنت تمتع در و اول
 حضرتک افعالند کان سهو و غفلت و خطا و ذلت **پیت** غلط و سهو برین و تو
 رواست **•** بر جهان آفرین غلط نه رواست **•** بودید و کک علامد دلیل حق
 و برهان صدق اولوق میسر اوله و آنکله صدق کذب و صوابی خطادن فرمایید
 حق باطلدن تمیز اتمک متصور اولسه خلق عالم اطهار حقه شاهد و نمیه محتاج
 اولوردی قضات دخی محاکمه و مرفعدن اسوده اولوب غوغای خصمایل به باطل
 آغز لردی بودند غیر لازم کلور که هیچ بر نیو کار ننا و مدحه لایق و برید کردار
 قدح و مذمت مستحق اولیه زیر که بالضروره معلومدر که اول مخلوق که بوعلا متدل
 حین آفرینشد انک صفات فطرتند مرقومدر بوعلا یمک لوازمی کند و دن ^{فغیر}
 قدرت نهاد خلقند معدومدر پس بو حمله که سن پور رسن لازم کلور که اصحاب
 خیر حسنات ثوابله مجازات و ادبای شریسات عقابله مکافات اولوق صفات احکام
 سریع و عدلدن محموله و بو خیانت که نفوذ بالله بکاتمت اولنور بوعلا متدل مقتضا
 اولوب دفعی چیز اماند اولسه انک سببیله بکامنا قشه و عتاب اولمن کرک و کل که
 مصادره و عقاب ولنه **پیت** مکن درین چمن سر زش بخود روی **•** چنانکه پرور
 مند هند میریم پس سنک فتوا که بوبلا دن قور تلدم و بو مقدمات موجب
 بو ورطه دن خلاص اولدم جهالتکه برهان باهر و حفا که دلیل ظاهر بو کفایت تمزی
 که بواصل افاضل ببینند که هر بری جمع فضایلدر و بو بخاین مائل مجلسند که هر بری
 رؤیت کامل و رای شامل یله میان حق و باطل سیف صادم کی قاطع و فاصلدر دعوی

دروغ و کلام بی فروغ و قول بی حجت و مدّ غایب بیذت جزات تمکله غایت جهل
 و نهایت حقد و عبادتک اظها ایلدک **بیت** پیر خرد از طرح سخندان تو • دانست
 که تا کجاست نادانی تو • چون دمنه کلامه بو و جمله آب تاب و یروب کلام ^{خضمه}
 بونستی و زره جواب و پردی حضار مجلسک هر بری صموت کاکوت دوج
 مهر سکوت و رب مقابله ده بر حرف کلامه اقدام ایدن مدلو قصه آینه دفع
 مجلس ایدوب امراند لوتاد منه یی قید و بند له زندانه التدر و ماجرای نقیر
 و قطمیر شیر • تقریر ندر **بیت** **الادب** دمنه یی زندان اجینه • قود یار
 کلیه احزان اجینه • چون دمنه زندانه کیردی کلیله بردوستی و اردی که اکا
 روز به دیر لردی زندان او کذن کچوب کدر کن اتفاق دمنه نک کوزی
 کورینه راست کلدی حضور نه دعوت ایدوب بایدوب ابتدای پار عری
 خینی زمانه که احوال کلیله دن خبر دارد کلوز امیدوار ایدک که آیام محنت
 احیا نابزی کوریدی و بود حال و منکسر البالک پریشان خاطر ن صورتیک
بیت یار محنت دمنه یار کرک • غصه و قننه غمکسار کرک • سن زند
 نه خبر بلور سن و کلد و کن نه و جمله توجیه ایدوب اهلانه نه طریقه اعتدال
 قلور سن روز به چون کلیله نامن ایشندی درون دلدن بر آه جانکاه آتدک
 و فواره دیدک گریانندن سیلاب سرشکی روان ایدوب ایتدی **شعر**
 دل بشد از دست دوست راجحه جویم • نطق فرو بست حال دل بکه کویم •
دمنه روز به نک طباط و اضطراب بدن پراکنده اب و لوب کیفیت حال
 و سبب ملال و انفعالن صور بحق روز به ایتدی **نظم** جانهای ما
 بسوخت ز هجران هدی • مجروح سپینه ایم و نداریم مرهی • چون شمع سوخت
 رشته جانم ز تاب دل • و ز سوز سینه می توانیم زد می • ای دمنه اول یار
 کوا می سهرتزل فنادن دارالملک بقایه رحلت ایدی و قلوب خوان یارانه داغ
 هجران قویوب کندی **بیت** ای همنفسان آه که بی یار نما ندیم • درد دست غم

۵۷
 هیچ کوفتار بماندم • دمنه چون کلیله نك و فانی خبرن ایشتری پهبوش اولوب
 کزودن کندی پنجه زمان مدهوش یاند قدضکره عقلی باشنه کلوب بحر
 کی جوش و برکبه خروش ندی و قطرات حسرت عباراتی **کقواتر الدن من**
الضرع و تقاب الذل علی الذرع چهره سنده روان ایدوب سوزها و ناله جانکدازیه بو
 نوحیه آغاز ایدوب ایتدی **قطعه** دردا که پنج کلبن شادی برین کشت
 و احسرت که شاخ طرب بارور نماند • ای دل فغان برار که جان از برت برفت
 وی دید خون بیار که نور بصیر نماند • دمنه چون جرع و زاری و فرغ و سوگواری
 مرتبه افراطه بیشدردی روز به بند و نصیحه و تسلیم تفریبه باشلوب
 ایتدی ای دمنه معلومک دکلی که موقع دیدن از لافرا دآفریدن دن هر ذلت
 منسور حیاتی طغرای جلایله مرقوم قلشد در نقاش صور کاینات نقش ثبات
 صفحات ممکنه **کل شیء هالك الا وجهه** کلیله سهوده چکشدر استاد کار
 خانه قدم هراحدک قبا بقاسن طراز عدل و مطر ز امشده معمار معون جهان
 هر موجودک بنیان وجودن اساس فنا و زره بنا اورمشدر **قطعه** تا فلك
 معمار این معوره شدنه خار غم • يك كل شادی بیاع زندگانی کس نیافت
 گلستان عمر را در مرغزار روزگار • نوبهاری خالی از بادخرانی کس نیافت
 بوبرشر بتدر که قومه اچمک لازمدر و بوبر مختدر که جمله مزه چمک واجب
 بوزخ صبر مردن غیری ایله مرهم مستغدر و بوداع عضاله داروی تخلدن غیری
 دوا محال **بیت** صبوری ضرر و نیست کین درد را • بغیر از صبوری دوا
 نباشد • دمنه بو کلماتی **الجاه منصح** و متسلی اولوب ایتدی ای روز به روز ما
 نقد که جرع و فرغ ایدرم و فغان و فریادی مرتبه افراطه بیشدردم هنوز حق
 ادای اجبد مقصرم که کلیله بنم شفق یارم و ناصح برادرم ایدی جمیع حوادث
 اکاپناه ایدردم و ملاقات روزگار ده انک رای و تدبیر و نصیحت دلپذیری
 اله استظهار ایدردم دل هوشیاری برخزان ایدی که هر نقد اسرا که آنک و د

قونله دست دزد روزگار عیارا کا وصول بولمزدی و جاسوس زمان چندانکه
 بیراهند دوران قله شمر سینه مطلع اولمزدی دریغ و هزار دریغ که اول
 یار مهر بان سایه شفقت بندن دوراندی وحیف و هزار حیف که زندان
 خانه دیناده نه رفیق و هدم و بنی انیس و محرم بنی قودی کندی **بلیت**
 با که کویم زان دل چون محرم رازم نماند چاره سازی چون کم چون یار دمسازم
 نماند من بعد بکا نعت حیادت نه لذت و چاشنی زند کله دن نه حلا
 میسر در اگر بوهنکامد افهام عوام انامه که **اولیک کالانعام بلهم اضل**
 مفهومی آنلرک حسب حالیدر بعض خیالات و او هام خطور آنک احتما
 اولسه هاندم کدوی تیغ غم و تیغ المله اولدر دم و تنه لاق رنجندن
 و یکس لك دردندن قورتلور دم زیر بو و رطه محنته که هر کوفتا را ولدم
 بر یار صاف نیت و صادق عقیدتک شرط مطا هرت و رهبر معاوتی **اولما**
 کار خلاص کور ملک محالدر و ساحل خانه ابر ملک نه احتمال **شعر** این دم
 از کوی امید واره می باید شدن چاره چون از دست شد پچاره می باید شدن
روزبه ایتدی ای دمنه اگر کلیلک شمع بقایه باد قایه مرده و کلرک حی
 هوای ها ویر مکرکه پڑ مرده اولد یسه بجه الله که سایه یار آنک نهال اختصا
 نازه و سر سبز در **ریت** غمخور کوزین چمن شاخ کلی پڑ مرده شد روی نسیرین
 نازه است و جعد سنبیل تابدار هر ذلک تلا فنیسی مقرر در من بعد کلیلک
 کبی بنی صادق یارک و مشفق یارک بل لطف ایدوب سندن بنی خدمت قبول
 قیل روز بنشاط تمام و انبساط ملاکلام ایله قدم خدمت اوزره قیام ایدوب **ایستد**
 بنه بوهنله رهبن مت ایدوب لوای قدر می خرو و رفعت ییشدر دلت بلرم که بو
 دل وفادارم بو غنا یتک عهد سندن بجه کله بله و بنم زبان ثنا کسرم بو نعمتک
 شکر بله بجه شکر بار اوله بس بر بر یله مصلحه ایدوب خلوص نیت و صفای طو تیل
 صفا عهد و صداقتی تجدید و پیمان و ایمانله قوعد عقد اخو نه تا کد و تشید

۲۸
 اندر بعد دمنه ایتدی فلان موضع کلیلہ ایله بودینه مر وادرا اگر طلب کنج
 قدم دنجہ بودی بولم ایتد در کم دینا ده سعلک مشکور و عقبا ده مثاب
 و ماجور اولاسن روزبه نشان و پرد و مکانه واروب د فینه بی بولوب کوردی
 دمنه کذ و حصه سن افزایدوب کلیلہ نصیبی روز به و پردی و التماس ندیکه هرگاه
 که بارگاه شیر واروب اول درگاه اسرار و اخبار دن هر دن خبر دار اولور سر آت
 آگاه ایدر و بود منہ نک مامولتی بولور مجبور فی مبدول قلوب نادمنه و فائے
 زمانه دک شرط معبودی معنی و عهد مشروطی مقبول طوتدی **مصراع** شرطست
 که شرط بپایان یزند **برکون علی السحر** ماد شیر کلوب بسرندن مجلس گذشتنه دن
 خبر صورتی شیردخی صورت قضیه فی اول و جمله که قضاه عرصه عرضتیشدر شد دی
 حسن تقرایله آینه ضمیر ماد نه تصویر ایتدی ماد شیرد منہ نک هر سواله صورت
 صوابه جوانیدن و کلمات آب و تاب شیرک انجدا بندن جاب وار سیلاب
 اضطراب و شر منال آتش التهابه د و شوب ایتدی اگر بوباید کلام راسته اقدام
 ایدم سخن راست داشت اولدوغی اجلدن بحکم **الحق** مس کام رای ملک آرای
 ملک تلخ کلسه کوک و کراها ل و انما ضه رخصت و یرم جانب شفقت و خفا دق
 مادار نه بمل و نامرعی قالسه کرک شیر ایتدی فرع ابواب مناصحتد و مبیل
 و محابا و سرمدار ایدر رخصت یوقدر سنک کلام نصیحت انجماک بی شبهه شد
 تمت و مظنه ظندن دور در و کلام ناصح مستفی درست درست اولدوغی
 جهندن هر نه قدر درشت اولور سه معذور در مادی ایتدی حال بونوال اوور
 او لیمق ملک کنده صدقن و باطلی حقن فرق امیر و کذ و نه خیری سردن و نفی
 ضرورن تمیز قلمیه دمنه و رخصت بولوب فتنه پیدا قلر که افهام ثاقبه نک تدارکن
 قاصور رای صایه آنک تلا فیسنندن عاجز قاله شیر ایتدی ماد مر با مندن دلرم
 که بوکون بوند حاضر اوله و احوال دمنه یر عین دقله ناظر اوله که شاید هم دمنه
 آنک حضورند فیصل بولایس فرمان شیر بونک او زره جاری اولدی که رسم سابق

اوزره حکام بنه جمع اوله لرون جمع عامده دمنه نك نفیشتی امرند اهتام قله لر
 بر موجب فرمان اشرف واعیان و اکابر و ارکان دیوان شیرده مجمع اولوب
 قضاه همان بوفضل روز سابق مکرر قلوب حضار مجلسدن دمنه حقده شهادت
 طلبند لره هیچ کسنه نك بایند بر کله سویلدی و خردن و شردن بر نکتہ در
 میان ایلدی قاضی القضاات دمنه یه متوجه اولوب ایتدی کر چه که حاضرک ظاهر
 حالی سنک استقامتکه دالدر اما باطنا حله سی خیاشکه متفق المقالدر بوجاله سکا
 بوطایفه سائند احتمال زندگانی متصور محالدر حال سنک صلاح حال و مالک
 الیق و اوفق بودر که کنا هکله اقلهر و جرمکه اعتراف ایدوب شرطه توبه و انابتله
 نفسک ورطه عقوبت آخردن خلاص قلسن و سکا مرکدن غیرای احدی لرا حین
 حاصل اولوب ایکی مرادک برینسنه واصل و لاسن یا بودر که سن بوزندان محندن
 خلاص بولم سن **نظام** زیرکان کونید کاندر مرک نوعی راحتست و از بیابان
 این سخن بر خلق منت می نهند کفته اند انکس که میرد از دوبرون نیست حال
 یابدی باشد که خلق از جور او کمتر چنند یا که آزاری نکو خلقی که اهل روزگار
 او و زند و او را در دل خود جادهند کونکو کاردست زین زندان محنت و ارهد
 و بداندیش است خلق از محنت او و ارهد بوزدن غیرای دمنه شویله که کنا
 اعتراف جایز کوره سن که فضیلت عظمایه دخی فایز اوله سن و لاعقاب عقیقه خوفدن
 عذاب دنیا به رضا و یروب دار بقا و سیرای صفای فزای و قضای عنا اوزره ترجیح
 ایدرسن تا نیا حسن تقریر و لطف تغییر به بلا عنک و زیان آورکدن و سخن کستر لکه
 برا عنک کونکجه ظاهر ایکن و هر سواله نه نظیر جوابلرک حاضر ایکن و هر نکتہ یر دلیند
 اعتذار لره قوت تامه ایله قادر ایکن جانب اعتسافدن جناب انصاف میل ایدوب
 طوعا و لار و عا کنا هکله اعتراف تمکله سنک فضل و جلالت و شهما تنک و فرط منزه
 و صرا تنک بین الانام علی مرور مشهور و معیوم اشتها تمام بولوب بوروز کار عذار
 ناپایدارده کردار نیک و ذکر جمیل یاد کار قور کیدرسن ای دمنه ادبای عقل صحیح

۴۹
 قتلہ ہو مکشوف و اخذ رک نیک نامغلہ خات ظہر بارید نامغلہ حیات نہ مرغوب
 و راجد **رہبت** مردن کس بہ نیک فرجامی • بہتر از زند کے بید نامی • ذمنہ
 ایتدی ای سجادہ خشیان حراب شریعت کمان ایلہ تیر قضای ہدف مضایہ کشاد
 ویر ممشلو در **وَأَنْ بَعْضُ الظَّنِّ أَنَّمَا** مضمونند نفاہل ایدوب بی حجت ظاہر
 ونے بینہ باہر برحکی نقادہ پیشدر ممشلو در فرض اید کہ سنہ رمد عرض رؤیت
 حق صرچیدن مانع اولوب جملہ کرک قلبند بنم حقمہ سوطن واقع اولابن کند و حالی
 بلورن و عین یقینہ برات ساحت ذمتہ معاینہ قلورن کستہ کند و نک بنیات
 خرم و یقین آخرک متین و ہم تخیلہ ہدم اتمک نہ قاعدہ شرع قومہ موافقد
 نہ ضابطہ طبع مستقیمہ مطابق با وجود ہنر بنم ظن حیاقمہ غالب دعوا ایدر کنے
 نص قاطع قتلہ روا کور مر سن بن صدقہ و استقامتہ خرم و یقینم وارکن کند و ہلاکہ بخیر
 سعی ایدوب قتلہ بخیر راضی اولم اولن سلم کہ اولم عند اللہ نہ تاویل ایلہ معذور اولو
وَلَا تَلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى الْفُلْكِ خطائہ نہ طریقہ جواب و یرم عین الیقین بلورم
 کہ هیچ بر نفسک بنم ذمتہ اول حق یوقدر کہ بنم جانمک بنم اوستمدہ وارد رئیس
 اول فعلی کہ غیر حقند جایز کوریم و مذہب مروندہ اکار خستہ بولیم کند و یارمک
 بخیر روا کورم **رہبت** من اگر خویش را نمی شنایم • دیگر از اجدسان بکارایم • ای قاصد
 بوسوزدن فارغ اول کہ اگر نصیحت ایسہ بوندن اولے واجبدہ اگر نصیحت ایسہ قضای
 غیر مناسبد رزاکہ حاکم فضل خصوصتہ و بر کلمہ ہی نص قاطع و سیف ضارم منایہ سندہ
 اولہ کلامند ہزل و لغو دن اجتناب جید و خطا و سہودن احتراز لازم ہو عجد رک
 حضرت قاضی شہید دیک عدالتہ موصوف و استقامتہ مشہور و معروف ایدری غالباً
 بنم شامت بخت و نحوست طالعہ مقتضای سید کہ واقعہ جانب احتیاط دن
 مایل و کند و نک ظنی و سایر ارکانک کائیلہ عامل اولوب دیدہ انصاف و استقامتہ
 علت اخلاف و سقامتہ باطل اولمشد **شعر** طرب سرائی لہر کن از تو معمور است
 چراغم دل امید و امن باشی • کلچو تو شکفت در بہار جہان • روا بود کہ ہر خار خار

من باشی فضا محکمه دانشوری که قبالة فضل کسری و هنروری انوار توفیق احکام
 مسجلد بوسله ده بوجمله فتوی پور لر که هر تقد شهادت کم سکه بقینله رایش بوسله
 دار الضرب اعتبار ده تمام عیار و افع اولیه هر کسه که معرفتی اولد و غی قضیه به سها
 ایلیمه اکا اول قضا پیشه که اول بازداره یئتشدی قضات استفسار اندلو که بخیر اولمشد
 اول حکایت دمنه ایتدی روایت ایدر لر که بر مرزبان و ایددی شرف ذاتله معروف
 و کرم صفاته موصوف شعر با ادب جانقرا با سخن دلپذیر با خرد بیگران با هنر
 پیشمار بو مرزبانک بر خاتونه و ایددی که حسن لطافت آفت جان و لطف ^{خنده}
 فتنه جهان ایدی بی آب حیات کی نویسن و هنر شربت نبات کی شیرین دیک
 چشم ترکس کی پر خواب طره سی جعد سبیل کی پر تاب شعر روزی صن آتشید
 عارفی آب فروز ایدی کویا ماه و مهتاب جمال حسن دلربا لعل کمال زهد
 پارسا بی جمع اتمشدی و رخسار فتنه انگیزن حال عفت و پرهیز ایلد آراسته
 قلشدی شوی قمر پرش دکلدی پای سینه ککش دو شمش کلدی سایه سینه
 صوبه عرض اتمزدی کند دینی که عکس چشم کور مایه یوزنی یوزن کوره دیو چشم
 ستاره کجیلد ماهه اتمزدی فشاره بو مرزبانک بلخی نژاد بر غلام بد نهادی و اید
 بغایت ناپاک و یاده نا حفاظ و نه باک نه مردم دیدن سن اول حرامد نظر حرامد
 منع ایدردی و نه آئینه سینه سن اول بد نهادن کاف و فسق و فساد و زبک طوبه
 غلام فرور مرزبان مذکورک خدمتند و جواج طوبه نامزد اولوب بازدارلق منصبه
 متعین اولمشدی بر کون غلامک نذر و نظری اول بیک حرامک حسنی سیمه اندر بوده
 اولوب مرغ دلی اول مستوره نک عشقی امنه گرفتار اولدی مطلع بار این دل غمخیز
 بدام تود راقاد بس مرغ هایون که بدام نظر اقاد غلامک شهباز قلبی فی الحال
 اولهای آشیانه عصمتک عشقی هوا سنده شویله پروانه کلری که هر باری که دعوت
 نغمه سن صلدی کلری و هر چند که ساعد عفته کتور مک دلدی کتور مری قهرور
 جلقه مواصلتی دبرندی و باب مصاحبه فخر قصدا تری بازداره هر یک افسون

و فسانه بی پروکا دیدوب غزمت تدبیرله اول پیری دایره تسخیر دعوت نذی منید
 اولدی و هر چند که اول مرغ هایونک صدی هوا سیله باذخیله بی پروازه کوتیر
 شکار وصال نگاره مجال بولدی **شعر** برو این دام بر مرغی دگر نه • که غنقا را بلند
 آشیانه • چون بو طمع خامدن باش تمام کلدی و نوید وصال محال دن نا امید اولدی
 خبث طینقی و کثافت طبیعتی مقتضا سحر عرق بشرتی حرکت قصدا یلدی که آنک
 حقد نیر عنری در کان ایدوب فضیحتی بابت کمر مگوی بر میان اید بس بر صیادت
 ایکی طوطی لوب زیان بلخیله بر نه بوالفاضه او کزدی که بن کد با نویله در بانی هنم
 بهلو کوردم بر سیننه دخی بو کلامی تعلیم اندی که بند کوردم غیر تمدن هلاک اولدم
 بر قاج کون اول بتوردد سر ایدوب اول ایکی کله بی از بر اندردی بر کون مرزبان بزم
 شراب آراسته ایدوب مجلس عشرتد او ترمشدی باز وار کلوب هدیر رسمند
 طوطیلر کوردی طوطیان شیرین گفتار شکار فشا نلغه آغا ایدوب هان اول کلمه تے
 بر حکم عادت تکرار ایلدیلر مرزبان زبان بلخی بلزدی اما آنلرک لطافت اواز و مناسب
 الفاظیله استلذا ایدوب و نقفات دلاویزی و ترنما عشرت انگیزی یله مستان
 اولوب طوطیلر اچم و حرمه کوبدردی و خاقونه سپارش ایدیکه آنلره تیمار ایدوب
 و آنلرک تعهد حالنه مقید اولوب کورب کوزده پنجاه خاتون زبان بلخی بلیبوب
 روز و شب انلری پرورش و اول دوست روی و دشمن خویلی نوارش مشغول
 اولدی **شعر** نفس را پروردم و آخر شدم رسوا ازو • من چه داشتم که خصم
 خویش را می پرورم • القصه مرزبان طوطیلره شویده مایل و مهربان ایدی
 که بر آن آنلرک دلپذیر آوازن و نه نظیر الحان اشتمسسه غم بزم شراب
 و نه میل آرام و خواب قلورددی و پروردم آنلرک صورت خوب و هیأت مرغوب
 تماشا اتمسه و ترنم دکش و تکلم فرح بخشلر فی اشتمسسه نه آیینه عشرتد
 صورت لذت کوزردی و نه شراب محبت کیفیت راحت بلورددی بر زمانه بفر
 اتفاق بلخیلردن بر طایفه خانه مرزبان میهمان اویلو مرزبان میزبان دخی میهمانلر

بر مجلس خاص طیار ایدوب طویلردخی اند احضار اندی نلردخی ترغ طریقله
 اول ایکی کلیه که غلام بلجیدن تعلم اتمشردی تکیله آغاز اندلر بهمانلر بوالغافه
 استماع ایدچک متحیر و لوب برونه باقشدلر آخر مجایلرندن باشلرن اشاعه ایدوب
 اول حالی استغراب ارشدلر مرزبان کوردیکه یارانک آتش نشاطی سونیدی و اشراح
 و انبساطی اسباب نه آبه دوندی انقلاب حالت و فوحدن ترحه انتقاله باعث
 یندوکن صوردی مهمانلر هر باری نه زبان اعتداری در درکار ایدوب حصار انکار
 تحصین اندلر کار کرا و ملدی و مرزبانک آینه خاطر غیار تشویش و زرنکار دغدن
 جلا بولدی آخر آنلردن بری که اطهار حقه جزی و واقع حالی تکلم میل و محایان
 بری ایدی ایتدی ایامیر کیم مکرکه طویلرک مفهوم کلامی معلوم ضمیر منیرد کلام
 مرزبان ایتدی بلی بیت من ندیم شبی سلیمانرا چه شناسم زبان مرغانرا

بر بونلوك مضای كلام من بلز اما نغمه دلاویز و زخمه شورانگیر لوند
 زیاده تلذذ ایده زرسز اکو مضمون کلامون بله سز امیدوارز که بزه اعلام
 اید سز انلردخی حق تغییر ایلله طوطیلرک فحواسی کلامن مرزبانیه تقدیر
 اندلر مرزبان چون اهل بلندن بوجوابی ایستدی بزم سروی تلخ و بدهر حضوری
 سلخ اولوب ایندی ای یار عزیزلر معذور پورک که بوخیر شمدیردک بزه واصل
 اولدی چون حقیقت حاله و قوف حاصل اولدی دخی عذرو بهانیه مجال
 قالمدی بزم اینمزه رسم دکلد که اول خانه ده که بر عورتدن فعل حرام
 صدور بوله آنده اقامت جایز اولوب خورد و خواب اکل طعام و شرب شراب
 حلال اوله بوکفت و کواثا سنده غلام باز داد آواز بلند ایلله ایندی ای خواجه
 بزرگوار بوخبر حقیقتنه بنده مطلعدر و اول کافر نعمت حقنه و طوطیلرک
 مضمون کلاملری مطابق واقعدر **نظم** مکر برون یوزی آیینی ربان

کورد اولدی قشینه یانینه قربان	قلوب زلفی کندند کرفتار
بوی رو بینیه اولمشه هوادار	کورد سنبلترین آشفته اولدی
دماغی دود سود ایلله طولدی	چون آیردی عاقبت روز وصاله
ایرشدردی وصالی انصاله	مرزبان هاندم مجلسندن طوب

عورتنک قلنه فرمان اندی خاتون **رحه** اکا رسول کوندربا ایندی ای قهرمان کار
فر کور واکور سک هلاکه کورسرا کورسک امان تیغ فرمانک مضاده
 نص قاطعدر همان اما بوا مرده تامل و تانی واجبدر و تجیل و شتاب
 غیر مناسب **بیت** مشتتاب تقبل من که در دست توام ارباب
 شرع و ملت و اصحاب علم و حکمت جمیع افعال و عموماً و سفک دماوه خصوصاً
 تانی و تامل واجب کور مشرکه اکر قلله استحقاق اوله فرصت با قید واکر عیاذ بالله **تجیل**
 بر پیکانهک قتاله قتل تجیل اولنه بعد نه سیف جیف و تیغ بیدریغ زره تاثیر
 قلور و نه انا مل تدارک و سر نکشت تدبیرله کرم ملامت انحلا

انحلال پذیرا و لور پیت فی اهل مکوشن درازار • تا پشیمان نکر دی آخر کار •
 مر زبان عورتی اول حوالید دعوت ایدوب پرده آلتند صورت حالی بوموال
 او زره بیان اندی که ای شور بخت طیور جنبی انسان نوعندن دکلدر
 که کلامی غرض میزا و ملق احمال اوله اندره آیینه کی هرنه معاینه ایدر لر سه آینه
 حکایت ایدر لر باز دار دخی نك مدعاسنه موافق شهادت ایدر بواول مقوله
 کار کرد کلدرد که زبان آور لکله اندن اعنناد میسر اوله **مصراع** که نگاه آیینست
 نتوان کرد استغفار ازو • خاتون آیتدی ای طفله بواوری تفتیش و تنقیده تقصیر
 پیورمه که موجب تعذر و مورث تلف اما بعد الحقیق سوبله که قتلہ فی الجمله
 استحقاق اوله نه محل نزد رقم در نه مقام نکلف **مصراع** بندن عرضك جانسه
 جانا نه نکلف • مر زبان آیتدی بومهی تحقیق نه طریقله میسر د رایتدی بلخیلرد
 استفسار اولشون که بو طویل لغت بلندن کلمات معهوده دن غیر کلامه
 قادر لر میسر سوبله که بوا یکی کلمه دن غیرندن عاجز اوله لر محقق اولور که اول

ناحفاظ بیدین مرادی بندن حاصل اولیوب غرض فاسد نه واصل اولدی عیجلدن
اندازه بوکلماتی تلقین اتمشده و اگر نقد بوکلماتدن غیر کلامه قادر اوله لر
بوچاره نك کافی سکا حلال و شراب زند کافی بکاحرام اولسون مرزبان چون
خاتوندن بوکلماتی استدی حقیقت حالی تخص درو شرط احتیاطی مرتبه افراط
یتشددی و ممانده منت اندی تا بر هفته اند اقامت ایدوب کمدر اولند
زماندن چندانکه سعی اند لو طویلک زبانندن بولیکه کله دن غیر بر حش
استماع اند لو چون مقر اولدیکه عورت اول تمندن میرا و بازدارك آنک
حقنه شهادتی محض افتار دیروردی که بازدار کورک و بازدار اند
باز دیندن نیاز بخیل تمامه کدی مکر شریف و انعام احتمال و پردی خاتون
ایندی ای کانه اکی و نیز یکی طری سوله کوردکی که بن محراب رضای آیدین
یوزد و ندرم و عنان هوای معاصی و مناهی لنز ویردم **پیت** هوا غولش
اویدم پولدن آردم • و فاسرنامه سینی اکی یازدم • **ایندی** بله کدو کورمه
کرآله کوردم چون بوکلامی تمام اندی فی الحال الله اولان باز نیز چنکال
صحرایوب مقدار خوشخواری بله چشم جهان بین جقدی خاتون ایندی ای نه
شم لاجرم کوردم و کنی کوردم دیه نك سراسی بودر که کوردك جناء سیته
سیته مثلها **پیت** برکنده بان چشم که بد بین باشد • بدینهم جادو
خود نفرین باشد • **بعد** فرمان مرزبان بونک اوزرینه جاری اولدیکه
بازدار غدار ی بردار ایدوب عبرت نمای جهان اندر بومثلی کوردم تا بله
معلوم اولاکه برکسر بلد و کی نشنه ایلر تهمنه جرأت و کورمد که نسبتیه علی
العمیاء شهادت موجب خجالت دنیا و فضل آخرتد چوزدمنه کلامن تمام
اندی علی التفصیل تبجیل ایدوب صورت حالی ماهال واقع حضرت سیره
اعلام اندر مادرسیرانده متوقف ایدی کیفیت حاله واقف اولمچو ایندی
ای پسر بود کلو اهتمامک مع هی هان بولدیکه بوملعونه بدجان اولدک

مقرر در که بعد از یوم انک حیل و مگری زوال ملک و هلاک ملکه مقصور و لیسر
 و بعد حال شاه و سپاه بتاه اولوب شهر حقد که وزیر حص و فرمان بر سفق
 ایدی اندن ظهوره کلدیسه سائر ارکان حقد دخی اول صور و بولیسر زیر که
 نفس خسیس دن فعل حبث صادر اولور و طینت بد سر شستن خوی بد و خصیت
 زشت وجوده کلور **قطعه** زبوم شوم توقع مدارین های • طمع مسد که کجشد
 که فعل باز کند • چنین که پایه مفسد بلند شد چه عجیب که دست فتنه بجز
 دراز کند • بولام غیر شیرده تاثیر تمام ایدوب دور و دراز اندیشه لوده و شد
 و ایدی ای مادر بکا بد رک بوسری ندن بلد و قصه دمنه یی کیمک زیادتدن
 استماع قلک **شعر** بکا بوقصه نک سرن عیان ایت • بوقوع اولو احوالی
 بیان ایت • تا بندخی دمنه نک قلند فی الجمله معذور اولوب دوست و دشمن
 میانده ظلمه مذکور و عذرله مشهور اولیم مادر شیر ایدی ای ملک بکسنه سکا
 اعقاد ایدوب سنی محرم اسرارش اولو سن نک سرن اسرار ایتوب اظهار ایلک
 مذهب شرع مروتن حرام و نقد رازی که خزانه دلد امانت قوله صیان
 اتمک خلاف شیمه کوهی که آمد را ما بوقدره قادرم که اول کسندن اجازت
 دلیم اگر جایز کورده واقع حالی خاکپایه انها ایلیم شیر اکارضا و یردی مادری
 دخی طور بکند و منزله کندی و پلنکی دعوت ایدوب شانه لایق مراسم
 تعظیم و تکریم تقدیم اند کد تصدیه ایدی **شعر** ای سده چون روزگار فخر
 تو مرد آزمای • وی سده چون آفتاب صیت تو کشور کشای • انواع ترتیب اضطاع
 که ملک سباع سنک بابکده پیور مشد زنه مرتبه ده در پید در و آند مشیت
 و تقویت سلطانی پیشانی حال و مالکده روز نورانی کبی ظاهر و هویدا در
 بوسبیدن بونغم مقابله سنک شکر کنارلق سکا فرض واجب الادار
 تا بر موجب **و این شکر نامه ازید تکم** روز بروز آثار عواطف شاهانه سنک
 حقله زیاده و ابواب عوارف خسروانه سنک شانکده کشاده اولو پلنک ایتد

ای ملک اول عواطف ملکانه و مراحم پادشاهانه که ملک روزگار بوبندک خاکسار
 بمقدار حقند مبذول پود مشدد و بمن بعددخی پورسه کونک آنک وظایف
 شکر بخیر عباد الله اذ امکان و میسر در و بیکل بری مقابله سندن بخیر قوت
 و ممکنه سپاس و منت متصور **بدت** اولیخه قلسه دل ذکر فی آنک •
 قلزمینک بر شکر فی آنک • اما معلوم جماینان در که شکر دیک بقدر امکان
 هوادار لقی دایره سندن پرکار و در دوران و خدمتکار لقی هواسندن ذره مثال
 جولان ایدردم الان دخی امید در که ملکه زمانک فرمان لازم الایعانه اطاعت
 ایدوب کم همت اهتمامی عز صمیم الجنان بر میان ایدم مادر شیر ایتدی **بدت**
 بنیاد نهاده چومردان • انرا بکرم تمام کردن **وَمَا الْإِحْسَانُ إِلَّا بِالْإِيمَانِ** ملک اول
 زمانک که قصه غصه سن سنکله در میان ایدوب بوسری سایرا رکازندن پنهان
 و سکا اعلان امشددی من ذمت همتکه امشدک که شتر بر نک خصم عدل رندن
 انتقامی بایند شرایط سعی و اهتمامی یرینه کتوره سن حالیا حوشت و صدق
 عبودیت مقتضایه بود در کم اول و عدلی بخازه بتوره سن و خدمت شیر
 شتاب ایدوب بویابند هزینه کم استندک و مساهد قلک رست و راست
 بی کم و کاست خاک پاینه یقشد سن و الا قریب در که دمنه برفتنه مکر و فریله
 کذب و سن بند و بلادن خلاص قل و ملک منشور حیانه طغری آزادی چکوب
 قتل و سیاستندن و از کله بو تقدیر چه مقرر در کم آنک آتش شری بخیر خاندان
 او جان غنه صود و کسه کونک وادی علت و بهانه ایلد و جزوی فسور و فسانه ایلد بخیر
 خانملری باد قنایه و یرسه کونک علی الخصوص ول کسته لری که بو باید سویلد لر
 و آنک سعی و اهتمام ایلد یلر غمازلق و عرض پرداز لغله علی التمام عرض شیخ انتقام
 اسه کونک پلنک ایتدی ای ملک بومهی تمام بنم ذمت اهتمامد در بومد دن
 کتم شهادته اقدام بو جھندن ایتدی کم ملک دمنه غلارک حقیقت حالندن
 خبر دارد کلدی اگر اول زماند بوقضیه یه خوض ایدوب واقع حالی حضرتنه

عرض انسم چوزمنه نك حقيقت مكر و ميكند تنه و قوائ و كيفيت غدر و خد^{بخت}
 اطلاعي يوغدي يمكن كه عز حضورند كلام نصيحت انجام غرضه محمول و لوب
 موقع قبوله بول بولبيدي حاليا كه بجل الله پادشاه احوال دمنه كراهندن في
 الجمله اكاهدر بومهي كه فائده سه صلاح حال ملك و ملكه عايد در ممل قوم
 بخره ميسر در خصوص اين چاكره كه اگر هزار جام اولسه و ملكك بر ساعت
 فواغتنه فدا قلم هنوز دتمده اولان حقوق نعمت ك سكدن بر نه ادا متصو
 دكلدر **پيش** اگر بخر و جهانش بهاكم سوخته • هنوز درد و جهان شهرسار
 او باشم • پس ايوان مادر شهيدن ديوان حضرت شير كلدی و كليده و دمنه
 ما جراسن بخره كوش امتشدي جمع و خوشدن تعبیر پندرايله تقريرايدوب
 على رؤس الاشهاد اول شهادتي ادا قلدي پلنك بوخبري افواه انامنه منتشر
 والسنه خاص و عامه مشتهر و الحق سباعدن اول ديد كي مجلسه كليده و د^{منه}
 كلما تن استماع ايدوب آنلك احوال نيك و بدنه مطلع اولمشدي پلنك
 شهادتنه موافق بندخي شهادت ايدرين ديودن وان اعلايه بر كنسند كوندرد
 سيرا مرادتي آني دخی احضار اند يلا ولدخي زندان اولان ماجراي علي ماجرای
 اكابرو اعيان ميانند باسرها حضرت شير علي وجه الشهادت اعلام وانها ايلدي
 ارباب جرح آنك شهادتي قدح ايدوب ايد يلكه چو كلامك عرض آميزه كدر پنچون
 اداء شهادت تاخير و اظهار خند تقصير بلك جواب ويرد يكه چون بر ساهدن ايله
 حكم ثابت و لم تعذيب حيوان بلا فائده صواب كوردم سيرا نك جوابي پسند ايدون
 بعد التركيه و التعديل بوشهادتله دمنه يه سياست لازم كلدی قصصات دخی
 اول حكی امضا ايدوب كافه و خوشدن عام و خاص شهره پنچون دمنه يي قصاصه
 اتفاق اندلر **پيش** هر بخردي كه تخم آزار بكاشت • هنگام درو و عقوبت
 برداشت • شير پوردي تا دمنه يي محكم قيد و بند ايدوب محافظه باند
 شرط احتياطي سدا فرطه يتشد در و طعام و شرابدن ممنوع اولوب كوشه

زنداند آتش جوع و عطشه سر طاز کیم پچان اولوب پچان اولدی واندک
 خیانت و جنایتک شامتندن روح خینی دوزخ زنداندن دوزخ روان اولدک
 و مضمون **فَتَقَطَّعَ دَا بِرَ الْقَوْمِ الَّذِي تَطْلَمُوا** انک شامته مکشوف و عیان اولدی **بِت**
 خانی صما که بخورد اراولور • یا کسلور یا بنی یا برد اراولور • بوندن معلوم اولور که
 مکارلرک انجای دیم و آخری هلاک و سرانجامی مغاک خاک • **منوی** هر که در راه
 خلق دام نهاد عاقبت خویشین بدام افتاد • سخا نیکی سبب آرد یاد • کل
 پخیند کسی که کار د خار • چون شد شد خرای نفع و ضرر نیکی کنی که نیکی بخت
 او **چینچی باب الحباب واصحابك فوايد موافقان ومنافى معاصدتن بیان**
ایدرای بر همت آتیدی ای حکیم ربانی معلوم اولدی اول دوستلرک داستانی
 که بر غمازفته سازک آتش غم و افساد یله خانه صداقتی بر باد اولوب
 عاقبت حاللری عدوانه مقضی و بر پیکنا هک بی سبب قتل مقضی اولدی و حق
 جل و علا اول غذا رستم کارک مکافاتن ایدوب خبر اوسرا سن بولدی لالت
 برهن روشن رواندن موجود که بیان پوره شول دوستلرک حالی که یکدل
 و یکجمت اولوب نهال مهر و محبت و لطف و مروتدن بخورد اراولوب دفع
 عدوه هم پشت و یک رواولوب رضای یارانی کن و مقتضای وزره
 تقدیم قله برهن آتیدی **قطعه** ای خسرو زمانه که از روی معدلت •
 مسند فراز کیند اخضر نهاده • باد ابلق سپهر ترا دم که قطره • صد داغ جزین
 به و خور نهاده • عقلای کامل الذات و حکمای ستوده • مسات پوره مشلورد
 که بازار کینا تن صدی تو صادقدن کرانمایه و یاران متفق یلند پایه سرماییه
 یوقدر **شعر** زانکه در آفاق زبرنا و پیر • هیچکسی از دوست ندارد کویز • هر
 آینه اول طایفه که سیبله صداقلری دارا ل ضرب خلاصه وفادار لوق سیکه سیله
 آراسته اوله و نهال مودتلی روضه اختصاصد یکجمتلک رشحه سیله ترتیب
 بوله ماده راحت روح و مدد فیض فتوح درو فوایدی بغایت چوق و منافعه

نهایت بود. رجله سندن برسی بود که ایام دولت مد مواد باج و شصت
 اولوب همه کام نکتد سالک منج معاونت و مطا هرت اولورلو **مثنوی**
 کر کدر کیسیه یار موافق. کاوله بر پرنک یولند صادق. ایکی کیشی سن
 کورمز یلو کوز. انکی کوزیرنی طوتری برکوز. کاینله قچن ال پیرده یتر. عدونک
 قلبن ایلر کندیر سیر. قچنکم بر برندن آیرلورلو. اشندن هریری عاجر قورلو.
 یاران هم ایشد دوستان یکر و حقند مشهور اولان امثالک برسی حکایت
 زاع و موش و کبوتر و اهودر که دفاتر خواطر اکا برده مثبت و مستور درمای
 استفسار اندیک بنجه اولمشند اول **حکایت** برهن ایدی روایت ایدرلو
 که ناحیه کیشمه بر مرغوارنی نظیر چشمه ساری دلپذیر و ایدی که الوان
 از هار کونا کون صغیر سینه زار کورده انکیلونی کوستردی و عکس انوار بر پای
 پوزاغ بال طاووس باغ و دوندردنی چشمه لری عین حیوان کیس هر جانیه روا
 ایدی لاله لری شمع سوزان کیس هر طرف فراواندی **مثنوی** روان هبر
 چشمه سی چون آب حیوان. چراغ لاله هر جانب فراوان. نسیم صبح کل جبین
 ایدوب چاک. صبا نرکس کوزن قلشدی نمناک. انجملر قصه کومشلسیک
 خیز. شکوفه او شسته اولمش درم ریز. اول مرغزار ده جانوران شکادی بسیار
 اولدوغی چلدن میاد لرا کتر اول طرفه کلور کیدردی و صید و حوش و قید
 طیور اچون داملرن آندک تعبیه ایدر لردی اول راغ حوالیسنده بر زاغ
 فارغ البال بر درخت طوی مثال اوزره آشیانه طومشدی و اول نهالک
 صفحات اوراقده **حب الوطن من الایمان** مطالعه اتمشدی بر کون اول
 درخت اوزره چقوب زیر و بالا یر بقوب چب و راسته نظر ایلردی
 ناکاه کوردیکه بر صیاد دام اندام بلند تو بره باشند و دانه
 مشتمله بر سبیل استبحال اول درخته متوجه اولوب کلور زاغ بوندن نهاده
 خوف اندی و دور و دراز اندیشته لره دوستوب کندویه ایتدی **قطعه**

قطع یارب این شخص را چه اقد است که بدین اضطراب می آید • هیچ معلو
 نیست که چه سبب • اینچنین باشتاب می آید • ممکن که بنی صید قصد اید و ب
 بنی شکار چون تیر تندی بیستی تیر و به راست آتش و لا حاله مقتضای جرم
 بود که بیرومی بکلیوب طورم تا پرده غیب ندان ظهور اید و کورم **مصراع** تا به پیغم
 که چه از پرده برون آید • پس زاغ اول قرار اندو که شاخه بر سوراخ بولوب
 کردی و حال صیاده دید و ترصد ایله بکران طوردی صیاد دخی اول درختک دبه
 کلوب دامن قورب و ستنه دانه اکوب کند و یکینکاهن او تور ردی بر ساعت
 کجندی بر قنجر جامه کلوب حوالی دامه نزول اندر انارک سردار لری سرافازی مطوقه
 نام بر کو تر باز پرواز ایدی که دهن پاک و طبع دراک و عقل شامل و فهم کامل و یکا
 تمام و فراست مالا کلام ایله بنی نوع ندن ممتاز ایدی بو کو ترا کامتا بعتله مباحا
 ایدر لر واکاملازمت و مطا و عقله ایماج و مفاخرت کو ستر لر دی و لیل و نهار
 نک خدمتند که سرمایه صلاح و پیرایه فوز و فلاح ایدی روزگار کچور لر دی

همان لحظه که اول دانه لرزید آمد بکوتر لرک دید طعن در جلوه اندی چون
 استهاری قل قپردی عنان اختیار لری قبضه اقتدار لرندن کدی مطوقه شفقت
 و مرحمت یوزندن که معتزله لازم در زبان بصیحت جنبه ثانی و فکر عواقب تحریک
 ایدوب اییدی که ای یاران یکدل خرم کامل و رای شامل مقتضای بودی که حرص
 تمامه هر کورد کوزد اینده او شمیة سزنا طمع حامله دام بلا ید و شمیة **شعر**
 ز راه حرص تعجیل سوی دانه مرو • بهوش باش که دامیست زیر هر دانه **جواب**
 و پردیل که ای معتزلم کار من اضطراره یقیناً تمام اضطرار بد و آتش جو علی
 تنوره سینه من کمال التهاجد در حوصله مزد دانه دن خالی و معدن مزد غدا
 استهائیده مالی ایکن استماع بصیحت محال بخر میسر در و ملاحظه عاقبت پر و بال
 بخره متصورا کار بسلف بیور مشاورد که **پیت** کرسنه بر بلا ید بود • زانکه
 از عمر خویش سیر بود • مطوقه محقق بلدی که اول کمره اهان بادیه حرص
 کند پند و نصیحت طریقه خلاصه کور مک متعسر رسن منع و ملامتله چاه
 غفلت و جهالت دن خلاصه ایلک متعذر در **پیت** هر که در بند که حرص افاد •
 مشکل از بند غم سود آزاد • دهقان خیال هر چند که زمین دلزدند آنلرک
 صحبت دن عزت نهان دودی قاید تقدیر رسن تدبیر کسوب زنجیر تنخیر
 کام و ناکام جانب دامه چکدی **مصرع** ای بی بصر من میروم اومیکشد قلا برا •
القصة کبوتر لرکلیا خرام ایدوب بی اختیار دامه عزم جزم اندلر هاندم که شغ
 تمامه دانه او شد لرکد اب دام شتابک بلا ید و شد لمطوقه فریاد اندی
 که بنسره دیدم می که تعجیل و شتابک عاقبتی خرابد رویی تامل و ثانی بر امر ارتکا
 خلاف رای صواب **شعر** طریق عشق پر آشوب و آفتست ای دل • بیفتد
 انکه درین راه باشتاب رود • بچون شغ مذموم کو کلکزه یول و پردکر بچون
 بی تحقیق طریق بوضیعت عمیق کرد که کبوتر لره حیرت و بخت مستولی و لوب هر چند
 که کند و لرن ملامت و تدکرنه ندامت اندلر فایده مند و ملدیلر و دام بکی جسم لری

۳۶
 سر تا سر چشم اولوب چندانکه خلاص کوز تیر چاره بولد یلر بواشاده هان ضیاء
 بی امان کماندن تیر کی کشیدن چقوب فرح فراوانله دام طرفه روان اولدی تا
 صید لری قید ضبط چکوب غنیمت بیکرانله فرحان و شادمان منزی جانینده روان
 اولدی و لا کبوتر لری چو نصیاد جلای دی بوشتا بیل کوردیلر طبطاب اضطرار به
 آغاز ایدوب هریری بر سیل استقلال کندی خلاص چون پروبال آورد لر مطوقه
 ایتدی ای عزیز لر هر پر یکوز علیحد کندی خلاص که همت ایدر سیر پر یکر حالندن
 اهل و غفلت ایلر سو صداقت علامتی دکدر **مصراع** اینجینه نه شرط یار آشت
 مذهب فوتد و آیین مروتن صدیق صادق اکا دیر لکه محبت مخلصک استخاره
 کند و خلاصدن اهرم بله و همد قدیمک می کند و مهندن مقدم کوره نه
 که اول ایکی رفیق بر کشتید روی دریا و کشت ایدوب کدر لردی و بر پر یله صدق
 و داد و کمال اتحاد دعوی ایدر لردی ناگاه ساحله قریب بریده کشتیلری شکست
 اولوب اکیسی دخی بجا بکی روی آید و شد لر کار در یاده بر شناور که صنعت
 سیاحتی در دسر اتمشدی نیلوفر کی نلری میان آید کورچک فی الحال زورق
 مثال کند و سن دریا به آندی و اول غریقلری استخاره همت بیکر کن اچوب
 هر قفیسنه که خلاص دامن طوغر لیدی فریاد ایدوب ایتدی **بیت** بوکر داب
 بلاده قوبنه زار • خلاص ایت یار می ای خضر دیدار • اگر سزده بو همت یوغنه
 که بخت یارانی کند و حیات کز ن ترجیح ایدوب جاب قدیمی کند و نفس کز ن تقدیر
 ایدر سرباری و اجبد که قومک معاوت و موافقت قوت ایدر سر کز شاید
 بو حرکت بر کیتله دانی یزدن قالدر بجله کز خلاص وله سز کبوتر لر فرمان
 مطوقه یه سمعاً و طاعاً دیوب علی الجمله بقدر الاستطاعه قوت ایدوب جمله
 قلد لر اول حیلله ایلله دامی کوز تورب پرواز کلوب بر جانیه متوج و اولدر صیاد
 بو حال کورچک فریاد ایدوب پیلر بخیر سکر بیدی و عاقبت در مانده اولوب بر کوشه
 دوشه لر دیوب کوزن هوا یردیکوب عقب لر بخیر کندی زاع بو حال کوشه دن تماشا

ایدوب کند و یله اندیشه ایدوب ایدی عهد بعید و مدید کرکده که نابو
 صورت عجیب کم عدمدن عرصه وجوده کله بندخی بو واقعہ امثالندن ایمن دکلم
 اولی بود که انلرک عقبینه دوشوب عاقبت حاللرن ینه منتهی اولورلم و تجریر سیه
 کار و خیر روزگار ایدوب وقت احتیاج نیای مورمه دستور العمل قلم بروز تجریر
 روزگار بهر بکیر که هر دفع حوائی ترا بکار آید پس انلرک پینه دوشوب پروازه
 کلدی مطوقه اصحابیلر داعی کو تورب اوج هوا ده بال استیج الله اوجوب متصل کیدر
 صیاد حریص شوخ چشم دخی طمع خام و الم فقدان دامله عقبلرنه دوشوب دیدر
 تفقد یله حاللرن ترصد ایدر دی مطوقه کوردیکه هنوز صیاد انلرک صید صیدند
 در وقت طامعه سی بواقضا ایدر که هیچ طور میه اونور میه تا انلری هر قده کیدر
 بولوب له کور میه یارانه متوجه اولوب ایدی بوسینه روی و خفاجوی طمع خام
 و جهد تمام ایلر بزی صید اچون مکر فصدی میان جان شویله بندامشد که دایر
 شفقت و رحمتدن هزار مرحله طعم کمشد تا انک شخص خبشتدن بعید و چشم
 حریصندن تاملید و لیا و زبردن نا امید و مزل صواب بودر که آبادانقلر طرفه و
 و صحرای قیوب با غلر جاننه بال و پر آخرو ز ناظری بزدن منقطع اولوب قطع امید
 این و خایب و خاسر و منفعل و منکسر و نه مننه کیده کبوترلر مطوقه نک سارشته موثق
 حرکت آغاز ایتدلو و کشت دشت و هوای صحرادن و از کلوب باغات و عمارات طرفه
 پرواز ایدر صیاد پجاره چون انلری کور مزاولدی کبوتر آواره کپه بر زمان حیران
 و سرگردان اولوب عاقبت حیف و دروغ و خزن بلیغ و حسرت و اندوه و خیت
 و آهوهله دونوب خانه سنه کلدی زاغ همچنان کبوترلرک عقبیخ روان اولدی تا انلرک
 کیفیت خلاصن معلوم ایدوب **السعیدین و عظم بغیر** آنی اول نوع واقعہ نک
 دفعه و اچلین غایله ها یله نک دفعه ذ خیره قله **قطعه** عاقل آشت که در تجریر
 نفع ضرر • زحرفان ذکر بهتر خرد بردارد • هر چه دانست که آن نفع رسد بستاند •
 و انچه از وی ضرری فهم کند بگذارد • کبوتر لوکین کین صیادان ایمن او بچو ربقه دامت

رقبه لرون استخلاصه مطوقه به مراجعت مطوقه به مراجعت اندر اول خوردنده است
 تدبیر مسما در فکر اول امر غور و خوض و تقدیر باید و بیوردی که بی معاونت یار
 وفادار و نه مظاهر صدیق حق که از بو کو داب دشواری قصه گناه خیا
 محال و کار نا هنجار در **مصراع** بی همی این کار بسر نتوان بود. بر مقام **مرد**
 زیرک نام بر موسی تیرهوش و اردر که بفله صدق و صفاد عوی ایدن خواص دن
 مزید حسن و فایله اختصاص بولشد و چاره ساز و مهم پرواز لعل سایه خل
 دوست نواز دن فرط امتیاز له حمدا و بولشد رفیق مخلص و یار وفادار و لوق
 اولشد را کار کار آمدن که انک جنبه شتاب ایده و زک شایانک مدد کار **لغله**
 بوبند بلادن رهائی ال ویره و بو کو داب مخاطع دن و جوه اوزره خلاصه یوز کوه
 پس اول ویرانه که موشک خانه سبب انک حوالی سندن ایدی نرول اندر مطوقه
 سوراخی قفله کلوب دست ضراغله حلقه در ارادی نخریک ایدی موسی تیرهوش
 آواز مطوقه بی کوشاید بچک خروشان اید و بی اختیار طشمه کلدی چوز و سبت
 قدیمی بسته بند بلا کوردی خونابه دیدن کویانندن روان اندی و دود آه در د
 آلودی جگر بریانندن آسمانه ایر کورب ایدی **مثنوی** چه حالست اینک می بینم
 چه حالست. درین حالت شکلیالی محالست. من ای یاران چسان فارغ نشینم.
 چو یار خویش را در بند بینم. ای یار وفادار و ای رفیق غمگسار بخیر حیل ایل
 بود رده مبتلا و نه وسیله ایل بوبند کوفتار اولدک مطوقه جواب ویردیکم چون
 انواع خیر و شر و اصناف نفع و ضرر احکام قضا و قدر فرمان واجب الادعان خالق
 القوی و العذره به منوط و مربوط و رشادی و نعم و صحت و المدن هر امره که کاتب
 قدر تدن دیوانخانه از لده **جفا القلم** واقع اولش و لا ابد در که عرصه عد مدن
 منصفه وجوده کله لاجرم اندن احتراز نه فایده ویرد فاجتناب بجا اولور **نظم**
 چون قضای حنچکلی قلم. بند یا زلدی پنجه میز علم. کاه اولور که حوادث تقطیر
 سر و آزاد. اور در زنجیر. بنه و یارانی قضای ربانی و تقدیر یزدانی بو و رطبه

براغوب دای کو ستر میوب دانه بی کوز من جلع کر قلدی با وجود که آنلری تانه
 و تامل و تبصره تحله ارشاد ایدوب تعجیل و شتابدن زجر و تهتک واضطرار بدن
 حجاب ایدم مفید و لمیوب دست تقدیر دید عقل و بصیرت منجیل عقلتله خیر
 و مشرب رای و رویت من کدر جهان تله تیرم قلوب آخر کار جمله منی بند محنت و دام
 بلیته گرفتار اندی ای عجب که سن مقوله مکسنه بو حسن فراستله و بو حدس
 و کیاستله نازله قضایه مقاومت قلیله و تیر تقدیری سپر تقدیری ایله باشند
 صاور میه مطوقه ایتدی ای زبرک بو سوزدن فارغ اول که بن دکل آنلر که زور و قوت
 و عقل و بصیرت و جاه و دولت و هنر و فضیلت و بسیار ثروت و مکت
 غنا و الحاصل جمیع اسباب دولت و امور دنیا ده هزار بار بندن
 و سندن زیاده اولار پیشانی احکام ازلی یه دست رد او و عزله و ساعد
 تقدیری بخره بوره نزل **لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ وَلَا مَعْصِيَةَ حَكِيمٍ** چون قاضی نافذ
 الامر قضا قبله ارادتی قلم مستبیله امضا ایلیه قهرماندن ماهی بحر سمایه ایر کوره
 و اوج هوا و زمخ هاویه نژایه ایندوره افراد آفریدن هر احد بمجمع اولسه
 امر قضایه دست تصرفه رد و حکم قدری دیوار عقله سدایک متمتع **نظم**
 از لاله هر نه یارزدی دست تقدیر • اولنم ترا اید بر نقطه تغییر • اولاجق
 نشنه اولور داد و بیداد • کرک کو کلو که غم کین طوت کرک شاد • در لسه
 برارایه جمله عالم • اچندن اید من بر حرفی کم • نه سوز سیند ایله صا و لور اول
 نه آب دید ایله محو اولور اول • نه یاروسن قلور کوزیشلری تر • نه باد آه ایدر
 اوراقن ابتر • شویله پیل که جریان فرمان قضا ده دانای کامل نادان جاهل ایله
 یکساندر و میدان تقدیر ده کدای حقیر الشان سلطان جهانله همساندر
شعر بزور و زرشاید رد احکام قضا کردن • نمی نهد کسی مراد قضا چون
 و جر کردن • زبرک ایتدی ای مطوقه ملول و مله کو کلو کی خوش طوت که هر خلعت
 خلعتی که خیاط قدرت مقراض راد نله ملازمان عبده عبودیت دن بر نیک قامتنه

راست بحسه کرکسه که پانی ز درشته دولتله آداسته و کرک دامله
 طراز محبتله پیراسته اولادش بهر محض عنایت و عین کرامت اولسه کرک
 غایت مانه الباب کسه انک کند و حقیقتنه واقف اولیه وانک ضمنند اولان
 لطیفه خفیه به عارف بولنیه بومعینه پورسش در **بیت** بدرد و صاف ترا
 کار نیست دم درکش که هرچه ساقی ما کرد عین الطاف است **بوسه** گزشت لور که
 نظر جلید اندن پخصور اولور سن نظر دقیقه ده صلاح حال مالی نده بولور سن
 که دیشلر در فروش صفا نیش جفا سن میسنم کدر راحت خار حنت سن متصور
 دکل **مصرع** بسامر ادم که در ضمن نامر ادم هاست چون ریزک بوفصل پر اصلی تعبیر
 دلپذیر ایله تقریر ایدی دامک شول بند لرن که مطوقه انکه مقید ایدی کسمکه
 مشغول اولدی مطوقه ایدی ای یار مهربان اول یار آمدن بوبار کرانی دفع ایله
 و خاطر آنلرک مهندن جمع ایدوب بعد بنم بند می قطع ایله موش آنک
 کلامه التفات ایتوب کار نه مشغول اولدی مطوقه سه تضرع اندیکه ای
 زبرک اگر بنم رضام طلب ایدرسک و حقوق مودت و سابقه اخوت کوره درسک
 شرط بود که اول یارانی بندن قوتوه سن و بوکر امتله داغ منتک روان جانم
 اوره سن موش ایدی ای برادر بوحدی مکرر آنک و بوباید مباغری سر
 حد افراطه یوردک مکر سنک کند و نفس که حاجتک یوقدر اولایوقسه ذمتک
 نفسک حقی بلیوب اید و نفسک نکه سندن غافل می سن مطوقه ایدی بو
 باید بنی ملامت ایله که بو طیورک حمایتی منشوری بنم نامر یازیلوب آنلرک
 تعهد حالری ذمت اهماقه تقویض و لغشدر اول جهندن که بونلر رعیتمد
 بنم اوسقند حقاری با بتدر و اول سیدن که بن آنلرک مقدر و سر و لریم بنم داخی
 آنلرک ذمتند حتم واردر بعد ماکه آنلر رعیتک حقی رعایت ایدوب آنلرک معاو
 و مظاهر بیلر سیداد صیاد جلاددن آزاد اولدم بکا داخی آنلرک لوازم حقوقه التزام ایدوب
 مظهرک مرا سمن ادا اتمک لازمدر ره یار شاه که کندویه آسایش طلب ایدوب عایا

بسته بند بلا قومغی روا کوره آرز ماند مشرب عشر قیر و دیدن دولت و سلطنتی
 خیر و اول **شعر** نیا ساید اندر دیار تو کس چو آسایش خویش خواهی و بس در
 موش آیتدی پادشاه رعیت بیند جان مثابه سند در بدند و دل مرتبه
 تند پس اند اولی بود که اول آنک حالی تدارک اولنه زیر که اگر دل صلاح اوزره
 اول افتاد اعضا دن جلدن ضرر یتر و اگر عیاذ بالله فساد مایل اوله سلامت
 اجرا اصلا فایده ویرفته که صاحب کبری که آشوب عیب کذب بن معر و مترادر
 پیور مشد که **الانی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت**
فسد الجسد كله الا وهو القلب بیت حکمران کم اگر شوند جبر غم ز سر رشته
 مباد موی کم مطوقه آیتدی حتمالدر که اول بنم بند لرومی قطعه استعمال آید سن
 آینه خاطر که زنک ملال و تیغ دندان که سایه کلال منطرق اولوب یار آنک خلاص
 باندن تکاسل و اها مال آید سن اما چون بر نیست اولم پیشه دندانک نه قدر
 شکسته اولور سه و ملاک ندکلو کال بولور سه مقرر در کم بنم جانم دن تعاضل
 و نکاسل قلسک کرک و ضمیر کن بنی قید و بند ده قومغ جواز و رخصت بولسک کرک
 و دخی چوز هنگام بلا ده بر بنمزه مشارکت و موافقت واقع اولدی شرط حقیقت و رض
 مروت بود در کم وقت خلاصه دخی موافقت اوزره اولوب حق مرا فتنه رعایت
 قله و **نظم** کشیک یار غنچهری کر کدر بلا و غصه ده یاری کر کدر ولی یار
 اولدر در کال و وفادار صفا و قند چوق بولور کشی یار موش آیتدی بلی عادت
 اهل مکرمت و عقیده ارباب فتوت بود در کم پیور سن بوخصت حمید و سیرت
 پسندیدنک فایده سی غایت چوق و ثمن سن نهایت یوقد رجمه دن بریسی
 بودر کم خلقت سنک حقه اعتقاد و اشتداد و از یاد بولور و رعایا نک کرم
 و مروتکم اعتمادی مبرم و مستحکم اولور **بیت** دوستی را چنین کسی باید که از
 کار بسته بکشد پس که زیرک جد تمام و جهد ملاکلام ایل اول تیشه دندانله
 بند یارانی قطع آید و ب بعد کردن مطوقه دن دخی بار کوفانی دفع ایلدی چون موشک

کاری تمام اولدی و مهنی سرانجام بولدی مطوقه جمیع کبوتر لرله دهن خشک و لب
تشنه و چشم ترله ای و داع اندلر و شهر سلامت رهبر له امن و مطمئن اشیان لر
کندر موش دخی سوراخنه کردی چون زاغ زیرک بو حالن کوردی و بیدد ایه
یتشه دندانله کسوب اجبابک استخلافه بایند حسن اهتامن مشاهد قلدی
صمیم القلب نك محبت و مودتته رغبت اندی نکلر مصادقت مرافقتی نعمت
جسیمه و غنیمت عظیمه بلوب کند ویرایتیدی بن اول کبوتر لرله واقع اولان
وقایع دن این دکلم لاجرم بوخلین پیر صافی ضمیر صاحب تدبیر له کم وقت بلا ده
ظهور هنگام محنت دستگیر اولامصادقتن کریم یوق **نظم** که قذیر بولور
یار وفادار • بولمز که کردلدار غمخوار • جهان دارند که چه جو قدر ریار •
سنگ یارک چکن که رسک یار • چون کانون دروشتن بو آرزو دیک جوشه آغار
اندی آهسته در سوراخ موشه کلوب زبان نیار نیله آوارا یلدی موش آیتنگ
کمد زاغ ایتدی بن مکرم که بنی نوعم میانتد محترم و مهترم بر مهم ضروری
سیبله خاک پایکه یوز سور مک استرم بور پرک بر موش ترهوش ایدی که روزگارک
کرم و سردن و ایامک نیک و بدین جوق کورمش ایدی و اول موضعن کر بزگاه انجور
نچه سوراخلر آماده قلوب هر پرستدن آخر راه اتمشدی و هر واقعه نك علامت
قبل الوقوع اهتام ایدوب هر کارک تیمارنی مقتضای مقامه کوره اتمامه یتشد
چون زاغ ایدوکن بلدی زیاده بحضور اولوب ایتدی ای زاغ بر بر مردن **بعد**
المشرفین زاغ ایکن طلب مقارنته نه باعث اولدی و میا نمرده کمال میا پنتدن
غیری مناسبت یوغکی مصاحبت اچا بایدر نه سبب حادث اولدی زاغ صور
حالی بدایتندن بنهائیه دکن حکایت اندی و کبوتر لر حقندن انک حسن عهد
و کمال وفادار لغنه اطلایع بیان ایدوب ایتدی چون کوردم که اول پیاده لر
سنگ عنایت و معاونتک و سیبله سیبله دام محنتدن خلاص اولدلو مصادقت
و مرافقتک بر کیتله اول ورطه عنادن رها بولدر سنگ کمال وفادار لغنه و نهائیت

حق گذارنگه جانم اولوب وفور همت و خلوص طوبیت و صفای نیت و صدق
 عقیدتله باب سعادت مآبکه عازم اولدم تا فوط فخالضه شط فخالطی بر نه کورم
 و سنکله همشین و همدم اولوب هر دم دعوی و داد و اتحاد دن دم اورم و خار
 میاینت و مخالفته رهگذار مصیبت و موافقت دن کونورم **شعر** داریم بدل بشو
 بسی دل کزانی • حال دل خود با بگفتم نودانی • موش ایتدی بزم نوعمله سنک
 جنسک میاستند مصاحبت بزم شریعتنزه منهی و مخطور دروسن زور و تر
 معروف بن فکر و تدبیر ایلله مشهور یکن ماینه زده احتمال مواصلت دایره عقده
 بغایت دور و مجرور در **شعر** پنازار قوسودی جز زیان جان نمی بدم • که
 بعدالشر قین آمد میان مادرین سودا • بوری و ارسوق دمورد و مکر بر شنده
 که حیزر امکانه اولمیر پیرامنه دکرتمه که استحصال محاله اشتغال اتمک همان
 بر تیه ده گی یورتمک و در یاده آت سکرتمک و تار عنقبوتله عنقا شکار اتمک در
 بوافعال صاحبک مال حالی پیدا در که احباب و اعدا میاستند رسوا اولوب
 ارباب عقل و اهل فضل قنده کندهی چهلن آشکاره اتمک در **شعر** این دام
 پر قصد شکار دگری کن • کان صید کم دیدی بشکار تو نیاید • زاع آیتدی
 ای موش بوسوزی فراموش ایلر که اصحاب همت ارباب حاجتله باب مرحمتی
 سدا یلزلر و اهل مروت در کاهنه پناه ایدنی ید خوشنوتله رد ایلزلر بن هوا
 زماندن بویار کاهنه پناه ایدوب وقایع دوراندن بوملجا ارباب دجایه
 التما ایلدم **مطلع** جز آستان توام در جهان پناهی نیست • سر مرا یخ این در حواله
 کاهی نیست • حالا چون خلقة کیسه بوسعادت یابنه لارم اولدم و دولت کیسه
 بو حرمک حریم حرمته ملازم اولدم نه احتمالدر که تیغ جفا و همدن رس پر کیسه
 بو نیتدن یوزد و ندر دم و محالدر که تیر جور و ستم زخمدن کان کبی بر جانیه
 دخی مایل اولوب کو کبی بو هوادن کوی دو نم **شعر** کو بستمیسر سیاست میبواز
 حاکمی • و ربشرف غلامی می پذیر ی بندام • موش ایتدی ی زاغ کرم ایلر

باب حیلہ فی ہم جانبہ آچہ و دام زرّ قہ بنی صیدا چون دانہ فریب صاچہ
 کہ سنک بنی نوعک طبعان بلور کی سنکله مصاحبت یکا عظیم شنید
 و چون ما پند جنسیت یوقدر باغراب البین سنک صحبتکدن اجتناب یکا
 فرض عیند ربونک برله کہ بر مقتضای قول حکیم **مصراع** روح راصحبت ناجنس
 غذا پست الیم • سنک مصاحبتک پیکان سوهان عمر عزیز واره جان نفیس
 غایله مگر کدن بر آن امن و اطمینان یکا امکان دکلدر رهر کسه کہ بر شخصله صحبت
 ایلیر اندن ایمن و ملیه اول واقعہ یه مندا اوله که اول کبک دری و لمشد ز داغ
 اتیدی نه کیفتیلر اولمشد **اول حکایت** موئن ایتدی روایت ایدر لو کہ بر کبک
 دری بر کوه دامتند خرامد کلسدی و آواز قنقنر و صدای غغله سی سامعه دهره
 و کنبه سهره طنین و وولوله ویرمشدی قضای الهی بر باز شکاری اوچرکن

واوج هواده اول حوالیدن کچرکن باصره سی کک خرامنه راست کلوب آواز
 قنقنر سی سامعه سنه واصل اولور لوح خیال یازده طرح معنا حقیق مرشم اولوب
 المحاصل جان و دلدن آنکله مناسبتیه مایل اولور چون سیلاب محبت باشند
 اشرخا طریز بود و شرکه یونالده هر شخصه برهدم مناسب و برحرم مصاحب

بالضروری واجب در تأیام دولت و یاری و هنگام نکبت و غمگساری اولوب
 حالت صحت قلبی صاحبند صفای وقت مرشد روحی و استیلا
 شفا بوله معنی مزبورده مثل مشهور در که السنه ناسدین مذکور در که هر
 بی یاد بود پیوسته بهمار بود بونکه تی ادا ده بوبیت پمن در که راده طبع
 حزن در **پیت** جهانده هر یک که یاری یوقدر • درخت عشرتینک باری
 یوقدر • بوبک بر بار خندان روی خوش رفتار و سبک روح و سرین که تارده
 قلب ند کلو پر غم اولور سه بوجنس اینسک صحبتیله تازه و خرم اولور
 و سینه ده نه قدرالم اولور سه بوعک همدک الفتیله منشج و نه
 عم اولور **ریاعی** یاری باید چگون یاری باید • یاری که کره زکار من
 بکشاید • هر که کمال خوشی بنماید • زاینده دل غبار غم بزداید • پس
 آهسته جانب بکروان اولدی بک ناکوان بازی کورچک عذر کات
 بر سنک شکافه بهمان اولدی باز اول سورخ قریندن زول اندی وزبان
 نیازله کیفیت حالی تفریح آغازاید و بایتدی ای بک سوابق آزماندن
 الی هذا الان سنک فضا یلکدن غافل ایدم و سنک فوز کمالک بکا مستور
 اولدوغی اجلدن شمیدرک واقع اولان تقصیر بقه معد و رولم الحاله
 هذا آواز قهقهه کک واسطه سبیله کوکله نشاط تازه و روحه انبساط نه
 اندازه حاصل اولوب حرم قریبکه صمیم جان و دلدن مایل اولور سم سندن
 التماس یدرین که من بعد بندن ترس و هراس یقیوب بنمله استیناسل یدنه
 و وحشت و حسی قویب کال احاصله آستانه فزه اختصا صاید که برکت
 صاحبته بکانه لک یکا لکه مبدل اولور و سحره و داد و ثمره مراد و پر **شعر**
 تخلیست محبت که ازومیوه مقصود • هر چند کسی پیش برد پیش براید • بک زبان
 نضرع و اعتداری در کاراید و بایتدی ای قهرمان کامکار لطیف اید و ب
 بوغمکین کوکلی غمک بشارتیه شاد الدین مسکینه دیدن مرحله نظر اید و بارجم

الراحمین جانبین یاد ایلله بر بک آخردخی شکار ایدم فرضایت باشک صدقه سنی تو بجه
 جانمی زاد ایلله **شعر** من و دیدار تو هیاهات چه فکر میت خطاه من وصل تو عی
 چه حالیت محال هرگاه که آتش و آب بر بریدل متراج قله بنمده سنک میا نکل
 مصاحبت اول زمان میسر و نور و هر که که سایه و آفتاب بینند اقتران و ازدواج
 اوله سنکله بنم نیمزده مرافق اول وقت وجود بولور **مصرع** زین فکر در گذر بجای
 نمیرسد باز ایتدی ای غریب سنک انصاف ایلله که نومهر یا نلقه به غرضم اوله که
 سنکله تطف دمداری مستلزم اولانه چنگل کلال و انقلان وار که سنک مثالک
 صید نندن عاجز اولم نه منقاد مده کسور و انکسار وار که کند و طعمه مک شکار
 فروماند قالم همان بود که نوندن غیری دکله که سنکله مناسبت و مصاحبت
 سودا سی و موافقت و مجالست تمنا سی سکا هر محبت با عث اولدی و سنک
 تر تمات عجیبک و حرکات دلفریک تما ساسیلده بود ل بی غلده میل نه محابا
 حادث اولدی اگر چه یکا سنکله مصاحبتدن فواید بسیار حاصلدر سکا بنمده
 مناسبتد منافع بشمار متواصله را ول بو که چون بنم اینای جنسم سنی کوره بو
 که زیر بار حمایتده پروش و یرم دامنکدر دست نقدی کوتاه ایدوب پیرامنکه قدم
 سستی کاز اتمیر و وسکا دیدن حرمتله نظر ایدوب چشم رعایتی سندن پوشیدن
 طو تمیر و سر نه پاک و خرم فراغت خاطر ایلله مردم اطراف کو هم طواف و اکواف
 دشتی کشت ایلله نایا سنی آشیانه التوب شاهانه یر کو ستم تا جایگاه منبع و آرا^{مگاه}
 رفیع ساکن اولوب بنی نوعدن حیثیانه سرفراز و اقرانکدن رفعت درجانه
 ممتاز اوله سن ثالنا سنک قبلکدن شانکه لایق بر محبوب صورت مرغوب سیر
 موافقت بولوب سکا توفیق ایدم تا دست معاشره در اغوش و محنت غریبی فر
 ایدوب روزگار کی حضور و فاهیتله کچوره سن **بیت** نه از زمانه جفا و نه
 از سپهر مدال امید حاصل و جام مراد مالا مال **بیت** ایتدی سن امیر مرغان سنی
 عنان اختیار طیور سنک قبضه اقتدار کنه در یر سنک رعایا و خراج گذار کن

برین بن مقوله گسته نك افعالی و اقوالی هرو ذلت و خطا و غفلدن خا
 اولق احتمالی محال در اول وقت که بر سنك حسن التقا که اسطهار ایدوب
 سنك لطف و عنایت کله امید و اولم یکن که نیدن بر نادره صادر اوله که خاطر
 عاطره مخالف و مزاج مبارکه ناملا یم کله لاجرم سرخچر غصیب خداوندی ساعد
 عهد سابق پورسه کوك و تیغ خشمه کردن رفیق موافقی و رسته کوك همان اوله
 بود که **بیت** قلوب مسند قناعت بور یاسین • کیوب دنیا کی غرلت پلاسین
 کوشه خلوتن توشه غرلت اختیار ایدوب ملازمت بارگاه حکامدن که متضمن
 حظرات کلی در فرار ایدم **مطلع** تماشای رخ خورشید حد خود نمی بینم • همان بهتر
 که چون سایه پس دیوار بنشینم • باز آیتدای ی برادر بلر میس که دیدن دوست ^{مشاهده}
 عیدن نابینا در و هر زشت که دوستدن صادر اوله بغایت رعنا و حسنا در
شعر زهر ترادوست چه داند شکر • عیب ترادوست چه پند هنر •
 بکک هرباری که زبان اعتداری پرکار و ذکر بهانه بی تکرار آندی باز مقابله ده
 سانه جوابلر و دلپذیر نصیحتلر و شعر دله و خطای بیقیاسلر و عهد و پیمان
 و وعده و ایما نله مؤکد و تضرع و التماسلر له اول مرغ رسیدن بی دام صحبتنه رام
 رام ایدوب محصل کلام بککک عشق قلبندن مرغ و حسی کچی از عاج و خواه و ناخواه
 خمیرن قل کی سوراخدن اول ساده دلی اخراج ایلدی حور طشتر کلدی لیک یار و یون
 کنار ایدوب تکرارینای معاهدن سوکند بسیار و ناکیدات پشمارله محکم و استوار
 اندیلر پس با آبی عز و نازله و اکرام و اغراضله اول مقامدن کورتورب آشیانه سنه
 کورتورب اول مسکن خاص و دشمن نزهت اساسدن کمال خلاص و اختصاص ایلر
 بر بریلر الفت و استیناس اندلر چون حال بر قح کون بو منوال و زره کج دی بکک
 دری بازدن بواعباری کور بچک تالیف و تکلیفدن بری و کستاخانه اوضاع
 حری و لوب یا برجای تکلم و ناهوار تر نم و نه تقریب خنده لر و نه سبب قهقهه لر
 ایدر اولدی باز عالی همت اگر چه بککک بوا و ضاعندن اغماض ایدوب غفوله دیوان

۴۹
 جوامیدن خط سهو و خطاسنی محوایدردی اما شمشیر کینه نیام سینه سنده جایگیرا و لمش
 و نهال غضب زمین قلبند رسوخ و استحکام بولشدی اتفاق برکون فراج بازه ضعف
 کلی عارض اولوب بر مرتبه واردی که طعمه چون پرواز آمدن قالدی ناچار اوصیاح
 سامه دک و اول کوز اخشامه دک آشیانه سنده قرار اختیار قلدی چون کچه اولدی
 حوصله سی غذا دن خالی و آتش جوعله کانون درونی خالی اولوب نفس سببی که نهاد بازده
 مذکور ایدی حرکت آغاز اندی بک جون سینه سنده کینه دیرینه لوک مرور زمانه جمع
 اولمشدی بازی خشم الود ایدوب هر چند که ناصح خورد صورت عهد و پیمان
 منصفه نظرند جلوه مکر قلدی کوشه چشم قبول یدله نگاه امدی و بک قان دو ککه
 و آیتله حوصله بن پراممک بهانه طلب اندی بک بشه بازده آثار غضب مشاهده
 قلوب عین الیقین کند و هلاک مکر کینی در میان اندوکن بلوب دل پردردند
 برآه سرد ایدوب ایتدی **شعر** چو عاشق می شدم که بر دم کوه مر مقصود **چند** است
 که این دریاجه موج بیکران دارد **ای** دریغ که بدایت خال دن نهایت کار نظر
 اتمم و ناجسسه پیوندا ایدوب کوه پند کابری که بیور مشلور در **مصرع** که از
 مصاحب ناجنس احتراز کنید **کوش** هوشم پیوندا اتمم لاجرم کشته عمرم بر گردابه
 دو شدی که ملاح تدبیر نک خلاصدن نا امید در ورشته حالم بر وجهه **منقذ**
 اولمشد که سرانگشت نامتله اکا انحلال احتمال بعید در **شعر** نه در رفیق و فا
 و نه از حیات امید **نه** از سپهر بشارت نه از زمانه نوید **بوتوع** کلمات خانکداز
 نیا ز ایدوب اغلردی و بالان و کریان آتش حسرت نالانله لاله کی چکرن طغلردی
 باز همچنان محلب آزادی آتش خشمه تاب و ستقار خوشخواره بی زهراب ظلمه آب
 و یرب سفک خور کیک بهانه آذر دی بک چون بازک بوحالی مشاهده اندی **فوط**
 احتیاطی بر نه کتورب شرط ادب مرغی طوتدی باز کوردیکه آنک قلندر باعش نشنه
 حادث اولدی و هر چند که قصد ایلدی هلاکن اچاب ایدر نهانه بولدی بطافت
 اولوب بککه نه سبب غضب اندی و قلندر بوشوز و فسانه به بهانه ایدوب و امید

که بن تاب آقا بدن الهاب واضطر ابد اولوب سن هوای ساییده ارام خواب
 اولاسن بک ایتدی ای میرجهانیکه حالیا طلایه شب کمنش طلیعه روز عالمه افروز
 کمتشد رواقصای خاوراندن تامنهای قیروانه جمله جهانی حجاب ظلمت احاطه
 اتمشد اول حضرت بجه تاب آقا بدن زحمت دریا بوخیر نه استطاعت بجه
 هوای ساییده استراحتن با زایدی ای بی ادب مخالف سوز سولین همی وینه
 تکذیب ایدوب بنم کلامی رد ایلر سن ایللی خراوشر که سکا کو شرمیم دیدو که بر
 اولدی و منفاد خو بخوار ایلد سینر سن چاک ایدوب میدو که بواو لدی بو مثلی
 اول جلدن کوردم که تا بله سن هر کسه که خلاف جنسله مناس ایدوب مضرتند
 امین اولدوغی شخصله مصاحبت یلیه اول بک دری که روز عمری شام شب
 اجلی تمام اولوب دانه صحنه میل اندو که سبیدن کو قمار دام اوله بندخی همان
 بومنوال وزره سکا یا النوع مخالف و سکا طعم اولد و غم اجلدن سندن
 بالطبع خایقم پس سنکله بنم میا نمد ابواب مجاست نه و جمله کشاده واسباب
 موافقت نه طریقله آماده اوله زاع ایتدی ای زبرک سندن انصافله سولید و کد
 عمال که رجوع ایلد و دیدن ثانی ایلد نظر ایلد که ایزدن بکانه فایده حاصل اولور و سنی
 اکل اتمدن نه منفعت زاید و اصل اولور با وجود که سنک بقای ذات و حصول
 موالا نکله بک بجه فواید بیسر و هزار منافع و مقاصد مقرر در هیچ روا میدر که بنشد
 بجه منفعت او مرکب سن بندن مضرت احتمالن ویره سن تا جائز میدر که بن سنک
 طلب کرد راه دور و دراز قطع ایدم سن بندن با و اعتراض بنوره سن و حضرت تکد
 ملتسم اجایشه مقرون اولیب ناصیه امیدم دست رد اوره سن بوسیرت خوب
 و سریرت محبوبله سکا لایقید که بنم حق غریبی ضایع قلب بو غریبی آستانه
 مراد بخشیدن نا امید و بی نصیب قله سن **شعر** یما در غریبان سبب ذکر حیل
 جودست که این قاعده در شهر شما نیست یا بوا خلاق حمید و اوصاف پسند
 مقتضایه بومیدر که حبیب ادعای فوایح اجابتکله منجر و شام رجایی ریخ روح

برورد ملا طفئکله معطر قلبیه سن **مصراع** از تو غریب کے بود رسم غریب پرورد
 موش اییدی ای ناغ هر اک خضک بر برنہ معاداتی البتہ یا عارضیدریا ذاتے
 عداوت که عارضی وله اکا زوال احتمال وارد و بر حیلہ ایلہ انک ارتقا عند
 مجال میسر در اما سؤیلہ کہ عداوت اصلی خصومت جلی وله علی الخصوص کہ عداوت
 قدیمہ بہ خصومت حادثہ دخی منضم اولوب سوا بتوخاصیتہ لواحق منادعت
 اقتران بولہ هیچ وجه انک ارتقا عی این امکانہ داخل اولمز و روالی علی حال
 محال اولوب خصمنک کیسی دخی معدوم اولینجہ انک عدی وجود بولمز **مصراع**
 تاسر نزود خیالش از سر پرورد **مصراع** عداوت ذاتیہ دخی ایکی نوعہ برسی بودر کہ
 اثر خصومت و ضرر عداوت خصمنان برنہ مختصر اولمید بلکه کاه بواندن
 مستظهر اولاکاه اول بوندن متاثر سلسلہ شیر کی کہ میانلرند بی محایا ملاقات
 جلہ محال است در اما سؤیلہ دکلد کہ حضرت هموار بر جانبہ مقرر اولوب هر میت
 هر کون بر طرفه مقصور اولہ بلکه بعض اوقات شیر زبان ظفر بولور بعض ازمانہ
 پیل دمان پیر و زاولور بونوع عداوت اول مرتبہ مؤکد دکلد کہ انک رخی
 مرهم پذیر اولہ اول سبیدن کہ نسیم حضرت هرقتی کہ جغتہ تنسم اید هر
 آئینہ اول طرفہ تسلی قلوب و تسفی صدر حاصل اولہ ایچی بودر کہ همیشه حضرت
 بر جانبہ واقع و منفعت طرف آخره راجع اولہ موشله کرہ و کوسفندله کول کہ
 کہ دایم بر طرف مظفر و منصور در و زحمت هر میت طرف آخره مقصور در بونوع
 عداوت مرتفع اولوق متمتع در بوبر عقد در **تبعیر الزمان ولا یغیر** نکود سراسمانلہ
 انحلال بولور و نہ اختلاف زمانلہ زوال پذیر اولور پس بوخصملہ کہ قصد جانده
 فرمانے روان اولہ با وجود کہ جانب آخر دن نہ ماضیدن بر سابقہ واقع اولوب
 مستقبلان بر لاحقہ محفل اولوب مصاحبت و مضادقت نہ طریقہ ممکن اولوب
 ما بیندہ بعد المشرقین واریکن ملاقات و موالات نہ کیفیتلہ وقوع بولور
 آن لحظه کہ روز و شب ہم پیوندند یا در شتہ مهر و سایہ بر هم بندند من

بانوشیم و در آن حالت نیز ارباب خرد تمام بر من خندن زاع ایتدی ای بزرگ
 بجهده که بنم سنکله عداوتم اصلی و میا نمزده منافوت و مخالفت جلی دکدر اما
 انیای چشمک سنکله بالغرض عداوتم وارسیه بنم آینه قلم غبار خلافتدن پاک
 و آبکینه خاطر اسعه مهر و محبتکله تابناکدر هر آینه که چون قاعد **من القلب الی**
القلب روزه محقق و مقرر در امیدوارم که اول حضرتک دلنه غلی بنم صدق
 عقیدت و خلوص طوئیه شهادت قله **مصراع** تو میندار که دلبر ز دلت آکه
 نیست • موش ایتدی ای زاع سرحد با لغردن طشر کدر سن مصادقت
 و مصاحبت تکلیف ایدرسن فرضا که بن کند و نقسمه جیر ایدم سندی بو مدعا
 اوزره صبر اید سن یکی که ادنی بهانه ایله شیشه عهده سنک عذر له
 کسرا ایدوب هاز عادت اصلی و عداوت ذاتیه معاودت قله سن مارا کد که
 که مد مدید بر پرده طور سه اگر چه که بعضی عوارضی متغیر اولور اما مقتضای
 ذاتی اولن صفاتی باقی قالور مثلا آتش اوزره صود و کسه لر سویدر و شعله
 نار یکی که هر بار که سورت ضرری و سرت شری فوور بولسه خار و خاشاک شیشه
 کوندر دشمنک مصادقه اعتقاد و مارد افینک ممازحتنه اعتقاد جایز دکدر **اعتقاد**
 خالصتی و پلنک نیز جنکک محالطی آزمایش هر بار که اطهار صدق مبالغه
 قلسه اکا باور قلمتو کرک **مصراع** امید دوستی از تو و دشمنان کردن • جناب
 بود که طلب کردن کل از کلنی • هر کسه که عهد دشمنه اعتقاد و پیمان و ایمانه
 اعتقاد ایلیه و افسون و افسانه سن کوش رضایله اصفا و سمع قبوله استماع قله اول
 واقع دشواره کوفنا را و له که اول شتر سوار اولمشدر راغ استفسار ایدیکه
 بجه اولمشدر اول **حکایت** موش ایتدی بر شتر سوار اثنای سفرده بر موضعه
 نیشدیکه کاردا نیلر اندن زول نمشدر ایدی ونته که دیمشدر در **مصراع** قوب
 کوجد و کی منزه قوفی • کاروان آتش اندن یا قوب قوب کیشدری آنلر خست
 اقامت کو تر جک کاروان صبا آمد شد آغاز قلری و مروحه باد سحر خیزان

۱۵۹
اقتی تزیاید و باندن مطایرا و لن شہر لر اطراف بیابانہ خار و خاشاکہ پیشو
اول نواحید اولن درختان بالکلیہ طوئش و اول صحرانک هر گوشہ سندہ برلا
بدیدار و لدی میان بیابانہ مکر برما و عظیم و افغی جسم میم ایدی آتش اطراف

دایره هاله و شعله حوالہ کی احاطہ اید چک عاجز و فرماندہ قالب ہجہ بر جانبہ
یول بولدی و هر طرف کہ نگاه اندی دہ راہ کورہ مدی از قالدیکہ تاب آتش ایلہ ماہی
کبی تابہ دہ قاورلہ و صرہ نزار بواریلہ خرمن حیاتی صا و دلہ چون اول شہر سواری
کور دی قضرع و زاریر آغاز اندی **پدست** چہ شود کر بکریم مرحمتی فرمای **کوه اذکا**
فرو بستہ ما بکشانی **سوار غایت** مستفوق و رحیم و مہربان و کریم ایدی چوز مارک
استغاثہ سن ایشندی و حرارت آشدن ماد کی اضطراب و نہایت التہا بدن موکبہ
پنج و تابہ مشاہدہ اندی کند و کند ویرا بتدی کر چہ مار جوارز یا نکار و دشمن بد
کردار داما چون فرماندہ و عاجز دراکام رحمت اتمک مذہب مروتنہ جایز در
اولی بود کہ قلاب غنلہ بوکوداب مختدن افی طشرہ چکم و بو تخم خیری کہ مہتر
سعادت دنیا منبت کرامت آخرت در دیوان حسنامہ زمیند اکم پس یاتند اولن
توبہ فی الذلہ اولن نیزہ نلک او جنہ بغلیوب مار طرفہ بغلیوب ماطر فہ اوز تدی

مادر توبه بکی حصار حصین و استواری کور بچک نه اختیار کند و سن ایچنه اتدی
 سوار نیت خیر ایلد اول مظهر شری سر در ضرر ناردن خلاص اتدی بعد توبه دن چقرو
 بعضی موثر کلماته نصیحتنه آغا ایدوب ایتدی ای مادر بلور سن بجز ورطه دشوار دن
 خلاص اولدک و بجز کور اب بوار دن نجات بولدک و اجد در کم بو نعمت شکرانه سه
 بر کوشه اختیار ایدوب من بعد مقام آزار و صدد ضرر ادرده اولیا سن که موزی
 دیناده بدن نام و آخرتده دشمن کام در و رحمت حقد دور و رحمت خلفدن محروم
 و مجبور در **شعر** بترس از خدا و میا زاد کس • ره رستکاری همیاز است و بس **هـ**
 مادر ایتدی ای سوار بوسوزدن فارغ اول که بن تاسنک بزم عبسکی رخم نیشمه
 تلخ اتمیم بو مقام دن کتمیم سوار ایتدی ای مادر بونه کهار نا هنجار اولور بن سکا
 شفقت و رحمت باینده قصور اتمدم و سنی میان آتشک قویوب نار و نور اتمدم
 بن اولسم سیل فانیای بنیه که یقردی و سعله آتشیخانه حیایک یقزی احسان
 ادا سنده ایزا سزا میدر کم خراسنک اله روای **بیت** از جانب من طرح وفاد **ری**
 بود • از نیش تو آیین جفا کاری بود • مادر ایتدی بلی سن افسا بندن قصور قومد
 الا محله واقع اولدی و لطف و احسانک در بیغ پور مدک لیکن مستحقنه وصول
 بولدی سن بلور سن که بن مظهر شری و منبع زهر و منشأ ضم جمیع جانور بنم شر شر بن
 او شنور خصوصاً نوع بشر ضرر زهر مدم قان قاشور چوسن بنم بکی مظهر شری الوجود
 خیر محض فضا سنده قویب تنکای عدمه کوند رمدک و بچلین منشأ فسادک آتش
 افساد سیل مادر ایلد سویند رب کار بار وجودی نادوار ایلد کونیند رمدک هر
 آینه انک مکافاتنه انواع آفات و مخافته حاضر و منتظر املو کرک که شریر لره خیر
 اتمک خیر لره شراتمک برابر دیکه بدکار لره احسان نیک کردار لره اساء تدن بدن
قطع چنانکه در روش شرع و عقل ممنوعست • بدی بنسبت پاکان و سیکوان
 کردن • بجای دو صفاتی که مردم آزارند • بهیچ وجه نکوی نمیتوان کردن •
 بردخی بوکه **قُلْ اَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ** نص صریحی موجب خبر سر که بنم میانمزه

عداوت قدیمی قایم در دور بینک و عاقبت اندیشک مقتضای اوزره دشمن
 مقتول و خصم مخدول و ملحق در بحکم **اَقْتُلُوا لَاسُودَیْنِ** بزی قتل بحسب **العقل**
والتقلید سزای غیره به فرض عیندر چون بویاید فرمان شرع و مقتضای عقل
 و طبع مخالف فعله از تکاب ایدوب رحم پر نه زخم نوش محله نیشی از آن
 کوردك المبتد سکا زهر هانم چاشنی طایند رسم کوك و بن دندانم ن جرج اندر
 کوك تا استماع قلندر بفعل منکره سکا اتباعدن امتناع قله لو و سایر ولودخی تجربه
 اولوب سندن عبرت و نصیحت له لو سوار ایتدی ای قهرمان ستمکار بونه افسانه
 که سولیرسن و بونه بهانه در که ایلرسن انصاف ایلد احسان مقابل سندن اساءت
 بنجر ملتد رو اکور مشلرد و کرم مکافاتند خیانتی قتی شریعتد رخصت ویر
 خیراذا سندن شراهم بر عاقل معقول کورمز و نفع جزا سندن ضری کافر قاضی دخی
 پورمز **بیت** بنا اولای بودیر پر آفات • بینه احسانه احساند مکافات •
 ما را ایتدی ای سوار سن بوکا نه انکار ایدرسن که بو عادات انساند سزك ^{هنگام} منکر
 نيك و بذات و احسان یکساند **نظم** کورد احسان ایدر عصیان عجبد
 عجبد عادات انسان عجبد • هر دم مرهم پر نه نیش اور رسز و نوش محله نیش
 روا کور رسز بن بود عواده بینه سزك فوق ایلد عامل اولورم و بو معامله دکر
 نه کیکل ایلد آلد مسه بینه انکله ویرم **مصراع** یکخطه بخوان به که فروشی هر سال
 هر چند که سوار زبان محاوره بی پرکا رایتدی سوار مساعدت ساعد ماره طار
 کلو با ایتدی ای سوار چاره کار همان بواکی امرک برین اختیار در اول زخمی سکامی
 اوره ی و یا شتر کدخی ایتد قلندر فی القصه هربار که حصار انکاره تحصین ایدوب
 مفید و لیوب آخر کار بو عهد و زره قرارا تدکر که مارشویله که سهود دعواسنه عدولله
 اثبات ایلد سوار اسکا اید و آنک زخمه جان و دلدن خریدار اولد و کذ و هلاکت
 عن صمیم القلب اختیار قلندر پس ما را طرافه نگاه ایتدی کوردیکه پرکا ویش پیا باند کورنو
 و میان صحابه رعی چری ایدد ایتدی ای سوار کل بو مشکله بو سلیم دلدن استفسار ایدنه

پس مارو شتر سواران قافله کاومیش قننه کلدلر ماردهان زهر بارهاهل نشارن
 آجوب ایتدی ای کاومیش روزکار در که بوبیا بان جهانده کشت و گذار ایدرسن
 جزای احسان ندر بنجر بلورسن ایتدی آدمیلر بدینجه صورسک مکافات احسان
 اساءتدر و پاداش نعام جنایت بودعوانک صدقنه دلالتد بوکفایت اتمز
 که بن پیچمدتدر که بونلردن برنه خدمت ایدوب هر سال صحرای وجوده غزال
 جین کی برکوساله کتورب خانه خداوندی پرشیر و روغن ایدردم وانک وجهه
 معاش و جهنت استعلاش بنم ذمتد اولوب بنم حق خدمتی بلر و شکر نعمتی قلدر یدردم
 چون پراولدم نتاج پچردن قالدیم بنم تعهد عالمی ترک ایدوب حقوق ماضیه نه
 اونندی و بنجه بوصحرا صالیویرب تک و تنها قودی کتدی خون بو علف زارده بر
 مقدار و تلیوب بیکار و کامکار کوزم بدمنم ۲ لجله سمن و سمر ظاهرا ولدی برکون
 صاحب بوجانیدن کنارا ایدوب دیدم و قتله بنم حسن حال و بال و باله نظر ایتدی
 چون بنم ضخامت تن و اندامی کوردی تعجب ایدوب بشاشت تمامد دوندی مقامنه
 کتدی یارنداسی بر قصاب کتورب بنی اکایع اندی برکون سلاح خایره ایدوب
 بنی ذبح اتمک محققدر انسان طایفه سنه احسانک مکافاتی بودر که بیان اندم
مصراع حال بن اینست یاران با که کویم حال خود مارا ایتدی اشد حکایت حال مکافات
 استندک و مذهب آد میاخذ احسان مقابله سندن اساءت لازم اتدوکن استماع
 اندک همان بی توقف زخمه آماده اولوب بو عهد و فاسطه معبودی دالتمک کرکسن
 سواد ایتدی برم شتر بعتمزده شاهد واحدیلر حکم نایت اولر و شهادت حدضا بر
 وار میبخر قضا مضابولن مارینه آفاقر نظر ایتدی اتفاق کوزی بر درختن راست
 کلدی ایتدی کلر بودرختن دخی کیفیت حال صوره لم بوباید اولدی ندر کوره لم پس
 معیتله اول آعاج دینه واردیلر ماراندن دخی صور دیکه مکافات احسان ندر ایتدک
 مذهب انسانده جزای احسان اساءتدر و مشرب آد میانده پاداش منفعت ضرر تدر
 بو برهانده که بن بوبیا بانده بر درخت سایه دارم لیل و نهار بر اینغ و وزره طورب

آیند و روند پیر خد متکلام بنی آدمند و در مانند که بویا باند تا بآقاید
 جلوی بریان اوله کلور سائر دولتمت بر ساعت آسوده اولوب راحت اولور چون
 شداید را هندن فراغت و نکابت هوادن فاقت بوکوزلرن ایوب زیروبلا یه یقر
 ایدر بونک هر شاخندن بود کلو چوب دسته و بوقدر پیر صابی و اوزندن بو
 مقل رختنه و اندن بوقدر عد دقای چقر سوبله که یایندن بتر بولینه یا کسر فی الحال
 چقوب شاخلمک بر قن کسر بونک برله که بونلر بندن صفابولور لوجفا قلور لر
 و با وجود که بندن راحت کور لر زحمت و پر لر **شعر** من در اندیشه که چون
 بوسه و سایه کم • او دران غم که چسان بر کند از بنیادم • مار آیتدی ای سوار ش
 امری بر طرف اولدی شمد نصکره دخی نه بها نك اولور البته شرط معهودی ادا
 اتمک کرک درونر خم نیشمر رضا و پر مک کرک سوار تعلل ایدوب آیتدی تعدیل
 شهود لارم ایدی اولمندی و بویا بد ترکیه واجب ایدی بولمندی ناحق پره قان
 دو مک عدالتکه لایق دکلر و نه نیت قضا رضای حق موافق دکل با وجود که
 معلومکر که جان عزیز و میوه زندگانی زیاده لذیدر قلبی بعلق دنیادن قطع الیه
 صعب کار و خلعت حیاتی بدندن خلع ایلک امر دستوار در امان بعد شرط بونک
 اوزرنه اولسون که اگر بوقضیه یه برکواه دخی بولنری مضایقه قضایه رضا و پر
 و شرط معهودی تقدیم ایدوب بوبلایه کند و می تسلیم ایدم بواشاده اتفاق
 بر رویاه اول نواحید کرزکن انلری بومناطرم ده کورب مشکلمر نه نیکی دیوب یاپ
 یاپ ایلر و واروب بونلرک مباحتنه سنه قولاق اورب تقضیل حاله واقف اولوب
 طور دی چون مار آتی کوردی سواره آیتدی کل ایمی دی قضیه بی بور و با هندن صور لیم
 و بویا بد اول داخی نه دیرونه جواب و پر رکوره لم سوار هنوز تقضیل حالی اعلام و جواب
 و سوالی تمام اتمدن رویاه پراشتباه آواز بلند یال آیتدی ای مرد بلر میسن که مکافا
 نیک بد و جزای احسان اساءت اوله سن سوار چون حقیقت حالی حکایت آیتدی رویاه
 آیتدی سن مرد عاقله بکر رسن پنچون پهوده سولرسن و حق صحیحی ستر ایدوب کذب

صورتی کند و که نسبت یلرسن **مصراع** ز عاقل که روا باشد سخنهای خطا گفتی •
 ما را یتدی بلی سوار راست سویل راسته اول تو بره که بیخ و رطه آشتن
 خلاص اندی رو باه تجب صورتی کوستر و با یتدی بوکلامه باور بنجر متصور
 که بو قدر جسامت هیكل و صخامت بیگانه ربا کیره بگرز بر آرد رسن بو تو بره یه
 که اکا نسبت دایره عین التور دن صغر در صغر بلك بنجر ممکن و میسر در ما را یتدی
 بو مجلی مشاهده ایله بیان سهدله و بود عوایی برهان عیانله اثبات اسان و الحاصل
 اگر اعتماد اتمریسك آسته خراشته نردبان رو باه یتدی اگر بو قضیه بی علم
 الیقین بلم و بو صورتی رای عینله مشاهده قلم امید در که بو عقد لطف
 حیده ایله حل و بو خصوصتی اکل وجه اوزره فضل ایدم پس تحقیق دعوا و تصدیق
 مدعی چون سوار تو بره نك اغرن آچی و یردی مار کلام رو باهله مغرور اولوب
 تو بره نك انچه کیردی رو باه چون آنی کوردی آهسته سواره دیدی ای جوان
 همیشه دشمنك زنداند کوردك و خصمك خطر جاند بولدك فرصتی عنین بل
 و مجال و یرمه امری تدارك **قلیت** دشمنه کرفصت ال و یره همان قیدنه کور •
 بر نفس و یرمه امان و قتلنی امرند اول • پس سوار تو بره نك اغرنی محکم طو توب
 سنك خا رایه سویله آوردیکه مارك زهره سی چاک اولوب کشته زهره هلا هل
 اولدی و بنی آدم آنک شر شر و ضرر زهرندن تور تلوب روی عالم آنک خبث
 خبثندن پاکیزه و پاک اولدی **مصراع** اینچنین بد زندگانی کشته به • بو حکایتک
 فایده سی بود که خردمند لارمند که طریق خرمی نامری قومیه و خصم فتنه انگیزک
 رای فریب مزینه مغرور اولیه و هیچ وجهه انک عهدنه اعتماد و قولنه اعتقاد
 قلمیه تا آنک دام بلا سنک درماندک قلمیه **شعر** اولکه قول خصم مغرور اولور •
 شمع عقلی تیره و نه نور اولور • دوست و ملق دشمن اول و وقت بلور • که قمر الملق
 یوز لرندن دور اولور زاغ یتدی بو کلام لالی انظامی که عین حکمت و محض
 نصیحت در قبول سامعه ایله ایستدم و بو جواهر زواهر مآثری که معدن عقل

و کان خردن مستحق جد و آینه گوش هوش اندم اما سنک کرم ذات و مکارم صفا
 لایق بود که بوباید در موافقت فتح باب ایدوب در پیر محالفتی سدا ید سنک
 کلامه باور قلوب احکام و همیدنی براهین عقلیه ایلد ردا ید و حکما نك بوبند
 که پیور مشلردر لیثم لمصاحبتدن فرار ایدوب کومیلد مجابستن اختیار اتمک
 کرک گوش هوشکه بنیداید سن که کریم بر ساعت مصاحبتدن انواع شفقت و ملا^{طفت}
 پیور در رعونت و خوشنودن احترام ایدوب یکانه لکه مبدل قلوب را مالیم حق
 صحبت قدیمدن اغاض ایدوب در نهان ایلد یوز لیلک دوستدن اعراض ایلر بو
 اجلد ندر که آرا ده لک صدقته تیز وعدا و تے دیرواقع اولور کوز زرتین کی
 که کج شکست اولوب تیز صلاح بولور و لیثم طبع و سفله مزاج لک بنای صدا^{قته}
 سریع الانهلام اولد قدن غیر ی اصلا صلاح پذیرا و لمر کوز سفالین کی که تیز
 شکست اولور و هیچ وجهله صلاح بولر **شعر** بیتلر باغ حکمتدن میشلر
 بومعینه بغایت خوش دیملر **شعر** دوستی باید از ان کونر جست کان اپید^{الده}
 بماند درست خانه کاشش بود از خشت خام پست شود از دوسه باران تمام
 ای نریک بندخی اول قبیله دنم که دیانتم اعتقاد قلند و صدا قتمه اعتماد اولنه
 با وجود که بر صدیق صادق محقق و بر رفیق موافق که طوقیسه بن اجم بود جاده
 بوجابه التجا ایدوب هیچ برطر بقله بویولدن دو نمزم و بود عاده بو محله بر فوجبر
 ایدوب هیچ بر وجهله بو قبله دن یوزد و ندر مزم و اصلا طعام طامرم تا بنی نعمت
 ملاقات شریفکه مشرفا تمیز سن و قطعا ارام اتمرم تا کوش جانجی در مقامالات
 لطیفکه مقرب و مستقت قلبیه سن **شعر** دامن چون تونکاری زلف آسان ندیم
 که بخوابه بسیار بدست آمدن موش ایدای سنک سولات مراعاتکه خریدارم
 و صدیق صادق و خریدار موافق موافقه احتیاجه بندخی سن قدر وارم موافقکه
 بو قدر کریم و مجالستادن بود کلو پر هیزم اول اجلد ندر که اگر بنیم حقه مکرو^{عند}
 فکر اید سن عقل قتنه عذرم واضح اولر و تا فمیه سن که سست عنان^{ست} دق

بولدم و بر هرزه کوی نرم خلقت و ضعیف حقیقت شصده آشتا اولدم و آلا
 اول کلام مکن سنک دعوی صد اقد صد قی بلشدم و سبک صحبتک جان
 و دله مایل اولشدم **نظم** چون درین دل برق مهر دوست **جست** اندران
 دل دوستی میدانم هست **همچو** عاشق خود بنیاشد و صل جو **کرده** معشوق
 بود جویای او **پس** ستره کلوب سوراخی قیوسند طوردی زاغ صورت یک
 یچون ایلر وجه کلوب بن مشتاقله موافقت ایدوب سرف محاسنکله مشرف
 قلرسن مکر خاطرش بیدر خلیجان خوف مشاهده ایدوب خفقان بهم معاینه
 ایدرسن موش ایتدی هرگاه که برکسه کند و نفس نفیس صدیق صادق یولنه
 فدا قله و وقت مضایقه ده نقد جان لذت یار غمناک چون دین واجب الایله
 انک کبی صدیق محب صادق و برادر موافق دیمک لایق در و مرآت صد
 انک مرتبه سی عالی و درجه سی فایق در و اگر همان امور نیوی با بند ملاطفت
 پیورب مال و ماله مواسات قله انک متوسط الحالد راو مقله کسند انک
 منتهای مصداق حنا عند لدر دیشلر در که اول کسند که دوست مرعات
 وقت مصلحت حال اچون جاه و ماله مواسات ایلیر شول صیاده بکری که کند و
 سود چون دانه چیر پرورش طیور مقصودی دکلر چون بواصل صداقت عرض امیر
 میکر که عاقبتی عداوت انگیزا و لا **پست** هر نفسی کان عرض آمیزشد **دوستی**
 دشمنی انگیزشد **اما** شول کسه که جام محبتی بشوید نوش ایلیر که یار کند و یولند
 وار لغن فراموش ایلیر اکسیر اکبر و کبریتا حمردن صد مرتبه اولی در و میدان
 محبت جان فدا قلی پیدا در که مال ادا نمکدن هزار بار اعلال در که **الجود بالنفس**
امتی غایت الجود پست هست جوانمرد در صد هزار لیک **چو** با جان فدا
 انجاست کار **پوشید** دکلر که شرط مولا که قبول و باب ملاقات که دخول
 بونک برله که بکا خطر جان وارد زمین دلمه بنای صد اقد بود و جرده است
 که طریق یارید بنل نفس و فدای جان بکا آسان کار در **مصرع** کورسد کار بجان از

جان بر خیرم • اگر سکا^۲ بجمعه سوء ظنم اولیدی مصاحبتکم مایل اولم زدم و کوشه
 کا شده او توب کج استیانه دن قدم بیرون قلم زدم قلم سنک مصادقه که تمام
 واثق و روحم سنک مصاحبتکم تمام عاشق در و طلب صحبت تمام صدق
 نیتک و خلوص طویتک شایبه شبهر دن بوی در جمله ایلد بنم جانمده اولن خلوص
 و خصوص یکدن بیدرای زاغ اگر چه سنکله بنم میامند بنیاد عهد و پیمان پایدار
 و بنیان امن دامان استوار در اما سنک بنی نوعدن بعضی یارانک وارکم بنم
 انلرک سبیدن بغض و خصوصیت دایم و شطرنج عداوت قائمدر محفلد که انلرک
 بریسی بنم کورچک بکافضد ید و نیست پرنجک خونفشانلرک شریامند
 قضا ایلد زاغ ایتدی بنم یارانم میامند شطرنج بودر که هر بریسی بنم دوست
 دوست و دشمنه دشمن اولد لموش ایتدی بلی هر کس که دوست دشمنه یار
 و دشمنه دوسته هوادار اولد اجازت سندن مردود اعدا اعدا دن معدود
شعر روی دل از دو طایفه بود داشتن نکوست • از دوستان دشمن و از دشمنان
 دوست • بواجلد ندر که ارباب حکمت جانی وج قیمت امشدر در دوست
 خالص دوست دوست دشمن دشمن دشمنی خنجر و جیر تقسیم امشدر در دشمن
 ظاهر دشمن دوست دشمنی بواجلد پیور مشدر در **شعر** از دشمن خود چنان ترسم
 که دشمن یار و یار دشمن • زاغ ایتدی ای زیرک مضمون کلامک معلوم اولدی
 شویله بل که بنم سنک میانلرک ارکان مودت بر مرتبه ده مؤکده و بنیان محبت
 بر مشایده مشید اولشد که من بعد بکا اول کسسه لریار اولدیلر که فی الحقیقه
 سکا یار اولد و بنم مصادقه اول کسسه سزاوار اولور که سنک رضا طبعکار اوله
 هر کس که سکا عدو اولد اکا عداوت بکا لانددر اگر چه بکا خودیش و تبار اولد و هر
 کس که سکا محب اولد اکا محبت واجید اگر چه بکا اعتبار اولد **بیت** برخ هر کس
 که نیست داغ غلامیت یاد • کو پیر من بود دشمن و اغیار ما ست • خلوص محبتکه
 صدق نیت و خصوص مودتکل عقد غریق اول مشابه ده در که اگر چشم و زبان

که دیده بان قلعه جان و تر جان بیان جناندر سکا خاین و مخالف و مبای کورم
 بر اسارتله اکپسن دخی ساحل وجودن کوراب عذمر کونددم **سحر** عضوی
 ز تو کور دست شود یاد شن **دشن** روشم تیغ و و کش زخم دوزن **موش**
 بو کلمات استماعدن قوی دل ولوب ایلر و کلدی و زاغک حالن و خاطرن
 صورتی و الحاصل اول یکی یاربری برن کارایدوب مساهد جمالده خوشحال
 اولدر لیل و نهار زبان استیاق پرکارایدوب مصاحبت استغال قلدیلر **مصرع**
 میان بندید عشرت را که یار اندر کنا آمد **چون** موش بر موجب **اکرم و الصیام**
 و ضایف ضیافتی تقدیم و مراسم تعظیم و تکریمی تجیل تکمیل و تقیم اندی
 ایندی ای یار در اگر دخت اقامتی مسکن اصلیدن کو تر باهل و عیالک بو
 منزل کتوره سن طومنتک تا قیامت کور دمر بنیدایدوب غبار اندوهی آینه
 دلدن کتوره سن زیر ابوقعه که بو مسکینک مسکیندما وای و موضع خوش
 و داکس و موقع فرجخش در تراغ اندی بوما وانک آب و هوایی و همت
 و وسعت رفعتی بابت سوز یو خدر لیکن سارع عالم قریب و افق اولو
 تردد کار بان و آمد شد مسافر بدن حصول ضرر ابنوع محفلده و وصول
 آسیب و مکره متوقعه ما فلان جایگاه که تقوض بنار استبیلدن دور
 بحر غرارد که غایت صفاده مجور حور کعبه بنور و لطافت هواده باغ ارم
 کبی مقام حضور **نظم** لب جوید سراسر سبز تر **صبا** بوی مشکوفیلر معطر
 کنار باغ لور اغی سبیل و کل **میان** سبز زای پر نقل **طهر** و لغه اول نوا حیده
 و افروز دست آشوب و فتنه اول حوالیدن قاصر بوجلدن غیری هم اجابدن
 بر کشف انده توطن ایدوب اول مقام شرف و پر مشدر اگر رغبت بیور رسن
 اتفاقله اول منزل بهشت آینه و اده لم و بقیه العمر اول مرغزاده کار مار و کامکار
 رود کار کوره لمر موش ایندی **پیت** نادامن کفر تکشم زیر پای خاک **باور** مکن
 که دست زد امن بدار مت **ای** نیکو حال ناشادم و جلیس حجره فوادم شرف

محاورتگدن غیری امیدم سعادت مصاحبگدن غیری مرادم یوقدر آشنایی
 کیسه هرقتند که کید سن بن سایه کبی یا نگر یوزا وزره یوررم و آستین فشان
 هر جانیه که خرم اید سن من دامن کیم آرد کجه باش اوزره سور نورم تا کوکب
 جامه حیاتم جنک هادم اللذات ایله چاک و چشم جهمان بدیم صرصر مرک
 و محالیه پر خاک اولمیه دست ادا تم دامن محبتگدن ایرلمیه و دیدن دلم مشاهده
 شاهد میل و محبتگدن ایرلمیه بوقعده که حالیا ساکنم وطن اصل و مسقط
 راستم دکلدربلکه نصاریف روزگار بومقامه بنی بی اختیار کور مشدر
 بنم سرگذشتم اوز و ندر و عجایب و غرابی حد و عددن افزونند آشاء الله
 اول زمانکه قرارگاه مقبره اوله و خاطر عا طرسه مسافرت و رحمت
 مهاجرتدن آسایش یوله نصدیج جازا اولور شره بیوردن ذره و بحرین قطره زوآ
 اولنه چون میانلرنده کلام بومقامه تمام اولدی زاغ در الحال دم موشه
 یا پشتوب بال غریبه پر وازه کلدی و مقصد معهوده متوجه اولوب پنجر زمان
 گذر که منظر مقصوده ایردی سنک پشت مکر اول مرغزار میاننده اولر چشمه
 حوالیسند گشت ایردی چون اراقدن صورت زاغ ظلمت سرشتی احساس
 اتدی ترس و هراس کا غالب اولوب در الحال صوبه طالیدی زاغ موشی هوادن
 آهسته اندوب سنک بسته اواریلدی سنک پشت فقر آیدن صدای
 آشنایی بشدوب شرایط استقبالی مرغی دوتدی و دیدار یار کرامی ایله
 شاد وزندان همی ائدن ازاد اولوب ایتدی **نظم** بخت بر کشته من
 با سرهمان آمد وقت شاد یست کون کان کل خندان آمد پس بریریه
 کورشدیلر و اوپوشدیلر قوشدیلر خاطر لرن صورشدیلر کشف استفسار
 اتدی که بوآنه دک نه حالن و زمانه دک سه اشتغالده ایدک زاغ
 سرگذشتن کبوتر لره گرفتار اولدوغن تا ائدن نجات بولمخه و موش ایله
 مصاحبت و مصادقت مراد قلدوغن تا مسکن مالوفه و اصل اولمخه و قطیه

تقریب ایدوب کلک تعبیر ایلله ضمیر کشف تحریر و تصویر ایلدی کشف چون برسیل

اجمال تفصیل حالی معلوم ائدی بشر سندک بشاشت تازه وهشاشت نه اندازه
حاصل اولوب ایتدی ای مونس خاطر نه آرام **مصرع** خوش آمدی وعلیک السلام وکرکا
بزم بختک سعاد تیدر که سزک رختکوزی بوجانبه چکدی و طالعز قوبیدر
بو الطاف بی نهایتک معذرتی بجز زیان خامله تقریر اولتمق متیسر در و بولتقا
بی حد و نه غایتک محرتی بجز خامه و مالی حصول دولت و حال کمره اکیلوپدر و رو
بیت این عنایت از نه بود کرده پرسیدم وین هدایت ابدی کشت که رویت دید
چون شداید سفر دن آسایش بولدیر و اول مسکن ماند غبار چشم زخم روزگار
سالم و مصاحبت یار و موافقت دیار ایلله غانم اولوب روز و شب تماشا ای
جمال و شکر و صاله مواظب و مداوم اولدیلر زاغ موشه متوجر اولوب ایتدی
ای زیرک اگر مصلحت کور رسن وعده کرمه بی پنجازه یتشدروب سرگذشتکی
سنت پشت حضور دن حکایت ایلله تا ما پنهان کرده قواعد موافقت استحقاق بولد
و اول نوادرک استماعیله اهل مجلسه تمام استرحت نالا کلام حاصل اولد **بیت**
یکشالب وزان دهان شیرین • کام دل ما پر از شرکین • **موسمعا** و طاعه دیوب
بسواله جوان کشفه خطاب ایدوب ایتدی ای برادر بنم منشأ مولودم دیار
هند دن بر شهر در که اکا مادوت دیر لرین اول شهر ده بر زاهدک زاویر سندک و طن

طوتمشدم وکوشه صومعه سنده کدم اچون برآشینه دوزب دست ارادته
 اول آشیانه الحجا اتمشدم بنی بوغدن نجر لر بنم درگاه هر ملازمت ایدر لر اید
 وهرگاه خدمت اچون بارگاه هر کلوب کیدردی مرید معتقد لرندن بر می بین
 صادق هر صباح زاهد اچون بر سفره طعام احضار ایدردی زاهدانک بر مقدار
 وظیفه جاستنه صرف ایدوب باقیسن شام اچون اذخارا یلردی بن دیدن ^{ایله} ترصد
 کور دردم زاهد حجه دن چقدوغی کچه کندومی سفر اچنه اتوب مرادم اولدوغی
 قد اچنه اولر طعامدن یردم باقیسن تمام یارانه انعام و احسان ایدردم
 زاهد هر چند حیله ایله بنی صیدا تمکه قصد ایلدی کارکوا ولدی و دام و مکوله
 قید و بندا تمک فکر ایدی فایت بولدی اتفاق بر کچه زاویه زاهد بر مهمان
 عزیز کلوب منزلی مشرف قلدی چون مراسم سلام و لوازم انعام و اطعام و اکرام
 تمام اولدی مایند پر فایند کلام چکلوب سماط مجاوره و سفره مینا هر میانه
 کلدی زاهد انشاء کلامه آنک مولد و مقصد بن صورتی و سبب ارتکاب
 سفر و موجب اجتناب حضور حضری استفسار پوردی مهمان بر مرد ایدی
 جهان آزمای و بر فرد ایدی عالم های **شعر** سفر کرده در بحر و بر ساها
 شد مطلع بر بسی جاها زاهد جوابد کاه اختصار و اچاز کاه اطباب
 اطبابی دراز ایدوب غریب اخبار و عجایب اصداردن هر شننه که آنک دید
 شهوندن ارشام بولشدی تعبیر دلیز پرایله تقریر ایدردی زاهد انشای
 مکالمه کاه کاه اللرن بر برنر اوردی عین بوصدا یله اول کونه آستین حوزه
 سفری اول دزد دوستلرندن قورردی مهمان بوضورتدن کبری حر مثلاً
 علامته ایدی زیاده منفعل و بوحر کندن که دایره ابدن بغایت دور اید
 اش **شعر** مشتعل اولوب ایدی ای زاهد اصف استهزا و سمت سخرتیدن احتر
 سکا غایت لارندن و جاده جد دن جانب هرله میل کافر خلقه عموماً و ارباب
 تاج و خرقه به خصوصاً زیاده ناملایمدر **بیت** باستهزا و سخریت مکن میل

که اینها لایق آزادگان نیست • کسی کوهزل باری خست پیشه • از و پرهوی تر
 اندر چهار نیست زاهد ایتدی جاشاک هرگز خار هرل بنم دامن حالمه او یخته
 و بغیر استیلا هوای صفای دل بی عله آینه اولابو حرکت که بنیدن مشاهد
 ایدرسن کسور سفره لشکر خاره دن حایت اچوندر کیم بنم نعمته مستولی اولوب
 خان خانم دست قرصی دانا امشارد در انلرک طغیانندن نه سفره خرده نان
 قورتلور و نه خانه ده دانه دن نشان بولنور **پیت** صد همچون بچه نتواند
 که منع کورد • آن خطه که دست پیغمبر آوردند • همان ایتدی صور دیکه انلرک
 جمله سی اقدام و جمله ده بر بریز نظیر میدرد و یا بعضی بعضنده جری و دیر میدرد
 زاهد ایتدی همان انلرک برسی بهلوان بلکه جمله ده سلطان قهرمان منزله ^{سندد}
 دیو سفره یه کربوب اچندک نه نشنه واریسه قاپر و کوز کوزه یورش ایدوب
 نان و نعمتدن بولدوغن چالبر مهمان ایتدی البته آنک سایرلرندن جرئتند
 بر حرکت و اقدام و تقدیمه بر علت لایزنده ربونک مصداقی همان اول حکایتد
 که اول شخص اول عورت ایتدی کچند مقشر ایلر غیر مقشر مثلاً بمثل صائمغه البته
 بر سبب کون زاهد ایتدی اگر رحمت و لطف سه پورک نه کیفیت اولمشد اول
حکایت همان ایتدی یوکلدیم زاهد شبانگاه فلان کویده بر آشنایک خانه
 نزول ائتم طعام شام بیوب و وظیفه ضیافت تمام اولد قدر نضاکه بنچون جامه
 خواب دوشه دیلر واروب یا ندم هنوز خوابه وارمدن مرد آشنایعالی قاتنه
 کندی و اهلیدله مکالمه آغا زانندی بمثل انلرک میانندن بر بوریا ایتدی بوسبیدن
 انلرک مفاوضه لرن ایشده دم و مابینلرند جاری اولن گفت و کویک جمله سه
 کوش ایدردم مرد ایتدی خاقونینه نیتیم بودر که یارن بواوبه نک اولولرن دعوت
 ایدوب بومهمان عزیز حضورند که عالمه عنیدن بره برهدیه در جمع ایدوب بنم
 حالمه لایق و انلرک شانه موافقت یافت یراغن کوردم عورتی ایتدی همنه عجب
 سوبلرسن سنک اولقدر مالک یوقدر که مؤت عیالکه کفایت اید بومضرب

وجاهه و بومكنت و دستگاهله خاطر و كرم ضيافت عام خيالي كوتورسن و ديك
 دما علكه اطعام و انعام سوداي خامي بشوردرسن هيها ت هيها ت **مصراع** سوداي
 خامي بخته فكر عالي كرده **كوزك** آج سند بضكره زن و فوندك غير محتاج اتمه و بوبكون
 و بوبكون كه جمعه قادرسن فردا چون ذخيره ميتا فلك كتمه مردايتدي اي عورت
پيت نداشت چشم بصيرت كه كود كرد و بخورد **پيرد** كوي سعادت كه خرج كرد
 و بباد **اكر** فوق معين و سعادت قهرن اولوب بونيت قوتدن فعله كلورسه
 نه محل ندامت و نه مقام ملامت دركه في الحقيقه ذخيره آخرتدر و جمع مالك مائے
 و مائے وبال و اذخار و احكامك انجاي ضالدر بشركه اول كرك طهارك حسب حائے
 اكادالدر زن سوالايتدي كه بخدا و بشده اول **حكايت** مردايتدي روايت
 ايدر لوكه برصياد وارايدى هر مند و صنعت اصطيا دده استادى بدل و نه
 ماستد اهو پيم دام و اكافدن چقرخى نخير و هم سهمندن صحرابه بقرخى **شعر**
 ديد وري برهنري تزهوش **حيله** كوي سخت دلى سخت كوش **اتقا** قايرون دامن
 بر كوه دامنند قودى و تير و كمانله كند و مينكا هك او توردى ناكاه برصياد اول
 قيده بند و برشكار اول دامه كرفتار اولدى صياد پرتاب بكي كيندن چعوب
 شتاب ثامله داميه متوجع و جوق آهو هول جاندن قوت اندى و دامى قوپروب
 صحرابا بن طوتدى كندى صياد صحت تدبير بوئے كورچك بي تراخى و تاخير
 دستند اولر كمانك شتند اولن تيرى نخير جابينه آندى اتفاق پكان تير نخير بچاده نك
 پاينه راسب كلدى صياد يتسوب في الحال امر في تمام اندى و پشتنه آلوب سرور
 موفور و جهورنا محصورايله بولنه كندى ناكاه اثنائى زاهد بر كرا زكراهه طوش
 كلوب صيادك اكادخى ديك طمع و شربى قايندى و جنگنده اولن خدك الماس
 رنگي اكاحواله ايدوب نقد يرالهي پكان تير شرابان شكاف خنزيرك كاف نافقه اوئي
 خنزير دخی الم زخم تير زهراب داده دن تيغ دندان تاب داده ايله شكم صيادي
 چاك ايدوب ايكيى دخی طرفه العينه آوده خوز و خاك اولوب يرلويزن هلا

اولدیلر بواقدانئاسنده برکک کر سنه اول موضع یثوب کوردی که
 اوج کشته بجه کشته هر بری کرک صحرای پوک پشته کرک بوضورتدن که هنوز
 آینه خیالند ارقسام بولمشدی خط تمام اندی و کثرت نعمت و وفور غنیمتله
 مستظهر اولوب کند و کند ویرایتدی **بیت** که بیه روز کار حال آید • که چنین
 نعمتی بدست آید • بونعمتک حقین بلرسم کافر نعمتلر دقتلر مرقوم اولور مر
 واسراف و اتلاف ایدرسم غفلت جهالتله موسوم اولورم هسکام قائل و اعتبار
 زمان تقریف و ادخار حالا صلاح حال و ماله انشب بودر که بلو کدن زه آرزو
 کا زقاعته کجورب زه کان صیاد ایلر کچم و بوکچ بی ربخی محنت ایام و ایام
 محنت ایچون برکچند دقن ایدوب روز بروز تیز آرزوی هدف مراده یثوب
 که حکما پور مشلر در **بیت** بخورجله رسم که دیر ایستی • به پیرانه سرید بودی

بخورچیری ارمال و چیری بنه نای پیکار از کف منه پس کرک حرصندن

۱۵۸
 نزه کافی دهاته آلوب دندان شرم ایلد چینه که آغاز قیلدی نیش دندا نشتند
 کیش کمان قلوب برکوشه سی قوت ضربه کړه قلبه قوب اول دو پنجر اول
 دردن طور دخی پرده مرده اولدی **مصع** او نیز بشدان هر ناخورده بماند. بوشک
 محصلی بود که جمع ماله حریص و فرمانده آرزویر مطیع اولوب ذخیره قومغت
 عاقبتی وخیم وخامه سی عذاب الیمدر **پیت** آنچه داری بخور امروز و غم دهر بخور
 چون بفردا برسی ذرق تو فردا برسد. زهی شور بخت و شورید رخت. اول طایفه
 اول حالک فکر مال ملک خیال محال الله جمع مال اندر و عاقبت کار حسرت و ندامت
 پشمارا یله تود لو کتدر **سعر** تلک ای خواجہ جمع مال کنی. کبرک از تو باز خواهد ماند
 کج قارون اگر بدست آری. همچنان حرص و از خواهد ماند. بر میفر و آشتی که آرزو
 بتوسوز و کذا خواهد ماند. چون میرهان بوکلات حکمت بنایی چون استماع اندی
 و ملهم سعادت دن مرده کوش هوشنه یتدی شوهر نه آیتدی عجز اطنا ب
 اچون کیلارده بر مقدار برج و کجدا د خادامشدم حالا ظاهر اولدی که جمع وادخا
 نامبارک و شوم و ادباب احتکار میامن تفویض و توکلدی محروم و ناصیه حای
 رقم شامت و همت سقا و تله مرقوم و وسوسم آتش صباح تمام اول کسینه به کفا
 ایدر طعام میتا ایدن سن که درس دعوت ایلد و ممانک باینده حق ضیافت
 رعایت ایلد الحاصل زن صمیم دلدن مردک فیضتند قایل اولوب حین سحر که سهم
 شعاع مخروطی جانب افق شرقیله مال اولوب و آب چشمه آفتابله آینه دیدن
 عیار خواب زایل اولدی **پیت** سحرگاه چون چشمه آفتاب. فروشت از دیدها
 کرد خواب. زن کجندی مقشر ایدوب یودی و قور و سن دیو آفتابه تودی
 کذا کار آخره مشغول اولدی و شوهر نه تا کید و تهدید ایلدی که کجندک تمام ترک
 کیدوب خشک و لجنه اوستند حاضر اولد و مامور و طیور پای تاراج و دست
 تعرض درازا تمیه دیدن حفظ و حراستله ناظر و لا انفاق شوهرک کشور حشمت
 لشکر خواب غلبه ایدوب بوشاده بر کلب نخس خیس کلوب آب دهانی و لغا

زبانيله اول كنجى تلویت و تجیس ایلدی زن بو حالی کوردی اند زطعام
 اتخاذا تمکدن احتوا زایدوب کوثر ب بازاره کوردی بنم دخی بازارده برهم
 ضرورم وارایدی اگایتم و انک عقبه دوشوب کتدم کوردیم اول کجند
 فروش دکاننه کلوب آئے کجند غیر مقشرا یله بازار ایدوب و مقابله ده برابر

طوب فریاد ایلر که ای زن بوم معامله ده البته برنگه وار و بوم بازارده بر حیل
 مقرر در که مقشری غیر مقشرا صاع بصاع بیع ایدرسن بوم مثل مضمونه مو خنجر
 بنم دخی خاطر مر بو خلیان ایدر که اول موش حیرتک بو قدر قدرت و جرئت البته
 بر علت و حکمت و احدا را رای غالب بودر که خانه سند بر مقدار دینا واردر
 استظها را ییدوب بومرتب جرعت و شجاعت اظهار ایدر که اگر نهال حالی خزان
 افلا سدن خالی و لمسه شاخسار کودارند بولطافت و طراوت بدیدار و لمزدی
 تکم دیمشالرد بازار دینا ده اول کسنه که بی زرد را اول مرغ بکر که بی پال و پرد
پیت نه زرمشین که کار زردارد زر • پیش هم اعتبار نر دارد زر • گویند
 که اختیار از زر بهتر • مستوفی که اختیار نر دارد زر • ای برادر بومقرر که اول

۱۸۳
 موسك بوز و روقوتنه باعث زرد ر همان پیل و تبر کو تو سوراخنی زیر و ز برایم
 و سر انجام کارینه و در کوره نه زاهد چون همانک بواقلام و ابرامن کوردی فی
 الحال امرنه امثال ایدوب بیل و تبر کوردی بن اولم سوراخ آخذه بو ماجرای
 علی ماجری استماع ایدردم واقعا آشیاندر نه سرخ تمام عیار هر ارعد دنیار
 وادی هر زمان آنک اوز رنده غلطان و تماشای دلکش سیده شاد و خندان
 ایدم قلم صمیم جانن اکا متعلق جانم درون دلدن متشوق و منعشوق ایدم
 نظاره سیده چشمه نور مور حاصل اولوردی ملاحظه سیده کوکله سورو
 نا محصور و اصل اولوردی همانم میهمان و میزبان زمینی قازوب پایا ن
 آشیانته ایردیلر و خلاف معهود اول دنیار معدودی آنک موجود بولوب
 نه کوردیلر **بیت** درستی چند خندان رخ جو خورشید • درخشان از صفا
 چون جام جمشید • و چینی سحر رویی سکه داری • عزیزی قابلی صاحب
 عیاری • که بکفر فتنه خوابنا سر دست • دمی سیمین برانرا کرده پایست • فرح
 بخش درو نه های پریشان • کلید قفل مشکلهای دوران • میهمان زاهد
 ایتدی اول موسك مایه جرات و بهر ای قوتی بوایدی زیرا که زرد مدروح و
 فوق در کوره سن که مزبعل کوشه حضوری قویب جانب سفره کمتسه کرک
 وز آجیسندن نان دکل جاشندن بیزار اولوب غارت نغمه قطعا جرات امسه
 کرک چون بن بو کلماتی اشتدم فی الحال کند و ذامته آنا رذل و خسار و ضعف و انکسار
 و علایم افلاس و افتقار مشاهده ایدوب ضروری اول سوراخدن انتقال ایدم
 همان اول زمانه که بوبلای ناکهانی بو بچاریه و اصل و بوقضای سماء بو حقیق
 مترینه نازل اولدی کوردم که موشلرمیانتد بنم اعتبارم انخطاط پذیر اولوب
 تعظیم سابق و اکرام معبودید تفاوت فاحش بدیدار اولدی و یارانک چراغ
 مهر و شفقتی باد اعراضه منطقی اولدی بینه انقیاد و متابعت چشمه خورشید
 کبی صافه ایکن عبار فرار و زنکارانکار له اوکا اولدی **بیت** درد کس مهر و قاف

نماند • باغ مرا هر کجا می نماند • مایه صد برك و نوابود زر • زربشده و بزر
 و نولیه نماند • **اول** موشلر که قدیم الزماندن بمر ریزه خورخوان باغم و خوشه
 چین خرمن اخسایم ایدی و نه کسب و کار بینه طعام و لغمه سفره انعام
 روز کار پکور لر دی همان توقع نعمت و طمع دعوت پابند یله مقید امتسلر
 چون مقصود لری بنیدن حاصل و طیفه لری بنیدن واصل اولدی خدمت
 و ملازمتدن ابا ایدوب بی تگ و تنها قودیلر کتدیلم و مدحت و محمد تمدن و از
 کلوب مساوی و غیبه آغا زاندر **نظم** کوری منکر فلک آمد به پیش • چند
 خسان دیدم در چشم خویش • کان هر بودند به پهلوی من • ریزه خرمن چوسک کوک
 مثل شمشورده که البته السنه ناسد مذکور در که **من قل دیناره ذل مقدار**
 محقق بلدم که بازار روز کار ده بی مراده ایرمز مس و بوستان خیالند بیت
 نهال آرزو و مقصود ثمرن و پرمزش کلمات اکابر دند که هر کیمک برادری اولمیه
 هر یه که واره غریب و لا خویش و قریب یانند مغلط بی دولت اولاد و سئلر
 حرمت و محبت بولیه بلک تم دوست اولنلرک فایده فایده و بریمیه و کیمک نه فرزند
 اولیه صحنه روز کار ده ذکر ی باقی قالمیه و کسه که حقیقتند دوستی اولمیه
 زیرا هر کسه که قاضی الحاجات ایکی محتاج اوله ارباب احتیاجدن اول جماعت
 که انک مجلسند عقد شریاکی مجتمع اولوب سلك ملازمتد اشظام بولر لر شسته
 جمعیت لری انقصام بولوبان واحد ده نبات المغش وارتار و مارا اوله لر بواجل
 سفله و دوندلرک صدر رقی اعراض فیضا • و منافع دنیوییه متصور و مبتنی در **بیت**
 دم ذوق و صفاده یار اولور • چو محنت وقتی اوله بنزل اولور **بیت** تا حطای
 که هست می نوشند • همچو زنبور بر توی چوشتند • بار وقتی که ده خراب شود
 کیسه چون کاسه رباب شود • ترک صحبت کنند و دل داری • دوستی خود نبود
 پنداری • راست کویم سکان باز دارند • کاسه خوان از نو دست دارند • اجبارده کشند
 که بعضی ارباب دولندن استفسار اندر که نه مقدار دوستک واریتدی

۴۸۹
 اول دوستم و اراید و که معلوم دکل زیرا که شمدی حالم خوش و مالی چوق و ثروت قدیم
 نهایت یوق با دار صحبتم رایج و در کم دولت مقصد رباب حواچ مرا حد بنی مکرم
 و محترم کورد و بیکار محبت و مودت لافن او در کر عینا ذاب الله دین اقباله خاک
 ادب از لیل دوست و دشمنان اول زمان ممتاز اوله دوستك حقیقی نه مان مکتب
 معلوم اولور یا داغیاردن وقت مختد امتیا ز بولور **پیت** صفا و قند چوق
 بولور کئی یار و لای یا داو لدر کاوله وفادار و صحایف لطائف حکا د ه
 مسطور در که افاضل روز کارک بریندن استفسار اند که خلق فقر انک
 صحبتدن فقرت اند کلر نه علت ندر و اغنیانک خدمته رغبت اند کلر نه
 حکمت ندر جواب و پردیک مال محبوب القلوب و با زارد نیاده زر متاع مرغو
 مکده که مال احتال ویره لرجان و دلدن اکامیل و لوب مراسم تعظیم و تکریمند
 شرط مبالغه فی تقدیم ایدر لرجون کف دست پنجه چنار کی درهم و دیناردن
 خالی کوره لرد امن صحبتدن ال چکوب پیرامن خدمته قدم بصیر لروا کا دید
 حقارتله نظر ایدوب کوز لونه کوسر مز لرو پکار نه احمی لرو **پیت** چون کل بچین
 دامن بر زربنمود بلبیل هزار صوت و دستانش نشود و انکه که بیاد رفت
 و بر کیش نماند کس نام وی از زبان بلبیل نشود اتفاقا بواسطه موش لردن
 بر آشنایک بنم استانه ملازمتی بتا شیر صباح شادمانی و بنم لرو آن صحبتی سزانه
 سعادت جاودانی بلوردی و پیوسته شرط مهر و وفا فرط صدق و صفات
 بویتک فحوسیلده بیان و ادا ایلردی **پیت** چنان در عشق یکریم که کرتیغم
 زنه بر سر بروز امتحان باشم چوشع استاده پابرجا بیکانه و ارا و کمدن
 کجوب بنم لرو آشنایک ایلدی و بنم جانبهم اللقاءات ایتمیوب بکار کله سولیدی بن
 اکامتوجرا و لوب ایتدم ای استاد صنعت جور و پید **پیت** میروی اللقاءات
 می نکفی سروهر کو چنین نرفت آزاد نه یاد قضا اسدی که کرد بیا سیهوای
 ولای یاد نه مکدر ایدی و اول دعوی محبت و دواعی مهر و محبت و شفقته

که بنم حقتك سزدن طهوره كلكشدی پنج اولدی نوبه كندی موئن طاق ابروئی
 درهم و عتاب میز کماله درهم ایدوب نه عجب ایله ایمن سن کسه
 مکسیر پهمود ملازمت ایدرمی ونه سبب تعب چکوب بی فایده خدمته کلور
 کیدرمی اولدم که دنیا و درمك و ارایدی و نعم کرمك بسیار ایدی
 جمله مومتاع خدمت که خریدار و دکلیمز لیل و نهار و دهکاکن کمر بسته خدمتکار
 ایدی اول زمان نعمت ذوقیله سیر ایدک سمدی اچ اولدک و ملجاء ارباب
 احتیاج ایکن حال فلسا حمن محتاج اولدک حکا پور مشلدر که مرد محتاج
 ننه که لذات دنیا دن نه بهره در محمله که درجات آخرت دن دخی نه نصیب
 اولاکه **کاد الفقران یكون کفرا** سببی دخی بودر که کند و نک قوتی
 و عیالک نفقرسی یا نند مضطرب و لوب طریقو اکساید بر فعل نامشروع
 اتمکه ارتکاب قلده و انک تبعه سی موجب وبال و نکال آخرت اولوب
 دنیا ده غلذله مقید اولدوغی کی عقبا ده زندان شقاوند و مؤبد و محله
 قاله چون کافور ویش نه دنیا و دین **خیر الدنیا و الآخرة ذلك هو الخسران**
البین پس بومقوله کسنه نک که ادبار اقبال و اقبال اندن ادبار ایلیه و دست
 دنیا دن محروم سعادت آخرت دن بهر مند و جفیده معلوم اولمیر مصاحبندن
 دور اولوب محالستندن نفور قلندر ارباب عقل و خرد محضورند مغدور
 بن ایندم نیچون شویله درس بلر سن که فقیر یار شاهد که ناجی آنک فوق
 کرامته راستدر **المغنا و الفقر واء** دواجی آنک قامت سها مننه بی که
 و کاسته **المجرم فقر سوی القهر عرض الفقر شفاء سوی الفقر مرض** زینت فقر دن
 نیچون اغماض ایدوب صحبت فقر دن نه سبیل اعراض ایدرسن سوش جواب
 ویردیکه هیاهات اول فقر که پسندیدن اولیاء و ستوده اینیاد در
 اولاس و افتقار کاکانه سنبتی وارد در اول فقر اندن عبارتدم که سالک
 طریقت و حقیقت نقد دنیا و سهرمایه آخرت سودی سودا سندن اولمیر و تر

علائق خلایق تاج تارک ایدوب ما سوانی بالکلیه فراموش ایلیه ناسانه
 باده کوژدن وحدت جرعه نوش ایلیه **لَا یَصِلُ إِلَى أَكْثَرِ الْأَمْنِ لِقَطْعٍ عَنِ الْكَلِّ**
 فترک مظهری درویش بوفترک صانع کدادر کدالکله درویشک میانه
 بنو السماء والارض در درویش اولدر که تارک دنیا اوله که کد اولدر که دنیا
 انی ترک ایلیه ارباب فقر حقیقی پور مشهور در که **الفقر کفر من کوز الله** زلال
 سرچشمه توحید در که چهره نفس مقدسی عبارت تعلقدن تطهیر و لطیف اید
 ایدر خلعت ترانه تفرید و تجرید در که کجور قدرت قامت روح مظهری
 انکله تکریم و تشریف ایدر اکسیر فقر کیمیای کنی فیکوندر و ستر فقر داین تغییر
 و تغییردن پروند **پیت** اول قدم فقیر سر باختنت **سازهر اغیار به پر داختنت**
 چون باخته سد سر و بر پر داخته شد بی در سر کار دیگری ساختنت اما فقر
 افلاسی که احتیاج الی الناسدن عبارت در جمله بلا لک راسی و جمیع تضالک
 رئیس دد و موجب عداوت خلایق و مسوجیا نکار نعت خالق قدر و رافع
 حجاب حیا و هادم بنای مروت و وفا و جامع شر و آفت و قاطع چیل حمیت
 و مستلزم ذل و مسکنت و متبوع هوان و مذللن هر کسه که علت احتیاجه خسته
 و دام افلاسله پابسته اوله الهه روی غیرتدن نقاب حیائی رفع ایدر
 صفحه خالذین **الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ** نشانی منجی و مضحی قل و رند کانیسی
 منعص اولوب مهمان راحت ساحت سینه سندن رخت اقامتی کوژ
 لشکر غم مملکت نهادنه مستول اوله و شمع حضور دین نور و ریت طریق
 حقدن صدر حله دور اولوب مقدمات تدبیر نافع و رای صلیپ انک بایند
 انتاج نتایج منافعدن خاسر و خایب واقع اوله و خلقک انکه حسن ظن
 منعکس و بنیاد اعتقاد و اعتقادی مندرس اولوب دیانت و امثالده موسوم
 و معلوم ایکن جنانت و خیانتله منم اوله و ناگاه برکسردن بر ظلم و کناه صا
 اولسر جزم اکاسبت النبوغرم اکاحکم اولنه و بالجمله هر خصدت که توانگر لره

سبب مدح و محبت و لا مفلسانه موجب قدح و مذمت و لور مثلا اگر فقیر
 شجاعت انشه نهو ره حل ایدر لور و اگر سخاوت ایلسه مسز قدر دیر لور اگر حلیم
 اولسه عاجز و ناتواند را کر و قور اولسه کسلان و کران جاند را کر بلاغت
 اظهار انشه مکثار و مهذا را و لور و اگر صمت و سکوت اختیار ایلسه
 صورت پنهان و نفیس دیوار و لور اگر گوشه خویله منزوی اولسه سیفیه
 و جنون نسبت و لور اگر خندان و کشاده رو و لور سه هزل و جنون که نهمت
 و لور اگر طعام و لباس در الحمله مکلف کو ستر سه کاوتن پرور و اگر لغیر
 و خر قده قناعت قلسه خر لا غر در اگر بر مقام اقامت انشه خام
 و نا بخت در دلو اگر مسافرت و مهاجرت فلسه سر کشته و بخت بر کشته در
 اگر تحریر اختیار انشه تارک سنت و لور اگر نا اهل و تزوج ایلسه و نفس بند
 شهوت و لور و الحاصل مرد محتاج ابنای زمان فتنه مرد و بی حرمت
 و لور اگر بوجاهه اندن شایسته طمع دخی توهم اولنه قلوب اعدا و نت
 پیدا اولوب جمیع احتیاسی کا انکار ایدر و حمله صحابی اندن بیزار اولوب
 مصاحبندن عار ایدر لور که حرص و طمع مورد ذلت در و فراغت و قناعت
 باعث غرور که **من طمع ذل مصرع** خواری ز طمع خیزد و غرور قناعت چون
 اولوشدن بوفصل بر اصلی کوش اندم ایتم راست سویلرسن ایشدر دم
 که ایدر لدی در دبی درمان و محنت بی پایان و فرقت یاران و غربت اوطان
 زحمت فاقه یله یگسان بلک بونلر اندر دخی آساندر حالیا معاینه نظر قلم
 که بو کلام منبع حکمتدن مترشح اولمش و بو معنی ارباب درایت و اصحاب
 تجریدین ظهوره کلش که **ذاحتیاج** برده جهان بلای نیست • هیچ وجهی نیست
نوازی نیست • کسی که کشت دلش مبتلای طمع • بگویم که این درد را دوا بی نیست
 مضرت ضرورت و کمرت ضرر قتلک بو کفایت ایدر که کسی بر کند و افرارن و مانند
 سوال ایتمک لازم کلور بلکه ارذل معرض احتیاج و ابتدال واجب اولور انسانه

۱۵۶
 بنوع حیاته مات یکسانند که دهان یاره بومق بصمق و شیر که سندن لقمه
 قابمق و بلبك خشم آلوده همکاسه و نهنگ زهراند و دله همکوسه و لقم ادنی دن
 سوال و اذله عرض احتیاج و ابتداء دن آساند ربوا جلد ندر که پیور مشلور در
 راحت نواله ذلت سواله دکن و حلاوت عمل مرارت عزالدن بدل اولمز بوا یک
 پیت که بعضی اکابر انوار خاطر و قاده ندر لامع و بولکات حکمت نکافی او جز عباد^ت
 جامع در که **نظم** چهار چیز که اصل منافعت و منال • نیز در او پنجاه در که باخر
 حال • بقا تلخی مرک و عمل نخلت غری • که بشتم ملامت عطا بدل سوال • پس
 اول مسئله مناظر دن فارغ اولوب ینه در سوراخر کلام کوردم که اول ینارگر
 میهمان و زاهد واحد بعد واحد صیدلر و بر بساطه بسط ایدوب و ذرینه
 یا ندر و بر زمان آنلرک شعله تابان و شعشعه معاونت حیران اولدلو قالدر
 بعد مناصف طریقه قسمت ایدوب هر بری حصه لرن لدیلرین کوکله اندم
القسام فی النار چون زاهد حصه سن در کیسه ایدوب بالینی التنه قودی
 قلمه حصاص حرص و آزوسوسیه آغاز ایتدی که اگر بود ینار لردن بر مقدار
 المومنه کیره دخی نسیم قوج و شمیم قوت روح مشام دل مجروح و حیران و احبنا
 و اصحاب ینه خدمت شتاب ایدوب مجلس آلاسنده و صحبت پیراسته اولابو
 فکری مقرر ایدوب و لقد صبر ایتدی که یا ندر خوابه وارد یلرین دخی همان دامن
 غری بر میان ایدوب آهسته آهسته بالین زاهد حاینه روان ولدم مکرهمان
 مکار کار دیک و دیک پرکار اول محله پیدا اولوب بهم احوالی تجسس چشمه چار
 ایش باکاه ایاغ بر چوماق آوردیکه در چندن طاقم طاق اولدی بر زمان پیموش
 اولوب آنده یا ندم بعد عقلم باشم کلوب پای کشتان افغان و خیران سوراخر کتدم
 آنده اولقد رتوقف ایتدم که اول زخمک رحمتی فی الحله ساکن اولدی خاطر اول
 خاطر سابقه خطور ایتدی فی الحال سوراخر دن چقوب ینه اول جانبه متوجه ولدم
 مهمان بونوبت بر چوب طو ندی باشم بردسته چوب آوردیکه بر زمان سر سیمه

اولدم و جان هولندن کنذی سوراخ طرفه اندم پنجر زمان بخود ولا یعقل
یا اندم بعد زمان عقلم باشم کلدی کنذی تدارک اندم چون اول تلخ زخمو دن چاشتن
طامشدم جانم آجیسندن حلاوت مالی و مرآت فقر و ابتدالی اولتم و اندم
بیت چرا نالد کس از تنک دوستی • که ملک بقیاست تنده هستی • و عین یقین
کوردم و علم یقین بلدم که جمله بلادک مبدائی و دکل جفاریک منشائی حرص و طمع
ایمش تا مرغ داینه طمع قلدی حلقه دامه گرفتار بولدی و نا آدمی قبا ی عکا
حرصی کننه اندی لباس عزتی بداس ذلت مبدل و ملدی عزیز لک آیینیه چهره زینتی
تیره ایدن زنک طعور و اکابر لک مقدار وزن و غرتن معیار اعتبارده سبک
قلن شک طعور **بیت** ای برادر طمع مکن که طمع آدمی را ذلیل سازد و خوار •
دو سخن بشنوار هی خواهی • که شوی از حیات برخوردار • پای در دامن قناعت
کشی • طمع از مال مردمان بردار • عجب در اول کسه لک حالی که کثرت مالده
فرا غبال و رفاغ حال خیال ایدر لبوندن غافل و در که وحدت و آسایش قلند
در و جمع دیناده دولت و عزت کان ایلر لبوننه بلنر لک عزت و حرمت قلند
بیت عزت آریفت که بر کند دل از مهر جهان • راحت ان دیدن کز و دست طمع
باز کشید • پس بوحادثه دن بنم حالم بر مرتبه یه واردی که بهال طمی زمین
دلمدن بالکلیه قلع ایدوب قضای خدایه رضا و یروب توشه قناعتله
کوشه فراغتنه مژوی اولدم و فرمان روز کاره کنذی تسلیم اندم و زبان
فکرت و لسان عبرتله کنذی کنده اندم دینای غدار و روز کار نا پایدار
بو و قایع نوایبک ضمتنه کنذی خصایص خسایص معایب نقایض اظهار
ایدر غایت بوکه دیدک عبرت که غفلتله محبوب و مستور در انک پیرامن رؤیت
عیوبندن دور در و الا پنجه دولت و در که گنا بندن سنه ده آنک نشانه حید
و مکر یاز ماش اوله و یا پنجه قصر عزت وارد که پنجه و بنیادی بر قصد و عذرله
قاز ماش اوله پنجه نازنینه خلعت عزت کیوردی که عاقبت دست تعدی ایلد طمع

۱۵۷
 اتمدی و پنجه زمین دلمه نهال دولت دیگدی که آخر پنجه شکیجه ایلده قلع اتمدی
 کیم خوان نعت انعام اندی که جام انقامله خون اچمدی که خانه دولت بنیاد
 اندی که خراب آباد نمشدن اکاهل هر دهنه اچمدی **بیت** واری برخاطر که
 هر خلک آند باری اولمیه • قافی بر رخ که حوادندن عباری اولمیه **بیت** زت
 نا حفاظست دنیای دون • که هرگز از و شوهری بر نخورد • که بر پایه تخت او
 پانهاد • که از دست او تیغ بر سر نخورد • بوی کج سپنج اکاد کرمی که انکون بوقدر رنج
 چکه رو یا زمین دله تخم غم بود و نابودن و غصه زیان و سودن که لر
بیت دینی آن قدر ندارد که بر ورشک برند • یا وجود و عدمش را غم پیوده خورد
 بوا فکر و نضاکه سودای دنیادن فرار و خانه دنیادن کنک را ایدوب حمامه لر
 اچنده بنام مطوقه نام بر کبوتر دو ستم و ایدیی که انک مهر و محبتی و سیله سیله
 بنمله زاغ میاننده مصاحبت و مصادقت حاصل اولدی زاغ دخی بکا حضرت نکک
 لطف و مروتی حکایت ایدوب شنیم شما یلک انک بوستان مفاوضه سندن
 مشام مسامحه و اصل ولدی و سنک محاسن ذات و مکارم صفاتک بر موجب
عربیه الاذن تعشق قبل العز اجابنا • نری قولقدن عاشق ایلوب مقتضی ادا
 و متقاضی صداقت و لوب انک مراغت و موافقتله بجز الله که شرف خدمت کز
 مشرف اولدی امید در که شرف مصاحبت کز مستسعدا و لوب شرط متابعت کز
 و رطه کرب و غربت ذلت عزتندن نجات بولوب ساریه دولت کزده فراغ باک
 و فارغ حال ایلده آسایش بوله و زکم و حشمت و جدت صعب کار در و بلای جلا
 امر و شوار در جهانده مجالست اخوان کی راحت روح روان هجران یاران کیم
 مورث غموم و اخوان بر خسته دخی وارد **بیت** وصلت دوست راحت
 دلده • فرقت دوست زهر قاتلده • الشکر لله که تخلص دولت خار دن آزار نکیدن
 قورتلوب شب تیره روی محنت صبح روشن رای مراحته مبدل اولدی **بیت**
 روز هجران و شب فرقت یا را آرخشد • زدم این فال کدشت اختر و کار آرخشد •

صبح امید که شد معتکف پرده غیب • کو برون آئی که کار سب تا آخر شد •
 آسته بنم بود سر گذشتیم که بالتمام خاک پای شریفی که اعلام اندم و حالیا سنک
 جوار که التجا ایدوب سرف مصاحبت حسن قبول رجا ایدرم **سنت** از تو زید
 که مرا از مدد صیقل لطف • زنک اندوه ز آینه دل یزدانی • سنک پشت چون بوفصول
 بی قصوری استماع اندی بسط ملاطفت و طرح ملائمت آغاز ایدوب اندی **بیت** خانه
 که چنین مهمان فرود آید • های سدره دران آشیان فرود آید • نجر سعاد تندر
 که سنک سرف مجاور تکه برابر اول و بخره دولندر که سنک بهمت مجاور تکه مقام
 قلائد که سن بنم امداد و داد مله استمداد ایدوب بنمکه مناسب و محتاج
 امید و ارسن بنده سنک سرافقت و موافقت که استظهار ایدوب عن صمیم القلب
 محالقت و مصادقه که منت دارم و تا چراغ روحم شعله حیاتله افروخته
 اوله پروانه وار شمع جالک عشقنه گرفتارم **بیت** چون ذره بخور شید رخت
 مهر بیستم • کر تیغ زنی از تو خویهم بریدن • بوفضل بر اصد که تقریر پورک
 انواع تجارت و مواعظ عجایب مندر جدر بو تجارت حکمتله عاقله مناسب
 بود که حطام دنیا دن کفاف قلیل ایلد اکتفا ایدوب اولقدر رقد رتله که غره
 عرض احتیاجه مغنی اوله قناعت ایلدیه هر کس که کوشه و نوشه دن که نایله قانع
 اولیبوب زیاده طمع قله و دایره انصافدن طشره چتوب بادیه حرص و سهرده
 سرگردان اوله اول که هر حرص کجی پایمال نوایب دورانی اولوب عبرت نمای جهان
 و جهانیان اوله موش استفسار اندی که نجر اولمشدراول **حکایت** کشف اندی
 روایت ایدر که بر شخصک بر که بر سی واریدی هر کون طعمه و لغره دن اول مقدار
 و طیفه که انک اتش جو عن تسکین ایدوب اکامقر قلمش دی اما غایت حرصدن
 که اول خام طمعک نهادن غالب ایدی و طیفه مقررده سنه قناعت ایتوب زیاده
 طالب ایدی **بیت** عزیز من در درویشی و قناعت زن • که خواری از طمع و غرّت از
 قناعت راد • اتفاق بر کون بر کبوتر خانه حوالیسندن کچر کن کبوتر لرك صدای

۵۸
 دلاویز و نعمات طرب انگیزی کوبه نك عمره است هاسن حرکت کتور بے اختیار کند و
 اول برج پر تاب آندی اول منزلك نکمبانی و اول برجك پاسپانی که اول میداند
 و فانك فارسی بدکم ابوالنوار سییدی في الحال مکند حیلہ ایلہ آتی طوتوب کل و جو
 کلشن حیانتدن کلشن هلا که پیوردی و اندن سابق که کبوتر لک مقرر و لح ترندن
 دماغ اشمهائی معطراید باسن تندن یوزب و خسر و خاشاکه پراید و ب کبوتر
 خانه پیوسند بردار آندی اتفاق صاحب اول موضع مرور عبور اید رکن
 کوبه سن اول حالت کوردی آیدی ای شوخ چشم حریض اگر اول مقدار لقمه ایلہ
 که سکار و زمره واصل و لوردی قناعت اید یدک پوستک بد مکدن یوز مرکد
 و کاهله پراید و ب سنی عبرت نمای اتمز لوردی **نظم** قناعت کنی ای نفس بالند که
 که از حرص خواری رسد پیشکی • ندانست قار و زنجیت پرست • که کج قناعت
 بکنج اندرست • کند در انفس آماره خوار • اگر هوشمندی عمر نیش مدار •
 و دودام و مرغ هوار اتمام • ینداخت جز حرص خوردن بدام • پلنگی که کردن
 کشد از وحوش • بدام افتد از حرص خوردن چوموش • بومثلک فایده سی و لدر
 سن اول قدر قوتله که انگله سدره مق حاصل و له اول سوراخله کم شد اید کر ما
 و سرهادن اکاپناه اولنه قناعت قلوب مال ضایع ایچون غمناک و اندوهناک
 اولیه سن **بیت** غم مخور جان من رفوت شود مال و منال • شاد می باش
 که این مرده نیز ز دیر شیون • شویله پیل که آدمک شرفی هنر و کماله در مال
 و جلاله دکلدر کیمک کردن حالی کوه هنر ایلہ آراسته اوله فقیر و اوزک بعثت
 اول مغله میان خلقده شانی حقیر و همان اولر نسیر کبے که ما وجودم زنجیر ایلہ
 مقید در شوکت مهابتنه نقصان کلز و انک که چهره حالی زیور مرز و کمالد زخای
 اوله قدر مالدار اولسه عقلاقتدن دلیل و بهمقدار اولور سک بکی که هر چند
 ز زیور لره و جل اطلس طوق مجوهر ایلہ پراسته اوله ارباب اعتبار قنده مهمان
 و خوار اولور **نظم** انکه بزدان جهالت گشت • هست کدا کوچر دوش صد گشت

مرد که از علم توانگر بود • در نظرش پر ز رو کوهر بود • بودندن غیری که در کت
 غربتی ساخته لکن کدر و مهاجرت وطن و مفارقت مسکن اعتبار اتمه که عاقل
 هر پیده هنر و فضلی ایلد فرزانه در جاهل مستقرار اسند علت بجهل غریب
 و پیکانه در مصرع صاحب هنر هیچ مکانی غریب نیست • و جمع مال اندم آید
 معرض فقر پیه دوشدی دیو ملول اوله که دینا نك مائی و منالی حیرت زوالد
 و اقبال و ادباری هر حاله انقلاب و انتقال در حکم ایور مشل در در که الله
 سننه دن نبات و بقا توقع ایتمک جایز دکلده ساینه ابر که بر خطه
 ذایل و لور • محبت رباب غرض که انی بهانه ایلد شعله برق کبی ناخیر و مضحل
 اولور عشق زنان که جزو سننه ایلد سکون بولور • سرهایه
 جمال که نقد رکال بولور سیه آخر کار کان له یکان و لور کان کم یکن
 ستایش دروغ که آنک فروغی و لور مال دینا که بر عروس وفا
 و بر جو فروش کدم نما در و بر متاع در که بر عاقبت فرسوده دست فنادر
 بیت بزیب و زینت و مال و منال دینی دون • میاش غره که با کس وفا
 نخی اهد کرد • مرد خردمند لایق بود که نه کثرت مال له شاد و فرخاک
 اوله و نه قلت مال له غمکین و اند و هناك اوله همت عالی قتل حاصل
 کاینات چو بر برک کامه دکر پس عاقل اولن طلب حصولند و غمن عمر عمر
 باد هوا یه و بریز و بوفکر بد و نابودندن چندان غم عصر یز آنلر که
 لکیله ناسوا علی ما فانکم و لا تقر حق ستره عین البقیله کوردیلر سمند
 همدرن ساحت میدان قناعت سور دیلر و متاع حیالتلر من قطع علا
 و تقدیرک خلا یقصر صاندلر صاوردیلر و وجود درهم و دینار و نه متاع
 دنیا و مستغیا رایله افتحار و استظهار اندلر و نه عدمیله ناسف و ملالت
 و تلف و سامت اظهار اندلر نظم نه خوش عاقل درر شول کیشی باری
 که حال دهه قلز اعتباری • کورد بوجح کوردون انقلابن • زمانک اقتضا

اضطراب بن نه اقبالندن اولورسند و سرکش نه ادبارندن اوررجانه آتش
 حقیقتد ماله اول کسه مالک اولور که مال حالن فکر ایدوب مالی خیرات
 و حسنة صرف ایلیر و متاع دنیانک اول کسه قیامت بیلور که سلوک راه
 آخرت اچون زاد و ذخیر مهیا قله و کردارینک و اعمال پسندید برمالدر
 که اکازوال محالده و حوادث روزگار و بصادیف لیل و نهار اکادست
 تصرفن درازاتمک مستعد فراید حطام دنیا سفر آخرت اچون تمییز زاددر
 و سلوک معاده تحصیل اسباب استعداددر که ناکاه بحکم
 ملک اجل کلور اما ن و پر مز و استرداد و دیعت روح اچون برآن زمان
 و پر فریب بازکی از خواب نازان نوکس رعنا که عمن میرود چون دور
 کل چو چشم برهم میزند ای زیرک اگر چه که بنم بند و بضیحتنم بنیاز
 اما درم که و طایف حق اخوت و شرایط محقق ادا ایدوب سنی و صاف
 حمید و اخلاق پسندیده تحریک اتمکله کوش هوشکی بعربک ایلیم قاد
 حالک لوت تعلدن پاک و آیین خاطر غش شویشدن صافی و تابناک
 اولر بلش اول که مز بعد بنم صادق یارم و موافق برادر من سنک حقه
 میسر اولن مواساتی و متصور اولن مصافات مولات نه قصور ظهور بولسه
 کرک و اگر چه فرض محالدر که سنک جابنکدن نقد که آثار اعراض و انقباض
 معاینه اولسه بنم طرفدن شواهد خلاص و اختصاصدن غیر و منته مشاهد
 اولسه کرک پست کر چه تو ترک کنی ترک تونن کرک و رچه دلم بشکنه
 عهد توننوا شکست چون کشف کلامن تمام اندی زاغ مویش باندن اندک
 بوملا طفتندن قلبنه راحت تازه و نشاط نه اندازه حاصل اولوب اندی
 ای برادر عملک مزید اولسون که بدنه بخت و سرور مری مزید اددک و مکارم
 ذاتکدن بر شیه اظهار ایدوب محاسن صفا تکدن بر ذره اشکار قلدر پیر
 اینهم آثار جهان افروز تست اصدق صدقا و خلص حبا اولدر که هرگاه

که هوا خواهر درگاه حایتنه پناه اید بر آنلره عین عنایتله نگاه مسئوالتی
 قبول مجبور نه مبدول قله و حاجت بر بی روایر جانتہ منت یله که هر
 کس که دوستند بر مرادن دریغ ایلیه واجبدر که اول دوست اندن
 مفارقتی سعی بلیغ ایلیه که اول دوستلره لایق دکلره و گفتاری کودارتنه
 موافق دکل اخبار ده کشتدر که بر عزیزی اصحابند بریسی بر کچه زیارتنه
 کلوب دق باب اندی اول عزیزی کم اید و کن بلوب یا انک ناکاه کلسه
 نه باعث اولدی و بیکاه بر حرکتن اچا بایدر نه حادث اولدی دورود
 اندیشه لره دوشدی آخر الامر بر کیسیه یه زور بر تیغ پر کوهر و بر جاریه
 خانه پرور بیلسنه آلوب قاپوئے آجادی و دوستیله ^{مصلحت} ایدوب اوپدی
 قوجدی بعد اندی سنک بونے وقت کلکو که اوج حکمت فکر ایدم بریسی بو که
 احتمال ویردم بو که سکا بر حال اولوب ماله محتاج اوله سن ایکنی بو که شاید
 بر عدوک اوله سکا قصدا ید سنک دفعه مدد دفع قله سن اوجنی بو که
 محتملدر که تنها القدن بعضه مهماتک معطل قاله انک یا میچون خادم مصیحت گذار
 التماس ایدم سن اکا بناء بواج امر مناسب اسباب مهیا ایدم اگر مالد مال ایسه
 اشته کیسه و اگر مدد کرکسه اشته شمشیر آیدار و اگر خادم ایسه اشته جاریه
 خدمتکار **مصرع** هر چه حکم کنی نافذ است فیهانت **اول** دوستی اکا منتظر ایدوب
 عذری دلدی و بوجسن معاملیه بنیاد اعتقاد و اعتمادی محکم و قواعد تعلق و ارتباط
 مبرم و مستحکم اولدی **نظم** چو کار تو از حق برآمد چنان کن که یار تو از تو یاری
 براید **نظم** بر مرادات یاران همان به که ز تحت استظادی براید **بر** کریم کرداب
 محنته دوشه ینه ارباب گرم اکا دستگیر اولورنته که بر پیرو خلاصه دوشه ینه
 بنی نوعی معاوضتله خلاص بولور یسه دل دریا مثاله موشک تعهد حالتدن
 سایه ملال یول ویرمک کرک و ناموس و مروته ناظر اولوب نک زحمت خاطر
 عاظره کیورمک کرک عاقل اولدر که کسب شرف میچون راحت و فراغت بر طرف

اید و در کار ده نام نیک و ذکر چیل باید کار قوی کند **پیت** جهان چون کشت بنام
 تو نام نیک اندوز که غیر نام نیکو نیست حاصلی بر جهان **•** هر غنی که خوان
 نعمتند اهل فقر واریاب حاجت شوکتی اولیه توانگر لک اعداد ندن محسوب
 دکلدر اول کسیه که حالت جاشد بد نام و دشمن کام اوله نامی جریده احیاده
 مکتوب دکلدر **پیت** سعدیامرد نکونام نمیرم هرگز **•** مرده آشت که نامش
 بنکوی بنزد **•** زاغ بوفسانه نکلم و بوترا نه ترنم ایدر کنی که ناکاه کوردیلر براهو
 تیر بر تاب کبی سرعت و شتابله کلور عقبی صیاد اولمق احتمالن و پروب **•** الخال
 کشف صویه بانندی زاغ بر درخته چقدی موش خج بر سور اخن کیردی آهو
 کنار آبه کلوب ترشان طوردی زاغ هر جانیه نظر قلدی کلور کیدر کوره مدی
 سنک پشته آوازاندی تا صودن طشره کدی موش دخی حاضر ولدی سنک بشت
 کوردیک آهو جان طور کمتر و اول صویه مقبل بقرا اما انجرا ندی کوشنده ایسک
 اچ خوف ایلمر هیچ آهو دخی قرپ کلجک کوردیکه آشناد راستقبال ایدوب مرجیا
 اندی واستفسار حال ایدوب ایتدی **پیت** ای یار کرامی زجا آمد **•** بیکانه
 مباش کاشنا آمد **پیت** سندن ایرودوشلی چوقدمدر **•** حشر تکله کوزلم
 پر مندر **•** آهو اندی ای برادر خیلی زماندر که بوسا باند کوزدم و ابنای جسمند
 ایریلوب تک و پوی تنها و صحاده دخی و چرا ایدردم شمدیرک نه بنم دام صیاد
 خاطر من کور و ایددی و نه وهم سهم تیر اندازدن در و مندر در و ایددی
 حالیا کوردم که بر پیو با ترویر کان و تیرایله بکامین امتش کویاکه بنی صید اچون
 باش من بر آتربمش ناکاه آنک سست حیله سیله پایست ولم دیو قیوب بوجانیه
 کلام سنک پشته ایتدی خوف اتمه که هر کز صیاد لک دیدن آدمی دامی بوجوای
 کوردمشدر و بوندن کمتکه تیر انداز لک تیر قصدی دخی بو و احیه پر مشدر شوپله
 که بزم صحبتز رغبت قله سن سار بر یاران سلکند منسلک اولر سن و بزم خانه
 مصاحبه مرده اوچ شخصزد کن چهارم اولوب شرف مواسستز له اختصاص بوله

اگر سن اکابر پور مشل در هر چند که اصحاب و احباب زیاده اوله ابواب
 ذوق و سرور کشاده و اسباب عیش و حضور آماده اوله **پیت** هر جانب
 که مهر و وفا بیشتر بود. **د** مشل در که دوستک بکنی بر بلیک و دشمنک قلیلن
 کثیر عدا یلک کرک **پیت** دوستی را همراه کس شاید. دشمنی را یکے بود بسیار
 موش دخی محله مناسبت یلدی تراغه مقتضای مقامه ملایم برد استان سوبیلک
 آهو کوردی که یاران لطیف طبع پاکیزه مشرب مصاحبه در دل جاندن **مصلحت**
 راغب و صمیم جناندن شرف مجاستد زنیه طالب اولدی و اتیدی بایار موافق
 آشنایی خوشتر پس اول مرتخر رده بر کار ده مقام اختیار قلدی یارا وصیت و نصیحت
 اندلر که زهار بو فواجیدن که بزم حوزه حمایتزده در قدم بیرون اتمه و پوسر چیمه
 حوالیسندن که حصار امن و امان در طشتر کتمد آهو شرط مزبور قایل و موجب
 وصیتله عامل و لوب دایم ما بینلرندن مجلس مصاحبت قایم اولوردی و بو موضع
 دلکیش و جمع فوج خوشتر و هر وقت جمعیت یلر لردی و ملا عیبه و ملا عیبه ایلر حکایت

و سرگذشت سوبیلر لردی بر کون اتفاق زاع و موش و کشف مقام معبوده کلدر

آهوکلدی بجه زمان اشطار د نصکره اول کناری ادا دیلر بولم دیلر و شانر حست
 وجولر اطراف مرغزاری کیسوی نکا رکیه طر دیلر بر خبر بولم دیلر بو حال انلره موجب
 ملال و انفعال اولدی و فرقت یار غم کسار دن دیده اشکیار لری خونایر حستله مال
 مال اولدی زاغدن لئماس ائد لر که بر زمان پروانه کلوب دیدن بختس ایلر جوان
 صحرا یه ناظر اوله و احوال غاییدن خبر بولوب ینه مقام معبوده حاضر اوله **بیت**
 صبا ز منزل جانان کند در بزم مدار درو بجاشق مسکین خبر در بزم مدار راغ پر و پا
 استیجا لاله پروانه آغا زایدوب اوج هواد ن طرف صحرا یه نظر ائدی آهوی مسکینی
 بر فضا ده بسته بند قضا کورب یاران خبر ائدی سنک پشت موشه اتدی
 بوا واقعه نک دفعی سنک همت و معا و نکه و ابسته و بو عایله نک رفعت ده
 سندن غیریدن رشتن امید کستنه در **مصراع** بشتاب که وقت کار اندر بگذشت
 موش راغی رهبر ایدوب کندی و اهو یه دامه مبتلا کورب ایتدی ای یار غم پر عقل
 و دکانله بوزندان بلایه نه سبیلله کورک و بوکیاست و فرستلده دام حیلله یه بخر
 اولدی که بویون و پردک جواب و پردی که تقدیر الهییه تدبیر فایده مفید اولور و قضا
 ربانیه ذهن و دکانه چاره قلور و پیا بان تقدیر دن سر منزل تدبیر بولور و زوند
 و فضای قضا تا سر حتم صحرای املدن افزوندر **بیت** ما از برون در شده
 مغرور صد فریب تا خود درون پرده چه تقدیر میکند موش ائدی راست
 سوبله سن که د مشلدر **بیت** سوق ایند چونکه براسی تقدیر آفی عوقاید بجز
 تدبیر بجز آهونک بنددن کسمکه مشغول اولدی بوا شاده سنک پشت دخی پیشد
 بوا هونک بوجالندن ملال انفعال اظهار ائدی آهوا یتدی ای یار غم کسار سنک بو مقام
 کلد گل بنم واقعدن دشوار در که اگر صیاد ناگهان کله و موش بنم بندلروی کسمش اوله بن
 ایانم قوتله باش قور ترسم اولور زاغده پروباله خلاص بولور موش ده بر کیج سور اخذ
 کند و یه پنهان قلور زاماسنک نه اقامت ایدوب نکلله مقا و مشه طاقک وار و نر باک
 آچوب و جعفر و نه بر طر فحقوب قحغه قذرتک وار بو تکلفدن نند توقف اهنسب اید

و بوستاندن تا فی صوب صوابه اقرب سنك بشت آندی ای رفیق سفیقا تا
 و توقفه بجز طریق میسر در که بر عمر که فرقت احبایله کیچه آنک نه لذت
 و بر حیات که حسرت اصحابه بخت بوله نه راحت متصور در **پیت** بکه
 سنسنر جان کورک نه جهان • شده صحت اولور می و لمسه جان • بن بوخر کت
 معذورم که سنك شوق دیدارک بنی بی اختیار بومترله کورتدی و آرزوی
 جالك ساحت سینه دن رخت صبر و سکی نه کورتدی بوقدر مفارقتله
 که لازم کلدی بود کلو مباعده تله که ضرورت اقضا قلدی بنای جانب انهدام
 مایل اولور رفیق بو آستانه ذوی الاحترامک سالک اولدی **نظم** علم الله
 که مرا از تو شکایا نیست • طاقت روز فراق و شب تنهایی نیست • ای برادر
 مضطرب اولمه که معاونت یا زایلده عنقریب بو عقد کشایش بولور و فراغت تمامه
 مقام معهود جان بنه خرام میسر اولور اما علی کل حال لوازم سکر کناری لازم و حیوان
 سپاس داری واجب علی الخصوص که جسمکه زخم و حاکم زبان ایوبی و چشم
 نازنینک هنوز دیدار صیاد جلادی کورمدی بو ائشاده اتفاقدن ظاهرا ولدی موش
 مکر در می کسمکدن فارغ اولمشدی اهو هوله جاندن بر جانیه صحرادی قحدی زاغ
 دخی پرواز ایدوب بر طرفه اوشدی موش کند و سن بر سور اخده بنهان قلدی کشف
 پجاره همان مکاشفه قالدی صیاد کلوب دامی کسلش بولدی انگست حیرت
 دندن تعجیله ای صرب متحیر و متنگ اولدی که بنی ار آمدن بوبندی کم کمش اوله
 و اهو به هوا دلحق کمک مدد کار لغیله وجوده کلدی دیوب بو ائشاده چپ
 و راست نگاه اندی سنك بشته راست کلوب ایتدی اگر چه بو متاع حقیر
 وارم کسسته نک الهی تلافی و نذاریک اولمز با وجود که بو حقیر بو معصبت تمسک
 معصوم در اما بجز اتمک کورک تنی دست دو نوب کیمکه صیاد لر مذهبنده نامبارک
 و شوم در ضروری ای تو بره سنه اندی و پشینه آلوب ما واسنه کدی صیاد
 کد پچک یاران حاضر اولوب کشف غایب بولد لر که یار هوا دار بند صیاده گرفتار اولمش

۱۵۲
 ناله صغیری فلک انیر و فریاد آتش نایبری که ز مهر پی یخورب ماتم و نوحه اند لر
 و گویان و غریوان دل حزین و ناله این یلدا یتد **پیت** دوری که چشم ما ز بجالت
 جدا بود چندانکه چشم کار کند اشک ما بود بجه درد و محنت در که حسرت
 دیدار دلدار ایل بر ابر و له و بجه آتش مصیبت در که حرقت فرقت یار و فادار له
 مقابل قله اول مکسه که بر یار دیدار ندن دور و بر یار کعبه دار دن وصال دن محروم و مجبور
 اوله بلور که تشنگان بادیه فرق پای حیرتی کل در و تها شنیا با زاویه استیا قلد ر
 و حسرتی دلد در **پیت** ترا که درد بناسد نر حال ما چه ثقات تو قدر آب چه دانی که بر
 کارد آبی یارانک هر برسی بوجاله موافق برداستان روایت یلد ر و مقتضای
 مقامه لایق بر شورا نکر و درد آمیز مثل و حکایت سویل یلد ر جمله سنک مضمون کلام
 و فدالک و مرای بومعنایه متضمن ایدیکه **پیت** دل ندارد بی لب شیرین لذتی نه
 عزیزان نیست عمر نازنین را عمرتی آخر الامر آهوز اغرا یتدی ای برادر اگر چه بزم
 کلام مرغایت بلد غمت و ارا حین حکایم نهایت فصاحت در اما سنک پیسته اندن
 نه فایده عاید ر و نزول نازله دنصکر ناله و زاری و کمر و سوگواری درد سردن
 غیر نه مفید و لود شرط حسن عهد و حقیقتنه اوفی و رعایت حقوق اخوت صدق
 الیق بود در که او چمن دخی الپراید و زو کشف ایچون متضمن و متکفل غات اولور
 و تدبیر اید و زاکا بر پور مشل در که اوج طایفه نک حالی اوج و قند معلوم اولور
 اهل شجاعیت اقدامی هنگام مقابله ده و ارباب امانتک دیانتی اوقات معامله ده
 و اجبانک عهد و حقیقتی نهان محنت و اوان نکبتد **پیت** مرایار باید در ایام غم
 بشادی بناسد مرایار کم **موش** ندی ای آهویو کاره بنم خاطر مه بوجاره خطور ایدر که
 سن بال استیج الله اوچر سن بر جانبدن صیادک اوکنه کجه سن و کزدو که ضعیف
 و خسته و مجروح و شکسته صورتند که ستم سن زاغ دخی سنک ر قکه کاه کاه قو
 نه کاه کوز که قصد ایدر که باشد و ستمه دونه لا محاله چو چشم صیاد سکا راست کله
 سنک بوجانکی کوره و زاغله معامله که بومنوال و زره مشاهده قله ستمه صید قصد

ایدوب دام ورختی و تو بر و سنک بستی براغ سنی طومغمر مشغول اوله
هرگاه که سکا یا قین کله لنکان لنکان او کجور یوریرسن اما بر مرتبه ده که در^{شته}
طعن سندن قطع اتمه که سنی طومغمر دن نا امیدا لوب قویوب کتمه بو
اوسلوب اوزره بر ساعت رد کجرتکا پویه مشغول قل زنه ار که حرکت
وسکنا تکله طریق اعتدالی مرع طو توپ نه بالکلیه قویوب کیت ونه طهر ب
کند که تسلیم ایت شاید که بوجیده ایله سنک بستی خلاص ایدوب قچورم و رحمت
ممکن و بلادن مامن صفایه کچورم یاران آنک راینه آفرین او قدیلر واهو زراغ
وضع معهود اوزره صیاده کوندر در صیاد خام طمع چون اهو یی کوردیکه افتان و خیزان
کدر و زراغ آنک اوستند پرواز ایدوب چشنیه قصد ایدر کجی اهو طومغمر مقرر
اندی و تو بر پستندن قویوب عقبه دو نشدی کدی ووشنه الحال کلوب تو بره نک
بند کسوب سنک بستی خلاص ایدی بعدن همان صیاد اهو یی چست و جو^{یدن}
و عقبه نک پویدن عاجز اولوب آندن یاس ایدوب تو بره سنه کلدی سنک
بستی بولمیدی و تو بری کلمش کوب هر یاری که اطراف ارادی نام و نشان بولمیدی
حیرت کاغلبه اندی و زبان عبرتله کزد و کند و یه اندی حالات عجیبه مشاهده اتم که
هیچ احدا کا باور قلمر و احوال غریبه معاینه قلم که بر فرد حکمتن بلر اوله ویندر کسمک
بعد کندی و یما صورتند کوستر مک و زراغ آنک اوستنه چمقی و تو بره ۲
کسوب سنک بستی چمقی بو حرکت مجلی و بوشکلا نک نا و یلنه اوله و پر کن خوف
و خشیت و وحشت و دهشت کا غالب اولوب اندی غالب بو مقام پر یلر جایگاه
و غوللر خوابگاه در لازم اولدی که بو موضعدن کیدم و من بعد بو صحرانک و جو^{شدن}
رشته طعی قطع ایدم پس صیاد آواره دام کشیه و تو بره صد پاره کونوروب
فاجدی و نذر لرایدوب اندلر ایدوب اندلر اچدی که اگر صحتله اولیا یا ندن
کنا رسلانته بیسته بردخی بقیه العمل و صحرانک خیال نه از من خاطر نه کوز^{سته}
و سایر صیاد لره دخی شغقت و بضحیت ایدوب اول طرفی طواف و اول^{شته}

کشتن منع ایلینه **مصع** کا بجا همیشه باد بدستست دام را **چو صیاد**
 کندی یارانینه برین کلدیلر و فارغ و امین و مسرور و مطمئن مسکن برین
 رجوع قلدیلر بوند نصکره نه دست افت آنلرک دامن روز کارلرینر تیشد
 و نه ناخن مخافت رخساره حاللری خراش اندی و عین وفاق و حسن اتفاقلر
 عقد معاشرتلری انتظام و انساق بولدی و برکت معاونت و مرافقت ایله عقد
 مصاحبت و مصادقتلری مبرم و مستحکم اولدی **پیت** رشتنه تانهاست
 اورا زورالی بکسلد چون دو ناسد عاجز آید از کستن زال زر کل که تنها بوند
 آخر خشک گرداند دماغ و رشکر تنها خوری هم گرداند جگر نین دو تنها هیچ قوت
 نایب اندر جان و دل قوت جانرا و دل را ککشکر به ککشکر بود در اول دوستانک
 داستانی که زمان دولت و نکبت و قوط محبت و مودت دن دم اوردیلر و وقت
 راحت و محبت قدم صدق و اخلاص و زره طور دیلر چون آیام نزول نواز لده
 پای مصادقتلری متزلزل و هنگام حلول نوایبک حال مخالصتاری متحول اولدی
 لاجرم میامن معاشرت و مطاهرتلریله بود کلو و رطات هایله دن نجات بولدیله
 عقبات آفات و راء ظهر لرند قویب سر بر معاشرتنک سرور و موفور له ساکن مستند
 رفاهیتن حضور نا محصور یله ممکن اولدیله عاقل کامل و هو شمند فاضله لازمند
 که بوحکایات عجیبیه زیور عقل صایب و فکر ناقب ایله تاملی ذمتنه فرض و واجب یله
 که حیوانات ضعیفه نک یمن مرافقت و موافقتدن بوقدم هرات ستوده و تسلیج
 پسندیدن حاصل و بحق اکو طایفه عقلا که خلاصه عالمیان و نقاوه آدمیاندر
 خانه مصاحبترین بو طرز اوزره آباد اید و ب اساس مصادقتلرین بو طرح
 اوزره بنیاد اید لر پسنددر که انک فوایحی مشام خاص و عامه پنجه و اصل اوله
 و آناد منافی صفحات کوردر لرندن پنجه لایح اولوب میامن برکات روز کار صغیر
 و کباره پنجه حاصل اوله **پیت** هر که خو صحبت یاران شناخت عمر جز اندر ره ایش
 بتاقت یار جود رکاد نباشد غمت کار که بی یار اید مکت صحبت انگس

که بصدق و صفاست • دامن او گیر گواهل و فاست • میل کسی کن که وفادار
 تست • ناذیران کن که طلبکار هست • میل کسی کن که وفایت کند • جان هند
 تیرایت کند • هر چنان دوست که جانی بود • دوستی جان کرامی بود •
باب چهارم اعدانك اظهار تعلقن و تملقنه اعدا دا تمیوب هر زمانه
مکین مکر و کیندن امین اولمق جایز دکل اید و کن پیا ن اید مرای دایستلیم
 برهنه اندی ای حکیم سحر و فاق نه ثمن ویر و مقدمه اتفاق نه بی منج
 اولور بلدم و اول دوستلرک داستان که صداقتلرند صادق و موافقلرند
 موافق اوله لور کوشا دغانله التماس قلدیم و عین ایقانله کوردیم و برهان عیانلر
 سطیع اولدم **بیت** کیم یاری واراند غم اولمز • انک کیم یاری یوقدر خرم اولمز
 حالیا بهره و شن خمیردن متوعدر که عبارت دلیذیر ایله تقریر و تغییر پوره اول شمنک
 مثلن که لایه سنده اعتماد و دعوی خلاص و اظهار اختصاصه اعتماد جایز اولمیه
 که وصت چهارم پوریش یدی که عاقل حازم کمال تنبه و تیقظا وزره اولوب
 لازمدر که علی کل حال بدستکالدرن صداقت احتمالی ویریمه که هیچ وجهله دشمندن
 صداقت کلرود شمن نقد هر ملاطف کوسترسه دوست اولمز **بیت** ز دشمن
 دوستی جستن چاشنت • که یکجا جمع کردن آتش و آب • بید پایا یتدی بلی مرد
 خردمند هوشیار تر هفت دشمنه التفات تمیوب متاع تر ویر و شعبده سنده
 خریدار اولمز که دشمن حیله کار کند و نک صلاح حالی همچون کمال محبت و مودت اظهار
 ایدوب ظاهرین خلاف باطنله اراسته قلور و دقایق ذرق و لطایف حیلله
 پیش نهاد ایدوب انک صفتش کلی فکر و عظیم مکره تعبیر بلر پس عاقل لایحه لازمدر
 که هر یاری که دشمنده زیاده تملق و تعلق کوره سوء اعتقادی کا داخی زیاده اوله
 و خصم هر چند که دعوی ملائمندن دم اوره طریق مخالفندن دخی ثابت قدم طوره
 زیراکم اگر خصم رخنه حیلله سن سد و غایله خدع سن ینه اکارد تمیوب بو بابله
 غفلت روا کوره دشمن بدستکالده مترصد احوال درناگاه مکین ایدوب یتقصدی

هدف مراده پیشدرد **پیت** مگرد شمن صقین اوله امین • غدرایدوب
 ناکه سکا ایله مین • هر گسته که وقت فرصت نذار که ترک اید نادام اوله امین
 وندامت فایده ویرمیه وهر چند که لب و لعل ایله تعل ایده سود مند اولیه
 واکا اول بلا پیشه که زاعدن بومه پیشدی رای استفسار اندیکه بخیر اولمشدر
 اول **حکایت** برهن آیتدی دوایت ایدر که بعضی ولایت چین ده برکوه پر شکوه
 وایدی که عایت رفعت و ماعتدن تبر شعاع بصری کان مکنه چنجر جو زحمت
 چگردی و دیدیان وهم کوشه بام رفعتن زدیان خیالده چپردی **پیت** کسه
 ندیده فرازش مگر چشم ضمیر • کسه زفته نشینش مگر پیای کان • اول کوه
 بلندده بردرخت سدره ماده بمشدی **پیت** سرافراز اولمشیدی شویله
 سناخی • که کچیشیدی بو فیروزه کاخی • لباس خورش خضر اهیسه • یما مش
 دهرالندن زخم پیشه • نه اورمش آغینه بالنده دوران • نه دوکش برک و شا
 پردهقان • اول درختک کاخ ساخنه غیر مناهای آشیانه زاغ واراید

واول ز اغلوك پيرو نام بر ملك بناي واريدي كه جمله سى آنك فرمانده رام
 ايدلر بر كچه شاه بومان كه اكاشب آهنگ ديرلدي اول عداوت قديمي سبيله
 كه زاغله بوملر ميا نند قايم ايدى لشكر جراد و سپاه خونخواريله زاغله شپخون
 ايدوب لشكر و كشورن خواب خانه و آشيانه لون خواب و بياباندى **پست**
 بيازوي مردى برآورده دست • سرد شمنان كرده چون خاك پست • اول شپ
 تاريك و تارده صدهزار نواع سينه كود آتش بوار و نادر كار زارده بر يان اولك
 نواي **اَقْلَوْهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ** مصدوقه و حاللر اولوب چشم دووان
 ابر بهار بكي انلك حال زار نه كريان اولدى ملك بوم مردم روم كبي مظفر
 و منصور و موفه و مسرور اول رزم رجوع قلدى چون باز بلند پرواز
 صبح بال و پراچوب و غراب سياه روى شب آشيانه غزنه اچوب خيل
 نجوم لشكر بوم كبي زاويه خفاده متواري اولدى • بىغ كسيده اختر عالم فروز
 لشكر شپ كشت هزيمت زروز پيرو جمع لشكر دن جمع قلدى و حكاييت هجوم
 سپاه بومى درميان ايدوب ايدى بوملك شپخون كورد كرمي و جلالت
 و شجاعتلر ن مشاهده قلدى كرمي آشيانه لو و كركسته لر پشت پشت بخر كورخى
 خسته و بال شكسته و نيم كسته در بوندن دخی دشوار بودر كه بويد كردار لو
 كند و لك قوت و جراتلر نيه اعتماد لورى قوى اولوب بو طايغه ايله جنگه
 جنگ اور مغر و قدرتلردن معلوم قلدىلر و نرم مسكن و ما و امزه واقف
 و خانه آشيانه مطلع اولدىلر طاهر بودر كه چون بو كرمي بخر و فتح منظر لر
 بو قدر نصرت و ظفر بولدر جرأت و اقداملى زياده اولوب دخی ديرا اولدىلر
 شويلاه اكلا نور كه توقف اعيوب بركره دخی اقدام اوزره كله لر و بود فعه وار قوتلر
 بازو بر كورب دست برد عظيم كوسره لر بر وجهه كه بهار از زحمت هزيمت اوكني
 سرتبدن اچوره لر ميكن كه بونوقت دخی وضع سابق اوزره شپخون ايدن لر نرم
 لشكر مژدن بر ليسن زند قوميب بىغ هلاكدن كچوره لر بومرده مشاوره دهمينا

لا زمند و بوغایله نك دفعه تدبیر مناسب نه ایسه فکر ایلك و اجیدر
پیت هنوز اول از جمله دشمنست • دکر بارش آغاز مکر و فتنست • کوانین سپیل را
 ره بندد کسی • خرابی بدید آید از وی چیس • ره فتنه امروز حکم بگیر •
 که فردا نباشد تدارك پذیر چون پرو ز کلام تمام اندی بش نظر زاع میان
 لشکر دن ملك حضور نه کلوب مراسم دعا و لوازم شایلی دا اندیلر مکر بو طایفه
 میانك فضیلت رای و عنیت عقلله موصوف و معروف و درایت فهم و متنا
 فکر ایله مشهور و مذکور ایدیلر هنر امره که اشارت پیورسه لراسلر فور و نجاح
 اند • واضح ایدی و هنر رای که استصواب الله لوانا خیر و صلاح اند لایح
 ایدی **نظم** برای روشن و فکر صواب بردندی • ز روی آینه روزگار
 ز نك خلل • بعقل کامل و تدبیر راست کودندی • هزار مشکل دوران بنیم ست
 حل • ز اغلر جمع امور لوند انلك تدبیر نه اعتماد ایدر لر دی و دفع نوا بید
 انلك رای اصابت پذیرینه استظهار و اعتضاد کوستر لر دی ملك دخی
 انلك فکره متین طوبیاب بواب مشکلات عفات ملكی انلك کلید اندیشه
 صواب اندیشه فتح ایدری چون پرو ز انلری کوردی هر پر یسین عواطف ملکانه
 نوازش قلوب شانلر نه لای توخلت و انعام احسان پیوردی و اتیدی بر کون
 زمان امتحان ذهن و عقل و ادان تجر به فهم و فضلدر هر کوهی که درج ضمیر
 کوه مخزون قلمش سهرشته ابیانه چکوب طبق عرضه قوم توکلت سز و هر
 نقد که دارا لصب قلب کرده • تمام عیار بولر سز سکه خانه امتحان دن بازار ظهور و
 کورت مک کر کسیر ز اغلر دخی باب شای فتح ایدوب ایتدی **فرد** سها اول همیشه
 پناه جهان • ثنا خوانك اولسون زمین و زمان • رای عالی بو باید هنر پیور سر
 صوب صوابا قربا و لدر و عالم عیندن ضمیر منیر هنر لایح اولور سه اول
 و انشب اول بر بندر بو عقل قاصر نه فکر اید و ز کم اندن اولی مرات خاطر یاد شای
 هویدا اولیه و بو چاکر کک تدبیر یله صفحه صفیر ده تکر ایدلر که اندر اعلى لوح

دانش شاهنشاهید ارشام بولید ما بحکم **الماورمعدور** مضمون موجیخ
 امر فرموده مقدار وسع و مقدار و مزید دل و لطف لازم در هر چه خاطر شاهی
 که مشکلات و ادوات الهی در مکنون ضمیمه فاضل و مخزون باطن و ظاهر من عارف
 و عالم **مصرع** انچه میگویم نزدای عالی روشتست **ملک** بریدنه خطاب ایدوب
 اندی سن بو بایده نه دیر سن و بو عقد نک حلد نه فکر اید سن ایتدی ای ملک
 اول وزیر مشیر لکه بز دن سابق سر تدبیر و زنجیر شجیرا و مشل در رواق ایلک حد ^{شد}
 بومکر و حیلہ فی معقول کور مشل در که چون بر کسته دشمن قبوله مقاومت
 عاجز اوله هر آینه لازم در که وطن مالوف و مسکن مشغوف جلاقله بلکه ما
 و منال و اهل عیالک ترکین اوره که مقابلده خجہ خطر و نجافت و مقاتله ده خجہ
 ضرر و آفت وارد در خصوصاً که خصم دن برد فخر کوشمال بولش و غنیمت یرنه هر میت
 کور مش اوله هر کسته که تور نامله حربی جری نیام اشقامدن چقراب برد شمنله
 که شربت ضربیدن بر کره چاشنی طامش اوله و شراب حربیدن برد فخر جری
 ابجش اوله دخی محاربه داعیه سن قلہ فاستباه گذرگاه سیلک یا تمش بلکه دریا
 نیل کند و سن آتش کی در کشتی کند و نک قوت و زور نه اینا تم و نیچر و بازو ^{سنه}
 طینق میدان رزم طریق جرم دن دور در که بیغ و خجیر له هر طر فند ^{کسمات}
 و رنج ظفر ایک جانبدن استمک میسر در **بیت** حذر کن زبکار کتر کسی ^{قطر} که از
 سیلاب دیدم **بیت** **ملک** چو آنک کلا من استماع اندی ندن اعراض ایدوب
 لاغ اخره اندی بو خصوصه سن نه دیر سن و بو امر دن نه تدبیر اید سن ایتدی
 رای وزیر سابق بنم تدبیر موافق دکلر بلکه اول فکر اهل عقله لایق دکل زیر
 حمله اولی و صولت نحو سئله بو قدر ذلت و حقارت قبول تمک غیر ^{لک}
 علامت و حمیت سر لک ما ریتدم **مصرع** نشاید شیر مردانز اهر زخمی زجار ^{فین}
بیت ایستادی جوان و کورمدی پیر **که** بوم شوم آله زاغدن پیر **بلکه** صوب
 صوابه بواقیدر که حربی طیاره و زوشول شوکتی و جنگال جدلی

186
 خونریزاید و ب بوم شومله جنگه جنگ اوره و **نظم** اگر بر نیارم بتیغ از نیام
 بمردی ز ما بر نیارند نام بخود تنک را رهنمون کنیم که پیش یونان زبونه
 کنیم اگر یار یاسد جهان آفرین به تیغ از عد و باز خواهم کین دست
 عشرتله مخدّره ملکیتی اول شهر یار کا مکار در اغوش ایدر که آب شمشیر آتشیارله
 نام خصم بد کرداری صفی روزگار دن یوی و لب مراد ایلله ساغر صفایی اول تاجدار
 نامدار غوش ایدر که سفال تمنای دشمن بد سکا لسنک بوار ایلله صنه حاله صحر
 وقت بود که قراول نصیب ایدوب اطراف دید بان کوندره و زو جنگ و جداله
 اسباب رزمه حاضر و حرب و قتاله دیدن حرفله ناظر اولوب کرد شنب سکا ل
 بدکان کبی بر جانب کورسه بنیر کی دوست واره و زو نیزه کبی طوغری طوره و زو
 میدان کار زارده پایدار اولوب مردانه لك کوسره و زک اهل جهان داسمان
 رستم دستان و سام سوار و نریمانی او تدره و ز تاجمه عروس ناموس غبار
 عار دن پاک و عرصه جنگ نام و تنک اپچی آتخته خون و خاک اوله **مصراع** بنام بنکو
 کریمم رواست ملوک نامدار اولدر که هنگام کار زارده عواقب کاره اولدر راعیاً
 قلبیه و روز جنگ و وقت نام و ننکد مال و جان چندان نکران اولمیه **نظم** از سر
 گذشته پای بمیدان نهویه بین کوی مراد در خم چو کان آرزو خواهی که بخت رو
 نماید بکام دل باید شدن بمعمر که با خصم روبرو ملک روی تو جی بر نه دخی تو چه
 ایدوب ایتدی بوسواله سنک جوابک و بوم تمه سنک تدبیر صوابک تدر و زیر آخر
 ایتدی ای ملک کامیاب بو باید رای حقیر استصواب ایدو که بودر که حب و قوت
 ایچیلر کوندره و زو دشمنک تخص حال و تجسس ما فی البالد مبالغه ایدوب مصاحبه
 میلری و امیدد کوره و زاکر بدن باج و خواجه راضی اولور سر و ملا طغتمری
 حسن قبوله تلقی قلور که دخی حکم الصلح خیر قواعد کار زار و زحمت شپنجی نلرند
 امین اولوب کند و دیا رمزده آسایش و آرام ایدو و **نظم** اولنجه صلح
 نیستد عد و یله عاقل ده وفاقی قلوب ترک ایدر می هر کز جنگ عدوی کلبه

اولسه محال صلح محال آنک سوالنه اولور جواب شافی سنک ملوکک رای
راست و تدبیر درستندن بریسی بودر که چو دشمنک شوکت ظاهره سن و قلعه
فائده سن کوره و محالک فساد و استیلا سی منتظر اولوب رعیت معرض هلاک و ورطه
تلفه دو سنک حتمالن ویریه حیلہ نقش کو سرب کعبین خصم رفیق و لطفه
مالش قله و مال و منالی سپر ملک کشور و وفایه رعیت و لشکر ایدوب ششدر
یله دن بوجسن تدبیر ایلله رها بوله زیر که میان بساط بجزر و نگبرده او تورب
نقش خصم عیانہ کلمشکن داودیمک و میدان سنیز و عناده طوبد دشمن غالبه
کمر که الذبوح حمله ایدوب خاودیمک صوب صوابدن مخرف و سمت استقامت
دودر و مقتضای علمه مخالف پیرایه بجزر دن بعید و مجورد **بیت** زمانه
یا تو نشازد خوبار زمانه بساز **ملک** زاغ آخره متوجه اولوب ندی ای وزیر سن
بویا یکنه تدبیر ایدرسن و بویانده بجزر شاه راهر کیدرسن اسدی ای ملک وداع
وطن و ترک دیار و پنج غربت و بلای جلا بنم رانیم هزار بار اولی دراندن که سیشه
ناموس قدیمی سنک مذله اوره و زاول دشمنه که بزه تضرع و تذلل اولم تواضع
کو ستره و **بیت** هیچ اولور می باز جره اوله تیموبه مطیع **یکم** کود پدر شیر شتره اوله
آهویه شکار **فرضا** که بر تقبل تاج و خراج التزام کو ستره و زبوملر بزم مغلوبه بجزر جانم
اولسه کورک و بزی قلع و استیصال و قتلنه لازم قلعه لورک ارباب بجزرید مشارد
دشمنله مداراته اولقد رعایات اتمک کورکدر که حاجتک اندن روا اوله بویا
اولقد رفیع اتمک کورک که مرتبه افراطه پیشه که سنی ذلیل و حقیر و دشمنکی
جری و دیو ایدرانلر بزدن خرای جزیره ایلله قناعت اتمک خیلی تکلف در پس بزم
دردنره درمان و دوا هان ضبر و توقف در سوبله ضرورت امتضا اید محاربه
دخی جایزد در نهیر که رحمت جنک غنیمت نام و تنگدن اهنون در **بیت**
مرده بودن بر پیر سنک اندر **به** که زند بزر سنک اندر **ملک** بسنجی و رین که کاد
شناس دیر لردی ندی سنک فکر کشور کسایکه تمام اعتماد و رای عالمه آرا یک

قوی اعتقاد و او در **پیت** در مضیق عقد های چرخ دین و ملک را **•** هر گاه
صایت مشکل کشای کسی ندید **•** جز بند پرهای بونیت مرادی کس نیافت **•**
جز پیم همت فوهای کس ندید **•** سن بوا مرده نه فکر او زره قرارید و بخت
وصلح و جلای وطن دن قفق سن اختیاراید سن کارشنا ساندی ای ملک مطوع
و مجر و مدر که بوطایفه سیله مقابله شو مدر را ولی بود که تا ضرورت اقتضا امیه
اندر محاربه دن ابا اید و وزیر که بزم انلک جنگ زبون انلر بزمه جنگ دلیور در هم
عدد لوی بز دن کیم رکستی نقد در قوی و له خصم ضعیف عدا تمک کرک که موجب
غرور در و مغرور همیشه مغاک هلاک که قریب و ساحه خاندن دور اگر چه بوملرک
حیله و خدعه لری چو قدر اما خلا حرکت غیبتی اعاده امک احقالی یوقدر اول جلدن
که اول قوم صاحب جنمدر و حاذم علی کل حال دشمنک حیله و مکر نه جارمدر و مکن غدر
امین دکلدر ز پر که میانلرند مسافه قریب و لسه محملدر که فرصت کونده اگر بعید
ایسه جایز در که الغار اید مقابله قلعه ممکن که مکن امش اوله مصالحه اشته شاید
که سینه سنک غدر تخمین کمش اوله بوبرهان موجب خجده حال انلرک حابند جنگ
عقد توقف در فرضا که انلرک قبلرند داعیه حرب متمکن اوله بز انلرک محاربه
جایز دکلدر که ارباب عقل و تینر مکن اوله بجه جنگدن پرهیز امشدر و ز پر که نقد
حیات که سرمایه بازار کار زارده بر متاعدر که چار سوی روز کارده مثلی بولنر
و شمسیلر بابر شربت ناخشاواردر که بدل مایه تحلل واقع اولن **نظم** اگر بیل زوری
اگر بیل جنگ **•** بزدریک من صلح بهتر که جنگ **•** ملک آیتدی انلرله مقابله و مقابله
جایز اولحق بوغایله نك دفعه نه معامله روا کور سن آتدی بوا مرک غور شد
تفکر و اخلاص و فضلند تا مل کافی و اجیدر که ملوک فکر ثاقب و رای صایب
و تدبیر است و تا مل درستله اول مقاصد و مطالب میسر و لو که خراین بسیار دشمن
جرا دشمنارایله محصل اولن **پیت** بشمشیری یکے ناصد توان گشت **•** برای لشکر و
بشکنی پشت **•** بومقصد شاه راه اصل رای روشن باید شاهدر مشاوره وزیر

صاحب تدبیر نك زیاده تنویر نه و نمی فواید نك تكثیر نه و توفیر نه باعذر
 بخا ربکی که مدد مواد نهادن حاصل اولور و عدد قطرات مطاردن اكا فایده
 و اصل اولور و لهذا هر صاحب دولت که مقبول القول و امانت گذارنا صحرک
 رای اصابت شعار لویله عامل اولمیه آرزو ناند ساعد مجتبی سوار مساعده
 سعادتدن مجر اوله و هر طالب سعادت که میامن عقل و برکت ادر اکن ^{منه} هر
 اولیوب استماع اقوال ارباب عقلی حسب حالی و شعار و روزکاری قله اقبال
 اكا قرین وارباب دایره دولتدن اوله الحاله ههه بحمل الله که ملك کمال عقله
 راسته و پیرایه حسن تدبیر پیراسته در **بیت** ای در پناه عقل تو ملك همزه
 وی بر توی زرای تو خورسید خاوری تدبیر ضایب تو باندیشه صواب تمید
 داده قاعده داد گشتی فکر مرا چه وقع بود پیشای تو خرمه راجه قد برید
 جوهری اما چون **نک** بنی بوم همد غر مشاورت ایله مغر زقلدی و بوا مرک اتمامه
 بن بند نك لطف تدبیر و حسن اهتمامنه اعتماد پیوردی دلوم که بوباب
 خاطر فاتر و ضمیر قاصصه لایح اولافی بعضی دیوان عالیده و بعضی حجره خالیده
 سمع شریفه پیشدم بن بند بنه نته که حنکی تجویز اتمم تواضع و تذلل دخی روکو
 و بحکم **النار ولا العار** بر بلوک محتاج و آچه عرض احتیاج و تحمل خراج که بزم اسلا
 و با خرازدن ابا اندن امشالدر بوبوزن ویر خرم **بیت** خصم را کردن نهم باعتبار
 آورد مرد او به که در پی اعتباری آورد مرد او به که در پی اعتباری
 زیستن مرد بلند همت طویلی دوام نام و بقای ذکر جمیل اچون ایستری و لا نفی
 بالله عمر کثیر ذلتله کچه عمر نوح دخی اولور سه عمر فقیر دن و جو هله و جو خدر
 که بلکه محامات اول اصل جیاندن هزار بار بایح که **النار ولا العار والمیشه ولا الدینه**
 دیمشالدر که ملوک عجز اطهار دی غیر جایز در که اطهار عجز کار عجزایز در هر کسه که ^{شسته}
 تواضع قلوب زبونلق کوستره اكا ابواب بلا کشاده اولوب تادی و نظری دخی
 زیاده اوله **بیت** همت بلند دار و زبونی مکن که جرخ هر جا زبونتر است برو جمر

در خرم

شود باقی فصوله خلوت کرد که رای ملک آرای ملک مرفوع قلند که **الحکمة**
عروس تدبیر البیت خالیا حضار مجلسدن بریسی اییدی ای کارشناس
 فایده مشاوره اولد که عقلا جمع اولوب مقتضای عقلی اوزره نقل
 کلامی نقل مجلس اید که شاید پیر تیر تدبیر هدف صوابه راست کلامه اکابر
 پیور مشرکه نم مشاوره عقولک بعد المجاوره بر امر اوزره اجتماعی و عقلا نک
 آرای متخالفه دن بر رای اوزره اتفاق واجتماعی هر همه که جماعت عقلا جمع
 اولوب شروع قلند که مداخل و مخارجی احسن و جمله ملحوظ اولوب عاقبت فوز
 و نجاح و خاتمه سیخ و صلاحه موصول اولد نه که حکیم ایدر **بیت** مکن تکیه
 بر کج و تیغ و سپاه • ز فزائگان رای و تدبیر خواه • شود رای نیکو ترادستگیر •
 بجای که ضایع بود تیغ و تیر پس کلامی خلوت حلوا الدمدنه مصلحت و اوله کارشناس
 اییدی هر مستشار مؤمن دکلدر و اسرار ملکی و مهمات عرفه و معاملات رسمی که
 دکلدر که هر دانا و نادانله میانله اتمک جایز اوله ارباب دانش پیور مشرکه اسرار
 ملوک فاسق و لغه باعث یا وزیر لک تهاون تقصیری و یا رسول و جاسوس سکر
 تر و یور و تشهیر بیدر محفل دکلدر که بوحال بر جاسوس بولوب کوشن تحسسه بزم
 احوال مزه حاضر و دیدن تصدیله بزم احوال مزه ناظر اوله و کورد و کن استند و کن
 الحال خصم بد سگاله ابلاغ و ایصال قلند اندر دخی ساحت حال و عرض مال و لون
 خاشاک مکر دن جادوب فکر لک پاک ایدوب رخنه فتنه سنک حیلله ایلله سدا ایدوب
 و تیر تدبیر جز نشانه آرزو و ابرمدن سینه بزم رد ایدوب لوفضا که مجلسدن جانب شمنه
 جاسوس اولمیر شاید که حضار مجلسدن برانیس جلیسه اولوب بر مشاوره و واقع
 اولان اسلادی استفسار ایدوب بواراده جاری اولن ارادن خبر دار اوله و آرزماندن
 اسرار ملک و وزیر کار فوا و السنه ده انتشار و اشهار بوله و دوست و دشمن میس
 شایع اولوب اظهار اسرار ضرر و فساد خراج ملک و ملکه ساری اوله بواجله
 که اسرار اسرار ده مبالغه فی حد دن کچور مشرکه در **بیت** بخیر زبیا دیمش اولد

هشیاد • کز ستمی صفت سرافتمه اظهار • کتمان سهرده سایناسدن ملوک
 احتیاجی او فرد در زیر آ که تدبیر ملکه هر نا کس و ابتز واقف و بجز ملکه اختلاف
 کلی طاری و لوق اجمالی اکثر بلکه مقرر در **پیت** اگر جز تو داند که رای تو چیست
 بران رای و دانش بیاید کویت • جوغ او ملشد که تاج و افسر بلکه کاسه سی
 افشای ستر سبیل یوغ او ملشد **حکایت** بخر سن کشف سر هرن چقر دی بخر
 سرداری افسردن چقر دی نیست که شاه کشمیر و زیر نه مانع الضمیرن اظهار اندو که سید
 آروقت اوج دولدن حقیض ذلته هبوط و نزول بلکه ستاره عمری افوق فنا
 و فویر غروب و افول ایتدی پیر و استفسار ایتدی که بخر او ملشد **حکایت**
 کار شناس ایتدی شهر کشمیر به بر باد شاه و اردی که لکام تسخیری کام تو سن خنک
 فدلکه اورد مشدی و بخر تدبیر ساعد و زکاردی بورد مشدی بزم شمشیرش تا نیر آب
 تصویر ندن یاد که نه زهر سی و ایددی که سمت راستدن انحراف ایددی و و هم نشان
 جان برق نشان صاعقه فنا شدن آیک نه قدرتی و ایددی که روی خاکد اگری
 کیدیدی **پیت** جهانرا خلعت آمن انچنان داد • که خلق از تنک عربانی شد آزاد
 ز عدلش جان مظلومان سحرگاه • فراموش کرد پیر اندازی • بو پادشاه فلک
 حریم حرمت و پرده عشرتک بر محبوبی و ایددی که زلف شیرینی دعوی طولده
 بلد ایدر اطاله ایدردی و روی تابان و مهر تمامه چارده شبه طوغیر طوغیر
 و پردی زاهد قایم التلیل انک جالی با کالین عالم مثالده کور سه کندودن کیدیدی
 و صوغ شبنم انک صورت نه مثالن مرآت خیالده مشاهده اش صبح پاک دامن
 کبی کر بیان خرقه برهیز عاک ایدیدی **نظم** در منظوم اسیر ندانی • جانده
 زندان ایددی ز خندان • زلف پر جیتی مرشک مشک خطا • خال مشکینی جبهه الشو
 ملک اول نگاره اولقدر تعلق و تعسقی و ایددی که مشاهده جالی حاصل حیات
 فانی و تمشای زلف و خالین سرهایه عمر زنگانی بلوردی هر زمان جازیه عشق جابانه
 کوهر جان ملکی سلك ملکه چکر دی و دانه خال دل آرم زمین دلنده مهر و محبت

۱۵۹
 تخیل کردی طرّی نقد سکیب و صبری جیب دلدن قهری و غمزه
 عیاری دله محاله کی خانه دروندن متاع صبر و سکوته چالرجا پاردی **بیت**
 من نه باختیار خود میروم از قفای او کسوی چون کند او میبردم کسان کسان
 او سوخ فتنه انگیزی چون مرغ دل شاهی معیّد دام زلف دلاویز کردی کان
 ابرو سنی بنا کوشنه دک چکوب خد نک غمزه هدف سینه شایب پیوسته و ست
 بساعت شیرین عشوه لوله ورنه کن کرشمه لوله پای دله بند آوردی **بیت**
 رسم عاشق کشی و شیوه شهر آشوبی جامه بود که بر قامت او دوخته بود
 استغفای حسن منتضایی اوزره بحر عشق شاهیله قاع امتیوب اطراف جاب
 واقارب واجابند بولدغن ریخیر شیخ چک دلدی وزلفی کندنی کون شورید
 بیابان هوسه بندایدوب عشق نهان تشنگان زلال وصالک دلی باغند
 دکت دلدی آخر کار محرمان یارگاه باد شاهدن بر سر و خوش رفتار شکم کشتا
 جوان طناز که خط سبزی خضر کی لب آب حیوونده پروش بولش و سبزه خطی چین
 جان که کنا رجو پیا رکورده اولش **بیت** کرد لعل در فشانده یا زلمش سبزه خط
 خالده اول خط حوالی سینی زین تمش نقطه عشق باز لقا آغا زانیدی جوان دخی غلبه
 عشقه و جذبات شوقه و شوب و سوز و کداز مهر و محبت الله طو شوب بر
 مرتبه و ارشدی که جریه خالده دفتر صبر دن بر رقم و صحیفه خالده انرجوید
 بر دمق قالمشدی **بیت** هر که با عشق آشناسد رحمت جان بر تافت دز
 درد محبت یار درمان بر نیافت متصل عاشق و معشوق میانه چشم و ابرو
 سوال و جواب و غمزه و اشارت خطاب و عتاب و لوردی بر کوباد شاه چشمت
 قور و بجانان دخی ماه کی مقابلده او تورب جوانده پای خدمت اوزره طور
 مشتری که برق اورب القصر ابواب معاشرت هر چمدن کشته واسطه صلت
 هر نوع دن اماده ایدی و باد شاه جمال دلاری جانانه دین دل و جانله نگاه ایدوب
 صلیح رخسارنده رقم **احسن بقیم** مطالعه ایلردی نکا رانک بونظاره سند

غافل و جام مدام عشق جوانانه مست و لای عقل ایکن ناکاه جوانه نکاه ایدوب لب
 شیر پیندن بر تبسمه دامن روزکاری پر شد و شکر اندی **مص** بزنیکنند
 و دامان عیشم پر شکر کردان **جوان** دخی مقابله ده کوسه چشم جادوسند
 بر کرشمه ایله عالمه هزار شور و شر بر قدی **پیت** ترکس نازند او نیم باز **نیمی** از
 وی غمزه دیگر نیم ناز **پادشاه** بو حال دن آگاه اولوب آتش غیرت کوکلند مشعل اولد
 و میا نلرنن علاقه معاشقه و ار اید و کن بلوب درون دلدن منفعل و مضطرب
 اولدی و صحبت دلازامدن بالکلیه دل جکوب سودای عشقندن فراغت اندی و لسا
 حالله اندی **پیت** و از کدم ای صتم سکا هوادار اولدن **کل** یوز چون هر بحر
 بلبل کجه زار اولدن **بن الم** چکیم غم سودای نر لنگدن سنک **چونکه** سن
 ال چکدک اغیار ایله یار اولدن **سن** کندویله فکر ایدوب اندی بویا بد شت
 مذهب خرده صوب صوابدن مخم فدر و بویکی شور بختی سیاستده استعمال
 دور پینک و عاقبت اندیشلکه مخالف **مص** صبر بهتر مردار از هر چه هست
 پس طریق لطفی قویپ مضیق غمزه کمدی و صحبتی همان اول منوال وزده که طح او کشد
 حفظ ایدوب تغییر وضع امتدی اگر چه اول شب تارده نشوئه شوئه خوشکوار و انوار
 مصباح دیدار دلدرا ایله چهره سی کل کل اولشدی اما قلبه پروانسی الشهاب آتش
 اضطرابدن یا منس باقیش کل اولشدی **پیت** پادشاه و عاشق و سر مست و زلسا
 دلبری **چون** تواند دیدار و ملتفت بادیگری **القصد** چون تبا شیر صبح ظاهر
 اولدی و جشید خورشید علم سفید نصرت و تاید قبه فیروزه رنگ فلکه
 بنوردی و خسرو ستارگان سایان ظلالی ابواز صفر شهر مینا فامدن کوترب
پیت عمرو س آفتاب خوب دیدار **بونیلی** پرده دن اولدی بدیدار **پادشاه**
 نیکبخت تحت حکومت و زر کلوب صدای صدای عدل و داد لرداد خواهلری
 بندستم و قید بیدادن آزاد ایلدی **پیت** شه که عد لیلله آشنا اوله اول **صدن**
 سایه رحمت خدا اوله اول **چون** فضل خصومات ناسدن و دفع غوغای عام و حاکم

۱۷۰
 خلاص او بچو اول وزیر له که مدار امور مملکت و مستشار احوال سلطنت ایدی خلق
 ایدوب جلاد خشم بیالغه قلدی که حال سبانه بی وزیر صحت تدبیر ایله میان کتوره
 و آنک مشورتیله اول تشنگان بیابان عشقه شربت سیت اچوره فرمان فرمای
 عقل اندی ز فهارست که اکا اظهار اتمه و هنر حکمی که رایت اقتضا اید امضا یه
 بتور عاقبت جانب چشم و غضب غالب و لوب و زینر مافی الضمیر اظهار اول
 بایده انک مشاوره سیله استظهار اندی وزیر دخی تیر پیری آنک هدف تدبیر
 طوغر لدی بو فکر رای پادشاه موافق کلوب و لا یکی شخصک بنیاد حیاتک هدیه
 تقصیم عزم اندی و مقر اولدیکه هر بریسی شربت زهر آلوده ساحل وجود دکرد آ
 عدمه صله لوب و جمل که وزیر و شاهدن غیری مکسه آگاه اولمیه امر لرن تمام و غیر
 مبتدای شرار حمام قله لوب پادشاه فضاحت درید و رشتنه نام و ناموس برید اولمیه
 بدت کارهای انجمن آن به که نهانی بود. آشکارا کوکنه آخرشیمانی بود.
 چو رشتاوره امری تمام اولدی وزیر پادشاهی و داع ایدوب و نه کلدی دختر
 زیاده ملول و منفعل بولدی کیفیت حال دن سوال اید بچک شویله معلوم قلدی که
 قیزی مکر حرم پادشاه و ارمش بانوی سری جانبندن انواع اهانتلر کورمش اقران
 و امثال میانک بویله خوار اولدن اکا خلعت و عار متطرق و لش وزیر چون بو خبری
 اشتندی بحر غیرتی جو ش ایدوب شرط احتیاطی فراموش اندی و دخترن خاطرن مراعات
 اچون ایدی ای جگر گوشم بچنور اولده اول شور بختک عنقریب جراح عمری مرده و کل
 حیاتی مرده اولوب نام و نشان صفی حجاب فایندن سترده اولسه کوک دختر بویر
 تحقیق و بو خبری بقصدی اچو کیفیت حال دن سوالده حد اعتدال دن تجاوز اید بچک
 وزیر آنکله سلطان میاستد جاری اولان ماجرا دن برشته بیان ایدوب بوسری
 اخفاده عظیم بیالغه قلدی دختر چو رشتادی استندی بشاشت تمامله پد حضور نند
 قیام ایدوب کند و مقامه خرام اندی اتفاق بواشاده خدام حرم پادشاهد ز بیم و
 سابقه اعتداله کلدی چون مقدمات عذر تی تمهید اندی دختر وزیر ایدی معلوم

صغير و كبيره كه بومقوله جرايدن اعتذار عذر دكدر بلكه نغريد راما غم دكدر
 كه عنقریب انك ماه عمری تمام اولسه كرك واندوك فلك جراسن بولسند كرك
مصرع توديك شد كه دور شود دشمن از نظر **خادم** حرم دختر و زيردن بو خبری
 اشندی بهجت و بياشت اظهار ايدوب اينك بونايتدی بونه فال فرح فراونه مرده
 ترح زادركه **سماعه** كودی جان و دل چون لای استماع اندی آيا بونه خبر خنده وقت
 حتر وجوده كله كه اول منبع شرك ضررندن امين اوله و ذوب و واقعه نه زمانه وقوع
 بوله كه اول بی رحمت پنجه شكيفه سندن مجات بوله و ز دختر ايتدی كرا خفاي رازه
 قدرتك و تحل باد اسرار طاعتك و اريسره سكا حقيقت حالی حكایت وقصه قضيه
 مذكوره بی بقتصور روایت ايلدين خادم دخی بند سو كند ايله رسته عهدی بيوندايدو
 ايمان و غلاظ و شداله موكد قلوب دختر و زيردن مافی الضميرن تو تو زيرله خير دن
 قل چكر كچه چكدي و علی الفور با نوي سراه و ارب علی التمام كيفيت حلی اعلام اتدی
 خاتون حقيقت حاله واقف و ليحق همان اول ساعت جوانی خلوت دعوت ايدوب
 بوسری كا اظهار ايدوب بوسردن خبره ادا ايلدی وزن و جوان اهل طغيانندن جمع كير
 اتفاق ايدوب عصيان ايلد بيلرو ناكاه پادشاه غافل شرب خن بيله لاي عقل ايكن بسفينه
 حيان غرقاب هله كه آتد لر سرتی وزير اظهار تمكله سوردن يولدی و منصب كام ايلد
 بلكه مستدرند كايندن قفس عنا و مجلس فوزت قايه كوتاد اولدی بو مثلك فایده
 بودر كه اگرچه ملوك و زرايله طر بوشا و ره سلوك لابد در وانلرك رای عالمه ارا سندن
 فایده مند و لغنه لارند راما اسرار لره اغيار مطلع اولمق دخی واجبه زيرا هرگاه كه پادشا
 با وجود كه فرزندانی و تاييد ربابی ايله نماز و همت بلند و غرمت ارجندايله سايلور دن
 سرفراز دكند و سرتی سترايدن ميه سايلور كم پايه و رتبتدن ناقص و در ايتدن قاصر لور
 محافظه به پنجه قاد رلور **بيت** چون تو توانی كه راز خویش پنهان کنی پس چرا بجای
 كه آزاد بگوي افشاند **كارشناس** چون بوجايت بر لطف ايتي بوصاحت و بلا غتله
 روايت قلدی و بودت بی همتای الماس عمارت عز ايله دلدی حقتار مجلسدن برسيه

دخی زیان اعتراضی د ژاړیدو باندې سنت کلا مکدن لارم کلوړه خلق عالم بسا
 مشاوري د وړه لرواسیب مراد لرون میدان رای ورویتلری وزره سور لور حال
 بوکه ترک مشاورت مقتضای حکمتدن دور و مذهب شرع و عقلمن منهی و محظور
پیت بنای کار خود ابر مشاوري منی نه حق شرع کناری نه داد عقل ده
 کافه انا م عموماً و سلاطین عظام خصوصاً سواچ امور و مصالح جمهوره ترک
 مشاوري ده نه وجهله معذور لود که بغیر که ناموس که در بحکم **وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأُمْرِ**
 خدام عینه بنو تله مشورتله مامور در **پیت** شد پمبر مشورت مامور
 توجرا زین طریق باشه دور کار شناس تیدی صدر صفه رسالت سدره سده
 بنوت مشورتله مامور اولدغنه باعث اولد کلد که انک رخنه راین غیر لک حسن
 تدبیری سد و دریای خاطر فیا ضنه سایر لک افکار افکاری مدد ایلید زیراکه ضمیر
 منیر صاحب ایالت ولایت رسالت علیه من التحیات اکله که مطلع انوار **هوالا**
وَحْيِي بِيْحِي در بر آینه چمان نماد که صور حقایق اشیا اند و اضع و هویدا در
 بلکه باغی تبیین منافع مشاوريه و قیوتین فواید محاوره در با عالمیان بو خصلت
 پسندیدن ایلد متحلی اولوب نمائندن بهر مند اولد لرو و جراح در و غله نرید
 پذیر اولد و غی کی عقول قاصر لوین عرک مدد تدبیر یله تنویر ایدوب خود را یلک
 و خود پسندیدن لک ظلماتدن نور تره لرو اولو بنم کلا ممدن بولانم کلدی که ترک
 مشاوريه البته واجب اولد بلکه مقدمات مزبوره مقتضای سه بود که هر فکر که بونه
 مشاوريه خلاص بولد و هر امر که محک داده تمام عیاد کله خزانة دلن مکوم و ختام
 سراختایله محتوم قلند که کمانا سر فواید بسیاری مضمین در جملدن بری بوکه
 تجربه ایلد معلوم اولشد که هر مهتک که کما شند اهتمام اولند حصوله و ضوئ
 قریب اولوب ثباتام اولند که مضمون **اسْتَعِينُوا عَلٰی خَوَائِجِكُمْ بِالْكَفَّاتِ**
 بومعنا نك ثباتك برهان واضح البیان د بر دخی بوکه اگر تدبیر موافق تقدیر اولوب
 ما في الضمير قوتدن فعله کلیه باری باعث ثنات اعدا و موثر محال حبیب اولیه

بیت آنکه وصل تو میسر نشود چندان نیست • که رقیبان ز سر طعن زبان
 بکشایند • **بیت** نیز زایتدی ای وزیر ناصح سنک تدبیر امورده اصابتک و تعمیر
 نفورده حسن کفایتک ضمیر منیر مهر و اخچهره بواراده مجتمع اولن وز را و امر
 جمله سنک اراسیدن سنک رایک ناصح و راجح در بند و نصیحت یوزندن
 واداء حقوق نعمت جهندن خاطر که سایح و لایح اولن اظهار ایلک واجیدر
 که اظهار حقن تقصیر قاصر لره مناسبدر کار شناس خدمت اتدی وزیران
 مدجبله ایتدی **بیت** ای آفتاب رایک مهر منیر عالم • ای بدر قدر شامک
 ماه فلک ز عظم هر خدمتکاره واجیدر که مخدومی بر امر او زده عالم اوله او بایدن
 انک رایتک وجه صواب نه ایسه شبیه اتمک دمنه لازم بله اگر آنک عمر من
 خطایه مقترن بوله رفیق و لطفله انک فسادن روشن و مباین قله تاروی رای
 و وجه تدبیر نک بتا شیر استقامت لایح اولیه اصلاحدن تعصندن اعراض
 قلمیه هر مشیر که اداء حقوق و نه نعمتن تقصیر ایدوب خوشاموژی مرغی طوئیه
 و شرایط امانت و لوازم استقامت کاهو حقها رعایت اتمه انی صدیق صادق
 خیال اتمک کرک بلکه انی دشمن موافق عدایدوب انکله مشاوره طریقینه کتمک
 کرک هرگاه که بادشاه کند و اسلهر بی اسلهر ده مصر اوله و بر وزیر کاغذ مشیر امین
 و معتقد بوله و نیکو کار لره احسان و لطفی شهر یارلق شریعتند واجب بله و بدکردار
 نادیب و عنفی جهاندارلق طریقینه لازم اکلیه غالب بودر که ملکی بایداد دلتی برافزار
 اولوب عنایت ربانی اکامعین و ناصر و دست قضای آسمانی دامن و لشندن کوتاه
 و قاصر اوله **بیت** تا توانی بدین و داد کرای • تا بود ملک ازین دو پایه بیای • عالم
 کسوده کز نبیعت وجود • تا تو خوش باشی و خدا خشنود • نیز ز اسنسا داندیکه ملوک
 اسرارنی کلردن اسرار و کلره اظهار اتمک کرک کار شناس ایتدی اسرار ملوک مراتبی متفاوت
 بعضی باز اولور که بادشاه دخی کا محرم اولر یعنی محافظه ده اول مثابه ده مبالغه واجید
 که غیر اولر و کلر کویا کند و دخی کا محرم دکلره بعضی کا بر نومعینک پیور مشلرد **بیت**

۱۸۰
اچنه گفنتیتست دردل خویش • دارپنهان بران مٹابه کردل • اگرش مدتی ترزان طلبید
نئواند که سازدش حاصل **پیت** کو کرد پیراوله سره دار سردار • اکی اولسه ایدر لر
سری اظهار • حکیم ایدر که ایکی لبد در اول • که یوقدر ذره اندن کچکه یوله • بعضی
واردر که اکی کسند بر سبت رتبت محرمیت میسره در که بعضی دخی اوج شخصه بلد که
دخی براده یه رخصت وارد داما اول سر که بوم لر حقند خاطر فائره خلیجان ایدر
اکی شخصدن غیر قابلیت محرمیت میسره کلد **پیت** ایدن که تجاوز این بو
دوشوبن دلره وارد اوله آخر • فیروچوز یوکلایه ایستدی خلوخانه سنه
متوجه اولوب وزیر کارشناسی دعوت اندی و آغاز کلام ایدوب ایتدی
اول بزمه بوملرمیانتان نه حادث اولدی بود کلو بعضه وعداوته باعث
اولدی کارشناس اندی قدیم لایامدن بزم طایفه خردن بوملر حقند بعضی
کلام صادر اولوب اول سبیدن ابواب عداوتی فتح و بساط خصوصتی
طرح ایدوب الی هذا الان کینه دیرینه ساحه سینیه لوند دایم وماده تراغ
وجرال میا نمرده قایمدر ملک ایتدی نه کیفیله اولمشدر **حکایت**
کارشناس ایتدی روایت ایدر لور که سلیمان بنی دن صکره علیه السلام
انواع طیور مختلفه القطباع **اولی اچنه مشنی و ثلث و رباع** اتفاق
واجتماع ایدوب ایتد لور که بزه امیر مقتدا وبرکیه پیشوالا نمدر که سوانخ
امورده اکا اقتدا و مصالح جهوزده اکا التجا ایدوز بر خصم ظاهر اولسه
اکا استظهار ایدوب دفعینه دوریشه و روز بازار دور کارده آنیشت
وپناه ایدوب الشه وز و پریشه وز پس هر نوع امارت قرع سن طیور دن
برجسک نامنه اندی و آخر انک بطلا منته حجت وبرهان اقامت اندی
تا نوبت بومریتدی بر طایفه نکر رایی بوم مقرب اولدی که لایه امیر ایدر لر
وعمارت خراب آباده امدات انکله تعمیر ایدر لر بوتد پیری رد و قبولد چوق
گفت و کوی اولدی و بوا حره قیل وقال سرحد اعتدال دن تجاوز ایدوب میانلرند

آتش جدال و شعله نزاع اشتغال و ارتفاع بولدی آخر کافضیه بونک اوزرینه قرار
بولدی که برکسینه بی که بوجمع داخل اولمیه و طرف حقن جانب باطله مایل^{اولمیه}

حکم ایدوب هر نه حکم ایدرسه قایل وله لرو قضا سنی کلک رضائله امضا ایدوب
اول حاکم عادلک فرمائینه عامل وله لرو اثناده اتفاق اراقدن بزراع بیدا اولدی
ایتد لرایتد لراشته بوساده دل بوجمجلسد داخل دکلدر و نهال حالی جانب بقصه
مایل دکل بونکل بواصری مشاوره معقولدر بوباید آنک تدیری رباب خرد قسند
مقبولدر با وجود بودخی هم چشمزدنا اصناف طیور تمام امر مزبوره ده متفق الکلام اولمیه
اجماع حاصل اولمزونه اجماع ماده نزاع اندفاع ورشته خصومت انقطاع بولمز
بونلر بومفاوضه ده ایکن نزاع کلدی صورت حالی بر بر صفحه صغیر نه کلک تقریر ایله تحریر
ایدوب بوباید اندن تدیر صواب التماس تدلر نزاع تامل مستوفید نصیحه ایتدی
بوفکر زیاده فاسد بوبابازاد بغایت کاسد د بوم شومک منصب امارت نه لیاقتی وارد
واول دیودیدار و اهرمن کردارک رتبه ایالشدن سزا وارد **پیت** ای مکس عرض سیمغ
نه جولانکه شست عرض خود می پری وزجت مامیداری • باز نیز باز بلند پرواز
که شیطایرانک زخم چنکالندن احترازا ایدوب آشیانه آسمانن پنهان در قعر
زمینه میجودی طاوس زیبا هیات رعنا صورت که صحت بوستان آنک زیب جالب
و زینت پروبالندن غیرت باغ خاندن دشمن فایمی وجدی های هایون فال که ساء

۱۴۳
 پرو بلی فرق سای سلاطین کامکاره تاح افتخار در اوج آسمانه می عروج اندی
 عقاب پر شکوه که عقبات کوه صدمات بال اقبال و جناح بجا آمدن بر صدادر
 عنقا کی آشیانه عدم می کندی و رضا که چهره بطور نامدار با سرها منقراض و
 وضعیف حال و شکسته بالری قالسه معقول بود که بوطایفه پادشاه سن لغی
 قبول ایدوب عار متابعت بوم و نثار مطاوعت مرغ خیشومی ناصیه حال لرزه
 مرقوم قلیله لکه با وجود که منظر کمره و محضری قیصر طبعی سقیمد و فکری غیر صحیح
 بونک برله درونی خشم و غضب له مشغولند و صفت تکبر و تحیری حد دن بیرونند
 بوجه عیوب له حال روز جهان افروزدن که **وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا** حکمتی موجب سرمایه
 بازار معیشت در تحجب تالمشدر و نور آفتاب عالم تابدن که **وَجَعَلْنَا لَیْلًا مَّوَدَّعًا**
 پروانه سیدله چراغ انجمن جهان و شمع شبستان سکان کون و مکان در محروم و مجبور و
 جمله دن بود شولرد که حدت و خفت طبعه غالب در و تهذک و طیش عقلی سالیبد
 بواندیشه ناصوابدن و از کلوک و بنای مور کوزی اساس حرکت و زره قلوب هما نظر
 قانون عقل تطبیق ایلک و بوقضیه رای صایله تحقیق ایلک نادایما مرقه الحال
 و فارغ البال اوله سن و طبع و طعن حساد و شماتت عدا دن ره بولر سزا و لاسنه
 واجب اولان بود که بر امین تعیین ایلک سن که عقل و یکاستی فی نظیر و فکر و فرست
 اصابت پذیر و له تا هر هم که عرض و وجوده کله و هر صورت که منصفه ظهورده جلوه قله
 ذهن ناقبله اکا خوض ایدوب رای صایله اندک کفایت کوستره اول خرگوش کی که
 ماه جانبندن رسولردی بولطف حیلله ایلله بر غایله می کند قبیله سندن رفع ایلله
 جمهور طیور استفسار اندر که بجه اولمشده اول **حکایت** زاغ ایندی روایت ایدر لر
 که جزایر زیاده هیل لر و لایتنده بر پیل اتفاق یاران اولیوب مادر سحاب مداربو
 رحمتدن کام شسته لیان اطفال مهد خاکه ادر ایلدی حرارت هوای کمدن چشمه لر
 سخت دلچسپی کی بی نم اولدی و اله تاب شعله آفتابدن خوشه فضل و کلین قنفل
 و طر سنبل زلف نکار کی برچ و خم اولدی عیونک کوزلری صوغلوب انمارک لب لری

بارلوب و كورك د لری طولوب اېكم اولدی **پیت** صوبه لقدن قوریدی
 شوبله عالمه كه كوزدن غیری یرده قامدی تم. پیلر آتش عطشدن یا نوبیا قلوب
 مدكلی نه نالشا ند لرو ملكلری امر ایلدی بحسب آب اچون هر جانب شتاب
 اید لرو بوباید شرایط تختی بر نه كوهب سواب کی اطراف بیابانی طواف
 اید لرو پیلر بر موجب فرمان درد عطشه درمان ارایو اول بیابانی پایا ۲۰
 دوران ایدوب ناکاه بر سر چشمه راست کلدلر که لسان نازیده اکا عین القهر
 و زیان فارسیه چشمه ماه دیلر چاهی غایب ردف والی زایدۀ شکر فایدی
 ملك پیلان عامه خدم و کافه چشمه اول چشمه جانب روان و روان اولدی لرو
 اول چشمه حوالی سندن و حوشدنی نهایت خرکوش توطن ایدوب خواب
 غفلتد پهبوش یا نور لودی لاجرم خرکوش لرو پیلر که جوش و خروشندن سراسیمه
 و مد هوش اولوب اکثرینک سری پیلرک پای تعلیله شوبله کوشمال بولدی که
 من بعد منزل حیاته اقامت محالی اولدی و شوبله پایمال اولدی لرو بدخی حکمی
 وجوده رجوع احتمالی قامدی **پیت** آهسته ران بجانب میدانکه میسود.
 سربازیر سم سهند تو پایمال. القصه پیلرک بر حله سیله اکثری کشته و بعضی
 خسته و پاشا کشته و بقیه سی سراسیمه و سر کشته اولدی **مهر** که دید اکر بدینسان
 دو سرباز خواهی آمد. یارند سی پیلرک نهیب دم و ضرب قدمدن جان
 قور تر نلر افغان و خیزان مدکلری قته واروب نفیر فریاد آتش باثیری فلک ایتر
 یتشد رب اول خلقت زشت و ظلمت شرشتلرک تغلب و تقدیسندن تظلم ایدوب
 ایدیلر **السلطان ظل الله في الارض** اول پادشاه عدل اینده دمک اولور
 که مظلوملره پناه اولوب ظالملری بتباه ایدوب قتاده لره دستگیر اوله جلو
 تحت و سرباز اول امیر بزرگواره لایق و سزادر که پیکسلره کس و داد خواهلره فریاد
 رس و پناهاره ظاهر اوله **پیت** آزان آمدی بر سر این سرباز که افتادگان آتش
 دستگیر. سنده اکر بزه شاه ایسک وادغری بو ظالملردن المق کورک سن

۱۷۹
 و نیز بهشت و پناه ایست انك ظلم و پیداد فی او ستمزدن ار موقوف سن که بر
 هجومه اکثر فی هلاک ایتد بلر اگر بر حمله دخی ایدر لرسه بوبرج خسته شکسته
 و سرکشته و نیم کشته که انك خدمت پای و خرطوم از در سیمالردن رها
 بولمشلر در پایمال اولوب آغشته خون و خاک اولوق مقرر در **پیت** یکبار رخ
 نمودی و دل رفت و عقل و هوش این بار چاره که متاع در کمانند **ملک**
 اندی بوا می جوی فرض اتمک کوك و اند سرسوی خوش اتمک کوك صواب بود
 بزم حشمه زده اهل فراست و صاحب یکاست و نمندارک کم وارسه غرضو
 حاضر اوله لر و بوباید مشاوره اولنوب بو خصوصه دید اجماع و اتفاقله ناظر
 اوله لکه نه مشورت ارباب حزم بر امر و قصد و بر همه غم مقبلر قشد نامقبول
 و عاقلر ایتد خلاف معقولر در **پیت** هر کرا داشت بسیاری **نکته** نه مشاو
 کاری **بونارک** میاستند مکر بر خرکوش تیزهوش و اریدی که اکابر و زردیر کرد
 جمله سنی انك و فور عقل و کمال فتمنه معتقد لر و یمن رای و حسن تدبیر معتدل لر اید
 جو بوم هک اقامتد ملک بر قدر اهما من کوردی اقدام وزره قیام اندی و ایلر و
 کلوب جواهر مدح و ثنایی سلک داده انظام و یروب عبارت فصیحله فتح کلام اید
 ایتدی **پیت** شاه اغم رعیت پیچاره بخوری اینست رسم و قاعده داد
 کستری از حال بیکسان نظر لطف و امداد **کرتاج** و تحت و دولت و اقبال بخور
 اگر مصلحت بیور رسد بن بند سنی پیلره رسالته کوند رسون و بر امین نصب
 ایدوب بکاهمه اه اشون نابم فعلی و قولی کورسون اششون امید در که ملک
 یمن همیله بوغایله ت او ستمزدن دفع ایدم و حسن رای و ویتله بو ستمکار لر
 ظلام ظلمتی بر حیلله ایلر رفع ایدم ملک اندی بهم صدق و اما نتکه و دین و دیا
 و عقل و در اینک شایبه شک و شمه شهم یو قدر که سنک گفتار و کردار که کرات
 و قرآنله بخیر اتمشم و صدق و اما نتکی دغا تله کورمش و اتمشم و رای صواب نم
 و فکر مشکل کشایکله بخیر اتمشم **پیت** سکه کار تو زین بس کار نمودم بارها **برحک**

امتحان نقد تو پیش یافتیم. همان یمن بر کله حرکت ایدوب اول شننه که
 مصلحت وقت و مقتضای مقام را تمامند اهتمام کرک سن که یاد شاهک
 رسولی انک ترجای بلد که کو یا زبایند اول جلدن د مشلردر که هر یاد شاهک
 عنوان نامه کرداری و مضمون مکنون اسراری هر سولنک کفار و رفتارند
 معلوم اولق میسر در زیر که اگر اندن بر هنر و فضیلت ظاهرا و لسه و افعال
 پسندیدن و اقوال ستوده صد و ربولسه یاد شاهک حسن اثبات و کمال مرد
 شناسلکنه استدلال قور و سوبل که اندن خط و خط و سه و غلط جمتند
 بر نادره صادر اوله یاد شاهک سبب سوء ظن و باعث دخل و طعن اولوب
 بدستکار لر غیبت و مذمتنه مجال بوله لر علماء حکمت انتساب بو بابن
 پچد و بچساب تا کلمات ایدوب پیور مشلردر که اول کسندر که بو بابن رسول
 کوندرله لازمدر که اول قومک عاقلی و اقوالد جمله نیک فیضی افعال جمعیتک
 کالمی اوله ملوک سالنه اکثر رسالته حکماء فضیلت پرور اختیار ایدر لودی
 بلکه بعضی ملوک عقل و فضلتر نه زیاده اعتماد اتمکن طریق رسالته بالذات
 کند و لوکیدر لودی بو بابی اولافزع ایدر خلعت خلافتی گشتن خلع ایدر
 رسالته بنفسه کدن حکیم خافین اسکندر ذوالقرنین ایدر یکم استی **بیت**
 هنرمندان که شیراز شکارند. پیام خود پیاپی خود گذارند. بعضی افاضل
 فضایل مخایل ارسال رسول حقند پیور مشد رتبه در قابل **بیت** فرستاده
 باید که دانا بود. بگفتن دلیر و توانا بود. زهر چر که پرسند کوبید جواب
 بنوعی که باشد طریق صواب. سخنهای خویش اشکارا کند. بدانشانکه
 مجلس تقطنا کند. بسا کس که ادبیک حدیث درشت. بهر دو جهانی و خلعتی
 یکست. یکدیگر از گفت دلیند. میان دو ضد طرح یاری فکند. بهر روز
 ایتدی ای ملک اگر چه بنم نصاب معرفت رسالته ن فی الجمله بضیم وارد در اما
 اگر بادشاه جهان پناه اهتمام پیورب درج حکمتن بر بنجده جواهر فخر و وسالت

علامه ایست که در هر کلامی که در این کتاب آمده است
 در هر کلامی که در این کتاب آمده است
 در هر کلامی که در این کتاب آمده است

اعلام و افهام ده انتظام پوره بند افی اوین کوش جان و قلاده کردن اذعان و پیرایه
 تاج افتخار و سرهایه بازار استظهار اید و بجمع احوال و اطوار و افعال و کردار مد
 دستور العمل قلم و اول قانون و قاعده یه اقتدای ذممه فرض عین واجب الاداین
 بلم ملک اندی ای هر و زاهم ادب رسالت و اتم اسباب سفارت اولد کر تیغ زبان
 شمشیر ایدار کی تند و نیز بران اوله ابان و جمله ایلدینه ملعه رفیق و ملا طفت دت
 خالی و لمیوب جواهر لطف و ملائمت صفحات حالنده و لایح و نمایان اوله هر کلام
 که مطلعی حرق و عنفی ایهام قله و اجیدر که مطلعی لطف و رفیق اوزر نه اتمام اولنه
 و هر مقالک که فاتحه سی تشکین نایره غیرت چون کلمات هیبت آمیز افتتاح قلعه
 لارندر که خامه سی فاده انس و الفت چون کلام دلا ویز و محبت نیکر اختتام
 اولنه بیت لطایف سخن از سینه تخم کین ببرد زبان رفیق زابر و خوشم چین
 حاصل کلام لارندر که کلام رسول قاعد عف و لطف و حشم و حلم و قهر و مهر
 و عناد و انقیاد اوزر متبنی اوله و بسط و قبض و ابرام و نقض و وعد و وعید و بیم
 و امید و اخذ و عطا و اضحاک و ابکا و ترغیب و ترمیم و تخریب و معییرن

مشعر و مبنی اوله تاجه اندارلق ناموسی و شهر بارلق شکوهی مرغی قلنه هم عدانک
دخی فایه الضمیری و حال مال تدبیر و ترویجی استعلام اولنه اما سنک بکی مشیر
عاقل و حکیم کامله عقل و مشکافله هم مشکلاک دقایق و حقایقینه و اصلد ر

باب رسالده وصیت اتمک همان تحصیل حاصلدر **فارسل حکیم اوله توصیه**
پیت بولور بومصلحت خیر بلیه انجام اولور بخت سنک رایکله بوخام • رسالت
خدمتینه سن یرسن • که شوره وقت اشک قل یرسن • خوش اکلر سن محلت
هر کلامک • بلور سن مقتضاسن هر مقامک • اکور سن بوایشه اقدام اید سن •
یقینم وارکانه اتمام اید سن • پس هر و شرایط خدمت ادا ایدوب بارگاه ملکه
وداع اندی و تا اول زمانه دک توقف اندی که غراب شب لباس عباسی کیوب
برده ظلامی طاووس پر مینافام اوکنه چکدی و بعد زمان خواشالار قدر مت
طبق سیمین مایی مزعصر نور و فرله پر نور ایدوب و استنده عیار مشک اذفر
ورین عود عنبر اکدی **فره** چون نافه کشاد کیسوی شام • هر جلوع کنان برآمد زبام •
اول هنگامه که مرکز تدویر ماه دایر نصف النهار مساوت اولوب شعاع نیر
اصفر بساط بسیط اغیر منتشر ولدی و روی غیر زاویه فقرانک شمع جهان را ^{شعله}

حسن و بها و نور و ضیا بولدی **بیت** خانه درویش را شمع بر آتش تاب نیست
 هر روز نیز او را قرض و اسیر بکیه کندی و طریقه العین فی الدار جزیره سنه بیقوب اول
 سرکشک متزلزل قدم اندی ما بوعهد قدم حرم اوزره طوب خاطر نه بو معنی
 خطور اندیکه بو ستم کار کردن بکا بیم جان و خطر زیان وارد را اگر چه انور جان بند
 قصد معلوم دکلدر اما شرط حرم متین و مقتضای عقل و درین اولدر که بو
 حیا لوله اختلاط اولموب انور له ملاقات نا احتیاط اولنه اول سبیدن کیم بو نلر
 غایت کمر و تحت و نهایت خیلا و عظمت نردن فقر و ضعفا جانیدن پروای نلر
 اکو صد هزار در ماند و زار آنلر زیر پای تغلبند ز خاکسار اولسه بره کلداردن
 چهره جبر و تلر نه عیار قوند رملر **بیت** تراز حال پریشان و عجز نامه تفاوت
 اگر چراغ بمیرد صبا چه غم دارد صواب بود در کم ممکن اولدجه انور له اراقدن
 مرصا ایدم اگر تیر تویر کان دلپذیرم انلر قلب صلبند تا اثر ایدر سه فیه
 و الا باری اول بد لقا لک بنجر قهر ندرن رها بولوب سلامت یقه سن طو ته
 کیدم بس بر موضع منیع حقدی و ملک پیلان مسافه دور و دراندن آواز
 ایدوب اندی ای شاه کردن کسان آگاه اول که بن رسول نور الله یعنی سفیر
 حضرت ماه آسمان پناهیم ایلیجه زوال یوق و مرد از کلان و خوشنوت پیان
 جهنم مناقشه و سوال یوقدر که **وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ** کلام رسول هر
 که درست و بی محابا اوله سمع قبولله اصفا و اجیدم که پیغام ملوک زیاده و نقصه
 نقص نامنا سیدرسن بلور سن که بهما میرا بزار شب و نایب شهر یار روز عالم
 افروز در دگاه فلک اشتباهندن و پیلان قوی هی کلک شنه قدر و مقداری
 و سیم رخ کوه پیکر مکس کلو اعتباری یوقدر هر کسه که امر نه مخالفت ایدوب
 حکمه مطاوعت اتمیه و پیغامنی کوش هوشلر استمبوع فرمان واجب الادعائ
 موجبجه این اتمیه کند و الیه ایاغنه بکشه اورمش اولور و بند بلایه بویو
 و یروب تیر قضایه کو کسن کوب تیغ عنایت قرش طور مش اولور ملک پیلان

یو کلام میسپندن ترسان و هراسان و پریشان بکی لوزان اولوب استفسار اندی
 که مضمور رسالت و موجب زمان ند به روز اندی ماه جهان افروز پوری
 که هر کس که کند و نک قوت و قدرته و سطوت و صولت اعقاد قل و خشم
 و توره و کبر و تجرئه مغرور اولور و زبردستان رعایا و ضعیفا بر اید دست
 ظلم و ستمندن مغلوب و مقهور اوله عاقبت ورطه بلا و نفاق غنایه و رؤس
 سورات و خلل اکا ز بهور غسل کبی **نظم** تخم تکبر مغنشان سیندرای جای
 منه در دل خود کینه را • چندینی بر خرس جور زین • تیر خران کین بهماند چنین •
 ناکهت این آب ز سر بگذرد • ناوک چرخ ز سر بگذرد • سن بوزور و غرور لیر
 کند و که افضل بهایم ظنی ایدوب قوت و شوکتی که صد در و والد معمر اشقاله
 دایم و قایم خیال ایدرسن غلیان دیک طعیانک و توران غبار عصیانک شمدی
 بر مرتبه واردی که بنم چشمه سارمه قصد ایدرا ولدک و لشکر اهرمن دیدار که
 اول پر لیر جلوه کاهنه آلور کیدرا ولدک و صورت زشت ظلمت سرشت کرم اول
 آب مکدر و خاشاک جسم ناپاک کرم اول مشرب ملوث اندک ترا یاسن بلز میس اگر
 عقبات تیر پر اول چشمه بالاسندن کچسه صاعقه عبرت پروبان یقی مقرر در
 و اگر عین النور مرغزار سپهر ده دیدن نصرفله اکا بقسه سماک رایح سنان سطوت لیر
 کوزن چهره حق محقق **بیت** دیو کا بخار سید سر بهجاد • مرغ کا بخار پرید سر بهجاد •
 نود جز بیدر قدر پرورن • از هوا و زمین او گردون • بن کمال شفقت ز سکا
 بو تنبیهی واجب کوردم • و حامل عباد و رسالی حضور که کند رب شوید پرورد
 که اکو مقام اطاعت قائم اولوب اول تدک جرایم نادم اول سن و شمدیدر دک
 واقع اولان قبایح افعال و معایب احوال که اعتراف ایدوب مضیق خلافدن طریقت
 توبه و انصاف کله سن جناب عزما بدن خلعت عنو و کرامت صحنه احتضا ص
 بولسن و اگر خیشوم میثومک استشمام فوایح نصایحدن محروم اولوب کلام جواهر
 انشامی عند حصول الوقول آوین کوش قبول التمیم سن آگاه اولکه ز الحال تیر شهاب

وکان هلال و سپهر هاله و رجوم نجوم و سماک راح و مواکب کواکبه و لشکر عظیم
 جمع ایدوب بر شیخون ایدرین کم اول دست هامونی جوی خونکه همچون ایدرین
 اگر بوقضیه ده ترددک واریسه بر آن توقف یتوب کله سن که بن چشمه ده حاضریم
 و غیر و شردن سنک جانبکدن برخیره منتظم تا عین یقینله جمال جهان ارام
 کوره سن و کند که نه چهره ده حلاج ایدک بلوب رخت اقامت اول چشمه
 حوالیسندن کوثره سن ملک بیلان بوخبری زیاده استغراب ایدوب شنایله
 چشمه جانبندن روان اولدی همان که کلدی صفحه چشمه باقوب صورت ماه
 آینه آبدن کماهی مشاهده قلدی بهروزاندی ایسلک کر بوچشمه دن آبدست آت
 و انابت عبادت مشغول اولوب باشد که ماه مقام ترجمه کله و توبه و انابتی سماع
 قبولله اصغافله هماندم پیل خرطوم طولن اوزتدی سیب نفس آیه یتشوب آب
 سراب کی اضطراب ایدچک خیال آتدی که ماه اغضاب آتدی رسول ماهه آواز
 بلند ایلد خطاب ایدوب آتدی ای رسول بگرز که ماه جهان بای بو حرکت دن اغضاب
 ایلدی که هجوم خرطوم دن جنبش ایدوب اضطراب ایلدی بهروز ایتدی بلی توبه
 و انابت مسارعت اتمک کرک تا این غضبی ساکن اولد و حرکت و اضطراب کیدوب
 قرار کا هند متمکن اولد فیل فرمان ماه اطاعت ایدوب آتدی که نگاهه استغفار
 و انابت آتدی و عهد ایدوب شرط ایلدی که من بعد اول مقامه خرام ایلد و لشکر
 اول سرچشمه حوالیسندن سور منجی ارام ایلید هر روزی الحال بوخبر مسترتا نری
 ملک کر نه ایصال ایدوب حرکوشلری امن الحال و فارغ البال قلدی و بولطیف حیدله
 و حسن تدبیر اول بلای میاھی آتد دفع و رفع ایلدی بو مثل اول ایلدن کتودم
 که سزک میا نکرده بر پر و شن ضمیر و مشیر صاب تدبیر دن لایدر که اتمام مه
 انک حسن اهتمامنه مراجعت اولدنه و دفع اعدا و قهر خصمه آنک رای مشکل
 کتاسیدله اکثافله اگر بوباید سزک اختیار مصلحت گذار امین مستشار کز اولدی
 هیچ روا کور میدی که طغرای شاهی بوم سوم نامه مرقوم اولیدی و سزای انک شامند

و سلطنت مرغانه و حکومت تحت سلطانه علیه السلام عدم لیاقتش درگاه قلیدی
 با وجود بود و قدر خصال نامحوده ایله موصوفه هر مکر و مکید له مانوس و مالوف
 و عذر و خد بقله مشهور و معروفه پادشاهلره حیل و عذر و خد و مکر که
 عیب متصوره کلد **نظم** هر که بیکانه شد زمر و فاء در دلش بود آشتی
 نیست • سینه را که تیر کشت ز غدر • اند و هیچ روشنایی نیست • پیوفای
 مکن ز مردم را • هیچ عیبی چو پیوفای نیست • سلاطین جهان ساینه رحمان
 آنلرک آفتاب عدالتی افق ظهوردن طلوع ایتمک عرصه عالم منور و امن
 و مهاده امن و امانده آسایش عالمیان و آرامش ادمیان آنلرک ظلال بضفت
 و احسانلرین غیر برده محکم و میسر و نوبه که حکم **نثر** خیمه آسمان ستون
 عدل سلطانن غیر لیه قرار قلز **بیت** عقل ارنه مهندسی نمودی • این کسید
 آیکون بنودی • چو زان نظام حال سکان خطه زمین سلاطین عدل ابینک
 وجود پر جودنه منوط در واطیاب آسمان اوتا دداد و احسان ولات جهان
 و ملوک زمان مقید و مربوطه و احکام حکام میان دل و جان آدمیانده
 نافذ و جاریه و فرمان سلطان قضای نازل کی بخاری نفوس عالمیانده سایر
 و سایریدر لاجرم پادشاه رور کارا و لن و احیدر که وفادار و عدالت شعار
 اولوب مظلوملره فریاد رس ظالملره جفا کارا و له آینه سینه سن رنگار کیندن
 مصفی و خاطرن لوحه مهر لطیفه محلی قله شول رعایا که بر حاکم مکار و عذار و بر طاق
 قهار خونخوارک کند فرماتنه کرمشاد و له بی شک اکا اول بلایتشه که اول کوبه
 روزه داردن اول بیک و پیویر بیتشدی طیور باسرها صورده که نه و جمله اولشده
 اول **حکایت** زاغ اندی بن برکوه دامنند بر درخت و زره آشیانه طوطی شد **حوار**
 بر بیک خوش رفتار و اریدی قرب جوار حکیمه میا نموده بنای مهر و محبت استوار
 ایدی بکا متصل آنک دیدار یله صفا و سرور حاصل و لوب صدای کشاد و تماشای
 رفتار یله حضور موفور و جهورنا محصور واصل و لوردی ناگاه بیک غیبت ایدوب

۴۸
 نابیدید اولدی و مدّ غیبتی مدید اولوب یینه عودت احتمالن بعید اولد
 الحاصل تمادی زمان عیبتدن کمان ائدم که اول پجاره فرغاربقادن کوهسار
 قنایه کندی مدت تمادید مضکرم کورددم که برته و کلوب انک مسکند قرار اندی
 چون بن معاودت بک نابیدیدن قطع امید اتمشدم اغماض ائدم و تهو بلیه پهوده
 مجادله یی روا کور میوب ایتدی **بیت** چنیز است رسم سپنجی سهرای • یکی چون رود
 دیگر آید بجای • بوحال وز ره بجز مدت و ربان کجی و فلتک دلا بی بخر کرده
 دوره سن تمام اندی بر کورددم که بکک دری چقه کلدی خون خانه سندن بیکانه
 کوردی خصوصته اغاز ایدوب تهویر ایتدی یا تهوسن بنم آشیانمن پندر سن
 کند و ویرانک با ستمگی بکایچون ظلم ایلرسن تیرخانه می بکا ورنه ایلر
 اگر در سگ مانع دکلوز سندن بوحوالید آشیان ایلر تهو جواب و پودی کم حالا
 لغانه بنم بقدر فتنه دوی لید بنم اگر حقک واریسه پند اقامت ایدوب ^{ایله} ^{سند زانیم} ^{ایله} ^{سند زانیم} ^{ایله} ^{سند زانیم}
 بکک اندی سندن بدک بد غضب و تغلبدر بنم یدره سندن سابقدر پس بوخانه
 بکا لایق در القصر قضیه لری نزاع کلبه مودی اولدی هر چند که بن طریقه مصاحبه
 ارشاد ائدم مفید اولوب آخر کار بونک اوزره قرار ائدلو که بر حاکم عادله مراجعه
 قله لونا که جا بئک دخی کلامنه کوش تا ینله استماع قله و بی میل و محابا مقتضا
 شرع شریف اوزره قضا بیورب منازعه لری انقطاع بولر بکک اندی بونوا حید بر کوبه
 زاهد روزه دار و عابد کم آزار وارد که هر روز تا شام صایم و هر شب تا سحر قایم در
 اول زماندن که نوبت چشید زرن سر پر خورشید **و السماء بنیناها** ایوان
 پیشگاهند چالنه تا اول و انردک بساط مشکین شعار سلطان شام **والارض فرشتاها**
 دیوانی میداند صالنه نفس نفیسنه بوتیر ریاضتده آتش عطش و جوعه تاب و پیر
 و اول ساعتدن که مواکب کواکب و سپاه نجوم ثواب مضمار سپهر و میدار آسمانده
 جولان و دوران قله تا اول وقت که چمن صبح عالم آرای مطلع افقدن فروزان اولوب
 آثار طبعه آفتاب جهات تاب ساکنان خطه زمینه نمایان اوله شمع وار قدم عبادت

اوزره قرار قلوب و سوز عشق و شعله شو قله با نوب یا قلوب سینه زار رخسار نه
 باران اشکله آب و پر **پیت** اولوب محفوظ جان آسایشندن • الزیوشن جهان
 آلا یسندن • اوربا یکی جهان پست پایی • کدرمش خاطر بدن ماسواتے •
 اول صایم الدهرک مدد عیش و ماده افطاری کیهامه مقصور در و سفک دم و هتک
 حرمت دم ساخه باب دیانت مآبدن و درو علم شریعت اصلینک کامله و علوم عقلیه
 و فنون فعلیه با سرهایا بفعلیدر علم سنت و حدیث ابوهریر بنک تلیدی و باب
 کرامت مصر و لایتک عزیزیدر محکم دهره اندن عادل بر قاضی دخی مبسره کدر ویدر
 ما و را آله نهاده اندن اولابروالی دخی متصور دکلر صواب بود که بویاید اکا مراجعت
 اید و ز قضیه فیصل بولمچون انک جناب شریعت مآینه کیده و ز پس نک قضاسته
 ایکسی دخی رضا و یروب بعدا لراخی خانه قاضی جاننده روان اولدیلرین آنلر که کدم
 تا کوبه روزه داری که نوادر روزگار دن اولسه کورم و بین الحظمین محاکمه ده
 عدل و انصافنه معاینه و مشاهد قلم همان کم صایم الدهرک چشمی انداره راست
 کلدی ابلاغ اوزره قلوب محرابه متوجه اولدی و رفع ید و تکبیر بلندایدوب و طایف
 نماز و نیازه قیام اندی و دور و دراز صلاته شروع اندوب تعدیل رکان
 و خضوع و خشوع تمام اهتمام اندی **پیت** کلید درد و زخمت نماز •
 که در چشم مردم گذاری دراز • چو در خفیه بد باشی و خاکسار • پیر سود
 ناموس بر روی کار • کبک و تهو چون آنی کوردیلر بو حال اوزره **نچ** ایدوب
 بر زمان توقف کو سزیدیلر و روزگار لسان حال هر بار که بومصرای **مصرع** غوه مشو
 که کوته نلهد نماز کرد • تکرار ایلدی که استماعدن امتناع قلدی چون نماز دن فارغ اولد
 درد مندانه ثنا و تواضعه دعا ایدوب التماس قلد که میانلرند حکم اولوب قضیه
 کوره خصوصتلی کمال عدل اوزره فصل ایدوب پایانه یثشدره بخیر زمان اول جانندن
 کاه اقدام و کاه انجام و بونلر طرفندن المحاح و ابرام اید اهتمام تمام اولد قدر نصکره پورده
 کیفیت واقعه علی ما هو الواقع تقریر و صورت قضیه بی علی التخیل تصویر اید لکبک حقیقت

دعوا و صورت مدعا سن عرصه عرصه پیش در چک کبر ایندی ای جوان پیر لك
 زمانی یتیمش و قوای باطنی مختل اولوب حواس ظاهری گمشد و مشغله و ارسپهر غدار
 شر آثار ضعف خرفه بنم فرقه نثار اتمشد در دست بر و خزان روزگار جفا کاردن نهال
 بوستان حیاتم زبون اولمشد و شب شباب که سراسر قوت و تاب ایدی صبح شبیه
 که مستجمع جمیع عیب در مبدل اولمشد **بیت** آه کم ایام جوانی کچوب • موسم مال
 اما کی کچوب • داعیه کم اولدی ندامت فزون • ضعف حرفدن بدن اولدی زیون
 نقد زحمت ایسه دخی قریب کلکوز و صوت بلند ایله تکلم ایدوب ماده تراکوز
 عبارت واضح برلم شکر و تقریر قلو کر تا بندخی مدعا تراکوزی گوش هوشله استماع ایدوب
 جوابی احاطه قلم و حقیقت حاله اطلاع ایدوب مقتضای عدل و زره قضیه کزی فصله
 قادر اوله اما چون بو باید بنم جانب دیانت مآبمه الحیا تذکر لازمدر که فضل خصوصاً
 سابق ستی و دوستانه نصیحتله نوازش بپورم و بر سو غطله که مصلحت دین و دنیا کو متضمن
 اوله تذکیر و تنبیهی در بنم اتمیم اگر بنم کلام نصیحت انجامی گوش ادا ایله اصفا ایدوب
 حسن قبولله تلوی چون سز انک ثمراتی دیناده و عقاده سزه واصل اولوب عاجلا
 و آجلا فوایدی کوره سز اگر سمع قبولله استماع امتیوب موجب مضمونیه علدن
 امتناع اید سز بن باری مذهب دین و دیانته معذور اولوب نهمت تصور
 تقصیر دن دور اولورم **بیت** من انچه شرط نصیحت بود بجا آرم • اگر قبول کنی ورز هم
 تو میدانی • صواب بود که هر بریکر طلب حقه طریقاً و اضافدن انحراف امتیوب مال
 و مناله که معرض قضا و صدور زوالده در مفتون اولمشد و طریق یا طلبدن حاصل
 اولان حطام دنیایی فانیله نفس کزی ثواب باقی و نعيم مقیمدن محروم و مغبون
 قلبیه سز بک اپدی حاکم عادل اگر خلقک حق طلب حقه استقامته مایل اولیدی و صغار
 و کبار صفت دیانت و صیانت کد ویر شعار و دثار قلیدی تنفیذ احکام و تصدیع
 حکما احتیاجی اولرزدی و رسم مرافعه و تکلیف و تخلف صغیر عالمدن محو اولوب اثبات
 حقوق و اقامت شهوده کسه محتاج اولر ایدی چوز خصمان هر بریکر بصیرت

رمد غرضه مبتلا در صورت حق عین انصافه معاینه اید لاجرم بر کسینه نك
 نظر اعتبار نه که دیدن خاطری کحل الجواهر صد قله پر نور و غبار غرض پیرامن آیین
 دل نه علت دن دور اوله افتقار لری ضرورید ز با حال صول بدن نقاب خفای
 کو ترب مشاهده شاهد صورت حق منصفه دیدن دل لرزد جلوه کوفه قصصات بایند
 بو معنی و بعضی ثقات حکایت رسمند ابیات فارسیله اثبات اتمشدر کبر روز دار
 استفسار ایدیکم بجز اولمشدر اول **حکایت** کیک دری اول در در غری زبان
 فارسیدن لسان ترکیله ترجمه سلکته نظم ایدوب اندی **بیت** قاضی اوشی
 طور مر آغلر بر غریز کورب آئی دیدی براهل تمیز بونر وقت کورم و فواید در
 وقت شادی و مبارک یاد در دیدی بخون اغلاس بر کسئی جملله اجرای
 حکم اوله ایشی خضر خود قصیه عالم در اند که مظلوم کم ظالم در جاهلیکن
 قاضی حکمی هر زمان اوله عالمه میانند روان دیدی کوچر خصم در انا در
 کوز لری علتله نابینا در جاهلیکن سن چو پودر علتک شمع جمعین قصصا
 ملتک چون غرض اوله هنر مستور اولور ظلمت علتله دل بی نور اولور اول
 ایکی اعمی غرضله کور در عین اعمی نور حق دن دور در چون دلکدن در در علت
 دور اوله رویت حقله کوزک پر نور اوله سنکه رشوت آلدک بیند سن
 چون طمع اندک اسپر بند سن قاضی رشوتدن اید پچک احتراز حقه
 باطلدن ورسیه امتیاز بجز آنکه زنگار غرض دل نه غلگی تره قلمامشدر
 و شعاع شعله رشوتله دیدن دیا تاتک خیر اولما مشدر علم شرعیدن نمان
 زمان وعدل واستقامتد شریح دوران سن وزهد و دیاشد عصای
 مشرب و صلاح عیادتد بسطای مذهب سن بو برهانله مبرهن و محقق و بو
 بینه ایله مبین و مصد قدر که امضای قصصا و اظهار حقه سعی بلیغک در ریغ
 پیور میوب و حکم واجب الاتباع شرعیه دن امتناع اید فی عقاب عقابیه گرفتار
 قلن محقق در **مصرع** هر که کردن کشدر حکم توسر بردارش کوبه آیدنی راست

سولوسن اما سن دخی واجیدر که نهال غرضی زمین د لکزدن قطع اید سز
 و محقق بله سز که **صفت** حق حقیقت غالب مطلق در آنچه ظاهر اید عاسی هت
 بولیبوب مرادی حاصل و لمرسه و طالب باطل بحسب المعنی مغلوب و لمر حقیقت
 هر چند که صورتی کردن تر ویری زین قبولدن عاقل و لمر **ان الباطن کما نزهوفا**
 کرا و ز برین دوانی سمند • بفر دچرسان بکسلای کند بصورت تغلب کنه
 بکدزی • بمعنی نک کنی که بس ابتری • بنم سن نصیحت بودر که کور دینکی ذخیر
 آخرت قلوب دینای غدار و عمر یا پایدار که ابر تا بدستان و نزهت کستان
 کیس سریع التوال در بقا احتمال و یرمیه سز و خاص و عام اهل عالمی قریب و بعید
 بنی آدمی نفس عزیز که بلوب کند و حقا که جایز کور مد کوری آنرک با بند
 روا کورمیه سز بکسی میسند آنچه از خویش ناپسند • کور روز دار بومط اوزره
 زیان و عظم و نصیحتی پرکار ایدوب غایت رفته بر زمان کلدی و بر زمان
 غلدی و عقد ثقات فسون و فسانه ایلد کو کلرن اولدی و دلرن بغلدی تا اول
 ایکی ساده دل انک مجالستی ایلد سوانست ایدوب مصاحبت مایل اولدیروا من
 و مطمئن بی توقف و تکلف قتنه یه کلدیو کور روز دار چون اول ایکی شکاری
 دام حیلده کورقار ایدوب ایکی کارکی کارنر چلدی همان فی اختیار ایکیس بر حیلده
 صوم صد ساله سن آنرک شربت خون آبدار و نعت گوشت خشکوار ایلد افطار
 اندی مقدمات روزه و نماز و صلاح پرهیز و احترام نفس جبینی و طبع حسینی **مستصفا**
 اوزره بونیجه منبج اولدی **بیت** ای خدای و اهل نماز • صورتا صوفی
 طلیسانی داز • ظاهرا طاعت موافق • لیک باطنه ک منافق • فو اوستند
 با یق قبه قدر • بتزایمان دلند جبه قدر • طلیسانی لسان کذب و دروغ •
 یوق دروندن ذره دکلوفروغ • الله عاصلو عصا انکس • بونی اوزره ریارد او
 خلق اچند صلاحی آدایلر • فضا ل و یرسه چوقضا ایلر • بومثلی کوردم تا
 معلوم اوله که غدار بد سیرت اعتقاد و انک رفو و تقیر ایلد صدق ضمیر نه اعتماد

جایزد کله یوم شوم غدر پیشه مکراندیشه نك حالی همان بومنوال وزره در
 انك معایب و مثالندن بکله بری سلك تغییر رسته تقریرده منظم اولدی
مصراع عماره نسبت قطره در کدونه نسبت ذره در • کوصد هزار قرن کم وصف
 پیشکی • از صد هزار کنت نیاید مکر یکی • مبادا که سز بوا مر خطیری انك ذمت و نه
 همنه حواله ایدوب سریر سلطنت انی امیر اید سز زیر هرگاه که فرسایي انك تارک
 نامبارک نه میسر اولدی شبهمه سپهر ستیزه کار سنک ادبار له آنی سنکسار اتمه کړک و هرز ^{مان}
 که پایه تخت سلیمان انك قدم شوميله هس اوله فلک ایز عنایت تاثیر ندن انك
 طپتی ناپاک و جوهری ناقابل در سینه انی تربیتدن زحمت پیوده دن غیری نه فایده
 حاصلدر **پد** کوهراک کر کدر که اوله قابل فیض • یوقسه هس سنک و خرف
 لعل بدخشان اولمز طيور زاغدن بوکلات خز بوی سماع اید چک بالکلیه اول
 فکر دن نفور ایدوب اتفاقه حکم سابق فیخ و عقد پیعته نسخ ایلدیلر اولخاکسار
 رسته روز کار نهانی اعتبار و دراء دیوار د بارده متحیر ایدی و اقزانی میاننده
 بویله خوار اولدغندن نار عاره یاندی یاقلدی و زاغ زبان ملامتی کجا ایدوب
 ایتدی که ای سیاه روی نه شرم وی جفاجوی نه آذر م حجاب حیثا یوز کدن کو تر ب
 بکا بو حقا رت روا کوردک و بنی قلع و مدینه سعی بلیغک ظهور کتوب سکه شامت
 و خیانت و ذنات و خناسه بنم نامحه اوردک میاننده بر وحشت غبار دن قوبرد
 که صد هزار قریه انك دفعی میسر اولسه کړک و برفته آتش یا لگند در دک که آب ریای
 هفت اقلیمه تشکین بولسه کړک **مصراع** رود دل و نرود صورت جنای تو اوردک
 آیا بنم جا بنم دن نه سابقه افتقا که بوقدر مهر و محبت سز لک روا کوردک و یا نه
 لاحقه مقتضا سیدر که بود کلوظ و مکرمت سز لک بوردک شویلر که برد رختی قطع
 اسه لر آنک پنخندن بر شاخ چنوب قوار اصلیه یه بیسه اولور ولیکن شجره محبت
 ازه جفا یله کسلسه مطلقا انك اصلندن نهال و فایتسه اولمز و جراحت حمصام
 مرهم و دار و یله انجا بولسه اولور اما جراحت کلام هیچ مرهمیله التیام بولمز **عرب**

جواحات السنان لها الیام • ولایتام ما جرح اللسان • جراحتی که ز تیغ زبان بود اولی
 بهیچ مرهم راحت نکو نخواهد شد • میانۀ توان کوزبان زدی زخمش • بغير محبت
 سنك و سبوت نخواهد شد • پیکان تیر حسن تدبیر ایلد سپهر سینه دن ختم نمائند اما خذ که
 کلام که کان زبان دن کشاد بوله اخراج اولمق مستعد **مصوع** تیری که اوزد بر دم پیکان
 نمی آید برون درخت مضرت نه قدر شایخ اولور سه بر حیلۀ ایلد قلع اولمق متصور
 دکل مثلاً آتش که اگر چه سوزند در شر ضرری ریشۀ ایلد قابل زوالدر لکن شعله
 چندی جمیع میاه بحار و سیول نهار له اطفال محالدر و زهر هلاهل اگر چه سم قاتلدر
 مضرت تریاکله بدن دن زواله قابلدر و زهر کینه تریاکله سینه دن منفع اولمق
 مستعد من بعد بتم نوعله سنك جنبك میاشند بر درخت علوات بمشدد که بخنی
 قعر ترا به و ساشی بخن تریایه بقیشدر **بیت** نهال کینه که در سینه ناشاند شد •
 معینست و مقر که بر چه خواهد داد • درخت حقد بدان کونه میوه بار آرد • که طعم
 ان بمذاق تو هیچ که مر ساد • بوم شوم زاعی بقدر و تغییره فصل مرقومی کلک تغییره
 صفحۀ تقریر بخبر پرازدی و آزرده حال و شکسته بال ماول و مخزون دوندی کتری
 و زاع اندکی وضعه ندامت و کند و نفسینی ملامت اید و باسدی عجب جاهلانه
 وضع و عامیانه حرکت اندم و کند و قوم و قبیلیم اچون اعدای ستیز روی و خصمای جنگوی
 پیدا قلدیم بتم طوره نصیحت نه مصلحت پیرا ایدی بو طایفه ده مهر پروا ایدی که اگر
 کهنتری بوجرا نه بدن بهتر و بسخن گذار لغر بدن سزاوار ایدی مقطوع و مجزوم در
 که که معایب بوم شوم تقیر و تغییر آله مکشوف و معلوم در بوارک اعاز و انجا من
 بدن لطف بمشدر و بوم هم مدخل و مخرج بدن دقیق تصور قلمشدر در لیکن **منتها**
 عقل کامل اوزره ملاحظه حال و مالد جانب تانی و تامله مایل اولوب **منصبت بخا**
 مضمونیه عامل و بشدر دالت زبان تیغ بران شکند آفرید اولدغنه حکمت اولد
 آنکله باز یله عمل اولمید که تیغ بازلق هنگامه باز لره لایق در و تیغ زبانی نیام کا مدت
 بلا ضروره اخراج اتمک سر با لوق و کردن پروا ز بقدر **بیت** دل او جندن اقتدی شمع

شمع یاشن دل اوچندن بنفشه ویردی یاشن **بیت** چون زبان شیو ورزد •
 چه عجب جان ز بیم اگر لوزد • بیخ را چون بقصد جان کردن • راست بر صورت
 زبان کردن • نه که کردن دلاور زبان تیغی میدان کار زارده استعمال اتمک کرک
 مردان زبان آوردن تیغ زبانی هنگام کارده اعمال اتمک کوکد **مصراع** هر سخن وقتی و هر
 نکته بیانی دارد • مشکل بود که بوکلمات مواجهه ده واقع اولدی لاجرم سینه سندن
 حقد و کینه زیاده چها نکیر اولور که تیز رو بروا و بحق زیاده تا بئر قلورده مشلدر که عاقل
 هر چند که دور وقت اعتقاد قله لایق بود که افتتاح باب خصومه و افتتاح زنا
 وعدا و نه بادی اولیه و حدت و سوء کینه انکار ایدوب سلسله مخالفته حکمی روا
 کورمیه که هر کسه که فرضا که انواع نوش دار و واصناف تریا قله علاج قادر اوله مغفول
 دکلدر که اولامیدایله جمع ستم قاتل و زهر هله اقدام و جرأت صادر اوله **بیت**
 هر چند که تریا بق بد سنتست ترا • زههار که تو زهر هله اهل خوری • محققا بوزنک او زنه
 متفقدر که عاقلک فعلک اثری قوی او زده راجح و کو درک مرتبی گفتاری و زده واضح
 اولوق کرک تا عواقب اموری قرین رشد و صلاح و حوائتم احوالی مقترن فوز و نجاح اوله
 اول کسینه نک قوی فعلنه غالب اولوب کمال همت و کردن تقریر حسن داد و لطف تغییر الله
 تحسینه و جهن عبارتن حلیه فصاحت و زیور بلا غتله تزیینه مصروف قله آرزو نماند
 قول بی علی حسرت و ندامته مضی و گفتار نه کو داری حیثیت و ملامت مقتضی اوله بی او
 راجح قول و قاصر فعلم که بوامرک فاتحه سندن خاتمه سنه نظر اقدم و بطریقه تانی و تامل
 رفعتیله که تدم اگر بنم فرو شایم افسردا کله مزین اولوب خزانه بیکرانه خوردن بهر مند
 اولیدی اولابو خصوصه عقلایله مشاوره ایلردم بعد نکلر آغا زایدوب بو فضل کلام
 پاکیزه و نه عیب که شایسته شک و دیدن منزه اوله بو ترقیدن قال ایدوب سویلردم
بیت سخن راست ناسچید گفتم • در ناسفتنی بود این که ستم • چون بی شارت
 ناصحان عاقل و مساوت عاقلان کامل بوا مره شروع قلدیم و بدیهیه بوکلمات بهوده
 وحشت آمیز خصومت انگیزی در میان اندم عجب دکلدر که اشرا زمره سندن محسوس

اولوب بدخوی و ستیز روی محال کویله مستوب اولم مثالک کشدر **المکثار مهذار**
 یعنی بسیار کوی پیوده کوی اولور باوجود که ظاهر افراد انسان سایر انواع حیواندن
 لسانله ممتاز و بیان یله سرفراز در ارباب عقل و خرد کلام بدی مراتله سکوت کندی
 و زبان بسته لری در جائله پیوده کویلدن اعلی علامتشد در **نظم** بهایم خموشند
 و کویا بشیر • زبان بسته به ستر که کویا • جو مردم سخن گفت باید بهوش • و کونه شدت
 چون بهایم خموش **دیگر** کشتی خوشدردن کذوده طومق • یوسوب غریبی بلد و کن
 اونیق اولور سه غنجه کییی بود هانه • کورک سوسن کیی ابرک زبانی • القصه داغ بو
 مذمتن بر زمان طباطباضطراب اندی و کذ ویر بونوع خطاب لرله عتاب ایدرک
 اچندی کندی ای ملک بوملرایله بیزم میانمزه واقع اولان مقدمات معادات بودر که
 سلک تمیزده منتظم و کلک تعبیرله صغیر منیر مرتسم اولدی ملک اندی ای
 کارشناس کلام عزت انجاسکی تمام اشتدم و انک ضمتند مندرج اولن فواید فراید
 آویزه کوش هوش اندم عقلا یله مصاحبت و حکایتله مشاورت علامت حصول سعادت
 ای و امارت وصول و عزت سرمد یدد بر لرایدی علم الیقین بلدم و عین
 الیقین مشاهد قلدیم **پیت** صحبت اختیار در مانند مشک • کم نشیمندن ابرر
 جانه اثر • فعلی اندرک دلیل معرفت • سوز لریدر رهبر فضل و هنر • بعد که خانه
 دل و جان بو کلام روشن بیانک که شمع جمع آرای خلوت نشینان صوامع قدس اولغه
 ارزانیده بر تو انوار یله منور اولدی بزم لشکر مرک ندارد کده که پروانه وار سوخته آتش
 بوار اولد لرله فکر اولندی و دفع عار و طلب نادر و اطفای شر و خیر را شرا بچون
 نه تدبیر قلندی **پیت** تدبیر توانجا که هم پردازد • صد کار فر و بسته بدم حل سازد
 کارشناس زبان شکر و سیاستله اندی **نظم** ستمها اقبال و دولت بندک اولسون
 همیشه دشمنک افکنک اولسون • اول رای لکه وزرای دیوان رای عرصه عرصه
 انها اندر جنک و صلح و فرار و قرار و قبول باج و التزام خراجدن بنم یانده هیچ بری
 مقبول و بنم رایده هیچ بری مقبول دکلر امیدوارم که اول تدبیرک تدبیری بایند بر حیل

ند پراييم که بزه بوشد دت دن فرج تمام واول مکارستمکار لردن اخذ اسقام
 میسر اوله که چوقه کسینه لر حبل حيله ايله تمسک ايله مراد لونه واصل اولمشلورد
 واول امور عظامه که مکار به ايله اتمامی میسر اولمیر مکر و فریله چاره بولمشلورد
 نته که ولایتک کرکانک عیار لری ول زاهدک قربانی اچون طیار اندوکه کوسق
 حيله ايله لندن المشلوملك سقسار ایتدی که بخر اولمشلورد اول **حکایت**
 کار شناس اندی روایت ایدیلر ولایت کرکان ده بر زاهد قربانی اچون بر قیوت
 آلوب بونیت رسن طغوب صومعه سنه کیدر کن یوله طار لردن بر بخر
 عیار اول کوسقندی کودب قوت سبعی که نهاد لردن مرکوز ایدی حرکت کلوب
 زاهدک پیننه دوشدیلر چون قادر اولمیدیلر که کرک وار جنگ جنگله و پینک
 مثال بخر قهر لر اولشکا چار و ناچار لندن آله لر لاجرم روباه وار تملق و سقیهر
 اظهار ایدوب فکر ایدیلر که زاهد خواب خرگوش و پر لرس بوباید و هر بری
 داستان حيله دن بر فضل و کتاب خدعه دن بر قاعد و بر اصل اختیار ایدوب
 قصه ایدیلر که زاهد ساده خاطر صاف قلبک توسن عقلن از نانه مکر ايله رام و رزق
 حلالن دانه رزق له کند و بر حرام ایدوب بونیتله هر بری واحد بعد واحد زاهدک یوله
 کلوب بریسو ایتدی شیخ بوشکی نیلرسن بری دخی ایدی ای زاهد پاک دامن صقن
 خرقره که ملوث یلرسن او جینی ایتدی بوکلی نیدرسن بکرزم شکاره کیدرسن بر
 دخی ایدی ای استاد بوکلب معلی قند بولدک برین ایدی ای استاد بوتازی قند بولدک
 و مکدن آلدک بری دخی ایدی بکرزم بوکلبله بوشیخ بوشلرک پاسپانیدر برید
 ایتدی بوسک شکاری بنجو غالب بو شخص پادشاهک سکیا نیدر القصد عیارلرک
 جمله سی بوکله ده متفق اولوب هر طرفدن هر بری بر حرف اتوب زاهد پچاره
 طعنه طاشنه نشان ایلدیلر و بونط او زده هر بری بر افسون او قیوب بوشق و زره
 بر افسانر سوبیلدیلر **بیت** چشمش بعشوق ره زده لب خوانده افسون دکر دل میرند
 از عاشقان هر یک بقانون دکر صوغه صافی ضمیر چون جمع کثیرک بوکله ده اتفاق

مشاهد اندی خاطر ندان اول کو سفندك سَك او لماسنده سَك ظاهر اولوب
 کند و کند و به ایدی مبادا که بونے صانتکسنه سَحارا لوب سَحله کوزی بغلیوب ^{ندله} بن
 سکی بکا کو سفند صورتنک و کوسر مش اوله اوی بودر که بوندن و از کلم و بایعک
 بینة نقدانک و که مثنی کو و الیه بونے دیدی و غایت بلا مشندن الذک اولن کو سفندی
 صالی و یردی و بایعک طلبی ایچون یوله کردی طار لر چون زاهدک کند و کنی کورد لر
 کیه قیوعی کورد لر بومثلی اول اجلدن کورددم که بزده حیلده به متسک واجید ناد شمنه
 غالب اولوز و کمر مکره تسبث اتمک کرک که مطلوبین ظفر بولا **وزنظم** چون بقوت
 حریف خشم نه • حیلده و مکره از دست منه • که بحدت کان قوت را • میتوانی که ^{بکسکه}
 زده • فیروز اندی سن بوسؤال نه جواب فکر ایدوب بو باید نه صواب کورد که ^{ایله} عرض
 کوره لم اگر سعید عقلده تمام عیار واقع اولور سه بنای کار نه دستوالعمل قله لم کار
 شناس اندی چون بر نفسک هلاکنه که جمع کثیر بقاسنه متضمن اوله بحسب العقل
 جایز کورد مشلدر و بنفس عامه ایچون ضرر خاصه ارباب شرع و نقل فتوا و پرسشدر
 بونے جواب کورددم که بن بنده وظایف حقوق نعمت بی نهایت مکی او ایدم و نفسی
 اصلاح مصالح ملک و ملک ایچون فدا ایدم بس ملک کرکدر که دیوار عالیله و جمیع ارکان
 واعیان و جمله چشم و خدم میا بنده بکا خشم ایدوب بیوره تابنم پرو بالی یوله
 لور و خشم زده و خون آلوده بودرخت الستده که بزم کاخ لور آنک شاختری او سستند
 بر غمر لور و ملک تمام لشکر ایله بومقامدن کید لور و فلان موضعده واروب اند توقف
 ایدن تابن دام حیلده فی آنلرک کندنه قورب و حسن فکر و لطف مکر ایله بنجره قهر لورندن
 قورتلوب کلم و صلاح وقت هر نه لیسر عرصه عن عرصه قلم ملک آنک راینه آفرین
 اندی و هماندم طاق ابروسین درهم و کلمات نخشله درهم ایدوب قهر آلود خلوتدن
 طشره کلدی تمام خشم و خدم منتظر ایدی که شاه وزیرک مشاوره لورندن نه مشه
 حاصل اوله و مخفی محاور لورندن نه نتیجه ظهوره کله چون ^{ملک} بر غضب و خشم آلود کورد
 جمله سی باشرین اشغه ایدوب طوردر لور ملک پوردی تا کار شناسک پرو بالی یولدر لور

دین خون آلود قلوب اول درختدن آشفه آندلر و ملک جمیع لشکر ایله اول مقام مقرر
 و موضع معبوده یه غریمت اندر چون بوامک اقامی بومر بسید ایردی غراب غروب
 مهر آشیانه افسوسپردن پروانه قلدی و کواکب ثوابت سیاره هوای فضای آسمان دن
 شبنم کیم طهرانه آغاز قلدی **بیت** چودروی روز روشن کادوباری • سمن زار او
 چو خک سبز زاری • کوربا نادر لیل اولمش هویدا • فلک قلدی هزاران شمع پندیا
 دیک طغیان یه ساه بومانک چون کانون دماغندن غلیان ایدوب خواص
 ارکان واعیانته ایدی چون بزه زاغلوک کشور لری اطلاع میسر اولدی و اثر تیغ
 قهرزدن لشکر لردینک اکثری نه پاوی سر و قیسی نه بال و پر خانه و آشیانه لری زیر
 وزبر خاک برابر اولدی مقرر در که اگر بر دفعه دخی کوه اولی کبی لشکر ظفر رهبر ایله
 شبنم ایدوب کوفرایده و زمنصور و مظفر اولوب بقیة السینک بالقام تیغ اشقا
 روضیاتین شام ایدوب خستگان علت غریمت یاران کدشته نوش اندوخته شربت
 اچوره و زود دشمن مخدول و مقهور اولوب بر شاد و مسرور کوبشیر کاشانه لر حظه
 حضور و جهور لر روز کار چوره و ز **مصرع** پس از مرک عد و خوش می توان زیست
 چو شاه شام تاج خلائی بر سر و رواج نیل فامی در بر ایدوب لشکر نه شمار اختر
 کشور ربع مسکونه سحر قلدی و امیر سپاه زنگبار خیل روی تبار تبار الفار
 اچون عباسی علمر قالدردی **بیت** چو خورشید تابنده شد ناپدید • شب
 نیر بر چرخ لشکر کشید • ملک بومان دیوان ایدوب تمام خیل و حشمت قصه
 قصه شبنم در میان اندی جمله سی بو غریمت وزره یکجنت اولوب آزماند بر لشکر
 بی میل و امان و پحد و کران زاغلوک مکاف جانینه سیل کبی روان اولدی **بیت**
 کوه رزم جوی فتنه انگیز • هر پر کینه و بی باک و خوزیز • بکین خواهی میان ترا نشک
 بسته • دل چون سنک رادرجنک بسته • چو لشکر بوم اول مهر و بومه قدم
 اندلر نه زاغلوک ن اثر بولدیلر و نه حاللر دن خبر بلدیلر لاجرم مضطرب اول اطراف
 طواف ایلدی کار شناس زیر دخت ده آنلرک احوالی کومر با قوالی دیکلری وزار

۱۸۹
 زار اغلیوب حزین ایچوردی ناکاه بر بوم آنک اوازن ایستدی ملکه خبر
 وپردی ملک برخ بومله که مقرب درگاه محرم اسرارشاید یار آنلک یاندوخی
 بیره کلوب ای اول حاله کوردی دیدی سن کیمن ضروری کارشناس کندو
 حسین و شبنم بلردی و منصب وزارت و رتبه صدارتن بیان قلدی ملک
 اتدی بلی سنی بلورم خیلی زماندر که احوالک ایشردم امدی بزه خبر ویرک زاغلو
 قند کتدیلو بوکتمکاردن نه حبله قصدا دیلر جواب وپردیکه ای ملک بزم حاله
 آنلک محرم سهری وکلد وکلد دلیل بویمیزی و پرو باله بوتمدن برآمد لالت
 کفایت ایتمیزی ملک اتدی سن زاغک کام السری وزیر و حبله تدبیرند مستشار
 و مشیر یکن نه خیانت سببیلر و خواجهی سکا سزا کوردیلر و خجگناه اندک که پرو باک
 یولوب تنوکه بو قدر زخم اوردیلر کارشناس اتدی بخدوم بزم حتمه بدکات
 اولوب حسودلر قدح و وقیغه محال بولدیلر و بکا بو عقوبتیه روا کورب بوخجه زمان
 برو خدمات مبرورم و مساعی مشکورم بالکلیه ضایع اولوب هیأاً مشور اولد **بیت**
 بی نزد بود و منت هر خدعتی که کردم یارب مباد کس را بخدوم بی عنایت **ملک**
 اتدی نه بسبب حادث اولدی که سوء ظنه باعث اولدی کارشناس اتدی **شیخ**
 ایند کد نصکرم فیروز وزیر لرن جمع ایدوب بریزند پیر لرن سیولند یار حبله سی ملکی
 جنک و مقابلیه تحریک ایدوب اتش شقائے نیرا تمکه اتفاق اندلر چون نوبت بکا
 اتدی ملک پوردی که سن یونار عاری بخجه تدبیرلر سویندرمک فکر ایلدک و خامناً
 خصم غدار ی بخجه اتش تدبیرلر کونیدرمک تدارک قلدک بنده ایتدم ای ملک بزه
 لشکر بومله طاقت مقاومت بخجه میشرم که آنلک قوت و قدرت لری بزم صیت
 و سطو نردن افزوندر و هنگام جنک جرات و اقدملری و مرکز معرکه ده قطب
 قیاملری دایره تغییر و تهر پیردن بیرون دندعلی الخصوص که توسن دولت ملک بومانک
 روان اقداری و عنان اختیارنده دلیل و زبوندر صاحب دولت قاهره ایلر محله
 لافنه ادرمق علامت سفا هتدر و خداوند بخت روز افزونلر ستیزم مقامت

طور متوشانه شفا و تدبیر **بیت** ستیزند که با خداوند بخت **•** ستیزند را سر برد
 چو ز درخت **•** صلاح بود که رسول کوندره و ز شویله که بار نخی تله آتش جنگی
 تیر آید لرز خا نما نری عود کبی تفرقه اودنه اورب دود کبی زوای جهانند پریشان
 اوله وزوا کر کوش وفاقدن پینه شفا ۲ اخراج و غش دماغا لوندن دیو خلا ۲
 از عاج ایدوب جانب صخره میل آید لرا بقای تاج و تخت چون و خراجدن هر نه
 تکلیف ایدر سه بی توقف قبول ایدوب جانم منت بله و ز **بیت** چوسر ایدت
 سر مقاب اخراج **•** و کونه سر پا تو ماند نه تاج **•** ملک چون بنم کلامی ایشندی بحکم **الحق** **تر**
 کام آرزو سنه خوش کلیوب آیدی بونه سوز درم سوبلرسن وینه بی ادبانه جواب در
 که ایلرسن بوم دید کک نه شومدر که انک قدوم هجی میل بنی تحوین ایلرسن و بنم
 لشکر می انک چشمه مقابله سندن کوز کوسن میوب تحفیف ایلرسن **بیت** اگر دشمن
 از تبع دارد ستیز **•** ترا هم زبان سنان هست تیز **•** چون این سخن را بکام آورم **•**
 دل دشمنانرا بدم آورم **•** برد فعدرخ بیضیت دهانی آجدم و هواد ایلن و حق کذا
 یونندن پند و موعظت جواهرن خالت پائینه صاحبم و انیدم ای ملک جاده صوابی قوی
 جانب خطایه کمره و هوای نفسیه او یوب بی تأنی و تامل بوازم شروع اعمه همیشه تعلق
 و تواضعی نفسیه که پیشه قل و زور و قوت که مغرور اولم عدودن اندیشه قل نوسن نتر که کام
 عنان طفلله رام اولور و صید سر کنی ملایمت و ملا طغله که قناد قید دام اولور **نظم**
 آسایش دو کیتی تفسیر این دو حرفست **•** باد و ستان فروت باد شمنان مدارا **•**
 بو حالک خارجدن مثالی اول باد سخت و تند در که کیهان ضعیف لطیفی و ملا می
 سبیلله صدمت صرصر قهرندن سلامت بولور و درخت سخت و عنفی خشو ننه
 اجلدن اصلدن بر کنده اولور **بیت** مکن ستیزم که چرخ از ستیز کاری خویش **•**
 ره ستیزه بر بندد ستیزم کارانرا **•** ارکان و لعیان ندن بنم اقوام اولور و صفت بولوب
 بنی جایست خیانتله متهم قلوب متفق الکله ایتدو که سن بوملر طر فیه میل ایدرسن و کذو
 حبسک و ولی نعمتک جابن قویپ نه سوبلرسن وعد و طرفندن سوبلرسن ملک ارباب

حسدك قوليله نا صيه پند و نصيحه دست رد او نوردی و بکا خشم آید و ب
 بوغدا پله کور رسن عتاب بیوردی اما شوبله فهم ایلدم که ضمیر لرنده سز که جنک
 عظیم اتمک مضمدر و خیال لرنده سز که جدال و قتاله بلکه بالکلیه اصل کوزی
 استیصاله قصد ایلمک مقرر در سناه بوم چون کار شناسک مضمون کلامن
 معلوم ایدی وزیر لرنیک برینندن سوال ایلدی که سن بو زاغک کیفیت
 حالنی و حقیقت مقانی بنجه اکلرسن ایدی انک امرندن بران توقف ایتمیوب همان
 قیدن کور مک کورک و بود بود و نیک سر پیون که یاد خانه نیک و فسوندر تیغ
 آب شکل و آتش فعلله نندن ابروب هیکل بحس و جنة بحس کالید بدنی عرصه
 خاکدن مغالعه که کوند رمک و غمت و هست قتلن که اندن زیاده غنیمت میسر
 دکلدر راحت عظمی و منفعت کبری و وسیله حصول مانی و سرمایه سرور و شادمانی
 بلکه کورک بو خاکستر انجند براخکر و بواخکر هم فسرده ضمنده بر سر مشاهدن ایلم
 که اکو مشتعل اولور سه هزار آب تدبیر لرنک اطفا بی میسر دکلدر **بیت** آری تحت
 الرماد و میض نار و لو شک ان یکن له خرام • نفوذ یا لله ازین آتش و ساره دود
 هر کیم که فرضی غنیمت بلید غالب بود در کم اول قدرت بردخی الله کیمیه و بعد
 ندامت و ملالت فایده و پرمیه هر کیم که عدوس و ضعیف و تنها بولر اولی بود در کم
 آنک نداد کن قلوب اذن خلاص و ملق اردنجه اوله زیر که خضم اول و رطه دن
 رها بولمقی محمدر کم قوت بولوب تیغ کینده کینشد اولوب انعامن الله **بیت** دشمن
 چون بحسب از نوازوی بختی • ارنبد تو چون رست تو ازوی نرهی • خواهی که اما
 باشدت از آفت او • دردست تو چون فتد ما شندهی • وینهار ملک انک
 کفتارنا سنجارنه التفات و اعتبار اید مسون و فسون جانکدارن سمع قبوله
 ایشتمیوب موجیلله ایشتمیه سن که بضایح حکما ده کلشد که دوست نامرمد
 اعتماد اتمیه بوقلمنه قالدی که قول دشمن مکار کینه جوهر اعتقاد اید سن **بیت**
 درین زمانه که بدوست اعتبار بدست • چه کوبه غره توان شد یکفته دشمن کار

چون بولکائی اشیدی درد دله نالش ندی وایتدی **تظم** بکایتی بوجامند کے
 دیئ اور دستخ دخی ریش و ستنه نیش بولکام ملک بومانک قلیند تاثر تمام ایدو
 اول وزیر دن اعراض ندی و برنه دخی المقات ایدوب ایتدی بو خصوصه نه دیوسن
 و بوبابک نه تدبیر صواب کور هسن ایتدی انک هلاکتی جایز کور مزم که حسب مروت
 خصمی ضعیف و بی طاقت کور چاک مرهم مرحمتله آنک درد نه دوا و جراحته شفا
 ویر ملک کرک و مکام اوصافن انک حقند اظهار ایدوب مراسم احسانن انک بایند
 میذول پورسن کرک مشهور درد که چنی قوت و امان دلینه قیمتی کرک و پامال و اهاده
 دستگیر اولو کرک **پیت** ده نیک مردان آزاد کیر چواستاده بارافاده کیر بعضی
 امور اولور لکه کشتی کند و دشمنه دخی مشفق و مهربان اولور تته که خوف درد اول
 زن باز کان سوه نه مهربان قلشد در ملک استفسار ندی که نچر اولشد اول **حکایت**
 وزیر ایتدی بر باز کان و ارایدی که غایت مالدار ایدای ما بد سیرت ورشت صورت لکی

فرا رمالی قد رخه و اریدی بوجه دین پروکران جان و خلیل و نامهربان ایدی ^{بیت}
چو دیود و زخ از عفریت روسی چو زاغ کلخی از پیه بوده کویسه ازین سنگین دل پولاد
جانی چو هجران دل کدازی جان ششانی بو مرزشت طلعتک بر زیبا صورت پاکیزه

سیرت عورتی و ارایدی که پدر منیر بر تو بعه رخسار خورشید نظری ایله شب تیره
 روز روز روشن قلوردی و چراغ جهان شب آفتاب که قدیل طاق نه رواق ایدی بدر
 شعله شع روی دلاری یانته محو اولوردی زبان زمان اول جان جهانک شرح جماله
 بو پند منکم ایدی **پیت** ماه طلعت نکار زهر جبین • حسنتک طالعینه یوز تحسین
 هزارستان خیال بوستان حسب حالند بو صورتله مترنم که **پیت** تطیرک کورمشد
 مکسه اصلا • نه یار منش تعالی الله تعالی • بازرگان هزار جان و دله آنک وصلنه
 متشوق و طالب و اول صد هزار منزل آنک مجاورتندن مستقر و هارب اولوب آنک
 افسانه سیله شیفته و افسونیده فریفته اولوردی دایما جور و جفاده ایدی
 و هواری نفرت و یاده اما شوهر نه هر دم آنک جفا سے و فای جدید باعث اولورد
 و هر لحظه آنک قهرندن مهر تاز و حادث اولوردی **مصراع** مهر فرون نمیشود تا تو
 بکین نمیشوی • نه بی تفرقه خاطر دست آرزو یله شب زلفنه و اصل اوله بلورد
 و نه بی خار غار محنت کلستان دویندن بوسه لیه بلوردی **پیت** من بند
 ان روی که دیدن نکذارند • دیوانه زلفی که کشیدن نکذارند • اتفاق بر کچر
 آنک او نه او غری کودی اول زمانه مکر بازرگان خوابه وار مشدی زن بیدار
 ایدی دزدک حرکتی احساس اید بچک خوف و هراس کا غالب اولوب عز و نازی
 فراموش اندی و ناچار شوهر نه کنار اندوب خواه و ناخواه در اغوش اندی بازرگان
 اویندی دوست بیداری نکارند کوردی کمال سرورندن جوش و خروش اندی
پیت مکر بیدار شد بختم که آن روی که در خوانم • بنود امید دیدن پیش من
 بیداری آید • آیا بونه شفقتم که پرده غیبدن نیم حقه ظهور کلدی یا بوبند
 نه خدمتله بود و نه لایق و بوسه سعادته سزاوار و لدی **فرد** مری که بنودت از
 کجا پیداست • چون اطرافه نظر اندی دزدی میان خانه ده کور بیلیدی ای مرد مبارک
 قدم میمون فال مال و منالم سکا آنک سودی که حلال اولسون هیچ تکلف چکه
 است و کن قدر آل خوف امر که برکت قدم کله بو جفا کیش پوفا بکا مشفق و مهربان

اولدی بومثلک فایده سی اولدرکه بعضی مقام اولورکه کشتی انتقام قصد اندوکی
 مکسنید دخی لطف واحسانی ارزانی کورر حالاً بوزاغک دخی حال همان بومنوال اوزره
 رحم کنی چون حال وی دیدی که جای زحمست ملک اوچینی وزیردن صورده
 که سنک رایک بوا مرده ینده مضر اولمشدر ایتدی اولی بودرکه ملک اندن لباس خیالته

کشتی بومثلک فایده سی اولدرکه بعضی مقام اولورکه کشتی انتقام قصد اندوکی
 مکسنید دخی لطف واحسانی ارزانی کورر حالاً بوزاغک دخی حال همان بومنوال اوزره
 رحم کنی چون حال وی دیدی که جای زحمست ملک اوچینی وزیردن صورده
 که سنک رایک بوا مرده ینده مضر اولمشدر ایتدی اولی بودرکه ملک اندن لباس خیالته

خلع اتمیه بلکه خلعت امانیلده مخصوص قلوب اثار تربیت و عاطفن انک بابتد
 اظهار ایلیه تا اول دخی انک مکافاتندن خدمات پسندیدک دریغ دویمیه بلکه الد
 کلد کجه زبان مخالفت و مناصحتی پرکار ایلیدر دخی بوکم عقلا جمعیت اعدای پریشا
 اتمک سعی ایدرلو و مجمعلو ینده سنک تفرقه اتوب ممکن اولد کجه میانلورن مخالفت القا
 اتمک قصد ایدرلو و اختلاف کلام اعدا موجب بتلاف دل و انتظام حال اولیاد رنکه
 درد دیومیانته اختلاف سبب جمعیت خاطر زاهد اولدی ملک استفسار ایتدی
 که نه کیغیتله واقع اولمشدر اول **حکایت** وزیر ایتدی روایت ایدرکه بوزاهد پاک
 طینت و عابد پاکیزه سیرت بغداد نو اچیسندن بر موضع صومعه طو تدی و اوقات

لا اله الا انت سبحانك

صبح و شام عبادت طاعت خباب ملك علامه جل و علا استغفار اندی چو تعلقات
حطام دنیای فایدن الی کشدی و صفحہ چہرہ روزگار دہ کعبین سیاه و سفید بیل
و نهاده غدرو پوفالو نفس معاینه امشدی بلوردی که نوش سترت بی نیش مضرت
اولمز و نقد کج بیدرد و رخ محصل اولمز بیت يك كل پخارد راين باغ نیست • تیغ
زند بر تو و گنج خوراست • زرد کند رویت و کوی ذراست • فراغت زاویر سندن
قناعت کرپا نند باش چکشدی و نهال توکلی زمین درو تنک دکش و تخم تخلی مرزعه
دلک امشدی بیت ماطح قناعت و رضا افکندیم • وز دوست بهر چهر میرسد
خور سندی • القصه مرید صاد قلرندن برینیی درویشک فقر و فاقه سندن تشویر
مطلع اولوب مدد معاشیون برکاومیش فربر که کام آرز و شیر شکار آمیر پله چوب
و شیرین اولوردی بر سبیل نذر زاهدک صومعه سنده الندی تقاق بردزد تو حاکم
مشاهده الندی و قوت طامع بی هیجان ایدوب صومعه زاهد متوجه اولدی
ناگاه برد یو کله آدم صورتنه کیرب آنکله همراه اولدی دزد صور دیگر سن یکسن و نه
طرفدن کلوب نه جابه کید رسن جواب و بردیکه بن بر غولم بو شکلله مشکله و بو
صورتنه ممثل اولدغهم علت بودر که بو محالک خلائی بر شیخک رسادی هدی
طریق توبه و انابت مالک اولمشدر اول سبیدن بزم مزاج اخلاص و اغوا مرفاسد
و بازار افساد و وسوسه نمکاسدا و لمشدرد لوم که فرصت بولوب آنی هلاک ایدم
و کلزار جهانی خار و خود زاهد باردون پاک ایدم بنم حالم بودر که اشد رسن حالیا
خبر و برک سن نه کئی سن و نه طرفه کید رسن و بو حرکندن نه برکت خرا د ایدرسن
دزدانندی بن مرد عیار پيشه ام و شب و روز بواندیشه ده ام که خلقک مالغی باج
ایدم زاهد مزبورک بر فربر کاومیشی و ارمیش حالیا قصد بودر که دراز دستلک صفتند
سحر سامری کو ستر و ب کاومز بوری اول کوثر آستینک صومعه سندن بر حیل ایلد
اخراج ایدم دیوانندی مصرع ای جان جهان تو یار مایه **فمرجبا بالوفاق علی احسن**
الوفاق محمد الله که رشته اتحاد ما پهنزده مبرم و رابطه جنسیت که علت ضمدد

میانم زده محکم در دعوی اتحاد ده بوقوی شاهد در که هر بر فرک مقصودی واحد و مقصد
 معبد زاهد در پس موافقت بوله کرد در شبانگاه صومعه زاهد ایردیلر زاهد وظایف
 عبادت دن فارغ او لمشدی و سجاده سی و زره کرپان مراقبه به باش چکوب دزد
 خواب غفلت دماغه یول بولمشدی دزدک خاطر نه خطورتی که چون غولانی قتل
 مشغول اوله محتمل که فریاد ایدوب جوارند اولن خلایق پیدار اوله و بوقصدیر جبهه کاوه
 داودیمک میسر اولمزدی دخی بوفکره دوشدیکه دزدکاوی الحق البتہ قاپو بی اچسه کرک
 شاید که صریبایدن زاهد خوابدن او یا نوب غرامیمه مشغول اوله بوفرض او زده اکا
 ظفر بولمق مستورا و بزبس زده ابتدی کرم ایلر بر زمان توقف ایلر که بن زاهدی
 قتل ایدم صکره سن کاوی آلوب کیده سن دزداندی کرم ایلر بر آن ارام ایلر تابن
 کاوی الم کیدم بعد سن آنک امرن تمام اید سن بو خلاف آنلرک میانن قایم و لک
 عاقبت مقاوله لری مجادله بیر نهات بولدی دزد زیادہ مضطرب علای صوتله زاهده
 ابتدی گاه اولکه بودیوسنه هلاک اتمک استر دیوک دخی ناینه جمعیتی ملتهب اولوب
 فریاد اندیکم پیدار اول که بود دزد کاوی آلوب کتمک ایستر زاهدانلرک آشوب و عریه
 او یا نوب خروشن اندی اطرافدن اولن اصحاب و اصحاب متنبه اولوب صومعه زاهد
 شتاب اندلردزد و دیوهری بر طرفه حجر دیلر کندیلر و زاهدک نفس و مالی اول ایک
 ظالمک خلاف وجدالی سببیلر صحیح و سالم قالدی **پیت** چودر لشکر دشمن افتد
 خلاف • چرا تیغ باید کشید از غلاف • چون وزیر ثالث بوکلامی تمام اندی و لکی وزیر
 بوایک و نیرک تدبیرن پر غضب اولوب اندی شوبله فهم اولور که بوزاغلر مکر و فتنه
 مغنون اولوب بو معاملده غبن فاحشه مغبون اولد کوزینهار زنهار خواب غفلت
 بیدار و شراب جهالتدن هستیا راولک و کوش هوشگری پرده پنداردن خالی قلک
 و بومارک عواقبده دخی ذهن ثنابقله فکر صابی واجب بلکه عاقلر مکر اعدادن تحفظ
 یابندن طریق احتیاطدن خروچی صواب کورنر و آنلرک کشار دروغ و کلام بی فروغ لر یله
 طریق مستقیمدن انحراف کوستر مز و عاقلر بو معنایه التماس میوب جری تلق و ملا میتلرن

۱۵۸
 کله تعلق و ملاطفتله تلقی قلور و عداوت موروثه و خصومت قدیمه دی فراموش
 ایدوب صلح و آشتی ایلده کوکلرن خوش ایدر بلر لکه دشمن هزار نقش محبت کوسترسه
 هنوز نك عداوت لوح دلندن محو اولمز و چندا نکه بار از ملاطفت یا غدرسه هنوز هوا
 صفا غمگام کدورتن محو اولمز **بیت** زلف هندوی تو گفتیم که دکره ترند • سالهارفت
 و بدان سهرت و سادست که بود • بوجیب در طرار بصر سترک بصره کوزده طره بغداد کور نور
 و خر مهره نه اعتبار سترک نظر کرده کوه شاهوار کور سترک بصرم حال کن همان اول درود
 حاله بگرز که گفتار زن بد کورده زلفیه اولدی ملک استفسار آندی که بخبر اولمشده **ال**
حکایت وزیر آندی و روایت ایدر لکه شهر سرانندیدن درود کور ایدی که بلا هندن
 منقبه زمان ایدی و بر زنی واریدی که ملاحتده زلفیای دوران بر آهو چشم ایدیکه بر
 عشوه ایلده هزار شیر شرنه پی شکار قلوردی و بر شیوه ایلده روباه عقل حیلده کار خوا
 خرکوش و پردی **نظم** نگار تیر مرکان قوس ابرو • مه عقرب روایت سنبله مو •
 بت جوزا کر خورشید ایا م • اسد چشم و حمل دم حیات ایا م • درود کواکاسنیفته اولو
 بر زمان انشمار اولمزدی و بر ساعت انی کور مسه راحت و آرام بولمزدی زن اگر چه
 ضروری نکه مصاحبت صوری ایددی اما معنیده باشی اغیار ایلده خوش اولوب بزم
 عشرتک جام محبتی بریاده نوش ایلدی آنلرک جوارند بر جوان واریدی که قد بالا سه
 کو یا بر سر و ایدی که چمن باغ جهانده بمش ایدی و خط سبزی بر سینه ایدی که کنار چشمه
 حیوان احاطه اتمش ایدی **بیت** دخی چنانکه زخورشید ماه توان کرد • خطی
 چنانکه زمشک سیاه توان کرد • اول زنک مرغ دی بوجوانک محبتی دامنه طوتلد
 جوانک دخی کو کلی شکاری زنک عشقی کمندنه گرفتار اولدی آخر الامرو ساطع میانن
 کدوب مراسله مواصلیه و معاینه به مبدل اولدی و مقدمات کلام و پیام عیش
 مدام و عشرت صبح و شامه سرانجام بولدی حسود لر دن بر طایفه که ایکه یارک **صله** موا
 رشکی آنلرک قامت لری تیری یا قلوردی و ایکه رقیبی میانشده شمع صحبت افروخته
 اولسه آنلرک دل لری قتیلی شعله آتش حسد ایلده یا نوب یا قلوردی **بیت** هرگز حسد

نردم بر منصبی و مالی. الا بر آن که داد و باد لبری و صبا. **اول** حاله مطلع اولوب
 بخاری کیفیت حالدن خبر دار اندی لر بچاره نك اولعدر غیرت و حیثیتی یوغدی که بر
 طریقی معقولله آنک تدارکنه مستغول اولیدی **بیت** بر شمر از لره بی غیرت و لوق. **چون**
 اولمیه يك عورت و لوق. **پس** عورتنه اندی سفیر زادن مهتیا قل که دوستلردن
 بعضی زیارت اتمک کشم کوك اگرچه مقصد سفرم بعید و مسافره مسافتم مدید دکلیر
 اما بریچ کون انده توقف اشم کرم بلزم که سنک ناز فرقه که بجه صبر اید بلم و یا نداشتیا
 نه طریقله تحمله قادر اولم **بیت** ای بنا کام مرا از رخ تو مجبوری. خود که باشد که
 بکام از تو کزیند دوری. **زن** کفله تحسیر و تحزن اظهار اندی و هزار رحمت
 و خونا بایله کوزلردن بر اکی قطره یاش اقدی نه الحال توشه اظهار ایدوب شوهر
 او پدی قوجدی و داع اندی چو زنجار کندی عورتنه زبان نصیحتی پرکار ایدوب ایتد
 ای نکار زینهار که قاپوے اچوق قومیوب محکم بنداید سن و اسبابی محافظه ایدوب
 بنم بندگی کوش هوش که پیونداید سن **بیت** کجکه مهر میله مهر اوره سن. حق کور تکرار
 اربکی طوره سن. **زن** شوهرک پند فی قبول ایدوب سوکند ایله مؤکد قلدی و هان خطه
 که اری کدی جانانه خبر اندی و ایتدی **مصرع** بیا بیاع که کله اشکفت و خار غناند. **جوان**
 وعده قلدی که چون کچم دن برج ساعت کجه طلوع صبح صلا مترقب اولوب حلقه کبی درخت
 دلداره حاضر اولم زن اول وعده ایله شادان اولوب کباب و شراب احضار ایدوب
 عشرت اسبابن مهتیا قلدی **بیت** زهی سعادت طالع اگر بشی آن. بکله من بچانغان فرود
 آید. **درو**د کوکدوب احشامه دك بزیر تو مهر قفا ایدوب پیکاه مخفی زاهدک خانه سنه
 کلدی تعاق اولیدی که مهر ایله ماه بر برج قران اتمشیدی و اول ایکی بار علی رغم رعیناً
 بر بر نیک دیدار ایله خوشحال اولمشدی کاه جوان ماه جبین بر نکه رنگین و خند شیرین ایله
 نازنینک خرمن صبر آتش اوردی و کاه اول شوخ طنا از عشق و ناز و کرم شد دلنوا ایله
 جانانک متاع روح روان غارت قلوردی **نظم** دوبت نازنین عقل قریب
 پای تاسره لطافت و زیب. این برخ شمع جمع سستان بود. وان بلب نقل می پرستان بود

پچاره اولقدر توقف اندیکه آنرا جامه خوابه میل اندلر آهسته آهسته بونلرک یانتد برکو
 سکری یاندی تا باقی مصاحبتلرین دخی مشاهد قله و حقیقت حالی کند و کند و زیله کورب
 انک حقتد اید کلوی واقعدر بله بواشاده ناکاه ذنک کوزی انک یورنیه راست کلد
 و ارنیک کتمه سی بو حال یحقیق اچون بهانه ایمش بلدی فی الحال دیک مکرر آتش فکرم له
 قانیدوب معشوقه سترله ایتدی جهله بیدن صورکه بنیمی زیاده سورسن یوقسه شوهرکه
 جوان دفع صوتله اندی ای سروجن ملامت قامتک کی راست سوبله که جان و دلدن بکامه
 زیاده مایل سن یا حله لکه می زنا ایتدی بوسواله سبب ندر بو محاله یعنی طلب نه جان
 پیم جاندن سوال اولی تکرار و زبان الحاحی برکار اندی زن اندی سوزک طغری شی بودرکه عو^{نیلر}
 اکثر یاسه و غفلت یالو و شهوت جھندن بو مقوله حرکت یدرلر و ناعمر مله هدم اولوب
 بیکانه لرله مناسبت واجینه لرله مصاحبت ییلرلر اما چون حاجت نفسلری روا اوله
 و صوت شهوتلری نکسار بولر بیکانه لر حکم و یروب نظر اعتباردن دور ایدرلر
 و مجالستندن اعراض ایدوب مصاحبتندن نفور ایدرلر **پیت** ترک یاری کتدود لکار
 دوستی خود نبود پنداری اما شوهر خرمشابه سندن در بصره و قان مترله سندن در
 جکرده بلکه جان درجه سندن در تندن و روح مرتبه سندن در بدنده **مصیح** ازجان بود
 کوپرو زجانان کوپرنیست **منال** عی جواییدن بر خوردار اولسون اول عورت که شو^ه
 کند و نفس نفستندن عزیز کورمیه و زور لفی کیمه قدی لام و شراب زند کانی حرام اولسون
 اول زن که حلالنه جان شیرینیدن لذید بالمیة و سرهایه حیثا زنک رفاه حایه
 و فراغ بالی و انظام امور و معاد و مالی اچون دلمیه **پیت** و فامیاد امیدم اگر بغیر
 تو هست **حرام** باد حیاتم اگر برای تو نیست **نثر** چون درود کر بو فسون و فسانه فی اشته
 کو کلند رافت و آثار مرحمت ظهور اندی و غرق شفقت و محبتی حرکت کلوب کند و به اندی آز
 قالمشدی که بو عورت حقتد بیدن بر مضرت صاد اولوب خدای پرورکار حضور ندن
 شرمسار و کنه کار اولیدم بودردمند حقتد نه عجب سوء ظن اتمشم بو مسکین خود بکا
 عاشق زار امیش و نیم محبتدن شب و روز بقرار امیش انک بو قدر تعلق و تعشقی

شده ده

489

واریکن دین و محبت ده لایق بودر که انک خطا سینه یوزنه اوریم و بموقوله نادره کز
که آنک اندن صادر اولدی اغماض ایدوب اندن اعراض کوستریمیم که هیچ آفرید
سهو ذلتدن عصمت و بر بندیه بندش هوندن خلاصه طاقت میسر کلد ر
مصراع کسیه کجاست که اود امنی نیالوداست **حالا صلاح** بودر که شرعیست لرن
انلره تلخ اتمیم و آب رولون دوست و دشمن او کند خاک فضیحه د و یکم ظاهر
بودر که بوعورت بونوع حرکتیه سهو و لهو جهشتن انمشد ر قصد عمل ایلد اتمشد
فرضا که اوله اوله اولی بودر که **حَلِّ الْمُوْتَمِرِ عَلَى الصَّلَاحِ** موجب ایلد اصلاح حمل ایلد
نظری انک هنرنه حصار ایدیم و دیدیم می انک عیبندن گفت ایدوب قبایحی ذیل
اغماضله ستر ایدیم **بیت** کره هنری داری و هفتاد عیب دوست نه بیند بخیر از **نیک**

بس همان اول گوشه ده خاموش و لوب و تردی تا اول وقت که آنرا عیشتند
 فارغ اولدلو وایت شب نگوشار و علم افوز ملامس انجم سیارا و لدی **فرد**
 آجلدی طراشیدن رخ روز صاجلدی نور صبح عالمه افوز مرد پیکانه طور د
 خانه سنه پوردی وزن مکاره جامه خواند کند و سن او پوره اوردی در و دگر

۴۹۰
 آهسته برندن طوب رفیق و لطفله کلوب عورتی یا تنده او توردی
 و آستین لطفله رنگ ملای چهره سندن کو تر ب نرم نرم النی اعضا سنده
 سودی تازن بر فریب کوزن آچوب شوهرنی بستر او سندن کوردی فی الحال
 برندن طوردی کلوب آیدی **پیت** دمنید صبح سعادت که یار باز آمد **م**
 هزار شکر که آن غمگسار باز آمد **پس** صورت دیکه سعادت و سلامت چن کلد کز
 اندی اول وقت که اول بیکانه ایلده آشنائی جامنی نوش و ساعد آرزو یله میان
 شاهد و صالی در اغوش ایدر ذکوا ما چون بدم که سکا البته بر ضرورت حادث
 اولمشدر که بومقوله فعله باعث اولمشدر شرایط لطف و مروتی رعایت ایدر
 حضور کز مانع اولدم علی الخصوص که بی واسطه ایلده بیکانه مرتبه ده ^{مهر و} ^{مختل}
 و ارایدوکن بدم و بیکال میل و لطف که مطلع اولدم و جزم ایدم که حیاتی بنم ^{صله} موا
 اچون استر مش سن و سندن بونوع حرکتک صدور نه علت البته یا سهو ^{غفلت}
 و یا توقان شهوت ایش بنیدن بدن ایا و نفرت و غیره هر و محبت دکل ایش بس
 بکا بقدر اللطافه سنک خاطر که دعایت اتمک واجب در و دائر عرفه صیانت
 ایدوب ممکن اولد تچه های حرمتکی حایت اتمک لارمند قلبکی قوی طوت
 خوف و هراسه کوزک و پر مهر و وحشت و دهشتدن بری اول و بنی عفو ایدر
 معذور بود که سنک پایکد ارباب عرض قولنه اعتقاد ایدوب منهوی سو حجه
 سکا سوطن اعتقاد اتمشدم بحمد الله و المند که بنم مظنمه موافق و خلقک ^{سنه} مساو
 مطابق **پیت** سهو بود آنچه کمان برده ایم **ز** زخم زبان ^{نکیر} ^{کلمه} ^{کلمه}
 مکرانکیزی درمان ایدوب جانندن خشم و خشونت و عنف و رعونت زایل
 اولوب موجب وحشتی لکلیه فراموش و دست مصالحه و مصافحه ایلده دوش
 ملاطفت و موافقتی در اغوش تدلر و بخار زبان اعتذار یله بونقیی کمر ایلدی
پیت نود خدا جرم تو نا چیز باد **من** ز تو راضی شدم او نیز باد **چو** بلبل ^{اصلی}
 بود استانک **صقن** اولم امین مکرندن آنک **که** مکرکی محکم و کیدی متین در

بوردن دورا و لن حقه یقیندر بو مثل اراددن مراد اولدر که سزدهخی اول بخار کبه
اول زن بد کردارک کفتار نه فرقیته اولدی بوزاغ مکار حیلله کارک دام تزویرنه
کوتار اولمیه سزوانک زرق و سفید سیه شرط احتیاطی لدن قومیه سز

بقول خصم بدانندیش غر بنوازشد کسی که کرد چنین عاقبت بشیمازشد
بعضی دشمن اولور که خصمک حالنه مطلع اولدوغی سبیدن اکا طفر بویوب
ضروری زرق و تزویر مقدما تئ ترتیب ایدر و خیر خاهلق یوزند نصیحت آمیز
کلمات ایدوب اول حیلله ایلر کندوسن اکا قریب ایدر تا آخر کار و افق احوال
و مطلع اسرار اولوب بصیرت کاملله مترصد وضت اولور طورر وقتند هر زخم
که اوروصا عقه آتش باز کی خرمن وجود خصمک کولن کولن کو که صاورر و خذات
مکری تیر قضا کبه بی خط و خطا هدف مراد و نشان مقصوده راست اورر زاغ آید
ای شکار دل آزار بر جرب زبانلق نه ی مفید اولور و بو قدر سخن رانلق نه مصلحه
یراد یعنی بکا اولر ظلمک و بنم حقنه واقع اولان جورک حیلله و مکرا یله مناسیته وار
هیچ بر عاقل غیر راحت اچون کند ویر جراحات دو اکور می و آخر نوش و عیش اچون

۱۹۱
 کندیدینیش و دردی بنم حالی حیدیه نسبت اتمک غایت عبادت و تداشید
 که کونکے روشن و معاین در که بوعقوبت بکا ملک را خانه مخالقم پاداشید
 وزیر اندی بد فعال سنک مگر واکه حسب حالک دلالت حالک دلالت واضح
 دالدر و خدعه و احتیالک و بر شمس دن له محتاله اید بلک محالدر تنک داغ
 محنت طوع و رغبتله اور بشد و هر دختده بر رحمت و هر جراحته بر راحت ملاحظه
 اولمشدر محصل کلام کام خاطر کنه اولن لذت انتقام بوعقوبت شراب بدکوان
 مذاق امید ساز کا قلمشدر بخه کسنه لهاله اعدا چون کند و نفسن خدا قلمشدر
 و مخدوملری باینده شکر نفی ادا و حق کداریق و هواد اریق نامن جریده روزگار ده
 املا اتمک سودا سیله کند و لرن و رطه عناد کرداب فایله اتمشدر رسته اول
 توزیه اعدادن اخذ انتقام اچون ~~نفس~~ خدا اتمکله حقوق صحبت یارانی ادا ^{نفس}
 اتمشدر ملک بوم صور دی که بخه اولمشدر اول **حکایت** وزیر اندی روایت
 ایدر لمیونلردن برجاعت کمر بر جریه ده که میوه سی پیشمار و آبی خوشکوار و هو
 فرا جریه ساز کار ایدی وطن و ما وای طومشدر دی بر کون اول قومک اکا بوندن
 برجاعت بر درخت سایه سنده او تور لردی و هر طرفن چون زیانله سوز
 طوبن او در لردی بر زمانه بسته کی لب خندان ایلد فدی و فستق بوزله بستن
 خبر و پروردی رساعت لطافت نکور پر نور و حلاوت انجی فی نظیر در حکایت ایدر
 ناکاه بر خوس رشت اول نواحی کست ایدر کن انله انده راست کدی و انالک
 بوجعیلردن پریشان و مضطرب و کانون در و نندن آتش رشت و حسدن
 مذهب اولوب کند و کند ویر ایدی روامیدر که میونلر بوساوع تروه و مراتع ^{مید}
 که غیرت بوسنان امدر تر و تازه میوه لرینه او توره لو و هر نظیر چیلر و دسترن
 و یا سمن و سمن را وزره یانه لر و طوز لرین دل شکسته و خاطر خسته ایلد حاج و محتاج
 روزگار کچم و هر زمان کاسه دورانندن شور بای مجاعت و شور باه ریاضت
 اچم هزار زور و زاریله بر چغه الومه کیمه عید اکبر قلم و محنت بسیار ایلد بر استیانه

المایر سه نعمت و عنیمت بلم بیت **رقیان** در بهار وصل و بشکفته همچون گل **۱**
جرامن در خزان **هجری برك** و نو با شتم **۲** پس **للك** مجننه متوجرا و لوب قصدا **للك**
جمعیتلرن پردیشان قلہ و بنیاد حضور لرن بر باد آید و ب اول مقام جنت
نشان خلب تعلبایله **الترندن** الہ بوزنیہ سوروشعی عددن کچوردلو و بر خطہ
پحد و بعد بوزنیہ جمع اولوب جنک **الذرا** آخرا لامی بخر خند و ضرب سستکل حرس
حریجی مجروح **ولنک** آید و ب میدانہ مردانہ ارمدن **برک** و بار عشرتی پڑمردہ او **للك**

و زاویه خاطرې پر تو شمع حضور ایلله منور او ملدن چراغ توت و زوری مرده
اولدی **بیت** نادسید بلیم جرعه از ساغر عیش میزند دست جفا

جام مرادم بر سنک **الفصل** خرس ستمکار هزار ضرور در آید بهیول میا نندن
 پنجوب کو هساره دوشدی و فریاد و خروشی ایدوب باشنه کند و جیسنندن
 پجد و پجساب و خوشا و شدی چون آنی اول حاله کورد لر کیفیت حرب و ضربدن
 مورد لر خرس فقیر صورت ماجرانی نفیر و قطیر تقریر ایدی و ایدی بوندن ارنوق کم
 ناموس سزلق و غیرت سزلق اولور می که خرس قوی هی کله یوزنیه ضعیف سپکودن
 بوکار و سنا لایق اوله هرگز قدیم الایامده ایا واجداد میز بود نام یعنی کور میس و شمش
 و بزم نسلمن بواصل خجالت و حقارت قبول اتمش لور دشو بله که دفع عار و اخذ ناره
 بزدن مساهله جایز اوله تا قیامت ده بود ناملق صفی روزگار ده باقی و پایدار
 قاله صلاح بود که همدستان اولوب بر شیخی بله روز حیات لردن تیره عباد کارزار
 دیدم امید لرن خیره قله و زیبت **بیت** کرا ز کردش چرخ با سدا مان بجو اهییم کین خود
 از بد کمان چنان سر بگو پمشان در ستیز که ماند زمان نام تار ستیز خرس لک
 که عرف غیر تالی مضطرب و آتش جیملدی ملتب اولوب دهان لاف و کوفه
 آچلر و اغر لردن کف جدال و خلاف صاچد لر **بیت** مخالف چو مورست و مار
 ازها کجا کورد از پنجه مارها رمارایت جنک وراشتن **بیت** ز دشمن سرو تاج بکذا
 بونک و زرنیه مقر ادد لکه همان اول کچر اسباب استغال ایدوب کار و زار و شعله
 کیر و داره بوزنیه لک خانما لر نیر آتش بوار و رله و خانه حیالتن یعوب و خرمن
 وجود لون یعوب کولن کو که صاوره لور چون شیر زین چنگال مهر پشه سپهر دن چشمر
 سارنه باندی و دبا کبر و اصغر حوای قطب شماله حرکت آغا زاندی **بیت**
 چو خرسید تا بند بنمود پست هوا شد سیاه و زمین شد درشت
 با لکلیه اول کو هسارک خرس لری پجد و پجساب حرب حرا بله بوزنیه لر جزیره سنه
 شتاب ادد لکه مکر شاه بوزنیه ارکان و اعیان شدن بر جمع کثیر ایلده شکاره کید و اول کچر
 میان بیابانده قالمشدی و سایر خدم و حشم هجوم دشمنان غافل هربری کند
 و مقام و منزلتند آرام قلمشدی ناکاه بوسپاه پنجه تپاه بر بلای سیاه بوزنیه

کشور و لشکر نه قدم هجوم اندر **پت** سپاهی جو مورد و طعنافتند • به تیزی جهان در
جهان ساختند • بوزینه لک اکثری تیر و مار و علف شمشیر بودا و لوب روی مری
و ذاع اندیلر و بقیة السیف مجروح افکار زور و زار له اول و رطه خونخوار در نکاره
یتد لرخسار چون اول پیشه بهست نشانی انواع نعل مالی و اول جزوه آبادانی اعدا
و مد عیدن خالی کورد لرهان اول مقام پای قامتی دامن سکوت چکد لره

و اول خرس جفا دید ستم کشید کذ و لره امیر ایدوب و دست تسلط و تقلی
درازا اندیلر و هر نعمتی که بوزینه لره و روزمانله جمع امثالردی بد غضب بله نوب
و غارت آغا را ندیلر **مصرع** الله الله که تلف کورد و کم اندوخته بود • چون بتا شیر صبح
عیان اولوب چمن جهان رخساره خوبا ز کیم تابان اولدی و جمشید خورشید خلیفه
زمان حضرت سلطان سلیمان خان صاحب قرائن سرپر زرین اوزره جلوس
ایدوب زمینه فرمان روان اولدی **پت** چکوب لشکر نه سلطان خاور • جملنه
سهرابادی مسخر • ملک بوزینکان بو جالدرن غافل شکار کنان جزیره جانبنه مایل اولق

انشای نراهله هرقمی کردن بر جاعت که میان کرداب بلاد نهم جانکار امانه یتسلودی
 قرشوکلدر و خروش و فریاد آتش تپیری کوش فلک نیزه سیوردر ملک کیفیت حالدن
 سوال ایدوب صورت واقعه به مطلع اولحق کانون در و نند دیک غیرتی قاینیوب
 وانگشت جیرتی دندان حشرله چینیوب ایتدی در یغ اول محالک محروسیمه که دست
 نصر فزندن چقدی وحیف اول بخایر معصومه یه که اعدا و پیکانه لوانه دوشندی و او یلا
 که بخت بر کشته خاک ادباری بزم فرقتن نثار ایتدی و اصیتنا که دنیای عدار بزرگ
 کنار ایدوب دولت ناپایدار صدم حله بزندن فرار ایتدی **نظم** بوستان
 دهر لبرک و نواپی کس ندید • چهره اقبال رارنک و فای کس ندید • برفیپ آباد
 کیستی از عقل نیست • زان کزو پرفتنه تر محنت مآی کس ندید • سایه سپاه که ملازم
 رکاب بادشاه اید بیلر اضطرار آغاز ایدوب هربری مال و منال و اهل و عیال لری
 نوحه و زاریه بشلدیلر آنلرک میانشده میمون نام بر بوزینه و ارایدی بنام که عقل
 و خرد ایلد بین الاقلن مشارالیه بال بیان ایدی و فضل و هنرله سایه بولردن امتیازی
 مستغنی عن البیان بوسیله انلرک میانشده حرمت و نامی و اریدی و شاه و سپاه
 انک میامن رای و افکار یلر استظهار ایدر لردی **نظم** ازین روشن دلی حله ضمیمه
 بندپیری در دست اقلیم گیری • زحل شاگرد او در نگه دانی • عطارد چاکرش در خامه را
 میمون چون ملک مخزون و سایر حشی سرنگون کوردی ز بار فضا حله نصیحه آغاز ایدوب
مصرع بر باده نازل اوله اتم جرج • کاند و ارا یکی سر پشت بدن اولاد و ستلر اولور غمگین
 تا نیا شادمان اولور دشمن بزول نوایب و حصول مصاییدن جرج و فرغ نیندی نواب
 ایدیدن محروم ایدد و قلت صبر و خفت عقل و سقامت رایله مشهور و موسوم ایدر ببول
 وقایع که احیاناً واقع اولور تلذذ و تدارکندن اکی شنه کونک نافع اولور بر پستی عمر و وثقی
 اصطباری متسک در که شجره صبر مثمره حاجاندر بحکم **نظم** تحمل کلید ابراب حصول
 نجات و وصول در جانتد • کلید در کج مقصود صبر است • در بسته دانکه بگشود صبر
 از آینه سنیه در دمنان • بخارستم آنکه بنزد و در صبر است • بری خیمای راست

و تپه دست و فکر ثاقب دروای صایب که چون برق رای صایب دهن ثاقب
 شب و افق ده لایع اوله ظلام ظلمی هوای حال مظلومان ستم دیده دن رفع ایدر
 و فارس میدان فراست و مساعت فکر ایلده هزار ساله حیل و مکر کند و دن
 دفع ایدر **بیت** توان بمرهم تدبیر نیک و رای صواب • جراحت دل صد باره را
 دو کردن • ملک بوزینکان مضمون کلام میمونله متسلی اولوب صورت یکدیگر کاره
 چاره ندمیمون خلوت طلب اندی و ایندی ای ملک نامدار بنم اهل و فرزندم و خویش
 و پیوندیم بوکوه ستمکارک الله کشته و شیشه عارفنا موسوم بو بدکردارک رحم
 سنک ظلمی ایلده شکسته اولدی مقرر درکم بکا آنلرک حسرتیله عمر دن لذت و بوقصا
 حیانتدن راحت متصور دکلدر **بیت** بی روی توندن میتوان بودولی • آن زندک
 از هزار مردن بتر است • چون عاقبت کار درخت زندگانی عرقاب بواره دو شمشک
 مقرر در اولی بود درکم بر سبیل تعجیل کندی بوقصای فنا و بوشنکای دینادن سرای
 بقا و فضای راحت فرای عقبایه پیشدیم و خوفت ملکی ادا و نفسی انک یولنه
 فدا ایدوب یاران کریم و دوستان قدیمک انتقامن اول نیم لوفن آلمه ملک ایند
 ای میمون شربت اخذ انتقام کام حیانتد شیرین و خوشد و شراب قهر و استیلا بزم
 زنده کانیله صفای بخشد سن خاک اولیچ قی عالم خواه خراب و لیش خواه معمور و سن
 هلاک اولیچ بنی آدم مخوف و لیش نامسور **بیت** زچمن چون سدی نودر پرده •
 خواه کل نازه خواه پزمرده • میمون ایندی ای ملک بردام نکباته بن کر قنار اولدم
 که هزار کره محاتی حیات اوزره ترجیح و فانی بقا اوزره اختیار اشم عجب کلدرب
 نوردیدن تماشای زن و فریدن حاصلدر اندر چون نقاب ترا بله مستور اولمشلدر
 و سرور سینه مشاهد عیال و خویش و پیوند ایلده متواصلدر زخی خرمن وجودی صر
 هلاک هباء منتورا و مشدر بازارد نیای نه مالک سرهایه فراغ بال و فراغ حال مالک
 و منالدر معلومدر که هب موروث مکشید دست خویش خیم بدسکال و ایمال دشمن بد
 فعالدر حال دلرم که ملک و ظایف حقوق و خدمتانی ادا قیل و سایر اصحاب و احبابک

دختر احتلینیه هم راحتله دوا قلم و نقد جانی نثار اتمکله اخذ دنا و رفع عارا ایدم
و ابنای حبشک لباس ناموس صابون غیرله بوختا لوشتن بوم ایدم و یو
وسیلله بوروزکارنا پایدارده نام نیک و ذکر جیل یاد کار قویم کیدم **بیت**
بنام نکو مردم آردست • کون جمله مقصود نام نکوست • ملک کر کرد که بند ایچون
غم چکیوب دل مبارک نشاد اید و چو زاجا بله صحبت اون آباد ایدم بنم و فادار لغی
اون تمیوب برد عابره یاد اید **بیت** چون در میان مراد آورید دست امید • ز عهد
صحبت مادر میانه یاد آید • ملک ایدی سویله کوده لم که نو مشکی بخیر انا مل تاملله
حالا تدول و بوخیری بخیر تخمین تدیرله حل اندک میمون اندی بر فکر ایدم که اگر شرف
قبل ازانی پور لورسه او مریم که ملک دولتند دشمن شومی بر تیر هلاک کن معدو
ایدم و جرم بود که بو تدیرله اعدای خاکساری شعله سومله موم کبی ایدوب صوم
ایدم صلاح بود که فرمان ایدم سزنا جلاد ان خیرم دست بی مثله ایدوب دست
و پایمی شکست ایدم و بو پیشه یه کنارند بر کوشه ده براغر لرکید لر و ملک کندو
ملو زملرله منهرم اولان لردن کندویر ملا زملرله فلان موضعه متوجه اوله لر و اکه
کون کچد کد نصحر او چخی کون صباح کله لر و کند و منظر لردن فراغت و حضوره اقامت
قلم لرنه دشمندن اثر بوله لرونه مزبج اندلک حبشندن متضرر اوله لر ملک همان
رای میمون موجیلده فرمان ایدوب پور دیکه تا آنک کوشلرن کوشه دندالنه قور دیرلر
واطرافن خرد ایدوب پحد و پیکرن زخل اور دیر و نالان و غریوان اول پیشه کنارند
عدویر قریب بر کوشه ده برقدیلر و شاه و سپاه او جابندن بر جایگاه حصینه
پناه ایدوب منتظر اولوب طور دیرلر بجاده میمون اول کچه زخم نیش و ریخ ریشدن
بر وجهله نالسا بدر دیکه دیدن سنک سخت دلانک اضطرابن کورسه رقت ایدوب
آب و لوردی و کوه پیستون صدای درد آمیزن آشته فرهاد کچه فریاد قلوردی
ملک خراسان علی القباچ اول طرفی طواف ایدرکن ناکاه اول ناله جانکاهی آشتدی
و آوازی جهنمه متوجه اولوب میمون اول حال او زره مشاهد اندی بونک برله

که غلیظ القلب ایدی اگر قتا یددی و با وجود که سخت دل ایدی که کوکند ملائمت
 و ملاطفت ظاهر ولدی و آنک تفتیش حالی و تفحص مافی البالی خصوصه استغاث
 ایدوب بواجمالک تفصیلن استفسار قلدی بیمون دخی فرستند بلدی که بوقوم ملک
 ملکی درد عا و نثایه آغاز اندی و شادمان ملوک لایق اولن مراسم تعظیم و تکریم
 تقدیم اند کد نصحره اندی **دست** ز چشم و دل بدن خاکیم در آتش و آبست **•** بخشیم
 بین و بدل رحم کن که کار خرابست **•** ای ملک بن حقیر شاه بوزینک انک وزیریدم اتفاق
 انکله شکاره کیدوب شب شب بخونند بومر که ده حاضر کلام یارند سی هر مینی لر کلوب
 ملکک بود یاره قلمندن خبر ویر چک امیر بوزینکان بیم تدبیر مه زیاد اعتمادی اولدوغ
 سبیدن بوکاره بدن بر چاره التماس اندی بر دخی خیر خواهلق جهندن آتی خدمت
 ملکه دلالت ایدوب ایدم صواب بود که کمر اطاعتی در میان ایدوب ملازمت یاب ملکه
 شتاب اید و زنجبات زماندن آنک سایه دولته التجا ایدوب نواب دور اندر آنک
 درگاه فلك دستکاهنده پناه اید **وزیریت** در پناه همت صاحب دلان **•** راه جوید هر
 که هست ز عافون **•** کر تودر کلشن درای کر بری **•** سوی دستمان بگذری سبیل جری **•** ملک هم
 کلامدن آشفته اولوب حاشا بویشته یه مستو اولن جماعت چون ناسر لکات ایددی
 و دهاننه امانی اجوب زبانندن زهرار صاحب انواع ترهات سولیدی چون آنک
 حقوق نفی قلبدن راسخ و محافظه شکو شوکتی زمین دلین شایخ ایدی آنک بکا
 شتمنه و بنای عرض هدمنه سفید اولوبوب برد فخر مشغول اولدم عاقبت نفسنه خشم
 و غضب غالب اولوب پیوردهی تابکا بوسیاستی اندلر و ایددی بوید که در
 که پادشاه دشمن و سپاه اعدانک هوادار ایدر وارک اولر جریره قریب بر موضع
 براغک تا اولد کورسون که آنلر آنک جانبی نه و جمله حمایت ایدر لر و بوخیر خواهلق لک
 حقوقنه نه خدمتله رعایت ایدر لر بس بکا بو عقوبتی اندلر و بو کوکشد ده زار و غریوان
 قویدلر کدلر سوابق حقوق خدمته لواحق حقوق و محمله مکافات اندلر بو کلمات
 ایددی و بر در دله اغلدی که ملک خراسانک آتش رقیله جکرن طغلدی و غایت دفع

و شفقت قطرات اشك كرم دیده بی شرمندن قطره قطره طلای **بیت** کوبنا لم سنك را
د بخون شود • و در بگویم دید هاجیون شود • **ملك** آیتدی حالاد پر کر بوزینه لرقتند
کندیلر جراب و پردیکه بر پیا بان وارد کر که اکامود آرمای در لرا کا پناه اند لر قصد لری
بودر که آند لشکر جمع ایدوب ناکاه برسیاه جرار و لشکر خونخوار له سینه شینون ایدر لر
ملك خراسان بوسوزدن بلكلدى و آیتدی ای میمون صلاح حال ندر میباد که علی الغفله
بزه فرصت بولوب بر آفت یتشده لر میمون آیتدی ملك بوفکر کردن خاطر جمع اتمك
كرك و باب رای و تدیری دست تا مل و تانیله فرغ اتمك كرك بائنه که اکر نیم ایاعم
اولسه باشم یو لکرده فدا ایدردم و نه الحمله اقتدارم اولسه ایاع اوزره دکل باشم
اوزره کیدردم و سری نه منت و سپاس اول نا خوشنا سرك اوستنه التوب حق لرنند
کلوردم و قبل حلول الاجل دشمندن انتقام حاصل کلوردم ملك آیتدی مقدر در که انكرك
مقامنه سنك و قوف تمامك وارد را کر قادر اوله سن که آنلری بزه کوسته سن داغ
منتك تا قیامته دك بوجا عنك جبین حالنه اوره سن و شول خصمه زکسته بوبیلر آرد
تالشلر در انتقامك آلوب مراد که ایره سن و سکا بو خرافی سزا کوزنلری سندن بشنیر
کوره سن میمون آیتدی بلی اما بخیر میسر در که بوجا لله حرکت اتمك متعسر و بود ست
و پایله بولوب کتمك متعذر در ملك آیتدی بو کارك چاره بتن و سنی آند ایلمك
بغایت متین در پس و از آیتدی تا امرای سیاه و مقر بان درگاه جمع اولوب کیفیت
حالی بالتمام انلره اعلام آیتدی و آیتدی حاضر و لکه بو کچه خصمه شینون **الشك** كرك و دست
و هامونلری میمونلر ك خونیله جیچون **الشك** كرك جمله سی بو کله اوزره اتفاق آید
کر جبال و قتالی میانلرنه نفاق آند لر و میمون بر خرسك ارفاسنه یو کلد ب و او کله بجه
رهبر ایدوب خصمه مقاتله نیشته کندیلر تا بر زمانه مضکر پیا بان مرد آرمایه یتد
اول بر برتیه ایدری بر تاب و بر بادیه ایدری بآب صحاب سمایه اول هاوینك هوا سندن
اختناق و ماه جهان پهایه اول پیا بانك حرارتندن احتراق عارض اولوردی و هم
عالم کرده اول مضایقه دن کدر میسر و نسیم هامون نوره اول طریق طفر متصور

193
قتل الله
کربا
س

دكلدر **فرد** ایچی طوبی لودرخار مغیلان • یول اوزده قور قوسندن اندن غیلان •
 اول پرده سوم اسردی که اثری هرکه ایرشسه آب ولوردی و نفّ تاب آفتاب آند
 بر درجه ایدی که بر دزه سی دریای محیط بییشه سراب ولوردی و خامتندن هیچ
 بر جانور اول صحره قرار اتمزدی و حرارتندن اول شوره زار مردم خوارده بردانده
 گیاه بتمزدی **نظم** بیابان وسیع پر خافت • هرکای درو صد کونه آفت •
 هوایش آتش و آبش هوا بود • زمینش سنگ و سنگ آهن ربا بود • میمون اندی
 طور میله لم تعجیلله یوریه که تاصیح سفید فام روی جهانندن پرده طلای دفع اید
 آنلک سر پرده جمیع قضا دیباندن کویره لم واندن سابق که شاه روی شعار
 علم زنگاری فراشته قله اول بخت بر کشته لک که رایت نحسی نکوسنار اید لیس خرسر
 حرص تمام و شغف ماله کلام ایلد کید وب اول بیابانه قدم بصدر لیا قریله باشند
 چنوب دام اشقام و شبک هلاکه دوشدیلر بر زماند بضرکه آفتاب ظهور اندی بوزینه لود
 اثر کور نمدی و بر خبر بلفندی میمون تعجیل تمامله متصل کید ردی و فسانه ایلد آنلی
 فریقته ایدردی تا اول زمان که آفتاب ارتفاع بولدی و حرارت شعاعندن اول بقاع
 اطراف و اکلاف کوره اهنکه و آشیانه سمندر کی بر شعله و کفک اولدی **بیت** زکرمالچا
 میشد بتس کرم • که لب از تاب و چون شمع میسوخت • زباد کرم پنداری که تقدیر •
 بدینا دوزخ دیگر بر افروخت • تاب آفتاب در کار و لوب باد سموم دخی تمامه غار
 ایدوب مسافه بعید ده دن آتش نه دود کی بدیدا ولدی ملک خراسان میمون
 متوجه اولوب ایتدی بلد که بو بر بیابان امش که حرارتندن دله بر تاب و خامتندن
 جگر لرنه آب ولور اما بونه شننه در که شعله نادر کی شر در پر و صاعقه آتش بار کی شراره
 بریز کور میمون اندی ای ستمکار دل آزار بو کوردک بیان اجل در و اول کلن بیک
 مرک و رهن کادوان املدر معذور سپورک که اکوپک جانکنز اولسه بیکدن بری قورلیه
 و حالا که سموم ایرشسه جمله کز خاکستر اولوب بوزینه لک خافمانلرنیه او دغیر آتش
 بیداد ایلد خرمن وجود کز بر باد اوله انلر بوسوزده ایکن نف سموم ایرشوب میمون

و شاه و سپاهك كلین كلاید و ب اول بیا بان پجده انلردن براحد خلاص
 میسر اولدی او چخی کون که وقت معهود و یوم موعود ایدی ملک بوزیکان
 کافه خدم و عامه حشم ایله اول خیزه کلوب بلادی غیاردن عاری و دیاری
 اول غذا لر دن خالی بولدی **پیت** بگذشت شام نکبت صبح ظفر رسید
 که شد خزان رنج و بهار طرب رسید **بو** مثلی کوردم باملکه معلوم اوله
 که ارباب کینه اخذ انقام چون ماله و جانه قالمز و مرکب رضای حبیب
 اچون وزن و حساب تمیز بن قضیه کار شناسی بو مقوله حیلدن و لمق
 اکلرن و قصه فریورنك مصداق و ماصدق خیال یلرن بوندن سابق زاغلو
 احوالن استمشم و اندازه فراست و کیاست و مقدار حیل و خد عدرن
 ارنایش استمشم چون کار شناسی بو وضع اوزره کوردم عین الیقین بلدم
 که آنلرک رای و روایتلری صوابه مقرون ایش و عقل و درایتلری منظون
 اولان مرتبه دن افزون ایش **فر** می شنودم که راحت جانی خون بدید
 هنر اچندانی **صواب** بود که اول بزه فرصت بولدن بروضتی غنیمت ببلو
 نشتر انقام بزه قصد امتدن بزیع خون اسنا یله انک قلنه قصاید و ز
 ملک بومان چون فضلی استماع اتدی یوزن درهم دوز بر فریورنك درهم ایدو
 اتیدی بوندن زیاده سخت دولتی و پیر خلق اولور می که بوفقیه که بزه هوادار
 اولدوغی سبیدن مظهر نزاع ایدو آزار اوله بر آنک مقام عقوبت و هلاکنه
 امله و زو محنت زده یه نینه نار محنت و زحمت رسید یه نینه باد مستقت روا
 کورن و زمکم پوینتک منهوی سکام معلوم دکلد که دیشلرد **نظم** خاطر محنت
 زدگان شاد کن **و** زدم محنت زدکے یاد کن **و** محنت و غم دملرنی یاد قل **و** اهل
 بد خاطر نه شاد قل **پس** ملک پیوردی تا اول زاغی اکرام و احترام کو تو بوب خدمت
 کتودر یلور زیر اتیدی ای ملک چون بیم کلامه التفات کو ستر مدك و بنم نصیحت
 جهتنه که عین حکمت و محض مصلحت ایدی روی قبولی دوندن مدك باری انکل

دشمنان کی زندگی ایلہ و هیچ بر ساعت انک مکر و خدایعندن این اولمه که بن
 شبهه سنک درگاهک پناه اند کدن انک غرضی بوملک فسادکاری و کساد بازار
 و زاعلک فراغ بالی و صلاح حال و ماندن غیر شسته دکلدر ملک بونصیحت
 استماعدن اشاع ایدوب و اول وزیرنه نظیر صاحب تدبیرک رای اصابت
 پذیرنه التفات و اعتبار ایلدی زاغ دخی انک خدمتند اقدام اهتمام اوزره
 کلوب رسوم خدمت و آداب ملازمتندن هیچ دقیقه مهمل و نامرعی تو میدی
 و خواص و ندمای ملک هر برنه بر نوع خدمتله کند ویر متعلق و مبط قلدی لاجرم
 کوندکوتی تربیت حرمی مرتفع اولدی و شاه و سیاهان قلوبنه دخول ایدوب
 عروقه تمام بول بولدی تا بر مرتبه یله وارد بیکه محل اعتماد و محرم اسرار اولدی
 چون بو اخلاص روز افزون و صدق و استقامتن حددن بیرون کوردی مشا رالیه
 مملکت مدار علیه سلطنت اولدی سواغ و مورد و انکله مشا و ره ایدردی مصالح
 جه و ورده انک تدبیر یله میا شرت ایلدی بر کون محفل عام و مجمع خاص و عامدان آیدک
 چون ملک زاغان بغیته سبب آزده قلدی و بکایه جرمه عقوبت روا کوردی سیخی لک
 کینه سندن بر طرف و سینه سن سهام اشقامله هدف قلیخیر و سرت عذر که شفی
 صدر حاصل قلوب کامیدان اخذ انقامده دست برد تمام کوستر میبجه قرقر و ارام
 بولم و کلزار جهانده توجهله خرام قلم بن بوامرک حصولندن چوق تا مل و بخر زمان
 تفکر بجزیره توغل اندم آخر الامر عین الیقین بیدم و ذهن دور پندله کوردم که تا بن زاغ
 صورتند اولوب اول سیاه رولرک هیا شدن چقیم بومراد حاصل اولمق و کشته
 عرض ساحل حصوله اصل اولمق متمتعن مابن علمادن استماع اندمیدی که چون
 بر مظلوم مستمند برستمکار غداردن جفا ایره و بر ظالم جفا کاردن بر فقیر در ^{مند}
 محنت کور قذنی کان ایدوب بیرد عالی جانب آسمانه روان قلسه و نارا نکسار یله نایسه
 و سعلد اصطر بله یا قلسه **بیت** چکوب همت کا ترصاد قانه دعا او تن روا زانسه
 نشانه اول حالنه هر تیر دعا که شت اخلاصدن کشاد بولم بر مقتضای **امن نجیب**

دَعْوَةُ الْمُضْطَرِّ اِدْعَا عَالِي جناب خدند جل وعلا قرین هدف اجابت اوله **بیت**
 حق قبول ایلسه نداسن انک **مستجاب ایلیه** دعا سن انک **رای ملک آرای**
 ملک صواب کورد پورسون تا بنم خرمن بدمنه آتش اوردسون شاید اول خطه
 حرارت آتش جسمه واصل اولوب قبول دعا مرتبه سی حاصل اوله چنه غرتدن غمت
 آسمانیه تضرع ایدوب دیلم که بوزاغ صورتنی بدن محو ایدوب معدوم اید و سیر
 حیاتکم خلعتی ارزانی پورب بنی بوم اید تا بو وسیله ایل اول ستمکاره لمکافات
 اقدار بوم و اشقامی ناردن آلوب شلی دل و تشفی صد حاصل قلم بوجود اول و نه
 که کار شناسک قتل با بنده مبالغه امشدی حاضر ایدی ایتدی **نظم** کر چون زکس
 نیست شوخ و چولاله تیر دل پس دوروی ده زبان همچون کل سوسن میاش **بیت**
 ملک وزیر ایدی بوسوره نه درس و بوسواله نه جواب و پرسن وزیر ایدی بوج
 فن شعبه ددن برنک ورنک زرقله آمیخته بریز نکده **بیت** سزای او جمله دیوانست

و زافسون اوزیر کا زکشته دنک **منتر** اگر انکه شخص خیس وجهه خبیث کرانله

یتوب کل قله لرو حاکستر بز چشم حیوان و انهار جنان انله قورب کل قله لر طینت شوم
 و سیرت مذمومی قرار اصدیدن متغیر و ملق محالدر و خبت نیت ^{و لوش} عقیدتی سیول
 انهار و میاه بحار ایلده ظاهر و ملق و هم محص خیالدر **نظم** اکویضنه زاع ظلمت
 سرشت • نهی زریط اوس باغ بهشت • بهنگام از بیضه پروردنش • زانجیر جنیت
 دهی از نش • دهی آبتی از چشمه سلسبیل • برا بیضه کورم دم دجیر نیل • سود
 عاقبت بیضه زاع زاع • کشدر بخ پهوده طاوس باغ • شکر بوم دکل اکو برض
 محال آنک ذات خبیثه همان صورت طاری اولسه یا انمثل بدن خیسبی سیمرخ
 لباس کیوب اول پلاس سیاهدن عاری وله هنوز صمم دلدن بنم نوعنه مایل اولون
 عداوت اصلی صداقت عارضیه حایل اولسه کورک اولوش کی که باوجود که
 صورت انسانیرده متمثل ایدی بنه کند و اصلنه میل ایدوب آفتاب نور باش و سبح
 فبض محشله باد راحت باله و کوه پرو قارله مواضنت قلدی ملکت استفسار اندی
 که بخراولمشد راول **حکایت** و ذرا یتدی روایت ایدر لور که بر زاهد مستجاب
 الدعوی برجو پیار کنارندن تقاعد اختیار اتمشدی و آب قناعله دنس تعلقات
 دنیا دن الن یومش ارتمشدی اتفاق بر کون بر زغن پروا زاید رکن اول مقام
 مقابله سنه بیتشد که سکر برسو راخدن بر موش بچهره شکار اتمشدی حکمت الهی
 متقارندن خلاص زاهد او کنه دوشدی زاهدانی کور جک رقت و شفقتی
 غالب اولوب آلدی خرقة سنه صاددی و بونیتله که خانه سنه الدکن و مریدین
 بر نه سفارش قله تا آنی فرزند کی که تربیت ایدن ناکاه خاطر نه بوخطور اندی
 که بومار زیا نکار جانور در رفتی خانه ده اولسه اهل خانه بوندن متضرر و ملق
 مقرر پس دعائندی که ایزد تعالی بر دختر آید یتور دعای زاهد هدف اجابت
 یتشوب ساطه تقدیرانی بر دختر صورتند تصویر اندی سر و قامت زیبا
 هیاهات روشن روی آشفته موی برو جمله که انوار آفتاب رخسادی خرمنا هه
 آتش غیرت بر غوردی و دود رشک زلف مشکباری دل سیاهدن آسمانه

۴۸
 آغردی **پیت** خلق اولدن جهان اچندن جمال • کلدی کلیسیه اکر مثال •
 کلدی نقشه کی صورت پاک • خلق اولدن نکاح خانه خاک • زاهد نگاه اتدی
 بر صورت کوردی که لطف محضدن آفریده و بر طفل کوردی که محض لطفله پرور
 اتی مرید لرندن بریسته سپارش اتدی فرزند لری کجه پرورش اید مرید
 اشارت پری جانشه منت بلوب تعهد حال دختره سعی بلیغی در بیغ اتمیوب
 از زمانه دختر حد بلوغه یتدی ای جان عزیز بلکه جانندن لذید شمشاد قدک
 و داز سه و قامتک سرافراز بستانلرک حقه اناره و ساعد و بازو کک شاخ چناره
 من بعد سنک کوهر پاک بر شوهر ایلر سدلک زده واحد مخمط اولوق لار مدد بن بومری

سنک رضا که تقویض ایدم سن بوباید نه درس و افراط آدمی و پریدن بلکه
 ذوات علویدن و کاینات سفلیدن که اختیار ایدرسن **پیت** نه پرده
 که اولای سر و آزاد • قدو که بند در ای شاخ شمشاد • قوا زاده لر عشق کو که بند
 بویک او کند طوبی سرفکنده • دختر یتدی بن بر شوهر در لم که قدرت قاهره
 وقوت ظاهر بوی اوله و علو عظمه درجه بلند و مرتبه ارجمند ایلر اختصاص بوی

زاهد ایتدی بو اوصافله موصوف کیمیا دراما غالباً مرادک آفتابدر دختر ایتدی بی
 واقعا اول شوایب نقصدن عاری و زیر فلک ده اولنله فرمانی جاری در اول نیم زو
 اولغه سزاوار و بنی عتدایلسک رواد **نظم** دکر و چون خسرو خاوری
 برآمد برین طاق نیلوفری • زمانه در روشنی باز کرد • جهان بازی دیگر آغاز کرد
 علی الصباح که بفرمان فالق الاصباح آفتاب عالم تاب تنق افقدن طلوع ایدی زاهد
 صورت حالی انکله در میان ایدوب ایتدی ای نیز اکبر بود ختر سعدا ختر بغایت خوب
 صورت محبوب سیرت ملک منظر بیکر دلبر در **پیت** مد تا بندک برج شرف در
 صفاده صانه سن در صد فلز • قمر ایش دکلدر پایه سینه • کنش و شمش
 دکلدر سایه سینه • حالیا بحکم **من تزوج فقد احسن نصف دینه** اغوی هوای
 نفس کرا هندن حصار استوار نکاحه پناه ایتمک دلر اما بندن شوهر توانا و زوج
 عظیم الشان منّا ایلر بوسبیدن انی خدمتکه مناسب کورب دلرم که عقد
 نکاح که مرتبط و عقد ازدواج که مخرط اوله آفتاب جوز و قصه بی استماع ایدی
 خجلشد کاه صردی کاه قزردی آخربو و بجهل جواب و بر دیکر زاهد سکا بندن توانا
 خبر ویرین اول بر در که کوشه سایبان رفعتی خر کاه اسمانه برابر و دریل ظلیل چهره
 انوار می مستور ایدر و اهل عیالی تماشای دیدار مدن محجوب ایدر **پیت** آفتاب
 بدین بلندیر • ذره ابر نا پدید کند • زاهد بواژه متوجبه اولوب فصل سابق الذکر
 تقریر ایدی ابر حیا سندن غرق غرق اولوب ایتدی اگر بنی اختیاره باعث قوت و عا
 باد بندن بو معنیه الیق در که هر چند بن بکا غالب مطلقه رعنا نم آنک الله در هر چا
 که دلسه چاکر کدر و اختیارم قبضه تصرفند در هر طرف استسه زنجیر تسخیر ایلر **پیت**
 بونکته فی مسلم طوئوب جانب باده متوجبه اولدی و جمال دخترله قصه شوهری تفصیل
 سابق و زره باده یاد ایلدی یاد بو خبردن متغیر و لب بنم نه قدر قدرت و قوت
 اوله دیر سن قوت علی الاطلاق کوه ثابتدر که پای تمکینی دامن وقاره چکوب
 ادور مشدر و هرگز ندک استوار و برقرار طور مشدر بنم قدر تم آنده اولقدر تاثیر ایدر

که گوش احمد صدای صور و صفیر حضرت حمزه صاده ضربای مور **پیت** باد اگر ابرو را بجنباند
 چون بگوئی رسد فرو ماند. **زاهد** چون بو حالک و فزون و جمال با جمال دختر کوهر
 بقریب و توصیف اندی کو صدای بلند ایلد اندی ای زاهد خرقره پوش قدیمت و قوت
 موش بندن زیاده در که اطرافش شکافیده قاز و دروغند در لودر خاک و آشیانه در
 دوزرسیم انک نیش درویشندن غلبه و جسم انک زخم پرچندن تکبیره
 و نمشد در دختر کوهدن چو زو کلامی استندی عرق جیسیم حرکت کلوب **ایتد صد**
و بالحق نطقت راست سوبلرسن که موش کا غالب و مطلق در و بنمله از دواج
 و امتزاج جمله دن اولی و الیق در زاهد دخی قبول ایدوب صورت حالی بر موش
 عرض اندی موش بحسب جنسیت که علت خم در و دختر خلقت اصلی سسله که اکا منصفه
 قلبند میل تام و شغف تمام بولوب ایتدی بز دخی مدت مدید در که بود لارامه
 آرزو مندیم که اینس روز کارم و جلس غمکسادم اوله اما زوجین ما بینند کفارت
 لازم اولدوغی اجلدن بنم چغتم واجیدر که بنم جنسندن اوله دختر اندی بوا مر آسانده
 زاهد دعا قلسون که بن بر موش اولم و سنی دست عشیرتله در آغوش قلم زاهد
 کوردیکه جابیشندن رغبت کامل و هربری آخره جان و دلدن مایلدن رایل قالدر
 دعا اندی و باری تعالی دن آنک موش و لمسنه استدعا اندی فی الحال دعوی
 زاهد عزرا جایتهم مقرون اولوب **کل شیء یرجع الی اصله** حکم ظهوره کلوب دختر دن
 خلقت و صورت انسانی متخلع اولوب موش صورتند که صورت اصلیه سی ایدی
 جلوه قلدی و زاهدانی اول موشه و پروب فارغ اولدی **پیت** جان هر ناجیزا
 با اصل خود باشد رجوع. ما جواز خاکیم آخر خاک میباید شدن. بو مشکلدن
 معلوم اولور که مقتضای طینت و آذر مدیت هر چند که بعضی عوارض سببیلد
 حالدن تحول اتمک میسر داما عاقبه العاقبه همان حالت اصلیه به معاودت محقق
 و مقرر در که حکیم سخندان طوسی یعنی امیرالشعراء فردوسی بو معنی سلت نظم **حکوت**
 بو عبارت در نیکین و استعارات شیرین یله ادا اتمشد **نظم** درختی که تلخست

99

ویرا سرشت • کوش بر نشانی بیاض هشت • ورازجوی خلدش همنگام آب •
 به پنج انگین ریزی و شیر ناب • سر انجام کوه بکار آورد • همان یون تلخ بار آورد •
 ملک بوم طالع خس و بخت شوی مقتضای وزره بوضای استماعدن امتناع
 اندی و وزیر کلام اصابت انجمنه حسد حمل ایدوب جانب عواقب سور
 نظر آمدی زاغ انلره هر کون بر حکایت د لپذیر و هر کچه بر افسانه بی نظیر تقریر اندرد
 و کلک تعبیر ایلده صفحه ضمیر لونه نکات غریبه و حکایات عجیبه تحریر ایدردی و تصویر
 ایدردی تابو وسیله ایلده محرم خاص ولدی و محرمیت اسرار ایلده اختصاص بولدی
 و بر کون فرصت بولوب تقوی ملک زاغان قننه کلدی و ملک اتی سلا متده
 کور بچک نشاط بال و لسان حاله بوم نوال اوزره مقایله آغاز اتدی **پیت** ای
 دوستان بکام دل آگون توان رسید • کارام جان و راحت روح روان رسید
 بس فیروز و صورتیکه اول همی بخندند کار شناس اتدی ملک دولنده حیلله ایلده
 انلره مغرزه کردم و مطلوبه و اصل اولوب مقصودمه ایردم همان آماده اولک
 که تیغ اشقای بنیامدن چکک زمان و دشمنی دوست لر مراد بخره کور چکک او اتی
 ملک ایتدی کیفیت حال بجهه تقریر و صورت ممدن بر شمه تصویر ایلده تا حقیقت
 و افعیه جمله واقف اولوب اسباب جدال و قتال در مناسب حال نه ایشه
 مهیا قلنده کار شناس ایتدی ای ملک فلان کوهده بر غار وارد کره لیل و نهار بولر
 انده قرار ایدر لر و اول نواحیده هیزم خشک غیر متشاهید ربون فکرم انتم که
 ملک بیوره تا وقت ظهر ده که انوار آفتاب خاوریدن اولتیره دللرک بصیرت لر
 بکی باصره لر خیز اولوب اول غار تاریک و تارده متواری اوله لر هر زاغ چنکال و متقا^{بیل}
 هیزم مذکور دن مقدور لری مقداری کوتره و غار فر بوره بیه کوتره بنیادخی وارم
 اول نواحیده اولان شبان لردن بر پاره آتش کتور بول مجمع اولان هیزمه وارم
 و ملک فرمان ایده تا زاغ بر لرن تحریک ایدوب آتش مشتعل اوله لاجرم هر بوم که اول
 غاردن چقه بر وانه وار سوخته شعله نوار اوله چمیبوب اچند قائلره دود آتش نارله

بوغله ملك بوئد پرنجایت مقبول كلوب في الحال تیره اسباب حظ و تر حاله اشتغال

و ترتیب مرزوره او زرد بوم می تمامه بتورب تمام بوملری بوئد پهلر هلاک و معدوم
اولدیلر و زاغ لر فوق فور و غنایم نا محصور له شاد و مسرور و منظر و منصور ما و الرینه
رجوع ایتدیلر و نعم شاد و عبودیه بتورب دهان منیب و زیار نشکر محمد تله ایتدیلر **بیت**
آخر مراد ملك روا کرد و زکار • اقبال بوعد و فا کرد و زکار • شاه و سپاه کار شناس
ساعی حمید و خدمات پسندید سنندن سپاس دارا اولوب نك اکرام و احترامی
یابنده مبالغه بحد دن کچورد لروانك مدح و ثنا سنند غلو و اطرابی مرتباً خراطه
یتوردلر و لدخی ملکه خیر عا ایدوب سایار کار و ایچانك دخی جانله ستر استایش و ثنا
ایتدیلر بواشاده ملك ایتدی عدا بی مخدول و مقهور و اجنب مسرور و منصور قلمرده
سنگ حسن رایك و تدبر عالمه ارایانك عجب نتیجه ویردی کار شناس ایدری بو ظفر له
که میسر اولدی ملكك فرود ولتی و پادشاهك بخت سعادت منبقتی مقدما تے
نتیجه سید در بن بو ظفر ك اثرن همان اول کون معاینه قلم که تدایر مری قلع و تدبیر
قصد تدبیر تدلر و بنرم ملك موروث و ولایت قدیمری پنجه تغلبه تسخیر اتفاق
ایدوب ال پیرا تدلر **بیت** ان تیره دو که کرد بملك توجشم سرخ • هم زرد روی گشت

و جهان شدر و سیاه ملک بود نفعه دخی صوزدی که بوملرله مصیبت غلبه نجر
 صبر این بلدک و اول شوملرله مایند کرده کمال میانیت واریکن نفسکه انلرله الفت
 و موافقت نجر صبر این بلدک متیقن در که اختیاره اشراپله موافقت اتمک نجات
 متعسر در و ابرار بخار له مجادرت و محالستدن نالطیع متفرد میشلرد کم مار زهر
 ناکله مخالطت صد بار یارید کرد ایلر مصاحبیدن اولی در **نظم** اکو در تلخی نجران
 بزخم غم توان مردن • ازان بهتر که با بیگانه شهید و شکر خوردن • کار شناس
 ایتدی ملک پیور دخی کیسه در واقعا مصاحبت دیوود و محالست هملشین
 بدون هزار بار اولی در و نفسه ناجیشله انسدن مکروه دهنه یوقدر **مصراع**
 دیدار یار نامتناسب جهنمت • اما عاقل کامل اولدر که مخدوی رضا سنه
 مقتضایه اوزره تقدیم ایدوب ولی نعمتک اداء حقوق نفعی بایند هر محنت که لا^{زم}
 کلاه صفای خاطر ایلر ثقیل و نشاط و افرایله تلقی و تحمل قله صاحب همت مقام
 محنت کدوسن کرد ابا اضطراب و ورطه حیرت اتمز زیر اهرام که عواقب فسخ
 و نصرت و فرصته مقرون اوله هر چند که میاویسند در دو محنت و ریخ و رحمت
 متضمن اوله جندان اثر و اولقدر ضرر اتمز که هیچ بر کج بی ریخ اله کمر و بر کسنه
 الی نه آزار خار کل مراده از **پیت** مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب
 براحتی نرسیدن که زحمتی نکشید • دلوسک کاچه وصل یار و کلزار • کر که چکه^{سن}
 سن زحمت خاز • کوک بریل تحمل عند لبیه • که برنج کون ایره وصل حبیبیه • ملک
 ایتدم بوم لک یکاست و داضلرن نجر فراست اندک کار شناس ایتدی آنلرک
 میاننده اهل تدبیر کوردم اول وزیردن غیری که نیم قلمه اشارت قلدی و آنلرک
 د ابنی ضعیف و نحیف علایدوب نصایحی سمع قبولله اصفا اتملر و بوقدر
 ادراک اید مدلر که بن آنلرک میاننده غریب ایدم و قوم قنده رفعت درجه
 و شرف مترنم و ارایدی و عقل و فکر له معروف و موصوف و رای و تدبیر ایلر مذکور
 و مشهور ایدم مباد آنلرک بایند مکر تحقن اکیدم و عذره فرصت بولوب انری دام

انشامه چکیم نه کند و عقلی یله بو قدر تمیزه قادر اولدرونه ناصحی که کلامه
 وزن و حساب الدرونه اسرار سلطنتی که اسرار واجب ایدی بندن محنتی طوتلر
 لاجرم گرفتار دام بوار اولوب بزه اند کلمی جور و ظلم مکافاتن بولدیلر دمسکدر
 که اخفای اسرار ده احتیاط واجبدر خاصه دوست خايندن و دشمن خايندن
نظم دوستی کرتونا امید بود • محرم خود مساز در همه حال • باعد و نیز کز
 تو ترساشت • نیست اظهار سر خویش حلال • ملک ایتدی بن سؤیله کمان
 ایدرم که موجب هلاک بومان دعای سحرگاه مظلومان در وزیر ایتدی بیل
 او یله در **سیت** اول جراحت که سحر که آه مظلوم ایلیه • صتمه کیم هر کرتی بر تیر
 مسموم ایلیه • هر پادشاه که ابواب جور و پیدای فح و بساط ظلم و ستمی بسط
 ایلیه عن قریب اساس دولتی منهدم و اسباب سلطنتی معدوم اوله که ثبات
 سلطنت کفر له ممکن و ظلمه منتهی **الملك یقی مع الکفر ولا یقی مع الظلم بدت**
 ملک سلطان کرچه کافر اولسه اولور پایدار • لیک جور ظلمه اولمز مالک برقرار
 دهان ستم را بیچاره • که کم عمر دارد ستم کاره • ستمشاه چون ریا بر بند
 یقین دانکه بد در حق خود کند • دمسکدر که هر کس که دودت نشنه یه مرتکب
 لازمدر که دودت نشنه یه مرتکب اوله هر کس که ظالم اوله عنقریب هلاک نه
 جازم اولمق کونک زیر سالنده • مزبور و کتب سابقه ده مذکور در و هر کم که
 صحبت زبانه حریص اوله اول فیضی مقرر بلیک کونک اول کس که اکل طعامده
 شرف تمامی اوله بر مرض هایله منتظر اولمق کونک هر پادشاه که وزرای رکیک رای
 و بخره • اعتماد ایدرم ملک دن قطع امید اتمک کونک زیر آنا رساله ده مذکور
 فلا سفده • مسطور در که آلتی کس نه یه آلتی نشنه دن قطع لازمدر و انک
 حصولدن مایوس اولمق واجبدر • پادشاه ستم کار ثبات سلطنتدن
 متکبر و متصور ستایش و مدحندن • خلق بد خلق کثرت احباده • کسناخ
 نه ادب مرتبه عظمتدن • بخیل نه مروت احسان و انانیتدن **نثر** حریص

خسیس خیانت و دیانتدن زیر که حرص جریعی حرامه اقدام اید و هر پرده که حرص
 و احمیت قامت قوره امانت و دیانت اول مترلدن دخت قامتی کو تر چوت
 ملک بومانک دخی زا غلرک استیصال و استیلا سی باند و حرص و شره سی حددن
 بیرون ایدی لاجرم دایع امن و اماندن بادی نه هوان و حرماند حیران و سرگردان
 و غیره لاجون خضر اندو که چاهه کند و دوشوب **من خضر لاجیه فقد وقع فیها**
 نکته سی انک حقنه عیان اولدی **بیت** فرد سینره قوی قورسه کشت
 قوییه دوشمک اولور انک ایشته **نظم** میندیش در حق مردم بدی که آری بلا بر
 خوشیستن نه پنی که ریخ فراوا نکشید که جایی کند هر خود چاه کن باخر که چرا
 بهان برد وی اندر تک چاه افتد نه من ملک اندی بو خدمتک کما بیغی حقن
 که ادا قلدور و بو نعمتک عهد سگرندن کم کلور کم طایفه جانبر که صحبتلرندن
 ابا و نفرت لارمه ذات و مقتضای طبیعت در طوع و رغبتله خدمتی بمقتبل اندک
 و مخدومک حق نعمت ادا واجب بولنه جان و باشکی فدا ایدوب عدانک یا تحت
 و بلا و بار مشقت و عنا سنده تحمل اندک اگر نفوذ بالله اول وزیر ناصحک کلامنه
 سمع رضایله اصفا اید لر و جسمکه عذاب الیم و جانکه خطر عظیم مقرر ایدی کارش
 ایتدی ای ملک اگر چه صورتک آدمی بسیار در اما معینک آدم دیمکه اول لایق
 و سزاوارد که چون عنان رضا سن بر امرک تنقید و امضای جانبنده معطوف قلد
 اولاجان عزیزندن اوال یویه و ترک سری تاج افسر ایدوب میدانن مردانه قدم قوی
بیت از سر گذشتند و میدان نهاد پا صاحب دلان که کوی رادت ربود هاند
 شویله که صلاح حال و مقتضای مقام کند و دن دونک امرنه امتثال و خدمتیه قیام
 اوله توقف چکیوب فی الحال تحصیلنه اشتغال و اتمامه اتمام قلد ناعروس مرادی
 علی احسن الوجوه تنق حصوله و وصولدن جلویه کله نشته که اول ماکند و نک صلاح کارچون
 طریق سلوک اختیار ایدوب ناچار خدمت غو که رضا کو ستودی ملک استغناء داندی
 نخل و ملشدراول **حکایت** وزیر اندی روایت ایدر که بر مار کبر پسندن بخوف و ترار

اولوب ضعف قوت و قوت ضعفدن شکاردن قالدی و کسب قوت لایموت
 ایچون حوت کی تنگه و تخیر بجز نه طالیدی چون نه قوت زنگانی محال و ضعف حرفدن
 بحفاظت و بی مجالیدی ایام گذشته به تلف و ناسف طریقله کند ویراندی
 ای دریغ اولایام جوانی و احیف اول کمارنلق زمانی آه کیم بنیاد عیش و عشرتم
 اولدی خراب **کندی** طاقت قالدی بر ذره اندامد تاب **حالا** توقع مراحت
 ایام اسباب و امید عمارت بینه خراب و طمع معاودت قوای نفسانی و آرزوی
 مساعدت اعضای جسمانی همان آیدن آتش و آتشدن تسکین حرارت عطش
 منما اتمکدربونک برله کاشکی بربلک مدتی دخی مدید و عهد عیب شیکلا **و نه**
 بعید اولدی **نظم** فت دوران جوانی نوبت پیری رسید **ای** دریغا صحبت
 یاران و ایام شباب **وقت** پیری هم غنیمت دان که از عمر عزیز **مردم**
 کان بگذرد دیگر نه هستی جز بخیاب **مارچون** کوردی که تدارک احوال ماضی
 محالدر تدبیر حال استقبال که مهم ضرور در استغالاتدی و اندی که چربو **دو زگار**
 خرم **نسخه** ماوردم اما بحمد الله که بجزیره حاصلین کنوردم و بوعمر رازده بوز
 حرم و تدبیر سرشته سن اله کنوردم حالا اساس کاری که آزادلق اوزره
 بنا ایدوب هر مذلت که یوز کوستم نعمت و دولت بملک و هزار مسئله آنک
 شروعه رعایت اتمک کولک تا اول امر که بقیه عمره موجب قوام معیشت اولغه
 قابل اولر بوسیله ایلر حاصل اولر بس چشمه کناره واردی که غوکلر اندر بچند
 و بیستادایدی و ملک کامکار و امیر نامدار لری و ارایدی غوکلر بوکشت و فو
 کورچک مادک کوکلی صوبکی انلاره اقدی آخر کاد بونلردن بعضینک شکار نه
 صرفدی و ما تمزده لرکے سینجاک و مصیبت دید لرکے اندوهناک و غمناک
 خاک راه اوزره کندوسن برقدی اتفاق برغول بوغ بوجالد کوردی سر و قنر کلوب
 حالی صورتی وای نیدی وای مارینی بغایت ملول و بی غمخو رکوررن موجی تدبیر ماد
 ایتدی غمخو لرغه بندن سزاوار عالم کیم وار که ماده حیاتم بنم شکار غوکه **منه ایدی**

حالیا بروا فقیهه او غردم که انلوك صیدی بکا حلال لیکن حرام اولدی حال بونوال
 اوزره او بچای غوك بجه غمناك اولیم بنم اموم تمام اولدی بونی دیدی و برار^{بلد}
 اغلدی که تمام غوكلوك الشی رقتله دروشن داغلدی بس اول غوك وار و ملکه
 خبر و رب ایتدی ای ملک غوكان بوضورت عجب دن زیاده تعجب ایدوب استفسار
 حال چون ما دقتنه کلوب ایتدی ای یار نه سبیله سن بودام بلایه کرفتار اولدک
 مارا ایتدی من اینآه جکر سوزازل پیمان شکن ^{بر} جزا از دیکری نالم که دروازه خلیشن
 دارم ای ملک حرص شوم بنی بودام محنته کرفتار ایدی و بوشه مذموم بنی کورب
 بلا ورطه عنایه ایدی تفصیلی بوکم اتفاق بر کچه بر غوك صید قصدا اتم پیجاره
 نبدن قویب کند و سن بر زاهدك خانه سنه ایدی بن فسخ طمع بلا سندن عقبنه
 دوشوب زاهدك خانه سنه کردم قضای آلی خانه تار یک ایدی پسر زاهد خا بد لیکن

(Faint, mostly illegible text in a smaller script, likely a continuation or a different dialect of the main text, possibly in a later hand or a different script.)

ایا غنك بلش بر ما غنی غوك صانوب غایت سمدن محکم طو اتم اصردم هاندنم
 پسرک زهر دن چهر سی زرد اولوب درد زخم دندا مدن طور دوغی پرده سرد
 اولدی زاهد قضیه دن خبره ارا اولوب بوسوز فراق فرزندد لبیدن دن بکا قصد

۵۳
 ایلدی بن صحران طوبی قدم سرعت واستعمالدن پروبال آچدم زاهد عقبه
 دوشوب هر چند که بکایمکه قصدا ندی یقینی آخر دعا ایدوب ایتدی اول قادر
 پروردگار دن درم که سنه خواروبی اعتبار ایلیم و مرکب ملک عوکان ایدوب
 صید غوکه الک ایرمیه تا ملک سکاحده رسمند و یرمیه حالیا ضرورت
 اقضا ایدوب وقضای رب العباده رضا و یروب کلام تا ملک بکاسوار اوله
 و قرانی میاند بوشرف و اعتبار ایلد استیاد و اشهار بوله **مصرع** کردن نهاده
 جنای زمانه را • بوتریز و یر ملک غوغا نك قلبند تمام تاثیر ایدوب بوباید
 کند و یر زیاده شرف و افتخار ایدوب و مرتبه و اعتبار بقصور اندی پس دایما ماره
 سوار اولوب طرف چشمه ساری کزردی و انکه مباهات و افتخار ایدوب اینای
 چشمه اوزره انکه رفعت و توقظ اطهار ایدردی چون حال بومنیوال اوزره بر زمان
 کچری مار اندی مذکک عمری دز اوزو نهال دوشته سرافرازا ولسون مقرر در که
 بدن ما بتخلله محتاج در و طعمه و لقمه به احتیاج مقتضای مزاج در معلوم شریفیدر
 که مرکب روح کثرت رکوبدن بی مجال در و نه غذا بو خد متی داخل محالدر ملک
 اندی بلی راست سویلرسن بن مرکب سرا و لقمه متعسر و مرکب بی قوت متعذر در
 پس هر کون انجمن که غوغا وظیفه تعیین اندی که طعام چاشت و شباهی انکه انظام
 بوله مار بو وظیفه ایلد روز کار کچر دردی چون اول مسکننده منفعت پشمار و ارایدی
 عارا متیوب عاقبت کار مردانه ایددی **پیت** دستی که خریدنش ترانک آید تا وقت
 ضرور بوسه دادن شاید • هر کار که عارست و ملال افراید • در حالت احتیاج
 بد نماید • بومثلی اول اجلدن کوردم که هر چند که بن زمین دلد صبر بختن ایدم و بو
 طریق مدلت و مشقت بارن جکدم چوز آنک ضمنتند و هلاک دشمن مقرر و صلاح
 دوست متصور ایدی طبعه چندان کرامت بيشموب زیاده متالما اولدم بودخی حقوق
 و مقرر در که دشمن بدسکالک استیصالندن معاودات و مخاصمتدن مداوات
 و ملائمت کار کرد رسته که آتش سخت اگر بردخته جرمندن ابرشته روی خاکدن بولدوغ

دكلو يراما بولطافت و نفوسه هره رختي فرمناكه اصله ترايه و فرعي سمايه بيشه محمد بن
 واقع او بحق پنج و بنياد دندن يعر **بيت** تلاف كن كه دركاري كه صعبست . بنرجه
 و مداري ميتوان ساخت . بوسيدن دشمنان كه منفعت راى و تدبير فايد شجاعند
 كثير در كه . الراى قبل شجاعه الشجانه زيرا كه مرد مبارز هر چند كه شجيع و بهادر اوله
 ميدان مقابله ده سكر با طغوز بايكريمى او تو زنا و المى و يا يوز شخصه مقابله به
 قادر در بوندن زياده به مبالغه ايد و كه ظاهر در اما مرد صلب تدبير و فكر صلب
 پذيرايه بخير اقليم و ملك عظيمه ضبط و تسخير ايل و بولاي صلب نمايد بخير لشكر بكرانه
 بر نشان و بخير كشور آبادانى ويران و خاك يكسان ايلد **بيت** پيك تدبير نيكو ميتوان كرد
 كه نتوان پاسپاه بپكران كرد . بشمشيرى توان جاني در بوندن . بفرى شايد اقليمى
 ملك ايتدى عدايه نه عجب ظفر بولدك و فكر ثاقب و راى صايله بفتح عظيمه
 مظهر اولدك و زير ايتدى بوايمى تمام مطلقا بنم راى صلب انجام و لطف تدبير همامه
 او لما مشدد بلكه ملكك فردولت و مير نساعده بوى كار ده مددكار در دشمنان
 كه چون بر جماعت برامك تحصيله عزم ايد و ب بر مملك طلبه عزم ايد لر حصول
 مقصوده اول كسسه فايز اولود كه فضيلت سر و كله سايريند ز اميتاز بوله و اكر جمله
 صفت مروت ده برابر اوله لر اول كسسه نك مرادى حاصل اوله كه خلوص طويت و صفت
 غميتى عزيمى اوله اكر بو خصلت دى متساوى اوله لر مطلوبه اول كسسه و اصل اوله
 كه يار و مددكارى بسيار اوله بويابده دى تفاوت لوى اولسه هر كه كه اقبال و درو
 مساعد و طالع و بخت معاون و معاضد اوله دست وصاله شاهد مقصودى
 اوله در اغوش ايليه **بيت** مدد بخت كر نيست مر بخان خود را كه اكر روى سوى
 بحر كنه بر كود . ملك ايتدى كارسناس اكر بوملر بزي او لقد رحسانه آلمزه لو و نرو
 اخذ استقامه قدرتمنى بلسه لر عجب دكلد كه بزي غايت قليل كورب ضعيف و ذليل
 عدايلش در كار شناس ايتدى درت شناسه نك قليلى كنه عدايلك كرك . آتش
 كه محرق و مضرد دشمن ضرر ده قليلى كنه بويارد . مرض كه هر چند انحراف مزاج

ضعیف وله علاج احتیاج قوی در **پند** دشمن که نقد خوار و بمقدار اولسه دانه مگر ایله
 خصمی دام اشقامه چکمه قادر درشته که اول کجشک ضعیف بکر مار قوی هیکلدن
 بر حیل ایله انتقامن الوب مردانه ایرمشدر ملک ایتدی بخبر روایت اولمشدر اول
حکایت وزیر اندی مالده کلشدر که الی کجشک برخانه سقند آشیانه طوطشدر
 و او قاتلین فراغته کجور و آب و دانه ایله قناعت ایشلردی بر زمانه نصکر قدرت
 ربانی آنره برنازنین بجه ازانی پیوهب مادر و پدر بر بردردی و فرزند لرینه
 تحصیل قوت اچون طلب ایدلردی بر کون مکر کجشک نه بر طرفه کشندی کلجک کور که
 ماداقی اضطراب تمامه اطراف آشیانه ده رقص و در و نفیر صغیری عالمی طوطش و زرای
 آتش تا بیری فلک ایتره تمش ایتدی ای روح روان بونه حرکت که ایلسن بونه ترانه در که شو^{سین}
 و بونک سببی ندر که کند چلر کندک او یوسن جواب و پردیکه **پیت** میخلدر رسینه ام
 خاری که میبارم سرشک • در دل سوزانم دارم که آهی میکشم • بخبر نالشی ایتیم که بوم
 غایب اولدمدی کوردم که بر ماد مصیب و بر افعی با منیب کلوب بجه لره قصد اندی هر نه
 قد که نضرع و زاری امل آوایدیم **پیت** اگر چه غالبی از دشمن ضعیف ترس • که بتر آه سحر
 بر نشانه می آید • کار کرا و لیوب اندی سنک هوا آهنگ بنم آینه دل سیاهدن
 اثراتک میترم کلدر بن ایتدم بی اماندن خوف ایتیمیس که یو فرزند لرک پدر
 و مادری انتقام کن بر میان ایدوب قادر اولدوغنی قدر سنک هلاک کسعی اید و ز
 مار قهقهه اندی و ایتدی **فرح** حریفی که او مادر ای کند • ز مثل توبه عاجزی که کند •
 چون بن لطف دمنده آنک منعنه قادر اولدم و هر چند کم فریاد اندم فریاد رس بولدم
پیت فریاد بسی کردم و فریاد رسی نیست • کو با که درین لید فیروزه کسی نیست • اول ظلم
 خوشخوار بیج بجه لر نه سدی و آشیانه ده یاندی اویدی کجشک ز بو خبر مصیبت
 آوری استماع اید چک خرمن وجود نه صاعقه آتش دوشدی و فرزند لرک
 سوز فرا قید یاندی طوطشدی بواشاده صاحب خانه اشتغال چراغ سشغول
 ایدی روغنله آوده فیلده یی یاقوب طوترکن کجشک ز بر حمله ایله الذن قاپدی

حال و مانند ساطع اوله نته که سنک حسن رایکن و مین تدیر عالم آرایکن بکا
 واقع اولمشده **پیت** بر چهر روی کم یا بر چهرای کم • مراسم دست قوی
 چون تود و دست و یار منی • یا لکوز بوهنه کفایت اتم می که مدت مدید و یار اعدا
 محبوس و خلاف جیشله بخیر زمان مایوس اولوب سندن نه بر نادره صادر اولک
 که سبب نقیب و موجب تقیر اوله و نه بر فعل حادث اولدی که سوء ظنه باعث اولوب
 انلوی سندن تنفیقله کارشناس ایتدی ای **ملک مصر** ان نیز بدولت همایون تو بود •
 جمیع حالانده محاسن اخلاق و مکارم عادات ملکن غیریه اقدار اتمده **صفا**
 حمید شاهی و خصال پسندیده شاهنشاهیدن نه اقیاس اتمسنه بنای کاره
 اساس و جمیع امور مد معیار و مقیاس اتمم بحد الله که ملکن غرم جرم و فکر جرم
 و شکوه شوکت و هیبت و شجاعته جمیع اولوب دقایق بهیما مشکات خاطر خطیر
 و برآت ضمیر بهینه ملتبس دکلدر و موضع ثانی و شتاب و موقع فوارش و عتاب هن
 صواب مآب جناب کامیابنه مثبته دکلدر هر روز مصالح فردا و امروزای رای عالم
 افروز ایله تدارک ایدوب و فور کیا سندن هر امرک فاعله سندن خاتمه سنی **فرا**
 ایلر و هر که کردن حالی حلیه تیقظ و انتباه در **خاله** املیوب جانب جرم و احتیاطی
 رعایت و ناموس و عرض سلطنتی حایت ایلر هر کس که بو بخلین یا دله مقام حضور متد
 مرک و هلاک هزار کندله کند و جانبنه چکش اولور و نهال وجودن بوستان
 عدم دیکوب تخم حیاتن کشت زار فناده اکش اولور **نظم** خصم ترا زمانه به
 تعجیل میکشد • از عرصه وجود سوی خیر عدم • با چون نویی هر آنکه دم دشمنی زند
 مشکل کو امان دهدش مرک نیم دم • ملک ایتدی سنک مدت غیبتکنه نه طعام
 و شرابنه حلاوت بولدم و نه آرام و خوابدن راحت مشاهد قلدن حال **بخل**
تکا آفتاب دولت اولدی و ج عزتدن بدید • کوکب اقبال خصم اولدی سعادت
 بعید • و بر پارتی هر آینه مککه بر دشمن غدار و خصم قهارک دام مکرنه گرفتار اوله
 اندن خلاص اولمشخه ظلمتی نوردن و روز روشن شب دچوردن فرق املیوب

انشی آبدن و هوای تزییدن تمیز یکن حکم پور مشلکه تا بیمار کمال صحت میسر اولیه
 طعام و شرابیدن لذت بولمز و حال تابار کرائی ظهریدن اندر میه راحت اولمن
 و عاشق تادولت وصال معشوقه ابر میه قرار قلزم و مسافرتا منزلد منزوی اولم به
 حضور و آسایش کور فر و مرد خایف تادشمن مستولیدن ایمن اولم بهر لحظه حضور
 تنفس امن **بیت** چون زدشمن کسی فراغت یافت • جانب خوشدلی عنان بر تافت
 ملك ایتدی بزم رزم و عزم و خرمند آنلرک پادشاهنك سیرت و سیرتی بخه
 کوردك وزیر ایتدی فراسب و یکاست ده غایت پست و معجب و متکبر و بن پرست
 کوردم نه اندیشه صوابد **نصیحه** وارونه رای راست و نه فکر خطا و صواب نید ^{کن}
 اکثر تمام اتباع و اشیا عی دخی بوصفت اوزره درالاول وزیرك نه قتل اتمک باند
 مبالغه قلدی ملك ایتدی آنك عقلی و دانشمه دلیل و معرفت رائی و رؤیتنه سبیل
 نذر اولابنه قتل اوزره قواری و بوارى اوزره ثابت و اصراریدر الحاق اول تدر قضا
 ایدی و ملکه آنک رایبله عمل واجبدی بردخی بومک حیز قبولد واقع اولدوغی بلورکن
 مخدومند خیر و نصیحتن سعی بلیغن دریغ امدی و باب مناصحتن علی الخصوص
 ملوک لایق اولن ادای رعایتن سیح دقیقه مهمل قومدی ملك ایتدی آداب مناصحت
 ملوک نذر کارشناس ایتدی آداب مناصحت ملوک نظم کلامه طرق مدارا بر
 سلوک دروجانب خشونت و عنندن جانبه ملائمت و ملاطفه مایل و لمقدور ^{منك} و مخدوم
 بتجیل و تعظیمی بابند شرایط رعایتی تقدیم ایدوب نه هنگام الحاح و ابراهیم جرات
 و اقدام اتمکدرا کوانك قولنده یا فعلندن ذلل و خلل شاهنك فلسفه انی تصریح ایتوب
 تعریضات و حکایات و امثال دلفر سله نبیره اتمکد رسولله که البته تصریح احتیاج
 واقع اوله طرز کلامی مقتضای مقام اوزره طرح ایدوب عبارات شیرین ^{است} و استعلا
 رنگین ایلداد ایلک در اوصاف مذکور وزیر مزبورك حسب حالی ایدی و کوردن
 افعال و اقواله حلیه خصال مذکور ایلد حالی ایدی برکون کوردم که جواد کلامه میدان
 اقدام بر مرتبه ده عناد و پردیکه ملکه ایتدی جهانداری بر منزلت رفیع و مرتبه منیع ^{که}

پای آرزو جهد و جهد له اول پایه یه وصل اولی متصور دکل و مساعدت سعادت
 و معاضدت طالع و دولدن غیر یله بود درجه حاصل اولی متصور دکل چون **علی سید**
 الاتفاق بوصورت وجوده کلوب بوشعل استحقاق میسر اوله آنک قدرنه بلوب
 ضبط قواعد و حفظ مراسمند مبالغه قلوب آیین عدل و طریق انصافی که معظم شرایط
 سلطنت در کما بین رعایت تمک واجید **ریت** ای آنکه بملک یافتی دست رسی
 دولت طلبی کم طلب آزار کسی • صد تیغ سیاست ان جوابی نکند • کازردۀ مخنی برادر
 نفیس • صواب بودر که ملک کامیات معضات اموری چشم حقارتله منظور قلبیه
 سواخ مصالح جهورده بصر بصره تپه پردۀ غفلتله مستور ایلمه که ثبات سلطنت و بقا
 مملکت بودرت نشسته نک وجودنه منوط و مربوط در بری حزم کاملر که جهم حال
 و مال آیینۀ استقبالد انکله معاینه اولنور و بری عزم شاملدر که حصول امیات مهم
 وصول انکله ممکن و میسر اولور بری دخی رای صایبدر که حق باطلدن و صواب خطا
 فرق اید و بری دخی شمشیر تیزد که برق جهاشوز کی کشتی عمر مخالفی سیداب آتشف
 غرق ایدر **ریت** در باغ ملک سیر نگر دو نهال عدل • کو آب خود بنیاش
 از چشمه سار تیغ • بو کلماتدن بر کله قلمدی که سوبیدی اما شاه و سپاهدن
 بر دفره انک سوزنه الثقات ایلمدن و نصیحتی سمع قبوللر بر احد یکدی تاجک
 زیر و زبر اولوب خانر و آشیانه لری خاک بر اولدی نه انلا رانک عقل و کیا
 فایده مند اولدی و نه کد و نک فکر و کفایتی کا در کراولوب سرطه تدبیر ایلر اول
 ورطه دن خلاص بولدی بوصورت تدبیر **رای لمن لایطاع** کونجه ظاهر و هویدا
 اولدی • چدرسان رای انکس بماند صواب • که از گفته وی کند اجتناب • چنین گفت
 و آنا که تدبیر است • قبول کسی که نیفتد خطاست • بو یا بد مرقوم اولان و افشا
 معلوم اولور که دشمنک مصاید مکر و مکاید غدرندن احتراز و احتیاط واجید و خشم
 هر چند تواضع و تضرع کو ستر سه اعتماد و اعتقاد اتمک کون لازمدر که بزراغی پرو
 بو غیر حالله بو قدر دشمن نبوده و گروه پر شکوهی بر حیل ایلد یا مال اندی بونک سبب

بوملرك رككت راي وسماحت فتم وفرت حق وقت حرميد ر والا اول پخرد
 فكر عواقب دن في الحله برمند اوله لودي اول زاع هر كوفرا نده ايرمزدی وچهره
 عروس ظفري دوشندن كورمزدی خردمند واجيد رك بو بايد ديدك عبرتله نظر
 ايدوب بوجوا هر رضاچي اويژه كوش هوش ايد وچندانكه عددون مهر وحبّت لاف
 وصدق ومودت كرافن ايشد جايزد كلدركه انك مسكنت زورند مغرور اوكن
 انك مقتضاسه اوزره ايش ايد **بیت** و دشمن اكونان مودت زند صاحب
 عقلش نشارد بدوست • مارهاشت بسيرت كه هست • كچه بصورت بدمايد
 ز پوست • بو حكايتدن بودحي معلوم اولورك بازار دينا ده كسب يار خالص
 وهوادار مخلصدن انفع معامله وسودمند تجارت ميسر دكش كه كار ساسك
 امداد و عنايتيله زاعركو داب آفت و محالفتدن ساحل امن وسلامت ميسر دلو
 اكر توفيق اولوب بركسنه كذونك صديق صادق ويار موافق غرير طو
 واعدای بد را يك كين كيدندن امين وليوب هميشه احترام واندیشه اوزره
 اولوب حزم و احتياطي كندويه نيشه اتشه عاقبت دينا ده دست آرزويله ميوه
 مرانده ايره وديك عشرتله چمن عروس مطلوبني كازند كوره **فرد** بايارنكو خور
 بعشرت بنشين واز دشمن بدامن حجت درچين • **باب پنجم چهره مطلق**
اهمال و غفلت سبيله وراي پرده تعويق مستور و محبوب قالدوغن
بيان ايدم راي دابشليم كلام حكيمدن معلوم اولدك اول كسنه لوك داستانه
 كه مكر دشمندن حذر ايدوب آنك قولنه اعتقاد و مكنته اعتماد ايتيوب كندو
 خصك مضيق زرق و مكرندن واسيب كيدوغد رندن حسن تدبير و لطف حيله ايله
 خلاص اند يلر حاله برهن بزرگوار دن ملتسدركه بيان پوره اول طايفه نك مثلن
 كه برامرك كسبنه سعي بليع ايدوب مطلوبه واصل اولدقدن صكره غفلت سبيله
 اني ضايع قله لر برهن همارحقه دهان اچوب و جوا هر مدح و ثنابي خاكپاي
 رايه صاحب ايتدي **بیت** اي مبارك بي شمشاهي كه حاصل ميكند • اختران

۴۰۷
 در آسمان از طلعت نیک اختری • مورد دولت شود چون سایه فرهای • بر همان
 بونی که توطل هایون کسپری • من چه گویم در کبرای حضرتت • آفرین باد آفرین کره چه
 گویم برتری • خاطر عاظم شهنشاهی که مورد فیض ناستا هیدر محنتی اولیه که بر امر
 کسبی هرگز دکلوا صعب و لودسه بعد للمصول فی محافظه آمدن آساند زیر که بچه
 امورا و لود که اتفاق طالع و مساعدت سعادت و امداد بختله بی آفت کد و زحمت
 جد و جهد محصل اولودا مای مرے و تداییر صابت پذیر مضبوط و مستقر قلیق منظور
 اولمز هر کس که پرایه حرم و احتیاط دن عاقل اولسه و میدان رای رای صاپ و مضمار
 فکر عاقبت دن داخل اولسه حاصل سعی هیا منشور اولوب عنقریب منزل اولنه نازل
 اوله هر باری که کند ویر سلامت ایلسه فایدن قلمیه و کف دستک حیف و ندامت
 غیره سننه قائمیه نه که سنک پشنه بهنج کد و جهد وجد بوزینه کی بر صاف قلب
 و صاد و عهد دوست اند کیری اما غایت عبادت و نهایت حماقت دن قدرت ایلیون
 الدن چقردی بعد اکا چاره میسر اولدی و زخم حق و خرق حرفه مهم ندامتله
 التیام بولدی رای استفسار اندیکه بخدا اولمشد زاول **حکایت** برهن ایتدی
 اخبار ده کلشد که جزای بحر اخضره بر جزیره ده که روی زمینده نظیری یوغدی
 انده یوزتیه لر غایت یوغدی بر پادشاهلری که نای کاردان ایدی مهابت کامل
 و سیاست شاملله زمین و زمان امن و امانده ایدی مسامع جهانیان صیت صدا
 عدل و احسانده طولمشدی و مکان دیار دریا بارطوطی شکر شکر مواهب بیکر انبیده
 رطب اللسان اولمشدی **بیت** ستم زیان عدل را سودازو • خدا را فی و خلق
 خشنودازو • مدت مقامی سرور حضوره کامران و کامکار روزگار کچو بر آب خیز
 بحکم **و آئی نصیح لایکده الدهر** ربع شبانی خریف خرقه مبدل اولوب نار صنف
 و فتور اعضا و اجزاسند و ظهور اندی کوزنده نور و کو کنند سرور قائم دی کند و
 درخت قوت که مثمر ثمر آمنت ایدی تف سموم صنف خوفله قور عینه یوز طوطی
 چراغ طرینه تند باد تعبده منطفی اولدی و بساط نشاطی هجوم هجوم و غم و غم و غم و غم

اولدی **نظم** الذن جفدی چون نقد جوانی • یاغن الذی ضعف ونا توا
 خزان و قید در هکام پری • اولم وقتے صوکنده زمهر پری • سیمه روزگار ستمار
 و شیوه چرخ غدار ناپایدار بویله در که هر کشتن شباب کلش شبیه مبدل و لوب هر
 مشرب دولت خسرو خاشاک نکشته مکدر اوله بی محنت خزان راحت بهاری که کورد
 و نه خا آزار غنچه مرده کم اردی و نه جرعه جفا ساغر صفائی که **نظم** چرخ
 کردون که دون پرورد • پنجه بر سر قشند سرورد • ای پنجه اهل جاهی جاهه اثر •
 ای پنجه هاهه بند کپه صتر • پنجه زیبا غزله آل ایلر • کورک خونخواره باغمال ایلر
 بو پیر زال شوهر کش که دنیا نام و فریفته خاص و عام در جوانی ابنای زمانه که
 فی الحقیقه اطفال باز پنجه لعبت خانه جهاندر کندوسن نوعر و سلر لباسند عرض
 ایدوب زینت ناپایدار و زیور بے اعتبار له دل نظاری مفتون و مکند فریب و بند
 مکرله کردن کشادن روزکاری ذلیل و زیون ایدر **بیت** باز پنجه ایست عام فریب
 این شاع دهر • بی عقل مردمان که بد و مبتلا شدند • بونک برله که آرایش ظاهر
 باد غرور سفنکان میدان غفلت قلمشدر نمایش باطن مایه حرص بازار شاهر و شهبو
 قلمشدر عقده عقد ازدواجنه که منظر اولدی که میدان دنیا ده مراد نه یتوب
 مرداننه وصول ابولدی • جمیله ایست عرو و جهان ولی خوش باش • که این خنده در عقد
 کس نمی آید اطفال شهر **وما الحیوة الدنیا الا لهو و لعب** انک حسن ظاهر و صور
 دلفریبه ناظر اولوب خبث باطن و نقص عهد و دناوت طبع و خست سیرتندن
 غافلدر **نظم** راست چون ارقم است دولت دهر • نرم ورنکین واز
 اندرون بر زهر • درغورش توانکر و درویش • شاد همچون خیال کج اندیش • دمر
 خرد پرور که دیک دلی **الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تمروها** کج الجواهر یله
 منور در انک مخرفات باطله مایل و لمرو چاه جاهنه دوشوب کج پر چرخ
 مال پر مآلنه کوکل ویرمز چون بازار دنیا نیک فسادنه و متاعنک آخزن کشاده مطلع
 اولور دولت فابیدن ال چکوب مرعنه دنیا ده سعادت جاودانی تحین **اکو بیت**

بنی نشان که دولت باقیّت بردهد • کین عمرگاه بهارست و که خزان • الفصّه کار
 دانک اثرضعف قوّه و خبرتزلزل بنیّتی چار سوی جهان و السنّه جهانیان و انتشار
 و اشتهار بولوب حشمت شاهی و هیبت شاهنشاهی اندن نقصان فاحش
 کلدی و شکوه شوکت و سطوت سلطنته قصور تمام متطرّق اولدی **پیت** دولت
 اکرد و لت جشید یست • موی سفید آیت نو میدیست • بوشانده اقربای ملک
 بر نهال نه همتا که آثار دولت ناصیه سند پیدا و علامات سعادت حرکات
 و سکانت و هویدا ایدی نشو و نما بولدی چون ارکان دولت آنک شهریار لقی ^{تیشنه}
 استحقاق و جهاندار لقی منصبه استعدادن کوردیلر و تشیید بنیان سیاستنه
 استقلالن و تمهید سیاب ریاسته استبدادن مشاهد قلدر ضمایر ده اکامیل
 و محبت مقرّ و لوب و قلوب سلسله طاعت و انقیاد نه مطاوعت قلوب
 و حیات کشور مصاحبت مهمل و بحق ظهور لطف و احسان ^{فرخ} زیاده اولدر فواید
 دنیویدن قطع نظر بوقوله کسنه ایلر مصاحبت که طینتند مکارم اخلاق و محاسن
 اوصاف سرشته آیات مرّوت و قوت صفحات حاملنده نوشته مقتضات
 روزگار دندر هر آینه آنک صیقل صحیفه زنگار ملای آینه دلدن محو ^{سب} آنک مشا
 و نور آفتاب مواسطه هوای دروئے غمام غمومدن صحی ایلک واجب ^{مشور} تکه مشور
پیت دل که آینه شاهیت غباری دارد • از خدا میطلبد صحبت روشن راتے
 پس عزم صحبت بوزینه به جزم ایدوب بیلوفر کسے صودن باش چهر و ب صدای
 بر مله آوازی و رسم نهیت مهمودی ایدوب قصد مصاحبتنه باعث اولان
 خاطر بی عرضه آغاز اندی بوزینه آنک کلامندن اهترام تمام حاصل اولوب
 جان دلدن آنک صحبتنه مایل اولدی و ایتدی توفیر اصحاب و تکثیر اخبایه رغبت
 و اختلاط یاران و ارتباط و ستانه میل و محبت خصال ستوده و صفات پسندید
 و هر کسنه که بر رقیق شفیع و انیس صدیقی وارد رایی جهانده دخی سرافراز مکاردر
نظم مروراد و ستان صاحب دل • ذیور دین و زینت دنیا است • نعمت

دهر اگر چه بسیار است • نفعی بهتر از رفیق کجاست • **سنگ** پست آید ی بگا **سنگ**
 هوای و مصیبت سنگ سودا سی دشمن شد را ما بلزم که دولته بند قابلیت وار میلد
 بوزینه آید ی را باب حکمت باب مصاحبت بزمینان وضع ایملش در و سپور مشور
 که اگر چه هیچ کس نه بی صدیق و لایق دکلدر اما هر کس نه بی صدافتة موافق
 دکلدر مصادقت آید بچک و ج طایفه ای که اتمک کرک • را باب علم و علل که آنلر
 که آنلرک مصاحبتله سعادۀ دنیا و آخرت میسر اولور **نشر** اصحاب مکادم اخلاقه
 که دوستک خطا سنی دامن اغماضله ستراید و باب نصیحتله سعی بلوغ در بیغ ایملر
 اول طایفه ایله دخی صاحبندن احتراز اتمک کرک برای را باب فسق و فجور
 که آنلرک مبلغ همتی منہیات نفسه متصور در آنلرک میل و محبت نه سبب راحت دنیا
 و نه موجب رحمت آخرت در ایکنی اهل کذب و را باب خیانت که آنلرله مصاحبت غذا
 الیملر و معاشرت بلای عظیم سائر لوه سندن کلام فتنه نقل ایدوب سایدن
 سکا اخبار و حشت آمیز القا ایدر لور و دروغ پیروغ صورت کو ستر و بخی صحیحی باطل
 صریح اکلا در لور و جی اصحاب حق و بلا هتد که نه جر منفعده اقوال لر نه اعتقاد جائز در
 و نه دفع مضرت نه افعال لر نه اعتقاد اکثر عین خیر تصور اند کوری محض شروع اولور
 و مفید اعتقاد اند کوری متضرر ملاء خطه قلدری نافع اولور **پست** از دوستی کسبه
 چه سان نفع بری • کو خیر ز سر نفع ضرر نشناسد • دشمن دانا به از نادان دوست
 دید کلر ندانکه بواولسه اولور که چون دشمن حلیه داشته آراسته اوله فکر عوا قبی
 کند ویر شعار ایدوب فرصت بولینجه نیش و در مزین نکه حرکات و سکنات سندن
 آثار انتقام مشاهد ایدوب اثر هر قصدی نریاک ندر کله دفع اتمک میسر در
 امداد و ست که دولت معرفتدن بهر اوله هر چند که قصد خیر و رفع شره حلیب
 تقع و سلب ضرره جهل ایدر مفید و لایق غالب بودر که اول کس نه انک تدبیر
 خایب و رای صاپی سبیلله مضیق خطر و ورطه ضرر که ثار اوله نیته که اول بوز
 نادانک دوستی نفعندن قریب اولدی که شاه کشمیر که سفینه سی دریای خوزها که غرق

و کار و بار و جودی شعله خنجر آید را یله خرقا و له و اکا و اول دزدك انك دشمن و آتاک
 ایدی یاد اتمسه اول یلانك تدارك دفعی امکان پذیر و مزدی سنك پشت صورت
 که بجز اولمشد اول **حکایت** کار دان ایدی مروایت ایدر که ولایت کشمیر ده برآ
 جهان آرای و شاه کسور کشای و ارایدی که قرانه سنك حمله جبال شاخه طاقت
 کتوره مزدی و لشکر نك عدنه ارقام حساب و او هام حساباره مزدی ریایات
 سطوت سلطنتی ذرون افلاک پیمشدی و آیات نصف و معدلتی صحیفه دار
 لیل و نهار ثبت اتمشدی **پیت** زمانه تابع حکم روانی • سلا طین حاکم بوس
 آستان • اور و بن داودین رسمینه بنیاد • جهانی عدل اتمشدی باد • بورایک
 بر یوزنیرسی و ارایدی که مواضع آفاند اکا اعتماد اید و بانك تربیتی بایند عواطف
 حسروانه دن برد قیقه نامرعی قومزدی یوزنیر دخی غایت صدق و اخلاص
 رایه محرمیت ایدل اختصاص بولوب هر کچه خنجر بر تاب قطر سیمکبه الله شمع
 کبی شاهک باشی و چند ابایع اوزره طوبی ستاره کبه صبله دك کوزن یومزدی
 و تاد بد بک ظهور نیر اعظم ایلد غافلان خوبگاه بستر کالیدن باش قالد رمیه
 خدمت حراستدن فراغت قلمزدی اتفاق بردزد عاقل شهر یازدن اول ولایت کشدی
 بر کچه کوکله نوشکا داله کورمک داعیه بی دوشوب بتدیل صورت ایدوب عیارلر
 لباسله محلات شهری کشت ایدر کن بردزد غافل و جاهل دخی بوسواد ایلد اطراف
 شهری کوزکن مجالست مناسبیلد برینه راست کلدیلر دزد غریب مشورت طریقیلد
 صورتیکه نه درس فنی مجلسنه کید لوم و کیمک خانه سنه نقب اوب کیمک خزانه
 منیب ایدل لوم دزد نادان جواب و یوردیکه رئیس شهرک اصطبلندن برفه دراز کوش
 وارد که اکامام تعلقتدن محافظه سی بایند اهتمام ایدوب الله و یا غنی آهین بریلد
 فید و بند ایدوب حفظ و حراستی همچون بهرام کوان نام کی غلام که بهرام آسمان و کوان
 پاسپانی کوزنه کوسر مز لرنگهان قومشد در صلاح بودر که واره و زاول دراز کوشه آله
 و چار سوا سندن بر شیشه کودکانی وارد را کاده نقب اوب لطیف شیشد لر و صاف

قاروره لر چقروب برخوارانندن اول خره يوكلدوب كیده وزانی سرمایه كار و ذخیره
 روزكار اید و زرد آنك بوكلامن زیاده بجه ایدوب دلدی که بو مجملک تفصیلی
 تفحص یلیه بواشاده ناکاه قشودن براهمن دیدار بر عسس بدیدار اولوب دزد
 آگاه لطف حیل ایله کندوبی بردیوار آینه پناه ایدوب عیار ایله پنجه عسس مرغ
 کبی قعسه کوفتار اولدی عسس صور دیکه نه کنی قند کیدردک و بو وقت بوند
 نه ایدردک جواب ویردیکه بن بردردم رئیس شهرک درازکوشنه او غر مغر عمر ایدوب
 قصدا ندمدی که فلان شیشه کونک دکاتی آجوب برخوار شیشه يوكلدوب
 اومه الم کیدم وانی سرمایه روزکار و راس المال بازارا استطهار ایدم عسس
 مرد طریف ایدی استهزا طریقیله ایتدی حسنت دزد بویله بویله کرکدر که بردار
 کوشک که بود کلک پاسپانی اوله جان کرداب بلایه آه و شیشه بر متاعدر که دستی
 بر بوله دکر بازار جهانده و نقد جانی بو مقوله متاعه صاته **پیت** بزرخه یان
 جانرازان قدرش نمیدانی • بو مخاطر لره ارتکاب خرا نه دای ایچون اولسه
 یاری عقال قشند معذور اولسک اولوردی **مصراع** کرکسی بارکشد بار نکاری
 باری **نثر** بونی دیدی والی محکم بغلیوب زندانه اندی دزد عاقل دزد
 غافلک فعلندن عبرت آلوب متبینه و متنصح اولدی و کلمات عسسدن
 تحریه حاصل قلوب کند و کند ویدر اندی بو عسس بنم دشمن دانا و بود دزد دست
 نادانم ایتمی که بی ادر کلک کیله و رطله هلاکه آه یازدی کر بود دشمن دانا اولسه
 بنم ارم تمام اولوردی و برخرا ایچون عمرم آخرا لوب شیشه وجودم سنک بوارله
 صنوردی حالا عسس دید و کبی بو خرا نه دانی نقیه قصدا ملک صوب
 صوایه اقربدر که غرض اصلی و مقصود کلیه دست دس میسر اوله بیست هسسته رایک
 قضری البته وار بنبیا دقصری قزمغه و زرسود اسیدل سنکی بولا دله از مکه
 آغاز اندی **پیت** اوروبن تیشه سنکه پهدارا • خمیر موم اولوردی سنک ^{خارا}
 هنوز عیار شیب رو آفتاب دیوار داین افق نقب ورماشدی که نقب دزد

۸۱۰
 اتمامه پیشدی و اول مقام دن که خوابگاه رای اندی باش طشتر چمردی رای کوردی
 تخت زرین اورره خوابه وارمش و اصناف ظرایف حوالی مسند شاهید دگلش
 و انواع زواهر حواشی بساط شهنشاهی و زره صاچلش شمع کا فوری یا لک یوزلو
 محبوبه عذاری کجه قوزمش کل کل اولش و پروانه سوخته عاشق آشفته کوکل که
 نامراد لوق شعله سبیله یا فمش یا فمش کل اولش پروانه و سن کوچه دوزنده
 عشقم من جان جگر سوزم او بال پری چند اظرافه نظر اندی کوردی که بر بویه
 شاهک بالینی بایند طورمش و بر خنجر ابدار اند طوبی بر تیغ ابدار و موزنه
 او رمش دیک احتیاط طه چپ و راسته نظر ایدر بو جالی کو رچک متحیر

و متعجب اولدی و ایتدی بوسبکیارک که اعلا ی درجه دفعی و چراغ پاییه
 دریای انبساطی بساط شهنشاهی نه لیاقتله ایرمشد و بویغ ابدار که قرار ملک
 و ملت اکا و ابسته در بوی قرارک الله نه و جماله کوشد و بوتنکر مجونیل
 حیران و تحیر کرد ایند سرکردن ایکن کوردی که بر چم مورچه سقف ایواندن

سینہ رایہ کہ آئینہ جهان ارا ایدی دوستی و خارش پای نا ترا سترک
 سینہ نازک رایہ خدش و خراش ایشدی رای دریا خول به مستغرق ایکن
 دغدغه پای مورچه دن الن سینہ سنه اوردی بوزینه بو حالی کورچک
 اطراف شاهی تجسس ایدوب کوردی که برقع مورچه رایک سینہ سی اوزره
 کز لر دل بوزینه ده آتش غضب مشعل اولوب آتیدی بخیلین پاسپان واریکن
 که ستاره چشمی نجم سیاره کبی روی خوانی دشنده کور فر مورچه زنگ نه حدید
 که بنم مخدوم ایون دخی اول کستخ قدم شومن انک سینہ سی اوزره قویه بس
 عرق حمیت جاهلی حرکت کلوب قهرندن قصدا ندی که الن اولی خنجر آبدادی
 رایک سینہ سنه اوزره نابو واسطه ایله مورچه لرک خرمن جمعین صاورب باد
 فنانه ویره دزد فریاد اندی که ای ناجا نمزنی باک الک جک که جهانی هلاک و جان
 جهانی آغشته خون و خاک اندک دیدی و نه الحال صیوب بوزینه النی محکم طوطی
 رایک نغمه دزد له شراب خواب باشند کدوب حال بومنوال اوزره کورچک
 صورتیکه سن کیس دزد ایتدی بن سنک دشمن دانا که بوند طلب مال اچوت
 کلام ایدی اکر بر لحظه دخی سنی محافظه اهل ایدیدم بوسنک مهربان نادانک
 شبستانکی فانکله مال ایدردی رای کیفیت واقعه واقف اولوب مجده شکرانه
 اندی و ایتدی بلی چون عنایت ربانی عداوله دزد پاسپان و دشمن مهربان اولور
 پس دزدی نواخت ایدوب شرف تقریب ارفانی پوردی و بونزینیه زنجیر چکوب
 اصطبله کوندردی دزد که شپروک کمر میانینک بندا ایدوب خزینه امیدیه بش
 پاد شاهک قصرک دیوارنه نقبا ورب خلوتنه کیردی خلعت دانش برنده و تاج
 معرفت سرنک اولدوغی اجلدن دزوه دوله ایدردی و پوزینه که محرم اسرار شهریار
 و خزینه داری رای جهاندا ایدی چون خارج جملده جمع غفلتی خراش اولوب پرده غفلتده
 بصیرت مستور ایدی حرف محرمیت صفحہ خالندن تراش اولوب دایه حرم حرمت
 و تقربدن دودا لدی **بیت** **بیت** حصم دانا که آفت جاندر • یکدر اول دوستدن

که نادان در **بو** مثلدن بوفاید حاصل اولدیکه مرد عاقل ابواب محبت و مودتی را باب
دانش و معرفته اچمو کرک در صحبت دوست جا هلدن فرسخ بفرسخ چتو کرک در مثل
که **بیت** عقلسنر دوست دشمندن بتدر **عقلسنر** دوستدن دشمننه واردر
سنک پشت چون بو حکایاتی که فوایدنه غایتنه مشتمل ایدی استماع اندی ایتدی
ای دریای دانش و فضیلت کوش هوشمه کوهر شاهوار حکمتی کوشواره قلدرک حالیا
دلوم که دوستلر اقسامی اعلام ایدوب کلام جواهر شطامکی کردن و ساعد
سامعه طوق زبان قله سن کاروان ایتدی حکماء حکمت شعار پوروشلردر که عالمه
دعوی صداقتدن دم اورن آدم اوچ قسم در بعضی غلامثایه سنک که آنلر سنر
زندگانی میسر و لمز و شمع جمالری نور و فوری اولسه خانه صحبت منور اولر **بیت**
چراغ خانه دل دوی یار است **دل** ز مهر چنان روی بکار است **بو** طایفه در پی
دو مثایه سنک در که احیاناکا احتیاج واقع اولور بعضی خردخی مرهم منزله سنک در
که جز ضرر دن عجز یانده نفع متصور اولمز بونلر مرای لرو منافق لدر که ظاهرده سکا
صدیق صادق کهر لاما باطنده مخالف لرو منافق لدر در **بیت** پیش تو از نور موافق
ترند **وزیست** از سایه منافق ترند **کرم** ولیک از جگر افسرده تر **زنده** دله
از دل خود مرده تر **پس** خردمند لازم در که بو طایفه دوست روی دشمن خوی
معا جبتندن اجتناب اید لرو احباب خالص واصحاب مخلص جانبنه خدمت
و شتاب اید لرو **مصرع** دشمن بکسل و در دوست پیوند **سنک** پشت آیتد
فرط صداقت نه شرطله وجود بولور و کمال خلوص بجه اولور و نه طریقله معلوم
اولور بو زینیه ایتدی اول کسسه که بوالقی خصلتله آراسته اولور آنک مصادقتند
سایه قصور و مخالفتده رایحه فتور اولمیه **بود** که دوستنک بر عینه مطلع اولسه
اظهارنه جایز کورمیه **اکو** هنرندن کورب برنی اون کوره **دوسته** احسان افسه
مقابله سنک امتنان استمیه **دوستدن** احسان کورسه اکا نسیان روا کورمیه
دوستدن خطا و ذلت مشاهده افسه ذیل عفو و صفحه ستر ایلیمه اگر جرمنه اعتراف

اید و باعتبار ایلویه شرف حسن قبول از زانی کوستر هر کس که اوصاف فرموده اید
 موسوم ایلویه مطلقا صداقة لیاقتن محروم و بمقوله کسسه ایلده صداقتك عاقبت
 نداننده معنی و ملامته مقتضی اوله چون بونوع احبابه زمانه تا کیا بدر لاجرم ارباب
 تجارت و مشرد که صدیق صادق عنقا که لامکان و رفیق موافق کیمیا که بی اسکا^{ند}
پیت همان عنقاد در غمخی ارسادق • جهانند کیمیا در یار صادق • چون کاروانک
 کلامی بومقام تمام اولدی سنک پست ایتدی کلام بودر که بن دعوائی محبت
 صانع دم طریق صداقت ثابت قدم یارلک ادا بند بر دقیقه ده اهل^{ست} و
 شریطنه بر نکته یه اخلاص احتمالی یوقدر اگر بنه کند مصاحبت که بند اتمکه
 قبول ایدرسن طوق منتك تا قیامت کرده پیوند اید سن شان کرمیکدن
 بعید و کرم عیبیکدن بدیع دکلدر بوزینه یه تملق ایدوب بالای درخت دن
 اشغاینب کشف دخی دریادن طشتر جقوب بر برزکار و رابطه محبتی محکم
 وقواعد مودت استوار اند لرم کربت غربت ساخه دل بوزینه دن دور و سنک^{پست}
 آنک محبتیه مستظلم و لوب مسرور اولدی هر کون انلرک میانشن طراوت نهال
 و داد و اتحاد زیاده اولوردی و یکشن مخالفت و مصاحبت رونق لطافت بولور^{دی}
 بیکانه لک بر مرتبه یه یکانه لکه یتدی که بوزینه نك خاطرندن هوای ملک و سلطنت
 بالکلیه کندی و سنک پست فرزند وزن و خانه و مسکن تمامت اونندی **پیت**
 یا باماست چه حاجت که زیادت طلبیم • دولت صحبت آن مونس جان بار ابرس •
 خیلی زمان بونک اوزرینه کچدی و مدت غیبت سنک پست تمامدی اولدی
 جفته انک فراتندن تمام مضطرب اولدی و کانون دروننک آتش اشتیاق زیاده
 ملتهب اولدی و هجران جانکد از شعله حسرتله خرمن صبرن یاقدی و سیل سرشک فواره
 دید سنندن دامن دریایه سیل بهار و میاه افشار که آقدی **پیت** هجر داعیست
 که کرد چمکه کوه نمند • سنک برسینه زنان آید و فریاد کند • آخر حکایت فراق
 و شکایت اشتیاق اینای جشنندن بر سیله در میان ایدوب ایتدی **تظ** رفت

یار و آرزوی روی او در دل بماند. **پنج** سر و دم باز شوق قامتش در کل بماند. از جانش
 مشکل خود خواستم آسان کنم. رخ نرفت و قصه ما همچنان مشکل بماند. **بلز** کم
 اول غریق دریای غربت سفینه بسفینه سنجد کرد با غترابه صالیدی و اول سالک
 مسالک مهاجرتک پاره دل واره سیخه جلا با احتلابه دوشدی قالدی نوییدی
 اگر طلوع صبح و صایله ظلت شام فراق مرتفع و هوای تماشای جالیله شعله آتش
 اشتیاق منطقی و لیدی **پیت** چه شود کان کل رعنا بچمن باز آید. مگر این جان
 ز تن رفته بتن باز آید. چون اول غمکاری ندن بوانقباض و انکساری مشاهد ایند
 ایندی اندی اگر بنم کسنا خلعی معذور طوبی تعیبی تمسک و بنم کلامی غرضه
 حل امیوب بنی نکذیب بلز سک سنی انک حاندن خبر داشتند و کم کبی سبب مکت
 و توقن عز حضور کن تقرایدن زن کشف اندی یار مهربان و محرم اسرار نهان
 سنک مزاج کلامن شایبه مرض عرضدن معرادر و پیام حقیقت انجاء مکت عیب و درپ
 و وصمت تممتدن مبرادر مهرباری که سنک نقد قلبی محک امتحانده او دم معیارده
 اعتبار خالص و تمام عیار بولدم مقدر در کم هر سوز که سندن صادر اوله تبرکی لاستند
 و خلعت صدق قامت کلام مکب بی کم و کاستند و محرمی ایندی اشتدم که سنک شوهر
 بر بوزینه میانند اتفاق نطق مودت و وفاق مستحکم اولوب دل و جانن انک مهر
 و محبتنه وقت و عنان اختیار دن انک مبل و مودتنه صرفا بلبش غنیمت صحبتن
 هیچ بر فخره مقابل تمرش و لذت ملاقات و استماع مقلاتن عالمه و بر مومش سنک
 فراقت آشتی انک و صالی تسکین ایدمش و سنک سنک حیا لکن انک جانن نایم البدل
 عدایلو مش ماده که بوخبر غم پروری اشتدی بخار سودای غیرت دماغه چقوب
 زبان حیرله ایندی **پیت** خوز کشته از درد شرح لم دلدار یار دیگران. مارا کنار از
 اشک پر او در کنار دیگران. ای روزگار جفا کارنه کاه اندم که خرمن جعیتی صاعده ^{ایله} نرفته
 یقینک وای چرخ ستمکار نه جرم ایدلم که سیل هموم و غمومله بنیاد خانه حضور می یقینک
 یار مهربانی که انیس خاطر پریشا نم ایدی جلیس انیار اندک و حریف ظریفی که بساط عشر

اوزره نفتش مرادی آنک دیدار نشا طیلد کورددم اغیار ایله یاراندنک اول پوفا
 کویا که لوح مجتدین هر و وفاحرفن قوما مشر و اول پیکانه وش صنکه آشنایق بستر^{ند}
 بنملد بر بالینه باش قوما مشد رکنسه نک یارب نکار پوفا سی ولسون • پوفا لر
 خلیلنک هیچ مبتلا سی ولسون • آشنایه یاد لرله آشنا • مکسه اول پیکانه وشر آشنا
 ۱ ولسون • **همدی** آیتدی بعد تر اول افوازل جمع پهموده دن نه حاصل اولای اولی بودر
 که مولهت جاشتی حنظل فراقه و بزمان صبر ایله سن بس مطالعه داستان مکر و داستان^{نکه}
 آیت **ان کیدکن عظیم** آن کنایت در مشغول اولدی لر چندا نکه مسمار فکر له نو کارک
 غورن کر در قعر نه اراد یلر هلاک بوزینه دن اولی اول زخم مرهم بولمیلر و اول
 یاره یه آنک قلبدن غیر ی چاره یه قاورا و لیمد لر بس بو بادی صندوق حیلده یی آجیلر
 و متاع فکر لرن دو کد یلر صحن یلر آخر الامر دایلری بونک اوزره بخرا ولد یی که ماده ^ض قمار
 ایدوب دوشکره دوشدی یانندی و سنک پشته برکسنه کوزدر لر واروب جمیله
 سنک حالندن خبر و بر ایتدی **نظم** یا تور صاحب فراش اولدی حلاک • حرام
 اولسون سنک و ارسه ملاک • وجودن قلش آلام استقام • بلنمز نولسه جای سراج
 الدن نشنه کلز آهه قالمش • ایشتی اول خسته نک الله قالمش • سنک پشته ^{سنک} ^{سنک} ^{سنک}
 خسته لغی خبرن استماع ایدمک بوزینه دن استیذان که اونه واره خسته سن
 کورب اهل و فرزندار یله عهد ملا قاتی مجدد قله بوزینه ایتدی ای یار غمگسار الدن
 نه کلور وار نه کلور وارا ما او مر م که عن قریب الحالینه تشریف وصال ارزان
 پیوره سن و بن غریب بو پیشه کوشه سند شها و پیکس قومیه سن بنی خود اند^و
 فراق بر خطه شها قوغز و در د هجران بر زمان حضور مد ایرمز و کوزم کبی یلش
 بر یولداش دد که بردم نظر مد ن ایرمز و کوزم کبی یاشی بر یولداش در که بردم نظر مد
 ایرمز **پیت** دیناده بکا اولیه کوزم کبی یولداش • کم پیلد طورر پیلد یا تور پیلد دو کر
 یاش • سنک پشته آتدی ای رفیق مهربان وای راحت روح روان بو مهاجرت
 بکافی اختیار واقع اولدی و نومسافت بکا ضروری لازم کلدی و الا طوع و رغبتله

هرگز سنک صحبتگی قویوب کیده میدم و طیب خاطرله بردم حضرتکدن غیبت
 اختیار اید میدم **پیت** ز دیدار تو ممیجری ضروری میشود ورنه نخواهد هیچ موجود
 که جان از تن جدا باشد • بس کام و ناکام بوزنیری و داع ایدوب مقامی چابنه
 متوجه اولدی دیوب بوسوزلری یدرود قلدی یوزند قتلوایش رود قلدی چون
 وطن مأکوف مقدم کشفله زین و شرف بولدی قریبا و احبا مجتمع اولوب صدای
 خیر مقدم و مرجایی عتیقه یوردیلر و مسافری عظیم و تکریمله خانه سنه کوردی لر
 سنک پشت اچمده دی عورتی کوردی که صاحب فراش اولمش و تق و تاب عار ^{دن}
 کل باغ عارقه صولمش **پیت** تاب بت کلر خلری رنگینی شری ایش • خسته لق
 سیمین تن ضعیفله زرتین ایش • سنبللری برک شری اوزره صاحبش کلزار ایش
 رخسارند ارغواندن بدل زعفرانلر ایش • اول سهای قد لاله خذ باغ ارمن
 تازه روی ناله دن صن ناله اولمش سویه دن کویا که سوی هر چند که تحفه تحیت
 عرض ایلوب حالندن خاطرندن سوال اندی مقابله ده مریضدن بر جواب
 صادر اولدی و هربادی که طرح تطف و فتح کلامه اقدام ایلدی شرف اعتبار
 و التفات بولدی نه تضرع و نیاز معرض قبوله واقع اولدی و نه مقدمات تخلق
 و تملق بپتجه مراد و پردی **پیت** ای دل از کوشش پیر سرهایه درد و نیاز • کین متاع
 کاسدای بخاروز بازاری نیافت • بس اول همدنه که مریضی تمارضه تحریر ایشدی
 و کمال هوادار لغندن باشی و جنده او تورب مکس بالغله مشغول ایدی ایتدی ای خوا ^{هر}
 مهربان **فرد** ای صیحه پمار این بکلمه کدن دل شکست • ای کوزک اوچی یوزینه
 کور ممکن ناتوان • پمار چون بنمله براغز سوز سولیز و ما فی الضمیرن پریشان
 خاطر اظهار ایلر اولدخه درون دلدن درد له برآه سرد اندی و ایندی **پیت**
 درد سرم علاج مکن بعد ازین طیب • درد یست درد عشق که درمان پذیر نیست •
 بو پمار که نوید علاج دن نا امید و برخسته که احتمال صحت اندن صدمه جلد بعید اوله
 برآن تنفسه بجه رخصت بوله و نه قوت و سامانله برکلمه قادر اوله سنک پشت

چون بوکلات درد آمیزی اشتدی سوز و کدازه آغازاید و بوقت قلبه
 آیتدی آیا بونه دارودرکم بود یا رده بولمیه و بخره دوا درکم جد و محمدله پید
 قلمیه بود درکم درمانی ندر کاخبر و یوکم طلبند بحر و بری یا غم الم
 الم و بومضیک علاجی نه نشنه در پورک که قرپ و بعید دیم و وارم و آشنا
 و بیکانه سولیم صورم هر قدر ایسه بولم اگر ماهی کبک تعهد یاده طاق لازم
 کلورسه طالم و اگر ماه بکی اوج سایه حقیق واجب و لورسه سردن قدم قلوب
 نقد جان ولی که خلاصه آب و کلدر بود و انک تحصیل یولنه فدا قلم **پیت** تنه
 جانم که یاریه طیکه • دلدن آتی فدا قلم قیکه • کوایدم جان و یاشنه در یغ • جانمه
 زخم تیر و یاشنه تیغ • یار بهار جواب و یردیکه کتب طباده مصرع و منصو صده
 که بوپردرد درکم طایفه نشایه مخصوص صده و بر مرصده که آنلرک را حانده حادث
 اولوب بوکم علاج دل بوزینه یه منحصر در برداء عضالدرکم بود اردن غیر یله
 دوا محالدر سکت پست آیتدی بود اردو قند بولنور و نه حیلله ایلله الیه کیر و بخره
 تحصیل اولنور هدم بهار که فن مکرده ماهر و فنون سحرده ثانی سامری ساحر آیدی
 جواب و یردیکه بزه بلور که بود اردو الیه کیر مک دشوار در و بود اردونک عنقا کیم
 عالم اسمی وارد رسنی بود و اطلبیچن دعوت اتمک بلکه نار و فادار که آخرت
 و قتلده کوره سن و آخرت حق حلال ایدوب و داع ایدن سن حسرت قیامت
 قالمسون دیو طلباند و که بچاره یه مزید نه حلالیه مصاحبت مجالی وارد
 و نه دنیاده بردخی صحت و عافیت احتمالی وارد **پیت** بحر خوشتر بیت در خود
 در خود نمی بینم • بحر غم راحتی در روزگار خود نمیبینم • سنک پست بود در آمیز
 و جانکد از کلا ندن کو بیان صبری چاک ایدوب کو سیه آغاز قلدری و هرباری که بوبان
 دریای نفا که طالادی بوزینه نک قتلندن غیر چاره دن عاجز قالدی ضروری
 بنیاد حقو یشنه عقول هدم ایدوب صدیق صادق و رفیق موافق موافق
 قتلده غم اندی خرد ارجمند هر چند که بند و ضحیله آیتدی ای ناچار غم دینا دسوق

۴۰۴
 و داد و اتحادی که سنکله یوزینه میانند مشید و بلسدی بوزن افسرده انچه
 که نقش و فاصحه خالند سترده در دست عنرله یقی و مروت بابی سید
 ایدوب پوفالوق بنا سنه یا بمقدور **د** حیف باشد که از برای زنی • پاره سا
 بعد پیرهنی • **ن**فس لوامه سی و سوسه ملا متنه آغاز ایدوب ایتد که حلیله
 وفادارک جانبی که اشطام حال و قوام عیش کامنوط در و حوط نسل و بقای
 نوع اکا موقوف در نامرعی قومق و بر بیکانه نک حق حرمت محبتی که سنکله انک
 میانند نه علاقه جنسیت و نه رابطه قرابت و در محافظه قلبی طریق هدایت
 قویپ مصیوضه صایقه **پیت** حقوق محبت دیرین و عهد یار قدیم • هزار
 یار به از خون دوستان نوشت • **آ**خر الامر جانب زن غالب و لوب کشف **نا**خندک
 فکری بونک اوزرنه مقرر اولدیکه تیغ عنرله کودن عهد وفا یی اوره و باد
 مکرله خرمن خلوص و صفایی صا و ره پیمار به بلدی که صمت مکر و صفت عنرلش
 شقا و تدر که بد کرد ارلریشانی خالند عیان اولور و نقص عقد و مکث عهد
 داغ دنا و تدر که خاکسار لک لوح جبینند نمایان اولور هر کس که صفت عنر
 و خیانتله موصوف اوله هیچ حب دل انک صحبتنه مایل اولور و اول کسه که **ن**قص
 عهد و پوفالوق همیله موسوم اوله اهل حقیقت قش سرف اعتبار و درجه
 قبول بولمز سنسه پیمانیکه کاسه سر • صیمر بهانی صادقیسک کر • بلکه انکله
 مناسبت و صاحبو شانلرنه نقص و شین و انکله مرافت و مصادق **د**قت **ا**حتوا
 دمنتر لرنیه فرض عین بلور **پیت** پر پیمان کس من کر در و نش خوش باد • گفت پر پیر
 کن از صحبت پیمان شکنان • **س**نک پست اگر چه یوزینه نک قلندر عزم اند
 اما نا آئی مسکنه کنور مینجور بومرده حاصل اولمیا چغنه جزم اندی بس بو غمیتله
 یوزینه جابنه کندی بوزینه نک آنک دیدار نه استیاقی حد دن بجا و زامشک
 و کربت غریب و وحشت وحدت دن کار جابنه بتمشدی و حالده که نظری آنک
 جمالنه راست کلدی غایت فرحدن نغرات نشاط انکیرله بوزینه آغاز اندی

پیت هزارشکر خدا را که چون تو دلداری • نمود رو بمن از بعد مدتی یاری
 و کشف حال و خاطرین صوب اولوا حفاذک احوال استکشاف اندی
 ای بنی دل و مونس خاطرین غل سنک درد مفارقتک درون و بیرون و غم شویله
 مستولی و لما مشدی که انلرک وصالدن و مشاهد جمالندن انشراح حاصل
 اولیدی اهل و عیالک الفتیله بو خاطر محنت زده طرب و بهجت بولیدی
 هر ساعت که سنک تنها لکک دن و حشمتکی اتباع و اشیا عکدن انقطاع صحبتکی
 فکر ایدیم و تحت و تحت و سلطنت و حاکمندن جبار و سوب فرمان فرما
 و کما مرانلقدن انقطاع انفاق اثر که محل قلیدم عیشم بکا منقص اولوب
 مشرب مسرت و صفت حسرت مکدر اولوردی و اندکم فعله بذا متد و نفس
 دایم ملا متد ایدیم که ای بی همت روا مید که سن بوند صحن کشیده سند
 عیش اوزره او تورب خط نفسا بنه دن هنر ایسترایلیه و یار و فادارک خار ^{ستان}
 عزیزت خار و خاری با این و بستر ایلیه **پیت** روا باشد اینجا چو کل نوشگفته

رفیق ترا خا در در پای رفته. پس اول غمزه کلام که کرم ایدوب نقد رحمت
ایسه کلبه اخرا غم قدم رنج بر پوره سن و دعوت را جابتی که سنت سینه در همت
دست که واجب بلوب دارد یاری دیدار مبارک که مشرف قله سن تا احفاد
و احسان سنک بکا مبلغ محبت کی بله و احباب و احاطم مقدم های نو کله قدم مبارک
فوق فردانه به قوی لرهم دل سنک د لکله شاد اوله هم منزل سنک جالکله زینت
بهار بوله **پیت** گوشه کا شامه بر خطه احسان ایکنل کلبه اخرا غنی تازه گلستان
ایکنل. مقدم در که سنک شرف قدم و مکه بنم آفتاب قدم ارتفاع بولور اما
سنک ماه حاکمه نقصان کلز **پیت** چه کم شود ز توای مه که بر سنت گذرا شد
که نابرونم از رویت آفتاب در افتد. و اکابر و اصاغری دم قدم و مکه نواحت
اتمکله شان شریف که شین و عار لاحق و متطرق و ملز **نظم** کنش کم نور اعظم
پر تویدر. دما دم منزلی در ویش اویدر. جهاں حجاج کن کون پر تونیه. وادر
عارایله در ویش اوینه. **دخی** دلرم که سنک تعظیم و توکرمیک باینده شرط مبالغه
تقدیم ایدوب مایه ضیافتی نعم بی نهایتله و دما و ظرفان بر جاعله آراسته
قلم بوسیله ایله شایده که حقوق مکارم کن بعضی ادا ایند بلم بوزینه اییدی بو تکلفاند
فارغ اول که چون عتدود ادا شطام بوله و عتدودت و اتحاد استقام پذیر اوله تکلیف **مخت**
و تکلیف

مراسم ضیافت نشه که دایار باب رسم و عادت در سبقت زاید و مؤنت
 فایده در دوشلورد که **مصرع** تکلف کرینا شد خوش توان زیست. و بنم شکام هر
 محبت که زیاده چون میان دریایه یلشیدی کشتی خاطری کردای کشویش
 دوشیدی و کند و یله ایندیکه یو عملک عاقبت نداشت و ملائمه مفی در و بول
 اخری فصاحت و قباحته مقتضی در بومقدمات عذر که ترتیب ایدرسن بدنام
 غیر نهی نهی **مصرع** هر که زکزار و فاد و بتافت. خار جفا سینه
 اورا شکافت. نشأت ناقضات العقل چون عقل نام و ادراک تمامه موسوس
 اولین یار و فادارمه که نادره روزگار دندکر مکی در میان و خندک عذر
 در کمان اتمک سمیت اختیار دکل بلکه صفت شراد در **پیت** نه اولور عورتک
 عقلی سوزینه ارا ولد و او پیمبر عورت سوزینه. و طلب رضای رحمان در متناع
 و هوای اغوی شیطان اتباع سبب نقصان و حسادت بلکه موجب هلاک بوار در
مصرع مکن مکن که نکو محضران چنین نکند. پس کشت بوموال ازره میان
 آید کند و یله خطاب و عتاب و سؤال و جواب به مشغول و لوب حرکات و سکات
 آثار تردد و تحیر ظاهر و لدی بوزینه نک قلبه انک بوجانند زشیمه کل و صور
 که موجب تنگدرد که تحیر که کیدرسن یو خسه بنم بار زخمه محل دشوار کل و ب
 اول جلد نمی تردد و تا امل ایدرسن سنک پشت ایدری بوی سوزی ندن سولرسن
 و بوشیمه نه دلیل ایل تاویل ایلرسن بوزینه جواب یردی که حرکات و سکات
 نفسکله واقع اولان مناظره و محاوره یه دلیل ظاهر و تغیر فعال و احوالک بواندک
 غرمتند تحیر و تردد که برهان باهره داما اگر کیفیت حالدن بنی آید و ب
 شرف اعلام ارزانی پیور سن شاید که بنم مشاورم معا و بتیله و رطه حیرتدن
 خلاص و لوب ساحل سلامته وصول بوله سن سنک پشت اندی راست
 پیور رسن اما باعث تفکی و تحیر بویتمنه که مقدم هایونک کلیه خزانه اول وصول
 و بود و لنتک بویکنه یه ایدری حصولیدر **مصرع** اینهمه اول زانار جهان افزو است

جماعتك معلوم در كه خسته و شكسته در لا بد مآت خانه قصور و خلل در
 خالی اولسه كرك بس مراد اوزره و ظایف دعوت و مراسم خدمت ضیافت
 مودی و لمیوب لاجرم بوجالت موجب فصاحت و نجالت اولسه كرك
مصرع و كوكناه بیخشنده شومسادی هست **بوزینه** ایتدی چونسنگ بنم ختم
 صدق عقیدتك كونه عیان و صفای نیت و خلوص طوئیک مستغنی عن
 البیاء نذر اگر تكلف بایند توقف پیور رسك و رسوم و عادات عامه دن كنه نا
 ضیافت آن رعایت اید كمشلرد و از كلسك كمال و داد و اتحاد اوله و الیق
 ایدی و تمام اخلاص و اختصاصه اجری واقف **پیت** پیکانه و برسم تكلف
 كتنده دوست **انجا** كه دوستیت تكلف چه حاجتست **كشف** چوز بوزینه دن
 بوكلا ایتدی غیرت ایدوب بر مقدار دخی كندی نه تردد بخرنه طالب همان
 فكر اولی بجدید و مقدمات ندامت و سلامتی تمهید ایدوب كند و كند ویر
 ایتدی بر طایفه بنه مكث عهد و نقض بخرن ایدر لر بن عین الیقین بلورم
 كه آنلرد آیره حسن و عهد دن دور در و اول آشناروی پیکانه خوی لردن
 امید هر و وفا و طمع صدق و صفاء و شخردن بغایت مجهر **پیت** بولرد
 ناقصات العقل والدین **طشی** صدق و صفا ایچی طلو كین **بولرده** یوقدر
 صدق و صداقت **وفا** اولوق بولردن ك حقاقت **پس** آنلرك اغوا سیله
 و اول نادانلرك فتوا سیله بیوفالوق و نامراد لك جان بنه میل اتمكه اصحاب
 صدق و امانت رخصت دیر لر چی و ارباب داین و دیانت بونی جایز كوردن
 سنك پشت بوقفكر ائنا سندن خیر نه توفقاتدی بوزینه نك سوء ظن
 غالب اولوب و بر زمان تفكر بخرنه طالب كند و كند ویر ایتدی چوز بخرنه
 قلبه دوستدن و هم شبهه خلیان اید حصن حصین تدبیر تحصن ایدوب
 ملاحظه حال و مآل طریق رفیق و مدارایه سلوك اتمك كرك اول كان یقینه
 مبدل و لور سه شرطه تدبیر ایله كند و سن آنك و در طه مكر و فریبندن قود تره

واکرکان خطا اولوب **نثر** فیلندن اولورسه جانب حرم و احتیاطی رعایتدن
 اکا زیان پیشمن و عیب و نقصان لازم **کلز بیت** کویار یسار اولامین اولورسن
 دکلسه حیلہ سندن قور بلورسن **پیر کشف** آواز آندی وایتدی سبب ندرکه هر
 زمان شهسوار خیالک میدان فکره آت صار و غواص همک دیدم دریای
 تردد و حیرته طارک کشف آندی ی برادر معذور سپورکه اهلک ناتوانلغی و اولاد مک
 اول سبیدن پریثانلغی و نه سامانلغی بنه متحیر و متفکر قلمشدر بوزینه ایتدی
 بلورم که سنک بوخجرتکه که حادثا و لمشدر جماعتکک بحضور لغی باعث اولمشدر
 الحق داست دمشدر که **بیت** خسته اولوق خوشدر در بهاره تیمار اتمدن
 تن درستش مشمر انکورخ بهاری کشید **حالی** لطف ایدوب با علام ایلکه که بومر **ضلت**
 علاجی بنه موقوف درود و اسرار باب حکمت قنن نه اسمله مشهور و معروف
 چون هر دردا چون بر دوامعین و هر رنج اچون قانون حکمت بر شفا مبین در اطبای
 مسیحادم مبارک قدیر مراجعت قللم مزاج علیله موافق نه علاج سپورلرایس
 تحصیلنه سعی ایدوب هر قند ایسارایم لم بولم سنک پشت ایتدی طباقولندن
 اکا علاج بردارویه محتاج ایمش که اولله کیمز و حجر مکرم و اکسیر اعظم کبی کسره اند
 نشان و پر مز بوزینه ایتدی بخجاردویه اوله که عطار لر طبله سنده بولمینه و نه
 اصل عقاقیر اوله که عشا بلر خرطه سندن اله کرمیه عجبا اند بکا **اسمنه** و رهنی
 اعلام اشک اولمزى شاید که قند بولدوعس بلم و تحصیلنه بر حیلده ایلر طفر بولم کشف
 ساده دل کمال بلا هسندن ایتدی بنی کرداب تفکره دوشورن دل بوزینه در چون
 راست یوسوز کوش بوزینه ایرشدی میان آید آتش اضطرابه دوشدی
 دزنبور بلا باشنه مور و ملخ کچه اوشدی کلاه فلک باشنه طارکلدی روز **شبن**
 کوزنه قار اولدی اما قوت عقلله کندوسن جمع ایدوب کوکلند ایتدی ای مقنس
 کوردکی که شامت حرص سنه بخج و رطه سهمنکه آندی و علت غفلت سنه اصل
 خطر عظیمه کرفتار آندی خطر عظیمه اما بخجراتمک کولکه که دام رزق خصمه اولابن کرفقا

اولدم و كلام اصل نفاق كو قبوله همان بن استماع قديم حب غصه شك شست و نپند
 تير آفت همان بنم سيمه ميشدي و بدانديشك نيش خار شويشي همان بنم قلم
 ريش امدى **ان هذا ليس اول فاروره كست مصراع** هب اركس كز آتش اين غصه
 سوختند حاليا حيله و مكر دن غري دستيگر ميشد كدر و تر و پرتلبيسدن غري
 تدبير مقصود كدر اكر عياذ الله غفلتله شك پشتلر جزوه سنه دوشدم رشته
 كارم بروجهله منعقد اوليدي كه انا مل فكر و تا مل انك حله عا جز قلدي اكر آنلر
 كدر مى تسليم ايتوب قچسم بر كوشه ده محبوب قالب آ جلقدن اوليدم و اكر قديم
 ايدوب بوجانير كچك دلم ضرورت سفينه سينه مى دريا يره صلوب غرقاب
 هلا كن اوليدم چون بن كند و بيشه عافيت آباد مى قيوب بن انديشه عاقبت
 زمام اختيار مى برنا جينك الله و يروب آنك جزوه سنى تماشا تما سن ايد بدم
 صديار بونك كي بلايكه ارزاني و هزاران هزار بوندن زياده غنايه سز و ارم
فرد من ديوانه جوزلف نور هاميكردم • هيچ لا بقترم از حلقه زنجير بنود •
 پس سنك پشته ايدى اول مستوره صالحه نك مرشدن وجه علاجى معلوم
 اولدى وجه علاجى معلوم اولدى هيچ غم چكه زمين خاطر كه دغدغه تخن
 اكه كه بزم عورتلر من بونوع حوق واقع اولور و بز قلبلر مري چقر در ز تانندن
 ابحر رروب و آتشدن يد و در زنه الحال اول مرض تلر دن زايلا اولور و بزه اندن
 اصلا الله و ضرر متهرب اولور كه سينه مزدن قليمى چكوب چقر حق واستد و كز
 وقت ينه ير نه قومق بزه غايت آساند بزم طايفيه خلا فچه قلبك وجوديله
 عدمي بكيسا ندر چون بيدل زند اولوق ميسر در بوندن نه نقصان و مضايقه وار
 كه بو بزم قائم زده غايت محقر در علماء و بكار و فضلاء حكمت شعار بورد مشلدر
 كه درت طايفه دن درت دشنه طلب ايدلر در ريغ اتمك جايزد كدر ياد شاهلر
 صلاح نفسلر چون برشته طلب ايدلر در ريغ اتمك كرك فقرا كه ابقا خيرت
 وادخار حسنات اچون حواله دن جرعه دشنه ديليه لر بدل اتمك كرك شاگردا

قابل که کسب فضایله استعداد کامل حاصل قلش اوله لروانك طلیند اقدام
 اهتمام اوزره کلوب ساق سیم شهیر قلل لروانك ره نمون اولوب بای تعلیم و تقدیم
 شرط مبالغه تقدیم اتمك كوك احباب صداقت انسابك هر نشنه که سبب فراغ
 خاطر لوی اوله اکادست رس میسر و یحی درج امیو بای اول باید مضایقه به
 محال و پر ممك كوك بیت چیست نقد جانکه نتوان کرد بر جانان نثار دل چه
 باشد کان پهای دلبری نتوان فکند اگر بوجایبه توجه اتمد ز علم ایدیدك قلبی
 یله آلوب کلور دم که بنم قدمه سنك حقت که صحت کامل حاصل اولوب درسخ
 بو خدمت سبیل سنك جانیکدن منت عظیم واصل اولوردی بن خود قبله د
 اولد کلور بحضورم که اندن در اولوق آرزو سندن غیر نشنه خاطر هر خطور
 اتمزیرا که اطراف جوابنی غم واند و هله طوبی در بکا صحت قبلدن صعب نشنه
 کلر درم که من بعد رسته تعلقی اندن قطع ایدم که شاید بو وسیله ایله اندیشه
 هجران اهل رعیالندن و تاسف حرمان ملك و مالندن خلاص بولم و اول دردمند
 دخی غموم جگر سور و هموم جانکاردن قور تر ب مثاب اولم یارب این یک قطره
 خون کوراهنجی تند دل تا که از پیدامه رویان ستم خواهد کشید سنك پشت
 ایتدی قلبك قنده در که یله آلوب کلور مدك جواب و یردیکه آند فودم کلام بور
 رسم قدیمدر که چون بردوستی زیاده کیدر لر و دیلیه لکه اول کون سرور و نشادما
 آخر ایدر لر و جمله که دست غم دامن محبت لر نیز ایرمیه و دیده اله پیرامن عشرت
 کورمیه قلب لر یله آلوب کمتر لکه اول مجمع ریخ و محنت در و منبع درد و مشقت
 هر حاله بر خیا الله آینه عیش مغر و هدم بر المله مشرب حضوری منقص و مکته
 اضطراب انقلاب سبیل قلبه ملقب و ملشد و نشأ خواطر او دروغی جلدن خاطر
 نامیده اشتها بولمشد بر خطه بر رسته اوزره قواری یوقدر و بر ساعت اضطرابه
 اختیاری یوق بیت هدم بهوای دلربای دگوست هر خطه دروی فکر جای دگر
 چون بن سنك زیارت حرمان نشنه احرام عزری میان جانانه بندادم و سکا متعلق

اولن عزیز که شرف دیدار یله مشرفا ولد قد نشاط کامل و فراغت شامل حاصل
اولسون دیوقلی آند قودم کلیم عقل صحیح قنده قبیح صریح در که اول مستوره نك
مرض مزاجنی بلم و مداواته احتیاجنی شتدم دخی علاجه قادا یکن اندن دریغ
ایدم چون باب محبت و مروتدن سن بتم صفای نیت و خلوص طویم نه مرتبه
در بلور سن جایز در که معذور پوره سن اما محقق و مقرب در که سنك اورتا و احیاك
شویله طن انشه کر که سنكله نیم ما پندم بوقدر سوابق و لواحق واریکن و بنیاد
وداد و اتحاد و میا نرزه استوار ایکن بو محقره مضایقه کوشتم و بر نسنه نك که وجود
بکا نسبت زاید اوله وسکا و متعلقا نك اندن نفع کلی عاید اوله دخی سندن دریغ
ایلم پس مشرف مروت و مذهب فو تده مناسب بلکه فرض و واجب بودر که نه
مقام معهوده رجوع اید و زوقلمی که آند قویپ کلشتم بلر جه آتوب آندره تحفه
ایلد و زهم تی دست و اریله و هم باب علاجه تنصیر و نهان روا کو رلیله
سنك بشت چون بوزینه دن بو کلماتی اشتدی نشاط تمام و انبساط ماکلام^{ایله}
دوبینه پیشه یه جانینه کندی و حصول حرام و وصول تمام اعتقاد ایدوب
شنا یله بوزینه کلر آبه پیشه ردی یوزینه کرداب بلادن خلاص و لحتی صحرایی
بردخت او ستنه چقدی و وطایف شکر کود کار و سپاس پرورد کاره قیام
ایدوب بر شاخسار و زره قرار اندی سنك پست بررمان اشطار دضکره آواز
اندی که ای یار عزیز قد سن که زمان فرضت شرف زواله در وقت رحلت
صد دانتضا و انتقال **پت** رحمتی بنما که کار از حد گذشت روی بنما که انتظار
از حد گذشت بوزینه کشنک بو کلامنه طائرگان و خند زنان ایتدی **فرد**
یاد میدار کا پنجره بنودی در وفا در خلد آن بودی بن مدت عمری شهر یار لیلی^{ایله}
کچوردم و هزار بار در و ز کارك سرد و گرمی و درشت و نرمی کوردم هر چند که زمانه
احسانتی بندن استر ادا ندی و سپهر بندن یوزد و ندرپ و یزد و کفی بنه آلدی
و بنی منکوب لوزهره سندن قلدی اول مرتبه ده کلیم کم فواید تجرید دن معلوم

اولوب خیر و شری نفع بلیم و موضع و فاقی محل نقاودن تشخیص تمیز قلیم بو
 سودادن فارغ اول بر دخی جوانی در مقامند او ^{حقیقت} و نموده و عهد دعوا سن ایدو
 من بعد وفا و مروت لافن اورمیه **پیت** مبرنام وفادریم خوابان که بوی
 از وفاداری نداری هنر و معرفت دعوا سن ایدنک و کرم و حرقت لافن
 اورنک عیاری وقت آزما یشده معلوم اولور و نقدی محک امتحانده امتیاز بولور
پیت خوش بود کو محک تجهر آید بمیان باسیه روی شود هر که دروغ نسیا یشده سنک
 پشت فریاد ایدیکه بویه سوء ظن در که بنم خنده ایلر سن ونه آتمند مکه بکا نسبت
 ایلر سن حاشا که سنک خلاف رضا که بنم ضمیمه کاش اوله و یا سنک با بکه قصه
 غدر و فکر مکه پیران خاطر مدوران قلش اوله اگر بنی صد هزار سنک حفا یله
 سنکسار ایشک خاک آستاندن یوز جور ملک یوقدر و اگر بیخ اغماض و اعراض له
 سخی صد چاک ایلر سنک خیال و صالک دامن صالیو یرمک یوق **فرد** بکا سنن
 نه جان کونک نه جهان سده صحت اولور و اولمسه جان کوزمه نور سن دلمه
 سرور کوز و می آسمون خدای نور بوزینه ایدی ای نادان نه اول شیر نظیر
 صانور سن که دوباه اکا ایدی اول خرنک دل و کوشه یوغدی سنک پشت نجر اولمشدر
 اول **حکایت** بوزینه ایدی مثاله کلشد که بر شیر رخ جریه مبتلا اولدی و وجود
 تب لار می علت جربدن دارا تغلب اولوب جلدی دباغت اولمشق در پیر و شکلی بوزنه
 بورشش قهرید و ندی آرخارش اندام پجاریه خار خرقام عارض اولوب قوت کوندر
 کونه ساقط اولدی و برکت حرکت ن محروم اولوب فشار شکار دن قالدی آنک در کاهند
 بر دوباه و ارایدی که آنک هر یسه فریسه سی کاسه لیبی ایدی و ریزه خورنم و قراضه
 طعمه سی و بقیه طعامی و عطیه انعامی پرورده سیدی چون شیر شیر شکار دن قالدی
 رو باهک حالی خراب اولوب تابا اضطرابه دوشدی بوکون ضیق عیش و دغدغه جوعدن
 شیر زبان سلا متی دوا ایدوب ایتدی ای ملک سباع سنک مرضک عارضه سی بو پیشه
 و خوشنه جانندن پیرا آتمشدر وضعف حالک و اثر ملک ملک تمام خدامه بل جمیع خاص

و عامه سرایت قلمش در **پیت** بوجان تو صد هزار جان می لرزد • و ز بیم تکسرت جهان
 می لرزد • **بنچون** بود اء عضالک معالج سند اها لایده سن و بود در دخر اشک مدا و اسند
 التقات ایلمز سن اشتمد کی که دشمن در **اذ الله بک امرض فالعاجز بالمعاجلة** شیر بو کلا
 تاثیر اید و ب ناله این و آواز حزین ایله ایتدی **فرخ** مرا خادیت در دل کان
 بسوزن بر نمی آید • درم خوز کشت و این خار از دل من بر نمی آید • **ای** رو باه مدت
 تمام دی در که بن غصه دن قان ابحرن و علت جردن بن بلورن که نه نقب چگون
 ضعف دن بدنم ناله دوندی موسر بوئم شاله دوندی بلزم بومرضه نه علاجده دوا
 میسر در و بود ده نه دار و یله شفا منصور در مجلس حاضر اولن اطبا برسی که قند
 ما هر ایدی ایتدی بو علت که گوش مدل خردن غیری بر لم علاج میسر دکل در اما بو
 مرضک زمان حد و نشدن الی هذا الان بو فکره بن که بو سطلوب قناع امتناعدن
 نه و جهله یوز کوستره و بومراده بخیر حیل و تدبیر ایلد که رو باه ایتدی اگر فرمان ملک
 شرف صدور بو لورسه بن کمر بن بند کان در کا هم که کمر قصدی میان جانم چکی ب
 قدم جد و جهدی طریقت و جویه قویم امیدم بود که بمن اقبال سلطانی و فرد دولت
 خسر وانی ایلد الی الله کورم و شاهد مقصودی عنقریب ملک روز کارک کنار ندن کورم
 شیر ایتدی ای رو باه سن بوئی ندن دیر سن و بومرادی بخیر برهانه اثبات ایدرسن
 رو باه ایتدی ای ملک خاطر مد بو خطور ایدر که ملک بو پیشیه دن خروج مناسب
 دکل در زیارتن و اندامندن موی که صورت و جاهتک آب رویی در دو کلسدر و حمار
 صورت و شکوه و هیئتت فی الجمله نقصان پذیرا و ملشد در بو حالت اوزره سیر و شکار اتمد
 و کند و سینه آشنا و بیکیانیه اظهار اتمک حشمت شاه و مهابت پادشاهیه نقصان
 تمام موجی در پی بوئے صلاح کوردم که مطلوبه کند و یا غیله بو پیشیه کورم تا ملک
 سیاح آئی کند و الیل طو توب کو کلی مراد بخیر اندن تناول پوره سز ایتدی بو بخیر میسر در **رجو**
 و یزدیک بو پیشه قرپ بر چشمه غریب وارد که غل رف ما نه آنز عینت بخیر عانی و نظا
 و صفاده نخل ایلر زلال حیوانی **فرخ** در صفا جون رخ نکار نیست • در لطافت چوجان

شیر نیست بر کار زهر کون چشمه کلوب بزبور و بار کش بر خری وارد کرد اول
 چشمه حوا یسندگاه اولرگاه یا نورگاه او بود می خورد که انی بر حیل ایلده بو پیشه
 کتورم اما ملک نذا یلسون کم چون دل و کوش بی باقی سله سایر و حوشك خاطر ن
 خوش ایلده شیر و باهك ملتسفی جابته مقرون قلوب شرط فروری نذر و عهد
 اندی و موایتی پیمان ایمان غلاط و شدادله مؤکد و مشهد دقلدی ربابه دخی نعمت
 مستوفی امید یله سر چشمه جانته متوجه اولدی چون خری را قدن کوردی مراسم
 تحقیقی یزنه کترب تملق و تبصیه آغاز اندی و ملا طفت ایلده مصاحبت ایدو
 یانته دوشوب قند کیدر سه یله کندی **بیت** بشیرین زبانی و لطف خوشی • توانی
 که پستی بوی کشتی • پس صورت بیکه هی یارسن نچون بویله رنجور و زار و بحضور و نزار
 کورن خرابتدی بوکار در متصل بکا ایش اسلدر و آغریو کلو بوجله ایلده یینه تیمارده
 امال ایدر غم علفدن تلف اولملی اولدم اول دانه جو آلمر و خرمن عرم باد فایه و آرد
 اولدی اول برکگاه دکلو اعتبار قلز **فرد** بعمر خویش بیماری ندیدم • رگاه و جو
 همین نامی شنیدم • خورم هر روز خون در زیر این یار • همیشه خالک میلیم زدیوار
 مکن عیم اکوزار و نزارم • که غیر از خالک خون خوردن ندارم • روباه آید ای سلیم
 دل بجه الله که الک ایاعک و اروقوت رفتار و اقتدار قدارده قصورک یوق پس نه
 سببله بو محنتی اختیار ایدوب ضعیف و نزار بودام بلایه که رفتار اولورسن خرجواب
 و یزدیکه بنم بار کشتلکله سهام و اهر قند که و ادم بکا یار مستت چمک در کار بو
 شولیشدر در سموک دکلمی که خری دو کنه دعوت اتمشلمش **نظم** بنو تقظیم
 اچوند رصفه کربو • بو او ددن حاجت و لشدر یا خور صو • باوجود که نهابن بوبلایه
 مبتلا دکلم بلکه انبای حینم بورنجه که قنادر وزیر یار بلا ده انیس ناله دار در **بیت**
 هر کس بقدر خویش گرفتار محنتست • کس را نداده اند برات مسله • بو بابده چون
 زمان نقدا فکاری عیار اعتبارده اوردم آخر کار بونک او زرنه قرار قلم که چون
 خنجانده دیاده هر مقامد حایم محنت اچمک مقرر در و جامه محنت کیمک محقق عرم و لکجه

بوخانه ده ساکن اولوب کار خد متندن کتمیم و چون نهال عمر دن بر خورد ادا و ملق
 محالدر باری سبکسار لوق عاری بارن چکیم **فرد** کشته سنکین کرک مانند کسار . کرکین سیک
 اولوق سبکسار . روباه مکارا یندی عیار **پیت** کجور و بختیله عمر چاغش . نه بکلر سن
 طور با آخر بو چاغش . بچون اتمایه سن میل علف زار . چکر سن غم بو کن خروار خروار .
بلنسن ان ارض الله واسعه عرصه زمینک زیاده وسعتی وار منشور **سیر و ارض**
 بخت زدکان روز کارا بچون سرمایه کار در **پیت** سفر کن بوجای توانا خوش بود .
 کزین جای رفتن بدان تنک نیست . و کتنک باشد ترا جایگاه . خدای جها ترا
 جهمان تنک نیست . **خزاندی** چون هر شخصه هر قدر ایسه رزق مقسومد و روانه
 زیاده بر جبهه واصل اولمز بس حرص بلا سندن شداید سفره ارتکا بدن عذاب
 و بقیدن غیر ی شنه حاصل اولمز **نظم** کلور نه کا ولد ی مقدر فراخی و تنگی . کرکسه
 در دله طار **کشته** به چونکه مقدر در رضیی ازل . نه اکسلور نه ارترا ایدر سر سخی
 روباه ایتدی بو کلام محل تا ملدر و بو خصدت صفت صدر نشینان مرتبه قناعت
 و توکلدر هر کسه به بوسه مایه میسر کلد رست حضرت باری جل ذکوه بونک او زرینه
 جاریدر که عالم اسبابه هر نقشه بوسیله ایلد فتح الیاب میسر اولد و مسیت لاسیاب
 هر شخصی کسب و اکساب سببیه مرزوق قله **مصرع** بکسب کوش که کاسب بود حبیب ^{ایله}
 اگر جایز ایسه بر مرغزاره الیم سنه که زمین جوهر بیکه کلبه ی کبی انوار الوان ازهار له
 مرین و منور اولد و هوایه عطر فروشطر طبله سی کته نسیم عنبر و شمیم مشک اذفر ^{ایله}
 مطیب و معطر اولد **پیت** هوایه خوش فضا به خوب و دلکش . چمن زادی شکوفیله
 منتش . بناری توتیای چشم آهو . کیمای فسترین رنگ و سمن بو . بوندن سابق
 انبای چنسکدن بویسنه دخی بو نصیحتی اتمشدم و الحاح و ابرام ایلد او مقام بهشت آینه ^{التمشدم}
 الآن اول عرصه فراغت حضور تمامله ارام و خرام ایدر و اول ریاض امن و سلامندن صحت
 و عافیتله کچه و کوندنرا و تلیوب و یخنیه کذویه حرام ایلد لقصه روباه مکاردم مکر
 بر کار و اذکار افسانه و افسونه اولد کلوتکرا راندی که نان تو ویری تنورندک ببرد

و کله کلوتکرا
 و کله کلوتکرا

۸۸
 بوایدی که بر مقلد کند و ضبط ایدیدک و وفای و ثبات بوی اقصای ایدردی که عنان
 تمکینی الدن قومیدک تا آخر کار بشیمان اولییدک **مصراع** از پیشمان و حیدر بود آخر
 چو کار دانه ست رفت • بوکلات ضمیر شیرده زیاده نایب ایددی ماکتد و ایلدیک ایددی که اگر
 بوا مرده احوال اندم دیم تردد و تحیر منسوب اولورم و اگر طبعه غریبی و غلبه جوعه
 تمسک ایدم ضعف خفت و شرف مذمومله اولور و اگر قوت ضعف و ضعف قوت
 حواله قلم التزام عجز و اعتراف ضعف لایم کلور و اعدای دولت و مدعیان محکمت
 کیفیت حامله مطلع اولور لاجرم صواب بود که رو باهک بوی ایلدیک غف و خشونتله
 جواب و برم حضور مدع نوع کلمات دن انی نجر ایدوب من بعد بوی مقوله خرات دن آت
 هجر ایدیم پس ایددی ای رو باه کمره بوکست خلوت سنک نه حد کدر بلر میس که ملوک دن
 هر نه صادر اولوسه رعیت اکا و قوف طلب اتمک طور ندن نقدید دروانک سر ن
 و سنن صوزه کمک آنک نه حدیدیم **فرد** کما که حد دن بلور ایردشرف • رحم الله
 امر و عرف **بیت** توسی بر خط فرمان نه چکار این و آن داری • فقیر نه بضاعت راجه
 نسبت با جهان داری • هر جا که مفلوک و قوف احوال ملوک تمحل و لوز و اسرار واجب
 الاسرار سلاطین رعایا و سلاطین حوصله سنه صفر **لا یحل عطا یا هم الا مطایا هم**
مصراع یتوهی پیماره را حوصله باز نیست • بوسوالدن فارغ اول و خری ینه کتور که
 بر حیلد فکر ایلد نابو وسیله ایلد سنک خلوص قلب و صفای باطنک بکا ظاهر اوله و
 شاهانه و عنایت خسر و انه ایلد مخصوص اولوب ایلان و امثالک میانک آفتاب قدر
 درجه ارتفاع بولر رو باه ینه زمام حیلد و نویع تزوی الله الوب جرقت کلدی و متلق
 تمامه رسم تحیت و سلامی بر نه کتوردی خرا ندن اعراض ایددی و انقباض صورتن کو سرب
 ایتدی **فرد** حیفت ریج بردن در حق چون تو داری • کز راه بوفای جز قصد جان نذار
 ای مکار حیلد کا داول بنی وعد لطف و وفا یله نوازش اندک بعد بر شیر شکاری سینه
 سفارش ابدک محلب آزادی بر لر برته یازدی پوستم • بر مسلمان بوی کافره اتمزد و ستم
 رو باه ایتدی ای ساده خاطر سن نه تو هم اندک و خیا که نه کلدیکم بجز بوی طلسمی کتور

بر کج برهنی قهری کتک هفت شوکت خاوری می باشد این مقدار را در دهن کاره
کندک اول کور و کج جسم و طلسم در که فلاسفه اهل لغه و مشفقان بگوید
دواب و اینها ملک اشطام علیا چون در سم ایشان در زیر آب فرو برند آنرا از دهن
شگون و انواع بیماری محو و شفا و برون و ناز و غرور و طلسم او شستنی حاصل شود
جانور و اینها را با آب کهنه و زردی و بوی پخته ده ساکن اول و حوشه مضایقه و پرور
حالیابو پندش که آب زردی و نعت و اواند مالی در بو طلسم سببیله انواع سیاه و حیوانات
مختلفه الطاعن و خالی در اتفاق بونرد بعضی که احیاناً سنجین بو مقامه کلوب
اول شکل میس و صحرای کور و اول مرغزار حوالی سندن فقر بو پندش اهل یسنی
فراغت و رفاهیت و در کار بگور و بوی و بوی خوش کپور و هر بریزن زیاده احسانیت
و احسان فضل و کس بو طلسم که در اعلان و بوسه پیمانک حقیقی که همان بر فایشتد
بیا اید و زتابی ترس و در پیش و دست و سپاس و وسیله اید بحکم **الدال علی الخیر کاعده**
توانی اندازد حاصل او بود **و** گشت و در این طلسم سحر بود که تاد در چشم سر شیری غور
ورنه از تو من بقی مسکین بزم که شب و او را انداخته بر بزم که کور و انکو نه طلسم ساخته
هر شکم خوری بدین جاناخته **بن آق و** که کند میدی که سکاقتنید اید دیدم که اگر
شیر شبیه بر شیخ کوره طبع تر بهار و هم انیمه سن و کوکلکه سینه کور میسن فاما شرف ملاقات
که کمال شفقت و شغفند که خاطر من و ارامش حالیا چون اول صورت نه معینند که بنی بلدک
و حقیقت حائنه مطلع او کند که لایند که مزبجد بو مقوله و همی حال که کور میسن و سوسه
شیطان و امیه که **مصراع** فان الوهم شیطان ارحیم خاطر که یول و بر میسن القصه یول
دمدمه لوله کوش و را کو شیخ تعریک و بونوع تحیل و شوبلله اول صافی دلی نیز پندش حائنه
تحریک اندی تا بر کوه دخی نلک فسانه سنده فرغیده و لوب زمام طمع خام آتی شیر کاردنه
چکدی و بابه ایلرو و در شیر خوک قدومی خبرن کتورب یندی سونکل ای ملک آخر جسمک
اچره جان کلدی توان ای جان عالم حیات جاودان کلدی اما زنها رای ملک مکاتندن
دیر نمیباید این مقیش او تاد در چشمون و خزانک حوالی سندن کلک کره حاشه کی تهور

اید و با استیصال که عجله نمون تحمل ایستون تا اول وقت که قوت حرکت یابد و ب کمال
 اید و قوت یابی در حین و خروزی کلفتی ال ویره مصلحت کور و سن مراد که اید سن ملک
 و حین جوامع بیاور و با هم که هوادار حق جنتند تا بحال اید و اینه کونش اید و ب
 طبعیم بجا یکه گوشه پیشه ده ایلغ و زهره طور دین و دیار غرامت دین بری کل تابو
 طاسمک حقیقتان تحقیق اید سن و بله سن که اندک احتمال حرکت و نوبت مضرت محال خورد
 جوات اید و ب اقدام اقدام اطراف شیر طواف اید و ب این هیچ حرکت احساس
 اندی آهسته آهسته انکه الفت و استیساس اید و با کلمه انک نموند ضرر
 احتمالی و برمیوب فراغ خاطر اید و تلغف با شادی خروسی که سن مدهت مدید جوع البقره
 مبتلا ایکن جایا خوان دعوت و مایند نعمت و خیر و شکر و بوی شول قدر انکه
 مشغول اولد که تمام طوبدی چون متلی اولدی علت دار کارند طبعیم قریب یرده
 یا اتی او یودی شیر حالت غفلتد اکا فرضت بولوی و الحاح بوی بکشن یرند بے
 پس رو با هدا اید و سن بقی کوزت بن سر چشمه وار و ب غیب اید بن بعد دل و کوش
 خری که دوا ی علت کور اکل اید بن که اطبا انک استعمالند اغتسال شرط ایستلرد
 رو با هدا و طاعت دیدی و همارش کتدی که حرکت دل و کوشی که الطفا عشتا
 تمام طوددی بدی شیر لودم اغتسالدن فارغ اولوب مستی الله کلجک دوا ی فرمود
 عین و اثر کورمدی رو با هدا اید و بولیک عضو که بنده و درم علاج و اصلاح فرام
 اکا محتاج اید و بنجر اولدی زهر کندی رو با هدا اید و ملک عمری حق اولسون بول
 دل و کوشی بوغدی بود لیلله که اکودلی و لسه که محل فکر در بنم بکشد فریفته اولمزدی
 و اکو کوشی اولسه که مقام سمع و صولت ملک مشاهد اندک نصیحت بنم افسانه
 و دروغی استماع قلزدی و حقی باطلدن تمیز اید و ب دم فتد انک بمل بودام بلا یه
 کند و با غیله گرفتار و مزدی بومنی اول اجلدن کتوردم که فرضا سن اول رو با هدا
 بکے زهره و تیر هوش اوله سن بن دراز کوش کیم بی دل و کوشی کلم تاسنک دقایق
 مکرک بلیم و دروغ بی فکر که اعتقاد اید و ب شرط خرم و احتیاطی رعایت قلم محمد الله

که عین یقینله حقیقت حالو بخودم و بسیار فکر انجور مانع الضمیر که ایردم و چو زحمت
 چکدم تا شرطه بد بپایله کشنه وجوده کو دایب حیلان کردن کار رسیده بیدی و جانم
 آغرمه کشکن سعادت مساعدت ایدوب بنینه معا و بیت ایتدی **بیت** قتل این
 خسته بشمیر تو نقلیر نبود. **دورنه** هم از دل بر حرم تو تعلیل نبود. **من بعد** بدن
 طمع و توکل و توقع مصاحبت و تو خيال و راحت که احتمال محال در خاطر که کنور مسیه
 علی الحقیق بل و عین یقینله معلوم قیل که **فرز** ماه اولور سگ آمانه بقیام **سگ** و او کور
 بوسنه بقیام. **بر کل** اوست کستان **دوره** کوز او حیلله بوسنه بقیام. **سنگ**
 پشت ایتدی بلی راست بیورسن نیم یی باید و انگارم مرسته اقرارده در واقعاً قلیک
 بدن برو حمله منکسر و موثر اولمشد که هیچ بریم اعتذار بیله البتاهم بوق یوقلیر
 و نقش عذاری و رسم بدکرداری صغیر حایلر سوبله منقش و رسم او لمشد
 که هیچ بر آب استغفار و استغفار بیله بوق بوق الدن نه کلو و بلورم حج شهاب
 ناخوشکوار و فراق اتمکی مقسم قلم سن و بی شمیر زهر آبدار شتاق اتمکی مقدر بلش
بیت لایقتم ارباشدم در خون نشیبت. **یا** چرا یاری جو تو ادم زدسته. **همین**
هرگز شکست خود که کرد. **اگر** شود جاوید جانم عذر خواه. **هم** بیار دخی است
 عذر این گناه. **بنو** حیرانکه زنی ایتدی و خجالت دوره و شرمسار و وندی کیدی
 و باقی عمری محنت بنار قتل کجوب هرگاه که بویسم گذشتی نگار ایدردی کنور
 گناهنه اعتراف اید و بیرون انصافله دیدی **قطعه** که ای بد طالع وای بد ساره
 الحکام سن سکا اندیشه چاره. **هوا** غولینه اویدل یولدن ازلک. **و** فاسر نامه سی
 اگری یازدک **بیت** برین عیانر خجست من آید و کربنار. **جاساک** رسم لطف و طرف
 کرم نداشت. **بود** و اول طایفه نیک و استغاثی که یار دولته ایزه و یار صدیق
 صادق الله که بیلر غایت غفلت و نهایت عیا و تندن ضایع ایدوب جاه اند
 جاوید دوشه و هماری که با شفی طاشنه و طاشنی پاشه اوره مفید
 اولتیه در سن حیلله ایلر نیک کره سعی ایدوب اول و در طه درن حیات بولیه

رتبت تکویم ارزانی پور شد رصفت نبات و قرار و فضیلت حلم و وقار در **بیت**
 برد باری خزانۀ خرد است • هر که حلم نیست دیو و دواست • حلم ملک مادۀ اخلا
 دید کار نه نکته بود در که حلمی قلب ایلست بلخ اولور یعنی فرضا که بر کس نه تحصیل
 اجناس فضا یلله بنی نوعندن ممتاز اولسه و تقدیم اصناف فواضله اقران
 میانند کوی مسایعتی دیوده قلسه چون خشونت طبع و غلظت قلب و تهتک
 مزاجله موسوم اوله سا برهنه زری معدوم حکمت اولوب شول طعام بی ملک کی
 که مقبول طبایع اولدن محروم اوله و خواطر انک خفت مزاج و حرکت رایندن
 متفر اولوب طباع انک خشونت طبعی سببیله مصاحبندن ایا و امتناع قلبه
 با وجود که حضرت سید کاینات و سند مخلوقات علیه افضل الصلوات و اعلیٰ التحیات
 که سبب کالاتیدی خطاب مستطاب جناب ربّ الارباب کا بومول اوزره وارد
 اولدیکه **وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ** یعنی ای جامع فضل
 و فضایل اگر سن غلیظ الطبع و درشت خوی و سخت دل اولیدک هر آینه مواکب کوا
اصحاب النجوم که حالا پراکنده شربا کیب مجتعل در نبات النعش و ابرو اندک و تار
 و مارا و لاردی و صفت سهر خلعت و بدر ارباب دین و ملت بنی مکرم حضرت
 ابرهیم علی نبینا و علیه **سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ ذَکِیمٍ** قرآن قدیم و فرقان لارم الذکریم
 و التقدیمند بوصفله ستایش پور شد که **اِنَّ اِبْرَهِیْمَ لَآوَاهٌ حَلِیْمٌ** و الحاصل فضیلت
 حلم صفت مطبوع و مرغوب در رحیم دل مقبول طباع و محبوب قلوبدر **بیت**
 ستون خرد بره باری بود • سبک سهر همیشه بخاری بود • تعجیل و شتاب ارباب خرد قند
 مردود در و حکیم کامل قاشد و ساوس شیطانندن محسوب و معدود در نه که پور شد
اَلتَّائِبِیْنَ اِلَیَّ الرَّحْمٰنِ وَالتَّجْلِیِّ مِنَ الشَّیْطٰنِ بوکلام جواهر معاینه سبک نظره بود
 انتظام ویر مشلر در **بیت** • قوت تعجیلی که اول شیطان اشیدر • تاقی صبر دخیلیدر
 مکر شیطانست تعجیل و شتاب • لطف رحمانست صبر و اجتناب • باقی کشت موجود
 از خلد • تابش روز این زمین و چرخها • ورنه قادر بود کوازه کاف نون • صدقین

در یکدم آوردی برون • این تاقی از پی تعلیم تست • صبر کن در کار دیر آیی و درست
 هر کس که تمسیت موردن در نام اختیاری قبضه تعجیل ویره لاجرم آخر کاری ندامت
 و خاتم امری ملامت ایره **بیت** هر که بی فکر و تامل عملی کرد پیش • آخر الامر
 از آن کوه بشیمان کرد • صحیفه خباثت و لطایف اسما ده بویایه مناسب حکایت
 بسیار و امثال و روایات پیشمار وارد در اما بوحمله دن اول زاهدك داستانی
 که نه تامل و تاقی عنان تو سن نفس دست هوا یردی و خون ناحق له آلوده اولو
 را سوی پیمانه نک قاتنه کردی سیاقه ایق و سیاقه او فقد درای استفسار ایلک
 بخد اولمشد را اول **حکایت** برهن ایتدی روایت ایدر لکه بر زاهد مدقه مدید بخرد
 قصدا نذیک **النکاح سنی** وظیفه سنه قیام ایدوب **تاکم تاسلو** افهمان
 جهمانطاعنه امثال و اتباع ایلیر پس بو خاطری زهاد زماندن بر سیله مشاورت
 ایدوب شرط استجازه و استخاره فی تقدیم اندی زاهد ایتدی غایت صواب
 فکر امتش سن که تزوج معیشت و موجب نظام امور دنیا و آخرت در و بقای نوع
 که دوام ذکر اکامتفر عدد و اکامترب **نظم** مرد را هرگز نیکر چهی دولت فروغ •
 تا بروی زن نیفر و ذر جراح خانمان • عمر دنج بخرد مکذبان دیگر که هست • عشرت
 آباد تامل روضه امن و امان • اما جمل ایلکه بر رفیق شفیق له کتوره سن و ناموافق
 مصاحب دن اجتناب و احتراز قله زاهد صورتیکه نه مقوله زنده اردواج ایدوب
 نه صفتل و زوج ایلکه متراج اتمک کرم ایتدی عورت کر که کم و دود و بود و صالحه ^{اوله} میسر
 یعنی شوهر نه زیاده محبت قله و جوق ولد کتوره و اهل عفت اولوب ساحه ذمتی
 تمت و خیانتدن بری اوله هر کس که زن عنیفه و صالحه میسر اوله خانسی شب تیر
 یک تاریک ایه روز و شنبه منور اولور **نظم** صلاح دینی و دینست صحبت
 زن نیک • ذهی سعادت مردیکه زن چنین دارد • زهنشین نکو کام دل تواند بود •
 کینه که طالع فرخنده همنشین دارد • زاهد ایتدی بخد زک صحبتدن اجتناب اتمک
 کرم جواب و پردیک حکما پور مشلور در که نفر زدن احتراز اتمک کرم و حذر واجبد

خانه و منانه و انا نه و کیت القفا و خضر الدهن ختانه اول عورتد که زوج آخردن
 اولادی و لوب بحکم **اولا دنا اکباد نا** غایت مهر و سفت و کمال حسن و مرمیت
 بوز و جک مالنی متصل انلاره صرفا یلیه منانه اول عورتد که صاحب مال و جاه
 اولوب قدرت دستکا هله ار نه منت یلیه انا نه بر عورتد که مال و جاه اولوب
 بوشوهر دن سابق اندن فایق یا کند و فراجه موافق ذمچی اوله و انک ذو و صحب
 کام آرزو سندن کتیوب متصل بوشوهر دن این و شکایتک اوله کیه القفا شول
 زن غیر عقیقه در که شوهری محله که غایب اوله حاضر لرنک قفا سنده طعن داغی او در
 خضر الدهن زن جمیله در قبیله غیر اصلیه دن بومقوله زنی سینه فریله به تشبیه الیشلورد
 بومقوله ازواج ایله ازدواج و متزاج دن احتراز اتمک کورک که دیدار دلدار بد کردار
 هله مصاحبت مار و مازجت سیاه جهان شکار دن دشوادر **نظم** زن بد در بی
 مرد نکو هم در نیز عالمست دوزخ او زنهار از قرین بد زینهار و قنار بقاعلاب
 الانار زاهدینه استفسار ییدی که نه سندن زن اختیار اتمک کورک جواب و برد یکم
 زن جوان نور سید لورک عجایزله مصاحبت قطعاً جایز دکلد که طراوت عارضینی کید
 و انلرکله جماعت صنف و مخافت کتور **نظم** اول زنک که قدی اوله چوکان
 نفسی راست صنکه تیرا ولور جانقزادر نکارتازه و بی زهر قاتل اولور چوپر اولور
 دشمنلرد که عورتا ون یاسندن یکم سیه وار بخر موضع لطف و امید و محل مهر
 جدید در یکمیدن او توزه وار بخر ارام دل و جان و راحت روح و روان در انوزون
 قره وار بخر صلب همت بلند و خداوند مال و فرند در قرقدن اللیه وار بخر حافظ
 نام و ناموس و صلب دزق و سالوسد راما اللیدن تجاوزا نشه بلای سینه و آفت مال
 و جاه و سوهان عمر عزیز واره جان لذیذ اولور عمارت خراب و زراعت بی آب
 مار نه کج و بار در دور بخر **نظم** زن جوز پنجه قدم آسونهد مرد هان به
 که بکسو جهد اورده سن چون پنجاهه بخر آتی کور ملک اولور واره شکر زاهدینه
 استفسار اندیکه حسن و جمال باینده دیر سن جواب و پردیکه بو طایفه ده سرماییه

رعبت لطف و خلق و ستر و عقد در اگر سعادت مساعد اولوب حسن و خلق دخی کا
 ملحق اولور سه نو علی نورد در **پیت** روی خوبست کال هنر و دامن پاک • لا جرم
 همت پاکان دو عالم باوست • زن خوب صورت که بدسیرت اوله بلای جان
 و عذاب جاودان در زن نیک حضرت هر چند که زشت طلعت اوله یار مهربان
 درونق خافان در **نظم** ندکلوزشت اولور سه همد نیک اولور خلق خوشیده
 دید روشن • رفیق ناموافق دن حذر قیل • جمالذن اولور سه خانه کلشن •
 بویابد برابیات نه نظیری که بر بزرگوارک نتایج افکارند در سمر صغیر اینمک کرک
نظم زن خوب فرمان برپارسا • کند مرد درویش را پادشاه • هر روز اگر غم
 خوری غم مدار • چو شب عکسارت بود در کنار • اگر پادشاه باشد و خوش بخت
 نظر دنگویی و در شق مکن • زن هشت خوبی که زیبا بود • کجا در دون دلش جا بود •
 مبین دلفر پیش چو خوب هشت • گران روی دیگر چو دوست زشت • بزندان قاضی
 کز قادی • که در خانه آبی دو برو که • تهی پای رفتن به از گشتن تنک • بلای سفر به
 که در خانه جنگ • در خرمی بر سر ای بیند • که بانک زن از وی براید بلند • ز نامحرمان
 چشم زن کور باد • چو پروش در خانه در کور باد • القصه زاهد تخلص نه پایات
 و تجسس فراواند صکره مدد بخت بلند و مساعد همت از چند ایل بر قبیله اصلیه
 و نیز اشیله دن بزن حسنا و بر محبوب مستثنا ضعیف اولدی که عکس انوار رخساری دیدن
 طلیعه صحیح خیره و سودای زلف عنبر فای طره عالیه رنگ شاهی بزم قلور دی دیدن سپهر مینای
 آفتابیدن غیر نه نظیرن کور مشدد و نقش بند خیال عالم مثال دن غیر نه مثلن مشاهد
 اتمشدر **نظم** نظیر چشم احوال کور مش انجق • یوزنیه آینه نور و در مش انجق • قمر
 ایرمش دکلدی پایر سینه • کش دو شمش کلدی سایه سینه • باوجود لطافت صورت
 لطافت سیرتله آراسته ایدی و کلشن حسن و خلق کلین لطف و خلقله پراسته زاهد
 همیشه بو نعمت عظمایک و طایف طاعت شکن ادا ایدردی و یار خوری طلعت بنا
 عشرت بقای نوعه مستبنی قلوب روز و شب فرزند بلند طلبا یلردیکه هیچ عاقل

قاعد ما هلی شہوت مجرہ مبتنی قلب و طلب ولد صالحہ ن غیر ایچون کم ولدینہ
 ایصال میامن وعادہ صدقہ جاریہ حکمتہ در بوسقلہ ارتکاب **متر بیت**
 عرض ز محنت زن و جفا کشیدن مرد • همین تفرج فرزند نازنین باشد • چون
 بومنوال اوزرہ خیلی زمان کچدی ز اهد آیینہ روزگار د چہم مرادی کورمدی
 ونہال آرزودہ شمع مقصود نہ ایرمدی خرنا امید و لوب روی ضراعتی خاک نیازہ
 سوژی و بترہ عایہ نامرد لوقماندن کشاد ویردی چون کار و یار و چونے بونولد
 خاک و مشرب عقیدہ سنی استوب ریب و ریادن پاک اتمشدی حکم **امنی نجیب غوغ**
المنظر بترہ عاسنے نشانہ اجابتہ داست کلدی **بیت** مستجاب اولدی د غوغی
 آنک • ظاہر اولدی کرامتہ آنک • هر کردل پاک باشد نہ اختلال • آن د عایش میرؤ
 باذو الجلال • باری ز اهد نومید و لمش ایکن نوید عنایت باری بيشوب زن
 ز اهدک حلی ظاہر اولدی بیر نامراد بو وضعدن بر مرتبہ دہ مسرور و دلشاد اولدیک
 بر آن فکر فرزند خاطر ندن کتردی و ادای و راد د صکرہ دل اولاد د ن غیر نیستہ
 ز باننہ کلردی چوزنجہ زمان بوما ببحولیا میداستد جولان و بوقمنا دیکی کانون دماغندہ
 غلیان اندی عاقبت خامہ فکر و ابنویہ خیال ایلہ صفحہ بالہ نقش اند و ک صورتے
 مثالہ کتورب خاتونہ ایتدی ای انیس روز کار وای جلیس غم کسار عنقر سنک صدق
 رحمدن ساحل ظہورہ بر کوہر شاہوار کلبس و خلوتخانہ غیبیدن صحرائی شہاد تہر تیر
 ز بیا منظر خرام قلیس بن علم خوب و لقب مرغوب تعین ایدوب بعد آنک ترنیت و **تشنیت**
 بایند بذل طاقت و جہد بی نہایت استم کرک و احکام شرعیتہ تمام تفہیم و تعلیم
 ایدوب انکلہ تہذیب و تاد پی جہتندن شرایط سعی و اجتہادی تقدیم ایسم کرک تا اول
 دخی ناصیہ ذاتندہ مرقوم اولن آیات د شد و ہدایت و انار مجد و سعادت مقصدا سے
 اوزرہ آداب طریقت و احکام شریعتہ متحلی اولوب آرزماندہ بعون اللہ الملک المختار
 بر عالم عالمقدار و بر ز اهد کرامت اشتہاد اولسہ کرک پس آنک جمالہ نکاح نہ بر اودم
 شریفدن بر کوہر کتورب آنردن اولاد و احفاد ظہورہ کلوب بو وسیلہ ایلہ تسلیز

۴۸۶
 عالم فایده باق و بو واسطه ایله ذکر فرحیفه روزگار دده پایدار قالسه کون **نظم**
 قانور نامی جهانده اوکسینک که بر فرزندنی قاله یادکاری بخد کستون صدف
 نامی قولقدن او تود و درے در شاهواری **خاتون** ایتدی ای رفیق شفیق وای
 شیخ صاحب طریق بو نوع کلمات سجاده نستینده لایقی بو کونه زهادت سیح گذارده
 موافقتیدر که اولاً **دجماً بالغیب** وجود فرزند جرم اتک احتمال وار که بدن
 ظهور فرزند محال اوله فرضا که ممکن اوله ممکن که انشی اوله بلکه محتمله که خشی اوله
 تسلیم ایدن لم که پسر اوله شاید که معنی اولق غیر مستر اوله بو تقدیر جبر دخی معلوم دکلر که
 عاقبتی نیه نهایت بوله سن اول نادان خیال پرست کبی مرکب تمنایه سوار اولوب
 میدان آدوده تک و پوی ایدرسن و بو صحرای بی منتها تک نهایتنه ارم درس هیبت
 هیبت **نظم** با آرزو و هوس ره نمیتوان پمود بداف عربد کاری نمیتوان پرداخت
 هزار کس بمنای خام سوخته شد که روزگار یکے را بدام دل نتواخت بوما یقویانک
 مالی اول پادسانک حسب حالیدر که خیال محالیه روی و سویی شهید و رو غنله ملا
 مال ایتدی زاهد استفسار ایتدی که بخد روایت اولمشدر اول **حکایت** **خاتون** ایتدی
 امثالده کلمشدر که بر مرد پارسا بازرکان جوارندن وطن طومشدری و تاب حوادث روزگار
 انک سایه سینه النجا امشدری بازرکان دایما شهید و روغن آلود صارتدی و بومعا^{ملیه}
 جرب و شیرینی فایده لر حاصل ایددی چون مرد پارسا خلایق قدر علائق قطع ایدوب عبادت
 خالقه پیل بغلشدری و حب حب الهی مرزعه دلنه غلند امشدری بازرکان عن صمیم
 الفواد اکا اعتقاد امشدری و جله خرجنی و حواجینی ذمت همته امشدری واقعا نتیجه
 نعت بسیار و فایده مایده ثروت پشمار بودر که درویشلرن دلردیشنی غش شوشینه
 فاقه دن خلاص ایدن لو مال و منال و حطام دنیای سریع الزوالی جهان فایده دخی
 باقی بر قویه لر کید **لو بیت** توان کرد دل درویش بنواخراش که محزن ذرو کج و درم
 نخواهد ماند **خواجۀ** صاحب نعت فرصت خیری غنیمت بلوب هر کون اول **عبدال**
 که انک بیع و شرا سنه مشغول ایدی بر مقدارن عاید مذکور کوندردی اولدخی

بعضی سین خواجہ صرف ایدوب یا قیس ذخیرہ قلوردی و در زمان ایلہ بوندن
 بر سبب طولدی و پارسا بویضا عدن سوده سوده اسن ایدر اولدی بر کون سبب
 نظر صالوب اندیشه بحیرہ طالب طور در کن خاطر نہ بو خاطر خطور ایدی کہ
 آیا بوسبب سوده نہ قدر من غسل و روغن جمع اولش و لا آخر آئی تقدیر و تخمین خطور^{ایلہ}
 اوز من تعیین ایدوب ایتدی و لما بود کہ بود خیر بی او دینارہ صا تو ب
 بها سنہ او ن کو سفند لمر ظاهر بود کہ بونلرک ہر بیسی الی آید طو غور سر
 کرک و ہر بری کیش و لد کتور سد کرک و ییلر قرق الی عدد اولوب اوز بیلہ
 بونک نتایجدن رمد لور پیدا و لسه کرک بعضی صا تو ب استظہار کلی حاصل قلم
 و برا و لو خاندان بردختر نازنین الماول دخی طقوز اید بندن بر پسر ملک منظر
 و حودہ کتورہ ہر زمانہ تصدکر بن کا علم و آداب او کردم اما چون ضعف طفولیتی

قوت شبایہ مید ل اولہ و اول سرو باغ اما فی جوانیدہ قد و قامت چکہ میکی کہ
 بنم فرما ندن تجا و ایدوب سرکشکہ آغاز اید بو تقدیر جہانی نادیب اتمک لادم
 و بوالدہ اولان عصا یلہ فی نادیب بلیغ ایلیم دیدی و عصائی قالہ دردی و بحر خیالہ

شویله مستغرق ایدی که پسر کردن کس بی ادبی حضورند تصویر ایدوب عصای
اول سیویه محکم اوردی مکر سیویای طاقه طوردی و کند و اتفاق ^{قلدی} زیر طاق
اکا متوجه اولوب اوتوردی چون عصا چاق سیونک وسطنه راستت کلدی فی
الحال شکست اولوب یاغ وبالله عابدک ساچی سقالی مالا مال اولدی بو تمنا ی
محاله پارسا نک یوزی ترش و خیال نابخته لوی تحس و تحس اولدی بو مثلی کتور دم
تا باله سن که هر نقد فکری بوته قلبه خالص و ملیه قاله کتور ممک کړک واکرومک
وغسی ابله تمنا ی محاله وجود ویرمک لړک د مشلور درکه اوری مکر تر بیچ ایلسک ^{دن} اند
متولد او بنی پسر کاشکی ادرسه **پیت** اگر را با ما کرد مساز کرد ند • ازی شان
چهر آمد کاشکی نام • مرد عاقل کر کرد که اساس امور فی خیال محاله متبنی قلبه اوها
خامه که دام و سوسه شیطان و هان نام در قلبنه یول ویرمیه **نظم** ساها
ایندیشما بختیم کوزور سپهر • کار ما آخر چنین با انجان خواهد شدن • عاقبت معلوم
شد گینه خیالی پیش نیست • یاد ران اقلیم حکم ما و ان خواهد شدن • یاد رین
ویرانه کنج سیم و زر خواهیم یافت • هر چه خواهد حاکم مطلق همان خواهد شدن
عاید بو مضیحق کوش جانله استماع ایدوب خواب پندار و غروردن پندار
اولدی و من بعد بواصلی فصول فی اصولی تلیفیدن فراغت قلدی اما چون مکت
حمل آخر اولدی و زندان رحمان اول بیگناهک زمان حبسک نهایت بولدی
و بر مولود خوب صورت محبوب طلعت وجوده کلدی که انوار رشد و نجابت
مطالع چمن سنده طالع ایدی و آثار زهد و کرامت ساویر چیده لامع ایدی **فرد**
چهره فرزند کو یاد اندر • بهاهر موئیه پیمانہ در • زاهد صبح امید ی مطلع مراد
تبسمه کلدی و عند لیب دلی کلشن شاد ما نیده ترمه آغاز قلدی **پیت** از محیط
فضل زبیا کوهی آمد پدید • بر سپهر شرع روشن اختی آمد پدید • پارسا
جمال فرزند ایلده خوشحال اولوب اند و که نذر لر و فاندی و شب و روز ملازمت
عهد نه تمنا ایدوب سایر امور نه خط و نسیان چکدی و تمام همتی آنک تمیت و تعوی

و تمشیت و بر پیشه مصروف **پیت** چندان چو صبا بر تو کارم دم همت **•** که غنچه چو گل
خرم و خندان بهرایی **•** اتفاق بر کون زن پارسا حما مه کندی پسرین پدیده سنا
ایدوب بقمدی باینک مبالغه اندی پدرک خود اندن غیری مصلحتی یوغدی
چون بو حال اوزره بر زمان کچدی پادشاه جا بنندن حاجب کلوب درگاه
دعوت اندی عابد فرمان حاجبه اطاعتی واجب بلوب ضروری پسرهای آنها
قویپ کنندی بونلرک بر راسو لری و ارایدی که اولون اکا اینا نوب قورلو کیدرود
و هر نریه که کتد سه لر اول یوده قالمقی انلر فارغ البال و لوب حضور ایدر لودی
اولدخی یوده تولد و عی هتراقی پالما دیور و چیریدی و دفع مأذیانده نفع قماخی
و ارایدی عابد چون امه امثال اندی انی پسر یله قودی کنندی عابد کتدگی کچی
بر مار نه بار اژد رکودر سوراخ دیوار دن چقوب که وارید متوجر اولدی راسو
چون کوردی که اول زره پوش نیزه قامت و اول پیر رفتار کمان هیات برالف تقو
وقت سکوند نون شکند متشکل اولور بر سیرتد ویر که هنگام حرکت تیر و کمان
صورتنده ممثل اولور **پیت** کبی جو قوس شود کورد و که چو تیر اژ **•** کبی نموده زتن
حلقه ها کند آسا **•** نه ابولیک دواثر اندر و سله پنهان **•** نه بحریک برو سوج بیگمان **•** پیا
که وارید قصدا یدوب فشتاب زهر با کله پیس خفته بی بسترده هلاک اتمک استر
راسو حال زیر کھواره دن چقوب حلقی محکم دوتندی و زور و زار یله بر غوب
حلقه کند اچله کوفار اندی آنک برکت حراستیده و طه هلاکدن نجات بولدی جالب
عقبخبر بار سا کلوب راسو یه خون آلوده کوردی بچاره راسو عابده فرسو
واردی عابد آنک اول حالندن اوغلان هلاک اتمک خیالندن سیلا بغضب
بنای صبرن یقدی دود خشم روزنه دماغنه چقدی ظلمت دغان خفت تنگ
خانه عقلنی تیر و بخار دیک حدت و تهور بصیرتی خیره قالوب نفخ کار تحسین
احوال اتمدن عصا سن قالدر ب راسوی بچاره نک با شنه شویله اور دیکه اول در **مندک**
دفتر عمرنی دوردی و خرمن جیاتن باد قفا و فواتله صاوردی بعد او نه کوردی

پس رفتند سلامت ببولوب بر مار عظیم و بر افی جسیم بایسته کشته و خون و خاکله
 آغشته کوردی و دود حیرت باشته اغدی و باغ دماغنه تکرک حسرت یا عدل
 که به کتان و ناله زنان ایتدی **مصراع** که دل خوش پس از حال حال عجیبت درینجا
 که بوحادثه دلسوزک اشئی با عتذار یله تسکین بولمز و بواقع جانکدازک عدل
 سپهر استغفار یله مندفع اولمز بونه شایسته حرکت تدیکم بدن صادر اولدی و بونجه
 شنیع قباحه تدیکم بنم المدن ظهوره کلدی. **کر خون خورم ز بخت این غصه درخور**
 و رجان دهم ز ناخوشی این عمل رواست **کاشکی هرگز بفرزند عدمدن وجوده کلیوب**
 بکا انکله اش و الفت میسر اولما ییدی تا انک سببیه ناحق یه قان دکلوب بوقوله
 شنیع حرکت بدن وجوده کلیوب بن بوباید که کذو و نمحانه بی سبب خدنک هلاک
 نشانه و پاسپان سرچی و نکبان فرزند دلمربای نه بهانه وادی عدمه روانه قلدم
 خالنه نه جواب ویره بلم و خلا یقنه وجه صواب یله اعتذاره قادر اوله بلم مز بعد
 من بنم کردیم طوق ملامتدن خلاص بولوق یوقدر ورقم فصاحت صحیفه حوالمدن
 مضحک و ملوق احتمالی یوقدر **مصراع** نام نشانه شد در محنت و ملامت ای کاشکی
 بنودی هم نام من سلامت. **و هم راهد بوفکر ایله یچ و تابید بواله ایله اضطرابه**
 که ناکاه خاتون کلوب کیفیت حالی مشاهده اندی زاهد زبان ملامتی در زایدوب
 تعبیر و سر زنده آغا زاندی و ایتدی **مصراع** ترا هرگز نداشتیم باین نامهربانها
 خدای بی عیب جل عن الشبهه و الرتب حالت شیبیدن عالم غیبیدن سکا بفرزند دلیندن
 ارزانی بیوردی بوفت مقابله سندن و ظایف شکر گذاری بومیدر که سندن صادر
 اولدی و موهبت ربانی چکر کو شکر زخم دل کداز ماردن نجات ارزانی قلدی بوعطیه
 مکافاتند مراسم سپاسداری بوبلی کرکدیکم که سندن ظهوره کلدی زاهد فریاد
 فریاد ایلدی که ای انیس لایعقل لطف حیله ایله بومناقصه دن فراغت قل **مصراع** که ارسوال
 مولیم و از جواب نخل **بنده بدم که ادای وظایف شکر الهی و معرفت قدر نعمت نامتناهی**
 غفلت اندم و منیع قدیم اصطباردن که شاه راه سالکان مسالک و اصبر و ماصبر

طشه کتم کالاً بوباید تعجیل و شتاب سببیده نه صبور لر جریه سندن مسطورم ونه
 شکور لر صحیفه سندن مزبور سنک بو حاله ملا متک همان یاره اوزره یاره آچقدرد
 و تاره جراحت ریزه نمک چچقدرد **بیت** ملا مت بر دل صد پاره عاشق بدان ماند
 که باشد زخم شمشیری بدو زندش بسوزن هم **زن** ایتدی طغر و سولیر سن واقعا
 بعد الوقوع الواقعة ندامت مفید و لور و مرهم ملا متله اول جراحت نجر التیام
 بولور **فرد** علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد **در** بیغ سود ندارد **چو** رفت کار از دست
 بونادره که سندن صادر اولدی بو بحر به ظاهر اولدی که تعجیل و شتابک آخری خراب
 و خفت و طیش مورت مضار نه حساب در و تهور و استعمال هر حاله مذموم و مرد
 مستعجل حصول مراد و وصول مراد من محرومدر **مصرع** هر اشک ثانی کرک کم شتاب
 بخره خافان ایدد آخر خراب **ما** ملول اولمه که بودامه همین سن گرفتار اولمه که بودامه
 همین سن گرفتار دلوب بوبلا یه همان سن مبتلا اولمک که سندن سابق بو مقوله چوق
 وقایع واقع اولمشدر و کعبتین لیل و نهاده هر رکه بو نقش عیان کلمشد ر جمله دن
 بر بستی استمک کی که اول پادشاه اند اولان یازنه بیکنه هلا اتمشدر و بخره زمان
 آتش حسرت و ندامتله یانوب سر کنشتنی ارباب اعتباره یاد کار قومش کتمشدر
 زاهد استفسار اندیکه بخره اولمشدر **اول حکایت** زن ایتدی روایت ایدر لکه
 زمان قدیم بر پادشاه شکار دوست و ارایدی که متصل مرغ دلی قصد صید
 مایل ایدی و کار شکارده مستغلا یدی بوبادشاهک بر بازی و ارایدیکه بر
 پرواز یله سیمرخی قلعه کوه قافدن اندر ردی ویم چنکال و وهم منقاد ندان
 شرطایر عتاب چرخ کنادی الینه صقنوردی **فرد** هواده اول چوبال و پراچد
 عتاب برج و هندن چپردی **پاد** شاه اول بازی حدن زیاده سوردی وافی متصل
 کند الیه تربیت ایدردی بر کون اتفاق اول یاز تیز پرواز یله بر مرغیال مشکین
 بال بدیدار و لوب شاه شیر کما حال شعفندن فی اختیاره هونک عقبه **دو سدی**
 و سمند باد پها سنه بر وجهه عیان و ردی که باد صبا طرفة العین ده عالمی طی ایدر کن

اثرن کورلر اولدی و بیک شمال کال سرعت واستعماله عیار مرکب بادرققارنه
ایرغراولدی **پیت** راه داندازه پیروزفته **فی** یوان رفت که چوزرفته **کیدر**
ملا زمان درگاه بربر قالدرو خدم وحشم پادشاهدن ایرلدربعد زمان
آهودخی نابدید اولدی و پادشاه آنک شکارندن نا امید اولدی بواشاد آتش
عطش کانون معد سندن زبانه چکوب حرارت حرکت درون و پیروزنه سرایت
قلدی ضروری طلب آب چون هر طرفدن شتاب ایدوب مرکبن جانب دشت
وغایه سوردی کیدرک برکوه دامننه ایردی کوردی که بالای کوهدن آب
زالال تقاطعی ایدر ترکسندن اولان جای میرابآبه طوبی و آب که بخیلر کنی کی
نی نفع ایدی قطره قطره جمع اولوب جام طولدی نوش ایدر چک محله اولان باز
قنادیله جامی ایدوب چندن اولان آب تمام توکلدی شاه بو حرکتدن پریشان خاطر اولد
بر دفعه دخی هزار توقف و تکلفله جامی پرایدوب بجمع ایدر چک زمانه بازها
اوکی حرکت اعاده ایدوب جامی دوکدی **مصرع** نزدیک لب آرند و چشیدن
نکدارند **شاه** شدت عطشندن مضطرب و بازک بو حرکتدن آتش غضبه
اولوب اول باز بلند پروازک ساز وجودن پره چالدی و جام جسمنی سنک ختمله
پاره پاره قلدی بو حاله مقارن بر رکاب داریشدی بازی کشته و ساه
تشنه بولدی فی الحال مطهره چروب و جامی برآیدوب شاهه صنوبردی
شاه بیوردیک بنم کوکلم بو کوهدن تقاطع ایدن مایه مایلدرا اما قطره قطره جامه
مجموع اولمغه توقف خیلی تکفدر کرکدر که سن بو پشته یه چوب کوره سن شایدکه
بو آبک منبعن بولوب جامی اندن طولدوره سن رکابدار سمعاً و طاعه دیوب
پشتیه چوب بر چشمه کوردیکه سنکدل پرچمی کی بر قطره آب هزار خونابه ایلر
روان ایدر و براردها اول چشمه کفادن اولمش و تاب آقاب آند تا ایریدوب
متعفن و متغ اولمش رطوبت زهر آمیزی اول ایلر مختلط اولوب اول کوه دامنند
مترشح اولمش رکابدار دهشت غلبه ایدوب سرسیمه کوهدن اشعه اندی

و صورت حال عرزنه عرزنه پیشدموب مطهرده اولن آب سرددن جامی برآید
شاهه صنو و پردی شاه اگر چه اول جامی اچوب نوش جان اندی اما جام چشمندن
جوی خونابه روان اندی اگر چه شاه او جامی چکر دی و لیکن بویو مردی بیک دو کردی
رکا بدار سبب کریدن استفسار اید چک پاد شاه دل پر دردندن بر آه جانکا
ایدوب **ایتدی بیت** مرا غمیست که اعلان غمیتم نکرد **حکایتیست که بنمایان**
کرد **بسر قصه** جام و حکایت بازی بالتمام تقریر اندی و ایتدی رکا بدار بواصل باز
تیز بازی که وقت پرواز ده عقاب خرجه اشیانه آسمانی طوز طولاندردی می بوده
برده تلف اندو که آغلام و بونجیلین مرغ ها بونه که مرغ روحمن عزیز جان نذ بداید
کو قار دام هلاک اندو که تلف و تاسف ایلم رکا بدار ایتدی ای شاه بویا ز سندن
بر عظیم بلاد دفع ایدوب جمیع اهل ولایت منت بی نهایت ایستادند و لا بوایدی
که شاه انک هلاک بایند تجیل رو کور میدی و آتش خشم آب حمله اطا و عنان نفسی
دست تانیده ارجا ایدوب مقتضای فحوی کلام بصیحت انجام حکامدن که پور مشردرد
فره توسن خود تند مساز انجان **کس نتوان باز کشیدن عنان** **تجاوز پور میدی**
شاه جواب و پردیک بنده بو حرکتدن بشیمان امانه فایده که بشیمانلق فایده و بریز
وریش ندامت بر جرحتدر که مرهم ملا متله التیام نولر حیاتم اولد قجه بوداغ حشر
سینم او کلسه کړک و خراش ناخن ملا مت جهن حاملدن اولسه کړک **مصرع** چونکم
خود کرده ام خود کرده را تدبیر چیست **بو مثلی** کتوردم تا معلوم اولاکه بو صورتک
امالی چون واقع اولوب بچه کسنه لر شامت تجیل وشتا بله کرداب ندامته دشمنرد
و تامل و تانیدن اجتناب اید غرقاب بحر ملامت اولمشردرد **بیت** مردم بی سنک بخود
کم بود **سنک** کران کو هر مردم بود **برف** سبکسار بنپاید بسی **هر نفس از جا**
بود **چون خشم** هر که بتجیل بر آورد دست **سنک** جفا پای قد رش شکست **زاهد**
ایتدی ای موش او قائم و پرنایام حیاتم بو حکایتله بکاسلی و پردک و جراحت پردی
مرهم راحت اوردک بلوردم که بو جنایتدن امثال غایت جوق و سرکا هه نهایت بوقدر

نته که آنرا که حکایای جریه ایام من مسطور و کشیدیم سرگذشت دخی مثل سایر کی
 السنه ایام مذکور و مشهور و لسه کرک و هر کسه که مبادی افعاله عواقب حابه
 و مآلند غفلت قله و منافع و قار و فواید برد باریدن بی بهره قله بو حکایتدن متنبه
 اولوب بوسر گذشت لردن عبرت لسه کرک بود را اول کسنه نك داستان که سنه
 تدبیر و تفکر بر غمیق امضایه پوره و نه با مل و تحمل بر حکمی درجه نقاده کتوره عاقل چاره
 لارمند که تجربه بی بنیاد امور نه پیش نهاد ایدنر و آینه رایه اشارت حکما و نصیحت
 عقلایه صیقل اوره جمیع وقایع جانب تامل و تاثیر مایل اولوب جانب تعجیل و
 اجتناب قله تا و فوراً قبل و دولت انك ساحه سعادت متواتر اولور و رشحات
 خیر و کرامت جانب فضل شهادتیه علی السوالی متقاطر اوله **نظم** زمام دل
 بکف صبر و کرت باید • که کوی عیش بچوکار چندی بای • مازنوسن غفلت بجهت
 تعجیل • که آخرا فکندت بر زمین برسوای • شتاب در خطرتیاف کند که کو صد بار •
 نودست پای زنی زان خطر برون نای • مکن شتاب و زاین حلم روی متاب •
 که غیر صبر و سکون نیست رسم دانای • **باب هفتم خرم و تدبیر و حیل**
و تزییر له بلای اعدادن خلاص و لمغین نیات ایدر دابشلم ایتدی معلوم
 اولدی اول طایفه نك داستان که بی فکر و تانی کند و لرین عرقاب دریای نك
 و حیرت اوقب قله تدبیر و تامل و عدم صبر سیبیل دام ملائمه غرامت اولدر حالیا
 مضمر و صیت هفتم تقضیل ایدوب بیان پوره اول کسنه نك داستان که اتفاق
 دام دشمنه گرفتار اوله و هر طرفن هاله و اراعداد بسیار و هر جانبین دایره کرد
 اعدای پیشمار احاطه قلوب کند و سن شکجه پنجه بواره و عقاب عقابین هلاک
 و دمارده مشاهده قله بوعایله نك رفعت بونه صواب کوره که آنلردن بعضیه
 باب وفاق و مدارای فتح ایدوب در شقا و معاداتی س داده بلکه میا عهد
 و پیمان نطا قیمان فراوانه شاید چون انك مدد و معاونتیه بند بلاءن
 خلاص اوله اندو که احبای پندن علاقه محبت دایم دکلر اعدا میاتند دخی

شطرنج عداوت قایم دکلر مزیرا که عارضی در عارضه تغییر تیر قابل اور و صفحہ
 سنیدن ادنی بهانه ایلر ذایل اولور بوسیدند که بعضی کسینه لرمیا نند
 محبت و عداوت کدرک بلکه مرور زمانه کالعدم اولور و حب بعض اهل
 جهان ابر بهاری حکمند در همان **مضرع** بر زمان یا غرسه دیگر بر زمان **ع** با هر که
 دلہ بدوستی داشت کان • چون نیک بدید دشمنی بود عیان • بد دوستی و دشمنی
 اهل جهان • دیدیم که نیست اعتقادی چندان • دشمنی در که مهر و کین اهل
 زمان تقرب سلطان و جمال خوبان و عهد صبیان و وفای زنان و سخاوت
 مسنان حکمند در همان که هیچ بر یسنگ وجود نه اعتماد و بقا سنده اعتقاد
 جایز دکلر **پیت** خوشست عهد محبت بدوستان بستن • ولی چه سود
 که ان عهد را وفای نیست • **نجد** صداقت اولور که درجه و دادن مرتبه اتحاد
 وار مشکن و اساس اخلاص و اختصاص مرور زمانه اوج آسمان را بر مشکن ناکا اثر
 چشم زخم انی محض محبت دن عین عداوت و منقلب قلوب لطافت حالی
 و طراوت نهالی تنسم سموم همچو انده منطفی اولور عداوت قدیمی و خصومت
 سوری و دخی کا قیاس ادنی ملا طفته صداقت مستحیل اولوب آتش تراع و شقاق
 هبوب نسیم و فاقه منطفی اولور بوسیدند که عقلا اعدایله شرایط مد را نند
 بالکلیه نامرعی قوم زلو کلیاتک مصادقتدن رشته طعنان قطع ایدوب آنلره
 موافقتدن کوز بولمز لودخی دوستلرک دعوی محبتند اعتماد کلی جایز کور مز لر
 و آنلرک و فاسنه مستظهر و موثق اولوب عهد لرنه اعتقاد اوزره بنای امور لرنه
 بنیاد اور مز لر کلمات تامات **احب حبیبتک حبا عینک ان یكون یغضبک یوما**
نثر نبوت کبرادن مترشح اولمشد در همان بومعنه و بونکته بی مفصل در **نظم**
 دوستی اجنان نمی باید • که بیکه دیدن میان موئے • دشمنی هم بد از صفت خوش
 نیست • که زیاری بنا شدش بوی • هر دو جانب نگاه باید داشت • هر گاه است
 معتدل خوئے • چون بر همان عیان اولدیکه اهل زمانک اظهار صداقت و عداوت

چندان اعتبار یوقدر دانای عاقبت بین دشمنه مصالحت و محال شدن
 که جلب منفعتی یا دفع مضرتی متضمن اوله ابا اتمیوب صلاح حال ایه
 اکا اشتغال ایدرو اول سنه که کاری نکلہ تمام و مہمی انکلہ سرانجام بولہ مقتضای
 مصلحت وقت اوزرہ حصول آمالہ انی استعمال نا آنک دور پندگی و صلاح
 اندیشه لکی میامینہ فتح البای دولت میسر اولہ و صبح سعادت افتق کرمندن
 طلوع قلمرہ و صورتک مثلی داستان موش و کرم در رای استفسار ایندی که بخیر
 اولمشدراول **حکایت** برهن ایتدی پشہ بروع ده بردخت و ارایدی که رفتہ
 شجرہ طوبادن دراز و کثرت فروع و اصالت اصولہ سدرہ المنتہی دن سرفراز
پت کوامت کو لک سن صلیس ہینہ ایرن راحت اولوردی سایہ سینہ جہانہ
 کورمش مقدار ذرہ نہ رخم تیشہ و نہ رچ ارہ تحت درختہ بر موش تیز
 هوش حریص مضامی محال طبع سریع ادراک کہ برناملہ ہزار عقد مشکلی حل ایدرد
 و باب فسون فنون تلبیس ابلیس سبق و یروب دلہ محتالیہ درس و پروردی
نظم فسونکر ایدی غایت موش بد لکش اکا صنعت فسون و مکر سحر اید
 ایش آنک بلد و کنی بلزدی ابلیس اود کلوا یدہ مزدی دلہ تلبیس
 بر آشیانہ دوزخشدی اتفاق اول حوالین بر کوہ بیابان دخی وطن طومشندی صیاد
 اول ارایہ جوق کلور کدردی و اول نواحیدہ دام قوروب و خوش و طیور مطیای
 ایدر لردی بر کون بر صیاد کلوب بود درخت مزبور دہنہ دام ترتیب ایدوب
 زیرا دامہ بر مقدار گوشت تعبیه اندی کہ بر حریص یو بازیدن غافل پچارہ سے
 بوی گوشت کشان بر کشان جانب دامہ کوروب چاشنی مراد هنوز کام آرد و
 یقمدی حلقہ دامہ کہ قرار اندی **قطر** حرصت کہ جملہ را بیدام اندازد
 و اندر طلب مال حرام اندازد حرصت کہ جملہ خلق را از آسایش باز آرد و
 در رنج مدام اندازد بواسطہ موش دخی طلبندہ سوراخدن دیدہ احتیاطہ
 ہر طرفہ با قوب چپ و راست و زیرو بالاین نگاہ ایدر کن کوزی کہ بید راست

باوجود که خانه دید آنک مشاهدت سے ظلمت تارک اولدی و حیات زندگی
 امید رفته سی بار یک اولدی عقلی الدیهوب و قتل نظر اندی آتی بسته بند
 بدو کوردی صیاده جان و دلله دعا و خصمی قید و بند ده کورد و کنه وظایف
 شکر میاذا اندی بر جانیه دخی نگاه ایلدی کوردیکه بر رسوا کینکاهده او توش
 و تیر نظر آنک جانیه راست ایدوب کمال قصدی آنک صید نه قورمش بواشا
 کوردیکه بزاع دخی بالای درختن تیره شعاع بصیرت انی شکار طوغر لشم
 هوش مرشه و حشمت و هشت غلبه اندی و قلبیه خوف و حشمت مستولی
 اولوب ایتدی **پیت** آه ازین طالع برکشته که هر روز **عرا** ره بجای بنماید
 که بلا پیشتر است **اگر** ایلر و کدرسم کریدن بخیر خلاص اوله من اگر رجوع ایدرم
 راسودن بخیر نجات بولرم اگر مقامه قرار ایلرم زاعدن نه طریقله قورتلین
 بواور داده بونرله بخیر باشنه چقاین و بونهای عناد بنیاد بلا بی بخیر تنین **تدبیر**

یقه بن قصه پر غصه می مکد دین در دمه دوا مکن او مدین **مصرع** ندارم
چو کجشک که افتد بدم یاد تشک **هر کس** نک که در بسته اندیشه کونا کون
یول بوله و سوسه بول و مکر لعلی مشحون و مسغول اوله عقد امل و تدبیری
فاسد با زار رویت و تفکری کاسدا و لوب هرباری که آینه ضمیر نظر بسته
ز نکار و سا و سله تیره اولد و غی اجلدن چمن مطلوبین آند مشاهده اید منز
و هر چند که دفتر تدبیر مطالعه قلعه بصیرت رمد خیالات فاسد ایلد
خیره اولد و غی سبیدن رقم مقصود بن اند معاینه قله مزبوعیند بعضی
اکابر پور مشلدر **ریت** یا ستواری اندیشه کوش در تدبیر که در
تردد و سواس صد خلل زاید **ثبات** رای نماید جمال کار درست در آب
صورت تواجیحان نه بنماید **الحاله** هذ بوند زاسب و صوب صوابه
بوندن اقرب تدبیر یو قدر که کوبه ایلد مصالحه یا بنی فرع ایدم و دست
مخالصتله پنج خاصیت مایه مزدن قلع ایدم زیرا که بوعارضه ده بنملم هم
ضاجد رو بودرک علاج بنم معا و نمند محتاج درنته که بکا انک مظاهر
بوافدن خلاص میسر را کادخی بنم معا و نملم بو و رطه دن نجات مقرر
سویه که کوبه بنم کلامی کوش هوسله استماع قله و عین یقینله نظر اید
صدق کایقه اعتقاد لیلیه وافی نفاق و حیلله حمل یتیموب آفت مکر و ترویر
و شامت رزق و ترویردن معرا و مبرا ایگیمز دخی برکت صدق و عین فافله
نجات میسر اولوب سایود شمندر دست طعانون قطع ایدوب خایب خاصر
اوله **روح** دوست چون یا ماست دشمن کوی کاری نشین **پس** بوش بواندیشه **نصحه**
کوبه قاتله کلوب صورتی که حال ندر که به آواز خزینله ایتدی **پت** درد مندم
و خبر میدهد از سوز درون **دهن** خشک و لب تشنه و چشم تریما **کور** غرسن که
کردنم پیسته بند بلا در **ویدم** سوخته آتش درد و عنادر **موش** ایتدی
فرد نکته دارم نهان باد هان تو **وقت** تنگست و فی یام مجال فرسته **کوبه**

تملق تمامله اسدی لطفایله خاطر و که لایح اولنی بیتکلف دریغ پورمه و آنک اظها
 تردد و توقف رو کورمه موش ایتدی ای کبر بلیش اول که صدق بنم شعاع حاله و پیرایه مقام
 که کلام دروغک قلوبه فریغی اولمز و کذا بلرهم کز صدیق لرتوان بولمز **بیت** هر نه سوز
 که اوله بوی دروغ • کورمز اهل بصیرت انده فروغ • شمدید کن بن سنک غمو که شاد او کو
 و سنی خراب کورسم آباد اولوب سنی بند ده اشتم قید غدن ازاد اولور دم تمام هتم
 بوکم مصروف ایدیکم بر بلا ی عظیمه مبتلا اولوب بر عذاب الیمه گرفتار اولیدک ولیکن
 بوکون بلیده سنکه شرک و سکا قصد اندو کم ضرر ده مشارک اولیم خلاصم
 بایند بر فکر ایلیم که سنک خلاصک اکادخی متوقفدر پس بوسیله مر بان اولوب
 دعوی مهر و محبتکن دم اوردم و حلقه باب مودتک تحریک ایدوب صف صد
 ثابت قدم طور رم **بیت** این دوستی ایست مشتمل بر عرضی • اما عرضی که تقع باشد
 نه ضرر • و نور کیا ست و شمول فراست که پوشید دکلر که بوباید مضمون کلام
 واقع حالدر و مکر و خیانت احتمالی بو خصوصه محالدر حقیقت دعوا و صدق مدعا مه
 ایکی شاهدیم واردد بری راسو که عقیده کینک اولمشد بری زاع که بلای درختن ترصد
 اولوب ایکسی دخی بنم عزم قصد مهور مشاردد هرگاه سنک سایه دولنگه پناه ایدیم
 انلرک امید یندن منقطع اولوب بوبلا سنک برکت صحبیکله اوزرمدن متدفع
 اولور اگر بکا امان دیر رسک و عهد و پیمند قلمی مطین و خاطر و امین قلوب رسک کشف
 حاجتکه الحجا ایدیم که هم سنک بند لولر کلوب نجات بولرسن و هم سنک سبیکله بن دخی
 بوبلا دن قورتلوب و بوسیله ایلده ماجور و مشای اوله سن **مصرع** هم مر از بن نوع سوا
 سود باشد هم ترا • کبره بوکلمات بو حاله استماع اید چک تامل بحر نه طالدی
 و بر زمان نجه اندیشه به مستغرق اولدی قالدی و دیلدی که بودر یایه قوت فکرله
 سیاحت و بومحایره قدم تدبیرله سیاحت ایلیم موشک قلب خالصه بوتنه اختیارده تبت
 ویره و محک اعتبارده تمام عیار واقع کوره موش کورد که وقت بغایت تنک اولدی
 و کبره بوسودادن سرا سیمه و دنک اولدی ینه ربان نصیحت بر کار و پیمان گذشته

۳۵
 نکراد ایدوب ایدی ای کبر بنم کلاهی کوش جانله ایشت و خلوص باک و صدق
 مقامله اعتقاد و اعتقاد ایت بنم ملاطفتی قبول یله مخالفت اتمه و استماع نصیحت
 مسارعت قیل و ناخیر و تراخی رو کورمه که هیچ عاقل بومقوله امده تردد و توقفه
 بول و پیر و بواصل متمدن تحریف و تانی جایز کورنر **مصرع** غافل مشور کار که فرضت
 غنیمتست. نه که بن سنک محاور تکلمه شپاک هلاکدن خلاص اولورم سن دخی بنم
 معا و نقله پیدا و صیاد دن آزاد اولور سن هر بریمز که بخای آخرک حیاتنه منوطدر و خلاصه
 آخرک وجود نه موقوف و مربوط سنکله بنم مثلهم هاز کشته و کشیبا ن مثل در که کشته
 سعی کشیبا نله ساحل بخانه واصل اولور کشیبا ن دخی مقصودی پشت کشیبا نله حاصل
 اولور کوشکی ظاهر در که بنم حسب حالم و صدق مقام بعدن زمان معلوم خاطر اولسه
 کرک اما حروف ایدر که فرضت فوت اولوب تدارک قدرت اولمیه **مصرع** ترسم
 که عمر امان ندهد تادی در که **ضمیمه** منیر که واضح و ظاهر در که بنم فعلم قولیه اوزره غالب
 و کوردم گفتارم اوزره راجحد بن عقد عهد ایدوب و شرط و فائی ذمتمه آلو چن بکه
 النجا ایدرن سندن دخی بو آوازه ده برقمده و بوسا زده بر زخمه رجا ایدرن **فرد**
 فرما اشارتی که دو چشم امیدار. بر کوشهای آن خم ابرو نهاده ایم. کبر مکرر موشدن
 بوکلای کوش ایدر چک جمال الحالی خال صدق و صفا و کلک و مهر و وفایله آراسته کور
 ایدی سنک فحوا ای کلا مکدن بوی وفا استقام اولور و عهد و میثاقکدن هوای صفا
 استنشاق اولور بن بو بازاره جانله خریدارم و فرما نکه مطیع و فرمان بردارم مز بعد
الصلح خبر فرمان جهان مطاع عن صمیم القلب اتباع اتم و بور باعینک مضمونی
 تا صلح توان کرد در جنگ مزین. تا نام توان جست ده تنک مزین. با خلق خدا ره مدارا
 بکشا. پیش آوی و سبوی خویش بوسنک مزین. کوش هوشله استماع اتم امیدوارم
 که مصالحه نک برکتیله ای جانیه مخلص میسر اولوب بومو هبتک مکافاتی ذمتم واجب
 اکلیمه و زبونفتک شکر و منتقه ابد الابد التزام کوسنره و زحالیابوبند سنجلین عهد
 و میثاق و عهد ثقیل کور دن دله طوق و میان جانیه نطق ایدوب رجا ایدرم که بو

عهد بی وقایه و بونداری ایفایه پیشدرم همان بی تکلف پور که بویاید بکانه بلیک
واجب در و سنکله نه نوع معامله اتمک لایق و مناسب در موش ایتدی چون سنک
حضور که وارم لاند که شرط قیام و تقطیم و تکبیری تمام تقسیم اید سن ناد شمندر
آنی عین یقینله مشاهد اید و میامزده اولن لوازم اخلاص و اختصاص جازم
اولوب خایب و خاسر دونر لیکید و بر بنده فراغ خاطر ایلید کردنگدن بنددی و بایکدن
قیدی کیدرم که بر بوقولی قبول اید و ب بشرایط التزام کوستردی موش دخی قدم
اقدار مله ایلر و کلوب سلام و بردی بر اسم قیام و شرط اکرام و احترامی بر نر کتوب
حالتن خاطر ن صورتی و انواع ملائمت و ملاطفت و اصناف مخالطت کوستردی چون
زاغ وراسو حال بو منوال و زره مشاهد قلدر دستته امیدلر قطع اندلر و شکا
موشه قراموش اید و ب دوندلر مأوال و لورینه کتدی چون موش حمایت کرب ایلید بویک
بلای عظیمدن خلاص اولدی کرب نر ک بندلر کسکه که آغا اید و ب بوا نشاده
اندیشه به دوشدی که کذونک عاقبت حالی نیر نهایت بولید و بوبلا بندندن کذو
دخی بنجر خلاص اولدیس بوسبیدن جبین حالتن علامت ملال لایح اولوب کوبه
فراسنده بلدی که موش فکر دور و درازه دوشدی و هم ایتدی که بندلر کسهدن
فراغت اید و ملتقت اولوبوب دام بلاده پای بسته قویکید پس خطاب عتاب آمیز که
اجبامیانتد رسم قدیم آغا اید و ب ایتدی ای عزیز آینه خاطر ک زکار ملائمتدن
تیر و دندان خا و اشکاف ک کرب کلامه نه تیر خیره اولدی سنک عقد عهد و لطف و مرو
اعتقاد بوبله دکلدی چون حاجت که ظفر بولدک و مراد که واصل اولدک و فای عهد کک
و انجاز و عدک تغافل ایلر سن بن بلوردم که و فابردار و در که دار استغای دنیا ده بولمز
و حسن عهد بر کوه در که کان جهان و خزانه زمانه ده اله کور و فاعناق کبی همان بر اسم
بی مستاد و حقیقت کیما کجه دنیا ده ناپیدادر **نظم** و فاجوی زکسن رخنی شنوی
بهروزه طالب سیمرخ و کیمیا می باش موش ایتدی جاساکه بن چهم حالی ناخن عذر لمر خراش
ایدم و نقطه نامی نیک نام لمر جریه سندن تراش ایدم بن بلر نیم که کند کون ادات و شی

۲۳۹
 راه سعادت بد بر یکمیا در که خاک پیره یی نزد بر تو تبادر که دیدی یی چیزی صحت نظر ایلر
 مشام هر خیشوم که استنعام بوی وفادن محروم اوله استنشاق رواج ریاحین محاسن
 اوصافدن دور در و آینه مهر فیه که ارسام صورت صفادن زلف پذیرا و ملیه انعکاس
 انوار مکادم اخلاقدن بعید و همچو در **پیت** و فابونین چو ویرن لاله باغ • انگیز
 اولدی پیری طاق اچین داغ • و فایولنده چون سرو اولدی قایم • صفاییله طور در **سیر**
 دایم • کبر ایتدی چون بلور سن که وفا مشاطه عروس کمال و خال رخساره مشاهد حسن
 و جمال در کوکد که سن دخی عذار کردار که رخساره محمد و قرار که بوکله کونه ایلر آرایش
 ویره سن که هر کار که آند نهال و فایتمیه شاخسار ندن بلبل صفانوا ایتیمیه و هر رخسار
 که خال و فایله آرایش بولیمه صاحب نظر لک بر توانقا لرنیه منظره اولیمیه بواجلد ندر که
 دمشلور در **پیت** انزاکه طریق کرم و رسم و فانیست • که خود بهشتست که شایسته **نما**
 هر کسکه نک که جمال خالی پرایه خال وفادن خالی وله اکا اول بلا یتشه که اول زنت
 دهقان یتشدی مویش ایتدی که بجه روایت اولمشد اول **حکایت** کوبه ایتدی
 امثال کلد که اعمال فارسدن بر قریده برد هقان و ایددی اهل فراست و صفا
 کیاست نمخانه صفاده بجه ساغر صفا سورمش و کشاکش روزگار دن هزار کز جور
 و جفا کورمش طاوس کاوس دمان و زمینده بجه تلخ و شیرین طامش و کار و بار
 متاع جفای هر رکن آتش صامش **فر** جهان پیوده بسیار دانی • طریف زیر که
 شیرین زبانی • بود هقانک بر خانوئے و ایددی که روی دلاویزی سمع شهبستانه
 جان و لعل شکر ویزی نقل می پرستان رندان ایددی نقش آمیز بکده نوبهار که
 زنگار نک و عشق فوشد کدن روزگار بکی پر دیو و نیرک ایددی **نظم** سرای حسنه
 فرقه عنبرین فام • بیاض سینیه فرهی فقره خام • شب و صلت بکی دام دل افروز •
 رخ فوخنده فالی روز نوروز • پیردهقان اگر چه زیور هنر له آراسته ایددی اما
 روزگار یی فقر و فاقه ایلر کچور ردی **و افوض امری الی الله** مژده سنده توکل تخمین
 اگر دی بپیشه چرخ غدار و عادت سپهرستما که خود بود که اهل هنر و کمال لری اسفل

سافلیته نازل قله و بی هنر و ناقابل برای علای علیینه و اصل اوله **فرد** کج روا نرا
 دهد خرمها • برك کامی بر آستان ندهند • مکسانرا دهند شیرینی • بهمایان
 جز استخوان ندهند • **پیردهقان** صفت دهقنده کمال مهارتله موصوف اند
 چون بوعملک اسبابند و سعی و آلائه قدر بے یوغدی دست عیشی تنک و پای
 عشرتے لنگ و لوب عمره قلت خضر تله کچور ردی بر کون زن کال عجزدن ربار سلطی
 درازاید و بدهقان ملامت آزارندی که ای پیر نابالغ خجده یک کوسه کاسنه
 فارغ او وورسن و کسب و کار اتمیوب عمر و کف و فقر و فاقه و احتیاج و مضایقه ایله
 کچور و سن آخر حرکت موجب برکت اید و کن بلر سن خجده مدد تدر که سکار و کور سن
 اینای جنسکدن عار اتمرسن اگرچه دیو آخانه ازله **الرزق علی الله** بوالی هر آوند
 اسمیله موسودر اما عنوانته **الکاسب حبیب الله** طفراسه وحی مرقومدر پس
 ظاهر سبب رزق سعی و اکسابد اگرچه فی الحقیقه رزق سبب لایسباب در سبب
 رزق سبب رزق نیست کسب و بے رزق تو مسبب سبب است صواب بود که
 سندن طریق کسبه سالک اوله سن تا سایرناس یکی سن دخی سبب نغمه مالک اوله
 دهقان آیتدی ای عمر عزیز دید کک عین صدق و محض صواب و موافق قیاس
 و اجماع و مقتضای سنت و کتایده مار و زکار ایدی که بود یه ده بن و استاد کار و
 و بود یارک دهاقینی بکا خدمتکار ایدی حالیا ضیاع ضایع اولوب اسباب زراعت
 الدن چندی مزد و راولدن غیر یی چاره قالمدی مرد و در مرده مکاری و ملق عاری ناردنه
 دویه وزن **التار و التار** مضمونی موجب خجده من بعد بوطر قیر قدم قویمر **سبب**
 زیزه سفره خوباز نیارم خوردن • بار از بار کش خود نتوانم برداشت • اگر البته
 کسب و کارا بچون بر حرفت اختیار اتمک لازم ایسه و اجیدر که بود یار دن درخت
 رخت قامتی بر جای نده دخی کوتره و زکمه دار خربیده شمانت اعدادن سلامت میسر
 دکل امدی جلای وطن اید و ب بود یاره دخی کیده له و اند هر نه صنعت راجح دار
 اختیار ایدلم دنک فقر و فاقه دن طاقت طاق اولشدی خربت غربت و بلا و جلایه

رضا و یرو ب ار و عوهرت اتفاق اول دیاردن دخی کو تر و ب بغداد جانبند
رحلت اندلر اثناء مسافرتد برکون شداید مره دن بی طاقت اولوب بردخت
سایه سند یا تدر دفع ملال و رفع کلال انجمن مقتضای حاله مناسب قیل
وقاله استقال اندر کیدر **الکلام بحال کلام** نحوای اوزره مقالدری بومقامه
یتشدی که دهقان ایتدی ای یار کرامی محنت غربت اختیار ایدوب عنان غری
بردیاره توجیه اندوک که اند بزی بر فرد بلز بزدخی براحد اند بلز بزد
که اول ولایتک خلئی متسلط و جیار یا اهل حیل و مکار اوله لمشاطه صنع
ذوالجلال جل عن الاشیاع و لا مثال جمن جان با کمالی احسن بقوم حالیه آراسته
قلشد **فرد** غالباً بوهزار دین فلک کورمدی سکه اش و ملک مباد که
افسون و فسانه ایلد یا تغلر و بهانه ایلد سکا طعین لر سند خور و جوانی و امید
کارانی ایلد آنره مایل او ب بوم چهاره نک مجتهدن اعراض دین سن و پیر
و قشد بوفقری حققت فرق و کریم عربش توب کید سنی اگر عیاذا بالله
حال بوم نوال اوزره اوله مزبور بکا احوال حیات مقوله حال اندر اولور **نظم**
زمرک یم ندارم ولی زان برسم که من همیم و تو یاردیکم ن بایسته زن چور
بوکلانی استماع اندی کمال انفعال ظاهر ایدوب ایتدی بونه کلام شور انکیز اولور
که سویلرسن و نه خیال وحشت امیز اولور که تحیل ایدرسن **بیت** تن و جان و کوکل
قربانک اولسون قولم یصدق صایم یور غانک اولسون اسیرک اوله ین تاجان
ورجحه بوجسم ناتوان کوره که رجحه کریم حاکمه خیانت حالندن بر خیال اولسید
وطن مالوفدن اشغال و مسکن مشغوفدن التحال ایدر میدم امیدم وار که سنک
مدمواشتوک قدم بصد و غم اولکی کچر ده اندوکم عهدی لحده یتشدرم **فرد**
بقیامت برم آن عهد که بستم با تو تا نکوی که در انوز وفایت بنود حالیا
دخی تحیدید عهد ایدرم ورشته بهمانی بونک اوزرنه عقد ایدرم که طاق و نه
بدند جلوه قله طوطی بان شکر شوکدن غیر یله شیرین کام اتیم و ناها ی زندگانی

آشیانه کامل تنگ آسوده اوله مرغ دلی که دام محبتدن غیره رام اتمیم کوسلوک سپیل
 آخرتد سندن مقدار اولور سه خودمها شرطی پایانه یتشد ریش اولم واکر بومدت
 دخی اجل مدت و عمر مساحت کوستر سه بو عهدا وزره پایدار و بو پیمان اوزره برقرار
 سؤیله ملاحظه اولسه **بیت** دوسه روزی کراز مرک امان خواهد بود • عهد من
 بانو هانست وهان خواهد بود • پر کمن سال بو کلماتک استماعیل خوشحال اولدی
 زن دخی وجه مزبور اوزره پیمان و عهدی ایمان غلاط و شداده موید و مؤکد قلدی
بیت اولور کذاب اولانک ایسی سوکند • چو بسوز سؤیله ایچه خیزند • چراغ
 کندن چون روشن قلده زن • ویرر کوزی یاشندن که روغن پیر فراغ دل وصفای
 ضمیر ایلده باشنی نه نوی زن دجو اوزره قویب خوا بر واردی بو حاله مقارن
 اول مقامه بر جوان کلدی **فرد** التند اسب تازی دستند مرغ بازی • باشندن
 تاج کیانه • دوشند لباس خسروانه • زن نظراتدی نه کوردی **نظم** بر کوکل صید
 ایدیحی جان کوردی • بجه جان بر کوزل جوان کوردی • اگر مردم شب تیره ده
 رخسارن کوریدی تقی افق مشرق دن صبح صادق طالع اولدی صابیدی واکوردی
 مردم زیر طرغ شب رنگدن عارض زپاسن تماشا ایدیدی آفتاب جهان تاب
 و رای حجاب سبحان لامع اولدی دیدی **فرد** بر کاسیر ایدی کل برک رخسار
 انک • سنبل پر تاب ایدی زلف سیم کارک انک • نقاش قدرت پر کار ایدله
 عنبر تر دن سطح عذار نه دایره چکشیدی و دهقان فطرت باغ جمال و بوستان
 حسن باکالنه تخم لطافت و بند ملامحت امکشیدی **بیت** چوکان زلف پر مه
 تابان کشید • مه را چوکوی در خم چوکان کشید • آن خط سیر فام که خضر است
 نام او • خوش بر کار چشمه حیوان کشید • زنک چون تیر نظری اول جوانک هفت
 جالنده است کلدی سلطان عشق لشکر شور و شوقله کشور درون و بیرونه اود
 صالدی عقل که شخه شهر بدندر اول منزلدن رخت اقامتی کو ترب پیا بان حیرت
 و حسرتدن سرگردان اولدی قالدی و زیان حالله بو بیستی انشا ایدوب انشاده

آغاز قلدی **نظم** سواره آمدی صید خود کردی دل و تن هم • عنان صبر بکستی
 بحام نفس تو سن هم • اول جانبدن **نظم** جوان نظرایدوب بر نازنین نکارین کوردیکه
 مشاطه صنع یزدانی چهره دلوبا سنه کلکونه ملاخله تاب و یرمش ویا غیان
 قدرت الصهلانی کبریا هر خسار زینا سنه شنیم لحا فتلله آب و یرمش خورشید ^{خسانه}
 رشک عارض سمیندن چهره سی التونا ولش و مشک خطا نک غیرت ^{زلف} مستغیندن
 جگری خون ولش **بیت** قامتی سرو سرفراز اولش • میوسی شیوه برک ناز اولش •
 دهن تنک حقه مرجان • لعل نابی مفرح دل و جان • زلف ثقیان آیت موسی
 لب جابجشی غیرت عیسی • انک **نظم** دخی کردن جانی اسپرزخیر محبت و پای و بی بسته
 بنداد دت اولدی **بیت** لشکر عشق و دلم ترک جان گرفت • صبر کمر پزای سهر اندر
 جهان گرفت • جوان سوار مکر اول دیارک شهر یاری او غلیدی عزم شکار ایله
 صحرا به چقوب اتعاف خدم و حشم دن دور دشمنی چون تیر نظری اول غزال
 شیر افکن شهر آشوب راست کلدی کان ابرو سندن سپر سینه سنه جوان
 بر پیکان دلدوزاوری که جانی آجسندن لذت کارشکاری او نوندی و قصد
 صید ایدر کن تخیر واردام عشقه کوقبار اولدی **بیت** کوردی چون قامتی خیان
 انک • دکدی جانده بلا نهالانک • عشق غوغا سی کلدی کتدی فراغ •
 آوردی خال خیال جاننه داغ • صورتی که ای هر شک پری وای جان بتان آذری
 سن کسن و بوند نیلرسن و سبب ندر که بو غولده مواشت ایلرسن **بیت**
 بکادی کم نه برجک ماهی سن سن • بجه چشمک نما سکا ماهی سن سن • نه کوندن
 پرتو الدک ای مه نو • که صالدک برج حسنه بویله پرتو • اگر انسا لنک انسا نله
 اول • پری ایشک ندر یاندخه غول • زن دل غم پرورندن بر آه پرورد
 ایدوب ایتدی ای دولت بیدار بخت خفته حامد نمی صور رسن یا فتنه دل شکسته
 حامد نمی استفسار ایدرسن **فرد** سوی دارم که سامانی ندارد • بدل درد دیکه
 درمائی ندارد • انیس روز کارم بویهر کهن سال درد دل بقرارم سوزن اندوه

و ملا در لباس بویلاس در که کور در سن یال و بام بوحال اوزره در که شاهد
 پور در سن عمری دارم محنت و بلا یله کچوردم و جانم مدام ساقی دهر المدن شراب
 قهر اچوردم جوان ایتدی ای مراد دل غمیده وای نیس خاطر محنت رسیدن **مصراع**
 حیف باشد چو تو شهباز اسیری **قفسه** • رو امید رک سن بوحسن عجیب و شکل
 غریب و چهره دلفریب بوی فر تو نك اسر ز بخر شخیری اوله سن و غیر عظیمه رک سن
 بوزیب و بهایله بازار و روز کارده بی قدر و بهاد بی برك و نوا قاله سن کل **سئے**
 سیستانه القوب سهر غرقه کچورین و مملکتک ملکه سی ایدوب و رایت قدر که
 دروه رفقه بتورین **فرد** • هر انچه از عمر پیشین رفت کورو • کون روز تو **ست**
 و روزی تو • بیا از در دولت درایم • چو دولت خوش در آمد خوش برایم •
 چو دل خوش باشی تا من جان فروشم • تو ساقی باش تا من می نوشم • زن چون نوید
 وصال کوش اندی حقوق پیر زال فراموش اندی و پمانه پمانی سنک عذر له صنوب
 عقد اند و که ایمانی بالکلیه اونودی چون جوان زن کند ویه مایل کوردی ایتدی
 ای جان جهان فرضت غنیمتدنه توقف اید رسن کل کید لم پیر پیدار اولنج مسافه
 دور و دراز قطع اید لم زن آهسته رک پیرک باشی دیزندن اندروب یه قودو
 چست و چالاک عقب جانه سوار اولوب دست اعتماد یله میان جوانی در اغوش
 اندی و آتش محبتله شویله طوئشدی و عنان شهوتله شویله یاپشدی که دعوی
 عفت و عصمتی فراموش اندی نوا نشاده دهقان پیدا اولوب کوردی که بر جوان
 سوار اولمش و جانان انک پای وصاله خطال و ساعد صحبتنه سوار اولمش آتش غیرته
 زیانه چکدی و دود محبت باشنه چقدی و بحر کی جوش و سیل کی جوش ایدوب
 ایتدی **بیت** یار من مهر دوستان برداشت • مهر دیرینه ارمیان برداشت •
 آخرای پوقانه عجب نقش ورنك اندك وای دلفریب نه غریب ربو نیرنك اندك
 ای نه حقیقت قنی عهد و پمانك وای نامروت قنی عقدا پمانك قنی حقوق و حقیقت
 قنی وفا و حقیقت قنی دعوی عفت قنی مقتضای مروت زن ایتدی ای پیر نابالغ بو

سوردن فارغ اول که خوبلرده وفا اولمز بونلردن حسن عهدا و موقه مان سهیلی
تربا ایله جمع اتمک و آتش سوزان اچمه نهال کلدیلک در بکی در **عرب** ایته الناح للتر
سهیل **عمر** الله کیف یلتقان **هی** شامیه اذاما استقلت **وسهیل** اذاما استقل
یمان **سن** مکر شمدک اوله که دیشلرد **فرد** کفتم زمهر و رزان رسم وفا پامو
کفتار ماهد رویان این کار مکر آید **اکوچه** چوقدر دیناده تسویش **ولیکن** اولمیه
بوندن یترایش **که** اوره بغری عاشق طایغر طایغی **اوله** معسوقه نك اندن و اغی
انك اول درد بیله یانه سینه **آنک** توز قومیه آینه سینه **پهرا** یتدی ای پری
دایر اضاقدن طشم چتک و جفا کارلق بنی دل آزارلق کیدایله آچرک قورقما
که پمان شکلك مکافاتنه کوفتار اوله سن و بکا اخر و قد سزا کوردک فعلک
خواسنه عنقریب بوله سن **پیت** صقن آهمن ای نکا رصقن **کینه** چودر بورور
صقن **رن** انک جانبیه التفات ایتمیوب جخانه ایتدی نه طوروز کیده لم تاجفای
بادیه فراقدن قورتلوب سرمزل صفای وصاله ایره لم ملک زاده سمندیز رفتار
و هامون نورد دریا کذاره که شمال تندروا کاهمه اولمزدی و و هم تیز کوردنه
اره مزدی و کور مزدی **پیت** فلک وارا ولسه چون میداند دایره **هلا** لندن اوله
ستیاره طاس **ایاغدن** اتلسه نعل پاره **اولوردی** کوش چرخه کوشواره **کوز** عالم
اچن بردم چون برق **اکی** منزلدی که غربله شرق **عنان** و یروب اول بیابان نه
پایند آب کبی روان باد کبی دوان اولوب آن واحده دیدن دهقانن غایب
ونا پیدا اولدیلر پر پیچاره بادل صد پاره چون بوحالی مساهن اندی باوجود که
کربت غربت و شداید راه مسافرتدن طاقت اولمسیدی حرقت فرقت همراه صبر
و تحمل اینه میوب افشان و خیزن عقبدرینه دوشدی کندی **مصراع** درمندان راه میسند
وازی میروند **کدرکن** کدو کند و میرا یتدی شفا طایفه سندن خود و اولمز و نه
عهد لرنده بقا و مشرب قلبلرنده صفا اولمز **عرب** دعو ذکرهن فالهن و فناء
ریح الصباء و عموودهن سوء **بن** بونک قولنه اعتماد ایدوب وطن مالوف

و دیار معودی ترک ایلدم حالیا نه بو حالله رجوع اتمک میسر درونه بو طاقت و محاله
 ارد لرندن یتمک و نه الی غیر النهایه عقب لر خجہ کتمک متصور اما بنم عاقبت کارم خجہ
 اولیسه و خاتمت حاله مینه نهایت بولیسه **پیت** میروم کورد جهان در پی دل
 بیسرو پا • حکمت کار مرا پاوسری پیدا نیست • اما چون بونلر بر زمان کد لر خیلی
 مسافه قطع اند لو کیدرک بر چشمه ساره و بر سایه سپیداره یقیدر چوز استیج الله ^{کند} حر
 محب و محبوبه اثر ملاله و قوت سر کوبه فتور و کلال طاری اولدی ایتد لر اولی بودر که
 بو مقامده بر ساعت سایش و آرام اید و زو شه سوار میدان آسمان خنجر دایره
 نصف النهار دن گذاراید چک بزدخی بو مقامدن ماه کبی منزل مهور فرخرام اید و
 پس اسدن پیاده اولوب سایه درخته کلدیلر بر زمان لب آید او تورب کتاب
 عشق دن بر خجہ فضل و بابا و قیوب محاوره و مساعره یه آغاز قلدیلر چوان روی
 رنگین نکاری و زلف و زلف مشکین دل داری مشاهده ایدوب حوالی رخسار
 کل رکند حلقه طع غالیه باری معاینه اید چک ایتدی **پیت** زلف مشکین
 حلقه ات بر روی کلکون بسته اند • می ندانم روز و شب بر یکد لر چوز بسته اند •
 جانان دخی بر زمان اول سرو نازک سرفراز لکن و اول شوخ طنازک دل نواز لکن
 قماش اندی و نخل قامت دپاسنده که رشک طوبی و غیرت سدره المشی ایدی
 نظر ایدوب بو بیتی انشا و انشا اندی **پیت** نخل بالایی تر ایا رب چه موزون
 بسته اند • صد هزاران نازک بر یکد لر چون بسته اند • انشای مصاحبت زون
 دهقان تقاضای طبیعت مقتضا سحر تجدد طهارت لارم کلدی حرمت و آد
 رعایت ایدوب اول موضع دخی مسافه کیدوب خلوت کوزدوب بر پیشه یه
 قریند بر چشمه کوردی هنوز ککار چشمیه وارمدن بر شیر غران که شیر آسمان انک
 هیتندن لرزان و کاو و سپهر نهیب مهیتندن کویزان ایدی **فره** هی آمد خرو
 و ستیلن • هنر بر چرخ از سهمش کویزان • بنیش ناخشان زهر آب داده • به تیغ
 نابا و زهر آب داده • التهاب آتش جوعدن اطراف دشت و عالی کشت ایدرکن

چشم پر خنثی اول شوخ چشم راست کلوب فی الحال قلاب چنگال قاپوب .
 اول پیشیه اندی جوان چون صغیر شیر ایشندی ذنکاری کاره چکد و کنی ^{شما}
 اندی پیم جانندن همانا لان کدوسن آت ارقاسنه براغوب راه بیابا طو تدی .
 کتدی **مصراع** بلا لادید ورواز یارب تافت . **القصه** چون هول جانندارد نه
 بقیوب قاجدی وجانان چنگال شیر غرانه کوفتار اولوب مرزعه همانا کد ^{سیر}
 بجدی **بیت** هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت . **بهره** همان آنلرک عقیقه
 افغان و خیزان و حیران و کریان کیدر کن اول چشمه خارنه کلوب نلردن اثر و ^{نشا}
 کور میوب فریاد و فغان ایوب ایتدی **نظم** در داکه یار رفت و دلم رادوا
 نکرد . صدوعن پیشداد و یکی را وفا نکرد . **بر زمان** ایام وصال و هنگام انصا
 خیال حال یدنوب نالشی اندی و قطرات حسرت و محاجات عیراقی باغ رخسار
 و سمن زار غذارنه روان ایدوب ایتدی **بیت** قافی اول کونلر که وصل یار لیس ^{سیر}
 ایدم . اول جمال حسن بن وصلنه مغور ایدم **نظم** جنداروزنکه ما را در سرا
 بستان وصل . چون کل و بلبل مجال خند و گفتار بود . **در بیخ** که انوار لمعات
 موصلت ظلمات ایام مفارقه مبدل اولدی و حیف که بهار حضور و راحت دبور
 محنتله خزان و برب و یار دولت نکبات نکبتله دیزان اولدی **رباعی** دی روز چنان
 وصال جان افروزی . امروز چنین فراق عالم سوزی . **افسوس** که بود فتر غمهم ایام .
 ازادوزی نوید این داروزی . **کویه** بسیار و ناله بیستار دین که نظر اندی کورد
 که یار قدیمیک اثر قدیمی پیشه جاننده کتدی نه محابا اول ایزی ایزلیورک و دیدن
 احتیاطله جوابی کوزلیورک کتدی اول موضع سیدی که سیرانک شکر چاک اتمسک
 و احساسندن بعضی بیوب باقیسن انده قویوب کمتش ایدی پر فروت اول جائی
 مشاهد ایدچک سراسیمه و مبهوت اولدی بلدی که اول پوفا حیات خیانتک
 عقد غایبه گرفتار اولمش و اندو که عذر و نقض عهد که جزا و باداشنی بولش بر زمان
 دیدن عبرتله انک حاله بقدی حیران اولدی و انک محنتنه و کد و نک غریبتنه

هزار ناله و آهله کویان اولدی **بیت** ز لب ناله اش بر تریا رسید • زمرگان
 سرکش بدریا رسید • بومثلک فایده سی بودر که هر کسه که جهش عهده و وفا
 ناخن غدر و جفایله خراش اید کذلک کاتب و هر آنک رقم وجود نه کذلک
 قهرله دفتر روزگار دن تراش اید **فرد** پیوفای هر کجا رخت افکند • عاقبت
 انجایرا ویران کند • **موش** آید بنده بلورم که نقص میثاق و قرع باب نفا
 خلاف محاسن و صاف و نقیض مکارم اخلاق در سنک منافع محبت و فواید
 صحبتک بکا و اصل اولوب بوا یکی بلا و ستمدن سنک واسطکله مندفع
 اولدی واعدانک بندن رشته طعی سنک بمنزمت و برکت عنایتکله منقطع
 اولدی پس مروت نه لایق بودر که بومکرمتک مکافاتنی ذمت همتمه واجب بلم و سنک
 بند لور که کسمه ده ایکی دیشتم قالبحه چالشوب خلاصک بایند اندکم عهدک عهد ^{سندن}
 کلم اما خاطرم و خطرناک خاطر خطورتدی که فساد تندن عنان تمالک و تماسک
 المدن کندی تا آیینیه دل اول عباردن صفا و مآت خطر اول زکار دن جلا بولیه
 ممکن دکلدر که سنک عقد کارک تمام کنشایش بوله کر به آیدنی شوبله فهم و لنو
 که نیم جابمندن خاطر که خرشه اولوب نقص عهد اندیشه اید سن حال بو که
 بن بند عهد و پیمانی میان میان جاننه عقد ایدوب ایمان غلط و شداد
 موکدا تمسدر من بعد غد و نفاق و نقص عهد شقاق احتمالن و پر مه و سوابق
 و حشقی مطلقا خاطر که کورمه که قانوز غلصت جدید و آیین مخاصمت قدیمی
 نسخ تمسدر سندن وفادارلق و حق کذارلق متوقع و مطلوب ایکن مکارر و حلیه
 کار لر زمره سندن معدود و محسوب اولم و جمال مناقب و آیین محاسنکی
 زنک نیز نک ورنک غدرله موسوم و معیوب قلمه **فرد** صاف دار آیینیه دل
 که صفا ازهر به • مشکن عهد که آیین و فاذهر به • عاقل کامل و هومند صفا
 دل که بر کسه دن شمه تعطف و کوشم تطف کورسه بنای خلاص و قواعد
 اختصاصه ذروه سمایه بتور و نهال صدق و صفاده میوه لطف و وفایتور

۹۴
اگر ضمیر نه برد غده ظاهر اولسه و خاطره بر شمع خطور قلسه فی الحال
آنی صفحه خیالندن محوایدوب من بعد آنی پیرامن عرصه خاطر کتور فر علی الخصوص
که ما پندرنده عقد عهد و میثاق مبهم اولوب ایمان غلط و شداده محکم
اولمش اوله معلومکدر که یوفالرك خاتمی شوم و عاقبتی مذمومدر و ارباب
عذر سعادت دنیا و عقبدان محرومدایمان کاذبه بنیان عمری ویران
ایدر و حلف و وعده و نقص پیمان بنیاد عمر زندگانی خا که یکسان ایدر **الیمین**
الکاذب تدع البلادی نظم چون درختست آدمی و پنج عهد • پنج رایتیار
میباید بجهد • عهد فاسد پنج بوسید بود • و ز شمار لطف یهیده بود
نقص میثاق عهد و ارجعیتست • حفظ سوکند و وفا کار تعیتست • امیدوارم
که وفادار لق حقنی فراموش ایتوب مقدمات آزادی قوی سن و عدالت کلش
عهدی نقص ایتوب نقش غل و غش صفحه دلدن بویه سن موش ایتدی **پیت**
هر کسی که در وفای سوکند بشکند • جان و دلش بزخم حوادث فکار باد •
حاشا که بن عهد و وفا و سنی بند و بلاد نرها ایتیم فاما خاطر خلیاناید
خاطره که سکا بیان اتمش بنی کرداب تفکرم و تبه تحیر بر قدی که ایتدی مکون
خاطر و مضمون مافی الضمیر که بکا اعلام ایلد تا بن دخی دیدن تدبیر ایلد کا نظر
ایدوب سنک پایه عقل و ادراکی بلم و اندازة اندیشه و دانشی معلوم
قلم موش ایتدی که اهل بجهد سپور مشلرد که دوست اکی نفع در بری اولدر که
صدق کامل و رعیت شامل ایلد بی شایبه غرضی توقع عوض جانب موکلا
و مضافاته مایل اوله لرایکچی آنلرد که یا مطامع منافع و یا دفع ضار و رفع
مضار اچون بوطر بقی اختیار قلدر اولکی طایفه که ابواب صداقت صفای نیت
و خلوص عقیدتله فتح اتمشلرد در هر حاله انلا ره اعتماد بجالی وارد و هر زمان
آنلرك جابندن امن و امان محملدر و آنلرك حقند ممکن اولن انبساط و نوازش
روشن دانشدن منحرف دکدر **پیت** دوست بود غمخور و راحت رسان •

ورنه رها کن سخن با کسان زهر تادوست چه داند هنر اما آنکه منت
 صدای قتی سپردن حضرتتاید لریا وسیله جذب منافع و واسطه جلب مطامع
 قله لرحالری بر منوال اوزره قرار تیرگاه بساط مباسطه قدم اینبساطی دراز
 ایدر لروگاه ساز موافقتك درون بوزب مخالفت پرده آغا راید لر
فرد که دوستی کندی چون شیر و شکر • که دشمنی سخت ترازیر و تیر • مردانا
 بومقوله اصدا قالک بعضی حاجاتند مساعدی بی روا کورفر و با کلیه
 زمام اختیار آنکه قبضه اقتل رنه تسلیم ایلز بلکه اتمام مهم باشد اعذار
 لطیفه ید غمگسایدوب تحصیل مراننه تدریجی سر انجام ویر و آنک ضمتنه
 کند و جانبین دخی ملاحظه ایدوب شرط احتیاطی کا پنی محافظه قلور که
 جمیع امورده احتیاط مناسبید بلکه وصانت نفس علی کل حال واجبدر
 که هرکسه که بومقوله اجابله مصاحبت طریق مزبوره سلوک اید السنه ناسن
 حقیقت مروثله مذکور اولور و میان عام و خاصه عزیت رای ورویتله مرو
 و مشهور اولور سد فکرم بودر که سنکله همان بومنیج اوزره سالک اولم چون
 سنک استخلاصکی ذمت عهد مآلدم لاجرم انجاز وعد و ایفاء عهد لازمدر
 اما صیانت ذات و محافظت نفسم باینکه دخی ممکن اولان احتیاطی واجب ذرا
 که بنم سندن خوف و خشیت زیاده در اول طایفه ذن که سنک حرم کر مکّه اختصار
 آنکه ام کامندن خلاص اولدم و سنک بکا بعض وعدا و تنک اشد در اولردن
 که سنکله قبول عهد بی آنکه دفع دردی چون ذمت لازم قلدن سنک جابنکدن
 دخی بنم باینکه واقع اولان ملائمت و ملاطفت مقرر در که مصلحت وقت ضرورت
 دفع مضرتا چوندر حالا بکا فرستد که خصم مکرو احتیالندن حد رایدوب
 ایدوب سم قبوله اقوالنی کوئی ایتیم و مال حاله نظر ایدوب جانب غم و احتیاطی
 فراموشی ایتیم که پور مشلردر **نیت** در استحکام کار خویش میکوش • مکن قانون
 حکمت را فراموش • کسیه کوکار بر بسیار سازد • بنای عقل را آباد سازد •

که ایتدی ای موش سن بغایت زیرک و باهوش اولمش سن بن سنک مبلغ ادراک
 بوهرتیه ده ایکن بلزدم و مقدار دانش و پیشگی بودر چه ده فهم ایلزدم چو ^{بینه}
 بو کلمات حکمت نکات کن بهره مندایدوب جواهر بند کوش هوشمند و پو
 اندک و فور لطف و کر مکن دور دکلدر که اعلام پیوره سن که هم بنی بند
 قورتر مق هم سن سلامتله قورتلوق نجر متصور در و بو فعل مشکک فتحی نجر کلید
 اندیشه ایله ممکن و میسر موش تبسم ایتدی و ایتدی اولدن غیر هر هپ
 چاره واردر • اوکلز دینک نه یاره واردر • ای کوبه صنعت چوب استدر بو بونا
 فکر صواب بودر که جمیع بند لور که تیغ تا بمله کسم لاسول عقدی که اصل لب بد
 کند و جانم ایچون حفظ ایدم و فرصت کوز ایدم تا سکا بکا قصددن تا اهم مهم
 حادث اولوب بنی صیدن عاجز اولاسن و اکا استغلا لله بحالک اولیه که پیچین
 و چنکا لکله بکا دست بولاسن سن اول عقدی دخی حال ایدم تا سندن بندن و بند
 خلاصا و ثوب یلرک دخی مرادی حسن و جبر او ذره میسر و محصل اوله که بر بلدی
 که موش بغایت دانا و عاقل و صقندک استاد کاملدر ضنون و فسانه ایله اول
 عقلن الدر من و علت بهانه ایله یولندن ایلر ضروری بر حکم امضا ایدوب
 بو قضایه رضا و پردی و موش دامک بند لونی بدر بدر کسویا و عقدی که جمله
 سنک عن سنی ایدی حالا او ذره قودی و اول کچه تمام خواب و اطم ایتموب کتاب
 حکمتدن نجر فصل و باب و قودی اول زمان که طاموس زرین بال هر سپهر ده
 جلوه و اهتراز و شهباز آشیانه طاموس چارم شهیر بودر کستر ایله هوای فضایی افتدن
 پرواز کلدی **پیت** صیادم اوردی سمند چرخ زرین زرکش • نوردن چکدی
 لوای زدها بیکرکش • صیاد خام طمع امیدشکار ایله اراقدن بدیدلار اولد
 موش ایتدی و شدن اول وقت کلدی که اول عقد ایتدکم عهدک عهد سندن
 کلم و اول ضامن اولد و غم و عده به بالتمام و فاقلم چون که بر صیادی کوردی که
 جان شرنیدن ال ییوب هلاکتر منتظر اولدی طوری صیاد یقین کلچک موش

عقد باغ داخلی حل اندی کره هول جانندن یاد موش فراموش قلدی و پای کشان

برای با سینه جقدی موش دخی اول تشویشدن خلاص اولوب بر سوراخر کردی
صیاد کلدی و انک رشته لرین کسسته و عقد لرین برین بولدی نفسنه دهشت
و حیرت مستولی ولدی چند انکم اطرافه تجسس و تخلص اندی سپیندن نام و نشانی
بله میوب دام کسسته و خاطر شکسته ایله خایب و خاسر و زندی کندی برزما
موش سوراخذن باش چقره دی کره اراقدن کوروب یقین و ارمغر خوف اندی
و خدمت ملازمه قصورنه زبان معذرتله عرض ایدوب ایتدی **بیت**
حون حصول دولت و صلک محال ولدی بکا کوزاوجی برله اراقدن مرحبا
اولسون سکا کره دخی واز جان کناز ایله نالشی ایدوب ایتدی **بیت** یارب

۳۸۱
 اول د شمن بقشلو یاره نندم نیلین • سودمکن غیر ی اول دلداره نندم نیلین •
 پخون بندن اعراض و مصاحبتدن احتراز ایدرسن مکر پلرسن اولاکه بر صدیق
 صادق و رفیق موافق تحصیل اندک و نواپب زمان پخون بر حصار امن و امان
 و اولاد اخذ اندک پخون بر حصن شدادی بنیان بنیاد ایلدک بروکل تا اندوکل الطاف
 و ملاطفه نک مکافاتنی ضعاف مضاعف بندن کوره سن و ددکدک درخت
 مرو تک سایه سندن آب آفتاب حوادثدن مصون اولوب نهالا آرزو ده میوه
 مواد توکه ایره سن بندن پخون نفرت ایدرسن بر یو حیرتیم که اندکک الطاف
 و ظایف عذرتی بنجه زبان عجزله ادا قلم و اول انعام و احسانک شکر شکر بیلنه طریقه
 شیرین کلام اولم **پیت** هم نازه رویم هم محل هم شادمان هم تنک دل • کو عهده
 بردن آمدن توانم این انعام را • موش همان پای احتیاطله حواشی بساط اینسا طره
 متماسی کورب و پرکار و اساحت مصاحبت کویه دن کار خرب نقطه گردار دایره
 وحدت و زاویه غزلده قرار تندی بو مثلک مثالنی پور مشلدر **مصرع** هذ زمان
 العتوق لا زمان الحق • کلک فکر و انبویه حیا لله صنفه حسب حالنه یازوب آواز
 خزینله ایتدی **پیت** روزگار بیت که از غایت بیداد درو • نیست ممکن
 که کسی داسر و سامان باشد • چشم نیکی ز که داریم بهمدی که درو • کرکس بد نکند
 غایت احسان باشد • چون بوزمان وحدت و عزلت و اوان خلوت و فراغت
 خاطر مر بو خلیان ایدر که من بعد انبای زمانله مصاحبت هواسن ایتیم و کائیناتن کان
 اخوان و خلاندن بر فردله مجالست پرواسن بهرامن خفیه هر کتور میم **مصرع** کو همدم
 آرزو کند همد خوشی • کره ایتدی ای موش لطفله بکا بهران سورن سویلدر
 و دیدار کندن دریغ ایدوب دوستلو حقنه و آشنایو حرمتنی صنایع ایله هر
 مکسه که الف جهده بر صدیق صادق عهدله کموره و قدرین بلا میوب اسانغله
 الدن بتوره دوستلو تپاچندن محروم اولانسا پرا حجاب دخی ندن نا امید اولوب
 انک مصاحبتدن اعراض و اجتناب قله **پیت** بد کسی ان که دوست کم دارد •

بدتر آن کو گرفت و بگذارد. سؤیله بل که سکا بنم ذمتم منت جان جاودا آیند
 و بکا سنک صحتکله نعمت زندگانی رایکا نیدر و میا نموده اولان رشته
 مهر و محبت نظر و انقباض الدن ماسوندر. توانشیند نسیم وفا و عهد قدیم.
 زهر که که دمد تا قیامت از کل مادام که ساقی عمر با قید رسندن نوش اند و کمر جام
 گرمی فراموش اتمسم کرم. شکر کرمه که همچو کل تو بر تو ست. سوسن نیم بصد
 زیان خواهم گفت. هر چند که کربه باب ابرامد کلامی سر جدا طنا بریتوردی و ایما
 غلاط و شداد یاد اید و ب دلدی که بجای احتجایی میانندن کتورب باب مواصلت
 فتح اید منیدا و لما یوب موش جواب و پردی که هرگاه که عداوت عارض اولاجانبدن
 ملاطفت و ملا میمله زوال پدیر و ملق میسر و اول ماده که تحریک زنجیر محبت
 فنون جنون و سفا هندن معدود دکل را اما چون عداوت ذاتی اوله هر چند که ظاهر
 بنیاد صداقت مقدمات مودت مشید و مهادله کا اعتماد اتمک کرم و محافظه
 حال و ملا حظله مالد برد قیقه نامرعی قومو کرم آنک مضرتی غایت چوق و مفاسده
 نهایت یوقدر پس همان بود که چون میا نموده مناسبت ضداد در شنبت شنبت تعاد
 بنمله مصاحبت سودا سن یاد که کتور میسر بن خود صمیم جانندن سنک صحتکله دن
 کوز نام هر کس که خلاف جنسیله مصاحبت هواسن این اکا بلا یتشه که اول غوک یتشه
 کو استفسار اندی که نچه اولمشد اول حکایت موش ایتدی روایت ایدر که بر موش
 بر چشمه کنارند وطن طومشدی اول چشمه ده بر غوک اولوردی که کاه شم هواچو
 آبدن چنوب چشمه کنارند کلوردی بر کون کنار چشمه ده نغمه دگر اشله جان پرده لرین
 درین قلوردی و کزد و سن بلبل هر اردستان صنوب آواز ناسازله کلزار ایدند
 دل قوشلرین دمیله قلوردی بیت اگر چه زشت سرآغاز و بد مخارج ایدی
 اصول اراپی زیاده خارج ایدی. بوزمانده موش گوشه کا شانه سندن زرمیه
 مشغول ایدی راست چون آواز شورانگیر غوک استماع اندی متحیر اولوب اختیار
 تما شای خواسته آهنکنه طشه چقدی و سماع نغما تته مشغول اولوب اصول طوط

۵۵۲
 الله اور دی بائ ویناد ب تو برغن د پرد ب طور دی صوفیلر کی رقصه
 کردی غوک موسک بوجر کتے غایت خوش کلدی تحسین و آفرین او قویپ موسله
 اسنالق موسی دیک دماغند جوش اندی کر چه زواجر عمل مضاحبت تا جندت
 مانع و حایل ایدی اما دواعی طبعی مواسست موشه مایل و قایل ایدی الغصه بر بریل
 انس و الفت ایدوب مموله ذوق و صحبت ایدردی و بر برینه عجیب حکایتلر و د لکشی
 روایتلر ایدردی **بیت** تردد دل با هدیگی می با خندند • و زو سا و سینه می پردا ^{خندند}
 غوک نزد موش دلشاد آمدی • پنج ساله قصه یاد آمدی • موش بر کون غوک
 ایتدی ای یار مهربان بن وقت اولور کم سکا کشف داز نهان اتمک دلرم و خا طر
 پردیشا نمی صحبت شریفیکله شادان اتمک آرزو ایدرم کاه اولور نفسم انفس لا یور
 استماع اتمک دلر وقت اولور کم کوکله لغات طرب انگیز کله رقص و سماع اتمک
 دلرسن اول محله مقعر ابن استراحت و خوابده بولور سن اول حاله سن بکا
 کلمک امیددی بعید بن سکا وار مق خیال محال **بیت** انجا که تو ب آمدن من مشکله
 و بیجا که من هزار مشکل در دل • هر چند فراهم ایدرم صدای آبدن اشترسن و هم
 بار که نغمه او درم غوگر غوغا سندن استماع اتمرسن پس بر حیلله فکر اتمک
 کورک چون چشمه کنار کلم سن واقف و لاسن و بن آواز آمدین کلد و کی بلوب
 طشره کلد سن غوک ایتدی راست پور رسن بر همیشه بواندیشده ین یار غمگسارم
 کنار چشمه کلجک بن قعر آیده اکانه و جمله جواب و یرم و اول بنم ایچون چکد و کالمر
 انتظارک اعتذاری عهد سندن نه طریقله کلم کاه اولور نیند سنک سودا خک
 قاپوسنه وار دین یا باند بولوب بن مد مدید منتظر اولور ین خیلی زمانه که
 خاطر فائزه خلیجان ایدردی که سکا بو معنیدن بر شمره در میان ایدیدم سن خود
 کو امت ایدوب صفای باطله مکنون ضمیری بلدک و بو معنی حسن وجهه او زره
 بیان قلدک حالا بو خصوصک تدبیری سکا دخی مخصوصه و بو مشکک حلیهای
 اصابت پذیر که مفوض ذهن لطیف توهم فکر نکوکند • موش ایتدی بو امرک

سر رشته تدبیری سرانگشت قدرتمنده در صواب بود که بورشته دراز پید
ایدوب بر طرف بنیم پامیر بند و بر جانب سنک پایوک پیونداید و ز تا چون بن
لب آیه کلم رشته می تحریک ایدم بنم قد و محمدن سن متنبه اولوب قدم رنج
قله سن اگرگاه سن دخی مقدم شریف کله در نما وید مزی شریف پیور سن رشته
تحریک ایدل بنه اکاه اید سن طرفدن عقد عهد بورشته اوزره انتظام و عقد
صحبته بورشته ایدل استحکام و یرد لومواوه بوشرطی رعایت قلور لودی و هربری
آخرک حالندن بو طریق ایدل خیر ادا و لور لودی بر کون موش لب آیه کلدی تا غوک
طلب ایدوب اساس محبت بنیاد ایدوب خانه عشره آباد ایدل لرناکاه بر زاغ سیاه
فضای هوا ده اوچرکن چشم طعله کنار چشمه ده موشی کوردی قضای آسمانی کجه
خه الحال اتوب قصاب و اربچاره قناره منقار نه اوردی و پروازه کلدی اول رشته
سبیلکه بر طرف پای غوک و بر جانبی پای موشه بند اولمشدی درون آبدن طشره
کلدی هوا ده معلق سرنکون اولدی خلاق زاغ و غوک بو حال اوزره کورچک و بو
نقش بوالعجبی تماشا اید چک زبان طعن و طتری دراز ایتدیلر و تعجب طریقه ایتدیلر
عجب حالدر که زاغ برخلاف عادت بر غوک شکار اتمش هر کون غوک شکار زاغ اولون
کورلمشدر غوک فریاد ایدی که حالیا دخی غوک زاغه اولمشدر ولیکن شامت مصائب
موشدن بوبلایه مبتلا اولمشدر هزاران هزار بومقوله بلایه سزاواردر اول کسه
خلاف جنسله مصاحبت اختیار قله **پیت** ای قغان از یار جنس ای قغان • هشتین
نیک جویدی میهان • بو مثل مو جیخه واحد که حب رای صایب نا جنسله مصاحبت
قلیه تا غوک بوی فضای هوا ده رشته بلایه آونجه اولمیه حالبا بوداعیه دشمشدر که
من بعد بنی نوعم صحبتندن دخی مجانبیت بو قند قالدی که خلاف جنسله مصاحبت
ایدم • بو عزلت جوی و دور از انجمن باش • رفیق خویشین هم خویشین باش •
ز عزلت شاه مرغان گشت سیمرخ • یک مرغست خواندش سیمرخ • کوبه ایتد
چون لذت صحبتدن نفرت ایدردک یابدایت حالی دانه معلق و دام تلطف و تحلفه

بنی صید ایدوب نذر دك و چون مزرعهء حالكنه عاقبت تخم مخالفت كردك اوزمان
 زمین د لك پنچون نهال موافقت دكردك **رباعی** ساعه بوفاسر سبوب بكنشادی •
 چون مست شدم جام زكف بنهادی • جون دردی هجر خواستی داد آخر • اول
 می صافیم چرامیدادی • **موش** جواب و پردی که اول زمانه بنم سکا احتیاجم و اراید
 که اعلامی جان شكارك پنجه سندن خلاصه شوار ایدی عاقل اگر بردامه گرفتار
 اوله که اندن نجات دشمنك حسن اهما مننه وابسته اولسه ضروری آنك
 دامن مدارات موالاته تشبث ایدوب اظهار آثار مودته ارتکاب ایدر چون
 مقصود نه فایز اولور و مراد نه ظفر بولور اندن بصورتی که مصالحه جتندن تنفر
 ایدوب محاسنندن اجتناب ایدر اما بونفرت عداوت و انکار و بونوحشت
 استنکاف و استکبار جتندن دکلدر نته که بچه لر شیر پنچون مادر لری یا پنجه
 کدر لر چون شیردن سیر اوله لر نه سابقه و جتت مواضتندن فراغت ایدر لر
 هراحد بلور که انك باعث بغض و عداوت دکلدر بر مده میا نمزده باب معاوت
 و مظا هرت مد و اولدی ترك مصاحبت و مواصت صوب صوابه قریب کورینور
پیت هر که از وفایه می رسد • دیدن اوراحت جان و دست • انکه از وفایه
 نتوان گرفت • صحبت او زجر و ره عاجلست • بردخی بو که ایگزك دخی طینت
 خلقی معاد الله سرشته اولوب آوازه عداوتراذان اسماعه وصول بولمش و نفوس
 طباعه مرکوز اولمشد راول مصادقت که مصلحت وقت باعث اولمش و برای قضای
 حاجت واقع واحد اولمشد چندان که اعتماد قلب كرك و آنی زیاده و زوجه حسن
 المتوكل كرك که چون ما پند رسته عرض منقطع اوله موافقت مخالفتنه منقلب اولوب
 صداقت اصلی بیر رجوع قله مثلا آب کبی مادام که تاب آتسه قریب ولا کرم اولور چون
 آتشدن بعید و لاهان برودت اصلی معاودت قلور هر کشتی بیر معلومدر که موشك
 کوبه دن قتال دشمنه یوقدر سنك یکا بود کلاو استیا قرك باعث دکلدر لایوب که بنم اتمه
 دیش بلور سن و قائمه اش بیر سن بنم خون دامی شیر مادر کن حلال کلرسن هیچ توجیه

و تا ویله میسره کلد که بر سنک لاف و کز افله فریفته اولم و سنک دعوی مهر
 و محبت که اعتقاد و بنیاد عهد و پیمان که اعتماد قلم **فرد** کریر را یا موش که باشد مهر
 مادری که به آیتدی بوسوزلری عمد و جدله می سوزلرسن یا فی نفس الامر هر ل
 و مطایبه می یلرسن موش جواب و یردی که **مصراع** در جان بازی چه جای بازی باشد
 بو کلام حلبه صد قلعه محلی و شایبه هر لدن معرادر که رای عینله معین و برهان
 تعینله میرهن و مبتین در که بچلین نا توان لازم در که سنک بکی توانا نك صحبتندن
 صدر محل کوزان اول و وضعیف مزاجه و اجیده که اول عارضه دن که هیچ مرهم دار ویله
 علاج پذیر اولیه بقدر امکان احتراز قلعه **فرد** هر ان کتر که یا مهر ستیزه چنان
 افتد که هر کز بر خیزه **حالا مصلحت** وقت بود در که بن سندن احتیاط اوزره اولم سن
 صیاد دن مز بعد بنله میا نکه صفای عقیده معتبره روحالصت معنوی و مناسبت
 و مصاحبت روحانی میسر **پیت** چو میان من و تو قربت جانی باشد چه تفاوت
 کند از بعد مکانی باشد **حقیقت** حال و خلاصه مقال بود که سنکله میا نده امید
 وصال و احتمال انصاف طیف خیال و تصور محال در که بر نوید وصال دن نوید و لایق
 برز فریاد اید و ب یا ولدی و آتش فراقله درون سینه سن داغلدی و آه سر دچکوب
 و ناله پردرد اید و ب دل کرم و آواز زم ایلد بو نوحه یه آغاز قلدی **پیت** زهم
 بریدن یاران بر تیغ ناکامی چو هست عاده دوران مزاجه نا داشت بدین مفارقت
 جان زجان چکونه بود **بیجان** دوست که هجران هر چند داشت معارضه بی مقامد
 تمام اید و ب بر برنی و داغ اندر و هر بری ملول و محزون و دویوب کلبه اخرا نله
 کتدر مرد خرد مند حکایتدن فایده اولدر که عدویله وقت حاجتد فرصت صلیق
 اتمیه جون غرض حاصل و لا حاسب احتیاطی رعایتدن غافل اولیه سبحان الله بر موش
 بی هوش بو عجز حال و ضعف بالله چون کز اب آفات و دریای مخافاته دوشدی و اعدا
 غالب و خصمای سخت چنگال و نیز مخاب مورد و زنبور کیه باشند اوشدی دایق حیدیه
 تمسک اید و ب اندردن بر سین دانه موافقتله دام مصادقه چکدی و عهد و پیمانله

۲۸۶
 حصار امن و امانته تحصن ایدوب و قایه مهر و محبتی تیرا بان بلا و محنته سیر
 اندی و قادر و لدوغی قدر عقدك اند و كے عهدك عهد و سندن کلوب
 آداب خرم و احتیاطی یرنه کوردی اگر ارباب عقل و یکاست و فهم و فراست
 بو امثال عجیبیه و تجارت عمر بنیه بنیاد کارلرنه پیش نهاد ایدوب تقدیم ممانند
 بو حکایات و اشاراته اعتنا و اعتماد آتسه لولا جرم فواج حال و خوابیم احوال لری غایب
 مصادقه مقرون و لوب جمیع امانی و امان لری احسن و جود و متواصل اوله . هر انکس
 که کند پیروی اهل خرد . هیچ وجه ملاطی بحال او نرسد . بآب بحر خون کمرفته
 بنشاند . عباد نقض بروی کمال او نرسد . بنای رفعت کو بر اساس جرم نمند
 خلل بر بنیه جاه و جلال او نرسد . **باب هشتم** حقدن احترازا ایدوب
 اندك قولنه اعتماد و تملقنه اعتماد جابر دکل اید و کن بیان اید مرای جهان
 ارای برهن فرخنده رایه ایتدی ای حکیم زبانی **بیت** زبانت بلبل باغ معش
 دلك اسلم غیبك ترجمانی . **سمت** عبیدن معر بر تقریر له و صمت رسیدن مبتدا
 بر تعبیر له بیان اندك اول مکسنه نك داستان که اعدای غالب شیران سخت
 مخالب کبی هر طرفدن آنی احاطه قیلور هیچ جانبندن دهکار دفر بولیه و هیچ نمرود
 طریق خلاص منصور اولیه اول دخی انلردن بر سیله مدارات قصد ایدوب
 قاعد عهد و صلحی محمد قلر و انك حصن امانته تحصن ایدوب سایر لوك مکین
 کینندن امینا و اول و اول واقعه ده عدوبله عقد اتدکی عهدك عهد سندن کله
 انك ضمتند کند و نفسن دخی صیانتند و شرط احتیاطی یرنه کتورب میانم رای
 ضای و برکت خرم و فکر عوا قبله کرداب آفادن ساحل فوز و نجاته وصول بولا
 حالیا مامولدر که بیان پوره سزا اول داستان که بر کسنتک مهال کینه زمین دلندن
 شاخ وار و عداوت دیرینه درون سینه سندن بایدار او یحق اصحاب و احباب انکله
 مصاحبیندن احتراز و اجتناب تمک و اجید رویا انکله انبساط و اختلاط اتمک
 مناسب اگر بو مقوله کسسه نك ذیل استمالت و ملائمته شش اشه اکا القات **انک**

کرک و یا مطلقا انک دعوی صدق و داد نداشتند و اعتماد امیوب صحبند
 احترام و اجتناب و احتیاط انکی کرک برهن اییدی **قطعه** ای به برج سعادت
 ای شد صاحب قرآن • ای چو وهم از افتتاح آزمایش دور بین • وی چو عقل
 از ابتدای فرینش کاردان • هر نفس که فیض روح قدسیله مؤید و لاوهر شخص
 که بنای عقل مدر ملا اعلامیه مسید و لا لاجرم جمیع امورند رعایت شرط حرم و احتیاط
 واجب بله مواضع خیر و شری و مواقع نفع و صتری بر بردن تمیز قله واکر پوشید
 اولیه که دوست آزرده و ضدیق رنجیده در احتراز فرض و واجبه در و آنک مکامن
 مکرکینه پوشیدن و غوایل عذر کندم نما چو فروشنده اجتناب مقتضای رای
 صابیده رخاصه که تغییر نیت و نکدر عقیدتی عین عقلله معاینه اولنه و خد شیء
 خاطر و دغدغه ضمیری بصیرتله قلته **نظم** چو آزرده شد خصم اینم
 خواشید راهست قصد خراش • کراول در اید بلفظ و خوشه • در آخر بی محنت
 از وی کشته • هر کسه که اهل کینه دن علامت عداوت مشاهده قله لا زنده که اکا
 ربت قربت روا کور میه و آنک ملائمت و ملا طفتنه فریفته اولیه و میاد احوالده
 جانب احتیاط و امورند شرایط انبأه و تیقظی مهمل و نا مرعی قومیا شویله که آذند
 امور زبوره نک خلخ فی ظهور قله تیر آفته سینه سن هدف و شمیر محنته کند و سن
 علف تمش اوله **پیت** ایمنی از خصم محنتهای بسیار آورد • تخم غفلت هر که کار در رخ
 دل بار آورد • بویاید واقع اولان امثال حکایتدن که دفتر خاطر اولی الایا بدن
 مرقوم و مرسوم در شاه پیور دی که بخدا اولمشد راول **حکایت** برهن اییدی روایت
 ایدر لکه ممالک یمنه بر ملک واردی ابن مدین دیمکه مشهور و مهت عالی و رای
 روشن ایلد افواه و السنه ده معروف و مذکور قصر رفیع المقدس سلطنتی سعی معمار
 شوکله سمک سما که یتمش و بنای وسیع الفضای معدلتی مدد مهندس حشمتله
 ذروه افلا که ایروش **پیت** فلک کوکبه شاه جمشید بخت • ملک مرتبه ماه
 خورشید بخت • و بر مرعله که اکا قبره در لردی فاش تمام و الت ملا کلام انمشدی

۲۴۵
اول بر مرغ شیرین کار و سحر گفتار ایدی که حسن کامل و حدس شامل و نظیر دلکشا

و صوت مطبوع و صورت زیبای و ایدی همواره ملک انک صوت و صورت و
و سیرتند مرتبط و امثال رنگین و حکایات شیرینله منشرح و منبسط ایدی **قطعه**
سخنهای زیبای رنگین خوشست • حکایات شیرین **چشمه** دلکش است • کسی که از اینها
بود بهره مند • کندش بزرگان و شاهان پسند • قضای آهی قهر کوشه قصر شاه
پسند کتوب برمد تدنصکره بر چهره چهره ی ملک اکمال تعلقند ن پور دی تا آن
سرای حمرا بیلند یلر خدام سرایر فرمان آندی تعهد حالی بیده اهتمام و خدمت تربیتند
سعی تمام اید لواتفاق همان اولکون پادشاهک دخی بر فرزند دلبندی اولدی
که انوار نجابت ناحیه سند تابان ایدی و آثار سعادت صفحات حالند نمایان

قطعه یوزی برآت نوار الهی • جبینده فووزان فرساهی • مهی بر

اوج سپهر کمال طالع شد • کسی ندید چنان ماه در هزاران سال •
خجسته روشن طالع دل مبارک پی • فرشته طلعت نیک اخترهایون فال

از آن نهال شرف تازه کست گلشن ملک • چنان که ناز شود برک از نسیم
شمال • تقدیر که بچه قبره نشو و نما بولوردی شهراده نیک نهال قدی بالا بلند

اولوردی و میا نلرند کمال الفت و تمام مواست واقع اولوب ملک زاده
دایم نکل طور را و تورردی و هر دم نکل او یورا و تردی قبره هر کون ملک فرغت

داغلو و فودوس مانند باغله کیدوب یاد الایر مدک و آدمی زاده کوزی کورمدک
میوه لردن بولوب ایکی دانه کوردی بر بسن شهراده یه و یروب برن کندو

بچه سینه ید و وردی کود کلردخی انی نشاط رغبت یلیر لردی و انک منفعت
و تقوی ندا ملرند و تا یر تمام ایلردی شویله که روز بروز شو و نما و قور بالار

و تفاوت فاحش ظهور و بروز ایدردی **پیت** کشتند سر یلند به نشو و نما ی
خویش • چون سبز ترا از تر فضل نو بهار • قبره نکل اول خدمت واسطه سید

ساعت بساعت جاه و رفعتی امر و قوی منزلی از دیاد بولوردی بوحاک
اورده بچه زمان کچدی و زور کار دفر سفید و سنیا ییل و نهاری بچه کوه دردی

بر کون قبره عادت معهوده اوزره خدمته کندی بچه سی شهراده نیک کما زنده آید
ناگاه لطیفه قصدا یدوب سپر بچه خوشنیل شهراده نیک الی یرتدی **پیت**

کوه خورد و لطیف می بنداشت • شهراده آنک بو حرکتدن زیاده منفعل و انش خسته
بغایت مستعل اولوب نهنک فراج وحدت طبیعت انی غرقاب طیش و خفته اندی

تا چشم لطف و مروی خاشاک عنف رعوتله اورتوب خوالفت قدیم و عهد
صحبت کریمی سنیا منسیا او تندی و ایا غندن آلوب یره شویله چلدی که مادر

حسرتی قیامته قالدی **فرد** دریا که شاخ کلر نوش کفنه • فور بخت از تند باد خراش
چون قبره کلدی بچه سن کشته و خاک و خنله آغشته کوردی بر نعم اوردی که مرغ

۴۴۶
 روحن نفس تندن و چره یزدی و سطرطایری آشیانده آسمان دن کوچره یارزی
 بووا فخر حکم دوزک هولدن قلینده قرع اکبر مشاهد ایدوب کانون دروین
 سوز فرار پرکاله حکم پرا حکم معاینه اتدی و ضمیر نفی منزل ماه و پیر ایدوب
 و ناله اشق تاثیر ذروه فلک اثره یقرب **مثنوی** در رکبی دو کد کوز یا شینه
 کھی کوکسن دو کدی که با شینی • دو تونی آهنگ کو که آغردی • یاشی بغور کھی
 بیرن یغردی • جرع و زاری و قرع سو کوارید نصکره خطاب عتاب آمیزله کدو
 کدو ویرا یتدی بود ریای مصیبه ینه سن سن اندوک و کالای فراغی غوغای محنتیه
 ینه سن الدک صاندک • سن اندک کد کزارک ین خاد • بریدر که اولاسن بیل کھی
 بکا مناسب بو ایدی که بواج حسن و خارا یله برکوشه دیوار و برایشیا نه ایدیدک
 حرم سرای سلطان ایلده سنک نه کارک و اریدی و واجب بو ایدی که کد و بچر کلک
 تر پینه مشغول اولیدک شهر ذک انا بکی اولموسنک نه مصلحت که یارردی اگر کوشه
 و توشه ایلده قناعت ایدیدک حالیا بوقصه دن غصه چکر دک و بوبلایه مبتلا
 اولوب زمین دلکنه غم تخمین اکر دک اکا بر حکما پیور مشلدر که زهی خاسر
 اوکسه کم جبار لرایله معاشر اولای زهی خایب اول شخص ستم کار لرله مصاحب اولای
 بو طایفه تک زمام عهد و اقراری سخت سست مزاج و قول و قرار ی قوی ضعیف
 همیشه رخساره مروته ناخن جنایله حراش ایدر لر نه اخلاص مناصحتک انلر قشد
 حرمی وار و حرف فتوی صحیفه حقیقه دن کدک عذرله تراش ایدر لر نه اخلاص
 مناصحتک انلر قشد حرمی وار و نه سابقه خدمت و حقوق مصاحبتک قدری
 و قیمته وار **نقد** برای خدمت انکس که نشناسد حق خدمت • مکن اوقات خود
 ضایع که نه مزدست و نه منت • عفو جرایم که صفت ارباب مکالم در مذ هبت ^{استقام}
 حرام اندر حرام بلور لر و غدر و عدوان نقص پهمانی سمت اهل کفر ن در آیین کبر و ^{عشق}
 مباح بلکه سبب فوز و فلاح اکلر لر آخر بو بر طایفه ملازمت دن که سوا بن حقوق
 لواحق عقوقه مبدل قله لونه فایده حاصل اولای بر کوه روز و شب خدمت دن

که موافق شکوائه کمرانی و مواضع آفریده تقریبی ذماتر نه لازم بلکه لونه منفعت و اصل
 اولاً **پیت** حیف است در زرع بر شین نام • انرا که خوب صحت یاران شناسد • بونلر
 بر طایفه در که کند و لر جانبدن بر ذنب کیری صغیر و بر عیب عظیمی حقیر تصور یاید لر
 و سایر طرقت بر امر پسیری غیر و بر سهو قلیله کثیر عداید لر • عیب خود باز ^{بند} نما
 دگر • هنری هست ترا عیب عظیمش خوانند • چون بنم جگر کوهر بوجفا یی
 و بوجه حقوق و ادایکن یکا بویلا پی روا کورد لر و واجب اولدی که وقت مکافات
 و فرصت مجازانه مترصد اولوب عظیم و صمیم طور میم او نور میم ما قره العینک انتقام
 اول ظالم عدا و دستکار خو بخواردن که کند و نک هدم و همرازن تیغ پیداده هلاک
 اندی اولوب آینه سینه دن غبار کینه یی کور میم **پیت** • مهر سونهم مهر آردم را
 بچو آردم کینه کرم را • بس بر کون فرصت بولوب بی محابا ملک زاده نک یوزنه
 صحرا دی و منقا رخو بخوارید اول قرق المین سلطنتک کوزین چقر دی بعد او چوب
 قعر شاهک کنکه کرده و ن اعتباهی وزره قوندی شاهد بوجمر و اصل اولیچو شیر نک
 بصرا چون بر زمان کریان و غریوان اولوب آخر قصد اندی که دانه فرسپله اول مرغ دیر
 دام انتقامه کتوره و قفس بلاده حبس ایدوب لازم اولان قصاص سیاستی حد
 و اتمامه بتوره پس قبره نک مقابله سند کلوب زبان مکر و فرسپله نیاز آ غار
 ایدوب ایتدی ای موسی و زکار و ای بنیس غمگسار اشغ این که شمد بد نصکره اول ^{حق}
 اولدی و قصاص مکافات طریقله هر کسئی تدوکن بولدی **مصراع** کوز دست
 زلف مشکینت خطای رفت رفت • حالیا کرم ایلد شربت صحبتی تیغ و غش عشرت
 سلخ اتمه چراغ عیش حضور غری مرده و برک صفا و سرور غری پرمردده قلم قبره
 ایتدی ای ملک اگر چه پور و غش مقتضای برای صایب و پاد شاهک عدل و انصاف
 مناسب در و فرمان اولی الامر متابعت جمله فک ذمتنه فرض واجد بر اما عهد
 بعید و مدیدر که قلمده بوفکر ی مقرر و خاطر مدع بواندیشه مصمم قلمشدم که عمر
 اولد قهر درگاه فلک استباهدن غری بر پناه بلیم و اول کعبه آمال و قبله اقبالدن غیری

برجهت اسقبال قلم کما نم بوایدی که آنک جای جایند حمامه حرم کپی فارغ با
 اولایدم و سعیم بوایدی که عرفات خدمتند واقف اولوب مرو و مرو نله مرتبه
 صفا بولیدم حالیا که خون حکم گوشه می حرم سلطنتند دم قربان کی جلال کورد کور من
 بعد بکا بو بیک طوافی بحال اولوب بوم مقام حرام و لشدر بوجله ایله نیده جان شیرینه
 عوض میسر اولاجعن بلیدم بلیک زنان اجرام خدمتی میان جان نیده ایدردم و لیکن
بیت مرغی که رمید کورد و از دام • من بعد برانگی شود رام • بوندن غیری **لایله غ**
المؤمن من حجر مرتین حدیثی موجب سنج و خوردمند و اجیدر که حجره تکرار تکرار امتیه
 و برافیدن ایکی دفعه زخم میله **بیت** نشنودی این مثل را که ارباب عقل گفتند
 من جریب الحریب حلت به الندامه • و دخی ضمیر منیر ملک روشن در که محرم بر حالن
 امین اولوق جازد کلدرد که اگر عقاب عاجله مملت اولور سه عذاب اجلن مساحت
 میسر کلدرد فضا که مساحت بخندله دفع الوقت میسر اوله البته عاقبت یا کذیا اول
 شریب محنت و شورایه عقوبتیدن جاشنی طمعی مقرر در تیر که طینت طبیعت آب مکاف
 سرشته اولمشدر و مزاج روزگار خاصیت مجازا تله پرورش بولمشدر **بیت** چو بد
 کردی مشو امین زافات • که واجب شد طبیعت را مکافات • نه که سپر ملک بنم
 نور دیده بو عذری و او کوردی بدن فی اختیار بلکه بطریق لاضطرار آنک چشم جهان
 پسته بو آفت ایردی محکم در که برکسته شمس کا دسا غریب در جرعه نوش ایدن حمار
 بلایه مبتلا اولیه یار امین حال و بوستان اعمال ده بیدار نهالن دکه اندن نم عتو
 و نکال حاصل قلیله **بیت** ابلای را که تخم خطر کاشت • طمع فی شکر نباید داشت • پادشاه
 عاقل مکما ول حرامیلر و دانادل حکایتین شتمه مشدر ملک استفسار ندی که بخراولمشدر
اول حکایت قهر ایتدی روایت ایدر که شهر قرده فقره سندن بر درویش **حما**
 خرقه واریدی آداب ستوده ایله آراسته و عادت پسندیدن ایله پرستنه محاسن
 محاسن اوصافه موصوف و مکارم اخلاقه مشهور و معروف و معارف فضا یلدا
 و کامل اولدوغی اجلدن اکا دانادل دیورلردی و اول شهر اها لیس اکا جان و دلله محبت

ایدرودی **پیت** انرا که کال معرفت شد حاصل • هم موئس جان باشد و هم
 مرهم دل • اتفاق بروقت زیارت پیت الحرام نیت اید و با حرام غری میان جان
 بنده ایتدی و نه هموم و رفیق یادیۀ طریق طوئدی کندی **پیت** در پیا بان
 چون بغرم کعبه خواهی زد قدم • سر زشها کو کند خار مغیلان غم مخور • اتفاق
 بولد بر قاج خونی خرامیلراند مال احمالتی و پروبی فی قله قصد اندر دافاد
 بونلرک قصد نه مطلع و یحقی ایتدی بن مال دنیا دن اول نضایه قادر دکلیم که توشه
 راه حجه کفایت ایده اگر غرض کوز مقدار له حاصل و لو رسته تکلف دکلر نم واریس
 الکت بنی صلی ویرک نا طریوتجید و توکل ایلد بوراه شد ایدی قطع اید ^{مقصد}

(Faint handwritten text in a cursive script, likely a continuation of the manuscript or a separate entry, mostly illegible due to fading and bleed-through.)

مقصود مه واصل اولام در دیدن انظار کسید نه خاک آستانه حرم محترمه
 که کل الجواهر اهل یقین در توتیای قلم **پیت** روم بکوی وی و سر پرستان فکنم
 غبار خاک درش توتیای دید کنم **حرامیان** در رحم افی زنده قومه دن و هم ایدون
 اتفاق ال بر اندر و شمسیر کینا ایل آنک قلند سعی تسمیر ایلر پچاره متحیر و لوب هر
 نظرایدردی **کالغریو بیست** **بکل جیش** هر منسه دن مدد و معاونت دردی
 و اول وحشت و بودای پر هول و دهشتند حیوانات متنفسه دن بر فرخ نظر نه
 کلدی مگر کلنک جشدن بر فوج دریای بر موج کبی نلرک سمت داسند اوج هو ده
 پرواز ایدر لدی دانا دل آواز جانکدا زین اشیدوب فغان ندی که ای مرغان هیاو
 هاموند بوسمکا لرک پنجه قهرود ست هلا کنده زبونم حضرت عالمه لاسرار دن
 عیری دیار بر احد بنم حامدن خبر دارد کلد ر شاه مرغانم خاتمه اسم حقیچون و خیل
 الرحمانک معمور اند کی حرم معظم حرمیچون بنم حتی بوسمکا لرده قومایوب بنم فانی
 هد را تمیز سز و تابنم انتقامی بوخوخی لر دن اما پنجه آسینا نه جهان دن کمیته
 حرامیلر بوکلای استماع اید چک استمز او جهیلر کُشدیلر و ایتدیلر صورتی عیب
 او لما سون نامک ندر ایتدی دانا دل ایتدیلر بو اسم مسما یه مطابق دکلدر
 بو عنوان بو شانه موافق دکل سین پنجه دانا دل سن که طیور جیشی قابل خطاب
 دکلد کندن عاقل سن بره عین الیقین حاصل اولدی که سن تمام در جرده حاصل
 و کال مرتبه ده لایقعل سن هر کسه که زیور عقله محلی اولیه قلند چندان کناه
 اولیوب قاتلی زیاده و باله کر میا و دانا دل ایتدی **عربه** سوف تری اذ ایل
 العباد **هل فوس تحکام حار** بن آفات سکا فادن بر نکمه استعار ایدم و محاف
 مجاز ایدن بر شمه اظهار ایلدم اما اول طایفه که صفات **هم بکم فهم لا یحیو**
 آنلرک لازمه ذاتیدر بو معنی بلر لر و بور فری **کلر لر پیت** اگر کوش دارد
 خداوند هوس **ازینان** سخنها خوش آید بکوش **اول قدر** که دانا دل بو متوق
 نصیحتی شعر سوز لر سویلدی مفید و یلیوب کوش هوشلری استماع کلام حقه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
والله اعلم بالصواب

شورابه عقایدن چاشنی طمعدین و شراب عذاب با شلرنیه حقیوب یا فلرندن
 طومدین واقع حالی بربرایر بلغه باشلریله و اول خوزناحقك مكافاتی انلره یلشوب
 قصاص صعبله اختصاص بوله یلر **قطعه** که کرد در همه عالم کان ظلم نره • که تیر
 لغت جاوید را نشانه نشد • که در زمانه بی اعتباری که دستم • خیال هست که خود
 عبرت زمانه نشد • بومثلی کوردن ناملکه معلوم اولاکه شهرزاده نیک تر خدی بایبده
 بنم جراتم متضای مکافات سببیله و اقتضای مجازات حسبیله در لاسرغ ضعیف حال
 و شکسته بالک نه قوت مجالی اولاکه بوا فعلاک مثالی نندن ظهوره کله چون
 چون بندن بوجرمیه صادر اولدی حالیا فرما سلطان عقل بونک اوزره جاریدر که
 سنک کلام قریب انجاکلی سمع قبول ایله اشتیم و سکا من بعد اعتماد امیوب سنک
 فرما نکلر ایشی انیم **پیت** اولی بودر که خدمت شهد زحدر قلم • ملک ایستدی
 ای قیر مضمون کلامك صدق صوابه مقرون در حق پنا نك جواهر حکمت
 و فواید معرفه مملو و مشحون در واقعا الیادی اظلم منمومی موجب کاه بنم پسر نك
 اول متورنه بالک بی سابقه جرمیه سنک بچر که هلاک اندی سندخی بر طریق
 مکافات شان کریمیکه سزا اوله زنجوای نك آنک ختمند بوا حسن دخی کرامت
 پیوردک که آنک قتلده قصد امیوب کریمینک برین نقص تمکله اکفای نك حالیا
 نه سکا کرامت متوجه در نه بند از ارباقی بلکه بوباید بوسکا منت اید در رویت
 میسر اولور سه انشاء الله کدر کچر خدمت ایدر ز لطف ایله بنم قولم اعتماد و صدق
 عهد مرا اعتقاد ایت پیوده بزدن مفارقت و مهاجرت اختیار ایلیه و شویله بلکه
 بنم مذهب مرا اخذ اشقام اذل زایلدر و عفو و غفران افضل فضا یلدر بلکه مد عام
 بودر که اسادت بمقابله سند احسانی کند و مه واجب بلم و مضرتی کورد کم مکسیر
 منفعتی ذممه قرض قلم **رباعی** ما عادت خود بهمانه جویی کنیم • زین کونه بدی
 و نیک جویی کنیم • و انفا که بجای ما بدیها کردند • کدست دهد بخیر نکوتی کنیم •
 قهر ایستدی ای ملک من بعد مینا نمرده خیال وصال احتمال محالدر که ارباب لیاب

صحت یا مستوحشیدن احتراز واجتناب مبالغه بی سرحد طفایه بیور مشل در
 و وفاتر متراکما برده مسطور در کم مردم از ده به هر چند که استمالت و ملا^{مند}
 افراط اولنه و غله لطف و عنایت مبالغه قلنه بد کالغی دخی مترا اید اولوب
 تنفر و توحشی دخی مشید اولور بوتقدیر چه اندن تحرز و تحجب زیاده واجب اولور
پیت عزیز من چو از دی کسی را • مرا عاشق مکن تا میتوانی • که هر چند از تو
 خدمت پیش بیند • مرو را پیش کردد بد کانی • ملک آید ای قیره سوزدن
 فارغ اول که سن بنم صلی فرزندم بکی عزیز بلکه اندن دخی لذیذ سن و سنکله اول
 انس و الفتم زن و فرزند و خویش و پیوند من بر سنه الما مشدر هیچ کس نه کدو
 اقربا سنه یرما ز صا و اجاسنه مقام استقام و خصومت اولور می قبل آید حکما
 اقربا باند بو تمثیلی پوب هر بر نیک حالنی بو متوال اوزره تفصیل پور مشل
 مادر و پدر صدیق صادق مثابه سنه و برادر لر رفیق موافق مرتبه سنه و خا
 و عجم اشنا لر درجه سنه و زن قبیلند ندر و دختر خصم قسمند در و سایر
 اقربا بیکانه لوحکنند در اما پسری بقای ذکر اچون استلر کد و نفسلرینه برابر دند
 سایر لرله انی بر بلر لر و غیر لری غرت و حرمتد اکاشیرک قلر لر بو مقدمات موحجیه
 هر کز بر سنک فرزندک مثابه سنه اولمق میسر و متصور د کدر بوتقدیر که سن
 بنی فرزندک مثابه سنه علاید سن وقت تزولافت و هنگام هجوم
 محنت ده بنم طرفدن اغاض اتمک مقرر در که هر چند که بر کسنه بر کسنیه محبت
 اید و انک مرادی کد و مرادی اوزره ایثار بلکه نقد جانی انک یولنه نثار اتمک
 دعوی اید و بایده **مصراع** جان چه خرسست که هر تو فدا توان کرد • اول
 زمان که بر بلر نازل اولو حال بو مرتبه واره که کار جانه و کار دستخوانه واصل
 اولاننه شبهه کد و سن مضیق محنتدن ساحه سلامت یثشد و رب اولد و ستین
 نشانه یتر بلا و وقایه تیغ عنا ائشه کرک **رباعی** مردی باید که از بلا نگریزد •
 و زهر کسی از سر جان بر خیزد • مکن ملک پیرزن و صفتی حکایت ایشمه مشدر

و آنکه ما جرعه سمع شریفند بیستم شد و شاه استفسار اندی که نه کیفیت و لمشد
 اول **حکایت** قبره ایدری روایت ایدر که بر زال کهن سال فرسوده حالک برد ختر
 صاحب جانی و ارایدی هستی نام که ماه تمام بر تو لمعه جبیند در یای رشک و غیره
 عرق و مهر سپهر مینا فام انوار خسار کدن عرق حیا و مجلته مستغرق ایدی
پیت شیرین سخنی که هو می برد • رونق زشکر فروش می برد • نازی و هزار
 فتنه درد هر • چشم و هزار گذشته در شهر • ناکاه چشم زخم روزگار اول
 سرو قد کلندارک فراخته کار ایدوب نهال حالی سمت اعتدال دن سمت اعتداله
 مایل اولدی و کلزار عذارندن رنگ ملاحت و رونق لطافت یکدوب عار
 رنگینه تف اضطرابدن بی آسیب بر چینی بت آتش تابیدن بی تاب اولدی **پیت**
 چوزلف مشکبار غنیمتی • تکسیر بولدی چشم نازنینی • پیر زن متصل دختر
 پیرامن بسترین طواف ایدردی و روی نیاز آسمانه طوب چشم کویا شدن
 دریا لرد و کوب دیردی ای جان مادر **مصراع** فدا اولسون سکا بوجان مادر •
 عالمه سنکله بولورین لذت جانی • سن و لما یچی بن نیدرین جان و جفا •
 تکه سن صاع اول جانم سکا قربان اولسون • بن دردیده جان ویره بن تک سکا
 درمان اولسون **مصراع** بن ملاحت اولین تک سن سلامت اول یوری •
 هر سحرگاه فغان و آه و ناله جانگاه ایله ایدردی خدا یا بوجان نازنینی که
 هنوز شیریند کایندن سیرا و لما شد رنجوس زندان کورامته و بوجیا شدن
 سیرا و لماش فرقتی ال تک آفی دارد نیادن دورامته **پیت** بنم عمرم نه قالد
 اکا ویر • آنک دردینی آل اندن بکا ویر • اگر چه مویرد و ندردی بنی غم
 تنند ایله بر موانک کم • القصه پیره زن غایت شفقت و نهایت محبت مادر
 موجبین روز و شب کریم و زاری ایله وظایف دعا یا ایدوب جان لذت
 فرزند عزیزی بولمده فدا لیدردی قضای آهی پیر زنک بر کادسیاهی و ارایدی
 صحرادن کلوب مطبخنه کردی بوی اشله باسن هر یکا صوقدی پنجه برینی که بولدی یدی

کوره می تابو شخص کند و جگر گوشه سن آتش پیداده بکاب و نور دیدن سنک
 بنیاد حیاتن سیلاب هلاک ایلده پتیا بید نله بر ساعت مجالسته طاقت کتور
 چون بن فرزند دلبندنک که نور دیدن بر نم و سور سینه پر غم ایدی جالقی فکر
 ایدم و آنک بال و بالنه و حسن و جالنی و هنر و کالنی ذکر ایدم سیلاب حسرت
 خروش ایدوب بنای صبر سکون می یقرو اتش فرقت زبانه چکوب خانه درون و پیر
 یقر **قطع** اندر جهان منم که محیط غم مرا پایان بدیدنت چر پایان کار هم
 گفتم بصیر ساحل دریا شود بدید • اکنون شکست کشی و صبر و قرار هم • بوخله
 ینه کند و جامدن ده ایمن و کند و جامدن دخی مطین دکل اسباب و حشمت
 و تفرقه بود کلو کمهت و وفرت و ارکن سنک تواضع و تملقه فریفته اولتی طور
 عقلدن دور و روشن عقلدن بغایت مجبور در لاجرم ناچار **یالیت پین**
و پینک آیت نکرا ایدوب ساحه صحبتکدن کار و سایه دوستکدن قرار ایدرین
بیت وصلی که در و ملاک باشد • هجران به ازان وصال باشد • سن دکل بلکه
 من بعد جمیع علایقدن تفره اختیار ایدرین که سنک بار دار صحبتکدن اول قدر فایده
 کار اقدامک رحله قوتم آنکه کران بار اولوب بار یار آخر تحله اقدار قلدی **مضارع**
 ترسم که تن ضعیفست این یار برتابد • ملک آتیدی بو فعله بادی سن اولسک بحکم
 البیادی ظلم تحرز و تجنب مناسب بلکه لازم و واجب ایدی و لکن سن باعث
 اولدک مقتضای قصاص و زره برایش ایلدک قهرمان معدلت دخی بویله پورر و حاکم
 انصاف اول جنایت مقابله سنده بو مقوله عقوبت روا کور پس نفرت و سبب
 و حشمت ند ر آخر فکر ایلده کم فرزنددن هنوز نام و نشان یو عکن ایش قائم و من
 حیاتم ایدک چون پسر مفضای عدمدن سری وجوده کلدی خفاوت پدرانده
 آتی آندی که آنک دیار یله انش و لغت ایدوب مواشتد آتی سکا شریک ایدم
 و سنک مصاحبکده و آنک مواشتیله مغتنم اولوب حضوره موفور و سرور
 نا محصور له روز کار کچوردم حالیا چشم زخم زمان بی امان نور دیدنک با صبر

زیان و نقصان پیشد ربا نك دیداریده اند و کم ذوق و وصفاخلل ندر او بود
 اما سنك مصاحبك لذتی و مجالستك حلاوتی و صدای دلکشك خطی
 و آواز فرح بخشك ذوقی بافیدر شویله ایله که بودخی بالکلیه منتفی و له
 و بکا بقیه عمر مد معتكف بیت الاحزان اولوق لارم کله ای قبره و سنك بزم
 ملسم راست اول مطرب ایله اول پادشاه مثلی در قمر استغساراندی که نه وجهه
 اولمندر اول **حکایت** ملکا پیدی بر پادشاهك بر مطربی واریدی خوش
 اواز و شیرین نوا الحان دلفریبه پای عقله رکندن و عنان ملکه دست صبر
 و شکیدن جعفر دی **نظم** ایینه عود و بریط و چنک طوتودی اول هواده
 زهر و چنک کراهنك ایلسه نار عراقره اود اورردی سفاهان و عراقه
 سراغاز ایلییدی بوسه لکن نواقوتودی هر بغری دیکن پادشاه اکا انقا
 متعلق ایدی و سماع نغمه رو و دلاویز و صدای رخ عود نشاط انکیزنه زیار
 متشوق ایدی نوای مطربی بشتو که صوط راحت افزایش بزیر و هم چو نایید
 آورد در چرخ کیوانزا بو مطرب شاهك بر قابل غلامن تربیت ایدردی و سا
 و نوازنده لکن مستفقانه تعلیم ایلردی نا آذر ماند صنعت موسیقارده
 استادان بو غلامك آهنك ساز لغی و نغمه پردازی مجامع عرب و عجم سیدی
بیت غزلش سر آغاز دلاویز ایدردی عیش عشرت عشق یوز شوشه
 کم اورردی زخم عوده فلک زهر بشلردی سروده شاه غلامك هنرن
 آگاه اولوب نك تربیت و تقویت القات پورردی تا بر سر بریده وادی که
 ندیم خاص و مقرب حب اختصا اولدی شاه همواره نغمات فصیحله که سخن
 و اود و نفس مسحدن خبر و برردی و صوت عود و صدای سرود ایله قلوب
 عشا عود کی هوا و دانه اورردی غم بزم عشرت و آهنك عیش و صحبت ایدردی
 عرق حسد دل مطرب تا عود کی مضطرب اولدی و نار عاره تحمل اید میوب
 آخر کار آتی قله مرتکب اولدی بو خبر سمع پادشاهه بتشوب مطربك احضار نه

فرمان آید چون مطرب مقام سیاسته کلدی پادشاه اکانگاه ایدوب عقی
 آمیزله آیددی ای دلبلمز مدك بر مطرب دوستم طینتم آب عشرتله سرشته
 و خلقتم نشاط مسترله اغشته در بنم نشاطم ایکی قسم آیدی بری صحتده سنك سازند
 سازند لککدن حاصل آیدی بری خلوتده غلامك نوازند لککدن واصل آیدی
 چون سننه سبب ظاهر بنم نشاط سرورمك نصفه باطل قلدرك لازم اولدی که
 پیورم تا سکا دخ اول شربتدن که علامه اچرخ چاشنه ویرلور نارکودن
 که تیغ هلاکله چالوب عود وجودکے قنادونه اوره لور مطربك سمعنه قول شاهدن
 سرود سرور کلوب آیددی شاهان خود نگاه اندم که شاهك نصف نشاطن بنه اندم
 اما بنم حقیقه پادشاهك فرمانی نقاد بولور سه کند و نك تمام نشاطن ضایع امش
 اولور پادشاهه مطرب بوکلامی خوش کلدی و نوازش پیوروب قلدرن آذاد قلدری
 یومشلی ایراد دن مراد اولدر که بنم مطرب سرورمدن براز فرزندم سببيله هبانه مشور
 اولدی سننه که ساز عراق فراقه اهنك ایدرسن قوبدر که پست امیدم قوت راست
 قامت چنك کبی حنیده و دایره سینم حدوف کبی نرم ایکن روی عود کبی خراسیده
 اوله عاقبت خود اورا وصیحت یاران تنید یاد مفارقت ایله پریشان اولوق مقرر در
 باری لآن اختیار بھرائی روا کورمه و نعت صحبت غنیمت بلدا من جمیعتی الدن
 کدریم **بیت** خود ممکن بیکانه کی باری چومیدانی که چرخ آشنا یانرا مدام از
 یکدگر سازد جدا **بیت** آیددی حقدنما غنانه دن مدفون و کینه خزانة سینده ده
 مخوندن چوز کسنده اکامطع اولوق ممسغ در پس قیل وقال ترجان زبانہ اعتماد جایز
 دکلدر که گاه اولور که زبان ضمیرده مکنون سرک مضمون عبارت راست ایله
 ادا قلز و بیان مخروانات خاطری نهاده شرط امانته بر نه کتور منو اما قلوب بحکم
القلوب تشاهد بر بر نه شاهد عدل و کواه راستدر **بیت** حدیث سر دل
 دل داندوبیس زبان و لب دران محرم نباشد مدکه معلومدر که شو
 نسنه بی که زبان ادا ایدر قلبی کاموافق دکلدر و ضمیر نه نهان اولاد نك تیار

لسان صادق دکل **مصراع** صد جان فدا بر آنکه زبان و دلش بکسیت • ای ملک
 سنک صولت و سطوتله خوب بلورم و نهیب سیاستدن دخی تمام با خبرم
پیت از کوه کاه زخم کوان ترکی رکاب • و ز باد وقت حله سبک ترکی
 عنان • هیچ بر خط هیبتکدن امین اولمسم کورک و بر نفس ضرر سطوتکدن
 آرام قلمم کورک بن اول قیلدن و کورک که طیب کا ایتدی داروی چشم سکا و اشکدن
 اهرم و الزم در و اصلاح حسن طاهری علاج داء باطنتدن سکا نسبت مقدمدر
 ملک استفسار ایتدی که بجه روایت اولمشدراول **حکایت** ای طیب آخر علاج
 کن که کار از دست رفت طیب اول طریقله که ارباب حکمت قانون معرفتله
 اسباب و علاماتی تقدیم ایدر لر تا تشخیص مرضد نصکره علاج کامله که سببشای
 عاجله اولامباشرت قلدر بر سپیل استفسار ایتدن سوال ایتدی که بو کون نه غدا بیک
 مریض ساده دل جواب ویردیکه قورومش قاورلمش بایش کونیش نان پاره یدم
 و اول غدا یله که زفت انکسته دو نمش ایدی نور معدی ی تیز قلدلم طیب خادمه
 ایتدی وارد دارالشفادن کحل روشنایی کور بو خسته نک چشمنه چکه لمر تابا سینه
 جلا ویره و نور بصره زیاده قلدر مریض چون طیبیدن بو کلامی استدی فریاد ایدق
 ایتدی **پیت** آخر چه محل هزل و باز یست • وقت جلست و چانکداز یست
 ای طیب هزل و لطیفه می سویلرسن که بن درد شکدن شکایت ایدرین سن
 درد چشم علاجنه ایلرسن ای حکیم بزرگوار داروی دیدن ایلده درد شکم
 نه مناسبته وار طیب ایتدی دلرم که سنک چشمک روشن اولوب سیاه و سفید
 مجراید سن تا بر دفعه دخی غدا یمدن پرهیز اید سن پس علاج چشمه ضیاجا
 مداوات شکدن زیاده در بو مشلی ایراد دن مرادم بودر که بن اول جلدن دکو
 که تخانی بخته دن و سوخته ساخته دن فرق اتمیم **پیت** بحمد الله که درد ایش
 چنانم • که خیل از شر جدا کردن توانم • ملک ایتدی دوستلر پیندن بو مقوله
 وقایع حوق اولور هیچ اولور می که دواعی مخاصمت یا لکلیه میان آدمیانندن

سوال ایله ارسالدی مضمون نامه نصایح مستفقانه مواعظ ملوکانه بلامشون
 خصم مغرور غایت نخوت و غرور ندن نامه مزبوری نظر السامله منظور قلدی
 و شراب عصیان و عباد کفران ایله مست و حیران اولاندی کند دعوتله کدو
 جاننده چکوب ولی بملک بندی ایله مستطیع و ملدی **فرد** پراکنده چند را جمع کرد
 که ناورد جویند روز نبرد **الفقه** چون بادشاه کوردی که نوش داروی ملا طغنه
 انک مزاج کینی که نهج اعتدال دن بالکلیه منحرف ایدی صلاحه کلک احتمالی محالدر
 نو و جمله پیغام ارسال ایدی که سنکله بن همان شیشه و سنکه بکمره کرسه
 سنکی شیشه اور کوکسه شیشه بی سنکه اور ایکی حالد شیشه شکست اولوق
 مقرر درو سنکه اذن اسیب ضرر ریشتمک محقق بو مثلك ایراد ندن مراد اولدر که
 ضمیر منیر آینه نظیر شاهه هویدا اولسون که بو بند شکسته بال دخی قبول تا اثر
 و انفعاله همان شیشه مثال درخشم سلطانیه که سنک کبی پایدار و خصم شکن
 محال مقابله محالدر **به** بتان آهین دل نشوی دلا مقابل **که** تو آبکینه داک
 و نه حریف سندان **ملک** اگر چه مرتبه انتقامدن ملا طفت مقامه مزک
 ایدوب دلر که سکجین معذر نله صغری و حستی تسکین ایلیه آمازند هب
 خورده ارباب عدرك عدردی قبول اتمک منی و محظور در زیراکه دیدن اهل انشا
 رویت طریق لطف و مروتدن کور و سینه پر کینه اصحاب حقد و یرنیر دایر عفو
 مغفرتدن دوردر **زدوستان** سخندان شنیدن ام بندی **که** بر ملا میت
 دشمن اعتقاد مکن **چو** اعتقاد مضرت بخصم پیدا شد **مشو** فریفته و فسخ
 اعتقاد مکن **ملک** ایدی کمان موهوم ایله که **این بعض الظن اثم** مفهومیله
 موسومدر اساس مصادقتی هدم ایدوب سد مخالفت بنا قلم و منظر و هم
 سببیله رفیق قدیمی سوز فراق آتش استیاقه مبتلا قلوب اصحاب مروت و لایقیدر
 و سوابق حقونه شایه انحرافله عقول مبدل قلوب سر رسته عهد و پمانی
 و عهدایمانی جزئی حد سبیله چرمق طریق ارباب فتوة موافقتی **بیت** وفا و عهد

تو این بود و من نداشتم • نوید مهر تو کین بود و من نداشتم • سگ فقیر که
 جمیع جانور لردن حقیر و نجاست ذات و خجاست صفات شهر دگور کم صفت
 و فایله بجه موصوفه و معرفت حقوق نعل مشهور و معروف سنک بجهنم حالک
 حال وفادن پنچون خالیدر و قامت کردارک خلعت حقیقتدن بدل عاریدر
 مهر و فاکتابدن بر حرف او قومادکی و پست صد امدت بنمله بالین محبتیه باش تو مد
مصراع و فاعهد نکو باشد ارباب موزی • قبره ایتدی بندن امید مهر و وفا
 و صدق و صفای بجه ممکن و میسر را اول هنر جانبدن ارکان محبت زیروز بر و بنیاد
 عهد حقیقت خاک بر ابر اولدی بعد ماکه مجرم جزا و سراسن بولدی ممکن مدد که حق
 و حشمتی فراموش قلرس و فرصت مکافات اخذ شقامن خاموشی و لاسن چون
 حالیا زور قوی سله بنی اله کتور مکه قدر تکوز یو قدر در لستر که بنی مکرو حیلیدر دام
 انتقامه چکه سن اما **بیت** عنقا شکار کس نشود دام باز چین • کایجا همیشه
 باد بدستت دام را • حکای فضایل مناقب سینه سلاطیند ممکن اولان
 کینه دن احترازی واجب کور مشلرد و انلر خوت سلطنت سببیلله اخذ انتقام
 باینده زیاده قصد و اتمام ایدر لچون فرصت بولر لرنه توجیه ونه تاویل رخصت
 و بر لرونه احتیاج و اعتداده مهلت روا کور لرد مشلرد که کینه اخگر فشره یی بکوز
 اگر چه حالیا اثری ظاهرا و لزا اما آتش غضبدن بر شلر ایدر شویله مشتعل اولور که
 آب حمله اطفاء بولر نسیم باخشم خروش اید چک بیدیان جهانی یقر شعله انتقام
 آتش کینه دن کانون سینه ده بر سر قالس ضرر شعله خشمندن امین اولوق
 میسر دکلر **فرد** چون شعله زند خشم بر و خشک بسوزد • ملک ایتدی عجب
 حال دگر کم سن بویا بد عف و خشونت طرفه کتدک لطف و مروت جانبین
 بر طرف ایتدک پنچون ممکن دکلر و مبادی وحشت میامن الفت مبدل اولو
 و کدورت غاصتد بضمکر صفای مخالفت ظهوره قبره ایتدی بر کسه قادر
 اولسه که مراعات جوانبد لطف تمام و طلب رضای اجاده سعی و اهتمام

کوستره و انلره جلب خیر و دفع ضرره معاوتی و مظاهرته واجب کوره ممکن
 که اول وحشت میاندن مرتفع اولوب هم سینه کینه جوهر صفای کلی حاصل
 اولاً و هم دل خایفه نسیم امن و امان و اصل اولاً اما بن قادر دیکم که بویابن عار
 کینه زایل ایدر بر دشمنه فکراید بلم و طمع طریق الفت و ملائمته مایل ایدر بر چاره
 خاطر کتوره بلم نینه درگاه شاهه تباه انشم متصل هراس و خوف اولوب هر خطه
 مرگ و هلاک منتظر املی مقدر و محقق در پس بومل جعتدن مجانبت اختیار
 اتمک و معاوتی مبادتة مبدل قلق اولی و اوفقد **فرد** از درخت بخت
 چون بشکفت کلهای وصال • در پیایان جدایی خار در بانم خوش است • ملک
 ایتدی فراد آفریندن بر فرد بر احد حقندن بی ارادت حق عزرا سمد بذر نه نفع و ضرر
 قادر دکلدر و قلیل و کثیر و صغیر و کبیردن عرصه وجوده کلن داین تقدیر ارنه
 و سابقه حکم لم یولی دن خارج دکل منته که دست قدرت مخلوق ایجاد و آخبادن
 قاصر در اهلاک و افتادخی مخلوق جعتدن معدود در بنم فرزندمدن صادر
 اولن خطا و قصاص طریقله سندن واقع اولان جزای قضای ربانی و مشیت
 یزدانی حسبیلده در انلره میانه ده بهانه درو حکم باریدن سبب ظاهریدر
 بزه تقادیر آسمانلده مواخذة قلم و مقدرات زبانلده سرزنش پیورمه و قضای
 خدایه رضا ویر **نظم** چون قدرترین آتة قوس قضا • سپر اولمز اکامکر که
 رضا • بجز رضا بقضای خدائی شاید • بغیر صبر بوقت بلا نمی شاید •
 از انچه رفت قلم سرمکش و کرمه پیار • برون دواز خط او کر تر انمی شاید •
 قیر ایتدی دفع قضای آفرینی کاروان افراد آفریدنک عجزی عیب ^{و سبب} ریش ^{و سبب} بھند
 شبهه دن عاری در و اهل تحقیق و ارباب تصدیق فاشدن بوقضیه مبین و
 که احکام و شر و اصناف نفع و ضرر باری تعالی نک عزرا سمد ارادتی حسبیلده و مشیت
 سبیلده نافذ و جاریدر و خلق قصد و جهدی و منع و دفعی و تقدیم و تاخیر نک
 ذره دکلونفعی بو قدر **لا واد لقضایه و لا معقب لحکمہ** بیت کسوز چون و چرا

دلم نمی تواند نزد • که نفقش بند حوادث و رای چون و چراست • هیچ بر عاقل بو
 معنیدن غافل و کل ایکن بو کا قابل او ملا مشد که جامب خرم و احتیاطدن غفلت
 ایلیه و مضار و مکار هندن تحرده مساهلت کو ستره بلکه دیشلرد که هرام^{بده} لاسیا
 ما شرتدن تقصیر نمیوب بعد اما فی مسیبت لاسیا به تقویض تمک کرک **پد**
 سنتی بهاد از اسباب و طرق طالبا نرا زین نیلی تق • ای حکم قار سبب بیرون میر
 لیک عزل آن مسبب ظن میر • با سیمها از مسبب غافل • سوی این رو پوشها
 زان مایلی • و نکته تعقل و توکل بو قوی مؤید در و بوامری مؤکد **مضراع** با توکل
 زانوی استریند • ملاک آیددی بو مقالاک محصل و ملخصی بود که برستک مقال^{یک}
 جانله خریدار و صحبت که عن صمیم القلب میدوارم ضمیر من سکا حدول بیرون ندر
 و در و ندیدار که تشوقم شماردن افزون هر چند بنم جانشندن علام هر و اشتیا^{فی}
 فراواند رستک طرف که ن غرام و هجر و فراق صد چندا ندر **پد** تو مولوی نه ما و نا
 مشتاق • دل بد دل میر و دچه حالست این • قبر آیددی سنک اشتیا قک بوکا ویر که
 دل محرو حکم بنم قتلله مرهم اوره سز و مزاج علی که شربت هلاکه شفا ویره سز
 حال بوکه نقسمک حالیا شربت اجل اچکه خطی و قامت بقاسنه قیای قباچکه میلی بوق
 مادام که عنان اختیار دن ان اول سنک دام مکر کدن فرار ایلرن و بو بایده تلفیق^{چک} اند
 مقدماتی قصد ییدن اجتنابی عین صواب کلرن که جان عزیز بایده بتمر و کسلن باش
 ینه بتمر **مضراع** سربارد کوزتن نروید نه فی است • حالا بن کد و حامدن ملک
 مانع البالتة استدلال ایدرن که اگر نه الحمله اقتدارم اولسه قره العین سلطنتک هلا^{کدن}
 غیر بلایه راضی و بلزدم عین الیقین بلورم که شاهک دخی فرزندک ملاوی بسبیله بنم
 هلاکدن غیر مرادی یوقدر اریاب مضاییک حالندن اول کسته خبر دارد که مویز
 آتشیله دوستش اول و اول بایده دن باد د تلخ تخرع اتمش اولامد عیان راحت
 دین بو حال دن غافلدر و نار پروردگان زحمت نار سید بو معرفت پیرایه بسندن
 عاظم **فرد** ای تراخاری پیا شکسته کی دانی که چیست • حال شیرانی که شمشیر

بلا بر سر خورند • علم الیقین بلورم و عین عقلمه مشاهده قلورم هرگاه که پادشاه
 پسر نک بصری تذکراید بند خن نور دین مک حالی تفکر ایدم مقرر در که باطل مرزده
 نک ظاهر اولوب تراج ضمیر تغیر بدیر اولسه کړک معلوم در که اول حاله خوابده نه
 فتنه لر پیدا اولوب سینه لردن نه کینه لر حیرت ظهوره کلسه کړک پس صفای باطن
 بویله اولحق مفارقت مواصلندن صد بار اولی درو مبا عتدت مقارنتدن هزار
 هزار ادری صحبت چون سین است جدایی خوشتر است • ملک آیتدی آمدید راول
 مکسته که حرام احبابی دین عفوایله سترایلیه و آینه سینه سن زنکار کینه دن مصف
 قلمه مرد فرزانه و خردمندیکانه قادر در که هر ملک جزاید جرمینه بر وجهه قلم عفو
 ورق صغ چکر که ملک العزم صغی خاطر نداندن انوکور میه و بر زمان لوح ضمیر
 اندن نام و نشان بویله و نگاه کار لړک استغفار نه سمع قبوله اصفا و بدکرد لړک
 اعتداریه اهر از تمام ایله تلقی قله **شیر لاشر من لا یقبل الا عذار عریبه**
 والعذر عندی للذنوب مکفر • بن بادی مشرب ضمیری خاشاک کدورتدن
 صاع بلورم و آینه خاطری عبار خشم و غضب و زنکار حقد و انتقامدن خالی
 کور درم و همیشه جان عفو می قصد عقوبت اوزره ترجیح قلورم و بلورم که هر چند
 که نگاه عظیم اولاصفت عفو اندن اعظم اولسه کړک • کو عظیمست از فرو
 دستان نگاه • از بزرگان عفو کردن اعظم است • قبره آیتدی ملک پورده
 لطایف مقتضای حال و اندیشه ماله مخالف در زیراکه بر نگاه کارم مجرم همیشه
 ترسان اولور که خاین هر لحظه و هر آن بدکار و خایف در بو میسر در که بر مکسته
 کف پانیدن و جراحتدن انرا اولوب اول قوت طبعه بی باک لک اید و شب تیره
 خار خارستان و سنگستان اوزره زلیک نرم اوزره پور رکی کیده البته انک
 اول جراحی تازه اولوب یاره اوزره یاده اولحق و اول پجاره نک پای افکار به
 خار خارده ایله ناپاره اولحق مقرر در بنمله ملک حالی و قصد و صالی همان
 بوموال اوزره درو موجب خطاب و کتاب مستطای اوزره دخی ندن احتیاج

فرض عین و عین صواب در **وَلَا تَلْقُوا يَٰدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ** حکما پور مشاورد
 که اوج طایفه روش حکمت در ور و منهاج دانش و معرفت در مجورد را اول اول
 کمسنه که کند و قوتنه اعتماد ایدوب بی باک اول لاجرم بوقوله کمسنه نفس مهالکم التا
 ایدوب تهورا کاسبب هلاک اول ایکنی اول کمسنه که اندر عدا سن نیز انیمه و طعا
 و شرابین بولد و غنی تناول ایلیمه پر هیز انیمه هر آینه اول طعام و شراب ول کمسنه نک پسنه
 خیانتی خراب ایلیمه و چینی اول شخص که ملائمت خصمه مسرور اولوب عدونک عذب
 لسانیمه مغرور و سحر پانیمه مسعود اول لای شمه انک انجام کاری خسرانه مفضی و عاقبت
 حالی ندانمده مقتضی **وَلَا تَشَاوِرُنِي** از حیلۀ دشمنان • پندیش و پرتاب زان سو
 عنان • **مَلِكِ** ایتدی ای قبری هر چند که باب ملا طقی فتح ایدوب سخی باب ملائمت
 تحریک ایدوب و نضایح دوستانه ایلیمه طریق صلحه دلالت ایدوب سر نکشت
 پیمان ایمانله کوشاد عانکه تعزیک یلوز سن همان اقدام رعونت و خشونت اوزره
 قیام ایدوب بونضایح استماعدن دامن قبولی سلکر سن و متصل زمین
 دله ابا و امتناع تخمین اگر سن بر کمسنه نصیحت اتمک که کوش هوش کوشواره استماعدن
 عاقل و لا پیمان اول زاهدک نصیحتی کی باطل و پحاصل و لا قیره ایتدی بخبر روایت
 اول نمشد اول **حکایت** **مَلِكِ** ایتدی اخبار ده کلشد که بر مرد زاهد و عاید
 مجاهد که اوقات شریفین ادای وظایف اذکار و او داده و عیادی طریق صلاح معا
 و معاده ارشاد صرف اتمشدی اتفاق بر صحرا ده کیدر کن کوردی که بر کرک کرسنه
 دهن حرمی و شریب چوب و زمین دله دانه آرو طعی صاحب هتتی بوکه وقف
 اتمشدی که بر پیکناهی پناه ایدوب نک ما تمیله سورا ایلیمه و بر جانوری پجان ایدوب
 ایت نفس نکل کور ایلیمه **بیت** سستینه کاری پیدا کرنگر که بجهل • رساند زنی یک
 سود صد زیان یکس • زاهد که آتی اول حالد کوردی و صفی نا صیه سند جور
 و ستم رسمن مشاهده قلدی سفت ذاتی و مرجعت جلی سے مقتضای اوزره
 پند و نصیحه آغاز ایدوب ایتدی زنها خلا یقه ایدوا ضراردن احتوا ایلیمه د

تعدی داذامه و چشم تقس حریصی سوزن قناعله دک میل شرو و ازانده
فرد قیون کیه سلیم النفس خرسند • اولوب ایت کونک نفسک اعرقی بند

نه کوزلم حرصله عالم قوسن • نه ودرکل کونک نفسک آرزوسن • که عاقبت
 ظلم بیداد عقوبت رب العبادی معفی درو خامت جور و تعدی عذاب آخرقی
 مؤدی **پیت** هر که این ظلم پیش نهاد • بند بردست و پای خویش نهض
 چند روزی اگر سرفراز د • دهرش آخرز یاد را ندازد • بومقوله پخه سوزلو
 سولیدی و خلقک کوسقند ندن تونک تعدی بایند پند و نصیحت لایلدی
 کونک چون زاهدک بونصایحی ستماع اندی وایتدی ای حطیب منبر نصیحت
تطویل الخطبة من سنة الجاهلية مرعظه بایند اختصار اختیارا یلیله که بو
 پشتنه نکاردند بر سوری یودر قورقم فرصت فوت اولوب دست امید

دامن مقصوده واصل اولیه و امکن ضایع اولوب تخم زحمت و مسقندن بر ملا
 و مؤمل ملائذنی غیره شسته حاصل اولیه بومثلی ایراد دن حراد اولدر که اول
 قدر که بن زبان نصیحت پوکا رایدرین سن همان اعتذار سابقه تکرار ایدر سن
 و هر باری که مدعا بجی شود عدول ایله اثبات یلرین سن مکابره و عناد ایله
 اشکار ایلرین **پیت** مکن که اهل مروت ^{شیخی} باشند • هر سال پیک
 نکتہ در کو باشند • قبره ایتدی بن زاجر عقله متضیع اولدم و و اعطاردن
 نصیحت اولوب عاقلان اکلدم که پیوسته باب خرخی کشاده دوتنه و آئینه
 تجریم پیش نهاد ایدن عزیم مفارقت نصیحت بوند کلوا قائم دخی حرمندن
فرد عاقلانه بر سر راه گیر استاده ام • بر مخلص نغمه کره که بکافور و خطر
 ایر شمیم من بعد بکا بوند توقف اتمک حرام در و بوژد و تحیر له نینه خدمت
 شاهد مراجعت موجب یار نذر نریا بن بلورم که ملک بنم خونگی استجلاء
 اتمشد و شرع حرق وند حرام اولنی مباح طوتمشد ریس بی توسف بومقرلدن
 رخت کتورمک واجب در و بر ساعت بوند اقامت خلاف مقتضای
 رای صایبند **مصراع** رفیقیم ازین زیاده بودن خوش نیست • ملک ایتد
 مسکاسباب معیشت ماده و ابواب راحت و فراغت کشاده ایکن مسقنت
 سفر اختیار اتمک و انتظام معاش مری تمام ایکن مجرود او هام خام ایله تروک یار
 و جاره دیار اتمک طور عقل سلیم دن دور و مقتضای طبع مستقیم دن بغایت
 مجبور در قبره ایتدی هر کسه که بونش خصلت طریق معاش و معاشرت زار و بنیای
 کار مصاحبت پیش نهاد ایلیه هر نیه قصد ایدر سر بر مراد اولاه و هم یاده که و او
 رفیق یار و مصاحب نعمت سازدن خالی اولیه اولاه بدکردار لکدن عاداتمک ایکن
 نکوکار لغی کذویر شعار اتمک و خنجی مواقع تمثدن احتراز ایلک دورد بخی
 مکرم اخلاق کذویر لازم قلیق بشخی آداب معاشرت جمیع اوقات و مراعات
 اتمک هر کسه که بومناقصه جامع اولاهیم بر دیار و کربت غربت اکایول بولیه

و راحت و موافقتی و خشت غریب بمبدل اولیه **مصراع** دانا هیچ شهر و ولایت
غریب نیست. **ع**اقل خون کند و نک مولود و منشایدن و اقارب و عشایر
پشتند دایر امن و اماندن دور و الا ضروری فراق یار و جلای دیار اختیار
اشبه خردمند و ارجمند کشند معذور و اولاد نیا بوندن عوض میسر در اما
نفس نفیسدن بدل متصور در کل **نظم** هر مک که توپی اولیه یار. وطنندن
غریب اولورنا چار. اگر ترا بوطن نیست کارها بمراد. اسیر خانه عطلت مسو
زنه هوسی. سفرهای بی دوستی بخو اهی ماند. مهر مکان که روی و مهر زمین
که رسی. **م**لک آیتدی کندک تقدیر چه نه زمانه دک کلور سن و اند نه دکلو
مدت توقف قلوور سن قهر آیتدی ای ملک کندک نص کر نه ملک توقفن ایمی
و بوسفر ز معاودت احتمالن خیال که کتور میه عجب مشایه در بزم سوال و جواب
اول عربله نانو احکایتنه ملک صورتی که بخیر اولمشد اول **حکایت** قبر آیتدی
روایت ایدر لر بر عرب اعرابی شهر بغداد کلوب بزنا نوادگان کوردی که گروه
قوص ماه یک افق تنور دن چشمش و چور کلر سین آفتابه داغ حسرت یقین کلک
فروغ سماک یقین حلقه لر خلقه صلاهی عام امش همد سفیدی کوروب هلال بر
اصرمش **قطعه** سمیدال قالد و رب ایدرد عایی. ایدر لر خلقه لر خلقه صلاهی
فرار منبر خیاز قرض نان بنداری که خورشید جهان تابست طالع ارگردون
شور ناوانا رخیل الله راماند. کوهی خط آید تازه تانی همچو کل بیرون
بجاره اعرابنک مشامنه چون بوی نان کلدی **مصراع** تن بی جانز کویا
حیات جاودان کلدی. آتش آشتها تنور معد سندن زیانه چکوب نا نوایه
آیتدی ای خواجه انکاردن طو پنجر اکل انکه نه ویرین خیاز فکر آیدی که بو حریف
انجی اوچد ورت رعیت یمک میسر در بشدن التی دن مجاوز اتمک مقرر در
پس آیتدی لک دینار احضار ایلد و له دوک قدر بونا نلردن افطار ایلد
اعرابی نقد ممودی و پردی و دجله کنار نه کلوب او توردی متصل خیاز تان

کتوردی اعرابی صویه با قورب پردی تا متن نان ثلث دن ثلثانه واردی دخی
 اندن بجا وز ایدوب دینار تمام اولدی ناوا بو که تحمل آیدن میوب ایتدی یا ایا
 الوب اول خدا حقیقون که سکا بوقق اشتها ی کرامت پیوردی بکادی که پیچیدک
 یسک کرک عرب جواب و پردی که خواجه اضطراب اتمد که دیک معدن آتش استمایل
 شویله علیان امشد که تا بواب رواند جریان ممکن اولا بکا اکل ناندن فراغت
 مستمع در بوشلی عرض اتمدن غرض اولد که ملکه معلوم اولاکه تا آب حیات
 مجاری بدنندن جارید و تناول نان بپم جان بکا ضروری در ماندن بی فایده
 مصاحبندن مستمع اولوق مستعد هر روز کار غدا ریزم میا نمزده بر هجران مجاید
 چلکی که من بعد احتمال وصال طیف خیال و زمانه ناپایدار بزم رشتنه
 مصاحبتم بر وجهه انقصام و انقصال و پردی که صورت اتصال اینته خیال

غیر بد کورنک محالدر من بعد هرگاه که شوق دیدار پادشاه غالب اولاً
 ایجاد سعادت ملکی سحر من صور سم کورک و جمال با کمال شاه عالمینا همی آینه
 خیالند کور سم کورک **پیت** کور وصال یارب بود با خیال من هم خوشم • کلبه
 درویش را شمع خوش از من تاب نیست • **ملک** قبره دن بوکلات فرقت
 امیری ایشندی قطرات حسرت و سیلاب عبرتی چشمه چشمند روان اید
 جرم ایتدی که اول مرغ زیرک دانه حیلله ابله دامه کلمک محالدر و سینر سند
 اولن داعیه انتقام خلوتخانه خفادن عرصه حضوره حرام اتمک ممنوعه بر کوره
 دخی زبان مگوی پرکار ایدوب دیکر ابرایمان عهد و پیمانی تکرار ایدی قبر ایتد
 ای شاه عالمیناه هر چند که بنا ملا طغی مسید و مقدمات ملا می عهده قیور
 وایامن واستیمانندن عاطفت بیگران ارزانی پوربانی امان فراوان و پیمان
 نه پایان ایلله مؤید و مؤکد قیلور سن لیکن ممکن دکلدر که بن موجبات وحشت
 فراموش ایدوب من بعد حلقه خدمتی در کوش و غاشیه بلا رفتی بردوش ایدم
مضارع سخن ضایع مکن دیکر که با ما در نمیگیر • **ملک** چون عین یقینله معلوم
 ایدندی که سوژن حیلله قبره نک کف و پای دلندن خار و وحشت حلقه
 جمله محال سندر و تیر غدر که شقصدن چقره زور بازوی عذرله مینه
 دسته کلمک مقوله متنعاندن در ملک ایتدی ای قبره معلوم اولدی که من
 بعد مشام جانم مسامه وصالدن شمه واصل اولم محالدر و جهنم انصار
 آینه و همدن غیر ده کور ملک محض خیالند **پیت** آن رفت که در جوی
 طرب ایدی بود • باد سر زلف آرزوی بایی بود • درد که زمان عیش و دور
 وصال • بگذشت چنان که کوبیا خواهی بود • اما توقع و تضرع ایدرین که
 برقاج کلمه که انک تکرار ایلر صفحه روزگار ده انا سعادت باقی و پایدار
 اوله یاد کار پیوره سن و صیقل و نصیحت کلمه رنگا رغفلی مرات خاطر من
 که غبار ملال غبار ملال ایلله تیر اولمشدر در دوده قله سن **پیت** زهر ما

سخن یاد کار خویش بگوی که بهتر از سخن خوب یاد کاری نیست • قیر
 ایندی ای ملک پستان امور جهانیان اساس قضا و قدر اوزره مبنی
 و شاه و وزیر و صغیر و کبیر آند فکرم و تدبیر و تقدیم و تاخیر له مجال تصور
 متمنع سوق اید چونکه برایشی تقدیر **مصراع** الهی عوق اید بلز تدبیر بر احد
 بلز که نامی حریص سعادته می هر قوم دریا ناصیه حالی داغ شفا و تله می
 مرسوم در لیکن کافه ناسه واجیدر که امور لرنه اساس رای صایث اذدر
 بنا آورده و مراعات حرم و احتیاط اقدام اجتهاد و اهتمام اوزره طوره
 تا اگر تدبیر موافق تقدیر واقع اولور سه سهر اقبال و مسند جاه و جلالت
 اوزره متمکن اولور و اگر قضیه بر عکس اولور سه دشمنانر شما نته مجال
 بولما یوب دوستلر مندر تن قبول قله **لر نظم** حکیم گفت که تقدیر ساقی
 ولی بهیچ حال تو ندبیر خود فرو مکندار که کو موافق حکم قضا ست
 تدبیر است بیکام دل شدی از کار خویش بر خوردار و کو مخالف آنست
 داردت معذور کسوک وارد از انواع عقل استطهار و دخی ملک
 کو کدر که اخبث اموال اولدر که اندن اشفاق اولمیه و غافل ترین و ابله
 ملوک اولدر که خنط و محالک و ضبط رعایا ده سعی و اهتمام ایلیه ولیئم ترین
 وستان اخس احباب اولدر که ایام شدت و هتکام بکشته دوستی جانیندن
 اهان و اغفال ایلیه اشرفشوان اولدر که بد خلق اولوب شوهر ادا ایلیه
 ناخلف اولور و اولدر که اطاعت بوی دن اما ایلیه خواناد بلور اولدر که انده امن
 امن و امان اولمیه اقیح مصاحب اولدر که مصاحب لک آینه سینه لری
 رنگار کینه دن صفا بولمیه پس چون بنمله ملک میانته بو قدر کدر واقع
 اولدی ولی بودر که رسن هجر و فراق میان جانانه نطای ایدم و مقالات
 مده قاتی من بعد کلمات مواعنه تبدیل ایدوب آهنگ حجاز صحبت شاهی
 قویپ ساز عیاق فراق ایدم رفتم و داع ما ز دل باید کرد و از آب

است

دودیده خاک کل باید کرد • کرید دیدی همه نکو باید گفت • ورد در سری بود بجل
 باید • **فهره** کلام من بومقامه تمام اندی و کنکه ایوانین پرواز ایدوب صحر
 جانبین دوتدی کدی ملک انکست تحسری دندان تحیرله اصروب بر زمان تاسف
 و تلفات تدبی و بر ملا لایله که حد شماردن افزون و براند و هله که دایره قیاسدن
 بیرون ایدی قصرنه متوجرا ولوب ایتدی **قطعه** کدک ای غمکسار قلب حرن •
 قالدیم آه و غمیله بن مسکین • کجا کویم که باین درد جانشوز • طیبیم قصد جان نا توان
 کرد • میان مهر با نان چون توان گفت • که یار ما چنین گفت و چنان کرد • **بودر**
 اول کسه نك داستانی که ارباب حقدك مکان عذرندن حذر ایدوب
 اهل کینک نضرع و نیاز نه یاورد قلدی و خصمك دعوی و داد نه اعتماد ایمیون
 اخذ اشتقام ایچون کلام فریب انجامنه مغرور اولدی عاقل و کامل و هوشمند
 و فاضله مخفی دکلدر که بود داستانی بیاندن مراد بودر که خردمند بوجواهر پندی
 کوش هوشنه بنیادوب حوادث جهان و نواب دوراند بوضایح بی مانند
 فایده مند و لا و بو حکایاتی مرشد راه نجات پبله و بنای کارن اساس خرم و احتیاط
 اوزره قله و هیچ وجهله دشمن آزر دیه اعتماد قلیله و آفت عذرو مخافت مکرندن
 ایمن اولمیه **رباعی** خواهی که بنایشی بغم و رنج قرین • بشنوسخی پاکتزار
 درماین • از دشمن آزرده تغافل منمای • و ذ صاحب کبر و کینه ایمن بنشین
باب نهم طریق عفو و صفحه سلوک افضل و اوصاف ملوک ایدو کنی پان یدر
 رای دابشلیم و طایف خدمت و شرایط مفتی تقدیم اند کد نصحه **مشق**
 دیدکای ببل باغ معانی • ضمیرك غیب و سرک ترجانی • دکل کچینه اسرار
 مفتاح • کلامك غیب دپچورند مضیاح • معلوم اولدی اول کسینه نك
 که دشمن آزرده دلدن استمال الله تسلی بولمیه و چون آینه سینه سند غما
 کینه و آنا دعداوت دیرینه بی باغ معاینه قله اظهار تواضع و نیازله منج احتیاط
 و احترامدن منصرف اولمیه حالیا برهن فاضلدن بجا کامل و دلدر که بیان پوره

اول داستان که عفو و غفران ملوک مشتمل اوله و پادشاه بعضی مقربان
درگاهند انار جرم و گناه مشاهده قلعه آن دامن عاطفته مستور
قلوبی انبیب و رویا ساحه عفو و مسامحه در دور قلوبی صوب در
برهن پیدای کلام دلکسای و خطاب جانفزیله جواب و پردی که اگر ملوک
زلات و جرایم ملوک طریق عفو و مرحمتی مسلوک طومیه لرو جرم قلیل و جتنا
یسره عقوبت کیسه ایله مجازات و مکافات پوره لرمقر لبرک مشرب اعتقادند
صفا قلر و خواصک قلوبی مکمل و لوب برا حداندر اعتماد قلر و حائلده ایکه ملت
حادث اولور برای اولکه سواخ مصالح مهمل و معطل قالور ایکه ملوک لذت عفو
و منت مغفرتدن محروم و بی مضیب اولور اکابر ملوکدن بریسی پور مش که اگر خلق
جهان بزم کام جانم چاشنی عفو و مرحمتدن نه لذت بولد و غنبله لردی هر
آینه درگاهن جرم و گناهند غیری هدیه کتور میه لردی **قطعه** مجرم کراین
دقیقه بدانند که دمیدم • ماراچه لذتست بعفو کنایه کار همواره ارتکاب
جرایم کند بعد دایم بنزد ما کفار دبا عذار • حال حال ملوک عالمه نقطه عفو
زیبا خال اولور ذوات سامی صفات خلفاء بقا دمه فضیلت سغفرت و عفو
افضل کمال اولور مضمون کلام معجز نظام حضرت سید الانام علیه افضل التحیه والسلام
الا انبیکم باشد کم من مملک نفسه عند الغضب بومعنی فی اشعار و اعلام الیر
که فرط قوت آدمی بشکین شعله خشمه بلنور و صفت مرای و مراعی شربت ناخشا
غضبیه حمله تجریر قلنور فردی کانمبر که بزورست و پردلی ناچشم اگر برای
دائم که کاملی افضل سلطین و اعقل ملوک عدل آیین آنلرد که معیار خردار
بنای کارلر نه معیار قلر و هو و قد کردن اتلا قلر حلیه لطف و عنقد خالی
قومیه لرو اما لطف برو جمله کرک که سمت ضعفدن مبر اوله و عنف دخی سوله
کرک که سمت و ظلمدن معرا اوله تا چهره حال سلطنت حلیه جمال وزیر جلایله
حالی اوله و مدار دکان دولت و مقربان حضرت اشارت خوف و نشارت رجا

آورده دایر اولوب سلطنت و مملکتک نظام حالی نظرق اختلاف و تشبث و اختلاف
 حالی اولانه مخلصو عنایت بیگانه دن بعید و نا امید و لالونه مفسد لر بیم
 سیاستن رکاب جرئت قدم قویوب جنایت خیانت از تکاب قله **لر بیت**
 ناشتی قوم خویش با جشید دایم اندر میان بهم امید حکماء اسلامیه خراهم
 خیرا پور مشلرد که ایزد تعالی بنده لر فی مواعظ قرانی و فضیله فرقی ایلده هدیه
 اخلاقه ترغیب ایدوب تحصیل مکارم صفات و محاسن عاداته تخریص پور مشلرد
 هرکه که سعادت نازی بار و کفایت ابدی معین و مدد کار اوله لاجرم احکام
 قرآنی و کلام حکمت انجام فرقی قیلده جان و کعبه جنان ایدنیوب جمیع زمانه
 اولحریم امن و امانک حریم حرمتنه الحاق قله مصالح عباد حقند نازد اولان
 آیت کریمه دن بری بو آیت در که نضایح مزبوره فی شتملدر قوله تعالی **الکافی**
الغیظ والعافین عن الناس فانه یحب المحسنین پیران طریقتدن برسی نربان
 حقیقتله بو آیتک جواهر معانی سن بو و جمله سلت بیان چکشدر که کظم غیظ
 اولدر که عقوبتده مبالغه اولمیه و عفو اولدر که انزکرامت صفحه دلدن محو اوله
 احسان اولدر که دوست محرم و معتدده باب ملاطف و مراجعت مفتوح طوتله
 بو مفصلک محصلی بودر که آدمی کر که هر که بنای احوال و احوالین لطف و مدار اولدر
 متبنی قله و جمیع اوقات مدارات و مواسسات معتبر بله که صحاح اخبار و احسان انا رده
 کلشد که اگر رفیق و لطف بر صورتله مصورا و لطف متصور اولسه شعشعه جمال انکار
 بر وجهله تابان و درخشان اوله که هیچ بر دیده آنک مشاهده سنه طاقت کور
 و بر دیر آنک شرح شکل منیر و وصف صورت بی نظیرن کلک تعبیرله صفحه تقریر
 تخریر ایدمیه بعضی عیان بو معنی بی بوقطعه دن برج پستله بیان پیوستدر
قطعه کند کاره چوقدرت بوله سن سن • کناهن عفو ایدرسک بند اولور •
 که مجرم کند و جرمی کشته سید • نسیم عفو ایدرسه زنده اولور • چوقدرت
 دادن یزد بر که کار • بعفوش بند کن تا بند کرد • که مجرم کشته افعال خوشیت

پیروی عفو باید زند کرد • اگر صورت پذیرد بیکر عفو • جوهر و مشرتی باید
 کرد • چون بمقدّماتۀ تامل شامل پیوره لرهر آینه غلامه واصل اولور که شرف
 انسان فضیلت عفو و احسان ایله متراید و منکامل ولور پوس هتی بوایکه سیرته
 ملازمته قصر و بوایکه حصلته مدد و منته حصر تمک کرک پوشیدن دکلر که آدمک
 حالی سهو و غفلت و جرم و ذلتن خالی دکلر اگر هر جریمه مقابلۀ سندن عقیبت و هر
 خیانت را سندن سیاست روا پیور له اذن فساد کلی و مضرت عظمی ناسیه اولور که خلال
 طاهری مهمات ملک و مالیدن ساری و فاش اولور **مثنوی** بتندی سبک دست برد
 بد تیغ • بدندان برد پشت دست دریغ • سری کرخیل بماند تهی • حرامش بود ناج
 و فرمان دمی • و دخی ملوک لازم درک مقام تمتدن اولان خدامک مقدار هر
 و کفایت و اندازۀ اخلاص و مناصحتن تمام تحقیق ایله تا اکراول جمله دن اولور که
 مصالح مملکت آنک را بیله استعانت آنکه قابل اولور با وقایع دهره آنک بد پیور
 استعداد ایله که لایق اولور اکا اعتقاد دن تازه و مجلا سخی پیوره و آنک تربیت و تقوی
 و همت تشمیتۀ مسارعت کوستره و مشرب دلن عیب و ریب و غش و غلن صفا
 ایدوب قوت قلبن استعانت و استعطاف ایله ینه قرار معهوده یتشد و ینه زیراک مهمات
 مملکت نهایت یوقدر و ملوک کفایت ناصح و عال امینه که محرمیت اسرازه استحقاق لری
 و مهمات ملک و مالده استعداد و استعلا لده استعداد لری اولور احتیاج لری محققدر
 پس جهاندار لک شرایطی اولدر که اول کورومی که کمال خرد و صلاح و هنر و عفاف لری
 اولور و زیور صدق و امانت و تقوی و دیانت ایله زینت بولور و حقیقت و حق
 کدار لک و نصیحت و هوادار لک سار بولردن ممتاز اولور تربیت پیوره لری
 و هر برسی علی حد نه علم برارونه مرتبه سزاوارد بیلور و هر بری ذمه و ذرا
 لایق و رای و بیجا عتدۀ موافق و عقل و کفایتنه مناسب مناصبه ناخرد
 قلدر و سوبله که برکسندۀ نک هنری واریکن عیبی ظاهر اولور اولی بودر که آنک عیب
 ذیل اغاضله سترایدوب نظر لن آنک هنرنه حصر ایدور که لاریب بنی آدمک

حالی سوب عیدن خالی د کلد راول جلد ندر که دیمشرد در **مصلح** یار سینه
 عیب آستین بی بار و لور • بو معانی فهم ایدوب بود قایقی سلت ضبط نظم
 اند کد مضحکه و پادشاهه لاید در که امتاء و محاله تفویض اند و که اعالت
 و اشغال احوالی تتبع و تخصص اهل رواج و کور میه بلکه بر وجهه تحقیق و تنقیر
 پیوره که احوال ملک و مالی تغیر و قطیر ضمیر منیر نه محقق و پوشید اولمیه که بوند
 ایلی فایده کلی مقصور در بری بو که مباشران اعمالدن کم رعیت پرورد و کم حق
 کوستر در پهلوی آنره که رعایت رعیت بایند اهل امیه ستمالت و پروب
 اول سغلا استقلال و پره و اندر که زبرد ستر غنیمیه نامی جرید عجلدن محوید
 دفتر عزله ثبت ایلیه • خدا ترس را بر رعیت کار • که معمار ملکست پرهیز
 کار • بداندیش مستان و خوانخوا خلق • که نفع توجوید در آنا رخلق • رعیت
 بدست کیانی خطاست • کم از دستشان دستها برخداست • نکو کار هر کو
 بنیند بدی • چو بد پروری خصم خود هم خدی • بری خدی بو که چون ضمایره
 مرتسم اوله که پادشاه نیکو کار لک کو دارنه لایق عاطفت و او پرور و نگاهکار
 گاهی مقداری نادیب و بنیهی واجب کو در اهل صلاح امیدوارا و لوب نیکو کار
 شاه دهنه کیدر وادرباب فساد ترسان و هراسان او لوب ضرار و فساددن
 احتراز و احتیاط ایدر و اسما و امثال دن داستان شیر و شغال بو و صیغه ^{نیک} است
 و بوسباقه اقرب رای استفسار اندی که نه مرتبه و نه طریقله روایت او ^{نشد}
 اول **حکایت** برهنه یی خنارده کلمشدر که دیار هنده بر شغال وارید
 فریسه نام بی نوعی میانه بنام حطام دنیای فایندن اعراض امشدی
 و تعلقات بحاصلی ورا ظهیر امشدی اگر چه ابنای جنسیله صحبت و اختلاط
 ایددی آما زهد و رهبانیت اختیار ایدوب سفک دم واکل دسم و ایدای نفوس
 محترم دن که بی نوعنک لارمه ذاتی در احتراز و احتیاط ایددی **پیت** قیلوب
 پرهیز حیوانات استندن • ان چومشدی شکر شکریندن • کچه کوند زرهاضت ایددی

خداوند عبادت ایلریدی • یاران انکه خاصه آغاز اتدی لرو منازعه
 مجادله یه یتشده یا یتدلر بر سنک بوسیتنگدن راضی دکلوز و رایکه بواجتهاد
 خطایه نسبت ایدر چون بنی نوعک صحبتدن وارکلمرسن عادت و سیرتدن
 انلرله نیچون دمسازا و لمرسن چون دست مصاحبتدن امن حالطتدن چکر سن آلرله
 کربان موافقتدن نیچون باش چقر مرسن و دخی عمر عزیزی محنت مجاعته کچور
 نه فایده اکلرسن و مرغ نفس قفسه ریاضتدن جس امتده نه منفعت ملاحظه
 ایلرسن **وَمَا جَعَلْنَا لَهُمْ جَسَدًا إِلَّا يَكُلُوا الطَّعَامَ** نصاب لذات دنیادن

کند و نصیبکه استیفا اتمک کون سن تا **وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا**
وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ مشربدن بهر مند اوله سن و اکل و شریدن
 که مدد مرکب تن و ماده حیات بدند را متناع اتمک کون تا **كُلُوا وَاشْرَبُوا**

فرمانده امثال اید سن و بلك كرك كه ما فنيك اقبال محالدر و امر مستقبل
 بمحول الحالدر نه مان حالی غنیمت پلوی خیال استقبال و قی ضایع قلمی كرك
 و بصورت فردا یله لذات دنیا دن سدر مقله قانع اولمق كرك **پیت** بیاتایك
 زمان امروز می نوشیم در خلوت كه در عالم نمیداند کسی احوال فردا را. **فریه**
 ابتدای خون پلور سر كه ما فنيك اقبالی دكله و فردانك احوالی مقرر دكل پس حالا
 نه ادخار اند و كوز كه توشه راه فردا اولمغه صالح **اولا فردا** ان طلب امروز
 هر كوشه. كنی فدرات بود توشه. دنیا كوچه كه سر سر عیب و تقصیر **فصلیه**
 وارد كه ضرر آخرت در هر نه تخم كه بوكون اكر سزایرن آند آنك دبعن كوتور سر
پیت كوش امروز نا تخی بیاسی. كه فردا بر جوی قادر نیاسی. اكر این كشت
 و ریزانورزی. دران خرمن به نیم ارزن نیرزی. **مرد عاقل كرك** مبلغ **هفت**
 احرار متوبات آخرت مصروف قله بو تقدیم خیرات و تحصیل مبراتله مستورد
 و عنان قلبین نعمت باقی دولت جاودانی جانبند معطوف قله بومعنی ترك
 اما فی قطع تعلقات عالم فانی ایله ممكن و میسر **فردا** بر آشیان فناد
 منه كه جای دكو. برای راحت تو بر كسید اند قصور. بوكون كه قوتن ففور
 و قدرتند قصور كوز یوقدر ثمرات صحتن خسته لك آیا میچون ذخیر احصا
 قیلك و سرمایه سبایدن كساد بازار شیب چون سود اله كورك و مواید
 فواید حیاتدن سفر بادی فناء و فانی چون اعداد زاد استعداد ایدك كه رحت
 حیات لمعبر فبکی نه بنات در و حنت دنیا طلت بر بکی بی بقادر نه مؤید
 نعمیل المفت طوبی فواید دولت الفتنه اولمق كرك و نه عواید دنیا و در **مندن**
 مسرور اولوب سداید و ازار سمندن بحضور اولمق كرك **پیت** نه اقبالی
 اولمغور و سر كشی نه ادبار ندن اور جانو كه آشن. **محصل كلام و خلاصه**
 ما فی المقام اولدرك قلبی محبت كلبه ختم وقف اتمك علوه مندن و در **در**
 و كذركاه سیل فزاده عمارت بنا اتمك كمال کیا سندن بغایت **مجموعه در فاجعه**

وَلَا تَقْمَرُوا هَآءِذَ يَوْمٍ جَهَنَّمُ بِهَا خَافِئَتِ السَّيْلُ كَمَا نَبَأَ
كَ بِكَ مَشْكُ كُلُّ شَيْءٍ مَعْمُورٍ يَارَانِ اَيْدِي بِلَايِ فَرِيَسِه سَن بَرِي هَلِيسِه طَعْمِ
نَفِيَسِه دِيَايِ تَوَكُّمِ دَعْوَتِ اِيْدِرْسَن حَالِ بُوَكُ نَعِيَمِ عَالَمِ اَنْكِيُونِ اَفْرِيْدِه دَرَكِ
نَفْوَسِ مَنَفْسِه هَرْدَمِ اَنْكَلِه مَعْتَمِ اُولُوْبِ نَهَالِ لَدَانْدَنِ يَخُوْر دَارِ اُولِه لَو
وَرَزَقْنَاهُمْ مِنْ لَاطِبَاتِ آيَتِي دُخِي بُو مَعْنِي بِرِ اِسَادَتِ اِيْدِرُو بُو مَدِّ عَالِي شَهْرَا
كُنَايَتِ اِيْدِر فَرِيَسِه اِيْدِي نَعِيَمِ دِيَا بِرِ بَصَا عَتْدَرَكِ عَقْلَا اَنْكِ اَيْلِه
بَارَا جِهَانِ ذِكْرِ جَبَلِ وَنَامِ بِيَكِ تَحْصِيْلِ اِيْدِر لَو سَفَرِه مَعَادِ اِيْچُونِ زَادِ
اَعْدَادِ اِيْدِر لَو تَابِحِكُمْ **يَعْنِي اَمَالِ الصَّالِحِ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ** مَالِ وَمَثَالِ اَللَّهِ حَسْبُ
وَمَا اَلَمْ يَنْزِلْ بِاَعْتِ اُولِه وَاَمُّ ذُو بَالِ كِه مَسْتُوجِبِ عِقَابِ ذَنْكَالِ دُرُو سِيَالِه اُولِيَه
هَذَا كَرِ دِيَا وَآخِرِه سَعَادَتِ يُوْزِيْنِ كُوْرْمَكِ اسْتَرْسَكْمُ نُوْسُوْزِي سَامِعِه قَوْلِه
اَسْتَمَاعِ اَيْدِي وَجَانِ غُرِيْزِي طَعْمِ لَذِيْذِ اِيْچُونِ كِه حَلَاوِي حَلْقَه خَلْقِه دُنِ اَوْتَرِ كَمُ
نَارِ حِيْمِه وَعَذَابِ اَلِيْمِه اَلْعَا اَعْمَدِنِ اَمْتِنَاعِ اَيْدِي وَاولِ نَوَالِه اَيْلِه كِه بِي آزارِ وَاَضَارِ
عَالَمِ غَيْبِيْدِنِ حَوَالِه اُولِه قَانِعِ اُولُوْبِ اُولِ مَقْدَارِدِنِ كِه بَقَايِ تَنِ وَقَوَامِ بَدَنِ
اَكَا مَرِيْطِيْ رِيْجَاوِ زَا مَتَكِ وِشُوْلِ شَنْدِه دِه كِه مَخَانِ شُرْعِ وَعَقْلِ اُولِه بِنْدِنِ مَوَاقِفَتِ
طَلَبِ اَيْلِكِ كِه بَكَا سِرْكَلِه مَصَابِيْتِ سَبَبِ عِقَابِ دَكَلْدَرَا مَافِعَالِ نَآپَسَنْدِيْ
مَوَافَقَتِ مَوْجِبِ عَذَابِ وَعِقَابِ دَرَا كَرِيْ بُو نُوْعِه كَا لِيْفِه تَرْغِيْبِيْدِنِ غَرَضِ
تَقْدِيْمِ اَيْسِه اِجَاذَتِ وِيْرَكِ **اَمَّا اَرْضُ اللّٰهِ وَاسْعٰه** بُو دِيَا دِنِ كِيْدَمِ يَا تَوَكُّمِ صَحِيْبِ
اِيْدِرُوْبِ كُوْشَه غَرِيْبِ اَخِيَارِ اِيْدِمِ **بِيْتِ** قِيْلُوْبِ مَسْنَدِ قَنَاعَتِ بُو دِيَا سَن
كِيْمِ دِيَا كِيْ غَرِيْبِ بِلَا سَن يَارَانِ چُونِ فَرِيْسِه بَسَا طَرَهْدِ وَصَلَا حِ اُوْزَرِه
قَايِمِ وَاِيْمِ بُوْلِدِرِ ظَنْدَرِيْ مَرِيْبِه اَيْقَانِه وَيَقِيْنَلَرِيْ دَرَجِه اَلْمِيْنَانِه اِيْدِرُوْبِ سَابِقَا
اَنْدَكَلَرِيْ كَلِمَاتِه اَدَمِ اُولِدِرُوْزِيَا نِ اَعْتَدَارِيْ بُو كَارِ اِيْدِرُوْبِ مَقَامِ اسْتِنْفَا وِاسْتَعْدَادِ
كَلْدِلَرِ مَرِيْسِه اَزْ وَقْتِه وَرِعِ وَصِيَانَتِ وَتَقْوٰي وَدِيَا شَدْنِ بُو مَرْتَلِه نِه وَاَصْلِ
اُولِيْ كِه اُولِ دِيَا رَكِ كُوْشَه نَشِيْنَلَرِيْ اَنْكِ بَا طَنْدِنِ دِيُوْزِه مَمْتِ اِيْدِرُوْزِ

وكرم روان بادیه مجاهدت بدرقه نظرندن استمداد هدایت ایدر لرودی
 از زمانه صیت زهد و کرامتی مسامع جهانیا نه یتدی و ذکر طاعت و عبادت
 اول نواحید شهرت طودی فریسه نك متزلزل فریب برپشته و اریدی
 انهار و عیون اشجار کونا کون ایله محلو و مستحون ایدی نك میانده برعر غرار
 حزم و اریدی که کلزار ارم آنک لطافت و صفاسی غیرتندن یوزنه نقاب خفا
 چکشیدی و باد صبا خاك توتیا اساسی حسرتندن کوزنه کودها اکشدی .
 هوای جانفراسی لکشیدی . فضای دلکشی جنب و شراییدی . لب جوینده
 بتن سبز تر . خط کد لب جانانه بکرز . وسعت فضا و لطافت آب
 و هوایی ایله اول صحرانگام انواع و حوش و سباع و مقام حیوانات مخالفه
 الطباع اولمشدی آنلک امیری بر شیر ایدی کال هول و هیبتده و بر هر بر ایدی .
 غایت نهیب و وصولده **فرد** نغمه سن ایشسته چاک اولوردی مرعدك ^{سیر}
 خشم چشمین کورسه خاك اولودی برفك چهره سی . اول حوالینك اها لیسے صد
 و اخلاصله آنک طو و اختیاصن کردن جانده کچور لرودی و پناه حشمت و حریم
 حرمتده فارغ البال کچنور لرودی اول شیرتند خوی کا بجوی دیمکله مشهور او
 بولقبه صیت و صدا سی چار سوی جهان و صولک بولمشدی بر کون کا بجوی
 ارکان دولیله هر بایدن ساز مصاحبتده آغا زایدوب بر حسب مقتضای
 مقام چرب و شیرین خوان الوان طعام کلامیله رطب لسان ایکن ناکاه
 مرئیه قصه فریسه میانده کلدی حضار حضرت آنک کمال صلاح و ورع و
 اولقدر مبالغه اندلر که ضمیر شیر بالضروره آنک میل مجبیه رنک پذیر اولوب
 سودای صحیح سویدای قلبنده جای گیر اولدی **پیت** رخساره او ندید چون
 مردم خشم . فی الحال درون دید جاییش دادند . القصه کا بجویك ملا
 فریسه یه اشتیاقه دوز بروز متر اید اولوب آخر کار احضارنه اشارت
 سپوردی اول دخی فرمان اولی الامر اطاعت ایدوب در راه عالمنها حاضر

اولدی ملک علی ملایه الناس شرایط تکریم و تعظیم بقیاس تقدیم ایدوب
مجلس عالیده شرف اجلاس رزانی پیوردی و انواع آداب طریقت و اطوار
حقیقت ده تجربه قیلوب حاصل کلام فرسیه یی لالی فضایل و معالی ایله برجر
بیگران بولدی و جواهر مکارم و مآثرله ملو بر کج کوردی برد فعه دلفی کشف بهشت
و اصلاح مهمات و فصاحت تعبیر اصابت تدبیرده امتحان ایدوب نقد خالین
محک اختیارده تمام عیار مشاهده قلدی **مصراع** زری که پاک بود امتحان چه
غم دار • کا مجویه انک مصاحبه خوش کلوب انک مجالستیه مواضعت قصد
اندی برمد تدبیر که انکله خلوت ایدوب ایتدی ای فرسیه مالک محروسه
خیلی وسعت وارد در وانک اعمال و اشغالی بسیار در سنک خبر زهد و صلاح
مسامع جلایله پیشدر مشل در **مصراع** نادیده ز دیده دوست را شمت
بوزمان که سنه کوردم نظری خیر و زره راجح بولدم و بیانی عیانندن قاصر کوردم
فرد شنیدم انکه در آفاق نیستت تا نه • چو دیدمت بحقیقت هزار چند
چونکه سنک و فور دیانت و کمال صیانتکه اعتماد روز بروز زیاده و زره در دل
که مصالح مملکت و مهمات سلطنتش سنک فمت همتکه تقلید و تفویض اند
تا سنک ذروه قدرک بزم انوار تربیتله آفتاب و لوب و آفتاب درجک بزم
ذره عاطفه مله ارتفاع بولوب زمره خواصدن و سلسله ارباب اختصاصدن
اوله سن و بزم یمن عنایت و حسن رعایتله مثال و اقرانندن غرق قدر و شرف
اختیارله امتیاز بوله سن بر آستان دولت ماهر که سر نهاد • نکذشت هفت
که ز اهل سر پریشد فرسیه ارتکاب منصب و زارتده اجتناب ایدوب
شیرک سؤالنه بر وجهله جواب و پردی که سلاطین عدل ایینه مناسب بلکه
فرض واجبدر که کفایت امور جمهورا چون انصار مصلحت گذار و اعوان معرفت
سعرا اختیار ایدله و مناصبی مناسبه توجیه ایدوب بوعلاک قبولند بر فرد
اکراه جایز کورسه لر و طالب و ملینله ابرام و الحاح پیور میله که هر کار که جبر

و ابرام ایلده حاصل اوله عاملی حلیه اتمامدن عاقل اوله و هر بار که جریئیل^{ایله}
 تحیل تحل اولنه حاملی انک تحلنه قادر اولیوب چکر کے زحمتل ضایع اوله و لو^ا
 و شرا یطنک کا پنی عهده سندن کلیوب انک و بالی سلطان و کاه پادشاه
 راجع اوله بو مقدمائی تمهید دن مراد بودر که نیک اعمال سلطانی بی کار هم و اند
 ماست و بحکم یوقدر و سن بر پادشاه صاحب شوکت و شاهنشاه علی مرتبت^{سن}
 خدمتکدن وحوش فراوان و سیاح بی کران و ار که حلیت کفایت و درایتله راسته
 و زینت و امانت و دناستله پیراسته بو مقوله اعمال و اشغاله دخی طلبیری کماله
 شویله که التفات سلطانی نلرک بانبند ارزانی پوره خاطر عاظر شاهی دغدغه
 کفایت هما ندن فراغت بولور اندر دخی ارتکاب منصبدن حاصل اولان رضایله
 و باد هوا و تحف و هدایای پچسایله شادمان و مستظهر و لور کاجوی ایتدی ای
 فریسه بو معانعه و معاند دزنه فایده عاقل اولور بن البته سکا بو کاسه دن شراب
 اچور سم کورک طوعا و روعا طوق اتمام مصالح خاص و عام کردن اهما مک کچور سم
 کورک **مصراع** اگر خواهی و کنه ان مایه فریسه ایتدی استغال اعمال سلطانی
 ایک طایفه ارزانی در برسی اول عاقل سخت روی که مکر و دها و فکر و ذکا یله کذب و
 غرض حاصل قله و سپر و قاحتله دایره عرض حفظ ایدوب هدف تیر تعرض اولیه
 ایکنی اول غافل ضعیف رای که تحقیر و ذلته معتاد اوله و بی ناموس و بدنام و رسوا
 خاص و عام اولمدن احتراز قلیه بوشانله مکسته محسود اقران اولیه و مکسه انگله
 مقام منازعت و محاصره کلیه بن بویکی طایفه دن دخی کلم نه طبع حریصدر
 که زمین دله تخم خیانت اکم نه نفسم خسیس دکه دنیای دنی چون بار مذلت
 چکم **قطعه** بخدای که آفرین کرد است • عاقله نرا بخویشتی داری • که نیز
 بزد همت من • ملک هر دو جهان بیک خواری • ملکه لازمدر که مشرب
 خاطر عاظر شاهی بواند یسه کزندن صاف ایدر لرو بوبند بی تحل بار مشتقد
 مسلم و معاف پوره لکه عهده بعید و مدت مدید در که دید حرص و ازی

سوزن قناعتله دیکدر دردم و متاع طع و نیاز آتش ریاضتله یا قوی
 د و درم اگر بر که دخی ملک بنی عوایتو دینا و علایق خلا یقله آلوده قله لوبکا
 هان اول یلا ییشه که اول مکس لره ییشدی شیر استفسار ایدی که پنجه اولمشدر
حکایت فریسه ایدی روایت ایدر لره که بوقت صدر نشینان صدر صفا
 صفادن بر صوفه صاخ دم ثابت قدم ایدی کشت بازا را ایدر کن بر درویش
 حلوائی که چاشنی فخر ن ذوق و فقر اصحبته شوخ و ارا ایدی اول عزیزدن القاس
 ایدی که کوشه دکانی مقدم شهر فیله شریف مرد عارف دعوت اجابتی واجب
 کوردی و آتی استمالت ایچون ملتسمنی مبدول بوردی استاد حلوائی ضیافت
 طریقیله بر طاس غسل مصفی بی صوفه نک او کنه کوردی مکس لرنه که آنلر
 عادتیدر حلوائیه او شلر و منع و دفع ایله ممنوع اولوب اوستنه دوشلر
مصراع مکس جانی نینخی اهد مکر دکان حلوائی • مور و زنبور کی طاس غسله
 اوشد لربعض کماره طاسه قونوب بره زی میانه غسله دوشد یلر
 حلوائی کوردی که طاس زنبور و مکسله طولدی مرو حریفی الله آلوب
 طرد ذبابه مشغول اولدی آنلر که کمار طاسه قرار اتمشدر دی سهولتله
 کندولرن خلاص قلدر و آنلر که کندولرن میانه اتمشدر دی قید غسله
 پای بسته قالد لربروازه قصد اندکجه پر لری غسله آلوده اولوب
 دام هلاکه گرفتار اولدولر اول عزیز چون آنلر که بوحالی کوردی بر حالت کلک
 مستانه نفره لراوردی چون دریای باطن شیخ ساکن اولدی و موج بحر وجود
 و حال آرام بولدی مرد حلوائی ایدی ای عزیز حلوائی صورتی سندن
 دریغ اتمک سندخی حلوائی معنوی بزدن دریغ ایله **مصراع** بکسالت شیرین
 و شکر ریزی کن • شیخ ایدی دینای دونی اکا حریص اولوب مفتون
 اولنلری بو طاسله غسله بکعرض تدلر ملهم عیوی ایدی بو طاسی باپیل
 و ایچنده که غسل آنک بغین ملا خطه قل بو مکسلرک جمله سی اهل دنیا در

آنلرک کنار و طاسه قونمشلردد فقرادرک مایده دنیا دن از فایده ایله قنای
 اتمشلردد آنلرک درونه طاسه کندولرین اتمشلردد ارباب حرص و ازد که قازو
 دنیله بو غارنه دک بامشلردد اعتقاد لری بودرکه تامیانه یه واصل اولمیر
 بضیبلری حاصل اولمیر بضیبلری حاصل اولمیر بونلر زیاده لایعقللردد
 که **الرِّزْقُ مَقْسُومٌ** مهنومندن غافلردد چون غریبیل حی علی الرحیل مروجه سن
 کیکه آغاز قللر آنلرک کاره طاس دنیا ده آسانقله **فَمَقْعِدُ صَدَقٍ عِنْدَ**
مَلِكٍ مَّقْدَرُ آشیانه سنه پرواز قللر و آنلرک عسل زهر امیز دنیا یله آلوده
 اوله تحریک پروبال اندکچر اسفل سافلینه متوج اولوب انجام حال بد فرجا
 شقاوت و اربار ابدی اوزره اختتام بوله **مَشْوَى** چرایک لعمه حی باید
 چشیدن • وزان پس این هر خواردی کشیدن • بخرهندی کم ای اینک
 بضاعت • نباشد هیچ کنی چون ثماعت • بومثلی ایراد آمدن مراد بودرکه

ملك ینم پروبال و اقبال علی عسل دینای دغل ایله الوده قلییه که شاید امانت روحد
 استردادی وقتند سلوک راه آخرت سهولتله میسر اوله **پت** چنان وقتی
 بدست آزارمانه که کر کویند روگردی روانه **•** کاجوی ایتدی هر یکم متا
 استقامتد مقیم و روش راه عدالتد مستقیم اوله و ستمکارلردن ستمکار
 ظلم و آزارن دفع ایدوب محنت کشید لک تظلمی کوش شفقت و ترحمه
 استماع قله هر آینه دیناده آنک دولتی عز استقامتد مقیم اوله و عبی ده
 شرف رفعت و کرامتله اختصاص بوله فریسه ایتدی بلی حیات نام شویله
 که شرایطیله سرانجام بوله آخرتد اندن رایحه نجات استنجام اتمک میسر
 فاما دیناده آنک دولته دوام و بقا ممکن دکدر و مدت علمه قرار و ثبات
 مستعد زیراکه هر کس که تقرب سلطانله سر قرار اوله هم دوشنلر زمین
 سینه ده بغض و کینه تحم که لره هم اعدا سپرو قاضی یوزده **طوب** انتقامدن
 خصومت دیرینه تیغ چکه لهرگاه که اکا عداوته اجماع منفقد اوله اول دخی
 خلقت اکا سوء قصد نه معتقد اوله لاجرم پیچ جاندن بران امن و امان او زده
 اولیه و پای رفعتی فرق فرقدانه دخی بنیسه سلامتله اول و رطه دن باش قورتر
 شیر ایتدی چون بر سنک قضا که راضی اولدق سندی بزم رضا فرم مقضا سنک
 ایامه و کذ و کینه مملکه و هم کرداب تخیله اتمه که بزم سنک بابکده حسن اعتقاد من
 اعدانک سوء قصدده حجاب تمام در شمه کوشمالله اندرک راه مکایدنی سدا ید
 و سنی مرتبه بلنده پیشد و رب حسادک قصد قدح و افسادنی ینه کذ و لره
 اید **رز مصرع** چه غم رحیله دشمن چودوست جانبست **•** فریسه ایتدی
 اگر ملک بر تربیت و تقویتدن عرض بونید یا بند انعام عنایت ایسه
 عاطفت خسروانه معدلت بی کرانه یه لایق بودر که بنه قویه نالو صحرا ده ایمن
 و فارغ ساکن اولام و نعیم دینادن آب و گیا هله قانع اولوب ضرر دوست
 و خطر دشمنان امن اولام مقرر در که عمر قلیل که امن و راحت و حضور و فراغتله

۵۵۶
 کچر پنجه اولی در عمر طولیدن که خوف و خشیت و مسقت و محتله کچر بیت
 دی فراغت دل بهت است از آنکه کسی هزار سال نه بر وفق آرزو برود کاجو
 آیتدی سن عباد غدغه خوئی آینه خاطر کردن دودامک کورک سن و آتما
 مهای ذمت اهما مک الوب بکا تقربله دید اعدای کور و دلا حبابی سرور
 اتمک کورک سن فرسید آیتدی کور حال یوم نوال اوزره اولوب بتم ابا و امتناع
 فاتره ویر مر سه و ملک بتم اعتدای مره سمع قبوله شرف استماع ارضا
 پور مر سه بکا امن ویر مک کورک که چون زبرد ستر بتم منزله وصول خیاله
 وزیرد ستر کند و مرتبه لرینک زوالی احتمالیله بتم حرمت و غرضی هتکه بلکه تیغ
 غرضله حون حرامی سفکم قصد اید لر ملک انلرک دمدمه لر یله متغیر و لیوب
 انده رای صایبله تامل و تکمری ذمتنه واجب بله و حاسد لرک قصد نه
 و قاصد لرک کیدنه شرط فرط احتیاطی رعایت قله **فرد** بر تمت نمی
 باید زما خاطر کران کردن بقول دشمنان سهیلست ترک دوستان کردن
 شیر انکه عقد و عهد و پیمان و ایمان ایدوب جمیع اعمال دیوان و خزاین اموال
 انک کف کفایتنه تسلیم ایدوب تمام اتباع و اشیا عن کرامت بی نهایت ایل
 مخصوص قلدی و ارکان و اعیاننه اعتبار ایتوب احوال مملکتند اندن غیر ایل
 استشار و اسرار سلطنت اندن غیره استظهار اتمز اولدخی تمام مهام **اصح**
 مصالح خاص و عام ده جد تمام و سعی و اهتمام کوسر و بروجله فرط عدا
 وضبط و کمایت اظهار اندی که ساعت بساعت شیر قانتند قربت و مکانت
 زیاده اولوب مخالطت غایبه و مخالطت نهایت آیتدی نه فرسید بران ملازمت
 شیر جن دودا و لوردی و نه شیر بر زمان حضور فرسید سوارام قیلوردی **بیت**
 دوستدن ابرو یکمه خند قیلور دوستلقی شطنی او قند ییلور **مضراع**
 چود و سقی نهایت رسد چنین باشد بو حال شیرک مقر بلرینه کران کلوب
 مجموع ارکان دولت کا خالفتند موافقتدن دم آورد لر و انکه مخاصمتدن

اقدام اوزره طور در سامدن صباحه دك وصباحدن رواحه دك مشاوده
 وتدبير تدلر وجهه سي انك دفع ومنعنه و پنج تقرينك قلع وقعه ال پير تدلر آخر
 الامراء جميع اعيان و احرا بونك اوزره مخبر و مقرا ولدی كه اكاجانیت و خیا
 اسناد اید لر تا مشرب ضمیر شیر خاشاك غدیلر متكد را ولوب انك حقند
 متغیر و لا چون تمت خیا شله آنك دیانتی بایند عقیده شیر كه انی مرشد کامل
 اعتقاد اتمشدی تزلزل پذیر اولاجرم انك احكام و افعالند کلی مدخلر بولوق
 میسر در و آنك قهر و استیصالند مجال قدرت منصور • بواسلوب اوزره
 تدبیر ایلدیلر • انك دفعند ال پیر ایلدیلر • پس تفافله ارباب تر ویردین
 بوتد بیده شیرك اولنك بریس خیرك تدلر تا چاشت شیر اچون مہیا قلنا
 کوستی فرسیر نك حجره سندا تدلر دوز دیگر که شیر زرین چنك آسمان پسته
 زمره دك سپهرده جولان ائی امارا و ذر آصف خد منته طور در و صدور
 اعیان بارگاه ملکه حاضر اولد لر فرسیر برهم کلی آتما اچون بر جانیه کمش ایدی
 شیر انك قد و منته منتظر اولوب انك فرط کفایت و فهم درایتی و دوزبان
 اتمشدی **پیت** و روزبان و موش جا شست نام یار • يك دم غیر و دکه مکرر
 نمی شود • چون هنگام چاشت ولوب شیرك اوینی وقتی کلدی وجوع طبعیسه
 هیجانه و ديك شمهاسی سبعیسی غلیانه اغاز قلدی هر باری که وظیفه سی اولان
 گوشك چست وجویند نك و پوی قلد لر همین اثر بولیدیلر و کیفیت حالند
 خبر بولیدیلر شیر بغایت مضطربا ولدی بوزمانده فرسیر غایب خصما
 حاضر ایدی چون کوردیلر که شیرك آتش جوئی ملتهب ولوب غضب در قلبی مضطرب
 و مضطرب در تنور خشمی کوم بولوب فطیر تر ویری بشورمك تدبیر اندیلر
 انلردن بریسی ایدی بوندن غیری چاره فرمالدی که ملکه اکاه اید و زو بو حقه
 منافع و مضار ندن هر نه بلورسك و نه استماع قیلورسك بعضی منا فقرك
 مراجنه ناموافق دخی کاورسه عرصه عرصه پیشد روز کاجوی متنبیه اولوب

ایندی مقربان یکجمت و متعلقان پاک نیت لاندند که هیچ بروقتی شرط نیست
اهل انمیه لر و صاحب دولتلرنک شکر نعمت و حق خدمت و تربیتلرن بلوب
سنفعت و مضرتدن یلدر کلرن و استدلکرن موقوف انهایه یقشد و ره **لور**
کسانی حق شناس و حق گذارند که حال از پادشه بهمان نداشتند **حالاتن**
شویله کوره لم و نه معلوم اندک تقریر ایلد محک اعتباره اولر لمر اول مفسد
و غماز و حسود و همتا زنی الحال طرار و تزویری بومنوال و زره اغاز ایلدی که کوش
هوشمه شویله القا اولندی که فریسه و طیفه ملکه دست درازلک اتمش بر
داخی انی تغلیط ایدوب صورت نگارده ایندی بن بوکه یادر قلهرین که اول
کم آزار و امانت شعار جانه و در دربری دخی ساز حیله بواهنک و زره **نیک**
آغاز اندی بواورده احتیاط لازم در هر کشتنک دوستی اولور سه دشمنی دخی
اولور غرض امور غیر واقع چوق خیر ظهوره کلور خلائق سهولتله یلنر و اسرار
سرایره اسانلغه اطلاع و ضمایره و قوف متبع مستوفی و تقصص مستقصی **موقوف**
اما اگر و طیفه ملک نک مترلند بولور سه کا اسناد اولنان اتمت میان
ناس و السنه عام و خاصه مشهور و مذکور اولان خیانت عیب و ریب
و وصمت و کذب میرادر کا مجوی چون بوکلمانی استماع اندی عنان اختیاری
اللدن کیدوب ایندی خلق آنک حقنه نه سویلر لر وانک خیانتنه نجه پینه
اقامت ایلر لر حضار مجلسدن بر منافق که مخالفه بوباید موافق ایدی ایندی
ای ملک بو پیشه اها لیس میا تنک آنک خبری قصد عذر و فکر مکر میا مشهر
و منتشر در اکر دید کلری واقع مطابق ایسه انواع عقوبتیه لایق اولور و جنایت
خیانتنک عنقریب جرا و سراسن بولور مبتلا می عرضدن بری دخی ایندی
ارباب صدق و دیانت هرگاه آنک بایند بعضی جرم و خیانت ایشدر دم
اما بلا تحقیق آنک تصدیقین تردد ایدردم حالیا که بوفصل ایشدرم ظلمت ظن
و تخمین نور یقینه مبدل اولوب مضمون مظنون شر تمام جرم اندم بر منافق

دخی ایتدی بوندن سابق دخی نك خبث عقیدت و مکر و خدیعتی بکا بوشید
 دکلدر ایشد فلان و فلان واحد بعد واحد بوکه شاهد درک هر زمان ایدم
 که بوزاهد حرای نك عاقبتی فضیحه یثسور و اندن جنایت عظیمه و جنایت
 جسمه ظهوره کلور بری دخی که تمامت صدق و استقامتدن بر ایدی ایتد
 زهی عجب که بوند ادب دعوای زهد و فقر ایدرکن و فرقه فقر نك مقتدا
 و اریاب تاج و خرقة نك پشواسی کچرکن حجاب شرم و حیایی روی و قاف
 رفع ایدوب یوخیانته جرات اندی عجبده که بویت صفحه مقاله انک زبان
 حالندن ثبت و لغد یسه خرقة بوشی من از غایت دین داری نیست پرده بر
 سر صد عیب نهان می بوشم بری دخی که طریقت تزویرک پیری ایدی
 ایتدی زاهد پاک صورت و پاکیزه سیرت بو مد تدرده تقلد اعمال حاکمیتی
 دست ایلر دایدردی و تحمل اعباء ذراتی محنت و مصیبت عدا ایدردی
 بو حالتله چهره حالی خال خیانتله موسوم اولمق محل تعجب و حیرتدرو مقام
 تاقل و عبرت بری دخی ایتدی هرگاه که اول اسیر شرع و آن بوجزوی بی خصوصاً
 که وظیفه جاست ملک اولادست طعی دراز اید ظاهر درک مهمات کلی نك
 انما منک نه رستو لرا اقدام انسه کړک و اعمال پادشاهیدن نه مبالغه مال
 اله کورسه کړک بیت صیاد برکه بر نکذر داز کجشکی دانی چه کند چو
 بک و پتو بپند چون امر میدان و قافحتی خالی کورلر مرکب غمز و سفایت
 عنان و یروب و ساحه دل کا مجوبه تردد و تحیر کردنی قوردر و دخی نهام
 کلا محی جانب قدح ووقعته عطف ایدوب صفحه خفیه شیم انواع حسوبارزدن
 قلم تزویرلر بر چرخه رقم نخر ایتد لر و زیر اول ایتدی اگرخه الواقع بوتمه اولدوغی
 خیانتله اقدام اند یسه بونک مالی همان خیانتله راجع دکلدر فقط بلکه کهان
 نعمت و خیانت سیرت و حساست طبیعته برهان و حجت در انصاف بودر که
 اگر بوجزائی اند یسه بلکه تمام استخفاف اشد در ایر رعایت حرمت شاهی

حسنت شاهنشاهی دن طشهر کمتشدر ابکنی و در بدخی اقدام اوزرد قیام ابدو
 بو طرزله اغاز کلام ایندی که ای یاران بونوع کلمات آشفته ایلر نامه اعمال کوی سیاه
 اتمک **ایحیی حدکم ان یا کلحکم اخیه میتا** حد را یدل کان مجرد له که ان بعض
 الحق اتم قبیلند ندر بو بیکناهی تباه اتمک که شاید قصه خیانت غیر واقع اولوب

جله کوز مجرم و اتم اوله هنر عاجلان و آجلان بر موجب **و جزاء سیئه سیئه**
مثلها بو کارنا هنراک جزا سن بوله سزا و چنچی و در بدخی ایندی بو سرت
 حقیقته و قوف ملک ادنی اسارتیه موقوفه رصواب بودر که ملک فرمان
 پورته تا انک منزلی بحسن اولوب روی حقیقته دن حجاب اشتباه دفع اولنه
 اکر وظیفه ملک انک محرم سندن بولنور سه بوتتمک برهان صدق عیان
 اولوب ظنون خاص و عام یقینه مبدل اولور اکر بهتان صریح اولوب کوشت
 منقود اول کاشانه موجود اولمیه جمله من اتم اولورز بو تقدیر حیراندر که

زبان اعتذار و استغفاری پرکاراید و بفریسه دن حلالغن دلیه و روزیر
 آخر ایتدی شرط احتیاط بودر که بویاید شتاب اولنه که انک جاسوسلری
 روز و شب تجسس احوال ایدوب برآن بوندن کتملر و هر زمان ایستد کلون
 اکا یئشد و رب بو قضیه نک تدار کند مقدور لرن دریغ اتمزلر آخر کار و زور
 ملکن بری کستاخ و اراقدام اقدام اوزره کلوب ایتدی بو قضیه نک
 تحقیقندن نه فایده عاید و لور و بو واقعه ده تنقیر و تدقیقنه بی مفید
 اولور فرضا که اول خاین و نامتدینک حرمی روز روشن کی ظاهر و هویدا اوله
 مقرر درک ذرق و ترو پرله ضمیر ملکی تغییر ائسه کرک و جیل جیلده یه بو و جملہ تمسک
 ایلسه کرک جمله بی ساحت یقیندن کرداب شک و شمه ریه ائسه کرک **پیت**
 بعد از آنجا نیست رایش متین • که شک را برآرد بر نک یقین • **الفصل** بو حالده
 که شیر و دالتش جو غله خشم آلود بلکه بر پاره اود ایدی حسود لر بو غلط اوزره
 اول قدر کلمات ائد لر که شیر تمام متغیر و لوب فریسه دن باطبع متغیر اولدی
وَمَنْ يَسْمَعْ بَخْلَ حکمیله صمیر نه انواع افکار مستوی و لوب آخر الامر حاضر نه
 مثال ویردی پچاره اثر مکابدا عدادن پنجه فرمان اولی الامر مثال ایدوب باگاه
 شیر متوجبه اولدی چون دامن امن و دیانتی بو تمت لوتندن ظاهر ایدی قوی
 قلب و جری خاطر کا مجوی حضورند حاضر اولدی شیر سوال ائدی که اول وظیفه
 مقررده روزمره که سکا حفظ ایت دیو ویرلدی ایدی پنجه اولدی جواب ویردی
 که خدام مطبخ عامره تسلیم اولندی تا وقت چاشند خون شیلون ملکه حاضر قلدر
 امین مطبخ دخی باب عمن و قدخی فتح اید نلردن مدی حصار انگاره تحصیل اید
 فریاد ائدی که حاشا و کلا بوبکا محضنا افتزادر و بنم ساحه ذمتم بو تمتدن میر
 شیر معتمد لردن بر جمع کثیر کوندردی تا منزل فریسه جست و جواند لر چون آند
 پنهان اتمشلدی آشکاره کتوب کا مجوی حضور نه کتورد لر فریسه بلدی که ارباب
 خدرو انتقام مصلحتلرن تمام تمس و بو پنجه زماندن بری کد کلری تخم نزول

بری اكد كلوى نهال حيله نك ثمرى تمام يمش كند و كند و بريتيدى هي دزد مند
 سنك سكا يمش **فرد** آفتاب طريم بر سر ديوار رسيد **•** ساها بود كم از دزد
 خنين تر سيدم جمله وز دادن بريسي اول كرك ايدى كه فريسه نك غيبسني
 برهيزا يلردى و كند و سن ستهود عدول عدا دندن عدايدوب سويله كوستر
 كه في تحقيق ايقان بر امن اقدام ايلر خي با بر همك حقيقتنه واقف اوليد نك با بند
 فتح كلام ايلر و هر دم فريسه نك دعواي مهر و مجتندن دم اورردى و آنك **حما**
 با بند مبالغه قيلوردى بوصورت طاهر اولد قد نصكه ايلو و كلدى مافي الضمين
 اشكاره ايدوب ايتدى املك بونا بكارك خيانتى عن اليقين معلوم اولدى و بو
 خاكسار ك جنايق روز روشن كى ظهور بولدى صلاح ملك و رضاي خدا بوند
 كه في توقف مقتضاي قضاي سياست نك با بند امضا پورله كه اكر بوبابد
 اهان مجال و يرله في شبهر ساير كاهكار لك دخي فضيحت عاقتندن و هم ايمون
 ساعت بساعت بو مقوله شناعته جزا نلري زياده **اولا** **مصراع** سياست
 اربنود كا رها خلل يابد **•** چون فريسه اعدا بو طريقله حقلد يلر شير ايتدي
 تا شعالى صقلد لرو شيمايد يشه دور و درازه دوشدى و درلودر لوتوق
 و كونه كونه تخيلات مورد زنبور كى باشنه اوشدى ميان و حوشد زسيه
 كوش كه ديك ترويرى جوش اند و در نلرك پرى ايدى شيرك الش خشمين تير املك
 اچون بر كوشه دن خروش ايدوب ايتدى بن راي عالم آراي شاهد كه آفتاب
 انك پرتوندن اقتباس نور ايدرو ماه جهاشابا كاشيه قصدايد درسه
 دعواي زور ايدربغايت تجبايدرم كه بو خا بن غدارك خيانتى و بود اهي
 مكارك خيانتى كا پنجه مستور و مخفى اولور و خبت طبع ناپاكندن و مكر ضمير
 بي پاكندن نجر غفلت روا كور و بو نجلين جرم فضيحه مصد بونك كى
 فعل شنيعه مظهر اولان نفس خسيس شخص خبيثك قلند فرست ال وير **مشك**
 توقفند و جمله رخصت بولور و مشرب سياستى كه پنجه درخت معدلت

آنک رشتنایله نازه و سبر سزا و لور خس خاشاک تردد و تحیر له بخون مکدر قلوب
ملک و حوش چون سیاه کوشدن بوجد مژگوش اندی اکا متوجه اولوب
ایندی سنک مفصل کلام و محصل ارامک ندر جواب و پردی که ای ملک حکما
پور مشالور که **من قامت سیاسته دامت ریاسته** قالد درمی خوابدن
هیچ فتنه باش. دیدن شمشیر پیدار و بختی. قیام نظام سیاست سبب دوام
ریاستد ره حجاب ریاست که نیام اشقامدن تیغ سیاست چکمه زمین
وزمانه نظام و اشظام تخمین امیکه و کلزار سلطنته نازدهار معدلت تبسم
اتمیه بوستان جهانده نسیم امن و امان تقسم اتمیه **متنوی** آیین سیاست
از بر افتد. بنیاد امان زیاده افتد. ان باغ زاینی نمی یافت. کر عین سیا^{ست}
انجور یافت. هر ملک که صلاح ملکه طالب دلا و اجیدر که اهل خیانتدن
تیغ سیاستی در بیغ اتمیه و هر چند که محرم خاص و محرم حجاب اخصاص اولد
اکا التفات پور میهنه که سلطان بغداد مصلحت عام اچون کند و نک
محبوب خاص که اخص خواضدن ایدی علف تیغ سیاست اندی شیر استفسا
اندی که بنجه اولمشد را ول **حکایت** سیاه کوشی ایندی روایت ایدر لور که
دال ملک چینه بر پادشاه عدل آیین واد ایدی که رعایت قوانین عدل الله
جستید و ارجام جهان نمای عقلم آینه سواخ امور اتمشدی و اسکندر صفت
چشمه آب حیات نصفته طالب اولوب ظلام ظلمی روی جهانندن دور اتمشد
از معدلت شامل اودفته ستم. صد منزل زان سوی پان عدم. آنک بر کپیر
ملک منظر و بر فرزند نه پاپیکری واد ایدی که کند لطف واکو امله قلوب
انامی شکا اتمشدی و دانه احسان و انعامه مرغ جان خاص و عامی دام محبته
کو قنار اتمشدی **بیت** مادر کیتی نرا ده همچو و حجاب جمال. دیدن دوران
بدیدن مثل و صاحب کمال. سویدای خاطر شهزاده یه بر کون حرم کوم عباس
لباس محط رحال استیناس مصدوقه **ان اول بیت وضع للناس** سوداسن

ظاهر و لوب اول مطاف الطافك شوقى و اول منشأ دين و ايمان و منبع امن

و اما نك كه **ومن دخله كا زامنا** انك شان شريفين بيان ايد ز نهاره عسقه
 درون جان و صميم جنانده خچان و همچنان اترى **واذني في الناس** داعي سكر
 ندا سنه اقتدائي فرض واجب الادا پلوب لبيك زنان احرام غرمت زيارت
 حرم واجب الاحترامى درميان اترى **قطعه** اميد طواف حرم كوى تو افكند
 در وادى غم طايفه بي سرو پارا لبيك زنان بر عرفات سر كويت
 قافله جان منتظر آواز درارا **پدرى** جانپندن شرف اجازت ايله محضوض اولد
 دريا طرغه متوجه اولدى و هلال مثال كشتى لر كه عمودى سقف فلكر و لنگر
 قرن نور داس همكه و اصل ايدى و هر زورنه وسعت و عظمت فلک سپهر
 اوزقه مشايه و محال ايدى كوديلر و مراكبى پاى و آب بهار لوك عيانزدست

هوایه وردیلر و اول خانه چوپند که سقفی شده و ستونی او ستند ایدی
 متمکن او لوب آبکی روان و باد و رزان اولدیلر **نظم** چومه در برج
 آبی کوده منزل • روان کردند کشتی را بساحل • مدت یسیره مسافه کثرت
 طی ایدوب مدینه مکه معظمه یه ایرد **پیت** پر فری آچوب و چوب کندلر •
 مقصد معهوده واروب یتدلر • و مناسک حج و امر عمری تمام ایدوب بعد
 روضه مقدسه حضرت جنت حضرت سلطان تختگاه رسالت خاقان
 بارگاه عزت و جلالت **فرد** آن شهسوار کرم عمان و بلند سپهر • کونه ایدیم
 چرخ دوال رکاب یافت • حبیب سنا محمد مختارک صلی الله علیه و علی آله ^{حیدر}
 و صحبه ابرار آستانه سعادت استیانی تقبیلنی تقبل ایدوب سعادت تلیم
 عتبه علیه نبویه ایلر مستعد اولدی **پیت** ای خاک بوسه درت مقصود
 هر صاحب دلی • برد بخاک این آرزو مشکل براهر مشکلی • بعد **قافله** خراسان
 جانب بغداده توجه پیوردی شهر یار بغداد قدوم شهرزاده دن خیر دار و لایحی
 فی الحال لوازم اکرام و انجلائی مرغی طوبی شرایط استقبالی یرنه کوردلر **فرد**
 چون بشارت قلندی شاهه بوحال • اندر جله عزم استقبال • و نزل شاهها
 و منزل پادشاهانه مهیا قیلوب برج کون انده توقف استعدا اندی شهرزاده
 دخی سنت اجاب دعوت رعایت ایدوب بر مدت انده اقامت پیوردی
 چون شلاید راهدن آسوده اولدیلر وطن مالوفه معاودت عمر منی مصمم قلدر
 شهرزاده سلطان بغداد دن عذر دلیوب اندکی خدمت و ضیافت مقابله
 انواع شکر و متلرا ایدوب هدیه رسمند خرم سلطانه بر چنینی کهنک ارسال
 اندی وهان دم رخت اقامتی کوثر خراسان طوتدی کنذی سلطان بغداد
 اداء خدمت متابعت و رعایت قاعده مواد عتد بضرکه حرمه مراجعت
 ایدوب کثیره طلب اندی بر صورت کوردی که نقاشان فطرت اول ملا ^{حیدر}
 بر صورت لوح وجوده نقش اتمشدر و دیدن فکر اول لطافه بر هیئت

ایله

جریدہ خیالہ عالم منالہ کورممش اشتمش بخیر زلف تابرداری کند فتنہ
 دل نظاری تخیل یلر بدر منیر منیر فلکده انک صورت یوسف صفی سور سن
 تفسیر یلر دعوای کج ابروی خوبانی چین ابروسیلہ طاق نشیانہ امش ودا عیدہ
 زهد گوشہ نشینان کو شمع چشم ہم مسئلہ بادہ برستک بادیه سندر برانش
مثنوی رہے عشاق ایچون شمع شبستان • بی نقل شراب می پرستان
 قدخل بلند راست پندان • خم زلفی حرم شب نشینان • دهانتدین
 قالب سہد شکر تنک • لبندن لعلک اولمشدی پری سنک • ملک بقدا
 اول سرزادک خرامندن پای دلی کلہ قالدی وجرعہ لعل میگوئندن بی واسطہ
 بادہ مست ولا یعقل اولدی **فرد** دل بستہ یالای یکنک قباشد •
 باز این زیلای دل تنم زیلاشد • هر چند کہ سلطان جدوجہا ندی
 دل رسیدنی اولجا بندن دوندرد مدی وهریاری کہ عقل کار فرمای آب
 نصیحتی آتش عشقہ صاچدی سونیدرہ مدی ساکن نمیشود کین درد عاشقہ
 بلامت فرون شود • القصہ سلطان کینرکله بساط معاشرتد بروجہلہ
 اینساط اندی کہ بالکلید احوال رعیت وامور مملکت ومہمات سلطنت پروا
 خاطرندن کندی **فرد** چوسلطان اولاروزوشب مست خواب • اولانے
 کان خانما فی خراب • هرگاه کہ بادشاہ نقد وقتن ملاذ ملاہی ومناہی یہ
 کہ قواعد دولت سٹاہی آنک سبیلہ واهی اولور مصروف قلعہ وھموارجواک
 واصابل واسخارده خواب نوشین ونوش شراب زکینہ مسغول اولاجرم نظا
 کارمالک کوندن کوندہ منحل وصلاح حال خلائق برسیل تدبیر محنت اولوب
 هر طرفدن شامت حساد و نہاکت اصداظہور قلعہ وهر ساعت مملکتہ
 دھنزازہ وخللے اندازہ مطرق اولوب **سرخا ب الدولہ فی سرالعیسیا**
ونوم الغدوات آشکاراولاچھر شاہ اول قدھر تک جام اولوق کرک • کہ سرو
 بادہ ایله غنئی الدرمیہ • شاہ اولن بیدار اولوب کہ کرکد روزوشب

خصم دولت تا که باش خوابدن قالد رمیه چون حال برچ کون بو منوال اوزره کچدی
 ارکان دولت واعیان حضرت ملکک بو غفلتدن د لستک اولوب شهر و لایتک حالنی
 حمل و امرا یالتک مالنی مختل کوردیلر جمله سی دست نیازله حبس دلیری د لندرسنت
 ایدوب گوشه شینلر آستانه سنه یوزاودلر و درویش پاکیزه نفسلرک انفس نفیسند
 همت و دعا در یوزه قلدر و صلاح حال سلطان لچون نذرلر و قربان لرایدوب ققرا
 صلات و صدقات احسان ایلدر عاقبت بی عرضلرک تیرد عاسی هدف اجابتیه
 مقرون اولوب ^{مشهور} شینستانده سلطان کچر خلوت نکار یله قلورکن عیش و عشرت
 صونر ساغرالینه ساقی خواب ایدر نرکس دن اول یاده سیراب بخار یاده چون
 کوزنیه طولدی کوزی سیراب نرکس و ش سوزلدی عالم خوابده شویله مشا^{هد}
 قلدی بر بر صلاح سیما و کتک کلوب رفع صلا یله ندا ایدوب ایتدی **بیت**
 ای شاه چه کوشه چو پرسند از تو جای که بترسی و نترسند از تو بونه بذر
 و زرد در کم زمین حال که اگر سن شکسته بالرا حوالندن پنچون اها بال یلرس عفتلک
 قریب در کم کارالدن کیده و دولت سلطنت غیرک دمننه اشغال اید **نظم**
 خواب غفلت نه یا تور سن طور عقلم که باشکه دیر مصلحتک کور آج کوزک
 طور یوقا و خوابکن نرکس آجلدین ترا بکن **مصراع** ورنه هرفته که پی
 همه از خود پینی شاه بو واقعه هولندن خوابدن اویندی بر زمان تویر و انان
 اودنه یاندی و ندامت و ملامت دودنه بویاندی آخر کار نرمان عجز و انکسار له
 اعتذار و استغفار ایدوب صحبت کنیزکن رجوع و تدارک مافاتر شروع
 پوردی و فرمان اندی که من بعد اول کنیزک خلوتنر کلیه و همی و مشتری بر برج
 قران قلیله اگر چه شاهد لازم هنر ارام دل میسر و دیدار سر بران صبر و قرار متصو
 د کل اپدی ولیکن خوف حضرت عزت و احتمال زوال سلطنت اول منوال اوزره
 مثال پوردی کنیزک بر ملت نفسه جبر ایدب حرقت فرقه بر زمان صبر
 اندی عاقبت بر کچر سودای صحبت سلطان دیک دماغند غلیان ایدوب

بی اختیار باد هوای عشق جانان اول بزرگ کلی کلستان شبستان سلطانه اند
 شاه نگاه آید بر کلرک طری کوردی که نسیم سحری دن اچلمش و طری سنبل کورد
 بزرگ کل و زره صاچلمش **مشوی** ز سنبل بر سمن مرغول بسته • ز مرغولش بنفشه
 کشته دسته • زمستی نوکس چادوش در خواب • ز سودا دهندوش در تاب •
 تکرار با نارهوی یار و یوش شهر یاری و غوغای عشق دلدار متاع عقل
 شاه تاجداری تاجه و پردی • بار عشق آمد و دیو لیکیم پیش آمد • بود لمر از
 مرغ غنم زنی پیش آمد • بر زمان دخی آفته جمال و آشفته زلف و خالی آلت
 میان معاشرت دست مناسرت ایله در اغوش اندلر و عیش و نوشه سفول
 اولوب غوغای نیاید و فیض فراموش اندلر بر دفعه دخی منبیا عالم غیب سار
 لاریب ایله ساهی شاه راه اصلاح و فلاح دعوت اندلر شاه ینده متبینه اولوب
 کد و کند و میر آید بواش فتنه آب بور ایله سونیدر منیجه صلاح جهان مستعد
 و بوفال فسادی سعله دما دایله کونیدر منیجه امید سامان حال پس در پانه
 آید بوکستخ فرمانه اطاعت ایتوب بی جا زت بارگاه کلدی ارم بودر که نه
 محابا بونه الله سن جناب کی آب دجله به الله سن ونه تراخی و تاخیر حکم واجب
 الا بتاعی اسماع ایدوب موجب فرمان جها مطاعی بر نه کوره سن حاجب سمع
 و طاعه دیوب کینر که آلب کندی کیدر کن کند و بله اندیشه آید کی بوشا^ه
 معشوقه سیدر ساید که بعد زمان بشیمان اولوب آتی ینده طلب قله اگر اناک
 هلاکنه شتاب یدر رسم بعد دست فکرت دامن ندار کدن قاصرا وله پس آن
 آلب اونه المدی و کسوت صورتته بتدیل ایدوب بورازی عیار دن نهان آندی
 بر مد تدبیر که خاطر شاهه بو حرکت سببیله انواع هموم هجوم ایدوب هر بار که
 صفه باردن شبستانه خرام آتسه آرزوی دیدن دیار در کار اولوب مضطرب به قرار
 اولوردی و ینده کند و یه ملامت ایدوب دلایل عقلی و زواج نقلی ایله تفریق^{سلب}
 قلوردی بر کج دفع مله لایچین باد نیز زلال نوش مواعظه خرد و نصایح عقلی فراموش

ایدوب خیال دیدار دلدار دل شهر یاری پسر و پقرار اندی و حاجب حاصل طلب
ایدوب کیفیت حال بارد لاراحی استعلام ایدوب تهدید تمام ایله ایتدی شویله
که آئی بو کچه احضار ائمه سن تن خاکسارک طغر شمشیر آیدار اولغی مقرر بلك کرک
سن حاجب اولقد رک مقدمات غدری تمهید اتقی مفید واقع اولدی و هیئت
جسّم سلطانی تے مشاهد ایدوب کندوسن هدف تلف ملاحظه قلدی
عاقبت خواه نا خواه جاریه یے بارگاه شاهه کتوردی برد فعد دخی ابواب عشرت
کساده و احباب صحبت اماده اولدی **بیت** ماییم و شبی و یار در پیش
جام می خوشگوار در پیش • کل آمد و خزان گذشت • دی رفقه و نونهار در پیش

الفصل اوج نوبت سلطان كبريك قلنده فرمان ائدی حاجت قیت مدحخطه سن
واجب بیلوب توقف قلدی تامهات ملك بالکلیه مختل ومعطل اولدی ملك
چانم اولدی که بوبلا کند و دن غیر یله مندفع اولوق مستغدر و سایر لر معا و نیتله
بوغایله نك زوالی محال **مصراع** بدست دیگر ی براید این کار **د** زیاده کسه که

بوکیتزک قلیله مامور اوله مامور اوله البته دورسینک وعاقبت الشک
 جهندن توقف اتمک مقرر در پس ملک انک دفعه کند و بنفسه متعرض اولدی
 اما عروت کورمدی که ظاهر بر نادره صادر اولدین انک قیدین کوروب مصلحتین
 بتوره و شایسته حرم و خیانت ظاهر اولدین بر نفسی معرض هلاک بتوره پس زمان
 فرضه مترصد اولدی طوری تا اتفاق بر کون بام قصر وزره دجله به نظر اید
 طوری ماه رودخی مقابله ده بدر تمام کچی برق اورردی خیمه شاهه خوف
 سود عاقبت و بهم زوال سلطنت غالب ولوب کند ویرا ایدی که حیر مذهب
 شرعده بوند کاهک قاضی و حکم حرام مطلقه راما بونک سبیلده بحر حلال
 زاده نک دلی که بنم بی پروا لغم در دندن غرق خون اولمش در درمان پذیرا و ملق محبت
 هر چند که صحبت جانان بکا جان و جهانندن مقدمه ولیکن دل آذر دکان رعیت
 ملاحظه حالی اندن اهم در چون کوردی که وقت فرصت در ایدی ای کار دخی
 کماره کل که بوکیتی تماشایده سن کینزک چون یقین کلدی بادشاه بیست سله
 بر مست اورب دجله یرد و شردی و جزع و فرع اظهار ایدوب سؤیله کوستر
 کند و کندون دوشدی مراندی اغوا صلا اولوئی آبداری قهر دیا ده بولوب
 جهر در و مسلک آلود کلاب یله یویوب غیر اندود کفنده صار در نین کوزا شکر
 برله یودیلر غیر و غیره و سینه قودیلر مراسم تعزیه صوری تمام ولوارم مانده
 ضروری ده اهتمام ایدی و صلاح جهان و جهانان کند و جانان سن پچان اتمک
 بنفسه اقدام ایدی **مضارع** پادشاهان از پی یک مصلحت صدخون کنند
 بو ملکی کتوردم تا معلوم اولامک ملاحظه صلاح رعیتدن عقلت ایدوب بر
 دعایته رغبت اتمک غایت غریب در که بر شخص نرد کلوکامل اولور سه مضرت
 عام و شامل اولیجی اندن بعد و ملق صوب صوابه قریب در شیرک بود مدینه
 اکثر خشم مشعل ولوب فرسه یره رسول رسال ایلدی که بو سواله جوابک

ندر سويله و بوکاه اعتذارک ندر بيان ايله فرسيه چوزيگناه ايدى
 ديشلدر که هنکيمک که دستي کوتاه اوله زباني داز اولور **مصراع** بيگناه
 ديرجي باشند تلخ جا بلر و يروب درشت کلمات ايلدي انک کلمات
 عنف اميزي حسادک نزهات انگينه مقدارن اولوب کاجويک ايلهب
 غضبيک اشتداد وارد ناده باعث اولدي عهد و پيمان و عقدايمان
 بر طرف قلوب فرسيه نک ميدان قتل جانينه روان قلدي **بيت**
 غضب عقليه اولدي شوبله چيره که اولدي چشم عالم بيني خيم بوخير
 مادر سيم و اصل اولوب بلدي که پيري سپل شتاب و تعجيله سلوک ايدوب
 جانب حلم و اناني دن اهاال امشدر و طريقي صبر و سكون تو يوب مضيق ظلمت و تنگ
 گمشدر کند و کند و بير ايتدي نيز بتمک کړک و فرزند لبدي قيد بند و سوسه ديو
 لعين دن خلاص اتمک کړک زير اهرگاه که سلطان غضب مستولي ولا شيطان کا
 سسلط اولور و اول نه مانده نه فرمان ايدرسه مختل و محبط اولور بوکلام فصيح
اذا استشاط السلطان تسلط الشيطان حديث صحيح در معنی نر بودک
 بيانده نصره صحيح در خطر لوايشي اشلر غضبناک غضبناک اولور ايشي خطرناک
 غضب از شعله شيطان نيست عاقبت موجب پشيمانست في الحال حلاوه
 برکسته ارسال اتدي که امثال فرمانده بر آن توقف ايلمه که بنم ملک ايله سولشجک
 سوزم وارد و کندي کاجوي حصونه کلوب ايتدي پير ايتدم که فرسيه نک
 قلنه مثال و يرمش سن اندن نه نگاه صادر اولدي و نيچه جرمه ظاهر اولدي سير
 صورت حالي واقع اولان سوال اوزره تقرير ايلدي مادر سيم ايتدي اي جان
 مادر نفسکه بادي حشر تر سرگردان قلده و مشرب غفوا حساندن بي بهره
 قائمه ابر باب تجر و اهل وقوف ديشلدر که سکر منسنيه موقوف در حرمت
 زن شوهر و عزت فريده پدريه و دانش شاگرد اوستاده و وقت ساه لشکر

وكرامت راهد صلاحه وامن رعيت پادشاه و نظام كارملوك و سلوك
 طريق عدله و اجراى عدل اعمال حرم و عقله بوابد عمد ايكه سنه در بوى
 اتباع و اسبياع مراتب استحقاقه اطلاع ايدوب هر برنه هنر و كفايتلر منجبه
 مناسب مناصبه نامرزايتكدر ايكه نلرى بوى برى حقنده حب غرض
 و منهم طومتدركه مقيان درگاه شاه ميانند و سعله حقد و نزاع بوجهل ارتفاع
 بولور كه آب قنات و قنات غير بلير اطفال و قنات متاعه اولور پس اكر پادشاه
 بونك آخر حقند قدح و سعائيتي مقبول كوره و آخر ك بونك باند غمرو
 استماع پوره من بعدنك قول و قرار نه اعتماد قالمز و بر فردانك عهد و اقرار نه
 اعتماد قلمز زيرا كه ارباب عرض كاه اولور كه بوايى معرض خيانتند عرض ايدر لر
 و برخاينه لباس ناماشده جلوه و يرد لر بواسطه ايله پيكاه لر بنيد بلير كركار
 اولور لر و محرملر ساحل نجات و كندامن و سلامته وصول بولور **پيت** بى كند
 دلسكسته در زندان مجرم اذد و در خرم و خندان بى شك بومقد مات
 بونى منج اولور كه حاضر لر تقلد عملدن امتناع ايدر لر و غايب لر تقبل خدمتدن
 تقاعد كوستر لر و جمعيت امور و حضور قلوب جمهور بالكلية متفرق اولور
 و اركان ملك و بنيان سلطنته هزار خلل متفرق اولور بونكه مرتب اولن مفاسد
 دائره حسابدن پروندى و عزت قياسدن افزون حذر قل صحبت صاحب
 غرضدن **كانك** حالى دكل خالى غرضدن كودر هر كيم وار نور سعادت **پلو**
 كه آند و آنا ردولت **طو تر نك** حد آيينه سيني **يقر شك** آئينه سيني
 شيراميدى بن فرسيه به مكسنه قوليله بدكان اولدم بلكه تا انك خيانتى ثابت
 و ظاهر اولينجه بنم ضميرم اكا متغرا و مدى مادى ايتدى نه يقين صادق
 تغير مزاج پادشاه براحد خصوصاً كه معتقد درگاه اوله روادكدر انك خيانتى
 ظاهر و ملق دخی هنوز حجاب شتباهد در انشاء الله الرحمن اول زمان كه بون ^{قصيده}
 بوزندن برده كان مرتفع اوله انك حقيقى دوزدوشن كيمى عمان اولسه كرك

سینی

84

مزید عواطف باد شاهیدن بدیع و سعید دکلر که بو قدر خیانت که کان
 مجرله فریسه یه نسبت وندی انک حلم غیر مناهی سی قضا سندن نابدل
 اولدی و سوابق خدماتی نصب العین خاطر قلوب اول سماعی و ماثر که بو
 درگاه اذن صادر اولمشدی لوح ضمیر منیر ن زوال پذیر اولمشدی
 و هنرمندان کافی و مصلحت گذاری حقده هنر لک نزهات و فضا و خرافات
 بی هنجاری موقع اصفا و محل ارتضا بولمیدی **مثنوی** سفله نخواهد دگری را بکام
 حس نکذارد مکس را بجام بی هنر ان صد جیل ارنده پیش تا زود کار هنرمند
 پیش **ای ملک عاقل عقل صواب نمایی هر واقعه ده حاکم عدل و رای عالم را تان**
 هر جاده ده شیر کا مل پل که شرف کو هر مرد صفای عقل و خرد له در **بیت**
 عقل است که بنیاد شرف محکم ازوست و افزونی حرمت بنی آدم ازوست
 چون فریسه بی آستانه دولنگه و مرتبه منعده و درجه رفیعیه ابو کور
 و منصب وزارت بلکه رتبه نیابته رو اکور دک و مجاسده آنک مدح ایدوب
 خلوت لرد و غم مشاورت ازانی پور دک حالیا سنک ثبات و وقار که لایق بود
 قول سابق اوزره قرار ایدوب نقص عهده و ابطال اقرار دن فرار ایده سن دوست
 تربتکله پنا داند و کک بنای آتش پیدا له برباد ایتوب شامت اضداد و سادگ
 حساد دن عار ایده سن و حقیقت حلی تخصص و استکشاف ده عدل و انصاف که
 لایق شرط و احتیاط و فرط مبالغه ده تصور ایتوب عقل حضور ند معذور اول سن
 و اظهار حقده فواید صبر و تانی دن محروم اولیب عند الناس سوابق تمتد
 دور و عند الله ثواب صبر چیل یله مثاب و ماجور اول سن عاقل خرد مند بوسید
 دکلر که آنک مانند کامل و هنرمند ک پایه شانی اندن بلند در که آئینه امانت
 بو خیانت زنگار یله مکدر قله و دامن دیانت بو جنایت نجاسیده آلوده اول و محقق
 و مقرر در که خاشاک حرص و طمع انک مشرب زهد و ورعنه کد و پر مشد و ک
 آرونیاز انک سمند پر هیز و احتیای کرده ایر مشد اول زاهد دیانت ماب

و صیانت نصاب بوباده انما و بوجنا به انساب ایدلدن شرب دم واکل
 د سمدن احما واجناب امشد راندن سابق دخی اوصاف مزبوره ائله
 موصوف و معروف ایدی و کوشه قناعتد انوا سی واکل حیواناندن پرمنا
 اما وصیت و صدای ورع و تقوا بی میان انام و السنه خاص و عامه مذکور
 و مشهور ایدی **مصراع** پهوده سخن بدین درازی بنود بود **لخاهاک**
 اغلب ظنی بود رک و طیفه ملکی منزل فریسه ده ینه انک عدو سنه و دشمنی
 قوش اوله حساددن بوقلا فسادی چندان بعید دکلدر زیر که اهل حسد
 بعضی خردلر اولور که آخر ضرریشتمک قصد یله کندی هلا کردی
 اختیار ایدر و قتلنه جانله خریدار اولورنته که خواجه حسود محسوددن
 اخذ اشقام سود چون غلامند کندی قتلتمک مقصود ایدینوب خیر
 و ابرام ایلر فرمانته رام ایدی شیراستعلام اندی که پنجر مر ویدر اول
حکایت مادری ایدی روایت ایدر که شهر بغداده برخواجه
 و ارایدی غلات حساددن برهمناسی و ارایدی اورع زهاددن
 ایامی علی الدوام صوم و ریاضت ایلر تمام ایدوب و لیالیده علی
 التوالی اقدام طاعت و عبادت اوزره قیام ایلردی **قطعه** محبت
 آتینه بغری یا نمش ریاضت اودی دودینه بویانمش کچه کوندز عبادت
 کچه ده قایم و کوندزده صایم درونه سخن کچ معارف ضمیری سر
 کاف و ونونه عارف اهالی بغداد آنک و لایینه اعتقاد و همت و عنایتند
 استمداد ایدوب آستانه سینه کلور لردی و ارباب ثروت و یسار هر دم هدیه
 رسمند خاک قدمنه دینار و درم نثار ایدر لردی و محالس و محافل ده خیرله
 مذکور ایدی و سامع و جامع ده فضل ایلر مشهور بوجهت لردن همسایه
 حسود آتش حسدله پرورد اولوب نایب غیرت جاهلیت کانون دروست
 زیانه چکدی و انک حقنه انواع در لو قصد لرایدوب زمین دلند مکر مکید

بدی ایم

تجنین اكدی اماكان مكر و تزویر دن هر تیر كه اولجا نیر اتردی انك سپر صلاح

و ورع و رعند تا یتر قلمزدی و هدف مراد و نشانه آرزویر راست کلمزدی
تا بو معامله دن عاجز و لوب در مانده فالمدی عاقبت العاقبه واردی بر غلام
صانقون آلدی انك بایند مواجب احسان و انعام واجب کوردی و لوازم
اشفاق و تربیتی تقدیم قلادی هر ساعت اکا استمالت اید و بایدردی که سنه
بر مصلحت اچون تربیت ایدرم و برهم کلی اچون بار محنت و سونتک چکر دم امید
وارم که دل زانجی بو باردن خلاص اید سن و خاطر پرمائی بو خار خاردن فارغ
قله سن **فرد** زایب دیدم که می پرورم بسوز و روش امید و ارجیانم که آتش
نشانند چون بونک اوزرنه چخه انام کچدی غلام فرمان خواجهدی رام اولوب
مقام انقیاد و اطاعت ارام اندی و اول مهم معبود انما منه که خواجه نك

مقصودی نده مندرج ایدی اقدام واهتمام کو سرب اندی لاف نوازش و مختل
 که بونیده باینده میزدول بود که بجز تاب و توانله شرح اتمک میسر در و اصناف
 البقات و عاطفت بوچا کر افکنده به ازانی کور در کجی کلک ربانله سلك پانه
 چکک متصور **فرد** صد زبانم اولور سه سبزم مثال • شکر لطفکده اولسه
 کلی کلال • حال اولرم که بود لدار لك مقابله سنده بیده جان سپار لك
 ایلم و نعمت شکرانه سی خدمتکار لك شرایطن پزده کورم **پیت** نقد
 روان خویش نسا تو سیکم • جانی که هست در سر کاری تو میکم • خواجه کوردی
 که غلام حق گذار تو مقامند ثابت قدم در هوا دارلق داعیه سی درون
 جانده و صمیم جنانده مبرم و محکم در روی کاردن رفع حجاب اندی و در
 حسدن برآه جانگاه ایدوب ایدی بل و آگاه اول که نور اهدا بار در رشک
 بنی هلاک اندی وانك بود قدر اقدار و استماری غیرتدن عنان اختیار الدن
 کندی قصدم بودرم که اگر بر نوع نکبت یورم بلکه انك نام و نشانی روی جهان
 کو ترم هر چند که بویابد فن حیل کتبی اچدم و دام مکر و تزویر و فکر و تدبیر
 دانه لرین صا اچدم بوکاره چاره دن عاجز قالدم و آتش حسد شور جسد مده
 زبان چکوب راحت دند کانی بکا منغص اولوب غم و غصه دن سر و لذت
 حیات دن سیر اولدم بو زماندن بری سنك بار مختکه بوسبیدن چکر و تخم
 مهر و محبت که زمین سینه ده بو جهندن اکرم که بو کچه همان بنی زاهد هسانه نك
 بای اوشتند ذبح اسمعیل که تو بان اید سن و همان اول مکان خاك و خود اچره
 غلطان قوبر سن کیده سن صباح چون من آند کشته و خون آغشته کوره لر و آینه
 بو نمناه آخی طوشه لر کوك و عرض و مالن بامال و خانمان ویران الله کوك
 و آنك شیشه نام و ناموس شکست و صیت و صدای رزق و سالوس هست
 ایدوب انك حقندن خلق اعتقادی بوزلسه کوك برد خیزهد و تقوی دعوا سن
 اتموب صفی حالنه بو بیتك فحوا سی یاد لسه کوك **پیت** زاهد از حدی بود

یارب برافکن پرده اش تا بیند اهل عالم شوق پنهان اشکار غلام آیتدی ای خواجه
 بوفکردن فارغ اول و بکاره بر طریق ایله دخی چاره بول اگر موافق بود و طریقه
 خلاص ایسه راهدی قل انمکله دخی محصل اولور و بوعقده بو تدبیر ده کسانیشی
 اولور خواجه آیتدی اولاندیشه دور و دازدر که اکافادراولمیه سن بر تقدیر
 که قادراولاسن محمدر که عنقریب فرصت بولمیه سن بنم درد حسد دن طافتم
 طاق در بکا صبرایت دیمک تکلیف مالایطاق در اگر حق خدمتی پیلور سک و شکر
 نعمتی ادا قیلور سک نه توقف فرمانه اطاعت قلو و بی تکلف بوا مره شروع ایدوب
 بو خدمتی جامع منتهی نهایت بل اشد عناق نامه ک حاضر در سکا تسلیم ایدوب
 و بر بدره زر که بقیه العزم میست که کفایت ایدوب سکا ویره یین تا بوشهرده طور متو
 کیده سن برولا تیده دخی اقامت ایدوب سن غلام آیتدی ای خواجه هیچ عاقل بوفکردی
 انمکه سن ایدرسن رایحه ادر اکن بر شمه شی اولان بو طریق کمر که سن کیدرسن
 نکبت دشمنی زمان دولت مطلوب در وفوت عدا و اوقات حیانت مرغوب سن
 دولت حیانت دن دور اولیچو انک نکبت و جانندن سکا نه لذت حاصل اولور
 و سن مجبوس نفس کور اولیچو انک شکیجه و جسدن نه منفعت واصل اولور **فرج**
 چون نیا شیم در گلستان لاله کوهر کوهر و چون بر فتم از چمن شمشاد کوهر کوهر **مباش** **هزار**
 که بونوع کلمات ایله زبان بندی پرکار آیتدی مفید اولمدی و آب بضمیحتی آتش درونته
 نثار قلدی سکون بولدی چون خواجه نک رضا سنن انده مساهله آیتدی ضروری
 بام خانه زاهد اوزره باش کسوب حسدن که جمع حقد و حسد ایدی انده قود
 کندی و همان عتق نامه یی و بدره یی دیناری کو تروب دارالامن و زمان مدینه
 اصفهان جانبنه روان اولدی یارندن سی خواجه بدینتی زاهدینک سیرتک
 با محی و سندن مقتول بولوب زاهدی طو تند لو و امر شرع و عرفه قید و بند ایدوب
 زندان ایلدیلر چون شرعاً قتل موجب جنایت ثابت و لما یوب اکثر اعیان
 وارکان بغداد انک عفت و صلح حدیثها دت اندو اکا قصاصی اقد لر

۸۷۷
اما بنده دخی خلاص منقدر مدت تمامای اند محبوس قالدی قضای الهی
تجهر زمانه نصکم معارف تجارده برسی اصفا اند غلامی کوردی غلام
خواجه و زاهدك احوالنی اندن صورتی تا جردخی خواجه نك قلندن وزا^{هدن}
حبشیدن خبر و پودی غلام اندی اول بکاهه عجب ظلم اولمش بواپش فرائ
خواجه ایله بدن صادرا و ملشد زاهدان بهتان و افترا در اول مرد پار سا بوما
جرا دن پنجه بو بومشدن مبرادر پس خواجه نك الحاح و ابرای ایله قلندن اقداس
على التقضیل اعلام اندی تا جردخی تجارده بقدادن جمع کثیری مضمون قضیه بیه
اسما دادیدوب شهر بغداده کلیك صورت حادثه و کیفین واقعه فی بالتمام
حکایه اعلام اندلر زاهد استقامتی برکتی ایله اول ورطه دن نجات بولدی
حاسد استقامت شامی ایله نسا نه بتر لغنت و رسوای دنیا و آخرت اولدی
و مرد پار سا بوقطعه غلامك فحواستنه که بعض فضلک زاویه طبع شریفی در زبان
حال ایله ادا و انبویه خیال ایله املا قلدی **قطعه** در باب من زروی حسد
يك دوناشناس • دمهاردند و كوره تویر یافتند • واندر شب ضلالت
بسعی و كان مكمل • موی غرض بنا و ك حجت شكافتند • رخا لانغم هر شکی بن
رسید • ویشان خبری فعل بد خویش یافتند • بو مثلی کتوردم تا ملکه معلوم
اولا که اهل کینه و ارباب حسد دن نه فتنه و فساد لو طاهر و لورمش بعد
ما که بونلرك کند و لربا بند و بولیر اتمك مقر اوله سرعان اوج هواده و ما^{هیا}
قعر دریاده و سباع کوع و محراده بدسکالرك قصدندن ایمن اومق پنجه میسر^{اوله}
و خدم و حشم دن انلر که مترلند فویسه دن کیم اوله لرجال حسد لرندن انك حصنه
فکر منکر انسه لرو و الخطا طر بنه سی ایچون قصد عدرا نشه لربعید دکلدر صواب
بودر که تعجیل و شتاب دن اجتناب ایدسن و رمام علم و وقاری الدن قومیوب
بو قضیه ده تامل کافی و تدبیر شانی سوره سروانی بو وجهله تدارك و تلاقی^{سن} قلند
که عدالت و شهادت شاهانه یه لایق اوله بواژه تا حیرك حالی کیدن خالیه

دکلدر اگر مستحق قتل و ملیه کند و نفسی بوجنا یتدن حیانتایدوب جریه اعما^{لک}
 و بال خون ناحق ثبت اتمرسن و اگر آن نفس الامر واجب القتل و له اختیار الکل در
 تاخیر ایله نشسته فوت اتمرسن **پیت** می توان کشت زنده را لیکن • کشته را با ز
 زنده نتوان کرد • شیر مادر نک کلامی محک اعتباره آوردی و میزان عقله طریقی
 عین یقینله کوردی که بر نصیحت در که همت غرضدن مبرا و بر موعظت در که وصمت
 ریایدن معرا در حکم سیاستدن توقف کو ستردی و فریسه به امان و بیروب احضار
 فرمان اتدی و داری اغیاردن خالی قیلوب اتدی بزبوندن سابق سنی محک امتحان^{ند}
 بجهر اتمشوز در و سنک ما هیکن عورنه ارشوز و حقیقتک کهنه یتمشوز در و حق یقین
 بلوز که سنک قولک سایر سایر بر اقولندن حقه یقین در و نور صدق چین
 احوالکدن مبین در پوری هان وضع سابق او زده اتمام مصالح خاص و عامده
 و نور سعی و اهتمام که در بیج اتمه و سنک با بکنه واقع اولان گفت و سنید دت
 متا ترا ولوب و هام بعید یه وجود ویرنه فریسه اتدی اگر چه که نهال همت
 سلطانی سایه عنایتن بیم فرق حاله ارزانی پوردی و عواطف خسته وانه دن
 شان شریفیه لایق ولانی در بیج قلدی فاما بن بند نک ساحه ذمتی تو تمهتدن
 بری و لمز مکر اول وقت که ملک بر چاره فکراید و بر تدارک ایلیه که کیفیت کار
 و حقیقت حاله اولابن دامن دیانتم بو خیانت لو شدن ظاهرا ید و کنه یقینم
 وارد در لیکنه احتیاط تام و اهتمام تمام برات ساحت ذمت ظاهرا و لمق امر شوار
 چون آفتاب عنایت ملک کامکار فرق حاله سایه دار اوله امید وارم که بوقضه
 حقیقتی و دا پرده حفادن کالسمس فی وسط النهار ظاهر و اشکار اوله • غمناک
 بناید بود از ظن حسودای دل • شاید که جو و اپنی خیر تو درین باشد • کا مجوی آید
 نه و جهله انی تحقیق اتمک بستر در و بوقضیه ده نه طریقی ایله تدقیق ایلک منصوب
 فریسه جواب و پردی که اول طایفه که اول فتنه لر تو پرمشورده احضار اولمق کرک بر
 استقضا انلردن استفسار اولمق کرک که بن بنی با وجود که مدت مدید در که

لذت چاشنی گوشت کام مذاق ندن بعید در بوخیانت ایلده مخصوص قلوب اول
 مکسند لری که مدّة العسر گوشت دن غیر ی دسند یزله و بر زمان قان اچمسه لر
 اولمز لبری الساحة چقر مغر باعث ندر هر آینه چون ملک بونکه تے تحقیق ده
 تدقیق ایده اندر ده واقع حالی بغیر و قطره تقریر اتمک مقدر در اگر عناد ایدر لرسه
 تهدید و تشدید له کیفیت موافقه یه و قوف مسر در انکله دخی اولمز سه امید
 رحمت و وعدۀ غایت لریله رخسار یقین دن نقاب ظن و تخمین و نفع اولمز متصور
 یابنم کوتاه دست لکم و پاک دامن لکم تمام خدم و حشمه روشن اوله و خلوص نیت
 و صفای طویم ضمیر منیر حضرت ملکه مبتین اوله **قطع** یوز مدن کیده بونمت
 طمانی آجیله کوز کجی راز نهانی هر راز که در پرده شب پنهانست چون روز
 شود بر هر روشن گردد کاجوی امتیدی اندر دن صورت واقعه و عید عقوبت
 ایلده تحقیق اولمز کول که نوید عفو و عاطفته مستحق دکل لردر زیاده انلر باینک که
 بنم مقبل و مقبول مین و معتمد حقد حسد ایدوب قصد کیده مشغول
 اوله لر عفو و اغماض مبذول قلب بغایت نامعولدر فریسه ایتدی هر عفو و مغفرت
 که کمال استیلا و قدرت ایلده وجوده کله محض هنر و فضیلت در که العفو عند
 العدّه بو فضل ده اصل فضل بودر که خصمه قدرت قاهره واریکن جراید جرایمه
 قلم عفو چکله که عدویه قدرت بر نعمت غنیمت در که آنک مقابله سند شکر
 و منت عفو و مغفرت دن غیر یله میسر دکلدر **فرخ** چون کنه گاره اولانسن قادر عفو
 اول او نعمته شاکر کاجوی چون کلام فریسه یی گوش هوشله استماع ایتدی و آثار
 صدق و اخلاص صفحات حالند عین یقینله معاینه قلدی فرمان ایدوب اول طمانی
 که بوفته عیار دن قوبر مشلردی دیوانه کوردی و بوقضیه نک استکشاف خفیات
 و استخراج غوامضده شرط اجتهد و احتیاطی حد بمالعه و درجه افراطه تیورده
 بو وعدۀ ایلده که اکر بیان واقعه نقصانیمه لردامن حالری و دش جرایم دن ابغلو
 تطهیر لنه و بوندن غیر صلات و تشریفات پادشاهانه ایلده دخی نوازش

پیورله واکر سوبله که مضمون قضیه به انکار ایدوب بح و عناد اوزره اصرار اید
 لوعقاین عقاب و پنجه شکنه عذابه کر قار اوله لر چون بونلر بوبایدن تاکیدات
 فواوان و تهدیدات بی پایان اندر اندر دخی بالضروره فرمانده اذعان ایدوب
 صورت واقع علی ما هو الواقع در میان اندر آفتاب امانت فریبه ذیل سحاب
 شهمه دن تابان اولدی ورنک شک وریب کدوب روی آینه یقین نمایان
 اولدی **مصلح** امتحان کردیم و حال هر کس معلوم گشت **•** مادر شیر ایتدی ای ملک
 زمان بوجاعته امان و پردک نکست پیمان و نقض ایمان خلاف شرط ایماندر اما
 سکا بوبایدن بر تجربه حاصل اولدی که آندن غیرت آلوب من بعد کوش قبول ایلد هیچ
 برخانیک سعایتی استماع اتمک کرک و تادیل صادقی و برهان باهر لبر قضیه
 ثابت و ظاهرا و لمیه نزها ت اصحاب اغراضه التفات کوسر حک کرک بر شخصه
 معایه حقنه سوبلن کلام اگر چه که سلك اچاز و غایت اختصار اوزره انظام
 بوله معرض قبول واقع اولمؤ کرک که چوق سننه وارده ماده بی آزا یکن تدریجیه
 بر صورت کیر که مدار که جزا مکان کلز انهار عظیمه کبی که اصلی بر جوی مختصلیکن سایر
 میاهک مدد یله کاه اولور بر مرتبه ید وارده که کشتی دن غیر یله اندن
 عبور متصور اولمز پس خلقک مثالندن کثیر و قلیل هر سوز که عرصه بئشه آن
 تاویل ایدوب بحسب الظاهرانی رد اتمکله سایر لره طریق تکللی سدا تمک کرک
 تا خاتمه کار و خاتمه مفیض اولیه و عاقبت حال شامته انجام بولیه **مصلح**
 سرچشمه شاید کرفتن به پیل **•** کاجوی ایتدی عین الیقین بلایم که نصیحتک
 حق صریح لرونه دلیل ظاهر بر کسنه متهم قلیق خلاف مقتضای عقل صحیح در
 مادری ایتدی ای ملک اول مکسه که بی سبب ظاهر اجابن رنجید خاطر قله
 اول زمره دندر که اکابر اندر له مصاحبتدن مجانبته تاکیدات وافر پیور و مشلر در
 کاجوی ایتدی ای مادر مهران بوجملی زبان تفصیل ایلد بیان بونگه عبارت
 روشن ایلد عیان اتمک کرک سن مادری ایتدی حکما اوراق صحایف و صایا پاته

قلم حکمتله املا امشله در که سکر طایفه دن مجانبت واجید روسکر کره ایله
 مناسبت مناسب اول سکر نفر شخص که دست موافقتی آنلرک دامن مراقبتلرند
 حکم کونک اول اول کسسه در که منعلرک حق نعتن بلیه و کمران وعصیان دن احتراز
 قلمیه ایکنی اول کسسه کبی سبب غضب ایلیه و خشی حلم اوزره غالب او چینی
 اول که مغرور عمر دراز و رعایت حقوق خالق و خلا یقن دن نیاز اول
 دوردنجی اول که اندیشه عذر و مگری کذ و بیبیشه قله بشینی اول کسسه
 که دروغ و خیانت طریقه کیده و صفت صدق و امانت دن کناره ایله البتخی
 او شخص شهوت پرست که عنان نفس رخا ایلیه و توسن مرادن میدان هوا
 و هوس دن رها ایلیه یدنجی اول که قلت حیایله موصوف اول او وقاحت
 و سواد بیایله معروف اول سکرنجی اول نه سبب ظاهر خلق حقنه بدکان
 اوله و نه برهان باهر اهل عقلی متهم قله اما اول سکر نفر که انلرله مصاحبه طالب
 اولق کونک بلکه انلر مواضت اهم مطالب اولق کونک اول اول کسسه در که ادا سکر
 نعتی دمنه لازم بیلر و قضای حق خدمتی عهد سنه واجب قله ایکنی اول که
 عقد عهد محبتی صرف روزگار له محل اولیه ورشته دعوی مودتی تقبالت اورد
 انقسام بولیه او چینی اول کسسه که ارباب لطف و مروتک تعظیمی واجب بیلر
 و قول و فعل مقام محاربات و مکافات ده اوله دوردنجی اول کسسه که عذر و تجور
 احتراز و تحت و غرور دن اجتناب قله بشینی اول کسسه که حالت غضبه نفسنه
 ضبط قادر اوله البتخی اول کسسه که لوائی سنجای رفع ایدوب ققرانک تحصیل مقاصد
 مقدور نه صرف ایلیه یدنجی اول کسسه که دامن شرم و حیای الدن قومیه و طریق
 اد بدن بجاوز جایز کورمیه سکرنجی اول کسسه که صلی و اهل محب و فضا و اهل
 بدعتدن مجتنب اوله هر کسسه که بو طایفه ایله که حالیا ذکر اولندی مقام وفا
 و اتفاق ده اوله اول کروه ایله که سابقا مذکور اولدی معرض خلاف و شقا
 اوله آنلرک مرکب صحیح ایله خلل اخلاق ردیه اندن رایبل و لوب فراج حایله

اعتدال حقیقیه مایل اوله سرکه کبی که بو قدر حدت و حوضت ایله چو غسل مصف
امتناج بولور عرض حوضت صرفه اندن زایل اولوب بوقدر مرضك ازله سنه
موجب اولور **نظم** چوسرکه ترش روی مایا نکین امیز • که داغ مرض و رحمت
روان کردی • مباحث مرده دل و همدی جان بکین • که از مصاحبت جان
توینز جان کودی • چوسایه باش ملازم به پیش اهل صفا • که آفتاب صفت
شهر جهان کردی • چون شیر بو خللک تلاقی سندن و بو واقعنک تدار ^{کنده}
مادر نک جهم تمام وحدوا هتما من مشاهد اندی تمهید قواعد سپاس تقیم
وضایف شکر بقیاس دضرکه ایتدی ای ملکه زمان سنت برکات نصایح
و نفئات مواظکه **بیت** سب تاریک اولدی روز تابان • قود سوار
اولنر اولدی آسان • بوا مین کافی و کاردان ورطه تمت و مهتاندن
نجات بولدی و ملازمان درگاهدن هر برینک حالته اطلاع کلی حاصل او ^{لر}
من بعد متبینه اولدم که بونلرله نجه مسدکه سلوک الملک کرک و سوالر نه
جوابد و کلاملری سلب و اچاید نجه صوب صوابه کیمک کرک پس فرستید
امتنه اعتقاد ایتدی و انواع معذرت و ملاطفت پوریا و کنه دعوت
ایدوب ایتدی بحمد الله که بوقامت موجب صدق اعتقاد و سبب فرط اعتماد
اولدی همان حسن اهتمام که منقوض اولان احکامک تمامندن قرار سابق اوزره
قیام امک کرک فریسه ایتدی بو قضايله بوقضیه نجه فیصل بولور و بوسر انکست
تلفله بوعقد نجه مغل اولور که ملک سوابق عهودی فراموش ایتدی و ^{سبب}
حساد و وشایت رباب افسادی بمع قبوله کوش اندی **نظم** ای انکه دل
از وفا پرداخته • بادشمن من تمام در ساحت • کربا هر کس عشق چنین باخته
هر کز حق هیچکس تو نشناخته • کاجوی ایتدی بوا موردن خاطر که هیچ نشنه
خطور اتمه سن که نه سنک خدمتکده شمه قصور و لشدر نه بزم همترده
شایبه قصور اولسه کرک خاطرک جری قلبکی طوت و استظهار تمام ایله اتمام

مصالح خاص و عامه اتمام ایت فریسه ایتدی **مصراع** هر روز مراسری
 و دستاری نیست **جایم** اولدی که بود فخر بکافصد فاسد حساددن مضرت
 عاید دکلدر اما بازار جهان مفا سداهل فساددن کاسد دکلدر تا ملک
 بنم حقه غنایه باقی و لا حاسد لک قصد فاسدی برقرار اولق مقرر در
 چون ملک سباع ساعیلرک کلامنه شرف استماع پورب یلد لک ملک جانی
 هتین ولین در هر خطه تمهید مقدمات تحلیطی تجدید ایدوب هر ساعت
 ربان نقای بر کار و کلام سئله تکرار اتمک محقق هر پادشاه که کلام ساعی
 فتنه انکیزی استماع جایز کوره و سخن جین و نفاق آینک زر و شعیده سینه
 التقات کوسره اکا خدمت اتمک جابنا لوق در جان الله یازی اتمک اهل خرده ناملا
 و ناموافق **مصراع** هر روز مراد تو زوید جانی **جایم** اگر ای ملک اراسه
 ملک صواب کور سه بن بند تقبل اعباء وزارتدن ایا اندو کلک سبن انها
 ایدوب شیرازت و پردی فریسه ایتدی اگر ملک بونید جانی یاد ایدوب
 بیدا جلاددن آزاد ایتدی ایسه تطف و تفضل جتدی ایدی از نعمت عظیمه
 و عنایت جیمه ملک کرک کیفیت حالی تحقیق امدن ادباب عرض کلامن تصدیق
 ایدوب مرسیاست بانبده شتاب نمکله خانه وقار و ثبات شاهی بی خراب
 ایتدی لاجرم انک مکارم بادشاهانه سندن بدکان و عواطف خسروانه و محرم
 بیکرانه سندن نا امید وارم دراکه کندونک سوابق تربیتین و بنم سوالف خدا
 بلا فایده بقاء مشور ایدوب کندونک پرورده دست هتین ونه سبب نظر
 عنایتندن مجبور بیکه داین حیانتدن دوطلمک دلدی و برتیمت حقیر لیکه ثابت
 اولدوغی تقدیر جده دخی مقدار واقعی بندو که ظاهر در عقوبت عظیمه و اکورد
 پادشاه سوبله کرکدر که جنایت عظیمه و جرایم کثیره دخی مشرب عنونی تیر اتمیه
 فکیف که بیسیه ننه که شاه من کدو حاجتی جریمه عظیمه سی واریکن رسوا و ملاست
 ایتوب دامن عنفو و مساحله آنک شناعتن ستر ایدی کاججی ایتدی پنجه

اولم شد داوُل **حکایت** فرهیسه ایتدی روایت ایدر لکه دار الملت یمنند
بر پادشاه وارا یدی که فروغ صبح سعادت جبین بینند باهر و لمعه نور
عدالت چهره آینه باطنند ظاهرا یدی **مثنوی** سهری که آسمان در رهش
گاه بار • ز پروین و جوزا فساندی نثار • نسینند بزم کسری وکی • فریدو
مکر شاه فرخت پی • بر کون بر حاجیه متغیر و لوب در کا هندن آنی رد و باب
عواطف شاهانه بی اندن سدا ندی پچاره حاجب مفارقت درگاه پادشاه
طاقت کور مدی و جلای وطن و ترک دیار اتمکات صلاح کار و مصلحت روزگار
کوره مدی ناچار کوشه کاشانه ده تقاعد اختیار ایدوب کاه کند و تک حال
پریشان نه اغلردی و کاه روزگارک اطوار عجیب الشاننه کوردی **فرد**
هر شب از سوز درون بر حال بهماری خوش • کاه میگویم چون شمع و که بستم میگویم
عاقبت شدت حال و قلت مال و کثرت عیال دن مستحضر ایال اولوب شوک
هنکا مد که شاهک ضیافت عظیم و بارعامی ولدی حاجب پچاره بعض
اجناسدن اسب لطیف و جامه شریف استعاره ایدوب بندی درگاه کار
شاه کلدی در بانلر کان اندر که شریف خسروانه ایله اختصاص بولم شد
و بوند کلسنه فرمان شاهی باعث اولم شد رکسه آنی منع اتمدی حاجب اقدام
ایدوب بارگاه کوردی و شاننه مناسب مقام طور دی شاه بر فضای
دلکشدن چتر شاهانه تور مسندی وارکان و اعیان ایله بزم شرابه و ترمشک
نظم سهاط بزم دونش که کشاننه • کش ساعر لرا ختر دن نشانه • طبعقر پر
کباب کبک و دراج • صراحی لر خوس آتشین تاج • نذر و بادیه جام استیانه
بط سین او کندن نقل دانه چون حاجی کوردی در یای خاطری اضطرابه
غضبی التها به با شلیوب خاطر ند سیاست داعیه سن ظاهرا ولدی به
توقت ایدوب دله مدی که مجلس عشرتی منقص و نشاط پاده خوشگوار
اندوه آواره مبدل اوله کرم اصلی بی آنک کما هندن مساعنه مسابقت

کو ستردی و سخاوت جلی ہی انک جرمہ سن کا لعدم فرض قلوب بومطراعت
 مضمون خاطر عاظرہ عرض قلدی **مصراع** تو بادہ نوش و گرم و ذرا الضمان
 علی چون حاجب بشرہ شاہ نظر قلدی و مشاست و بشاست و نشاط
 و انبساطی برقرار بولدی فی الحال سار خدام جان سپار کی دامن خدمت
 مکر جانہ استوار اید و باول مقامہ مناسب و لان ہر عملہ اقدام و ہر شغلہ
 اقدام اہتمام اوزرہ قیام قلدی فرصت بولوب فی الحال بر طبق زرینہ کہ ورنہ
 پیک مثقال ایدی دامن قیاس السنہ الدی شاہ ابدن بوجہ کتے مشاہدہ اید چک
 بلدی کہ آنک بوجہ اتہ یاعث فقر و فاقہ و صیف معاشہ عدم طاقتہ در دامن
 حلم ایلم عین ستراندی و اول جرمہ یہ قلم عفو چکدی مجلس آخر و بخت چاشنی کہ
 انک طلبند شور و شععی جددن کچور در و حضار مجلس مہم قیلوب قصد
 اندر کہ زور و زار لہ آنلرہ اقوارا ندورہ لرشاہ مقربان در کاہدن برندن
 استفسار اندی کہ نہ حادثہ اولدی کہ برجامتک بویلہ انقلاب و احتضار اینہ
 یاعث اولدی صورت حالی اعلام اید چک پادشاہ ایتدی خلقی بحضور
 اتمک کہ انی آنلر المادی آنانی دخی کورمدی اول کسہ کہ الدی یدی و یرمک
 محالدر و اول کسہ کہ الدی یدی و یرمک محالدر و اول کسہ کہ آنانی بلدی
 دیو و یرمک ممسح حاجب باد کاہ شاہدن طشرہ چقوب مترنہ کتدی و بر
 پیل تمام اول طبقک بہا سیلہ معیشت اندی عام مستقبلہ ہان اول جشن
 خاص و بارعام حاجب ینہ بر جیلہ ایلہ یار کاہ شاہدہ دخولہ ظفر بولدی
 و مقام معہودند طورب سار خدام کیہ خدمتہ مسغول و لدی شاہ چون
 آبی کوردی و کتہ دعوت اندی و آہستہ ایتدی بکمر کہ طبق دستک
 اولن زر تمام اولمشدر و یکسک کاسہ رباب کی ہا طبق نہریند رخا لے
 قالمشدر حاجب روی تضرعی زمین نیازہ اوردی و جین مسکینے خاک منہ
 سوردی و زباز نکسار و اعتذار لہ ایتدی **پیت** کامکارا چشم از ماہ جا

دور باد • خانہ عمر تو تاد و را بد معمور باد • بوفعل شیعہ کہ بندہ
 صا دا و لمشد بوفکر اولندی کہ شاید پادشاه و یا مقربان در کاھدن
 بریسی کورہ بکا سیاست پورہ کہ آجلق محنتدن حیانتدن طورم و نان
 حسرتدن جانندن ال یویوب طور ورم واکو بوسعدت مساعدت امینون
 بو شاعت پردہ حقادہ قالورسہ باری برچ کون سدر مق اولاحق
 قوت الہ کورم عین الیقین بلورم کہ ضمیر منیر پادشاه بنم حسب

خامدن آگاہ و صدق مقامہ کواھدر **پیت** دارد آن شمع دل افروز
 آگهی از سوز ما و اندرین دعوی کواھ ماضیر پاک اوست • ملک ایتدی
 راست سویل رسن سنک کیفیت حالک بکا طاھرد و صدق مقام کہ
 حسب حالک برھان باھرد و رحمت و شفقتہ لایق سن و عنایت

وعاظمته مستحق پس فی نواخت اید و بی نینه منصب سابق اوزره مرتبه اولی سن
 از زانی پور دی بو مشك ارادند فی مراد بودر که قلوب ملوک نامیدارد ریای
 ذخاری بی کران و نه کارا و ملق کرک تا خس و خاشاک سعادیتله کدورت
 پذیرا و ملیه و حلم و وقار سلاطین عالمقدار کوه باشکوه کبی ثابت و برقرار و ملق
 کرک تا سدیداد خشم ایلد مترنزه اولمیه **نظم** یادل نیکان بنود خشم
 هیچکمی کوم نباشد خیار خس بغیاری رودار جای خویش کوه زدامن نکشد
 پای خویش شیرایتدی سنک کلامک اگر جبر راست و درست در اما تلخ
 و درستد رنوش داروی بضیحت خوش مزه و خوشی را و ملق کرک تا آنک تئاول
 مریضه دشوار اولمیه طبع پیماری داروی نا خوشگوار دن اگر چه علت صحتی^{السه}
 دخی مرارتی سببیله کاه اولور استکاف و فقرت قلوب اول سببیله نعمت صحت
 و دولت حیانتدن محروم قالور **فرد** کسی که او بشکر خند دل تواند برد
 جواب تلخ چرا کوید از چنان دهنی **فریسه** جواب و پردی که بلی کلام ملک
 بویاید راست و درستد رولی ملک فعلی ابطال حق و امضای باطلد بنم قو^{لمدن}
 هنر اباد درستد رجون ملک تحقیق و اظهار صدقه اصحاب عرضک ترور
 و بهمانی بویله سلت استماع قلدی لارمند که اهل حق کلام بضیحت انجای
 که محض صدق و عین صوابد را کاکران کلیه زینهار ملک بنم بو بضیحتی کسنا خلعه
 و سوء ادب و نسبت اتمه سنکه ایکی مصلحت کلی متضمند را اولابوکه مطلوب ملره
 استغاثه و تنظیم ایلد نسلی وقاعت کلی حاصل اولور و باد ناله و فریادله خاطر^{لورندن}
 عیار اندوه و ملال زایل اولور پس اولی بودر که قلمده خار تسویش دن هر نه
 واریب اظهار امکله ساحه ضمیرم خاشاک غل و غشیدن پاک آیدم تا ملکه بنم
 حضور و غیبتم یکسان اوله و نه انجانده ضمیرم بر نشنه قائمیه که بعد ترهان
 موجب کفران و عصیان اوله تا نیا لارمند که بوقضیه ده حاکم عقل و خفا
 وعد لجهان آرای ملک اوله و هر نه قضای که امضا قله کلام منطقی تمام

استماعدن صکره قله لاجرم واجبا ولدی که صورت حال تحتی حاکم عقل شاه
اعلام ایدم وصف درد و زحمتی لطیب عدل ملک فلک درگاهها
تمام اهتمام ایدم **مصراع** چون توان در دارطیب خویش پنهان داشتن
کامجوی آیددی ددک کی دراماسنی بوغراقیدن استخلاصه عنایت کلی مورد
که فرمان سیاستد نصکره اعطاء امان کج کلی نعام و عظیم احسان اولمز
فرسیه آیددی بنعم اولدق عواطف ملک شکر قلزن و حیاتم اولدق
مکارم شاهنشاهینک عهد سندن کله مزن **مثنوی** اگر هر قل تمند
اولسه بردل • بونعت چوزسکا شکر اید **بیک** ییل • ادایید میوب بیک
برینی • بلوب عجم قلام آخر یینه • حکم سیاست و امر عقوبتد نصکره
عفو و مرحمت جمیع نعمتار دن اولی و راجحد و فضیلت و عربنی جمله سنت
اوزرنه ظاهر و وافحد که سایر نعم و سبب تربیت ایداند بونعت مدد
آواش روح رواندر **بیت** بر جان و بردلم نظری کرده یلطف •
جانش درهین منت دل شرمسار نیست • جمیع اوقاتد ملک خالص
مخلص و مطیع متخص بند سیم و نقد جانی انک رضا و فرمانده ایدرم
حالیابو جراته باعث دکلدر که رای ملک رای مدکی خطابه مشوب قلم یاخا
دم تعلقی قلت تانی و سوء تاملله معیوب قلم اما جاهل لک حسدی اهل
هنر و کفایت حقندن عادت مستمور رسم معهود در و اصحاب عقل و ارباب فضل
نادان و اهل جهل میانند دایما مغبوط و محسود در **مصراع** بخار حسد نیست
کل و فضل هنر • بعضی کار بر بو باید سپورمشدد • از حسد نا اهل ارکودید
زان بود کز من بدل دردستش • حاسدان هستند و ما را باک نیست
بی هنر آنکس که حاسد نیستش • و دعای حکما که بت محسود اهان • بونکه ایما
ایدر کامجوی آیددی قصد حساد و مکر اضداددن نه باک که کلام درو نمک
فروغی اولمز و هنرمند لک فضل جیند بی هنر لک حیل سی سهاکی و ظهور می نمود

نو گو بولن **مثنوی** نه د کلو صبح کا ذب فلسفہ تزویر • اید مرقب شبید
 نور تابیر • طویلور عاقبت کذب و خطاسی • همین یا اینده قالور یوز قواسی
 باطل همیشه مقهور درو حق دایما منصور مثل مشهور درک **الباطل یفور**
ثم یفور اهل حسدك قد حيله رونق ارباب خرده ضرر کلز و تعیب بد کویله
 مرد باک دامن ملوث اولن **قطعہ** کردی گفت ترا دشمنی دون باکی نیست •
 من به آنست که او مرتبه زرشکند • طعن خفاش کجارونق خوشید برد •
 سنک بد اصل کحاقیت کوه رشکند • سن من بعد افساد حساد و قته اهل
 فساد دن ایمن و مطمئن کرکسن که بر آنلرک کلمات غرض امیننه سرف التقات
 بود غر و فساد فتنه انگیزنه حیز اعتبار کوور مرز فرسید ایتدی بی اما که
 اولور که اعدا **خذ لهم الله تعالی** حسد جهندن دکل بیکه نصیحت طرقتید
 قبح ایدر لر شیر ایتدی بوبانی نه حیلله ایلله فتح ایدر لر جواب و پردی که
 فلا نک قلبی و وههم وحشتله طولمشدر اول سبیدن که انک عقوبتنه
 فرمان صادر اولمشدر و دماغنه تحت یول بولمشدر اول جهندن که انک
 بر تنند عواطف حسره انه ارزانی پورلمشدر رحالیا و حضرتدن هم
 آزرده درهم بدکان من بعد نه مطیع فرمان ونه معتقد امان **مضارع**
 غافل مشوار هر که دلش آرزوی چون بو تو ویرله مزاج ملک دنک پذیر
 بعید دکلدر که ملک جانیندن دخی بد کانلق بدیدا اوله الحق ملوک الیق
 و حرم سلاطینه وفق بودر که بندج جفا دیدن ایمن اولیه و منزل سنند
 دوشمسه یا بلا غزله مبتلا اولسه و اول شخصه که رتبتند اندن ادنی اوله
 اندن تقدیم اولمش اوله اعتماد قلبیه کاجوی ایتدی بو عارضه بخره داروی
 فکرله علاج پذیر اولور و بو عقد بخره انا مل تد بیرله کشایش بولور فریبسه
 ایتدی اول کسه که عاقل در تحقیق پیلور که آنلرک بوباید کلامی بغایت
 باطلدر و او هام خام و تحیلالت نا تمای حیلله صدق و صوابدن عاقل در

زیرا که بمقولہ حوادث کہ ما پندارند حادثا و لور بنیاد اعتقاد جا بیند
 احکامہ باعث اولور اول سبیدن کہ اگر ضمیر خامدن اہمال و تقصیر فہم
 اند و کہ اجلدن تغیر پذیر و لور سہ اکا خشم ایدوب حالتہ مناسب تادیب
 و کوشمال ایدجک لاسک خاطر ہندن آثارا تفعال زایل اولوب کثیر و قلیل
 ضمیر ہل اولان عبار خدشہ و ملال مضحک اولور و چون حاسد لک توہمات
 فاسدی اید و کن پہلہ ارباب غرضک ترہاتہ اعتبار و التقات امتیوب اول
 کمسک فرط اخلاص و امانتہ اعتقادی و کمال صدق و دیانتہ اعتقاد
 دخی زیادہ اولور خدشتکارک دخی کوکلندہ خوف و ہراس و لپچی کوشاک
 بولپچی ایمن اولوب انتظار بلا عذابندن خلاص بولور **بیت** در غم افتادہ
 و از اندوہ و غم آزاد شدم • در بلا ماندم و از بیم بلا وارستم • شیر استفسار
 اندی کہ حا کو لردن حق نغریا سو وطن اتمک کوک جواب و پردی کہ اوج نوعہ بری
 اولکم بنای جانی پادشاہک اہمالی سبیلہ و اہی اولہ ایکیجی اولکم پادشاہ آہ
 عزیز غنائیتلہ منظور قلم و غی اجلدن بد خواہلر کا ظفر بولہ او جیجی اول کہ کدیمین
 و عرف جبین ایلہ تحصیل اند و کہ مالہ پادشاہ طمع ایدوب لذت الہ کا مجوی
 ایندی ایتدی بونلری نہ طریقہ تدارک ممکن در ایتدی بونکلہ میسر در
 کہ مخدومی اند رضا و صفا اوزرہ اولہ و ہر لحظہ اکا عنایت تازہ و عاطفت
 بی اندازہ روا پورہ چون ملک بوبندہ نک حالت تدارک ایدوب رضای کلہ
 و صفای تمام ارزانی کورہ رخسارہ خاطرہ نہ و جملہ خدشہ و آزار باقہ قلم
 و اعدا پنچہ فرصت بولوب افساد یا بنہ نہ طریقہ رخصت بولہ بوجہ ایلہ
 امید و اہم کہ ملک بنم اعتذار می قبول پورب بردخی دام آفتہ کرمادامینہ
 و بنی قولہ کہ بونپا باندہ ایمن و مرفہ ساکن اولہ و صفای نیت و صدق
 عقیدت ایلہ و طایف دعا و ثنا مالکی ادا قلم **بیت** بروزد رسن شنای
 تو میکنم تقریر • بسبب و طیفہ مدح تو میکنم تکرار • کا مجوی ایتدی قوی قلب

۸۴
 اول سن اول بند لر عداد ندن دکل سن که سنک حقلک بومقوله تمتلر
 مسموع اولم و سنک با بکلت تماملرک کلام سعایت آمیزی محل قبول و موقع
 رضایوله بزنسک حقیقتکه واقف و مشور درو عین الیقین بلمشور در که وقت
 مختلفه صفت صبرله موصوف سن و زمان نعمت ادا شکرله مستغوف سن
 خلاف دیانتی و خیانتی شانکه عظیم شین بلورسن و رعایت مروت و فوقه
 دمتکه دینر بیک فرض عین قلورسن پس بزم عنایت بی عایتزه وابق اول که سنک
 و فور عقل و کفایتکه اعتقاد خرو کمال صدق و امانتکه حسن اعتماد فرمضان
 اولمشدر من بعد هیچ و جمله کلام خصم موقع استماع بولوق میسر دکلدر
 و هر تقریض و کناشدری قدح صریح محمول اولوق مقرر در **فرد** زین
 پس سخنان فتنه انگیز حسود در باره دوستان خواهیم شنود **فریسه**
 ابدی چون عنایت ظل یزدانی اوستمه سایبان اوله حساد باکلت قصد
 کید ندن نه پاک و دولت رضای سلطانی حارس نکبان اولیچو خصم بد
 اندیشک معارضه سندن نه غم نه تشوش **نیت** بعد از نیم چه
 غم از تیرکچ انداز حسود چون محبوب خان ابروی خود پیوستم **پس همام**
 تمام ایله اتمام مصالح خاص و عام قیام ایدوب ساعت بساعت مرتبه
 ربی متزاید و مدارج تقویت و تمسیت ده متضاعدا ولدی تا کمال صلاح
 و سداد له محل اعتماد کلی و محرم اسرار ملکی و مالی ولدی **نیت** نهالش
 بدان کونه شد سر بکند که از آسمان سایه برتر فکند بود را اول پادشاهک
 داستانی که ملازمان آستانی میاشده بعض مخالف واقع اولوب اظهار تمام
 حشم و غضبند رضاکه مقام کمال رضا و طلیه کله عاقل کامل و هو شمند
 فاضله مشبه دکلره که بوباید مذکور اولان امثال و حکایات انواع نواید
 و اصناف منافع شمشلدر اول کسه که تائید آسمانی یله مؤید و سعادت
 جاودانی ایله مغلذ اوله عنان هتن کشف رموز حکمایه معطوف قلوب کمال

غریبتن فهم انشادات علمایه مصروف قله تا دار الشفای طریقتن دوا ی
 جانفرا ی حقیقت و اصل اولوب بدکان معالجات اطباء روحانیه ایله
 علت پر خطر جهالندن اغاقت بوله **نظم** داروی تربیت از هر طریقت
 بستان • کادیمی بر از علت نادانی نیست • روی اگر چند پری چهره و ریا
 باشد • نتوان دید در آینه که نورانی نیست • عابد و زاهد و صوفیه هر
 اطفال رهند • مرد اگر هست بجز عالم ربانی نیست • **باب ۴** **دهم**
طریق مکافاته جزای اعمال و سزای افعالی بیان آید • ایشلم تمام تعظیم
 و تکریمه پدید پای حکیمه ایتدی استماع اندم اول داستانی که مشق در
 شاه و سپاه بیانتند و افع و اولان خلاف و خیانتی و فرمان عقوبت و ^{سیاست}
 و عاقبت الامر تجدید مراسم عاطفته مراجعتی و نظام ممالک و مصالح
 خلائق همچون بر امین کامن کافی ید مرید عقیدت و عنایت و جانب
 باطله میل دن مجانبته و قول حق و کلام صدق و میل و مدهانتی حال ایشلم
 که بیان قلند اول ستمکارک داستانی که رعایت نفس و صیانت حالی همچون عباد
 آفرین کاره اند و آزدن خالی اولمیه و اندن ان تجارت و نهضت عقلانی سمع
 قبوله اصفا قلبیه تا عاقبت اندو که افعالک دام مکافاته گرفتار اوله برهن
 ایتدی اضطرار آزاری کد ویر شعاریلر مکر بر جاهل که نور حق طلت میابند
 فرقدن غافل اوله بر نادان که غایت عناوت و جهالندن بیابان عوایت
 و بادیه ضلالت سرگردان اولوب عواقب اعمال و تبعات افعالندن اندیشه
 قلبیه با صبره بصیرته خوائیم موردن مکفوف اولوب اسادت و کفر مکافاته
 عین یقین ایله مشاهده آید میه اما اول عاقل دانش در که دید عقیل کحل الجواهر
 توفیق ربانی ایله منور و گلشن جانی و اوج ریا حین عنایت رحمانی ایله معطر
 اوله و ایندیه بجز رضا و بره کد و نفس نر لایق کور مد و کن آخر حقت بجز رو کور
مصدق • میسند بکس بجز خود میسندی • خیر اگر شر هر عمل همچون بر خرا

مقدور دالیه اول مقدور اول فعله مترتب اولیو مقدر در عدم ظهوری ایلله
 مسرور تاخیر و تراخی ایلله مغرور اولیه کون که **ان الله بهکل ولا یمهل**
 فحوسی مقتضائی و زره شاید استدرج ایچون امهال واقع اولمش اوله
 که تربیت جزای اعمال بر مدت مهلت محال وارد اما احتمال امهال بحسب العاده
 محال در دنیا بر مزرعه در که خیرا کوشاند نه اگر لسه آنی بنجر لرو بر مشعره
 که در داکر صاف اندن نه اعتراف ایدر لسه انی ایچر **ان احسنتم احسنتم لانفسکم**
وان اساءتم فاعلمنا پس هر کسه که میوه سعادت ابرم دیر تخم سقاوت کاک
 کون و هر کسه که زخم سهم المدن و هم ایلیه کان ظلم و ستم حکم کون **کون پیت**
 اسأئده دلا چو قدر مخافات • که اولور آنک برینه پیک مکافات • پس حال یکدر
 اساء بدن احسان • چو کند ویر ایدر لسه انسان • فرضا که برکسینه کندو
 ذرق و تد لیسن ترور و تلبیس ایلله اور تسه و افعال قیجی اعمال حسنه لیا سندن
 کوسر سه تا بر مرتبه یه که خلق کا مدح و ثنا الله و ذکر و حامدی مشارق و مغا
 سار و شرمدا یی قوا ه ناس و السنه عام و خاصن دایرا و لسه بو وسیله ایلله نتیجه
 افعال ذمیه هرگز اندن مصروف اولیو یوقدرو یوتکلف ایلله ثمرات خبث باطن
 و تبعات کدورت نفس اندن تخلف قلب یوقدرو مثله دهقان بریر تخم خطل اندن
 فی شکرتیه اعتقاد اندر سه بی شبهه بو حیلله ایلله ربع و زرعی متغیر اولسه کون
 و اول تخم که اکشد و خطلدن غیر یثرو یومسه کون **نظم** چونکه بد کردی
 مترس ایمن نباش • زانکه تخم است و پرو باند خدای • چند کاهی او پو شانند
 که تا • آیدت زان کورهای بد حیا • داد حق نان از مکافات آگهی • گفت این
 غدا تم به عذاب • چون برکسینه حقیقت مکافات بلوب اسأئه مترتب اولان
 آفات و مخافات اکلیه شاید که سرایت **ومن عمل مثقال ذره خیرا** آنکه ضمیر
 سرایت ایلیه و جانب اساء بدن جناب احسان و انسانیته میل ایدوب ستمکادق
 و دل آزار لعدن توبه و انابت ایلیه **مصراع** این نیز بتوفیق تواند بودن • بوقعا

مناسب امثال و اسما در و بومقاله موافق آثار و اخبار در داستان
 شیرصف شکن و مرد بترافکن رای استفسار آندی که روایت اولمشدر اول
حکایت برهن آید ای امثال کلمشدر که ولایت حلبی بر پیشه و ارایدی
 حیاض و انهار له مشحون و ازهار و اشجاری حد حساب و قد لك شماردن
 پرون **فرد** کل و بید و شمشاد و سرو خد نك • بهم برشد سناخ هر
 سناخ نك • اول پیشه ده بر شیر جفا پیشه و ارایدی ماده جنك و پر
 خاشه ا ماده بر پیل تن که بهرام فلکی بر حله ایله کور کی شکا را یدردی و شیر
 کردن هیبت و سطوت و وصولتدن کا و زمین کے تحت ال اثریه فرار ایدرد
مشنوی خشم و قنند کوسر سیدی دندان • اولوردی هیبتند آب
 سندان • کوزی کویا که تور پر آزر • دهانی غار اما که پراخکر • هواره
 سفك دم ایله مشعوف و ظلم و ستم ایله موصوف ایددی و پنجه دُ هانی
 خون حیوانا تله آلوده قلوب سیاع میاستند هتک و قنك و قهر و جور له
 مشهور و معروف ایددی **پیت** شیر غضبیه کویا اولمشدی پرورین • ظلم
 و فساد و شرردن اولمشدی افرین • حشمتند و خوشدن برسیره کوش
 واله ایددی که لیل و نهار در کاهند خدمتکار و وزیر مصلحت کنار
 ایددی چون صورت حالی بومثال اوزره کوردی انك نتیجی ظلم و نغی
 پیدا ندن قور قدی **من اغان ظالما سلط علیه** و عیدندن و هم
 و خوف ایدوب قصد آندی که اول پیشه دن رخت اقامتی کو تور ب انك
 ملا زمانن ترك اید و پر کوشه ده منزوی و لوب عزلت و فراغت مکرین
 میان جانه برك اید **پیت** بر سر از صحبت انكس کز و خلقی بازارد • باتش
 هر که شد نزد يك پیم سوختن دارد • بو فکر له صحرا بر متوجه اولدی کیدرک
 بر پیشه کنار نه کلدی کوردی بر موش تیشه دندانله بر درختك عرقه کسر
 و بتراب ایله بنیاد پختی خراب ایدر و درخت زبان حالله اکا خطاب و غتاب

26
ایدر که ای ستمکار دل آزار پنخون جانمک رسته لپین که عروق شیرین منزه
نیغ پیداده قطع ایدرسن و تیر آزار ایلده بنای پینه می یغوب خله یقی راحت
ساییدن و منفعت میومدن پنخون منع ایلرسن **فرد** مکن بدی که بدی را
جزا بدی باشد. بگیش اهل مروت بدی دوی باشد. **موش** انک زار لغنه
التفات و اعتبار امتیوب همان اول ستمکار لپن اوزره مصر و ستم اولدی بواشاد
گاه بر ما رکماندن بتر چقرکی کیندن چقدی و تیر قصدی موشه راست ایدوب
هماندم قلاب نفیس سوراخ دهانن چقدی سیاه کوش بوضوئیدن تجربه حاصل قلاب
بلدی که آزادند آزاردن غیر و نشسته کور خرامیش و خاردیکن کل مراده ابر خرامیش و خارد
غیر نمک و پر خرامیش **پیت** بد میکنی و نیک طع میدادی. جز نبندو جزای بد کرداری
همان اول زمانه که مارا کل موش ایلده تشویش جوئی فراموش ایدی خوش حال و فارغ **الباب**
بودرخت سایه سنده خلقه اولوب ایدی اتفاق بر خاد بیشت بوی طعمه ایلده اولد شتی
کشت ایدرکن اوله مقامه کلدی ای خوان غفلتده بولوب نغمت غنیمت بلدی فی الحال دم
ماری اغریله دو توب باسن اچر و چکلی فارغ اولدی مار غایت اضطرابند

كان كبي سچ و تاب ایدوب سپر سینہ سن آنک تیر خار نہ اوردی تا بجلد اعصاب
 خار له من کب سوراخ اولوب هزار ناله و زار له جان مالک ناره اصره
 سیاه کوش صغیر روزگارده رقم اعتباری آخر معاینه قلدی ما چون مار
 کاردن قالدی خار پشت کربان خفادن باش چقره ب بعض حسای ماردن
 که اکا غذا اولمغه صالح ایدی تناول اندی بعد باش میس کمونه چکوب روی
 سطح زمیند کوه حقیقی کی طوب اولدی یاندی ناکاه بر رویه کوسنه اول
 صغره گذرکن اول مقامه اوردی خار پشتی که لقمه چرب و شیر بایدی اول حالت
 اوزره کوردی بلدی که با وجود حدث خار کل مقصود ارمک میس درو کلید مکرله
 آرزوی اچق مقصود در پس خار پشتی پشتی اوزره دوندردی و آستنه بتول ایدوب
 شکلی اوزره برچ قطره کوندردی خار پشت باران اولق بصور یله که صدف کبی باران
 شفقندن باش طشره چقره دی رویه هاندیم بو غارن محکم طوبت باش بدندن
 قوپردی کوسندن استهای تمام ایلد اکل اندی بو سن اول مقامه قودی کندی
 هنوز رویه فراغت کلی حاصل اولدین کوردی که بر سگ دوند کورک کبی دوند
 بر کوسنه دن چقره کلدی رویه باهی خواب خرگوشه اولوب پاره پاره کلدی و خجیم
 و شمعندن جوع الکلبین دفع اید جک مقداری یدی بعد حضور قلبله بر کوشه
 یاندی ایددی سیاه کوش بو عجوبه لری که هریری تحقیق مکافاته دلیل ظاهر
 ایدی کوروب نهاتخاته قضادن قضای قدره کلچک حالات اخر منتظر اولوب
 طوردی ناکاه کوردی که بر پلنک تیر چنک خشنک بر طرفدن کلدی سک بوندن
 متنبه اولجی نیش دل شکار له سینہ سن دلدی کلبک قلبی طشره چقره ی پلنک
 مکر بر صیاد ک کینکا هندن خلاص اولمشدی صیاد تیر خدنگی شصت کانه
 کانه راست ایدوب اردنه دشمنش ایدی چون پلنکی سک مشغول کوردی
 امان ویر میوب همان قبضه کاندن خد نک دلدوزی پلنک جانبنه کوندرد
 تیر راست صاغ طرفدن کیردی صول جانبنه چقدی زمین قوکه قوت دید

زمان آفرین و احسنت او قودی • فلک گفتا خوشست آن قبضه و سصت
زمین گفت آفرین بر آن دست • هنوز پلنک د و ترجیا شدن رمق واریکن
صیاد کلوب بویینی او ردی و سر عتله بوستن بدندن یوزدی اتفاق اولی
مقامه براسب سواریتشدی و ل پلنک پوسنه بغایت منقش و دلکش
طعی و شدی صیاد اول باید عناد ایدوب عاقبت مکالمه لوی محاصره
و خاصه لوی مجاد لیه و مقالله یه ایرشدی ثنای کارزارده مرد سوار شمشیر
ایدا رایل صیاد ک باشن لشدن ایردی و بوست پلنکی آلوب یولنه کبردی
هنوز بر فرسنگ کما مشدی که اسبی خطا قلدی سوار پشت زیندن رو
زمینه شویله یقلدی که همان اول زمان اول مکانه جان ویردی نرمان برد
اکا امان ویرمدی درمان بردم اکا امان ویرمدی سیاه کوش بوخهر لک
هر برن عین یقین ایله معاینه قلدی سبب زوال ظن و کان و سوجب حرنید
ایقان و اطمینان اولدی شیر چون اندن بو خالقی مشاهد اندی حضور نه
دعوت ایدوب ایتدی بنم سایه دولتمه راحت ایکن و آستانه فلک دفعه
معجور احسان و مستغرق نعمت ایکن درگاهدن کتمه و ترک خدمت و ملازمت
اتمکه سبب ندر سیاه کوش ایتدی ای ملک بکا بر خاطر خطور ایتدی و سویا
دلک بر سودا ظهور ایتدی که نه تکلم اقدارم و ارنه سکوتر و قرارم **مضراع**
سویلرسم اولورم سویلرسم راز آجلور • حال دل خوشی از تو نهفتن مشکل
وزیم رقیب باز گفتن مشکل • اکوهت ملوکانه امان ویره و بر وجهله
عهد و پیمان پیوره که انک بعضی مکان پذیرا ولیه حال خاطر یی علی وجه التمام
خاکبای ملکه اعلام ایدم شیراکا امان ویردی و عقد و عهدی مقرر قلوب امانیلر
موکد قلدی سیاه کوش ایتدی شویله معاینه قلورم که هیئت ملک از خلقه
مصرف درو عیان قدرته بیگانه لره ایذا و اضراعه معطوف درنیش جفا سیله
ریشدر سینه لر خار از اریله شوش بن بو صورتدن بغایت ترسانم و بو معیندن

زیاده هراسانم **مثنوی** صقن مظلومدن کیم نالش ایله • که نالش واری
 واری جوق ایله • سیر چون کلام سیاه کوش کوش ایدی دریای خشمی
 اضطراب ایدوب جوش ایدی ما عهد معهود من جگر ضروری کذب و غش
 جبر و اول جواب من موصی ایدوب ایدی سنک حقلده خود بنم جابمندن شمه
 شتم صادر اولدی بلکه سنک متعلقا نکدن بر فرد بندن رنجیده خاطر اولد
 پس سایه عنایتدن فرار اتمک علت و سبب نه و حای حایمندن کار اختیار
 اتمک باعث نه سیاه کوش ایدی بی عواطف ساها نه دن شرمندیم
 و بند مکارم خسروانه ام نازند ام اما هیچ صاحب مروت ظالمک توری سن
 کورمکه تحمل اتمو مظلومک نالش اتمک طاقت کور خر **مثنوی** وجودت
 پریشانی خلق اذوست • ندارم پریشانی خلق دوست • من ز پنیوای نیم
 روی زرد • غم پنیوایان فراخته کرد • بودند غیری شاید که ملک بواش
 بیدادک شامتی دودنه بویانه مقربلردخی صاحبت سیمی ایله معذب و کور
 باش یا بنجر توری داخی بانه **پیت** آتش چو بر افروخت بسوزد تو و خشک
 شیر ایدی سن شامت ظلم و ستمی ندن بلدک و میامن عدل و کرمی ندن اکلد
 سیاه کوش ایدی هر کیمک که خیشوی استشام را بنجر کلزار خرد و محروم
 اولمیر بلور که هر کیم تخم آزار اگر ضرردن بر کور خر و هر کیمسه که نهال منفعت
 دگر خیزدن غیری نمد بر خر اصحاب تنبر واریاب تنبیه دنیای که دار
 المکافا ندر اول کوهه تنبیه اتمشرد که صواب و خطا آند هر نر که ندا
 استک صد اطر بقیله بعینه ینه سکا ادا اید این جهان کوه است فعل
 ماندا سوی مآید نداها صدا کرچه دیوار افکند سایه دراز باز کورد
 سوی و آن سایه باز ای ملک بن بوکون عین الیقین ایله بلکه چشم جهان
 بین ایله صورت مکافاتی معاینه اتم پس حکایت موش و ماری و قصه
 خار پست و روباه حیلہ کاری و احوال سک و پلنک و صیاد و سواری ملک

۲۸۸
 تعبیر بر بر صغیر ضمیر شری و تصویر اندی و زبان بضمحه اندی ای ملک موش
 که پنج درختی تیغ ستم ایلده کسدی طعمه مارا ولدی مار که زهر قهرله موش هلاک
 اندی نوك سوك خار پستله هدف تیر و مارا ولدی خار پست که خار ظلم
 ماری بپاه اندی روز کارانی ناکاه کرتار دام حیلله روباه اندی روباه
 کمراه که خار پستک خار وجود فی کلزار جهان دن قلع اندی سک کوسنه قصاب
 وارد ست آزار له بوستن بدن دن خلع اندی سک دخی اول پیداد شکجه
 پنجه پلنکه کرتار اولدی پلنک دخی خد نک صیاد له کشته پیکان زهر آبدار
 اولدی صیاد هم پرجم و طمع کارا ولدی جلدن خرمن حیاتی هوای شمشیر آبدار
 سوار ایلده صا و لردی سوار دخی ناحق پیره قتل نفس اختیار اند و که سیدن
 طعمه تیغ بوارا ولوب جزای کار و سترای کردارن بولدی و الحاصل هر برینک
 جزای علی طریق مکافاته کند و لره واصل ولوب **فقطعه دابر القوم الذین ظلموا**
 فحواسی آنلرک حقنه آشکارا ولدی پس عاقله مناسب بل فرض و واجب که بد
 کار لره مناسب دن احتراز ایدوب نیک کردار لمصاحبته اهمل نه ایلده نفسنه
 تازیانه حکمت ایلده تأدیب ایلده اخلاقنه اوصاف ذمیر دن تهنید ایلده
 همتن اصلاح نیت معطوف قله نیتن افعال حسنیه مصروف طوبه **پیت**
 نخستین نشانه خرد آن بود که از بدهم سال ترسان بود • شیر نخوت قوت
 و زور له شویده مغرور اولمشدی و دماغی سودای قهر و استیلا ای ایلده بر ج
 امتلا بولمشدی که سیاه کوسک کلامن قولا غنه قوم یوب رد و نصایحی صریح
 باب و طین ذباب عدایله سیاه کوشهر باد که بوبان کشته قلدی شیرک
 تاب آتش پیدای دخی نیاده اولدی **پیت** ای آنکه پندی دهیم از برای عشق
 چندین مد که آتش مایه نمیکنی • چون کوردی که آنک بضمحه ضمیر شیر اولقدر
 تاثیر ایدر که صغیر پولا ده ضرب پای موری جوشن چارده سنان خار زبور
مصراع او نور می کارگر هرگز سنان خار خاراده • خدمت شیردن فراغت

اتدی و باش آلوب بر جابنه کندی شیر سیاه کوشک بو حرکتدن خشم آلود او تو
 اردنه دوشوب زلدی سیاه کوش کدوسن بر خاراچند کزدی شیر اندن کچی
 کوردی که ایکی اهو بره فضای صحرا ده کزرو ما در مهربان انلرک اردنجه نکبیا نلق
 ایدر شیر انلری صیدک قصدا ندی اهو فریاد ایتدی که ای ملک پیداد در که بوا یکه
 میوه نارسیدک سکا نه قدر غذا اولور و بوا یکی قطره مایله آتش چو عک ندکلو
 انظما بولور لطف ایله بکا رحم ایدوب دیدن فراق قره العینله کریان اتمه
 و قلبی آتش هجران جگر کوشه لرله بریان اتمه ای قهرمان قهارانه باغشلسون
 سنکله فرزند لرك وارصقن که بنم نوردیدن آتدک سنک قره العینکه ایلر بو
 روز کار که عالم عالم مکافاتدر و ظلم پیداده کار پرفا **تد**ر جو بد کردی شو
 امین زافات • که واجب شد طبیعت را مکافات • مکرم شیر که انده ایکی
 بچه سی واریدی که صورت جهانی آنلرک آینه جانلند معاینه ایلردی و نور باصره
 آنلرک تماشا سیچون دلردی اول زمانه که بوند بوا هو بره لوه قصدا تمشد ب
 آند بر صیاد آنلرک بچه لرن صید اتمشدی شیر بوند اهو نلک نضرع و زاری سنه
 التفات اقیوب بچه لرن بچه قهرله هلاک اندی آند دخی صیاد شیرک بچه لرن
 تیغ بیدریغ ایله قتل ایدوب غشسته خون و خاک اندی • مکود شمن خاندان خود
 که بد خاندانها پسندی بدی • اهو مصیبت دیدن نهیب شیر مهیبدن رمید
 اولوب فرزند لری فراقدن هر طرف سر اسیمه کز کزن ناکاه سیاه کوشه طوش کلدی
 سیاه کوش اهو نلک فریاد و اهن کورد سبب جمع و فرغن صور دی چو کیفیت حاله
 مطلع اولدی اهو نلک آتش ناله جانکدا زندن یا ندی یا قلدی و اکا موافقت ایدوب
 بونیتله نوحه و نالسه آخار قلدی **فرد** هر که دلم ارغم دلدار نبالد • از ناله
 راس در و دیوار نبالد • خروش و فغان و فریاد و فراواند نصکم سیاه کوش کا **شله**
 دیروب ایتدی صبر ایله که درد مصیبت داروی صبر له درمان پذیر اولور و بحضور اولور
 که اول بد فعالا ندو که افعالک عنقریب خراسن بولور **بیت** شمع پروانه را بسخت

ولی • زود بریان شود بروغ خوش • اما اول جانیدن چون شیر پیشه به
کلدی وچه لون اول حالت اوزره بولوب باشلری بدنلرندن اوزلمش •
بوسلدی تلرندن بوزلمش کوردی صغیر و فقیر افغانه صاخ شیر آسمان ابر کوردی
درون دلدن اندی آتشین آه • قوردی دود بیده خرکه ماه • برو چهل خوش
ایدوب بر درد له نالشی یلردی که اول پیشه نك اها لیسى نك حال ترازنده کویا
اولورلردی و بر حالت ایله اغلردی و بر زاری ایله اکلری که مرغان ^{هم} نك سوز کلداز
بریان اولورلردی **فرد** چوسیل خون رودار دید های پرم من • چه های دو
که دشمنی بکریدا زغم من • شیرك همنایه سی بر شغال واریدی که کورد تعلقات
دنیا دن دامن سلکشدی **و من قمع شبع** نکه سن لوح توکلدی او قویوب
کوپان فنا عته باش چکشدی **پیت** فارس میدان توکل شد • خیمه تجرای
قناعت زده • تعزیر رسمند خدمت شیر کلدی و فغان و شیون نك
سببن صوددی شیر صورت طای کا علی القضیل تقریر اندی شغال اندی ای
ملک صبور اول صبر پیشت و پناه منهنمان سپاه قلوب در و حمول اول که
تخل قلب شکن عساکر سهموم و کروب در تنکهای ماتم و مصیبتندی دل لره
دلدار اولد که مکنکاه ضحیت و مختد عنان کیر نفس بقرا اولدر **قطعه**
دفع اتمک تیرستم کورس چرخ عالمه تخل کجه هر کوسپرا اولمز • هر حاله
حمول اولده یاقوت صفت اول • کیم صویر و کواشته دوسسه ضرر
اولمز • کوچه مصیبت اهلنه حظله کلور صبر نك عدیله ذوق خرد دن
شکر اولمز • ارباب مصایبه جل متین اصطباره تمسکدن غیری نه چاره
که هیچ بر مشام کلشن عالمه بخارجفای بوی وفا استشمام المسد روضغار
و بکار دست ساقی روزکا ردن محنت خار باده خشکوار اچمشد رازوهر
جنا پیشه وفایی نتوان یافت • در کردش ایام صفای نتوان یافت زخم
دل مجروح جگر سوختگانرا • سازنده تراز صبر وای نتوان یافت • کوزک

کوزک آج خواب غفلتدن کوزک آج • یوزکه عنبر عبرت صوبین صباح •
 تا دفتر حکمتدن سکا بوقاج نکته تقریر این در یای باطن شیرجوش و خروش
 براز سکون پذیرا لوب سمع قبولله مواعظه نضای شغالی استماعه مشغول
 اولدی شغال چون کوردی که تپینه و تدکیری خمیر شیرده لاله لاله تاثیر اندی
 مقتضای مقامه مناسب دلپذیر کلامه آغا زاید وب ایتدی ای ملک هر
 طلوع برزو الی و هر شرفک بر کمالی وارد و هر تزلزلک بر انتقالی و هر
 اقامتک بر ارتحال مقدر در هر ابتدا بر انتها یله و هر فاتحه بر خاتمه یله مقدر در
 و هر سرورک اخرنده بر غم مدغدر هر سودک عقبینه بر ماتم منضم بر شرب
 عیش و ارمیدر که شوایب زوالدن مصفا اوله هیچ عطینه عمر میسر میدر
 که عوایل عین الکمالدن مبرا اوله **نظم** واری بر خاطر که عدن خارخاری
 اولیه • قافی بر رخ که حوادثدن غباری اولیه • بوکلستان جهان سرشیر
 قلدم نظر • کوردم بر کل که خار جانگداری اولیه • پنجه بیلده ایلر
 بن بوجز باقی طواف • اچدم بر باد هر کر که خاری اولیه • هر فاشک
 تدار که میسر در و هر غاپک تراجمی متصور الازوح که منزل بدندن کوچ
 کمتش اوله و جان که مرحله شدن رحلت امتش اوله **عرب** کل دی غیبه یوب
 و غایب الموت لایعود • هرگاه که مدت عمر آخر اوله و زمان اجل حاضر اوله
 ملک الموت بر آن امان ویر عز کوز آچوب یومغه زمان ویر عز نه قوت و زور
 و مال و نفور و جواهرنا محصور فایده ویر عز و نه مشیر و وزیر و اعوان کثیر و حیل
 و تزویر چاره قلوب **لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ وَلَا مَعْصِيَةٌ لِّهٖ يَفْضُلُ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا**
قطع نه اوله اوقتی ایلر سپریش • نه زهردهم ایلر اصص تریاق • کوکسه
 خرمن چرخ بیل ویر • کوکسه کلخن دهری اوده یاق **هَلْ لَّسْمُومُ الْهَوَمُ مِنْ رَاقٍ**
وَهَلْ لِّسِهَامِ الْحَامِ مِنْ وَاقٍ چون فریاد و زاری صایع در و جزع سو کواری
 غیر منافع در بودرده قضایه رضا دن غیر بیلده نه و ا میسر در بور بجه

۹۰
 داروی جبردن غیر بلیه بخر شفا منصور در **لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَتَدَبَّرُونَ**
سَبِيلًا با قضا اردل و حکم قدر چه توان کرد • در چنینی واقع جز صبر در کر
 چه توان کرد • هر را در دل خاکست و طن چوان گفت • هر را بر پل
 مرکست کذر چوان کرد • **شیر ایتدی** عجب بویلا لریم فوزند لر و مر نه سبیل^{ایله}
 حادث اولدی شغال ایتدی بویلا لرک سکا تر و لنه ینه کند و فعالک عا^ش
 اولدی انصاف ایله کم اول پیدا که سنک یجر لکه صیاد دن ایرمشدر سایر
 سندن انک اضعا فن کورمشدر نه شک و نه کان بویلا لر سنک علك
 مکافایدر **کما تدین تدان** خوش مشایبه دز سنک حالک امثال دن اول هیزم
 فروش مثله که ایتدی یا بواسش بنم هیزم دوشدی عجب حزن هیزم نه سبیل^{دن}
 طو تشدی شیر ایتدی بخر روایت اولمشدر اول **حکایت** شغال
 ایتدی اجداده کلشدر که برستمکار و ارایدی که وقت صیفه فقر انک
 هیز منی ظلم و حیف ایله هر ار توقف و تکلف ایله نصف قیمتن و پرردی
 و فصل شتاده اغنیا به تمویل و تخویف ایله تحمیل ایدوب ضعف بهاسین
 الوددی هم فقر انک جفا سندن عاجز اولمشدی هم اغنیا انک پیدا^د
 فرومانده قالمشدی **پیت** سینده دلسوختکان ذو کباب • کلبه محنت
 زدکان ذو خراب • برکون درمندک هیز منی ظلم و پیداده الوب اول
 فقیر ناهار ده نیم بهاد دن زیاده و پرمدی درویش پندواست دعاتی
امَنْ بِحَبِيبٍ دُعَاوُ الْمَضْطَرِّ اِذَا دُعِيَ عَائِي جاننده رفع ایدوب جبین نیار^ی
 زمین خشوع و خضوع او زره وضع ایتدی ای ظالم از دغای بدایمن مشوکه^{سب}
 دعا کشد که خون از دغای چکد • بو محله برصاحد لیتشدی کیفیت حاله
 و قوفد نصکره اول ظالمه زیان بلا متی در ایدوب ایتدی **پیت** بترس
 از بتر باران ضعیفان در کمین **سب** • که هر چند ضعف نالان تو قوی تر زخم
 پیکانش • اول پیچاره لر که درگاه حضرت حق دن غیری پناه لری یوقدر

نام

ناحی اول مقام کلوی ستمگر بودی کوردی که خاکستر کردن بستر
 نرم اوزره او توب متعلقا آید رعجا بوضو ربیم هینم ندن یتشد
 و آبا بوسه ربیم سرایم زودن دوشدی اول عزیزا یتدی که دودلی درویشلر
 و سوز سینه دلریشلردن **بیت** خذرکن زسوزد رونهای ریش که ریش
 درون عاقبت سرکند **ظالم** باش اشغه اندی و اندو که فعله نادام اولوب
 لوم طریقیله کند ویر ایتدی مقام انصافدن تجاوزا میله و اول تخم بله
 که بزاکسوزد ربوندن غیری نه بر و اول شجر جفا که بزاکسوزد ربوندن غیرا
 نه ثم ویرسه کرك **فرد** همه تخم ناراستی کاشتیم **بین** لاجرم ناجر برداشتیم
 بو منلی کتوردم تا یله سن که سنک فرزند لرو که نازل اولان قصا سندن سایر
 بچه لره و اصل اولن مکافات در آنلرده همان بو مصیبتنه مبتلا اولمشلردر اما
 ینه عنان صبری لدن قوما مشلرد چون غیر بلسنک جور که صبر یلدر سن
 دخی نفس که جیرایدوب آنلرک قهر نر صبر اتمک کړک سن شیر ایتدی مامولدر که
 بو مد عایی عبارت روشن ایله بیان و بود عوایی پنه برهان ایله عیان
 ایده سن شغال ایتدی کشتا خلق اولسون ملک نه سنه وارا وله و عمره
 نه کچدی نه سنه ده وارا وله شیر ایتدی قوق یلدر که وادی عدمدن
 صحای وجوده خرام ایلدم و صومعه جهان فایده اربعین تمام ایلدم
 شغال ایتدی بومدت مدید ده ملکک ماده حیات و مدد قوت نه
 واقع اولمشدر ایتدی محوم حیوانی و دم و خوش پیا بانی ایله پرورش
 بولمشدر شغال ایتدی پس بو حیوانا ناک که بو قدر اوقات انلک دم و حمیله
 قوت و قوت بولدک پدر و مادر لری کویر و زاری و جرع و سوکواری آ یا
 قلدلری و انلرک متعلقاتی حرقت و آتش حسرتدن کچه لزبیا حله
 دك شمع سوزان کچه یا نوب یا قلدلری اگر اول دم ظلم و ستمدن احتراز
 و سنک دم حرم دن اجتناب یلیدک حالا اول واقعیه اولمز دك و اگر اول

زمان بعه خور و پیدای یاد ایدوب ناحق پره قان دو کجه ارتکاب تمیله
 الان پیداد صیاد جلا و دن نام و نشان کور مردک **نظم** توانا کرده خلق
 نجسایشی • کجایابی از خویش آشنایشی • جودها رنیمت بنالد هس •
 که بر جان ریشتم نهدس همی • اگر همان بوسیرت اوزره مداوم اولوب خوشوار
 و ستمکار لك صفتنی کند و کم لازم قله سن بود کل هزار بونک کی بلا ره
 کو فتاد اوله سن و مادام که خلق جهان سنک پیجه جور کدن ترسان و چنگال
 فقر کدن هراسان اوله لو نوایب زمان بر آن امان و یرمیوب و کمان کشاکش
 دوراندن اندک ظلم و عدوانک جزا سن بوله سن ای ملک عاقل اخلاقی
 زیور رفیق و مبحث ایلله آراسته قل و تعذیب حیوان بلا فایده دن احتراز
 ایدوب عین الیقین بدکه دلارار روزگار ده راحت یوزن کور خر و ستمکار
 هرگز مقصود نه ابرمز و بوستان آزرده مرادی میوه سن در خر **مضارع**
 کس نزد ستارین کمان تیر مراد بر هدف • چون شیر کوش هوشده بو کمانه استماع
 قلدی حقیقت حال که منکشف اولوب بلدی که هر کردارک که نیاسی ایدوا آزار
 اوزره اوله عاقبتی ناکاملق دروهر عملک که اساسی فساد و اضرار اوزره
 متبنی اوله خاتمه سی بد فرجاملق در بر زمان حال ماضی تذکر و مال استقبالی
 تفکر اندی و اندوکه افعاله ندامت ایدوب زبان بلا متله کذب و یر
 ایتدی بهار عمر که اوقات شباب ایدی خزان شبیه مبدل اولدی و قدم
 بقدم راه عدمه کتمک و سفر و ورود رازه غم اتمک لازم کلدی **نظم**
 جالم باغنگ ایدی خزان • دکشدم زعفرانه ارغوانی • عجب نقش ایلدی
 چرخ کنن پیر • که اولدی رنگ و رویم قیرایکن شیر • اولوبن تیر قدم دا
 و شخم • صنب قاشم گانه اولدی درهم • من بعد معقول بودر کم تحصیل
 زاد معاده و مشغول اولم و ازار خلقدن فراغت و قوت کما تیلله **عنت**
 قلم از جو قغن میم واریوق لمن حکیم **قطعه** هست و نیست مر بجان

ضمیر خوشدل باش • که نیستیت سرخجام هر کال که هست • ازین
 رباط دود چون ضرورتست دخیل • رواق طاق معیشت چه ستر^{بلند}
 و چه پست • پس شرب دم واکل دسمن فراغت اندی واول پیشه
 بولن خشک و ترمیوه لوله قناعت ایدوب کدو کدویه ایدی **فرد**
 هر که قانع شد بچشک و ترشه بحر و براست • شغال چون کوردی که شیرک غدا سے
 میوه دن بجا و زاتر اگر خالی بوموال و ذره کیدرسه شغالك بریلن قوت
 برآیه یتیم زیاده بفقصور اولدی هر دفعه دخی شیر حد متشه کلوب خانن خاطرن
 صور دی شیر ایدی سامن همت و برکات نصحت کله خلایق دن علایقی قطع
 ایدوب شکم پرست کدن خلاص اولدم و کوردم که نعت دنیا محنته دکر جا
 و ریاضتله استیناس قلام **پیت** زین بحر آبگون کسی آب خوش نخورد •
 د لرا آب خورد جهان سیر کرده ایم • شغال ایدی بوف که صوب صواب دن
 دور و همت استقامت دن بغایت مجبور در که خلایقک بو وضع دن دهان
 شکایت لری کشاده در بلکه بضروری حال سابق دن زیاده شیر ایدی
 خلق بندن نه سبیدن متضرر اولور لکه اولر زماندن بر والی آلان بر حیوان
 کاسه سرندن بر قطره قان اچدم و پنجه و دنداننی بر شخصک جاننه تیر
 اتمیوب دهان خو بخواری بر نفسک زار نه اچدم **فرد** ورم بجنجر پیداد
 پاره پاره کنند • بهیچ کسی ز سامن بهیچ نوع خراش شغال ایدی بلی مقتضی^{سن}
 زهد و دیانت بومیدر که ازل آزاله سکا یقین اولنان رزم مقسومی رد اید^{سن}
 و سایر حانور لک رزق دن حقه یو عکن شیر مادر کی حلال عدایده سن بلتر^{مسین}
 که بو پیشه نک میوه پی سنکله روزه قوتکه وفا اتمز و اول پجاره لک قوت
 لایموت لری بومیوه لره مخضر در عنقریب هلاک اولوب انک کماهی و و بالی
 ابدی لایا کورد نکدن کمتر بن حوفا ایدرم که بوجها نه دخی آنک مکافات کورب
 سنک حالک همان اول خوک حالی مثالی وله که بوزینه نک میوه سنی غضب اندی

و ذخیره سنی تاج و نهیب اندی شیرایتی بخر روایت اولمشد راول **حکایت**
 شغال ایتدی مثالده کلمشد رک بر بوزینه به مدد توفیق میسر اولوب ^{جستی} بنای
 میاتند کماره قلدی و بر پیشه گوشه سندن توشه قناعت اختیار ایدوب
 قالدی **بیت** عارفه گوشه می اولور کج فراعندن ایو • عاقله توشه می اولور
 کج فراعندن ایو • اول پیشه ده پنجه انجیر اغاجی وار ایدی که بوزینه آنک
 انجیر لری ایله کجوردی مور زمانه اول نمشد علامت نقصان مشاهده
 ایتدی عاقبت فکرین ایدوب کدو کندویر ایتدی پیدار که حیوان جستی
 مطلقا غذا سزا و لمز ماکولات نوعندن بوییشده پنجه انجیر ن عیزی نسند ده بو
 لمرز
 اگر بواجیر لردن ادخا و اعیوب طری و نازه ایکن جمله سن اکلر ایدر سم و فت
 شتاده بی بر که و نوا قالمق مقدر در پس اولی بودر که هر کون بر انجیر اغاجن سلکوب
 اندن قدر کفایتله کجوب باقی سن قوردم تا هم تابستانده فراغتله هتم
 زمستانده حضور ایدم **فرد** زهر توشه باید کشیدن ریج تابستان • اگر
 خواهی کسی کا سایشه باشد زمستانش • بواسطوب اوزره بر قاج آغلجه
 سلکوب میوه سندن بر زیدی باقیسن ذخیره قلدی بر کون بر انجیر اغاجنه
 چتوب قاعد سابقه اوزره انجیر رکن ناکان بر خنزیر بر صیادک زخم
 تیرندن و هم ایدوب قجوب اول پیشه به تحسن اندی هر درخته که ایردی
 میوه دن خالی کوردی تا اول درخته یتدی که بوزینه آنک اوستند انجیر
 و پرردی چون بوزینه نک تیر نظری خنزیره راست کلدی غایت اضطرابندن
 کمانکجه پیچ و تاب اندی و آهسته کندویر ایتدی **بیت** از کجا پیدایش
 آیا این بلاء ناکمان • زین بلای ناکمان مارا خدا یا وارهان • خوکه چون
 بوزینه بی بلای درخته کوردی مرجبا ایدوب شرط حیثیتی بر نه کوردی
 مسافرم غریب نوازلق ایدوب همافله قبول ایدرسن دیدی بوزینه درختی
 سلامد نصکره روی نفاقدن معلقاته کلامه آغا زایدوب ایتدی • باغ

امیدم بر سر و خرامان کلدی. خامنه عالم غیبیدنینه همان کلدی. **خیر مقدم** ای ضیف مبارک دم چون شرف نزول ازانی پور دك و جیدر
 که الدن کلدی که خدمت ایدم خوک ایتدی برادر **خیر الطعام** **ما حاضر** رسم
 ضیا فتد تکلف لازم دکل علی الخصوص که شدا یدر اهدن پر کل له و غلبه
 جوع دنی بجالم لطفا یدله بنی خا کدن کو تور توقف ائمه و ما حضرتیک واریسه
 کتور تکلف چکه یوزینه دخی زبان اعتذار یدله برا زینا راتدی و هلا
 دم درخت انجیری تحریریکه آغاز اندی خنزیر اشتهای کاملله دوش انجیر

یویا ول درختک میوه سن تمام اندی بعد بوزینه متوجه اولوب
 ایتدی ای میزبان کرا میهنور تنور اشتهای المقایده درونقس خریص غدا
 اچون دخی اصطر اید در لطف ایله کرام صیفه و سنت رعایت ایله و درخت
 آخری تحریریکه ایدوب بی مهین منت ایله بوزینه طوعا و روعا بر درختی

دخی سلكدی خوك آزمده و آنك ثم نذنه ده اثر قوم یوب درخت
 آخره اشارت ایدی بوزینه زیاده بحضور اولوب ایدی ممان
 عزیز دایم انصافدن طشیه کتمه و شرط مرویدن اهل لائمه بوسکا تشار
 اندو کم بنم برایلق قوتمد رمن بعد ایشاده قوتم یوقدر **مصراع** زین
 پیش کرم نمیتوان کرد. **خوك** خشم آلود اولوب ایتدی بوبیشه بر مدت سکه
 نصر فکده ایدی من بعد بن متعلق اولسون بوزینه جواب و پردی احرک ملکن
 غضب اتمک دشوار درو عاقبت قهر و عاقبت معلوم مکر که مذموم در ظلم
 و تعدی دن فراغت ایله قوت کفایتله قناعت ایله که ضعیفان بخجیده اتمک ای
 نتیجه ویرمز و فقرای **آز** ده قلوب ایلک شمس سن در سن **پیت** کوبند
 کزی دل خون کنی. **زرد و دندان**ت بکیرد چون کنی. **خوك** چوب بوزینه
 بوکلای ایشدی آنک بوجرا شدن تمام منفعل و آتش غضبه زیاده مشعل
 اولوب ایدی ای کستاخ بی ادب و کمرای ابو هب سبب و تانمندی سده
 سوزی سوپلر سن و کند کدن اولوره نصیحت می ایلر سن شمدی تمام
 ایله که سنی بود رختدن بخر اندرم و حق کدن کلوب پیشه عده بخر کوندلم
 دیدی و فی الحال اقدام انتقامله اول درخت چمعه اقدام ایلدی هنوز
 شاخ اول او زره قرار اتمشدی که شاخ صنوب **خوك** سرنگون دوشوب
 جان خیشن زبانیه زبانه دوزخه اصمردی بوشلی اول ایلدن کوزدم
 که سن دخی همان اول **خوك** طریقته کیدرسن که بوجا خور اچون تعین اولسان
 زرنه کندو که سوق آیدرسن چون بوجاعت رنج مجاعندن هلاک
 اولار انلرک اولاد و انسا بیلرک قلوبینک سکا بغض و عداوت قایم اولوب
 دایم سنی شیت و مذمتنه مواظب و مداوم اولور لر و هر نفس بر نفس
 سنی مساویدن حالی و میوب اهل عالم ذکر مظالمکه کند و لره لارنم قاورلو
 نتم که سابقا اثر ظلم جانلرده ساری ایدی حالیا ضرر زهدک زبانه لرده

جارید را یکی حالد دخی جانود لر سنک پنجه قهر و چنکال جور کدن خلاص اولمق
 محالدر کور کسه مغرض ستم و فساد اول کور کسه لباس صلاح و سداد ه بون
 زهد و قناعت در که متصل تن پروال که مایل وله سن و از تکاب شهیت
 جسمانیه اکتساب لذات روحانی یه حایل قله سن **پیت** اسیر لذت
 تن مانده و کر نه ترا چه عیشهاست که در ملک دل میانیست چون
 شیر شعلدن بوفصل بر اصلی اشتدی اکل میوه دن دخی فراغت اندی و آب
 و کیا هله قناعت ایدوب اندو که کماهی تویر و انابت اندی **فرد** سینه
 بر تاب و دیدن پر خواب دیدی بتت الیک یا قواب و جمیع حال اند بوابیت
 حقایق سماتک مضمون صفحه حسب حالنه اثبات ایدردی و زبان تدا
 و ملائکه کذویر خطاب ایدوب دیردی **نظم** ای دل زین جهان
 دلا زار در گذر دشت گنای کیند و آرد در گذر کار جهان نه لایق اهل نصیب
 مردانه و آرزو این کار در گذر چون میتوان بکشتن روحانیان رسید
 سعی نمای وزین ره پر خار در گذر در بحر غم ز حرص چی غیاص شوخ چشم
 غوطه مخور ز گوهر شهوادر گذر بود را اول ظالم خواجوار و ستمکار قهار
 داستان که جهانیا فی ظلم و ستمیلد کویان و آتش پیدایله بریان ایدوب بتعا
 جور و جفا و خامت عاقبت ظلم و ایذا دن بی پروا اوله آخر الامر خلقه اندو که
 بلا و جفانک نظیر نه مبتلا او محق و باطل و صواب خطایند کن اول وقت پیله
 و طریق رشاد دن مضیق فساد اول زمان تمیز قله شیر کی که تاجگر کوشه لرین
 آتش پیدایله بریان کور مدی قلبی خوتخوار و ستمکار لغدن بری قلمدی چون
 بوجریرا حاصل ولدی عالمی ثباتدن اعراض ایدوب بر کره دخی آنک آرایش
 بی اصلنه القات قلمدی **فرد** نوشته اند بر ایوان جنة الماوی که هر که
 عشق دنیا خرید وای بوی عقلا یه لاندند که بوجواهر بضایحی وین کوش
 هوش ایدو و بوجار ربی ذخیر دوز کار ایدوب سوا عظمی سامعه قبوله آمده

و بای امور لرن اساس ظلم و قاعد جورا وزره اورمیه لروهر نشنه که کذو
 نفسلری و فرزندلری و سایر متعلقاتلری حقن روا کورمیه لر غیر پلربانده
 دخیجا پر پورمیه لر تا جهنم حال و مالکین زبور نام ننگ و ذکر جمیل مجلی
 قلا لرو دینا ده و عقبا ده بیعات مظالم دن سالمه و مکافات جور و ستم دن
 مسلم قله لر **قطع** دینا نیر زدانکه پریشان کنج و بی • نهارد بد مکون
 که نکودست عاقلی • دینا مثال بحر عیت است برهنه ننگ • اسوده عارفان
 که کوفشد ساحلی **باب یازدهم کشتی کذو مرتبه سندن زیاده طلب**
ایدوب اول سبیل کذو کارندن کیمو قالدو عن بیان ایدوب
 رای عاکیشان چون بود آستان دلپذیری خاطر نشان اتدی برهنه خطا
 ایدوب ایتدی ای پیر روشن روان برهان باهرله بیان و دلیل ظاهر له عیان
 اندک اول بدکردارک داستان که خلا یقه مضرت و آزار و ایذا اوزرد مصر
 اوله و چون طریقمکافانله خراسن بوله جناب توبه و انابه پناه قله حالیا
 ملتقم در که بر عبارت ایلده که لطافت محافل آجیات و حلاوتن همیشه
 شربت نبات اوله **نظم** سخنهای بیایکی از کهر • بشیرینی زحلوی شکر
 کسی زاکان سخن در کوش رفتی • کوفلا طون بدی زهوش رفتی بیان پوره
 اول شخصک مثلن که بر عمل طالب اوله که آنک حالنه موافق و شانه مناسب
 اولمیه و هر چند که آنک تحصیلنه جد و جهد ایلک سعى و کدی فایده و پرمیه
قطع حکیم اندی کلام شاهي چون کوش • اچندن بحر حکمت ایلدی
 جوش • حقایق در ننگ در چینی آجیدی • دقایق سوز لرن در بیکه صا جیدی
 دیدی ای شهر یار هند خاور • سکا فرمان برا ولسون بحر لبر • اکابر مآثر
 خصال پور مشلدر که **لکل عمل رجال** افراد خلا یقون هر اجدجامه خایه عیندن
 بالای استعداد نه لایق لباس عمل خاص ایلده اختصاص بولمشدر و خزانده
 مواهب آهیدن هر شخصک قامت استقامتنه موافق خلعت مهم مخصوص

ارزانی پور میشد هر فرد بر عمله سزا وارد و هر مردك بر امره قابليتی وارد
نظم مكس را بهر طاوسی نژادند • ملخ را بر غنقاي ندادند • ز سر كه
آزری می نشاید • نسیم كل ز خار خشك نابد • ساقی لطاف اپردی هر چند
كه هراحدی جرعه عنایت و بادیة رعایتند نهرمند میشد را ما هر كشی ید
كل خرب بما لدینهم فرجون خجانه سندن مزاجنه ساز كا ر شراب خوشگوار
ارزانی بیور میشد **ر بیت** كس نیست كه نیست بهر مندا ز تو و • اندر خود
خود بجز عنایا جامی پس هر فرد لازم در كه اول صنعتند كه صانع لهر یزلا زل زار لر
اكا نامزدا میشد را شغال كو ستره وجد و جهد ایلیه كه اول عملی علی سبیل الدیر
مرتبه كماله بتوره **فرد** بالای كوی بغایت خود • بهتر ز كلاه دوزی بد •
هر كسكه كه ارث و یا سبب كسیله تحصیل اندو كه صنعتی ترك ایدوب كندویه
ملویم و طبعنه مناسب و ملین مناصبه طالب وله لاشك دام تردد و تحیر كوفار
اولوب لاجرم اول طریقله كه اكاسالك اولمشدی مترلنه واصل و ملیه و طریق
اوله داخی مراجعت میسر اولیوب انكه بونك میانند سر سیمه و سر كردان
قله هیچ برسی حاصل و ملیه پس واجبد كه هر كسی ضعیب از طریقله قناعت ایدوب
عنان آرزو سنی دست هوسه ویرمیه و زیاده طلب اندوب نفغن كورد كه
كاری وفاید سن مشاهد اندو كه علی آسانغله الدن حقرمیه تابو حدیث
صحیحك من رزق منشی قلیل منه موجب صریحند ن تجاوز قلمیه
و پیا یان تردد و تحیره چنان و سر كردان قالمیه حضرت مولوی مشوی سندن
كه معدن جواهر معنوی در بونكیه به بوعبارتله اشارت میشد رسول مقامه
كه ایتشد **ر بیت** انچه فروشد راجه بهتر • كا بخر فروشد ای برادر • امثالند
زاهد عبری زیان و مهمان هوس پیشه حكایتی كه داستان عجیبه ربومقا
زیاده مناسب در رای استفادندی كه نه کیفیت ایله تروی در اول
حكایت برهن ایدی روایت ایدر كه دیار فتوح ده بر زاهد وارا ایدی

دیدار و متورع و پرهیز کار و طایف عبادت روز و شب مداوم و مراسم
 طاعاته علی وجه الاخلاص و مواظب و ملازم لباس حالند تا سن علامت یقین آب
 ریاضتله یویوب پاک امشدی و آیینیه بالنی زنگار عوانقیدن صیقل عبادتله
 اریدوب پاک امشدی حاشیه سجاده سی مبط ساخت عینی ایدی و آستانه
 صومعه سی مورد واردات لاری ایدی **قطعه** خرقه عادتدن ایدوب خرقه
 ترك دنیا ایلمشدی تاج **• ترك تاجن پور مشرفله که •** دلی عمرش ایدی سجده
معراج • تاج درایه احتیاجی یوق **• صاحب تخت و تاج اکا محتاج تمام همت •**
 احیاء مراسم شرعه مصروف طومشدی و کمال غریمتن امضای لوازم خیره
 متصور امشدی مرغ محبت دنیا عشق دماغده آشیانه قلمامشدی
 خورشید ضمیر منیری جهان تیره رویه پرتوالفات صاممشدی **فرد**
 خوشا کسان که گذشتند پاک چون خورشید **• که سایه بسوی این جهان نیفتند •**
 اول زاهد شعار و ورع دثار یوجله ایله هر نواله که امید **الله خرابن السموات**
والارض خزانة سندن اکا حواله اولوردی هممانلره نثار ایدردی **طعام**
 چاشت و شامن فقرایه انعام ایدوب مستحقنه اثار ایدردی **بیت** رسان
 کواکب ایشار بر سپهر ایشار **• نیرج بذل که ایشار را بسپه ایشار •** بر زمان
 اتفاق بر مسافر آنک را ویرسنه هممان اولدی ترا هدیه که اکرام اضیاف
 شیمه کریمه اشرف در بشاشت و هسبانت کوسر و ب غراز و اهتر از له
 قرشو کلدی و خیر مقدم دیوب قدومندن سرور و صفا لراظهار ایددی
 بعد از تقدیم لوازم اکرام و مراسم اطعام چاهر کلامه رشتنه مصاحبندک انشاق
 و انتظام و یروب استفسار اندی که نه جانیدن کلورسن و مقصدک نه دیار
 در نه طرفه کیدرسن هممان ایدی بهم سرگذشتیم دور و دراز در رو حکما
 سر تا سر دقایق حقیقت و رفایق مجاز در اگر اجازت پور لورسه اوز و از
 بر سبیل احوال بر شمه تقریر اتمک جایز در که تفصیلنی تغییر و استماعه السنه

۴۹۶
 و اسماع قاصرو عا جز در زاهد ایتدی هر کسده که آینه قلبن ده رنك چرنك
 رنك اولیه هر قصدن بر حصه المومیسده روانك که پای عقلی علت غفلت^{ایله}
 نك اولیه قطعه مجازن منج حقیقه عبور قلب تصور **فرد** زهر بار چهر
 رنری میتوان خواند • زهر فسا نه فیضی میتوان یافت • سن همان سرگذشتک
 حکایت ایله توقفنامه و بوسقون شکوکه و شکایتکی بالتمام اعلام ایله بکلیت
 چکه مهمان ایتدی ای زاهد زمانه و عاید یکانه اگرچه بنم لآن مسکیم ترکشا^{ندر}
 اما اصلده و طعم فرنگستاندراول دیارده بن خبار ایدم و حرفتم ماهر
 واستاد ایدم هر زمان تور سینمه آتش کشتا بایله تاب و یرردم و هار
 محنت جان یله مایه جهانندن برپاره نان اله کتورردم **پیت** کرده ام
 خون میشود تا کرده ام • از تنور زرق پهر و ن می کشم • اول دیارده
 بنم بردهقان دوستم و ارایدی روز کار ایدی که میانم زده خانه مصیبت
 معور و بنای و بنای مخاصت استوار ایدی دهقان هر زمان بکا یارلق
 و مدد کار لقا ایدوب مصلحتمه برار غلته دکانمه کوندردی و طلب
 منند تخفیف و تسویف ایدوب مهلت و مساحت کوسردی بومعا^{مذله}
 بازار صنعت کرم و نان معیشتم بزم ایدی بر کون بنی باغنه دعوت
 اندی و شرایط ضیافتی ننه که قاعده ارباب مرو تدر بنم حقه رعایت
 اندی تناول اطعمه دن فارغ اولدقدنصکره مفاوضانه مسقوا و یحی
 اثنا کلامده صورتدی که سنك منفعت کسبک نه مقدار در و بصاعت
 سودك نه قدر و ار در حاملدن بر شمه اظهار ایدوب ایتدم بنم مایه
 دکانم یگر می خروارد در و اندن عاید اولان فاندل انجی اهل و عیال ملک
 قوم قوت ایدن چك مقدار در و الحاصل اوئی او یک اوزره محصوله •
 و اردر **پیت** چوزین پونفع ترکاری ندارم • برین دستور روزی میگذارد
 دهقان ایتدی سبحان الله سنك نفع کارك چندان اعتبار ایدم چکلین^{کلین} کشت

بن خیال ایدردم که سنک کسبک سودی بی عد و حاصلی فوق الحد اوله
مصرع خود غلط بود آنچه سن پنداشتم • بن آیدم ای خواجه سنک

سرمایه کک بضای نذر و کسب و کار کک حسابی نه جواب و پردی
که بزم صنعتی ک مایه سی سپیر و فایده کثیر در جزئی تخم که اگر محصول
کلی تحصیل آید رز بر نوحه فایده او ندان روز فایده ایله قاعته تمرزین تعجب آید و
ایندم بونچه میسر در دهقان آیدی استغراب آئمه که بودند دخی زیاده متصور
کور مز میس که بردانه خشکاش که اصغر جوباندر چون براض منبت دوش
بسته آذن بچه شاخ لوط بوده کلور و هر شاخ با شند بر قبه خشکاش پیدا
اولور که درو شده دانه لرنیک شماری دایر حسابیدن بیرون و ندر بوفندن
ظاهر اولور که بزم حرفتم ک سودی سایر صنایعدن اضعاف مضاعف
افزوند و مراهمان حراغ حکمت پیور مشل در در که ررع اوج حرفه را یکی حرف

۸۷
 اولی زرد و حرف آخری که عین در اول دخی اسم زرد در پس صنعت زرد
 زرد بلکه زرا ندر زرد در فلاحت کسینر و اصل اولان عاقلر عالم و کبریا
 احمد در دکلری صنعت زرا عتدر دیو لکما قیل الله در قایل **پیت** جستن کبریا
 احمر عن ضایع کردن است • روی برخاک سیاه آور که یکسر کیمیا است •
 چونا دهقانندن بو کلماتی ایشتدم سودای سود دهقنت سوبل قلمدن ^{هچا}
 ایدوب نه الحال خنار لقدن و از کلوب تینر اسباب صنعت زرا عتده اشتغال
 ایتدم بتم جوار مد بر درویش برهنه کار ایدی که کرامت و عبادت
 و ریاضت و قناعتله مشهور مرد یار ایدی **قطعه** کراماتی کنشدن ظاهر
 ایدی • ولایاتی جهانده باهر ایدی • بگذشته از تکلف و بندشسته گوشه
 ز اسباب این جهان شده قانع بنوشه • چون **بتم** حرف قدیمی ترک ایدوب تحصیل
 صنعت آخره نیت ایتدی و کجی ایشتدی **بتم** قانده دعوت ایتدی و زبان ملامتی
 دراز ایدوب ایتدی ای استاد شول نواله ایلر که خزانه عیندن سکا حواله ^{بشدر}
 قناعت ایت زیاده طلب اتم که صفت طمع شوم در و طمع کارلر عاقبتی بغا
 مذموم و ناصیه حالرین **الحریض محروم** مهموی مرقوم در اول مکسه که ملک
 قناعت مالک اوله پادشاه عالم در شول مکسه که طریقه خصه سالک اوله آن
 صنم که آدم در **پیت** قرص جوین می شکن و می شکیب • تا بخوری کندم
 آدم فریب • بن ایتدم ای عزیز بکا بو صنعتدن چند از منفعت واصل اولر
 روز و شب تعب چکرین قدر کفایتدن زیاده دشنه حاصل اولر فوایدن ^{عت}
 بوندن زاید ایدوکن بلدم پس اول حرفدن فراغت ایدوب بو صنعتده شروع
 قلدیم دل هو شیارم ساقی روزگار الدن پنجه بر فقر و فاقه شراب خوشگوارن
 انچه همت ایلر که بو صنعت دن مستفیع اولوب معاشم وسعت و رفاهیت ^{ایله}
 کچه درویش ایتدی بوزمانه دك سنك معاشك بو حرفه موقوف ایدی
 و عنان انتعاشك بو صنعت چندنه معطوف ایدی بو حرفت که حالیا سنك

میا شرت اتمک د لوسک زیاده دشوار در و بر کار در که هزار مسئله سی
 وارد در شاید که آنک لوار مند کما هو حقه قیام قلیسین و وطایفک کما
 پنیغی عهد سندن کلیسین نهاتخانه آرزودن هر املی که ظهور کله شویله
 دکلدر که الله و قوت مراد محصل اوله **بیت** دانند رفیقان که ره دور
 و درازست • از کوچه مقصود بیا زار منما • فضولن اتمه کند و طریق کردن
 طسرم کتمه هر کسه که کند و حرمسندن فراغت قلله و کند ویر ملایم اولمین صنعته
 مشغول و لا اکا اول بلا پیشه که اول کلنکه پیشدی بن استفسار اندم که بچه
 اولمشدر اول **حکایت** پیر ایدی روایت یدر لکه بر اعرابی دجله کارنده
 کا ز رفته مشغول ایدی هر کون کورردی بر کلنک جو پیا رکهارنده کزوب
 بولد و غی حشر ای شکار ایدردی و صیاحدن اخشامه دکنکله فناعت اندن
 هنگام سامده ما واسنه کیدردی بر کون اتفاق بر پاشه تیز پراول نواحیده
 بر فرب کبوتر شکار ایدی و گوشت نرمندن استهای کومله برازیوب باقی
 سن اندن تودی کندی کلنک پاشه نک بو پیشه سن کورچک کذویل اندن^{لش}
 اندی که بوجانوز بوجنه حقیله تیمو و کبوتر شکار ایدرین بوبال و منقاد^{چنگال}
 بو حقرله قلعت ایدرم لاجرم بو صورت دناث همدن باشی درین پنجوت
 بومعیشت ایلد خرسند اولوب همت بلندن بهره مند اولیم صلاح بودرم
 من بعد بو حقرانه تنزل امیوب باز بلند پروازه کوزا جدریم و شاهین کردن
 فواری اوج هواده او جدریم شمرطایر آسمان نین منقارم دن خلاص اولیم
 و سیمرخ کوه قاف پنجه چنگالده نجات بولیم **بیت** رود که تشنه است
 به بحر کبود • سر به نم ابر نیارد فرود • زند دلائی که بیلا پزند • ازا تر همت
 والا پزند • پس شکار حشر اتمک ترکن اوردی و صید تیمو و کبوتر متر صد و^{لری}
 طور دی کا ز چور کلنک حیرتن و اولکی حرکتدن فراغت کوردی متعجب و متحیر
 اولوب دیدن غیر الله ناظر و عاقبت حاله منتظر اولدی طوردی قضای کور که

اول فضا ده بر کبوتر ظاهر اولدی کلنک کبوتری صد قصدا یدوب پرواز
 کلدی کبوتر لب آیه متوجر اولوب ساحل جابینه اوچدی کلنک کمره عقبنجه
 کیدر کن ناکاه کارچوپاره دوشدی اتفاق ساحل چوپار کل ایدی پچاره
 یایی کله باتدی هر چند کم طبطا بادوب اضطراب ندی دخی ایدر و گتدی
 کازر فی الحال کلدی اخی خوتدی و سرور و موفور له خانه سنه کیدر کن بر اشت
 اخی کورب صورتی که **ایش هدا یا سید** اعرابی جواب و پردی که **کو کے**
تکلف یا لصید وقع فی القید یعنی بر کلنک در که پاشه پیشه سنه

هوس قلدی کندی دخی قید صید کو فتاد اولدی بومثلی اول اجلدن کتوردم
 که تا بله سن که هر کئی کند و صنعتنه مشغول ایکن طریق قدیم دن طشره کتمک
 کر که و شاه راه حرفندن انحراف ایتوب کد ویر لایق و لمین صنعتنه میل
 اتمک کر که چون بو عزیز دن بومثلی استماع اندم بنم دغدغه حرم دخی ترایه

اولوب اول صیحتی که محض خلاصدن منبعث ایدی کوش هوشله اصفادان
 امتناع اندم و اول هوس اوزره نایت قدم اولوب هاندیم خیال زلعی ترک ایدن
 دهفت اسباین کوردم و بضاعت مزجانه که قادر ایدم آلات زراعت وادوات
 حراشته ویردم و بر مقدار تخم اکوب دیدم اشطاری راه حصول محصول طویب
 طوردم بوجالد بنم و عیال ملک روز عیشی تا اولدی اولدی و کلاه زندگان
 با سمنه طارک لای خیال لغد باری خرچ روزمه و اصل اولور دی مالابر سیل
 مقداری تحصیل حاصل ایچون منتظر اولمق لادم اولدی کند ویریتدم خطا
 ایتدک که بضایح مسایخی ایشتمدک و ادباب تجارت کلاه مننه بنای مودکم
 پیش نهاد ایدوب انک موجیله ایشتمدک خرچ یومندن عاجز سن هیچ
 جردن سکاجبه واصل اولمز و محقق بوهوم ایچون ضایع اندک اولور سنه
 بر بیله دک حاصل اولمز حال اصلاح بودرکم بر کمسنه دن سرمایه ایچون
 برج انچه استقراض ایده سن وینه خیال لغد مباشرت ایدوب اسکی طرفیکه
 کیده سن **پیت** انکس که بکار خویش سرگشته شود به زان بنود که
 یاسر رسته شود پس شهرک خواجه لوندن بر مقدار مبلغ استقراض ایدوب
 ینه نانواد کانتی اچدم و اول شغله بر خدمتکاره سپارش ایدوب تخم و تود
 تختی زمین دله صاحبم کاه زراعت مصلحتیون صحرا ایر کیدردم و کاه کسب
 و کار ایچون بازاره کلوزدم چون حال بوموال اوزره بر زمان کچدی خدمتکار
 حیانت ایدوب مایه و سود دن موجودی آلدی قاچدی و محصول زراعت
 دخی انواع آفت یتشوب خرچک انجی عشر عشری حاصل اولدی پس اول همسایه
 رجوع ایدوب حالی علی التفصیل اعلام ایدوب ایکی عمله دخی شغال می و ایکسند
 دخی زمان کوردکی اعلام اندم پیر عاید چون سرگذشتی استماع اندی خند
 ایدوب ایتدی عجب مشاهد رسنک حالک اول شخص دو مویک حالنه
 که ریشنی ایکی عورتک الله ویردی بن استفسار اندم که چچه اولمشدر اول **حکایت**

بری صح

در ویش ابتدای روایت پدر که بر خریف یک عورت و ارایدی زیاده قادی
 ایدی و بری برک کل که طری ایدی بو شخص کهوت مرتبه ستم وارمشدی
 و سنی مقتضای اوزره محاسنک اکثری آغوشیدی عورتلرنیک ایلکین
 دخی رعایت ایدردی و باب قسمه رسم عدالت مرغی طوطوب بر کچه بر نه و بر
 کچه بر نه کیددی هر کچه که بر سیله اولوردی عادتق بوایدی که صباح قاحتی که
 الن یوزن یوردی باش زنک زانوسه اوزره قویوب بر زمان او یوردی بر کن
 زانوی زن پوزالک خوابه وارشی یکن پوزن انک روی و موینه نظر اندی
 کوردی که بنفشه دار عذارنک یاسمینلر اچلش و صفحه عارض مشکبارنه عیار
 کافور صابونلش **بدت** حبش ملکینی المش لشکر روم • اوچون زاع قوش
 بیر نه بوم • کذبیر ایدی ظرافت بودر که ریش حریفدن موی سیاه لوی برز
 تحفیف ایدم بالحبیه سی تمام حلیه شیا بدن عاطل اوله و اول زنک اعتقادی
 که آنی جوان خیال متشدر باطل اوله وانی ریش سفیدله کورچک ضروری اندن
 نفرت قله شوهر دخی چون آینه خیالند زنک تنفر معاینه اید آتش محبت انظما
 بوله و قلبن اندن تقریق ایدوب بالکلته بکا متعلق اوله بوسود ایله ممکن اولدوغی
 قدر ریش شوهر دن موی سیاهی کیدردی **مصراع** برکنده بادان ریش
 که درد ست زناست • یارنده بی شخص مزبور خانه زن نازینه واروب وعاد
 معهوده اوزره باش نکارک نکارنه قویوب او یورکن زن جوان دخی ناکاه محاسن
 شوهر نه نکاه ایدر موی سفیدار سند مقراض پر زدن باش قورتمش برنج
 دانه موی سیاه و ارایدی کوزنه راست کلوب کذبیر ایدر لطافت بودر که
 بوموی سفید لوی منقاسله بر برد قوپرم و کلزار جمال باری بوخاردل آزار دن
 قورترم تاریخان خطی تمام سبز اوله و چون آینه جمالن زنکار عیب سبیدن
 محلی کوزه من بعد پر لک عیارن دامن خاطر دن کیدره و کند و تے جوان بک
 صحبت پر زن دن نفرت قلوب بکار غبت کوستر پس اول دخی قادر اولدوغی

قد رموی سفید لوی کیدہ ردی چون بوجال وزرہ بر زمان کچدی بر کون شخص
مزبور کوردی کہ بر قاج کسندہ لرسویشوب کیدر لر بلدی کہ ہونک حقالند
قیل و قال ایدر لر نذر اصلی دیوب الن یوزنہ اور دی **پیت** کوردی

اصلاً قالمش رویند مویند سفید • **خرمز** ریشے تمام اولش برندہ بل اثر
هر چند کہ فریاد آندی سود مند اولدی سنک دخی حالک هان بومتوا
اوزرہ در بعض سرمایہ کے باز رکا نلقدر و بعض سن دخی دهقانقدر
تلف اندک حالیا نہ باغ معاشک تروست کورنور ونہ خرمن انتفاک
تخم ثروت بولنور **فرد** روزی بچیان کدشت و روزی بچیان • اکون
کہ نکہ کنے نہ آہست ونہ این • چون بومثلی استماع قلام متنبہ اولوب کورم
کہ اول پیر نا صحت حملہ دیدو کے حقد روز ورق ذمہ دریای دینہ مستغرق

ما لکم دخی دینم وفا تمک احتمال یوقدر بحکم **الفرد** **تعالی** **من سنن**
الرسولین اول کجه ترک دیاد تدبیر اندم و یارندن سی همان شهر دن جقوب
 نرسان و هراسان و جیران و نه سامان بر طرفه کتدم تا مسافر دور و دراز قطع
 ایدوب مدت تمام دیدنضکره ایستدم که جمیع متعلقاتم آخرته کمتسدر
 و متروکاتی صاتیوب صاوب غریبیه تقسیم داینلره تسلیم اتمشدر بر طن مانو
 مرا جعدن مایوس و لوب خیلی زمان در که بو طریقی سیاحت کدرم و الم
 دلمه حبیب دولتارک طار السفایه کو متدن دواطلب ایدرم و جراحت شداید راه
 زیارت قدم اهل الهدن مرهم اوردم و نفقات نفاس مبارک نردن همت
 التماس قلو رم تابو زمانه دک که بحد الله تعالی آئینه عالم بویاب فرخند فالک
 صیقل مجاورتیله محلی و مشرب روزگارم بوجناب کرامت نصایک کفتارشکر
 باریلر معنی اولدی **بیت** المنة لله که اگر بچ کشیدیم • دیدیم ترا و تو بمقصود
 رسیدیم • **الفصل** مهمان مصاحبت میزبان ایله خوشحال اولدی میزبان **صحبت**
 مهمانی غنیمت بلدی و شیوه مصاحبتن میا سبط کو سردی زاهد مگر اصلندن
 بنی اسرائیل شلندن ایدی اگر چه که لغت عبریدن غیر لغته و قوت و اریدی
 اما چون لغت عبری فضیلت موروته ایدی بنی کمال فصاحت ایله سویلردی
 و هر زمان کذب و خواص ایله او زبان ایله تکلم ایلردی مهمان فونکی اصل لغت
 غیره واقف دکل ایدی اما انک فصاحت تعبیر و فصاحت تقریری مزاجنه **تست**
 خوش کلدی و التماس اندی که اگر اوقات اول لغت ایله تکلم ایلیه زاهد دخی
 چوزانک و فور رغبتن کوردی دهان فصاحتی اچوب بحکم **آن من البیان** **لشکر**
 ادای لغت عبری ده سحر سامری کو سردی مهمان زاهدک حلاوت زبان
 و ملاحت بیانته عن صمیم القلب متعلق اولوب الحاصل اول لسانه جان و د
 متشوق و متعشق اولدی و عزم جزم اندی که لغت عربیوره ایله تکلمی زاهد
 مذکور دن تعلم اید و وطن مالوفه تحصیل هنر و معرفت ایله یکدن **نظم**

چو شیرین نکتہ لرد در کار اید ردی • لب عیسی شکر بار اید ردی • چو همان
 کوردی گفتارن شکر بار • اکا طوطی کیے اولدی خریدار • چو روزمانده
 حجاب تکلف میاندن کیدوب بیگانه لک یگانه لکه مقضی اولوب
 مقدمات و داد نتیجہ اتحادی مقتضی اولدی مہمان زبان تضرع و نیاز
 زاهد دعا و ثنایہ اغا زایدوب ایتدی **بیت** ای لفظ تو کلیک ناخاندہ کال
 تقریر بق نتیجہ تائید ذوالجلال • بو پنجر طرز سوق کلام اولور و پنجر رعایت
 مقتضای حال و مقام اولور هیچ بر صاحب نظرک دیدن عقلی بو کمال فضا حدہ
 کلام مشاہدہ التمشد و هیچ بر سخن شناسک کوش هوشی بو نوع الفاظ
 جواهر انشام استمشدہ بو فصاحت زبانی حنا کورسہ باقل کیے لال اولیدی
 بوبلاغت بیانی سبحان استسہ دعویٰ حصہ اتمک محال اولیدی **ورد**
 کورسیدی ابن و ایل اولیدی کہ قایل • دیدی کراستسہ لله در قایل •
 حالا اول جناب کویم دن توقع و تضرع ایدم کہ بکا بو زبانی تعلیم و بولعنت
 معاینی تفہیم ده کہ یکا منت عظیم و نعمت جسیم در لطف عیم در بیج پیو بلیہ
 چون بی سابقہ معرفت رسم رافت و ملا طغیہ در بیج اتمک و بی ترد و توقف
 وظایف ضیافتہ انواع تکلفی رعایت اندک حالا کہ رابطہ محبت واسطہ
 مصاحبت ایلہ مہرم و محکم در امید وارم کہ سبقت پیور ب ملتئم اجابتہ مقرون
 قلہ سن و کرم ایدوب تلذذ فمن صفحہ حاملہ چکہ سن تا بو سبیلہ تخم امتنانی
 مزعہ جانمہ کہ سن امید در کہ حقیر داخی وظیفہ ذکر و تدن تقصیر ایم و شرایط
 شکر نعمتی کا پنیجی حرمی طوتم • چون شکر تو گفتن نتوانم حقیقت • من بندہ
 پرورده احسان تو باشم • زاهد ایتدی ای مہمان کراچی بونہ محلی در ونہ معدن
 مقامی بن استقرجی بن کہ سنی حصنیض جہالتدن ذر وہ دانش و معرفتہ تیشدوم
 واسفلہ فایزین نقصا تندن اعلیٰ علین کمال و عرفانہ برتقا تدرم اما مخفی اولید کہ
 عبری ایلہ زبان فرنگی میا تندن بعد مسافات و مام منافات واردر **ستان**

پنهماشتان شتانا مبادا اگر آنکله الفت ده خاطر عاظر که کلفت تیشه و کمال
 که و جد پجد سببی ایله طبعك ورطه حیرت و شوب آنک حفظ و ضبط نه
 عاجز قله و سنك بونجر رحمتك نافع اولد قدن غیری بهم بود کلا و قائم
 صنایع اوله همان ایتدی هر کسه که بر هنك تکمیلنه طالب و بر صنعتك تحصیلنه
 راغیا و له ارتکاب شداید صبر و تحمل اتمك کرک و قاصد کعبه مقصوده
 تعب بادیه محنت اولیوب مقصد معموده صدق و نیت و قدم رغبت ایله
 کمک کرک **بیت** سورم دین کشته کعبه صفاسن • چکر خار مغیلا نك
 بلا سن • در بیا بان چون ز شوق کعبه خواهی زد قدم • سهر نشها کر کند
 خاد مغیلا نغم محور • بن بوامه سؤیله عارم و بوغرم و زره بر و جله جانم
 که جسمم هر سر مو بر تیغ بید ریخ اولسه بوغرمیتدن یوز دوند و ندر غرم و حشمت
 هر خرکان بر تیر تیر پیکان اولسه عنان نظری بر طرفه دخی معطوف قلمم هیما
 هیما **مضارع** هر که میل کنج دارد ریخی باید کشید • مقرر در ک طلب
 معرفت هر محنت عاقبت محنته مبدل و لور و یو طریقه هر جراحت آخری
 راحت نهایت بولور زنته که اول صیاد طلب علم اندک ز حمله و طایفه
 علمایه جزوی خدمت ایله نعمت کلی بدست رس بولدی شکای احتیاج قلک
 خلاص و لوب فضای استغنا و ثروت و اصل اولدی زاهد استفسار اندی
 که پنجه اولمشد راول **حکایت** همان ایتدی اخبار ده کلشد بر درویش
 و ادایدی صیاد و صنعت صید مرغ و ماهی ده ماهر و استاد صید ماهی
 اندو کم دم دام بکی در کلی جسمی چشم اولوردی و قصد مرغ اندو که ایام ^{مند} افدا
 هر مو حلقه دام بکی پر بیخ و اخم اولوردی **بیت** اولیدی چرخ اخضر دامگا
 او جر قوش اولسه قور تلر دی ماهی • اتفاق بر کون دامنی بر مرغزاره قوردی
 و کزد و کینکا هر کردی او توردی و هزار رحمت و انتظار ایلله حوالی سنه اوج قوش
 کوردی پیچاره لورک حلقه دامر جکولک محلی ده ناکا به بر عر بله آمیز

مغتنم سن بر مدت العمر شوربای عمارت و شوراید ریاضت یله کچوب هنوز
شکار چاشنی سن طمشمشدر **و حکم طیر نمایشتهون** لذتن ذوق اتمشوردر
بواحتالی ویرمکه دود سودای بکای دماغن زن زایل اوله و شرط معهودی
تعبیل اتمدن هیچ بر فرسنگ بوقولکه قایل اوله البته یا بو فریاده خرمز صیدی بز
اتمک کوکون یا شرط خربوره اوزره هر بر فری بر دانه مرغله یاد ایدوب دل مرغن
انکله شاد اتمک کرک سن پنجاه هر چند که مرغ بسمل کی طیطایا ندی و فریاد ^{اضطرار}
ایدوب ایتدی بومسئله علمایه معلومدر که رسن دامجی رسن طلبه مدرسه
بوکمشدر و مولانا مدرس اندر بر حبه اکمشدر دهن دامجی زمین وقفه ^{مشهد} اجا
و غله مدرسه دن اکادانه صاچا مشدر شرعله بکالارم میدر که کدیمین و ع
جبین ایلده تحصیل ندم و کم صید حرافی ثلث و ثلثان طریقله تقسیم ایدم قطعا
فایده ویرمدی و آنلرک عناد و کجاجری اصلا مندفع اولدی ضروری شرط
مزبور می مقروض طوب رسن دامجی چکدی اول قوشلرک او جن خجی صیدانندی
دینه آغاز تضرع وینا زایدوب ایتدی ای سرآمدن کان زحرف علما **ارحوا**
من فی الارض یرحمک من فی السماء لطف ایدوب بن فقیر رحم ایدک
سودنا کرده درجهان بسیار بوسودادن کچک وارک سغلاکره کیدک
شوربای حرب عمارت وارکن بوئے نیندر سنر و حلوی زبانت کی شیرین
نعمت او نورکن بوندر که طمع ایدر سه داشتند لرایندر **بیت** نه عجب
مرغ ایش سن ای صیاد • تا بکی بو عیث پره فریاد • بوسودای بی سودی دخی
دماغدن کیدر میسن و شرط اندک وعدیه یوخسه وفاقلمز میسن صیاد
کوردی که مزاج رجا خسته ورستنه امید کسسته در ناچار شرط معهودی تقدیر
ایدوب صید مزبوری کند و یله اول ایکی طالب علم میا نندن علی السویه تقسیم
اندی بعد ایتدی معلومکر در که سنر حق خدمتم اولدی کر حق خدمتی ^{شمار} تمام
هت ایدر سکر و بنم صید حلاله سنر حرام اولسون دیر سکوزا اول لفظی که انکله

بحث ایدرد کوزیکا تعلیم ایلک تاکه بن دخی سزک مایده فایده کوزدن بی بهرن
 قاله میم دانشمند لو تبسم ایدوب ایتدیر بر لفظ محنت و میراث خنثی دن
 بحث ایدردک صیاد صورددی که محنت ندر ایتدیر محنت اولدر که نه تذکرا ولا
 مؤنت صیاد اول لفظی حفظ اندی و ملال خاطرله ماوی سینه کندی و صورت
 حاله اهل و عیالنه حکایت ایدوب و کچیر اول قوت لایموت ایلر قناعت آتد
 چون صیاح اولدی و مرغ زرینی جناح آفتاب آشیانه افقدن پروانه کلدی
 و همان سیم اندام انجم دام خطوط اشقه مردن قیوب سفق بحر اخضر سپهره
 پنهان اولدی **فرد** چرخ صیادوش برشته زرد. ماسن مهر ایدام آورد
 و صیاد دامن کو تورب لب دریایه واردی و توکل تمام ایلد دایم دریایه
 صالیدی حکمت الهی سسته بر ماهی تراست کلدی که نه آب زره کرسر ناسر کوش
 اله اکا بکزر بر جوش پوئل شمشیدی و نه مردم آبی آینه آبد آنک ما سندی
 بر صورت معاینه اتمشیدی جسم لطیفی سیم مذاکب کی طری و تر و پیگناز که
 قطر سیماب کی در در دوز **پت** سینه سی صاف صنک سیم سفید.
 جسمی کویا که چشم خورشید. بشتی کویا لباس بوقلمون. زنگی حد قیاسد
 بیرون. صیاد آنک رنگ و صورت و شکل هیئتد بر زمان تحیر بحر طالع
 تفکر اندی و تعجب باش صالوب کند و کند ویر ایتدی هیچ بر صیادک دین دایم
 دخی بوصفتد بر ماهی کورمشد و خالق بور پالقد بر بالو رخ خالق
 اتمشد رجواب بودر که آنی زندگانی حفظ ایدم و تبرک رسمند آستانه سلطا
 تحفه ایلدم شوبله قدر و قیمت بله بی قوام میانشده سرافراز قلدر و الا بر خدمت
 ایدین بالو بالمرسه خالق بله پس اول ماهی بر طرف آبه قویدی و راه درگاه
 پادشاهه متوجیه اولدی مگر که بر موجب فرمان شاهی قصر فلک اشتباهی و کند
 اولن کلشن خاصده سنک رخامدن بلکه صفحه سیم خامدن بر حوض بنیاد
 اتمشردی و آب زلال ایلد مالامال ایدوب باجینه غیر متناهی ماهیلا اتمشردی

۱۵۳
 و نمودار شکل هلال بر ورق دوزب و لوزب و حوض سپهر مثال او زره روان اتمش لودی و هر کون
 طبع پادشاهی آب و ماهی بر میل ایدوب لب حوضه حاضر و لودی و خواص اشنا را
 اول زورق هلال مثال بنوب ماهی لک حال حرکات و سکناتن تفرج قلودی
 اتفاق اول زمانه که **بیت** بنوب اول زورق کردون مداره • درون حوضه
 ایلردی فطاره • شاه صیاد کلدی اول ماهی بواجب هیتی نظر پادشاه کوردی
 شاه آتی غایت خوش کوردی و صیاده هزار دینار تمام عیار جایزه پوردی و زر
 بریسی که پادشاه حضورند منصب قربی و مجال جراتی و ارایدی آغاز کلام
 اندی و نصیحت یوزندن آهسته پادشاه ایتدی ضمیر منیر شهنشاهی بر محفی
 و پوشید دکلدر که قهر دریا بر ماهی صیاد لر پیچد و غیر متاهی دراک کف زر ^{افشان}
 سلطانی بر ماهی چون هزار دینار زرانی پوره نه زرخرانه و فاکمک میسر درونه
 خراج مملکت کفایت ایلک متصور بر ماهی لک اعلا قیمتی نید و که ظاهر در بر صیاده
 نه مقدار جایزه جایز اید و که معلوم خاطر دریا مقاطر عطا استحقاقه لایق ترک و جوا
 عمله موافق • هر آن حوضی که صد من آب کیم • دو صد من زربیش نقصان نیرد •
 شاه ایتدی حیثیت حال بیان اندک منوالا و زره در اما بعد الوقوع نه کیفیت ایلر
 خلف و عدل میسر روز بر ایتدی بویا بدک بر تدبیر ممکن در که بنم حلف و عدل لازم کلیه
 و هم زربسیار دخی ضایع اولمیه صواب بود در که اندن سوال اولنه که بوماهی مذکر
 میدر یا مؤنث هر قتی شتی که اختیار اید پور که واریولدش کور و معدود و معدود
 کو تضروری جوابد بمموت و لوب حوت کبی مموت و لسه کرک اول وقت از ^{تسبیل}
 را ضیعه اولوب جزئی رعایت ایلر قناعت فاسه کرک پس شاه صیاده متوجرا و کن
 ایتدی ای استاد بوماهی مذکور میدر یوسه مؤنث صیاد حبس تجریر فیم اندی
 که شاه نه پوردر و بوسوال خمشد نه اندیشه قلور خواص فکره بحرین پور و صالک
 و بز زمان تفکر دریا سنه طالیدی قالدی آخر کار همان اول لفظ که علمادن یاد کار
 المشدی یاد نه کلدی فی الحال جواب و یردی که ای شاه بوماهی تخت در یعنی نه

مذکور و نه مؤنث در شاهد صیادك سوری بغایت خوش کلدی وزیر حبیب
 تدبیر تغییر و تغذیر سپوردی و دینار معهود اوزره هزار دینار معدود
 دایخی زیاده قلوب صیادی جمله ندما سندن قلدی بوشك فایده
 اولدر که صیاد علمایه ای که مرغله خدمت اید و پائیدن بر لفظ حفظ اتمکله
 ایکی بک **ینا دالنه** کردی و در کات ذل و هو اندن درجات عز و قبول سلطانه
 ایردی پس معلوم اولدی که تحصیل علمک فوایدی جوغ ایش و خدمت علمائک
 زبانی یوغ ایش نه که بعض اکابر سپورمشد **پاموز علی** که کردی عزیز **که بی دانش**
 انسان نیز د بشیر **زدانش** فراید ترا جاه و قدر **زصف** غالت رساند
 بصدر **زاهد** ایتدی ای همان چون بود کلو الحاح و اقتراح ایدرسن و بیانات
 جمدی قدم جده پایانه تیور مک دلسن بکا لازم اولان بودر که تعلیم و تلقین
 باینده مقدر می دروغ اتمیم و تفهیم مبادی و مسائل و توضیح قواعد دلایلن هیچ
 دقیقه مهمل و نامرعی قومیم همان همان عنان عز می اول مقصد بعید جابینه معطر
 قلوب مده مدید لغت عبر پرستغال ایلدی ما اکا طبعی مساعد اتمیوب اول لغتله
 الفت اید مدی و قدم ذهین اول زبانک مضیق فهم و طریق خفنی جابینه کید مدی
 زاهد هر چند که باب تعلیم ده شرایط جد و جهد تقدیم ایدردی نک قوت دراکه
 مساعد اتمردی و هرباری که شوره زار خیالند تعلیم و تفهیم نهالن دیکردی شاخ
 اهل اوزره ثمن حرماندن غیر و فتنه مشاهده قلردی **فرد** اکرا زخیر توفیق
 عطای نرسد **سعی** سودی نکند فهم بجای نرسد **برکون** زاهد ایتدی ای همان
 عجب صعب بر تعجب طریق کتدک و عظیم غدا با لیمار تکا باتدک نفس ناطقه
 که یوزبان ایلده مواسنت ممکن دکلر و طبع که بولسان ایلده مناسبت ممنوع بوا مرخص
 و کار دشوار دن فارغ اول و بر میدانه که جولانکه لایق اولیه قدم قومه و سن
 بوضع ندن بهر مند اولق او **محمد** در هر چه نمیتوان بدست آوردن
 حیف است بهرزه عمر ضایع کردن **کیشی** کند و نک اسلافی طریقتن چقیق و آبا

304
واجبادی زیادتین غیر بلیه تکلم و تعلم اتمک منهج استقامتدن بعید و مذهب
عقلدن فکر غیر سدید در همان ابتدی خلاف صوابه اسلافه اقتدا اتمرم و بدین
تقلید له بر طریق کتمرم و روش رفیق عقل و طریقی تحقیقندن کچهرم که تقلید کند
اغوی شیطاندر و تحقیق هادی منهاج صدق و یقین در مآله آیه **اَنَا وَجَدَ نَاوَا**
طنان باز چهرکان تعلیم گوشمالدر تا وحشت آباد تقلید دن جانب دار استم تحقیقه
میل ایدر و روید یقین بلیه **یَمْدی الله بنوره من نیشا** بر توانواری مشاهد
قله لر **پیت** انکه اواز پرده تقلید جست هم بنور حق به پند هر چه هست
از محقق نامقلد فرمهاست این چوداودستان دیگر صد است زاهد ایتدی
هله بن حق مصاحبتی دادتم و شرط مناصحتی پر نه کتوردم قور قوم بودر که بوجها
عاقبتی ندانته و خاتمتی ملائمه مؤدی وله حالیا لسان فرنگی ایلر تکلم قادر
سن و قبیل و عشیر لغتی ایلر تعبیر ایلر بلورسن یکن که چون اکثر روز کارک
تکرار لغت عبری به صرف ایلر سن لغت فرنگی دن دورد و شنه سن و زبان
عبریلر دخی تکلم قادر اولمیر سن و سنک حالک اول زاغ مثابه سنده اوله که رفت
بکه هوس تدی کند و رفتارن دخی اونندی همان استفسار تدی که پنجره مروید
اول حکایت میزبان ایتدی روایت ایدر لر که بر کون بزراغ کوردی که بزراغ
کنارند بر بیک دری خرامان خرامان کیدر و اول رفتار موزونده دل
نظاری کند ویر مفتون ایدر زاغ بیک آرام و حرامی بغایت خوش کلدی و **سب**
حرکات و سکاشدن متحیر و متعجب قالدی ای بیک دری جلوه گمان می کند
لنکان لنکان من او غیب می آیم بیک خوش رفتار بر کون کوردی که بزراغ
بد کودارک خرامنه تقلید ایدر و حرکات ناموزون و سکات نامطبووع ایلر
عقبنه دوشوب کیدر یاشدن سایه و ش بزدم کسلر اونمرا کلز او صند
بلر ایتدی ای تره رخسار وای اهر من دیدار هوا ره عقبی کیدر سن و خرام
و جلوه لرم تماشا ایدر سن بوندن مقصود ندر و بسودادن سکا سودنه

زاغ ایتدی ای زیبا خوی و خندان روی رقار تو دل بر من اکنون زینت
فریاد کمان در پی دل میگردم • بلس اول که بکا سنک رقارک سودا سی

دو شمشیر بخر مدت در که قد مجر کیدرم و المدن کلد کجر بو هنرک تعلم
ایدرم امید در که یو هنر سیسی ایله پای افتخاری هم لرم سر نه تویم بین الامثال
والاقران مشارالیه بالبنان اولم بکک چون زاغک بو کلماتن ایشتدی قهقهه
کمان ایتدی یهمهات تضرب نه حدید بارد • آیا تو کجا و ما کجا ایم • بنم خرام
صفت اصلی در سنک رقارک وصف جلی ذاتیات علی کل حال قابل زوال
اولمز والذات لایزول بالعرض بن فراقدن سویلرم سن عراقدن بن یاقن
خبر ویرم سن اراقدن **مصراع** بینین تفاوت ره از کجاست تا • کجا •
ای کج طبع بو باطل خیال دن کج بوسودای محال سکا کج حاصل اولور کج •
مصراع بکذا که این کمان بیازوی تو نیست • زاغ جواب ویردی که

۳۵
الشروع ملزم چون بوازم شروع انتم فسون و فسانه ايله رجوع اتمزم و تام مقصد
معهوده و اصل الميم شاه راه مقصود دن طشه كتمزم **پيت** كشتي صبر بدياي
غنم انداخترايم • يابميريم دران يابكف آرم كهري • پچاره هر چند كه كپك
عقبنج كيدوب انك خرام و جلوه سنه تقليد اندي اندن محروم اولد قوت
غيري رفتار قد مين دخي و نندي و هيج و جمله رفتار اصلي بير رجوع ميتر
اولمدي **مضارع** ان دست نداد و ره اين دفت ر دست • بومثلي كوزد
تا بله سن كه سن سعي باطل ايدرسن و پهوده يره رحمت چكوسن و تخم سعيكي
زمين شوره ده اكر سن ديمشدر دكه احمق خلاق اولدر كه بر عله اشتغال
كه نه حرفه لايق و نه طبيعته موافق اوله بوحالت نعينه هان اول
حكايك در كه ناتوالقدن فراغت ايدوب دهقانلغه سفقولا ولدك و عاقبت
الامر بمقتضاي **لا اى هو لاء ولا اى هو لاء** ايكيسنك دخي سر رشته سرن
الدين چقر دك و غربت ويد و كرت و جلاده بي كس و بينوا قالدك **پيت**
كفتم يدهم جان و بوصلت برسم • من جان دادم و آخر نرسيدم بوصلت
هان بضيحت ميراني سمع قبول الله استماعدن امتناع اندي و آرزما نند
ديدو كه كي لغت عبري بي تحصيل اندو كندن عبري كند و زماين دخي آتد
مضارع اله اول كلدی بو كندی الدن • بودراول كسنه نك داستاني
كه كند و حرقندن و از كله و كند و بير مناسب اولين صنعتنه هوس قله سن
بوياب حكمت مناطي ملوك خرم و احاطه متعلق در پس و ايجادر كه هر دلي
كه ضبط ممالك و ترفيه خلایق و رعایت رعا و استیصال عدایه مایل اوله بو
معانی دقایقه لایق و ناقل فایق پورب موجبيله عا اوله وروا كورميه كه هر
بد اصل و بي هنر مردم اصل و پاك كوه رله مساوی و معادل اوله زير كه بخرفرو
مايه لر كند و لرن شهسواران میدان فضل و هنرله همسايه و همسر تصور ايدر لر
و مضار كفا نده كند و لرك لاشه انديشه لرن نلرك فوس فراستلری ايله هفنان

خیال ایلرلر باوجود که آنلرک کرده ایه ایزلر ایلرلر دخی کورخلر **بیت**
 یا جام جم چکونه تواند معارضه • و رخود بدو و لعل مرصع سود سغال • اکر
 عیاذ بالله تفاوت مراتب انسان میدانن کیدوب و اراذل و واسط ایله
 برکفرده اوتوره و واسط افاضل ایله لاف مقابله اوره جهاندانلرک مهالین
 اختلاف کلی طاری و لوب بوخللک ثاری بنیاد ملک و ملکه ساری اوله بو
 سببند درکه سلاطین سلف مردم نا اهل و نا خلع تعلیم علم کتابت و صنعت
 استیفاء و سیاق قدن منع ایدرلردی زیر که چون رسم مستمری وله ارباب
 حرفت معرض اصحاب دوله کلوب ریاب دولت اعمال اصحاب حرفه از نکا
 اجتناب قله لاجرم آنک مصرفی شایع و مستفیض و لوب اسباب معاش
 خاص و عام علی الاطلاق مختل و ناقص قله بوسبیلله جمیع صنایع بوعماله اهل
 و اختلال مطرق اولوب بوشلک شر ضرری مرور نه مانله بروجهل استقال
 بوله که استیاب تدبیر ضایعه ایلد انظفا محال وله پس خردمند مند مددک
 و هوشمند متدارک اولدر که استماع نصیحت علایه مواظب و لوب اتباع
 موغظت حکامی ذمتنه واجب بله تا آنلرک فواید پندلرندن بهره مند
 اولوب ثمرات تجریدلرندن اشفاق بوله و جمیع اموری همت و ضمنتندن دور
 و منقصت عفلندن مجبور اوله **بیت** اکا دیر عاقل اولنلر خردمند • که کوش
 هوشلر اصفا ایند • سخن کوه در رکوبیند غواص • اله رحمتله یکور
 کوه خاص • بودرج اچندک درج نهان • طلودر سرشردر معانی
باب دوازدهم صفت حلم و وقار و تمکین خاصه ملوک •
وسلاطینه زیبا خلعت ایدوکن بیان ایدر در کوبار شهنشاه کامکار
 حکیم بزرگ واره متوجه اولوب عبارت شکر بار و کفزار کوهر تار ایلد **بیت**
 ثنا آدی که ای پریکانه • نظیرک کورمدی چشم زمانه • بیان آنک
 اول طایفه نلک داستان که حرق اصلی و صنعت اسلافندن انحراف قصد

306
 ایدوب حاله مناسب ولبین مطالبه طالب و مطلوبی دید ارادت دن
 محبوب و لوب کار اصلی و حرفت قدیمند رجوع ممکن اولیه حالا جناب حکمت
 مآب حکیم کامیاب دن ملتسرح رکم حاصل شاهانه دن پنجه خصلت زیاده
 ستوده و پسندید در بیان قله و ثبات دولت و نظام مملکت و امور
 استمالت قلوب جمهورینه صفت اولی و البقی و بجز خلق احری و اخلاق در سلك
 اعلام ده شرف نظام ارزانی پوره بن اون ایکنی وصیت ده کور مشتم که
 سلاطینه لازم در که حلمی سرمایه کار و برد باری و وقاری پزیره روز کار اید^{لر}
 حالا خاطر فائز به خاطر خلیان ایدر که بواجب صفت خصلت دن که حلم و سخاوت
 و شجاعت در قفقتی اهتم در و انلره نسبت بوصفادن قفقتی صفت مقدم
 حکیم واجب التکریمک لطف عیمندن رجای غطیدر که فکر عقد کشاسیله
 بوشکلدن کوه استباهی حل ایدوب رای صواب نماسیله بوشکلدن یوزندن
 حجاب خفای رفع ایلیه **نظم** چو شاهک التماس ایلدی کوش • ینہ
 دریای حکمت ایلدی جوش • دیدی ای قهرمان هند و خاور • سکاف ما
 بر اولسون هفت کشور • اجود اخلاق تاجداران زمین و احسن واصاف
 سلاطین عدل این حلم و رفق و حسن خلق در که هم نفوس ملوک عیون خلق
 انکله معظم و مهیب کور نور و هم لشکر و رعیت انک تحد متنه جان و د^ل
 ایلر رغبت ایدوب کار و اصاغر اذن راضی و ساکروانی خیرله داکرا و لور
ولو کنت فظاً ظیظ القلب لا یفطوا من حولک کلام میامن انجام سلا^ط
 سریر رسالت و قهرمان مالک جلالت علیه افضل الصلوات و اکمل^{الصلوات}
 دخی بونے اسعدار و اعلام کسعادات دینوی و مرادات اخروی حلم و رفق
 و حسن خلقه متبنی اوله سن **مرسعه المی حسن خلقه و کاد الحکیم ان یکن**
بنیا اول صفات مزبوره کم پادشاه جهان پناه آنلرک بعضی نک بعض
 اوزرنه رجحاشدن استیاه پور مشددار باب تحف و تاج اوچنه داخی

محتاج در لیکن شجاعت همیشه لازم دکل در اما حلم و سخاوت و احتیاج دایم در
 پس حلم و سخاوت ملوک شجاعند ممد چون فواید جو و بعضی خواصه و اصلد
 و منافع حلم مشام عام و خاصه حاصل در و صغیر و کبیر و غنی و فقیر خلصت
 مزبور به احتیاجی ناکرید در فلا جرم صفت حلم اول ایکی خصله نسبت ملوک
 اهدر **فرد** هر که در سیرت نیکو بود • آدمی از آدمیان او بود • طبع شایسته
 پوشید اولمیه که ثبات و وقار پادشاهلره زیبا حلیت در و حلم و تانی ملوک
 جهان به رعنا خلعت زیرا که آنلرک فرمان خلق مالنه و جاننه ساری در و توان
 و اوامری ذم که فقه امه علی لاطلاق جاری در پس اگر نفسلرن زیور حلم و رفقله
 آراسته قلمیه لر ممکنه در که برخشم بی محله بر اقلیم اهلنی کند و لره متغیر قله لر و
 و خفت لرندن خلق عالم آزرده اولوب خد متلرندن متفر اوله لر و اول سبت
 جهاندن نظام و انتظام کیده و خاندان و خاندان لر معرض هلاکه دو شوب جهان
 و تطرق اید • تانی دن اتمه صافق اجتناب • امور سیاسته قله شتاب
 که بر دمد بیک خونه وارد رحال • ولی کشته زند قلی محال • فرضا که پاد
 آب سخاوتله کانون روز کار ده آتش فقر و افتقادی سویندره و یا آتش
 شجاعته کانیات وجوده خرمن حیات بدستکالی کونیندره پیرایه حلدن بی هار
 اولیچ شمه جفایله سرچشمه سخای تیره قله و برخشم بی کاه ایله هزار دشمن
 بدخواه ظاهر اوله اما اگر باب سخاوت در قصوری و تاب شجاعته فتوری
 اولسه حلم و رفق خلقتله رعایا و لشکری و امر کشوری شاکر قلی میسرده و اهل
 عالمی و فرد بنی آدمی ربقه طاعت و سلسله انقیاد و اتباع حکم متصور **پت**
 خلفه آدم کر که در کل کبی خوشبوی اوله • ناکه کلزار جهان ابحر کشاده روی اوله •
 حلم دن غیری ملوک لازمدر که ثبات و وقار ایله دخی متصف اوله که حلم بی ثبات
 فی المثل علم بی ثبات عمل و موم بی غسل در فرضا که بر کسه که حال حلم ایله آراسته
 و پیرایه صبر و تحمل ایله پیراسته اولسون چون آنده ثبات و وقار و دام و قرار

اولیه عاقبتی است که و خائنه خفت و طیشه نیش و اول تحمل دن فایده بولیه
و اول صیرک برنی و اول حلك ثمرنی کورمیه **پد** باش ثابت بر طریق بردباری
میگویند هر که تمکین پیش دارد پیشتر دارد سکون • پادشاه لارند در که هنگام
حمله متابعت هوای چایز کورمیه و محل خشم ده مطاوعت نفس بد فرمای ر و ا
پورمیه که غضب سعله آتش شیطانی در و بر شجر در که مژ سنی ندانت و
و ملامت دو جهانی در **فر** خطر لوائی است که غضبناک • غضبناک ایست
اولور خطرناک • دیشلدر در که صفت حلم خاصه دسل عاکیجا بدرو و وصف غضب
و سوسه شیطان و صفت کلابد در باب تصدیق و اصحاب تحقیق بونک اوزر
متفقد در که سول کسه که قوت غضبیه به مستولی و بلیه صد یقلدر درجه سن
بولیه نوادر کلمات حکما ده کشدر بر حکیم دن التماس اولندی که متفرقات حسن
خلقی بر کله ده جمع ایلیه تا آنک صیقلی انسانه آسان اوله پوردی که ترک غضب
مستجمع جمیع بحاسن اخلاق و احاسن خصالدر و خشم و غضب مستلزم جمله قیاح
اعمال و فضایح افعالدر **نظم** خشم و کین وصف سیاحت و ددان • هر کرا
خشمست و کین هست از بدان • اصل خشم از دوزخست و کین تو • جزبان
کل است و خصم دین تو • پس تو جز دوزخی پس هوش دار • جز سوی کل خود
کیرد قمار • و دخی بملک کرک که پادشاهک بروز بر ناصح و کامل و مشیر عاقل
و فاضله احتیاجی اول جتدند در که اگر آنی غرور جباری و نخوت کامکاری
منهج حلم و بردباری دن منحرف قلبسه وزیر صاحب تدبیر مناصحت طریقیه
راه صلاحه ارشاد ایدوب جاده سکون و وقار اوزره ثابت و برقرار قله و نو
داروی مو عظیمه سوه نراج علالت اعتدال و یروپ سمت سلامت اوزره
استقامت و یره تامواهب فضل کرد کار و میامن حلم و وقار و خلوص نصیحت
وصفای نیت وزیر کامکار له جمیع اموره مظفر و منصور اوله و هر جانی که
توجه قله فتح و نصرت رفیق و قرین و اقبال و دولت ناصر و معین اوله اگر خیا با

متابعت هوا و موافقت نفس بد فرما سببیلہ بی تا مل و تدبیر بر حکمی نفاذہ شد
 لای عالم آرای وزیر روشن خمیلہ شر ضرری تسکین بولہ و تدارک خل و تلا
 زلہ ممکن اولہ اول پادشاہ ہندک قومیلہ خصوصتد واقع اولمشدرای
 استفسارایتدی کہ بجز اولمشدر اول **حکایت** برهنی ایتدی اخبار دہ
 کلشد کہ دیار ہند دہ سید را نام بر پادشاہ نیام و ارایدی کوزود قایم
 بی کران و اموال و تحرایم بی پایان ایدی **مصرع** بیغ حضرت کسترتدن دین
 و دنیا منتظم روح دولت پروردن ملک و ملت مستقیم سلاطین رو
 زمیندن انواع مفاخرت ایلہ ممتاز اولمشدی و خواقین چین با چین دن
 اصناف ماثلہ اختصاص بولمشدی یکے فرزند دلبدی و ارایدی کہ چشمہ
 خور و جہنم حور یکی دوی دلجوی لوندن جوی نور افزوی و ماہ نوسطی بام فلکدن
 اکلیط طراوت و دولطافت برو لرنہ بقردی بریشی تیر غنم دلکش سیدہ کار
 و ارچلہ نشینان ضوامع انزوای کند و میرا کردی و زنجیر زلف تابدار ایلہ جایین
 بیمارستان عشقی ہوی کشان سلسلہ ددہ چکر دی بر نیک نظارہ اعتدال
 بالای جانفراسی حسرتندن سرو سہی نک ارام و قراری دلدن و شاخ چنار
 عنان اختیار ای لدن کش ایدی و در قنار عجیب حرکات دلفری غیر شدن
 بک تیز تک خرامن کند و میرا حرام اتمشدی بر نیک لالہ و ش روی در جہان
 بر سینک بی لعل بدخشان ہر ہوی با وجود جمال صورت کمال حسن سیرت
 اراستہ و نہال حالری از ہار ہنر و کمال ایلہ پراستہ **بیت** کسور حسنہ
 ہر ہوی بر یک ایکسید ہوی برندن یک بر نہ سمیل یعنی دلدرد
 بر سینہ ماہ خنق بر ایکہ پسرک مادری برد خرنیک اخترا ایدی کہ رشک
 عارض رکینندن روی عروس آفتاب مستور حجاب اضطراب و شرم طمع
 چین پر چین دن صد سنبلی پر پیچ و تاب ایدی **نظم** جمالی مہر عالمیہ
 غالب ہری پرنہ اعضا سی مناسب طو نقش غیب فرخند فانی

کس قدیلله سخن جامی • قیرش رخری هم کل کل اولش • لب جانجشی عشاقه
 مل اولش • یوزا درب کوشنه زرین منکوش • کل ایله ترکس اولمشهر هم غوش
 قهر همش سیدی غبغینک • سکر همشیر سی شرین لبینک • باد شاهک اول
 کوهی ما نده اول ایکی فرزند دینده اول قدر تعلق و پیوندی واریدی
 که بر آن اندر سزا و لیمزدی و بر زمان اندری کور مسه زند کاندن لذت بولیر
 و بر وزیر واریدی که کفایت رایله مشهور و ز زانت عقله معروف و مذکور
 دلا بل فراست و کاردانی و شواهد ریاست و کشور ستانی جهن و حال و سیمای
 افعالند لایح ایدی و ما ثر صدق و اخلاص و میامین کمال اختصاص مسایحی حمیده
 و اجتهادات جزیله سند و واضح ایدی زمان وصف کالند نومقالله متکلم
 ایدی و بیل بل ناطقه کلزار شیخ قدر و جلالت بویات حسب حالله مترنم
قطعه ای آصفی که صاحب دیوان چرخا • در مجلس تو منصب بالائی رسد •
 اینجا که کاتبان تو تحریر می کنند • حکم قضا بصاحب جواز منی رسد • و کاتب
 السری برد بیرین نظیری واریدی که یترجخ انک حسن بیانی کائن چکه
 مردی و متشی فلک قدم تاملله مذاج بدایع صنایعنه چقه مردی کویا که
 قهر خامه زیبانی مخزن اسرار فصاحت ایدی و صریح زبان خامه سی مطلع انوار
 بلاغت هر معانی در لرن که الماس فکر تله دلردی همان دم ذهن ثلثیه
 سلك عبارات زیبا و عقله استعارات غزاده نظم ایلردی و هر لطایف
 کوه لرن که غواص فطنت ایله دریای خاطر ن استخر ایدردی فی الحال
 صراف خیالی نظر خریدارن بازار معارفه عرض ایلردی **بیت** معانی ترجانی
 دی زیبانی • فصاحت انچه سن سبحان ثانی • و مراکب خاصه سند بریل
 سفیدی واریدی که میدان رزم ده باد بکی سرمد و آتش بکی گرم ایدی و دند
 خار اسکا فتنه سنک و آهن موم بکی نرم ایدی کوجه هر زمان آهن کوهده
 نهان اولوردی اول خلاف عادت برکوه ایدی که آهن انچه پنهان ایدی و علی

الدوام بی ستون بومقامه سکون قلوردی اول خلاف معبود بر بی ستون اید
 که چهار ستون اوزره روان ایدی • سوده بکردون سر شجر سای •
 رنگ شفق روشد شنکرف رای • پخش خرطوم بسان مکتد • ارژدی
 افتاده ز کوه بلند • ایکی فیل سزده سی دخی و ارایدی بغایت شکوهمند ^{حسب}
 جثه و ضخامت هیكله مانند کوه البرز و الوند خرطوم چو کان مثاله سر کردن
 کسان کوی میدان و پای عمود کردار ایله کردن سرکسانی خاکه یکسان ایدر لودی
 و دندان بلور نیله سینه اعدادن شاخ مرجان بتور لودی و میتن علاج ایله
 معدن بدن د ستمدن لعل بدخشان چقر لودی • فلک طوبینه ایلردی
 بری خرطومی چو کان • اورردی بری شیر آسمانه نیز دندان • برینک شاخ
 دندان صالره زهره به سایه • قلوردی حلقه خرطوم من بری کرد ثریا یه
 و ایکی بختی شتری و ارایدی پیل چشمان هامون نورد و کوه کوهان **بدت**
 سعادت سهیم چون کوشی پیکان • کرامت طوبی چون بونی چو کان **افلاک و انوار**
الی لابل کیف خلقت انلک سنانند نازل و لمشدی **غدها شهر و راجها**
شهر اول یاد پاودشت پمار لک وصف حالند پمان پورمش ایدی بر کچر
 بر آلیق یول کیدر لودی بلکه بر کونده ربع مسکونه طی ایدر لودی صلابت اعضا
 و ممانت اجزاده آنلره نسبت قرض خالک بر پاره خیم ایدی و جرم افلاک بروصله
 حریر • هامون نورد و کوه و ش دل بر تحمل کرده خوش • هر روز تاشب خارکن تادوز
 هوشب یارکش • و بر تند خرام و تیز کام سیمین زین و زرین لکام بر سمند
 مانند و اریدی که اگر عنائن ارخا و لکامن رها انشه لرصیاء جهان پمانا نوند
 انر کوره خزدی و شمال کیت نورد و کورد کورد نه ایرمزدی **مثنوی** سعادت غریبی
 السده رخشان • کوزی بر آق صنن برق درخشان • آنلسه ایغندن بغل پاده
 اولوردی کوش چرخه کوشواره • غبارینه ایرشمر ریح عاصف • ایقداش و لمز
 اکه برق خاطف • تاسنرخنک فلک حوالی کره خاکه دایره در آنک تطیری اسب

کورمندی و تا ابلق لیل و بهار عرصه اوارده سایه در آنک مانند
 بر سمند ایشتمه مشدر **پیت** تا شاه روح بر فرس جسم شد سوار • اسپ
 چون او ندید درین شیر مرغزار • و بر تیغ آیدار کوهزنگاری و آید که لای
 شاهوار ایل آراسته و جواهر تابدار له پیراسته کویا که صفحه الماسه پای مورچه
 کو ستردی و حخته مینا دید بر مکس ظاهر قلوردی اول تیغ دکل بیک بر میغ ایدی اما
 خوان باران و روی پر نای بر جوی آبیدی لیکن آتش افشان ملک بومند کوراسته
 کمال مرتبه دلبسته و متعلق ایدی و همواره سلاطین آفاق اوزره انلرله متفاخر
 و متغور ایدی اول اقلیم براهردن بر طایفه طاعین و آید ایدی که دین قوم و صراط
 مستقیمدن منحرف اولمش ایدی و خلقت عقایدن متغیر بادیه ضلالت و هوا
 بجهالته متحیر قالمشردی پادشاه اولقدر که انلری اغوا و اضلال خلق و ابطال اخلاق
 دین حقندن حجره جزا ایلدی مترجرا و ملدرو عاده ذمیم و اعتقاد سقیم و راه
 نامستقیم لرندن رجوع قلدلر آخر الامر پادشاه حمیت ملت و غیرت دین و دولت
 مقتضای اوزره انلردن جم غفیر و جماعت کثیری هدف تیر و علت شمشیر
 ایدوب خانما انلرله آتش نهب و غارت ووردی و زن و فرزندلرن قید و سارودل
 خاره کوقار قلدی اول جماعتدن دورت یوز عدد مکسنه که فنون علم حکمتدن
 مانند و انواع دانش و معرفتدن بهره مند ایدی لر حصن مان و کف احسان پادشاه
 متحصن اولوب فرمان عالی بومنوال اوزره جاری اولمشدی که انلر دایم پایه سر بر
 اعلا ده اقدام خدمت اوزره قایم اوله لوانلر دخی بالضروره امر امتثال ایدوب
 خدمت آستانه پادشاهی پر اشتغال ایدلر و هنگام انتقامه منتظر و مترصد اولوا
 فرصت کوزتدلر تا بر کچه که ملک سر پر عشتدن • صوب ساغر الینه ساقی خواب
 ایدوب بیکسارن اول باده سیلاب پسر استنامتد استراحت مستغول ایدی بر آواز
 مهیب و صدای غریب ایشندی و آنک هول و نهیندن بیدار اولوب بر زمان
 تامل و تملل ایتدی **نظم** اویندی بختی کپی و بخوسندن • بر زغم چکدی

بود و شوق و سندن • بوائنده بینه خواب غفلت غلبه ایدوب • باد پای
خیاله اولدی سوار • غیب صحرا لرینی قلدی شکار • عالمه مناده کوردی
ایکی ماهی ماه کی تابان و شعشعنه و لمعاندن دید خیره و عقل حیران
دملری و زر و دورب شاهه سلام و یورد لرمک نینه بیدار اولدی و انده

دور و درازله بینه خوابه واردی بینه کوردی که ایکی بط سرافراز و برقاز کردن
در از اوج هواده پرواز ایدروا و جندن ایکنی دورب اچندن برسی پادشاهه
نیاره آغا ز ایدر ملک بینه متنبه اولوب بو واقعه نکه صورتند متحیر اولدی
کیده نکه بینه خوابه واردی و عالمه روایده کوردی که برما را در در کوردار خطوط
سبزله مخطط و خال سیاه و سفیدله منقش و منقط خلخال مثال ساق ملکه حلقه
اولدی و اول فغی ناخوش طلعت اول شاخ صندلی بر محکم طوتدی صارلدی ملک
و همدک بینه و یاندی و اول پنجه بردن که وارد ریحیه متخیله دن کوردی زیاده

مخزون و اندوهگین و لدی کوه آخری که سوکل خواب کسان کسان آن عالم مثاله
 کوردی آینه خیال بود و در کوه سردی که فرقدن تا قدم شاخ مرجان
 و نهال بقسم کی دم اندود و لمش و دهان و دندان یا قوت رمانی و لعل
 بدخشان کی خون آلود و لمش پادشاه پیداردل بو خوابدن ینه مضطرب
 و منفعل اولدی و خدام بارگاهدن بعض آگاه اتمک دلدی ناکاه ینه خواب
 آگاه اولدی و سوبله مشاهد قلدی که برق جھند کی کوه گذار و عمر
 کرامی کی بیز رفتار بر استر سفید سواره سوار و لوب عنان مرکبی جانب
 شرقه متصرف قلوب کیدر و هر چند که اطراف و جوانه نکار ایدر خیل و چشم
 خواص و خدمدن ایکی پیاده فراش کوردی که با بخر کیدر ملک ینه بو واقعه و جھند
 پیدار اولدی السخی دفعه که خوابه واردی کوردی که باشند آتش یا لمش و شمع
 و سعله سی اطراف جھانه منتظر و لمش بو واقعه ینه چشم شاهدن حجاب خوانه
 رفع اندی بر اردن ینه خوابه ینه خوابه واردی دیدی دفعه که خار خونی شراب
 خوابله دفع اندی کوردی که بر مرغ انک باشد و استند طور و مقدار نقارین
 انک فرقه اوردو بو کوه شاه بر نعم آوردی که حوالی بارگاه اولان خدام فریاد
 اندلرونه واقعه حادث اولدی دیو کند و لری پایه تخت اندلر ملک انلر تسکین
 و تسلی و پروپ دوندلر کیدلر پادشاه بو مهیب واقعه لک نهیبندن مادم
 برید و مردم کزید کی پیمان اولدی و و همدن کونه جمع سی نرک ادغوان
 ایکن یرقان اولدی شراب خواب باشندن کندی و خاداضطرب دماغ حضور
 خراب اندی و کزد و کذویر خطاب ایدوب ایتدی تو پنجه نقش بو قلوب
 و صور کونا کون در که کلاک قضا باشد مرقوم قلشد و بو پنجه عسا کوفتن و نوا
 محن در که بری عقب پنجه قدوم و هجوم تمسک **فر** ناستند یکی عربک آشوب
 دکر خواست نارفقه یکی فتنه بلای دکر آمد آیا بو صورت واقعه
 کیمکله در میان ایدم و بو قضا یا یو العجبی پنجه معبر بیان ایدم بو اسراره کی

محرم قلمتو كرك و بوجرا حته كيمدن مرهم او مقي كوك **مصراع** اين درد كوا كويم
 و درمان زكه جويم. **الفصه** بقيه شى هر در غصه ايله صباحه يتورده
 كاه امرى القيس و ريش تيره دن زبان شكايته دراز ايدوب بوشعري
 تكار ايدردى **عربى** الا يا ابها الليل الطويل الابلحى. يصبح وما الا صباح
 منك با مثلى. و كاه آرزوى طلوع بياشير صبح ايدوب و يردى **بيت**
 دلهره چند پڑمان دارى صبح. دمي زن آخو از جاندارى صبح. تا اول زمانه
 زمانه دك كه طرغ زلف شب نار عارض سيمين نهاردن تار مارا ولوب
 ساغر غراى صباح ديدار دلدار كى آشكارا و لدی و عوض غايله و غير دماغ
 كنده اعتر بخور شامه كا فورله طولدى. دماغ زمين از قف آفتاب. ز سر سام
 سود در آمد ز خواب. چو دست تقدیر جال روز جهان افور دن نقاب فلا
 كوتردى و خسر و سرير كودن بالاخت مينا اوزره او يوردى و صلاى عدل
 نور پاش و ضيا بخش مسمع جهان نانه يتوردى **بيت** كنش كيه اولوب سلطان
 سحر خيز. چقوب تخمينه ديوان ايلدى تيز. و طايقه براهه رى كه حلال مشكل
 و علم تعبير و ناويل ده ماهى و كامل اعتقا اتمش لودى دعوت قلدى و پنتكلف
 اول هل واقعه لوى مشاهده اندو كه كى تقرير و تفصيل ايلدى **فرد** دوشينى
 ايلدى نلره تقرير دى بود و شى ايلك باكه تعبير. چون انرا شاي تقرير ده سيما
 شاهه اثار خوف و هراس احساس اندو آتش خطر اينده زياده الهقاب و يرق.
 اندر بوخوابلر زياده سهمناك در و بو واقعه لره زياده خطرناك معلوم دكلدر كه
 بواحد بوزمانه دك بومرتبه هولناك واقعه لره كور مش اوله و يا اهل تعبير
 چنسندن بفرزد بويوع دوياشتمش وله اما سويله كم ملك شرف جازت پون
 تا بريند لرا تقا قله بوفند مصفا و لان كنه نظر و مطالعه ايدوب تا ملكا مل
 و تفحص شامله جميع جوانين احاطه قله و زاميد در كم كال حدس و يكاست صفا
 ذهن و فراست معا و نيله بومقاماتك تعبيرن عنقرب پايه سر بر اعلامه تشيدو

۱۱
 و جلب خیر و دفع ضرر ده ممکن اولان تدارک در پنج امید و **زیت** سخندان
 با ندیشه داند کلام که بی فکر باشد سخن نام تمام شاه چون اجازت و بر دین
 کندیل جمع بر بریله شاوره اند لو و خبیث نیت و لوث سیرت و سورت شتر
 سلسله اشقای خریکه اقدام ایدوب بر برینه ایتدو **نظم** کلک امدی بوال
 پیر اید لم بونک دفعه بدت پیر اید لم کور مدین بزی بواورتا دن بیز
 قلالم بر طرف امرن بونک بیز بوجبار جفا کار عنقریب بزدن بومقدار کسینه
 هدف تیرد مار و علف شمشیر بوار ایدوب مال و متاع لون باد تا راجه ویرد
 و بزی وطن مالوف و مسکن مأنوس مزدن جدا قیلوب خاندان و خانما تلری
 آتش قنایر ویردی بوکون المزه بر سر رشته کیردی که آنک و سیله سیله
 کینو فراتق میسند رواحو المزک اختلا لنی تدارک و تلامه متصوره چون اول
 بزه بود کلو خسارتی جایز کوردی حالیا بزدخی فوضتی غنیمت بلوب مکافا
 صد دندن اولسوق جایزد که مقام انتقامده اظهار عجز کار عجز **زیت**
 دشمن بسوز سینه کو قنار محنت است دودی از و بر آره فرصت غنیمت
 صواب اولد که بویا بدی محایا انقا قلله کلامه جرات اید و زو هتدید
 تامله انی تخویف ایدوب دیه و ز که بوقعه لو اکا دلالت ایدر که یدی محایا
 عطی ظاهرا وله که هر بریند پیم جان بلکه هر بری سبب هلاک سلطان و بو
 اندراس بنیان خاندان و خانمان اوله و اول قضا آسمانلرک دفعه چاره
 بو که منحصر در که ارکان دولت و خواص حضرت و مراکب خاصه دن بر طایفه
 شمشیر ابدار له قتل اولنه و انلرک قانیده بر آب زن ترتیب قلنه و ملک عت
 اکا کیروب و توره بزاکا فسونلر اویوب و قد و ز و اول خونی بعضی دار و سیله
 معجون ایدوب جمیع بدنه سوره و ز و ماء قداحله اندامنی یویوب روغن
 بادام ایلر چرب اید و ز بعد ایمن و فارغ کد و مقله می کیده و ز چون مقله
 بوحیلله ایلر ظفر بوله و ز اول تنها قلدر و ز مانله آنک هلاک کنه دخی بر فکر قلله

اگر چه که بوزمانه دك بزم كف پای روحمنك خار آزار و اضرائی ایلله
 مجروح ایدی میددرك عنتریب دست آرزویله كل مقصود غری ویره وز و دشمن
 قوی حالی مقام ضعفه کتوب مراد فرایره وز **فرد** دل اكوخار جفا دیدامیدست
 که باز • كل مقصود پنچیند دكستان مراد • پس عذر و حیل و کفران نعمته
 اتفاق ایدوب پادشاه خدمته کتدر و اغاز مدح و ثنا ایدوب ایتدر **سپ**
 شهابختك کونے نابنده اولسون • سعادت در کملک بنده اولسون • صبر
 منیر شاه جهانگیر مجله معلوم اولسون که بو خوابلرك تعبیری هجوم وروایی و می
 وورود حوادث عظمی دن غیری نسنه دکلر اما بواسطه بلاك شعله ستری ظاهر
 و سر ضرری سطاير و مادی ن آب تد پیرله المی میسر و رسویه که بزم کلام نصیحت
 انجائمه که عین اخلاص و صدق اختصاص دن منبعث در سمع رضایله اصغای پورله
 بی شمه بومقامات هایلله نك غایله بی مندفع اولق مقرر در واکو ملک کامیا
 بوباید واقع اولان تد پیر صوابه مخالفت ایدوب رایزله عدل دن اجتناب
 اید بلیات ناکامانی حکم هربری پیم جان و هلاک خاندان و خانمان سلطان
 جهان مستلزم اولمه منتظر اولق لازم در که کافرا باب علم تعبیر و تاویل بومقامات
 ذوال ملک و هلاک فلک دلیل اید و کنه جارم در ملک چون اندردن بو کلمات
 خوف انگیزی استماع اتدی ترسان و هراسان و برك بید بکی لوزان اولوب
 عنان تمالك و تماسکه الدن کندی بوزماندنضکمه کتد و سن تدارك ایدوب
 ایتدی بو مجله تفصیل و بومشکله حل امتد تعجیل واجب در که مقام احضار ایدو
 و محل کشف و اطهار ده تعبیه و الفاظ غیر مناسبید راندر دخی تنور حیله بی کرم ایدو
 فطیر تدویرله پرا ندر و تدویر و تعبیر ده انواع سحر و شعید لک و شروب ایتدر اول
 اول لیک ماهی که دملری و ذره قیامه کلشیدی شاهک فرزند لوبیدر و اول مار
 سبز که پای ملکه طو لشمشیدی ایران درختد و اول یکی بط رنگین پیل سمه کن
 و اول قاز بزرک فیل سفید در اول ستره و در سمند صبار قنار شاه در اول

۳۱۹
 ایکی فراش پیاده ایکی شتر بختی اول آتش که فرق شاهد مستعل ایدی بلور زور
 واول مرغ که منقارن فرق شاهد اوردی کمال دیر در واول خون که بدن شاه
 آنکه آلوده اولمشدی شمشیر کوهن کار در که فرو ملک اورمق و تن نازنینی
 آنکه رنکین قلمق دلر لبر حقیر لر بواقعه لک دفع نایرند بو وجهل تدارک
 و تدبیر اتمشوز در که ایران دختی واول ایکی پسر ووزیر و فیلان کوه پیکر و فیل
 سفید و کمال و پرو شتر بختی واسب بی نظیر اول شمشیر آب شکل و آتش نایر لیل
 قتل اولنوب خونلری بریره جم اولنه اما اول تیغ آب کون اول کشته لر لیر زیر خالک
 مدفون قلند اول خونله بر آب زن ترتیب قلوب مدکی که قوی و زوجهل من
 غرایم و خواصه مشغول اولوب افسون اوقیه و ز واول خونله ملک الله وفق
 طلسمات یازه و ز و جمیع بدن اول دمله شاخ بقم کبی نیکین ایدوب و اج ست
 توقف ایدوب بعد آب چشمه ایلر سر و تن پاک ایدوب روغن بادام ایلر حرم
 اید و ز نامتوقع اولان بلیات کلیا مندفع اوله محال و منفع در که بی شحاب ظلمت
 بو آفتاب تدبیرن غیر ی سنه ایلر مرتفع اوله **پیت** در دفع بلای که کھنیر
 نومباد • تدبیر همی نیست که تقریر افتاد • شاه چون انلردن بو کلمات وحشت
 انگیزی ایستدی آتش دهشت خانه صبر و سکون ناز و نور و باد خشیت خرم
 آرام و حضورن هبأ مشور ابدی و ایتدی ای اعدا دوست صورت و آدمیان
 اهرمن سیرت تکرک مرک سزک بو تدبیر کوزدن یکرک دکلیدر و شربت هلاک
 و بوار سزک علا جکر ظلمتدن حاصل اولان آب حیادتدن صد بار لدرید و خشک
 دکلیدر چوز بو طایفه که بعضی کند و تقسم مثابه سندن در و بعضی مدار
 ملک و مال و اسباب زینت جاه و جلال در هلاک ایدم انا سر حیادتدن بخر
 راحت اولم وزند کایندن نه و جملہ لذت بولم **فرد** مرا عمر ابر برای
 یار نازنین ماند • کوان دولت بنا شد زید کے دیگر چکار آید • سر مگر حضرت
 سلیمان و بویمار داستانن استماع قلمش سر در و انلرک کیفیت سوال و جوابه

متفطن او همش سز در بر اهر استفسار اندر که بخر روایت و لغزش در اول
 پادشاه ایتدی اخبار ده کلمه شد که حضرت سلیمان صلوات الله علی بنیا و علیه
 بر پادشاه عظیم الشان ایدی جمیع انس و جن و وحش و طیر آنک کمر افتیاد
 و اذعان میان جانہ چکشیدی و منشی قضاء منشور سلطان **رب هب**
ملکا لا یبغی لاحد من بعدک طغری سیدله مویش قلعه و سائیس قدر مرکب
 صبا فی که **عدو هاشم و روا هاشم** آنک صفت سیری نمونه سیدر
 آنک زین تمکین ایلد ترین اتمشدی **قطعه** فلک بند و آفتاب غلام زمانه
 مطیع و جهاش بکام • شد انس هم جن جان چاکوش • زده وحش چون طیر
 صف در برش • بر کون اتفاق **ما من بین الا و قد یخیر** حدیثی موجب مقرران
 صوامع ملکوت دن بر مقرر آنی زیارت کلدی و آب حیات ایلد ملو بر قدح
 کوردی و ایتدی **مبدع جل شانه و عظم شانه** سنی بخر قلدی و پوردی
 که در لرسک بوجای بوصفای واسع الفضای لاهوت خرام ایلد و غوغای جن
 و انس دن فور تلویب حضای بر انس و فرادیس قدس ارامله سلیمان علیه السلام
 بر زمان بونے فکر اندی که نقد عمر بر سر مایه در که انکله باز اقامت سود فروان
 تحصیل اتمک میسر و وعده زین کافی بر فرزند در که آند دولت دو جها
 تخن اکمل و سعادت جاودانی حاصلن کو ترک متصور در **الدنیا فرغ لآخره**
 پس بر حال کوشه کاشانه فواندن را مجد و بر زمان مرکن امان سبب تحصیل
 رضای رحمن اولد و غی جلدن بیک بیل زیر زمین ده نهان یا متمدن اولی اید و
 واضح در **مصراع** عمر اولد که کچه سودای زلف بارله • ینه بوتد پیری آند
 که اکا بر انس و جن در کاهن حاضر در و اما نل وحش و طیر له دیوانم ایوان ایوان
 آسمانه حائل در جواب بود که بویا بدن مساوره و محاوره بی سر حد طایفه تیشد و
 تا هر فکر که رقم اتفاق مرقوم اوله بو کاره پیش نهاد و هر رای که سمت اجماع
 و اجتماع ایلد موموم اوله بونیا یه اساس بنیاد ایدم پس جمله انسان و پری و سایر

جانور لری درگاهند دعوت ایدوب انلر کله بوبایدن محاوره و بوخصوص
 مشاوره قلدی جلدی متفق الکله شرایب حیاتی ترجیح اندلر و حیات جاودانی
 که صلاح جهانیا در مستظهر مستبشار و لب ایتدیلر **فرد** بر خور حیات
 اید و عمر بخالد • کاینست دعا شام و سحر پ و حوازا سلیمان علیه السلام
 ایتدی عجب تحت یا ائمه ساکن و عرصه و لایتمه متمکن اولنلردن کسه
 باقی قلدی که حالا بو مجلس ده حاضر اولیده اند بر بلی بو تیمار بواسطه بخیر
 اولمدغی جلدن بو مجمعه حاضر کلد حضرت سلیمان اسبه فرمان اندی که آن
 جست و جوی اتمک کیده و هر قدر ایسه آبی بولوب آستانه نبوت منزله
 دعوت اید چون اسب فرمان بنی یتیمار ایدوب بو تیماری را یوب بولک
 بر موجب امر واجب لادخان جانب دیوان حضرت سلیمان دعوت قلدی
 بو تیمارک دعوتنه اجابت اتمدی و کلماته التفات کو سترمدی نوبت ثانی
 فرمان سلیمانی کلمه متعلق اولدی سک بر موجب فرمان کدی و بو تیماره
 حضرت سلیمانک دعوتن اعلام اندی بو تیمار انک دعوتنه طوع و رغبت
 اجابت ایدوب بی تراخی و تاخیر امثال امره ساق **سعه** شمشیر ایلدی چون بو تیمار
 کلام کلی قبول ایدوب دیوان آسمان ایوان سلیمانده سوی اندی سلیمان اکا
 خطاب ایدوب ایتدی ای یتیمار سندن بر مشکل استغفار ائسم کول اید
 اما مشکل براینک ایکه اولدی حال موجود که مشکل معبودن سابق بوسطه
 حل اید سن بو تیمار عجز و افتقار ایدوب ایتدی بند نک نه قدرت شکا
 اولم که مشکل شاه نبوت پناهی حل اید بله یا آنک کجه پادشاه سپهر اقدار
 بنجلین خاکسار بمقداری عزا استبشار له نوازش قله **پیت** بن بجز ذریه
 که مهر ایدم • دعوی مهربانم سپهر ایدم • نه قدر قدره ایدم مور حقیق
 که سلیمان اوله بیله مشیر • اگر ظل آلهی نبوت پناهی بند دو لطف اهدن
 بولک اشتباهی حل اتمک پوره امید در که بو خاطر بفتوره بوباید هر نه خطو

ایدرسه پیتصور عز جنور موفور الجبوره عرض اولنه سلیمان ایتدی خاص
 وعام تمام بونک اوزرنه متفقد در که انساندن صکره جنس حیوانک
 شریفی اسب و خسیسی کلب در پس سبب ند که اسرفنک دعوتن اجا^{بیدن}
 ابا اید سن و اخسنتک ادنی اشارتیلر کله سن کیده سن بوتیمار ایتدی
 یابنی الله اسب اگر چه زیور شرف و جلاله آراسته وزینت هنر و کماله پیر^{شده}
 اما وفامر غار ندن رعی چرا اتمشد و حق نان و نمک چشمه سارندن آب
 صفا اچمه مشدر **پیت** از اسب و فاطح غنی باید کرد • اسب وزن و^{شمسیر}
 وفادار نه اند • هر چند که کلب خست و دنا تله موصوفد رولوث سنج^{ست}
 مشهور و معروف ایکن وفادار لوق لغر سیله نشو و نما بولمشدر و حق گذار لوق
 استخوانیلر مر با اتمشد **پیت** ایدوب سک حلقه اخلاص در کوش •
 حقوق نغنی قلز فراموش • اول سبیدن بن بند اجات دعوت حضرتند
 که منبع مهر و وفا و جمع صدق و صفا در پیو فاقولنی استماعدن امتناع
 اندم و اشاره قولنی استماع دن امتناع اندم و اشاره قول وفاداره اعتما
 ایدوب امر نه امثال و اتباع اندم سلیمان بوتیمار کجوانه مکوب تمام^{استحسان}
 اندی و قصه تجر حیات و طمانی تقیر و قطیر در میان اتدی بوتیمار اتدی
 یابنی الله بواب حیوانی که سبب حیات جاودا یندر رسکا اختصاص
 وارمیدر یوخسه اصحاب و سایر متعلقات دخیان دن حصه وارمیدر
 سلیمان ایتدی بو کرامت بکا خاصه در سایر خواصان دن و حصه در بوتیمار
 ایتدی بو تقدیر چه لازم کلور که جمیع دوستان خدمتک و یاران محرمک
 آخرته امثال یدلور وزن و فرزند و خویش و پیوندک واحد بعد واحد
 دینان کیده لردخی سن فرقت اودنه بانه سن و مصیبت دودنه بوبانه^{سن}
 بن کان ایدن من که سن بوزند کایندن لذت بولر سن و بوعمر جاودا یندن
 که سراسر فراقه کچه متمتع اولر سن و ملیه بوندن اوزر که مشکل دم • که اند یارند

۳۱۹
 آیره آدم • فرقت دوست آفت دل در • حسرت دوست زهر قاتل در •
 حضرت نبوت مآب آنکس جوانی استخوان و استخوان ایدوب شراب
 زهر آینه فراق دن اجنبای ندی و شربت حیات و شراب بقا اوزره جرعه
 جام خنطل مذاق فنا اختیار قلدی بومثلی کتودم که نابله سز بوجاعتشربکا
 زندگانی میسر کلد و کند و هلاکله آنلرک فزای میاتند فرقت مصور دکل
 بودخی مقرر در که هر ملک شرف ارحال و اشقالد در بوعمارتک آخری حراید
 و شرابک صورتی سرا بدر و بور باطلد دوام محالدر و بوجنت باد مقام
 احوالدر **پیت** کور می کسه بقالاله سندک رنگ بقا • بولور می کسه کلند
 کوره و فاقحسن • اوصویندن ایر کوش هوسه صوت رحیل • دماغ
 جاننه اسنیل و یرد فاقحسن • بومقام فوات فزاده بر قاج کون آرام و خرا
 ایچون بوقدر خون حوامه از تکاب و اقدام طور عقلدن دودر و کشتی کند و ^{الیه}
 خرمن عیش و خصورن هباء منشور اتمک مقتضای فکر صحیح دن بغایت محور
 و اگر مکر ایسه بومشکلک حلند بوندن اسهل بر طربولک و بوعایله نک
 دفعند قدر تکر و اریسه بر حیلده دخی تدارک قبلک که بن تکلیف غریبورک
 عهد سندن کله فرن و طور عقلدن محذور و مذهب شرع منهی
 و محظورا و لانا موردده سزه مساعده قلرن براهره ایدلر الحکم لله کلام
 حق تلخ اولور و ناصح صادق قلدلر قوی درست کلر الحق ترا مارای عالم آرای
 مدکدن بغایت مستغیر بدر که غیر یلری کند و نک نفس شریف و عنصر
 لطیفه بر ایر پله و آنلرک جهت بقا سپچون جان عزیز و جاه لذیدن فراغت
 قلده خلصا لرینک نصیحتی حیر استماعده واقع اولور کک و نه غرضلرک کلامه
 عین اعتبارله نظر قلمو کک پادشاه نفس نفیس ملک و سعینک قدر زینک
 کک و بوامره که موجب فحش تام و مستوجب سایش خاص و عام در بی توقف
 و تردد شروع اقدام اتمک کک که عقلا قاتند و نفس غریز جمله دن مقدم در

وانك وجودی مقابلہ سند سائر لہر کا لعدم در ضمیر منیر ملک پوشید
اولیہ کہ آدمی زاد کلفت تمام ایله مقام استقلال واستبدادہ واصل
اولور و سود وجود کہ بار بار کایناتند اندن رایج موجود یوقد خرج نقود
وبذل محمولہ حاصل اولور حالیا ہاویہ حاتی راویہ حیات اورہ ترجیح و بقیم
اتمک و فصیح سرای سرور پر جوری قویوب تنگنای کور و ماوای مار و مور
کتمک روشن خوردن دور کور نورنتہ کہ ذات ملک باقی و پایدار در زن
و فرزند اقتدار و در و ناملک استوار و بر قہر اولہ خدام کاغذ و اسباب
سلطنت بسیار در **مصراع** کرہیچ بناسد چو تو بائی ہر ہست • **ملک** چون
بوفضوئے استماع پیوردی و دفع مفاہد منادم دہ آنلرک بوجرات و اقد
و الحاح و ابرامن کوردی غایت مخیر و متالم اولوب بار کا ہدن خلوت کا ہہ
خرام قلدی وصفہ اپواندن گوشہ بیت الاخرانہ متوجہ اولدی **فرد** چو
توانم کہ باکس حال در خویش گویم • روم در کلیہ احران و ہم با خویش میگویم
پس روی صراحتی خاک فدلہ سورب خوابہ حسرتے فوارہ دیدہ سندن روان
اندی و صرصر حیرت و حرمان خرمن صبر و آرا من ضا و رب یاد خزان احران
برک و بار سرور و حضورن زیران اندی و کند و کند ویرا بتدی یا بو غم غم
و طوفان ہوم کہ اندن برف خوف و تکرک مرک نزول ایدر پنجر فضادن هجوم
اندی و بوسوم کوب کہ صخرہ صہابی و موم سنک خادابی ریدوب صوم ایدر
مغیلان زار بلا دن ہبوبا ندی **بیت** من بودم و کینچی و حریفی و سرودی •
غم را کہ نشان داد بلا واکہ خبر کرد • ہیچ بر فرد کند و نک خویش و پیوند نک
قلندر رضا و یرری یا براحدی حال فرزند و دیدار مایہ دلیند مجرب بر عمر
فاینلہ قانع و حسندا ولودی یو پسر لرم کہ کوز ملک نوری و کوکلمک سروری
و دل و جگر پر کا لہ لری و عمر باغینک عجز کل و لالہ لریدر و حال حیاتم مادہ
استظهارم و وقت و فائدم ما بہ الافحارم در نظر مدہ او بلجی و بند نصکرہ

قالمی حق نهال عمر دن یخچر پر خوردا ولوم بادولت و سلطنتدن نه لذت و
 بولم **بیت** قالمی حق کیسنگ صوکنده برخیر الخلف • حیف حیفا اول عمر که
 اولور عیث بیر تلف • و ایران دخت که چشمه خورشید تاپان آنک چاه
 زخم آنتد بر قطره در ولعه ماه در خشان عکس رخ نور افشاندن بر لمح
 رخساره غراسی روز وصلت کبی تاباند رطره مطراسی شب فرقت کبی نه پایان
بیت منور مهر رخسار دله آفاق • ایکه قاشیله ماه نو کیم طاق • قدی نلک
 دکه سید رساخ شمشاد • قدیمی بند سید رسر و آزاد • مجالست در لباسنی
 مدح ایدین مصاحبت حافظ سنی شرح ایدین **فرد** وزین وزین کهرآبدار
 می دیرین • کره کره رسن مشکبار می دیرین • بکا آنز حیات یخچر متصور
 فرضا که عمر نوح مقدار اوله مقدار عمر دن آنز متعجبه میسره رو اگر بلا و زور
 که رای منیری روز حادثه ده بر آفتاب نور افروز در و پر تو شمع ضمیری شب
 واقعه ده بر نور ظلمت زد **بیت** راینک مضاسی در عنوان دیوان عمل •
 شمه شمشیری در طغرای منشور اجل • شویله که غر حضور مد حاضر اولمیر
 وعین تدبیر اصابت پذیرایله احوال ملکه ناظر اولمیر عمارت عمالک و زرا
 خلاق و رونق اعمال و تعمیر خراین و توفیر موال نه وجهه ممکن و میسر
 اوله و چون صحیفه تدبیر کمال دیر که نقشبند مهر منیر شاگرد بنالی در و تیر
 بدیع التقریر دین خور سفره معانی بیانی در لفظی لالی منظوم کبی دلکش در
 و خطی جواهر منشور کبی فرج بخش نظر مدد اولمیر مصالح اطراف و حوادث
 انکاف نه طریق علم حاصل اوله و مکاید اعدای دولت و غرام مدعیان
 مملکت نه حیلله ایله اطلاع قایل اوله و هرگاه بوا یکی ناصح امینک بلکه
 بوا یکی در تمینک دفتر وجود نه رقم عدم چکله هر آینه آنرک فواید رای
 و درایتی و منافع حسن کفایتی اقطاع ملکدن انقطاع بولسه کرک بو
 تقدیر چه رونق امور و نظام مهام جمهور قبیل مستعابدن اولسه کرک

واول پیل سفید که شخصی حرم ماه کبی تابان و کود و ن کردن کبی رواندر
بیت بند حصن حصار او آهن • رخس دندان حصار افکن •
 رجا بمده او بلجی میدان معرکه ده مبارزه به نجر وارم واول ایکی فیل
 سبز دخی صف هیجاده سیل کبی خروشان و در لایکی جوشان در هنگام
 وعاده مصاف عداده نجر طورم و امام رزمه مخالف یول بر بر نه نجر
 اورم واول ایکی جازه لورنم وقت سیرده پیک صیای جهان پها اندردن
 اثر کوره خز و برید شمال پروبال استیج الله رهلدار لری عبارن ایرمز **نظم**
 سعادت قصر نه پای ستوندر تنی او ستند کوه نه ستوندر • یلر سه
 ییل کبی اولور تند و سرکش • سکر در سه هوا به اور آتش • فراغت
 پیشه زاهد کبی کم خوار • تحمل اهل کبی بار بردار • **حال اقطار واطار**
 نجر مطلع اولم و احکام و بشارت نامه لری جانب مالک و مسامع خلافت
 نه طریقله منتشر قلم واول صرصر تک و پولاد رک صاعقه کردار و برق زقار
 اول سمند بی مانند سز که آتش فعل پای جهان پها سیران رخس رستمده
 داغ غیرت بقرو پرسک سرعت سیرندن دیدن شبد نر خسرو در
 اشک کلکون اقا تیر آرزوی کار نشاط نه و جهمله کورم و کوی طر نه
 میدان جهان نجر جوکان حیل ایل کورم و نه تیغ کوهنکار که بر آب شکل
 که آتش فتنه آنک حرکتیله سکون بولور و بر آتش فعل در که آب روی مملکت
 آنک بر کیتله مصفا اولور **بیت** نمود تیغ کبود تو جوهر از تن خویش •
 چو بر سفسه سیلاب قطره باران • هنگام فرو کوه نجر منصور و مظفر
 اولم و هرگاه که بومذکور آتدن بی بهره قالم و متعلقا تمک قتلنه رضا و یوق
 بویاد کار لریدن بن بندیه مخصوصه رضایع قلم و سلطنتدن نجر تمتع اولم
 و عمر زندگانیدن که فوضا که جا و دانی اولم نه لذت بولم و نه الحقیقه
مصراع عمری که انجین گذرد در حسنا نیست • القصه ملک بر کون بر کچه

بوموال اوزره در بای غصه یه طال دی مافونه ابرمدی وغواص عقد
 عمان فکرمه صالدی لیکن صدق صمیره بر کوهر تدبر که سلاک قبوله انظام
 قابل اوله الله که مدی **پیت** کلبه خرن اچنده قالدی خرن • همدی غصه
 همیشینی نین • ویردی کوکلن بیله کوزن آیه • قومدی جای ماب دل خوا
 عاقبت ارکان دولت میانند ذکر فکر پادشاه شیوها بولدی و پریشان
 خاطر لغی و دل مشغول لغی جمیع محرمان سلطنت پینند بین مستفیض اولد
 بلار ویر چون حال بوموال اوزره مشاهده ایتدی محیر و لوب کند و کند
 ایتدی که راست کشف احواله جرات ایدم و تحقیق اسرار پادشاهی بر نقاد آشا
 اولدین مبادرت کو سترم مراسم حرمت و آداب سلطنته تقاون انمش
 اولورم و آلهال ایدوب طریق تامل و توقفه سالک اولم جاده صدق و اخلاص
 و منهاج لوازم اختصاصدن طهره کتمش اولورم سن بران دخت خدمتیه
 کندی و بعد زاد خراسم اغراز و اکرام آغاز کلام ایدوب اندی ای سر پرده عصمت
 زده بر علیین **مصراع** پرده دار حرم حرمت توروح امین • رای عالمه آرایه
 پوشیده اولمیه که اول هنگام دن بری که بوبند مشتهام بوبارگاه سپهر
 احشامک خدای سلکندن شرف انتظام بولمشد رالی هذا الان کام بودر که
 ملکک بنده دن پنهان بر ستری واقع اولمشد رود قایق احوال مملکتدن
 و جلا بل اعمال سلطنتدن هیچ بر نشنه یه بنمله مشورت اتمدن شروع پشور
 بر قایق کون اولدی که براهه تے پنجه دفعه خلوتنه دعوت ایدوب انلرله
 مخفی بعضی شسته مفاوضه اندی اولنهانندن بر کسینک یوزنه بقیم و خلوتخانه
 طهره حتمی پنجه کوند که احوال مملکت ممل و مختل در و امور سلطنت محط
 و معطل ایله اولسه چون حضرت علیا ملکه مملکت و کافه سلطنتدرو ^{نشکر}
 و رعیت عاطفت ملکه نصکره انک عین عنایتنه کوز طوئر لر و آنک حکم
 حل و عقد امور و قبض و بسط مصالح جهوده ثانی اشین فرمان سلطان

علی در لر صواب و لدر که استعلام احواله اقام ایدوب کیفیت واقعه
 بریند لر نه اعلام ارزانی پیور لر علی سبیل الاستیحال انک تدیر و تدار کنه
 اشتغال اولنه که براهه غدربیش و مکر اندیشه میاد اگر تنور حیل کرم ایدوب
 فطیر بز و یلیر پادشاهی بر خطر ناک امره تکر یک اید و لر که عاقبتی حسرتی ندانته
 منتضی و لر نفوذ بالله بر جاده واقعه اولور سنه صکره ناسف و تلف
 فایده ویرمز و تحسیر و تحیر نافع اولمز **بیت** علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد
 دریغ سود ندارد چورفت کار از دست • ایران دخت ایندی ای وزیر صواب
 تدبیر بمملک میاند یقین زمانته بر ما جرای و لوب غنای آنر کلک
 واقع اولمشدر حالی خلوتخانه ملکه جرأت ایدوب آغاز کلام واستکشاف
 اسراره اقدام سایبه تکلفدن خالی دکلر وزیر ایندی ای ملکه **الغاب هدیه**
الاحباب غنای سبب رسوخ بنای محبت و موجب ثبات اساس مودت
بیت نازی از تو باشد و غنای از ما • بی ناز و غنار دوستی نتوان کرد •
 بواصل وقایع ده حجاب غنای مرتفع اولم و کر که چون ملک باده تفکر ده
 حیران قالمش اوله و اندیشه دور و دراز خاطر مجوعی پریشان قلمش اولم و کر
 حرم مخزنه جرأت کلام واجیدر و وزیر استفسار اسرار ملوک غیر مناسبد
 بودخی مقرر در که اصحاب و احباب ملکن اول جناب عصمت مآبدن غیریه
 بویا بد فح الباب میسر دکلر ملک بوضعیف حضور ندع دفعتله زیان
 شریفیه کتور مشدر که هرگاه که ایران دخت نظر کلک حرم اندوه ساحر خاطر مد
 مانند کوه دخی و لسه بر باد اولوب شاد اولورم و دیدار همایونیلر بار غدن
 قورتلوب بندامدن آزاد اولورم همان بتکلف حقیقت حالی استعلامه اقدام
 ایله و الحاح و ابرام ایله بنیه واقف اولورسک بی توقف بوبند دو لخی هر اعلام
 ایله ایران دخت خلوت ملکه جرأت و شرط خدمتی یونر کتورب آیتد **فرد**
 غمت میاد و کز ندت میاد و در میاد • کر راحت دل و آرام جان و دفع غم •

موجب فکر و سبب حیرت نذر اگر براهم در بعض وحشت آمیز کلام
 استماع پیورلدیسه لایق بود که بریند لوکوز دخی کیفیت حاله مطلع اوله
 ثا آنک تدارکند شرط اهما می تقدیم اتمکله وظایف عبودیتی اداقله و ز
 ملک پیوردی که ای آرام دل بقرار اول نشنیدن سوال واستفسار جایز
 دکلدر که جوابی موجب ملا ل خاطر و سبب هجوم خواطر اوله **لَا تَسْأَلُوا عَنْ شَيْءٍ**
يُنْذِرُكُمْ تَشْوِكُمْ ایران دخت اندی اگر بوقت مخافت متعلقات
 شاهدن بر طایفه متعلق ایسه غم دکلدر که سلامت ذات مبارک
 شاهی جمیع آفاتی تدارک و کافیدر **مصراع** هزار جان کرامی فدای جان تو باد
 و اگر عیاذ بالله او حضرتک نفس نفیسنه متعلق اوله اند دخی اضطراب
 جایز کورمک کرک و خاطر عطره خواطر بویل و پرعت کرک بلکه بر موجب
این غرمت من غرمت الملوك غرمت مردانه یر ملازمت و صفات
 صبر و ثباته مداومت پیورلمو کرک که جزع و قزع حضوری ساحه دلان
 دورا یدر و اظهار عجز حال و ضعف بال احیای محور و اعدای سروراید
 هر گسسته که وقت حدوث حوادث و زمان وقوع وقایعه جل مبین
 اصطباره تمسک یدر عاقبة الامر مرادی جهن سن عین یقین ایلر مشاهد
 قله و سرور شاده عروسی آنک کنارند جلوه کراوله فضا که فواید دنیوی
 اکا مترتب اولیه بی شبهه متوبات اخروی درن که اتم مقاصد در بی بهره قالیه
بیت ای دل صبور باش بر آفات روزگار • نیکو شود بصیرت بر انجام آدمی •
 پادشاه موفق من عند الله اولدر که چون بر هم ساخت اولوب بر حادثه واقع
 اوله وجه تدارک و طریق تدافعی آنک کمال یکاست و فور فرستند مستور
 اولیه خصوصاً که احباب دولت و حشمت ستم فور و مقدمات فرحت و مو
 مسرت سئایه قصور اولیه **نظم** هم کنج داری هم خدم • هم ملک داری هم
 حشم • بیرون نه از خلوت قدم • بر بام عالمه زد علم • رخ جانب مقصود

کن • اندوه رانا بود کن • احیاب را خشنود کن • بردار از دل بار غم
 ملک ایتدی اگر کوه قاف بر همه اشارت اندک لری حول پرا هوالدن
 بر حرف استسه طور موسی کی حرکت کلوب **و بست الجبال بسا** صفت
 آندۀ ظاهر و هویدا و لیدی که اول رموز جگر سوزدن گوش روز جهان فوزه
 بر خر ابر شسه قسا و نندن شب تیره کی تار یک و تار اولوب اندن آثار
 ظلمات **بعضها فوق بعض** پیدا و آشکارا و لیدی **فرد** کرمه سیه نبوشد
 ازین غم سیاه روست • و را بر خون بگریز ازین غصه بی حیاست •
 کرم ایله بویاید بکا کلام سویله و آنک تحقیند ابرام ایله که نه بکا تکلم
 قدرت میسر و نه سکا استماع طاقت متصور در ایران دخت برد فودخی
 زمام اقدامی جانب ابرامه عطف اندی ملک نک الحاح و ابرامنه تحمل قادر
 اولیوب ضروری مکنون ضمیرن اعلام ایدوب ایشدی کچن کجده محوف
 واقعه کوردم و آنک هولندن زیاده خوف ایدوب حقیقت تغییر و کفیت
 تاویلن برهمه دن صوردم اول تدایر حدوث نوازل هایله ایله تغییر ایدوب
 دفع غایله سند بویله تدبیر اند لکه سنه و اول ایکی سپهر زیننی و یلدر و ریز
 و کمال دپری و پیل سفید شیر افکنی و سایر پلان کوه پکر لشکر شکنی و حماده کا
 خار پهای و خار خاری و سمنده جهان نور و صبا نور در رفتاری شمسی کوه
 نکار له آغشته خور و خاک ایدوب هلاک اید لرتا اول مقاماتک اثر
 ضروری مندفع و شرشری مرتفع اوله ایران دخت که بو کلماتی استماع اند
 دود اندوه آتش کره دلندن روزن دماغنه صعود ایدوب قریب اولد
 که قطرات عبراتی فواره دیدن سندن کریم رخسار نه روان اید و طایر
 آشیانه دماغندن هوای حیره طیران قله و لیکن کمال فراست و خردی
 سیبیله بو غصه جانکدازی هضم اندی و تغییر وضع اتمیوب بو بیتک حق
 مسلک ادا ده نظم اندی **بیت** من از بعشق تو فانی شوم بقای تو یاد

۵۱۸
 هزار جان من و صد چمن فدای تو باد پادشاه بومرا چون غم می رسد و بر
 خصوص چون الم جگره سن که نفوس بندگان سپار فدای مصالح شاهه
 اولسه دخی نه مصلحتی یار تا ذات برکوار باقی و رتبه اقدار برقرار در وجدان
 اهل سهل و اولاد و اخفاده مجال وارد در واسیاب شاهی بسیار و خدام کانی
 بی حد و پشمار در اما بوطایفه غداره ندن اعتماد اولندی و آنلک خرافات
 فساد و کلمات ناهنجار نه ندن اعتقاد قلندی ملکه معلوم در که ناحی پره قان
 دو کک و اساس حیات نفوس بی سبب هدم اتمک کماه عظیمه رو بر معصیت
 که عاقبت و خیم و خاتمه سی ذمیم و جزایسی لار جیم و عذاب الیم در تعویذ بالله ^{توبه}
 که واقع اوله بعد حسرت و ملامت و صحریت و ملامت غیر نافع در زیر املاف
 استرجاع محال و مرده بی حیا متع در **مضارع** این کار در دست من و تو بناید
 ضمیر و در بین ملکه معلوم اولسون که بوملا عین غدار آیین هر چند که بعض علو
 ماهر و بعض فتوی مستحضر لور اما خاین و نامتدین لور در اجماع آرای حکمای
 دین قویم و اجتماع نظار سالکان صراط مستقیم بونک اوزرنه در که طبع سقیم
 و نفس لیثم و هیچ وجهله پلیر استقامته قابل اولمز و زخارف معارف لای
 زیور و فاق حقیقت ایله آراسته قلز سک کمی که هر چند که کودنه یا قوت
 و زبردن طوق مرصع بتدایه لرحاست ذات و خضاست صفای متع
 اولمز و خرك هر باری که جن طللس خاص و لکامن کوهر و الماسدن آتسه لرخو
 پلیدن ترک ایلز **کمل الحار یحمل استغفار** بومعنی به شاهد و بونکه مؤید
 و سوک در **نظم** دوشسه کلزاره بر تو خورشید • خوش فخور لور
 هواده بدید • چونکه چرك اوزره صاله بر توبو • اشکار اولور آند چرکن
 صدقه دوشسه در اولور نیسان • ناره دوشسه اولور آفت جان •
 ارباب عرفان قاتند دانش تیغ بران منابه سند در که انکله جمیع خلقی
 هلاک اتمک ممکنه آنلکه پاک طینت و پاکین فطرت اوله لرفنس دغل و شیطان

حاصل اولور چون رعایا و لشکر یکدل و یک زبان اولمیه بی گمان کاربان امن
 و امان اول منزلدن کوچر کیدر و مخالف هر طرفدن باش قالدر ب دشمن
 هر جانبندن هجوم ایدر لاجرم ملک و مال پامال اولوب سلطنت لدن کیدر
 و نفوس ناس معرض تلفده واقع اولوب آتش برچ و مرج خاندان و خاناندری
 یقر ملوک لارمند که مکرم دشمنندن ایمن اولمیه لر و علی کل حال چله بدسکال دت
 غفلت قلمیه لر **فرد** مکرم دشمنندن صفین اولمیه امین • عذر ایدوب ناکه
 قور رسا که مکین • بعض شعرای حکمت انما ابو معنی بوا یکی نیتله ادا پور مشلر
نظم مسوا بمن از خصم پدا د جوی • که عذار پیشه است و ناپاک خوی
 بظا هر دم آشنایی زند • بیاطن در پیوفای زند • بوجه آید اگر براه
 صواب کورد کی تدبیر آید بوشد تدن فرج و بوی ورطه دن فرج میسر السیه
 تاخیر جایز کورمک کرک و اگر تو قفله بحال و اریسه باب احتیاطه بر طریق
 ملحوظ در شویله که ملک مخطوط اولوب فرمان آنک دخی مضوعه عز
 اعلا یه وصول بولا ملک مثال و یرو بایتدی سنک خیمه ک برجام جهان
 نما در که ژنکار عیب و ریبندن معرا و کلامک بر آینه مصفا د که کورسک
 و شبهه دن مبرادر **فرد** دلکدر منبعی ای صوابک • سوز کدر
 جمعی فضل الخطایک • لاجرم سنک هر قولک بنم قمتد مسموع و مقبولدر
 و هر کلامک بر نصق قاطع و بر سیف مسلولدر ایران دخت ایتدی کاریدو
 حکیم که موسس مهابی فضایل و مشید قواعد فواضل شمایل در طبع لطیفی محزن
 نفایس جواهر حکم در دهن شریفی خمرایس عالم حدود و قدم دل پاک نظر افروز
 خدایه مظهر رای پیری تق سرفضایه محرم بوا شده کوه حضاده بر غار کوشیده
 اختیار اتمشدر و بالکلیه جناب خالق متوجه اولوب علا یقندن فرار و خلا
 نگار اتمشدر لاکچه که اول داخی فلا سف حساب و براهه سنب در اما صدق
 و دیاستد و وفا و اما استد آنلک اوزرنه می فاولد و غی جهندن اعتماد اول

منصه

انبند بر فکر عواقب مورد آنک نظیری آتم و اکل و دفع نواب و مورد
 آنک تدبیری انفع و استعد را کردی ملک را ای ملک بویا بد و اکا کر امت محبت
 ازانی کور رسه و کیفیت خواب و صورت تعبیر بر اهر اکا کشف اتمک
 روا بود رسه بی شک و لطیف حق او زده آنک حقایقند ن ملک متنب
 ایدوب دقایق تا ویلند ن برد قیقه مخفی و محل قوسه کرک شویله که آنک
 تعبیری تا ویل بر اهر موافق چقه شهمه رایل و لوب اول غمیتی امضا لازم
 اولور اکا محالفا شارت پورسه ظاهر بود که ضمیر منیر سلطانی دخی
 حتی باطل دن فرق و صحیح سقیم دن تمیز آتسه کرک بوکلا رای عالمه آرایه
 موافق کلدی فی الحال سوار اولوب کاریدون حکیم فائده واردی و دیدار حکیم
 الهی که جمع فیوض غیر متناهی دی شرف استسعاد بولوب لوازم تواضعی نه
 کوردی حکیم دخی شرایط تعظیم و تکریمی تقدیم ایدوب ایتدی **فرد** کلبه
 ماروضه شد چون مقدم رضوان رسید • دیده روشن شد چوبوی یوسف
 کغان رسید • **سبب** تحشم رکاب سعادت انسابه نه واقع اولمشد رفقا
 قضا امضا نقاد بولسه بند خود درگاه بادکان کورن پناهه یوز سوردم
 شرط ادب و ادب ملوک انساب بویادی که خادمه رخد و مر خدمت ایدر کرد
 و ملوک ملوک ملازمت کله لودی **پیت** طریق خدمت و آیین بند که کورن
 خدایا نورها کن بما و سلطان یاش • **سیمای** سعادت انقاد اترتیه مشا
 اولنور و غره هایوندن هم علامت غم تنفس قلنو صورت حالی و موجب مدای
 بیان پور مقصود بن بد که ثوابدن خالی دکلدر ملک کیفیت مقامات
 و بر اهر نك تعبیراتن بر سبیل تفصیل اعلام اندی کاریدون بر زمان تحیر
 طالدی و تعجب بر ماغن اصردی قالدی بعد ایتدی ملک بویا بد سهو عظیم
 واقع اولمشد که بوسری اول طایفه یه اظهاراتمک ضرری چوقد زیر اول
 طایفه نك بوسری دتبت محبتی یوقدر **مصراع** هر کوش کجا حرم اسر بود

رای عالم آرایه مستور و مخفی اولیه که اول تدابیر بود و افعالی تعبیه لیاقت
 د و لر در اول سبیدن که عقل و فطانتدن محروم و دین و دیانتدن محروم
 اما ملک بوخوا بلردن اضطراب مقیوب سرور و شادمان اولم و کرک و سکر
 همچون مستحقان صدقات بیکرانه احسان اتمک کرک که دلایل دولت و سقا
 بومنا ماتک صفحات حاله پیدا و شواهد عزت و عظمت بو و افعالات
 تعبیرات مآلند هویدا در دمیدم مجادی مورد وفق مرام او زره ظهور قلعه
 کرک و ساعت بساعت بهجت دولت و ابهت سلطنت زیاده پذیرا و لسه
 کرک **فرد** سپهر تابع و دوران غلام کردن رام. فلک مطیع و ملک داعی
 زمانه بکام. چون پادشاه عالمیناه بو و افعالاتک تعبیرات اطلاع عازم
 اولدی برد و لشواره دخی نلرک تاویلن علی سبیل التفصیل تقریر ایدوب
 اول تدابیرک تیرمکیدن سپهر تعبیر و وقایه حکمت ایلد دفع ایلک لازم اولد
مصراع کو بدست تو خد نکست مرام سپهرست. اول اول ایکی ماهیلر
 که دملری او زره طور زلردی رسوللرد که جانب سرانندیدن کلور لر
 وایکے پلدهان عظیم چشمانله هزار رطل باقوت زمانی لعل بدخشانی که دل
 انارر سنک رنگندن پر خون و جرم آتش غیرت شعاعندن نهانخانه
 مکنوندر پیشکش رسمند شاهه کوزر لر اول ایکی بطاول ایکی اسب فایقه
 که ماه نواکازین و شعاع شمس دیکین اولمغه لایق در **نظم** در یلری طری
 والایه بگز. او زون یالیلری یلدا یه بگز. کمر بونیلری قوس قزح دار
 دگرمی صغری لاری هاله کردار. صمیل اورسار اولور عد کویا. اما فلز رزندن
 اولور عد پیدا. **اول** قاز بر ستر سرافراز در باد جنبش آتش روش مسالک
 و مضایقه آب بکی روان و سیل کنی خروشان در وزخم ستم پولاد رنگه
 سنکدن صاعقه مانند آتش فشاندر **نظم** بر او زره یل کیم چست و سیک
 خیز. صوابحه کرم رو چون آتش تیز. چو ستم سنک رنگین اوره سنکه.

اور آتش سپهر آب رنگه بونلری شاه دهلی هدیر رسمند اصطبل عامره
 ارسال اید سیر اول مار که پای ملکه پچان اولدی بر تیغ کوهنکار آتش فعل
 وابدارد روز هیجاده چشمه مینادن یا قوت مذاب روان ایدر و صفحه
 الماس رنگه خرده عقیق ورینه مرجان ریزان ایدر فتح و ظفر بچهر تیغ ^{میند} توفا
 فی فی که تیغ توهمه فتح مجسم است **دل خون** که ملک بدن انکله الوده
 بولدی برخلت ارغوانی در طراز ذرله مطرز و در و کوهله مکمل که دار
 الملك عزیزدن تحفه طریقه بارگاه کوردون استباه شاهه کتوره لراول
 استرسفید که ملک اوکا سوار اولمشدر بر پیل در سفید هیکل حبیب
 پیکر که صف لشکر ده چون دلیران ایله خطوم زبرجد زنگن لعل سیراب
 ایدر و اول ثعبان دهان لوم که کوه آهبدن معلقدر هر دمده بر عالمی حرا
 و پیاب ایدر **پیت** پیکری پرز کوه اوها مون **بی ستون** روان پچار
 سلطان شام و قاهره اصطبل عامره ارسال ایدوب شهریار کا مکار
 اکا که سوار اولسه کک اول اختر سوزان که قبر و مبارک ملک در
 بکی فوزان اولدی بر مجوهر افند در که کنکه قدری غرضه قصر مینار نک
 آسمانه همدور **پیت** رسید عکس ان تاج مرصع **بیخ** ماه چون
 ماه مقنع **بو تاجی** ملک سیلان باج و حراج ایله خاکبای ملکه روان است
 کک ان مرغ که متقارنی تارک مبارک ملکه اوردی اند شایه مکروه
 متوقعه اما اکا او قدر اثر و خندان ضرر مترتب اولمز غایت مافی البال
 بر یار جانندن و بر عزیز مریاندن بر زمان هجران لارم کاورانک دخی
 صلاح حاله منتهی اولور بو خوا بیلرک تاویل صحیحی و تعبیر با صوابی بودر که
 تقریر اندم دیدی ویدی دفعه کورمک دلالت ایدر که رسولری یدی تیغ
 هدایای ملوکانه ایله درگاه دولت پناهه عودت ایدر و ملک اول
 نعمت لک حصولیله و اول غنیمت لک وصولیله شاد کام و شادمان اوله

و ثبات دولت و دوام عمارت پیوند ایلد اختصاص بوله پادشاهه و ^{جید}

که من بعد اجابتی کند و اسرار نه مطلع ایلمیه و تا بر کس نه بجز بهر قلمیه صد
و دیانتت کما یبغی بلمیه نکلده مشورت روا کورمیه **فرد** کسی امتحان
ناکرده صد بار • مکردان پیش خویش صاحب اسرار • اصل خود بود
که مطلقا صحبت مردم بی باک و ناپاک و بد کوه و زشت سیرتدن اجتناب
اتمی ذمتنه واجب و کوهر ما قیمت نفس نفیس اشخاص سفله طبع و ^{ون}
هت ولیئم مشرب و در خلقت سدا کند مستظم قله دن احتراز قله **دب**
آب رایین که چون همی نالد • مردم از هم نشین ناهوار • ملک بوکماله

استماع ایدچک فی الحال سجدهات شکر تو تقدیم اندی و اول پرمبارک
نفسدن که میسجا صفت دل مرده سنه حیات تازه و روح پرمردہ سنه
شفاط بی اندازه و پردی عذر لر دیلدی و ایتدی بحمد الله که عنایت پروردگار
مدد نصرت ارزانی پور دی و بکا بوجناب حکمت مآب و کرامت نصراً
یول کو ستردی تا بوحضرتک میا من انقاس متبرکه سیده شداید محنت فواید
راحتہ مبدل اولدی **پیت** بود قتل جو قلدک موشکا **•** جوابک
اولدی دل در دینه شاف **•** جزاک الله که جانم کوزن آجک **•** کوزمه
قرشو جانا یوزن آجک یولم پر نور ایدوب ای هر روشن **•** خلاص
الله صلا لت ظلمدن بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی
دی خدا بفرستاد و برگرفت **و الحمد لله خلد دایماً ابداً** پس ملک دل
فرخان و خاطر شادمانده مستقر عز و اقباله نزول و اجلال ارزانی پور دی
و بر هفتہ متوالی رسول لر تحف و هدایا یلہ اقا لیم سبعمون رسالہ موقف عرض
همان اول وجهله کیم حکیم کامل پور مشدی مصمون رسالہ موقف عرض
یتشدر درید بنجی کوز ملک بلار و زیری و فرزند لرن و ایران دختی و کا
دپری خلوتہ دعوت ایدوت ایتدی عجب خطا قلدیم که ستمی عدا یہ افشا
قلدیم اگر سپر رحمت الهی آنلرک یتزکینه حایل و لمسه و ایران دختن نصیحتی
شرف حسن قبول بولمسه عاقبت او ملا عینک فکری و بنم تمام و اتباع شریعت
هدا کتہ مؤدی و لوردی هر کسیه که سعادت ازلی مار و کفایت ابدی مدد کار
اولم لاجرم ناصح و مستقلرک نصایح عزیز طوبی سوا یخ و مصالحہ کردن
عقلن پیرایه تامل و نایق دن عاقل قلم و وخامت عاقبتدن اندیشہ ایدو
مقام حرم و محل احتیاطدن غافل و لمز **مصراع** هر که بی تدبیر کاری کرد
سامانی ینافت **•** پس پور دی عزیز لرک خاطری بو واقعه سیسی ایله
ملا لدن خالی دکلدی لازم اولدی که بو هدایا بونلره قسمت عادلہ ایله

تورج و تقسیم اولنه خاصه ایران دخته که بوحاد نه نک تلا فی سنده
سعی تمام کوستردی و بلار وزیره که ایران دختی بوفسارک ندرکنه
ارشاد اندی بلارایتدی چاکویراول مصلحت اچوند رکه وقت حدوث
حوادث کدولون سپر تیریه قلوب جانیه **یاشه قلمیه** **مصراع** هرکه سرتو
دارد پروای سرندارد • اگر بزیدیه معاوت عنایت و مساعدت سعادت
بوسیرتیر ملاذمت و بوسته مداومت میسر اوله و طوع رغبتله مال و جان
و نعمتک خدمتله فداقله اکامرد و عطار جا اتمک کرک و مقابله ده انعام
و احسانله مکافات توقع قلمی کرک اما پیدا درکه ملک زمانک بویاید سعی
بلیغ روز روشن کیسه هویدا در بویر کا بدن تاج مجوهر و جامه ارغوانی بکمل
اکاروا در هر قفینه که رغبت ملک عنایت پیور رسه و فور عاطفت شاهان
دور دکدر ملک فرمان اندی که ایکی سز دخی حجره خاصه ایلندیلر و کند و بلا
وزیر له حرام سزایه کتد لرحمده برکنیزک و ارایدی اکابرم افروز دیرلیدی
برماه دویایدی که آفتاب آنک نخلتند **حیثی توارث** **بالحجاب**
نقابن یورنه چکشیدی و بره لال بروی ایدی که بار بلای غیره مایه
نوک طاقن طاق ایدوب بلن بوکشیدی طوغرما مش نظیرن مادر دهر
یوزی بینه واله کوچه و شهر • کمر خادم اولیدر دیشرنیر • قول اولش
سروقدی **عرعینه** • جبیندن مر نو بر طرفدر • مصنع کردنی برج
شرفدر • **ملکک** کا ثقلو تمامی واردی با وجود که ایران دخت حسن
و ملاحت فتنه زمان و لطف و ظرافت آشوب جهان ایدی شاه بزم افروز
اکا ابنایا تمشدی و باب قسمته تمام رعایت ایدوب ایکیسن دخی هدم خاص
و محرم راس اتمشدی ملک پیور دتی بزم افروزی دعوت ایدوت تاج و خا
خاصه قدی لرو مثال ویردیلر که هر قفسن که ایران دخت اختیار قل باقیسی بزم
افروزه حصه سی اوله ایران دختک تاجر رغبتی زیاده اولدی و اول برج

مصنع كنكره آسمان كچه كواكب جواهر له مرصع ايدى آنك نظرنه خوش گلدی اول
 جانبه میل ایدوب بلور وزیره نظر اتدی تاپیله که آنک نریندن بونلرک قفسی
 راجح در بلا رکوشه خیميله جامه جانبته اشارت قلدی بواننده ناکاه پادشاه
 اول جانبته نگاه اتدی ایران دخت کوردی که ملک اولمقاوضه یه واقف
 اولدی جامه ترك ایدوب تاجی اختیار قلدی تاملک بومواضعه بلیه و بلا ریحینه
 اول و زره قودی تاشاه اشارتنه مطلع اولیه بوندنصکه وزیر قرق پیل دخی
 ملانم درگاه شاه اولدی هرگاه که شاه فاشه کلیدی چشمنی اول وضع اوزره
 کچ قلوردی تاملکک طغی بقیته منبدل اولمیا یدى و اکور وزیر عقل و تدبیر ده
 بی نظیر اولمسه ایکسی دخی براشارتله جانلر باد فایه ویره لردی و خانلار
 آتش هلاکه اوره لردی **پیت** هرکس که مدار کار بر عقل نهاد **بیشم** بشد
 ازینده بلاها آزاد **چون** ایران دخت قبول تاجله سرافراز اولدی بزم افروز
 دخی خلعت ارغوانی ایله سروقدانجهانندن ممتاز اولدی ملک وعده موعود
 وعادت مهود اوزرنه آنک مقامنه خرام اتدی ایران دخت دخی روست
 دلفروز دلاویزله زمشک تازه یک یک سوی شسته تاج مرصعی باشنه
 قویب بالوده شیرین ایله مملو بر طبق زرینی الزده طوبی ملک اوکنده قدم
 خدمت اوزره قیام اتدی ملک اول طبقدن نواله تناوال ایدوب صحن
 خواطر نکل وصاليله کلشن و دیدن دن پرتوانوار جماليله روشن قلورکن
 ناکاه بزم افروز جامه ارغوانی ایله دست افشان جلوه کان آنلرک اوکندن
 بکدی عذاری کل سحری کی اچلش رخسارنه عرقدن قطره شبنم ساچملش
قطع لباس ارغوانی کرده دربر **توکوی** پست سرواز لاله زیور
 دو چشم ترك بردها کمین ساز **دو** بر و بر جگرها ناوک انداز
 رخس تابان چین زلف پرتاب **چنان** که اندر شب تار یک مهتاب
 ملک آنی اول حالت اوزره کورچک زمام اختیاری قبضه اقدارندن کتد

و لذت چاشنی طعما می و ندوب اییدی **مصراع** کوردم یوز که دید
کریا ندن ال یودم • آنک مصاحبته صد و رغبت و مواصلته شوق
و ذوق طبیعتله عنان اختیارن و زمام دل پقرارن نگارنازین چابنه تقی
ایدوب حراسم تحسین و آفرید مضمره اییدی **پیت** کای سرو خرامان و کل
تازه رسید • ترکس کل و سروی چو تو در خواب ندید • خطا قدم که انی
سکا عطا قدم ایران دختک سیل غیرت عشق باسندن اسوب و سعله
حمیت و رسک ایله درونی طوبوش بونکه جانسور له یاندی باقلم
ون اختیار لنده اولان طبق ذرینی سر شاهه نکونسا را یدوب بچند اول
بالوده تر روی و سوی ملکی آلوده و تر قلدی اول واقعه کیم حکیم کامل آنک
تعبیر و تا ویلنه اشارت پور مشدی درجه وقوعه تیدی ملک بو فغلدن
زیاده منفعل و آتوخشی بغایت مستغل و لویت فی الحال بلار وزیر ی دعوت
اندی و ایران دختدن صادر اولن ناسایسته حرکتی حکایت ایدوب خشم
تمامله اییدی پیر بونا دان بی دبی ال بیغ بیدریغ ایله رورق وجودن کردا
عدمه صال یا خاص و عام بله لوکه آنک مثالی اول مقام ده دکلدر که بو نوع
حرکت جرات قله لر بلار وزیر سمعا و طاعه دیوب ملکه الی کدی کیدر کن
خاطر نه بو خطور اندی که بفرمانه امثالده استیعالده شرط احتیاطدن دور
زیرا که بوزن فصاحت و ملاحت ده بی بدل و یکاست و فراستده بی مثلدر
ملکه آنک مفارقتله خلل کلی حمل در خصوصاً که آنک برکات نفس پاک
و میا من رای تابنا کیله بود کلاو اشخاص و رطه هلاکدن نجات و خلاص
بولد لر میکن که بعدن زمان ملک بو تعجیله انکار پوره وانک بو عیبه نظر پاک
باد شاهد عین هنر کورنه بوزدن قطع نظر بو مقوله امورده شتای خلیف
رای صوابد را ولی بودر که بوامرک اساسنی قاعدن تالی او زره بنا قلم تا و
سوالده محل عتاب و ملیوب حاضر جواب اولم **پیت** چوقاضی بفکرست

نوید سچل نکرد و ز رستار بندان چهل بس واجب اولدی که
 بوا مره امثالک استیعال امیوب توقفه مجال و یرم شوله که ملک جانینده
 علامت ندامت ظاهر اوله یاری فرصت تدارک فوت اولمیش اوله اگر البته
 انک قتل یابینده حکمی اجرا و قضاسی امضا امک درسه موجب فرمانیه
 اتباع حیز امتناعه دکلدر مقرر در کم بو تاخیره بکا اوج منفعت کلی میسر
 اولامشویه بقای نفس بیگانه نایا امر نه نادم اولوسه تحصیل رضای
 پادشاه ثالثا جمیع اهل ولایتیه منت بی بهایت که بواصل مدکه مملکت که
 خیرای عامه اهل عالمه کامل و شامل و میرانی کافیه بنی آدمه حاصل و متواصل
 وجود نک علت بقا سے اولورم بس آنی محرم سلطنتدن بر طایفه
 کذ و سرانیه التدی و پیوردی که احتیاط تمام ایله آنی محافظه قله لو تعظیم
 و تکریمی یابینده مبالغه فی لادیم پسله و کندوسی تیغ پر خون ایله ملول و محزون
 و سرنگون بارگاهه کلدی و ایتدی فرمان ملکه یرنه کتوردیم و اول کستاخ
 بی ادبی که قدم جراتی بساط عرض شاهه دراز اتمشدی سزا و جراسنه پیوردیم
 مکر مملکت فی الحال صورت غضبی زوال بولمشدی و دریای موج خشمند
 تلاطم امواج و سکون پذیرا ولمشدی چون و یردن بوخیر مصیبت آوری استماع
 قلدی ایران دختک یال و بال و حسن و جمال و عقل و کالی خیالنه کلوب زیاده
 متاثر اولدی و اثر تاثرن اطها اتمکه عار ایدوب نقص و ابرامی اثرینه و اصل
 امتدن که اجتماع نقیض حکمده در احتراز ایتدی پس کذ و نفیسی ملائمه
 آغاز ایدوب استدی بوکاه سمندک در که حلم و تاقی بر طرف قلدک و کندو
 محبوبه کے جزئی جرمیه ایله که با وجود حق انک طرفه ایددی علف تیغ تلف
 قلدک کوکدی که بو قدر عصیانله فرمان قضایه ارجاء عنان امتیدک
 و آب حمله آتش خشمی تسکین ایدوب طریق سکنتی قویوب مضبوط شتابه کشید
 پاره آتش بودان بر کرتد کوبدی شعله برآرد بلند آدمی آتش خورد از حد

۳۲۵
فرون کز دم او دود نیار دیرون چون وزیر سیمای شاه علامت غم
و ندانت مشاهده اتدی ایتدی ای ملک غمناک اولسون بر تیر که شنید
چقه سرانگشت تدبیر ایلر دایملک محالدر و کشته زور و زورله زند قلمق
محض خیال غم پهوده و اندوه بی فایده مقستی قلب و مضغف بدن در و بر
شجره که نم سی جراحات دوست و راحت دشمن در هرگاه که سلطان بر حکمی
مضایه و بر فرمانی قناده یتشد رد کد نصیحه علی الفور بشیمان اولر پیکان
هر احد کا بنامن کان دوام شکوه شاهی و نبات و وقار شاهنشاهید بدگما
اولر کرکدی که پادشاه ملک ذی الوقاع کبی فرمان شیطان غضبینه اتباع اتمی
و بویا بد تعجیل و تشایدن اجتناب و امتناع ایدیدی تا عاقبت کار دام نداشت
و ورطه ملامت کفر داد و لمیندی که نه کینیتله واقع اولمشد اول **حکایت**
وزیر ایتدی روایت ایدر که تختگاه بمن بر پادشاه و ارایدی عظیم الشان
بر شاهنشاه ابدی تختی پرورانی جوان کردون بیر مدت مسیرند سپهر
سلطنت و زره ملک نظیری هر منبر مشاهده اتمشدی سامعه روزگار مردم
از نمای چهار سوی جهانده انک عدله فرمان فرمای شمر مشهدی **نظم**
بزم ده آفتاب عالم افروز • رزم از در جان و جهان سوز • جهان
عدل و داد یله ایدوب رام • خدایق سایه سنده اتدی آرام • بویا شاهک
کاری اکثر یا شکار ایددی بر کون میدان شکارگاه مرکب نشاطه عنان و پرو
کیدردی و دیدن تحسین یله جب و راسته نگاه ایدردی اول زمان و حوش
و طیور دن نام و نباتی کوره مدی و تیر نظری شکاره لایق بر جانوره ابرمد
ملک بوصورت دن زیاد تمجید و مزاج نشاطی تمام متغیر اولدی بواشاده مکرر
فقیر بنوا که فقر و فاقه بلا سندن پوست آهودن بر قبا کیوب اول بیا باند
خار کن لکه مشغول ایدی اتفاق اول حیند اول شغلک تعیند طلقة طاق
اولوب بر پیشه کنار ندن یا تمش و خیل خواب جمیع جوانن احاطه اتمشدی قضای ای

نظر ساهی اکامضا اولوب آهوکا نیتدی وهان دم کان کیندن خذنگ دل
شکایت کاف نافه راست ایدوب ایتدی **مثنوی** سعله یتری که در او دغرق
جست بران سوخته خرمن چوبرق **ف**تنه محابای بیلای نکرده **ک**وچه خطای
و خطایی نکرده **الف** قصه چون ملک شکاری اوستنه واردی اول بچاره
سینه مجروح و دل پر خون ایله بولدی زیاده غمناک اولوب مناسب اولدک
وناختی ملامت ایله جمن نداشت خاشه آغا رقلدی و اول تور دن که جواب
تجربایدی مثال خاطر اولوب خار کینه بسیار اعتدال لرایدوب مردم بها را
دنیار عیار آرزائی بیوردی و غنان غریبی جانب حار السلطنه معطوف **م**کن
بر زاهدک موضع سینه که اول شهره عفت و عبادت ایله معروف و مشهور **ایندی**
بلکه عرصه عریضه دهر ده ارشاد هدایتله مذکور ایدی تزل و اجلال
بیوردی و زاهد دن دنیاده نمیدر دولت و جاه و آخری ده کفارت

جرم و نگاه او بحق دعا و نصیحت استند عا ایدی زاهد پاک طینت دخی
طریق کشف و کرامت ایلد ایدی ای ملک بر خصمت که دولت دنیا یی
و سعادت عقبی جامع اوله غیظی نظم و خشی هضم در و هنگام غلبه غضب
میشل جانب حلد کسی کو بر فروز آتش خشم • مدارا زوی طریق مردم چشم
غضب چون نفس توسن را کند کرم • عذاش و اکش با تا شود نرم • ملک
ایندی پیلوم که چاشنی شربت حنظل مذاق حلت کام عقل ده لذت نمانی وارد
فا تا هنگام خشم حلی هوای نفسه تابع قلوب حاکم قله فرین و اوقات التهاب
نایز غضبه عقلی قید ضبطه کتور فرین زاهد ایدی بن اوج قطعه رقعۀ
بعض نشنه یز این انی خواص کدن بر امینه سفارش ایلد که چون ناصیه حال کده
اما رت تغیر مزاج شاهد قله و آتش خشم کانون درون کده مشعل کوره اندر
برین نظر که عرض ایلید ممکن که انک فایده سی ظاهر و لوب نفس که و شلی
حاصل اوله و اگر هب غضب و لم وعظه زلا لیلله انظاف ابو لمزسه ایکنی رقعۀ
کوسره اگر نفس توسن انکه دخی لام اولمزه او چنی رقعۀ اطها راید امید
که بو وسیله ایلد طبع ملکدن حایله علف و خشوت کید چرن نظم خشم بر طر
اوله لمعۀ حلم انک پرینه خیر الخلف اوله **مصراع** دیو جو پر و ن شود فرشته
در اید ملک بو کلمات ایلد خوش وقت اولدی و زاهد اوج قطعه رقعۀ یازو
خواص شاهد بر سینه ویردی مضمون رقعۀ اول بویدی که محل اقتدار ده
عنان اختیار دی دست هوای نفس بد فرمایه ویرمد که سنی ورطه هلا که القا
اید رفوای مکتوب ثانی بوایدی که هنگام خشم زبردست لره رحیم اول
وقت جزاده زبردست لره رحیم اول وقت جزاده زبردست لره رحیم اول
اوله لر محصل کتابت ثالثه بوایدی که اجراء فرماندن حد شرعدن تجاوز اتمه
و هیچ بررمانده ایتوا اضافه طشم کتمه **بیت** اگر چه حکم تو جاریست
در جهان داری • جفا مکن که نه کار نیست مردم آزاری • منازا اگر چه لب

همچو غنچه خندانست • که هست دیده مظلوم بر آزاری • میاش غتر
 به بستان سرای دولت خویش • که عنقریب زو بگذری و بگذاری • ملک
 زاهدی و داع ایدوب دارالملک کلدی همیشه مجلسند خصوصاً که هنگام
 غضبند بورقہ لوی کا عرض ایدر لودی و بومنا سبتله اکاملك ذوالرقاع
 دیر لودی بوملك بر کینزکے و ارایدی خوب روی پاکیزه خوی سرو
 قد لا له خدیاقوت لب سیمین غنغ بك زقار و طوطی گفتار **فرد**
 ماه روی و سلك بوی و جانقرا • دلفریب و دلفراود و لربا • نرسک مجور
 اسفند چشم بهادی و عقیق یمانی آلفته لعل شکر باری ایدوب خوب رویان
 خطه خطا بند چین زلفند اسیر عشق و فروشان کسور کسمیر هوای سلسله
 جعد پر ناب ایله مقید زنجیر شخیریدی **بدک** خلق اولدن نکار خانه
 خاک • کلدی نقشی کچه صورت پاک • حال حالی پاک داملك حاليله آراسته
 و چهره جالی زینت کمال عفتله پیراسته ایدی دل شاه انك شما یلنه سوبله مایل
 ایدی که مصاحبت جرم خاصیتدن استنکاف و سایر جواریلر استیناسدن
 استکراه ایدردی که بانوی شاه همواره دید غیرتدن خوابه حسرت و کودی
 وانك دفعی بایند غایت رشك و حسدندن زمین دله مکر و حیله تخن کودی
 القصه غصه سن هضم اید میوب بالتمام مشاطه حرم سرایه حالنی اعلام اندی
 و اندن شاه قتل و کینزکے رد اتمك بایند مدد طلب اندی بمسم ملك کینزکے
 اندامندن نیر سینه متعلق و اعضا سندن قنقی عضو نه زیاده مشوق
 خاقون ایدی که انکله خلوت اولد قجر هرگاه که زخندان سبب شانندن
 که غایت صفادن کویا آبدر که قطرات چشمه حیات دن مترشح اولوب مجتمع
 اولمشدر یا آنه در که دست قدرت بالای ترشح غنغ و ذره قو مشدر و شتالو
 آلود و زبان حالله بوپتی اشاقلور • بخلدیم دعوت ای زاهد بفرمای
 که این سبب زنجیران بوستان به • مشاطه ایدی بویه اولجی قضیه آساندر

396
 همگله شاه تپاه اتمك يك اتمك يكسازد **مثنوی** صوابین جلد ایل
 اکه بر جام • که عمری جامی طولد رسون ایام • اچوب جرعه کی قانن قزایر
 قزایر التي اوله جسمنه یر • قیامت قویا و چالنه صور • یتا برعم علامه جانی
 مخور • یازمایه خاری روز محشر • قوی بر کس کیم یردن کران سر • مصلحت
 بودر که بکار مقدار زهر هلاهل و یره سن تا ینل ایلده حل ایدوب کنیزک حوالی
 ذوق و غبنه اندن حاللر ایلیم ملک چو کینیت حالده لیس اگا دکده
 همان اول مقارن امری تمام اولوب عمری سرانجام بوله ملکه دخی بوشند
 فرج و بومضیقدن محج میسر اوله خاتون بوفکر له دلشاد اولوب اول دیدو
 دارونی مهیا قلدی و مشاطه متوال مذکور اوزره اخلاط حیلده دن بر ترکیب
 تزییناتی و حقه تزویر قویوب کنیزک و ناقه کدی و سیاه کار لغندن
 اول ماهک جاه دخی کارنده برشامه رسم ایدوب کویا هاروت تیره روی
 اچون کاره جاه بابلده جای قرار اماره قلدی ملک بر غلامی واریدی که
 حرم سرایه حریت تمای واریدی حکمت الهی درای حجابدن خاتون ایلده
 مشاطه ناک سوال و جوابن ایشندی و مشاطه نک متزل کنیزک کتدوکن
 داخلی کوردی و زرخدان حوالی سند خال لر رسم اندوکن عین یقین ایلده
 مشاهد ایتدی و دخی خلوص نیت و حقوق نعمت و سوابق خدمت بون
 افضا قلدی که کنیزک اول مکر دن خبردار اید پیلده هیچ بر طریقه فرصت بولم
 ملک دخی حالت سکرده ایدی بوسری اگا کشف اتمک هیچ و جمله بوسری
 آخر باد شاه عادت مهوردی اوزره کنیزک جامه جوانه کیروب صورت
 کیفیت شراب نابدن خوابه واردی غلامه حوسنا سلق شفقتی دامن کیر
 اولوب آهسته آهسته بالینی قرینه کلدی و کوشه آستین ایلده حوالی قتل
 کدرینله کیدردی بو حالده ن شاه بیدار اولوب ناکاه کنیزک زرخدان
 غلامک دست دراز لغن کوردی تند باد حمیت آتش دشمن تیز ایدوب

تیغ اشقام ایله قصد غلام اتدی غلام خلوت سرایدن طشره چیدی ملک
 عقبه خنجر خواب النده قابویر چیدی اول معتدل خاص آند طوب رقعہ
 النده طوتردی چون ملک متغیر کوردی رقعہ نک بریسی دخی عرض ایلدی
 آتش غضبی آنکله دخی سکون بولمادی و چخی رقعہ عرصه عرضه بیتشد جک
 ملک سورے خشمی منکسر اولوب شدت بغض و غیضی کظم و شربت ناخو
 غضبی هضم اتدی و تطف طریقله غلامی خدمتده دعوت ایدوب ایتدی
 ای غلام راست سویله که بوجراته یاعث و اقدام نه ایدی غلام ماجرای
 علی ماجرای غلام ایلدی که خاتونی طلب ایدوب بوامری تفنیتده و بویکری
 تحقیقده تدقیقی مبالغه یه یوردی خاتون انکار ایدوب ایتدی معاذ
 غلام افترا ایدربن کراتله غلامک جاریه ایله بونک امثالی افعالنه مطلع
 اولیدر رم اما ملک دن شرم ایدوب نک اظهارنه جرات اید مردم علی
 الخصوص احوال و اراپدی که رشک سیی ایله افترا یه حل اولنه ایدی الحمد لله
 که ملک حقیقت حالی کنده و کنده یله کوردی حالیا اولمده لکه هلاکت
 حرم شاه فلك احتشامده بوقوله فعل شنیعه اقدام اندر توقف جایز کور
 ضرر عجمی و سیاست سلطانی یه زبان تمامی وارد رخشم مذموم خشم
 ناجمل در اما موقعده واقع و بحق مراتبه حلدن افضلدر **فرد** خار کو بهر
 سوختن شاید در گریان نه نیک آید شاه غلام جانبند نگاه
 اتدی غلام ایتدی ای ملک کامران و واسطه امن و امان امکان وار که آن
 بونیک بقیسی مشاطه نک حقه سند موجود اوله اگر انک احضارنه مثال
 واجب لامثال ارزانی پورله شاید که بوشبه کلیا زایل اوله ملک پیورد
 نامشاطری حقه سید حاضر قله لراول ینلدن بر ذره اکا چاسنه ویردر
 هاندم که دهانته کوردی نقد جانی خریده داراجله و پردی چون حقیقت حال
 ملکه منکشف اولدی زنگ حقدن کلوب غلامه عتق نامه پیوردی

شکوار

۸۸۷
وَأَوَّلُ وَلَائِكَ بَعْضُ بِلَادِكَ مَا رَتَنَ كَا تَقْوِيضِ قَلْدِي وَلِ يَادِ شَاهِ بَا انْتِهَا
چون چمنی حالن حلم ایله راسته قلدی مشاطه نك مضرتے اكا ییشیموب
صبر و تانی برکاتیلله اول سیه رولرك دام مکریدن نجات بولدی و بخلین
رازنهان کا عیان اولوب احباً و اعدانك حالی کا هویدا اولدی بومشلی
کوردنم تا آینه رای روشن ملکه بوضورت جلوه قلد که ملوک هر باب ده
تجلیل و شتابدن اجتناب واجیدر و هر امرده تامل فر و اندیشه فرمان
مناسب در **قطع** حکم سلطان سنان آتش و آب در دمی عالی خراب
کند پس چنین حکم را روا نمود که سه از روی اضطراب کند • ملک
ایتدی فرضا که بوحکم ده بکار خطا واقع اولدی و زمان خصم ده زیانمند
بر کل جریان قلدی سکا لازم اید که بوباید شرط یضحتی رعایت ایدیدک
و بکار طریق مضیق خطادن شاه راه صوب صوابه هدایت ایدیدک سند
بدیع و بعد ایدی که طریق تامل و تانی بر قویوب خفت و تهنکی کند و که
خوی ایدوب بو بخلین وجود نازنینی نه توقف و بی تکلف تیغ بیدریغ
هلاک اید سن وزیر ایتدی ملکه مناسب بود که بر عورت جهتندن
ضمیمه میارکنی سکدر قلیه تا حرم سراید اولن سایر جوارینک صحبتیله تمتعدن
کر سر و برفت یا سمن هست • و رالاله نمایند یا سمن هست • **چون ملک فحوا**
کلام و زبردن جرم اندی که ایران دخت اقامتی کورت عالمه عدمه کندی
درونه دلدن برآه جانگاه اندی و کرداب غم و اندوه و شوب کند و
کند و پیر ایتدی دریغ اول رونق کلزار شیب که برک کلکی آرزمانده خراب
اولدی و حیث او نهال ریاض مال که تند باد خزان آقله پامال اولد **نظم**
سرو بالای تودر خاک دریغست دریغ • زیر خال آن کهر پاک دریغست دریغ
جان ان بود که جای تو بود در دیک • راستی جای تودر خاک دریغست دریغ
پس وزیر متوجه اولوب ایتدی ای وزیر حتما که تیر فراق ایران دخت قلمده

زیاده تا پیرایتیدی دلتکه عوم و هموم کسور خاطر مه بر وجهله قدوم و هجوم
 ایتیدی که عنان صبر و سکون قبضه افتد ارم دن کدی وزیر ایتیدی اوچ طاهر
 هر دم اسیر بند غم و بسته قید المذرا و لکسسه که عنان همتی بد کار لغو جایینه
 معطوف قله کجی اول که حالت قدرند قاعه لطف و مروته رعایت اتمیه
 اوچینچی اول که هر امن و بخیل و شباب اله ارتکاب یلیه ملک ایتیدی ای بلار
 ایران دختک قتلند بر مقدار توقف ایتوب سنک سعی باطلکله علف شمشیر
 اولدی جواب ویردی که بن آنک هلاک کنه سعی اتمدم بلکه فرمان ملک امتثال
 اتمدم بویا بد ملامت و ارسه اوحضرت عاید در که بومثالده رای ناقصی ملاحظه
 عواقب دن بر طرف قلدی و غضب بی سبب ایله کدو نک حریف خرفین هدف
 بیر تلف قلدی کرکدی که تعجیل ایتوب خوام اموره تاملی واجب بلیدی و نظر
 و ایلله عواقب احوالی حاظه قلیدی **فرد** مثال شاه بائسته که از روی
 خرد بودی • و از روی خرد بودی چنینها روی نمودی • **ملک ایتیدی**
 وزیر فرزانه بوفسون و فسانه قوبو یاید بر فکر ایدوب بوکاره بر جاره
 ملاحظه ایلله که بنی رزوی دیدار دلدار هلاک ائدی و دست غم و اندوه
 کربان صبر و قارمی چاک ایتیدی وزیر ایتیدی من بعد بوکارک دانه دست
 تدارک ایرمز و ندامت و ملامت بویا بد قطعا فاید ویرمز هر کسه که سبب ایلله
 بر همه خضایده و براندیشه که بعد ندامت مفید اولیه بی اندیشه شروع
 قله اکا اول بلا نیشه که اول کبوتره یتسیدی ملک پوردی که نیمجروایت اولمشد
اول حکایت وزیر ایتیدی امثالده کلشد که ایکی کبوتر اول تابستانده بر قاج
 دانه جمع ایدوب زمستانده ذخیره اولسون دیو بر کیشه ده قومش لردی
 دانه لر مگر نمناکدی چون فصل تابستان نهایت بولدی تا شرجارت هوادن
 دانه لر پوست پذیرا و لدی و اولکی حالتدن حالا آز کورندی کبوتر نر مگر که
 بو و قلدده آشیانه غایب یدی چونکه حاضر اولدی دانه آز کوردی غایب

388
 سره و ازندن چقی ملامت آغا زاید و با یتدی بودانه لری فضل زمستان
 اچون اذخارا تمشدک که چون شدت سرما ظاهر اوله و کثرت بر فردن
 روی زمیند چینه بولیمه انکه کچنه و زبوا و قانده خود صحنی مهر پردانه
 در سن دخیره په پنچون دست آوردک و طریق خرم و احتیاطدن انحراف
 کو ستردک مکر ایشتمدی که حکما پور مشل در در • کنون که برک نوابیت
 هست جمل یکن • ذخیره بنه از بهر بنوایی خویش • ماده ایتدی بن
 بودانه لردن حبه بیمدم و هیچ وجهه بوند نصرف ایلمدم کبوتر نر چون
 دانه لری ولکی حالندن کمتر کوردی آنک انکارنه باور قلیوب المقصه یا سر
 و بال و پرله اول در دمندی و رده او رده اولدردی پس زمستان فصلند
 که برف و باران متواتر اولوب آوار طوبیت در و دیوار ده ظاهر اولدی
 دانه لری نه مناک اولوب قار اصله سنه یتشدی کبوتر چون دانه لری
 تر کوردب سابقا کمتر کورند و کک اصلین و سببن بلدی جرع و فرعه انا
 ایدوب ناز را غلدی و نادر قرق عکسار ایلده جکر ن طاعلدی و ایتدی
 الحق مهاجرت اجاب و مفادقت اصحاب صعب کار اما بعد ندامت مفید
 اولمدوغی اندن دخی دشوار در **بیت** بکا ز خویش تا ملنمای کو تحمیل
 زیان کنی و کسی را ندارد سود • بومثلک فایده سی اولدر که مرد عاقل
 کو کدر که باب عقوبتک شتاب ایلیمه تا اول کبوتر کنی خلاص ندامتک طریقا
 ایلیمه **نظم** چونکه کوز لر ایش آخرین حکیم • اولمزا کاندامت کاندیم
 هلاک چون همان کوز ندو که حال • ایدر آن تا سفاستقبال • ملک
 ایتدی بن قولده شتاب ایدم ایسه سن فعله شتاب اتدک بوسببده
 خانه عیشم خراب اتدک و زیر ایتدی وج طایفه کند و زین خراب ایدر
 اول کسه که وقت مصافحه کند و دن غافل اوله تا بدسته زخم کران
 و جراحات بی کران و اصل اوله و اول کسه که بی وارث وجه حرام دن جمع اولان

مالی تاج حوادث ولوب کا وبالی قلم برداخی برپر کن سال برزن جوان حیات بحالہ

مبتلا اولہ اولہ رآن آنک خیالیہ خوشحال ولوب دولت وصالن دیلیہ زن
هر زمان جناب ملک منان دن آنک ترکن بلك هلاک و مرکن دیلیہ ملک
ایتدی سنک بو فعلده مزاج فکرک علیل درو بو عمل سنک قلت تامل و کثرت
تمتککه دلیل در وزیر جواب ویردی که تمتک ایکی کسند نک حرکات و سکنات
ظاہر اولور بری اولدر که کند و مالی بیکانه قاشد و دیعت قویہ ایکی اول
کند و ایلیہ خصمی میا نند برابلی حکم قلم بن بو فعلده تمتک اتمدم غایتی بوکہ امضا
فرمان شاهد مسابقت کو شتر دم ملک ایتدی ایراد ختک فرقتدن انیسم درد
ویلا جلیسم ریخ و عناد در وزیر ایتدی بلی بسان اوج طایفه نک موئے اچون

ایدی

غنائك اولمق روادری اولكه جسنه فال و مبارك نفس اوله و شوهر نه
یمن قدیمی ظاهر اوله ایران دخت اوصاف مذکوره نك جمله سیله آراسته
اكر ملك انجگون اظهار مله لاسه عجبمیدر که یاد وفادار ستره عمر ن لذت
میسر در نه حیاته راحت متصور فرقت یارافت دلدر هجرم لدار
زهر قاتلدر ملك ایتدی ای بلاد کلامک زبانه جرات اظهار ایدرسن
وحضرت سرحدا بدن طشره کیدرسن شویله ظن ایدرم که سندن بعید
اولمق صوب صوبه قریبدر وزیر ایتدی عاقل جازم ایکی طایفه دن دور
اولمق لازمدریری اولکه احسان واساتی یکسان عدایلیه و ثواب و عقاب
عقبانی حسابا المیه اکیخی اول که ظاهر ن مناهیدن و باطن ملاهیدر ظاهر قلبیه
ملك ایتدی غالباسن بزه عین استحقاق له نظر قلورسن که بو کلمات ادا
بو قدر در خصه جرات بولورسن وزیر ایتدی کا بواج طایفه نك نظر نه
اصغر کورینور اول اول بند کستاخ که گاه و بیگاه خواجه سیله برابر اوتور
طوره خواجه درخی نکل هزل ایدوب مایندرنده حجاب ادب کوتر له اکیخی اول
بند خاین که خواجه نك موالنه مستولی اوله شویله که آزمدتک تمام ماملك
خواجه به مالک ولوب کند و درخی خواجه لوط بقعه سالک اوله اوچنی اول
بند اخلاص که اسرار خواجه به محرمیتله اختصاص بولر ملك ایتدی بوفرها نذن
غرض سنه آزمایش ایدی اما ایلمک و طایمش وزیر ایتدی سکر گسنده آزمایش
اولتر الاسکر مقامه شجاعی محاربه ده بذر کوی فرار عده اکا بری هنگام غضبه
بازر کافی زمان حسابد دوستی وقت حاجده مردم اصیل ایام نکبت ده
اهدی حرار ثواب عالمی هنگام سوال و جوابد القصه اول قدر که ملك وزیر
مفاوضات کرامت انجمن پوردی وزیر مقابله ده نیم خونریز دن ستر جوابلر
ویردی و تیر و شمیر دن قوی تاثیر ایدر سوزلر سویلدی ملك طریق حلم و تحله
سالک اولوب اول ناخوشگوار شریلری تجر ایلدی **پیت** محل کند هر کرا

عقل هست • نه عقلی که چشمش کند زیر دست • عاقبت دهان دعا ہے
 اچوب و خاک پای شاه جو هر ثانی صاحب ایتدی سایه دولت شاه
 مفارق عالمیان اوزره پاینده و آفتاب بهت ظل الله اوج شرف و بیج عظمت
 پاینده اولسون **مصراع** تا اید ماه دولت تا بد • بن بند که اقدام جرأت
 بساط انبساط اوزره قیام اندم و تصدیع جناب رفیع مزید برامه اقدام
 ایلدم اول ذات ستوده صفاتی امتحان اچون ایدی المنه لله که مضمون من
 زیاده بولدم بر بزرگوار کوردم که ذات جمیل الصفاتی جمال علم و کمال حلم ایلد
 آراسته و نفس نفیس زینت سکون و وقار و زیور صبر و قرار به پیراسته
 بر ملک ملک حاصل در که مثلی عالم مثال دن غیر ی پرده بولمز و بر آفتاب جهان
 تا بد که تطیری آینه و آبدن غیر ی پرده کور نمی **مصراع** جز در آینه و آبش
 نتوان یافت نظیر • لاجرم علم عزت و عظمت بومقوله شهریارک یدش هاست
 مسلم در و بزرگوارلق نامه علی سبیل الاستحقاق بوجملین نامدار فلک
 اقتداره سزاوارد و **بیت** بزر که بناموس و کفایت نیست • بلندی بدعوی
 و پیدار نیست • اران نامور نرکس راجوی • که خوانند خلقتش پسند ید
 خوی • ملک ایتدی ای بلا رسن عین یقین ایلد بلورسن که بن بنای کار
 خلافت اساس دافت و محبت اوزره اور مشمهر و شهریارک بساطند **سقف**
 و کم آزارک قدیمی اوزره طور مشم در اکر احیاناً بعض کسند لک نادیده
 که نخوت و تمرد اظهارات مشمرا و لا یا تلویح و تصریح ایلد مقام معارضیه
 کلوب سرحداد بدن طشمر که مشمرا و لا اشارت صادر اوله محافظت
 آداب سلطنت و تمهید قاعد حفظ مملکت جهندن در و لا اسعت عمارت
 همت آسمان رفعت اول درجه ده دکلدر که بومقوله حوادث و بونوع کلمات
 و مباحث آنه مواج خشمک ظهور نه باعث و لا **نظم** من نه پیدم که بهر
 یادیلر ز برکش • یانه کام که بکا هدنش از شعله نار • یانه کوم که

بناله بصدای مردم • یانه ابرم که بیکم د بهوای صد باب • حقا بود در که
 بن ایران دختك قتلنه فرمانده خطا اندم ما عجب د کلد ر که **المجاود قد**
یکبوا یعنی **مصراع** اسب خوش رو نیز که گاهی سنگد رمی خورد وزیر •
 آیتدی ملک فرمان مذکورده معذورد ر که بی اختیار صادر اولدی بونوع
 حکم نادر الوقوع با وجود که الآن ملک ایله بنده میاتند جاری اولان
 احوال خبر نقصان ایدر که نقصان ایدر که هیچ بر زمانه نشان ویرمدر که بر
 پادشاه کامکار و بر شهربار صاحب اقتدار شمشیر بران و فرمان روان ایله
 سلطنتند او توره و بنده کنه کار مقام عبودیتند خضوع و خشوع ایله اقدام
 خدمت اوزره طوره و اول حضرتند اقدام و جرأته رخصت بولوب کلمات
 بی محابا ایلیه و کنده و دایره سندن قدم بیرون قلوب دیلنه کلنی بیتکلف
 و توقف سولیه بومقامده مانع اقامت رسم سیاست حلم عظیم و غفور عظیم
 و طبع سلیم شاه کریدن غیری نه اولسه کړك **مصراع** هر چند که پیش کم لطف
 تو پیش است • **ملک** آیتدی چون بنده کندی کاهنه مقرو معترف اوله و آواز
 جرم صفحات حالند معاینه قلوب مقام اعتذار کله لاجرم مرد کریم قبول
 عذرند مقدورست مبدول قلسه کړك **العدو عند کرام الناس مقبول**
 وزیر آیتدی بنده اضاف ایدرم و کندی کاهنه اعتراف ایلرم که امضای فرمان
 شاهان تاخیر روا کوردم و بوجال هول انکیرك هیبندن و بوخطا عتبات
 آمیزك رهبندن و هم ایدوب ایران دختك قتل با بنده توقف کو سترم
 حالیا حکم فرمان پادشاه جهانکدر **فرد** کر لطف مینمای و کر تیغ میزنه •
 کردن نهاده ام چواسیران بجنك تو • اول دم که ملک بو بشارت خبر استماع
 پوردی دلایل فرج و ابتهاج و علایم فرح وارتیاج سیمای مبارکند لایح
 اولوب رایت ادای الهی درجات علیینه بتور دی و غفره صف و سروری بهر
 برینه ایر کو رب خدمات سجدهات نامتناهی بر نه کتوردی **قطعه** مرده ای

بخت که مقصود ز دریا ز آمد • بر ترخسته دلان حان دگر باز آمد • آنکه
 چون غنچه یویش لب جان میچیدند • رخ دولت ز گل افروخته تر باز آ
 پس پور دی که ای بلور را کر چه که مساقی کلمات و مضمون مفاوضا تکدن
 ایران دختک هلا کند غیر سننه فهم اوله مردی مابین سنک کمال خلاص
 و مناصحت که بناء هنوز قطع امید اتمشدم ورجا ایدردم که اول حکم ^{امضا شده}
 توقف روا کوره سن و اول مثاله امثال الاستیعال میوبی حاله مجال و پس
 وزیر جواب و یردی که بنم مفاوضم اکا مبتنی ایدی که غنیمت ملکی تمام اکلاویم و کور
 و اول حکم نادم میدریا اول عزم اوزره جازم میدرسو یله که ملکی همان عزم
 قتل اوزره مصر بولم غایبانه اول همی اتماننه بتورم اما چون کوردم که خاطر عا
 ساهی انک ابغاسی جاننده مایل در کند و تقصیر مه اعتراف ایدوب کند و کلامه
 اقرار ایلدم و تاخیر موجب فرمان واجب التقدیم اچو حسب المقدور اعتذار
 ایلدم ملک ایتدی سنک خرم و یکاستک و فهم و فراستک بکا کوندن روشن
 اولدی و بونقد خدمتک که کمال خلوص و خصوص صدن منبعث در سه که قبول
 بولدی انشاء الله تعالی عنقریب انک نتایجنی کور سنک کرک و ثمراتنه دست مرادله
 ایرسک کرک همان بران توقف میوب استظها رعام ایلده کتمک کرک و ایران
 دخته بر جانندن معذرت فراوان ایدوب انک قدومن که کلید ابواب حصول
 امانی و سه پایه بازار حیات و زندگی در احسن وجهه التماس کرک **فرد**
 بیا که وصل ترا از خدای میخواهم • بیا که کوش بر آواز و چشم بر راهم • وزیر
 سمعاً و طاعة دیوب فی الحال بارگاه شاهدن چقبوب ایران دخته اشارت
 بخات و بشارت وصال ایصال اندی **بدت** دلاچو غنچه شکایت زکار
 بسته مکن • که باد صبح شنیم کره کشا آورد • ایران دخت مثال احضار
 امثال ایدوب خدمت مساعده و ساقی سیم شیم اندی و وظایف دعوی
 پیقیاس ادا قلوب زبان منت و سپاسی شکر شریار لیه شکر باری قلدی ملک

31
 آیتدی ای نکار بومنتی بلارده اتمک کرک که شرط صحیحی برینه کوردی و بوفرمانی
 تنفیذ تانی پوردی بلارایتدی بنم کالحم ورافت سلطان و وفور شفقت
 و مرحمت شاه جهان و توق تمام واردی بوتانی بیر باعث اول اولدی و الا
 بو چاکرینو اجرای فرمان سلطانده بخه توقف روا کوریدی ملک آیتدی
 ای بلار قوی جان اول که سنک دست نصر فک بزم مملکتمده مطوق العنانده
 و حکمک تماد و جربانده بزم فرمان واجب لاذعائمه له یکساندر فعل و قول
 و عقد و حکمک و بسط و قبض و ابرام و تنضک چون و چراند معرا و انکار
 و اعتراضدن بمبارد بلارایتدی سوابق تربیت شاهانه و لواحق عاطفت
 خسر وانه نک حد مات خدام سده سدره مقام اوزره فضل تمامی و خزیت
 مالا کلامی بر وجهله درک فرضا هزار سال عمر میسر و لسه آنک بیکدی بر نیک
 و طیفه شکر نداد اتمک متصور مگردد یا آنکه بد زبان سراید سوسن
 که شکر بهار ادا تواند کردن • اما مخلص بند لک مرادی بود که من بعد
 بومتوله اموره تعجیل پورلیه تا آینه ضمیر منیر شاهی ملائکه مغیر و شهنشاه
 خاطر عاظر شاهنشاهی کدر ندامت ایله مکدر اولیه ملک آیتدی ای وزیر
 سنک مناصحتک صفحه ضمیر کل قبولله تحریر اولمشدر من بعد انشاء الله
 المتعال سنکله مشاوره سز بر غیر جرم ایدوب بر امره مثال ویرمک احتمالی
 مجالدر پس وزیر و ایران دخته خلعت کرا نمایه ارازی پوردی و حجر مفار
 حمله مواصلة خرام ایدوب مجلس طرب راسته قلیدی پوردی کم قورلیدی
 مجلس خاص • معنی اولدی نه هر ماره رقاص • اولوب چینی طبعده نقل ختر
 شفق باده مد نو اولدی ساغر • ساقی سیمین و زرین نطق سعله کاسه
 فی نابله مجلس بزمه تاب ویردی و باده خوشگوار لهستان سینمستان
 هال نشاط و طرب آب ویردی بیت صفندی ایغزال ویردی ساقی •
 که ویره روح راحه عمر بله • مطرب خوش آواز آهنگ نوای ساز له مرغ

جانی اهترازه کوردی و نعمات آغانی نوید عیش شادمانی سمع سکان آسمانه
 یوردی زخمردنواز عود نغمه هزار دستان کوستردی ناله دلکش چنک آیین
 سینه مستاندن زنك اندوهی کیدردی **نظم** فلک او چند زهره طو
 آهنگ • چونی شرح اندی ناراشیانه • اوده یا قدی صفا هان و عرا •
 اول کوپه و اول کچه تمام نوش جام و عیش و طرب ایله اتمام ایلدر **منوی**
 صباح اولدی چویوز کوستردی خورشید • فلک الدی لینه جام جمشید
 اینجودن کوزلرینی آچدی بھر • محاف غنچه دن چقدی کل تر • ملک رعایایه
 صلا اندروب سر پر عدالت وزره او تورب و یلار روز بر شرط عبودیتی
 بر نه کورب قدم خدمت وزره طور دی و اصالت ایله کند و و کالت
 کند و ملک اهل و اولادی براهه دن دادن طلب ایلر و اول خوا بلرک تعیین
 که غلط مذکور وزره تقریر مشلردی تکرار سولیتدیلر و فرمان سلطانی کارید
 حکیمک احضار نه شرف بغداد بولدی و نکات و عقوبت براهه تی رای حکیم
 تفویض پوردی کاریدون دخی بر موجب فرمان شاهی هر برینک کناهه
 مناسب جز پوردی سردار لری بردارا تدر و باقی نك بعضی هد ف
 پرو مار و بعضی سن علف شمشیر ابدار له اتدر اول ملاعین بی دین پادشاه
 عدل آیین حقیقته اند کلری خیا نك جزا و سزا سن بولدر و مضمون **فقطع**
دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِي ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ آنلرک بایند اشکار
 اولدی **قطع** هرا ن کوستم خنجری برکشید • فلک هم بدان خنجرش سر برید
 چوسندار کسے سخت روی نگرد • که خایسک نادیب بر سر خورد •
 اعدا مخذول و مقهور و او دامنصور و سر و اولد قدض که رای جهانگیر
 احکام سلطنت و نظام ملکیتی نفیر و قطی اول وزیر ناقب خیمبرک رای
 اصابت پذیر نه تفویض قلوب کند و سی لیل و نهار ایران دخت ایله معاشر
 مشغول اولوب بوجان فایده کامکار و کامران روز کار کچوردی **بیت**

غنیمت کور حضور دوستانی • وفاسر در وفاسر بل جہانی • بزرگون
 مہلت اولد تچہ اجدن • صفا سورمک کرک کلد کجہ الدن • بودر
 فضیلت حلم و ثباتک داستان و سایر اخلاق و عادات ملوکدن آنک
 رجحانی نک بیانی خردمند فاضل و هو شمند کاملہ پوشیدہ دکلدر کہ بوحکا
 ایرادندن مراد بودر کہ استماع اید نلر بوندن عبرت الوب علما نک
 نصیحتن و حکما نک اشارتن بنای کار لر نہ پیش نهاد ایدہ لر مصالح دین
 و دنیا بی و سواخ امر و زور و فدایی قاعد حکمت و اساس معرفت اوزرہ پناد
 ایدہ لر و تہور و تہتکن احتراز ایدوب جانب و قار و بردباری ہر ہزار
 ایلیر لر ہر کیمہ کہ عنایت زلی یار و ہدایت بدی مدد کار اولہ لاجرم قر
 ہمتی تاج تو اضعلہ ذینت بولا و کف منقبی رواج حلملہ راستہ اولہ کہ
 تواضع حلم اعدایی احبا منزله سنہ کور و راجائی قر یا منزبہ سنہ یتور
نظم سلطنتد اگر چہ عزت و ناز • شاہ اولدر کہ اولہ بند نواز •
 مہری کور ایرش ایکر افلا کہ • یوز اورر یمند دایما خاکہ • با حلم و با تواضع
 اگر ہنشین سوی • اغیار تو شود بوفایار غارتو • یا ہچکس زطلو جہان
 دشمنی مکن • تا بر مراد دوست رود روز کار تو • **باب سیزدہم**
ملوک عالیشانہ قول اہل غدر و خیانتی استماعدن استماع واجبت
واجب ایدوکن بیان ایدم بہت حکیم جہان فیلسوف زمان
 بو و جہیلہ قلدی بویابی بیان کہ چون رای دابشلم اول داستان
 بید پای حکیم دن استماع اندی مدحت و ثنا و طایفہ کہ روایح فواجی
 سنام ملایک ملکو تہ ایرہ و مطلع ہا بونہ طلوع تبا شہر صبح سعادت دن
 خبر ویرہ تقدیم پورب ایتدی **فرد** ای عقل از رایت روشن شدہ
 مسایل • وی وہم راز دہنت حل کشتہ جملہ مشکل • میان نقاس حکیم
 بزرگوارلہ صفت حلم و وقارک منفعتن تمام بلدم و طیش و خفت شایکاد

مضرت معلوم قللم الآن مراد مرید صادق الاعتقاد بود که بیان بیوره
 که ملوک خدام کرین و ملازمان امین ایله پنجره سسلکه سلوک اتک کرک و بولکر
 بخر طایفه تربیت قدون پلور و نعمت شکرن قیلور یونلرک خاین و امین
 و غث و سمینی تمیز و تعیین ده نه طریقہ کتمک کرک پیدای حکیم ثنائی اجسیم
 مقایله سند هدایای تحیت و دعای تقدیم ایدوب ایدی هر شاهد
 دولت که **نصر من الله و فتح قريب** تنقندن چهن کوستره و هر عروس سعادت
 که **وما النصر الا من عند الله** منصه سند جلوه کراولا اول جناب سلطنت
 قیاب و خلافت بضایک نصیبی بحساب و مغله اختصاص بوله
 تابستر بدست صیادایه چهن • کوراز چین لاله و رخسار غوان •
 کلزار دولت توکم دارم نسیم خلد • محفوظ یاد از اثر غارت خزان •
 ملک معظم پیوردوغن رکن اعظم اتباع و اشیا عدن لایق احسان و مستحق
 اصطناع یکملر اید و کن ملک در یاد شاه و اجیدر که خواصنک نقد
 اخلاصی گرانله محک امتحانه اوره و هر برنیک عیار رای و رویتن و صنفا
 قلب و خلوص طوبیتن معیار بخر بر ایله تمیز ایدوب صدق و صلاح و صفا
 و حسن و فو امانتی نه مرتبه ده کوره سرمایہ لیاقت تربیت ملوک سیر
 دیانت و امانته سلوک کدر یا شکد میناسه حضرت عزتدن خوف و خشیت
 درمنشأ خوف و خشیت مخی جناب جبروت علم و معرفت درک **ایمانی بحقی الله**
من عباده العلماء هرگاه که خدام بادشاه دیندار و دیانت سعادت اوله
 هم ملوک نهال استظها ری آنکله نیر و مندا ولور و هم رعیته ماده امید
 اندن مدد بولور **نظم** خدا ترس را بر رعیت نگار • که معار ملک است
 برهنه کار • وزیر اخلا باید اندیشناک • نه از خوف سلطان و بیم هلاک
 ملوک خاین و کذابدن اجتناب ایدوب معرض محرمینه کتورمک کرک
 و اسرار ملکه آنلره مجال مداخلت ویرمک کرک که اندن خلل کلی ظاهر اولور

و بشهر ضرری علی سوره النورمان امور ملک و ملک متظا هر اولور رای ایتدی بو
 مجمل تفصیل محتاج در زیر که بخیر فی اصل و فرومایه لور اولور که طاهر و صاف ^{الله} مستند
 آراسته اولور لراما عاقبت بر موجب **کل شیء يرجع الى اصله** حالت اصلی و ^{صفت}
 جلی لرنه عودت ایدوب جث سیرت و خصاصت سر بر تری ظاهر اولور **فرد**
 ناپاک اصل کچه در اول وفا کند. آخر از ان بکره دو عزم جفا کند. بر همین
 ایتدی بوفرعک اصلی و بو بانک فصلی بودر که ملازم پادشاه بواج صفت ^{الله}
 موصوف و ملق لارند در اول افعالند امانت کون که مرد امین مقبول خالق
 و خلا یقدر و محرمیت سلطه ملوک و مباشرت امور مالک سزاوار و لایقدر
 انجی اقوالند صادق و مستقیم و ملق کونک صفت کذب عیب عظیم در فرضا
 که بر شخص انواع فضایل ایلد آراسته و حق گذارلق و وفادارلق ایلد بر آسته
 اولسه دروغ کوی و لیتی فروغی و لوز و شرف اعتماد و رتبت اعتقاد بولمز
 هر نه سوزده که اوله بوی دروغ. کور فراهل بصیرت آند فروغ. او جی
 کریم نسب و شریف حسب در که لیتم بی همت قدر انعام و حق اکرامی بلز
 و باد هوای هر نه چاینه که میل ایدر اول طرفه کید **مصراع عربیه**
 اذ الراج مالک مال حیث تمیل بو طایفه به نسبت پور مشلر طریق
 دوست ثابت قدم چون خاک باش **مصراع** چون صبا تا چند مردم بر سر کوی
 دکر. پادشاه لارم در که خدمتکار لرینک محاسن اخلاقه نظر ایدوب
 تحمل و استظهار لرنه اعتبار اقمیه که زینت خدام سلاطین عقل و کفایت در و بو
 طایفه نک ماده استظهاری دانش و درایت در چور بر کسینه حلیه فضایل ^{الله}
 حالی سائیه رذایل دن خالی اوله و عفاف شبی ایلد صلاح مکنتی جمع قله و نقد
 حالی بوته امتحانده نمط مزبور و نسق مذکور او ذره خالص و بیغش ظهوره
 کله پس واجب در که پادشاه آنک تربیتی باینده سعی بلیغ در بیغ بیور ^{مس}
 و علی سبیل التدریج مراتب تقرب و مدارج تمکنه بنشدره تا آنک حرمتی عین ^{نک}

و هیبتی قلوبی متمکن اولاً حکما پور مشاگرد که ملوک ملوک بر نی ترتیب
 طبیب حاذق سلکینه سلوک اتمک کرک که اول بیمارک حالن و سبب افغان
 و کمیت مدت و کیفیت علتن تمام بلیخه و اسباب و علامات بنصن
 و قادر و ید و قوف کامل و شعور شامل حاصل قلیخه معالجه به شروع
 و مداوانه خوش اثر کذلک پادشاهه لادن مدرک خدمتکار لر یک جزئی و کلی
 حال لرین تعرف ایلیم و هر برینک اندازه کمدار و مقدار کمتار و روش و رفتار
 تشخیص قله و اول چاکره که تقوی و تربیت رزائی پور انک حقه نه
 تانے و تا مل آخر قدح و عنیت و طعن و نمیننه اعتماد روانا عاقبت سپر
 تیغ ندامت و هدف تیر ملامت اولیه بو خصوصه اصل الباب بود که
 ملازمین سلاطین معتمد و امین و ملوک کرک تا اسرار ملکی و مالی و قوف غیار
 مصون قله و لشکر و کسور ضرر و آزار دن محفوظ و مامون اوله و اگر مقر بان
 پادشاه دن بریسی عیاذاً بالله صفت خیانت ایلر موسوم اوله و آنک
 کلامی ملک حضور ندع رتبه قبول بولر میکن که بر یکجا هی معرض تلفه القا
 ایدوب پادشاهک دیناده بد نام لغی موجب و اخری ده بد فرجام لغی جستوب
 اولاً بوقصیه نک مصداقی حکایت پادشاه و زرکرو سیاح در رای استفسار اندک
 که بخبر اولمشد راول **حکایت** برهنن ایدی اخبار ده کلشد که دارالملک حلبه
 بر پادشاه نامدار و شاهنشاه کامکار و اردی که سلاطین روزگار حلقه
 انقیادنی در کوش و خواقین عالمقدار غاسیه امثالنی پردوش امشدی
قطعه سروی کز فر عدلش سسه آینه رنمین • یقصری کز نور رایش داشت
 اینهارمان • هر کجا عزم جهانگیرش کران کردی رکاب • فتح نصرت را بدان چاب
 سبک کشته عنان • بو پادشاهک برد خور خورشید بیکر و نایب منظری و آرا
 که انوار آفتاب رخساری منور و بوی زلف عنبرانی مشام آیامی معطر امشدی
مثنوی منوردی جامی مستریدن • دهانی تنک ایدی نکستریدن •

۳۳۹
 رخی رنگند آنوردی هو اعلیٰ • خنی زلفی آوردی آتسه نعل • غذای
 قیل آتش پرستان • پادشاه اول در یکدانه دیک بیکانه در حافظه
 میالعه قلوردی **نظم** بوزن کوره دیو چشم ستاره کجبله ماه
 انمزدی نظاره • صویه عرض انمزدی کند و زینی • که عکس چشمی کور می
 یوزینی • بر کون انچون بر پیرایه ترتیب آتک دلدی و پرستاد زر کره
 که صناعت صاعده مهارت و براعتی و لا احتیاج واقع اولدی مکر اول
 شهرده بر زر کو و ارایدی که کویا کره آفتاب انوار نک کوره سندن مذاب
 اولان زردی و سبیکه رخشان ماه آنک بوت سندن قال اولان سیمه
 بکوردی صیر فی لقه بر مشابه ایدی که محمد بر نظره صد فک انچند
 اولان درک قیمتی ندر پلوردی صاب عیار لقه بر تبه ایدی که محک
 کبی بر کور مکه عشی حال صدن تمیز قلوردی **قطعه** روز و شب کوشش
 هنر کرده • و ز هنر کار خود چو زر کرده • هر چه بتوان نسیم و زر پرداخت
 ساخته انچنان که بتوان ساخت • ملک آنک صیت و صدای هنرن
 استمندی و آنک مصنوعات زیبا و مصنوعات بی همتا سن مشاهد
 اتمش ایدی بروقت ده انی حرمه دعوت ایدی و ترتیب پیرایه بایند
 کفت و کوسر حد اطنابه یتدی مرد زر کر بر جوان ایدی ظریف روان
 و شیرین زبان رنگین بیان دل پادشاه اثناء محاورات آنک مقالانه
 مایل اولدی و خاطر مبارک علی الدوام آنک ملاقاته رعیت تمام کوشش
 هرگاه کلمات غریب و صنایع عجیب و نکات دلفریبه پادشاهی شیفند
 قلوردی پادشاه دخی ساعت بساعت آنک حنند عنایت و رعایت
 ارتوردی رتبه تقریب بر مرتبه اختصاص بولدی که روز و شب محرم حرم
 خاص اولدی و دختر پادشاه که زر کو خورشید و ماه آنک روی سفید
 و زلف سیاهه چشم بدنه نگاه اتمشیدی **بیت** قمر ایش کلدی سینه

۵۳
 نصیحت و خلوص طوبیت دن بر محل موافق و وقت مناسبدن بر ترقی پله عتلا
 جواد مقالی در کربک حسب حال و مالی جانبینه معطف قلوب ایتدی
 شاهاسلاطین ماضیه ارباب حرفتی اصحاب دولت معرضه کمون مشلر
 و انلری هر چند که عواطف شاهانه ایلله مخصوص قلمشدر اما اقرانلری
 میانک تجاوزه رخصت ویرمشدر در حال ملک بوشخصه بر مرتبه اختصا
 ویرمشدر که محرم حرم خاص نمیشدر بوندن سابق نقد قلبن محک امتحانه
 اورمشدی و ترتیبینه لیاقتی نه مرتبه ده در کور محشدی بنم ظنم بودر که
 بوشخص ذنات فرات و خناسست صفات ایلله موصوفدر زیر اکوردم که علی
 الدوام عنان کلامی خلقک ایدوا آزاری جانبینه معطوفدر و زمام اهتمایی
 اجرای او امر و احکامده خلقدر دشنام و اظهار حق و انتقام طرفه مصروف
 بومقوله کسندن آیین وفا و صدق و صفا غایت دور و بواصل ناکس ایلله
 مصاحبت مفتضای طبع سلیم دن بغایت مجبور در **ریت** هر که از ناکس
 طمع دارد وفا از درخت بید می جوید **ثمر** که آنکه امتحان اندم که هرگاه
 که مقرر بلرندن پرده انعام و احسان پیور راول سفله طبع دنی همت کمال حسد
 بر تیره منفعل اولور که کذب و نک هلاکنه قایل اولور حکما پیور مشلدر که
 علامت ابدال و ذنات غیره کرم اولدوغنی کورم که عدم طاقت در **نظم**
 سفله نخواهد دگر پربکام • حسن نگذارد مکسی را بجام • کنده نمک و اچو
 ششانی بچون • پیشتر از نان خورد افسوس نان • سله طین عز اصالت
 سرف و ضیلتی جمع ایدن طایفه پیه اکرام و اغراض ایدوب تربیت لونه
 اهتر از اتمک کرب و تربیت لیتم بد کس و جاهل نه هزردن اجتناب
 ایدوب محالطت لرندن اقرار اتمک کرب و طایفه ایلله مصاحبتدن
 انواع آفت ظهوره کلور و احوال ملک و مالت خلل کلی متطرق اولور راول سبیدن
 که هر یکمک که خناسست ذات و جباشت صفاتی اولاسرطامانی ملاحظه اتمز

و دین و دینانی محافظه قلم چون صفت امانتدن محروم و سمت حباثت ایلله
 موسوم اولالا جرم هر عیب که حیثاً مکانه اوله اندن مستبعد و مستغفر
 اولر **مثنوی** کسی کز امانت ندارد نصیب • اگر بد کند بنود از وی غریب
 خیانت زهر فعل بد بد ترست • تمام بدیها درو مضمربست • **ملک**
 ایتدی بوجوان خوب صورت در ملاحت صورت لطافت سیرت دلالت
 و امارت در که **الظاهر عنوان الباطن** کلام اکابر عالیشان در که حسن
 عنوان لطف مضمون نامه یه نشان در **مثنوی** بسوزی خوش میشد
 اول نکوروی • که کلمه خوب رو لردن باور خوی • آنک کیم یوزی اولر خوی
 و مروتش • اولور خوی یوزندن داخی دلکش • هر که عاقل بود از خوبی عنوان
 داند • که دران نامه خبرهای نکو خواهد بود • اول حدیث که حضرت
 رسالت منزلتدن صلوات الله و سلامه علیه روایت اولمشد که **الطیول**
الحییر عند حسن الوجوه بر نکته یه اشارت در بعضی دفعه احتیاجی
 بر کمسنه یه عرض ایدک که صفحه عذاری زیور حسن صورت ایلله آراسته
 اولر و خیر و احسان بر انساندن توقع ایلک که رخساره حالی حال جمال الله زیب
 و زینت یوله • انکون دیدی سلطان شریف • کوزل یوزلودن استک
 اولسه حاجت • وزیر ایتدی دهرستان حکمتد حسن صورت سور
 از بر قلم لر و آیت کالی حقیقتد و خصال حمید و صفات پسندیده دن
 غیر نشسته بلر لر زیر اچوق کمسنه اولور که صورت زینا یله قلوب ناسی
 ر بوده قلوب چون نقد مضیسی محک امتحانه او ریلور کم عیار و بی اعتبار بولور
 امثال حکما ده کمشد که بر حکیم و خوب صورت جوان کوردی جان و دلدن
 مصاحبته مایل و لولب ایلر و واردی تاسکه ماهیتن محک امتحانده
 آرمایش ندی مقدار کمالن معیار اعتبارده تمام عیار بولچی ایتدی **بیت**
 ره بمعنی بر کم در صورت دوقی ماند بهام • از یکی خیزد شکرو آن یک زهر

۳۳۶
 پوریاست • ملک آتیدی میم ملاحظت و جیم حال اعتدال مزاجه الدرد
 مزاج معتدل صاحبك تربیتہ قابلیتہ دلیل دیون بومدته دك تربیت
 اولندی یعنی که آنك بعض اخلاق بیج اعتدال دن سمت اختلافه مایل
 اولش اوله حالاکه نظر تربیت ارزانی پوره لر مقرر د که اکتساب خصائص
 ستوده ایله درجه کماله واصل اولسه کرک زیرا که اثر اکسیر تربیت خاک
 تیره سیسم وزر و سنک خاربی لعل و گوهر ایلر و خوشبایهی مشکنا ب
 و قطر بارانی در خوشبایلر • چون ایلر تربیت خورشید رخشان • اولور
 سنک سیه لعل بدخشان • از تربیت است گاب کوه کورد • خون
 در تده نافه مشک اذ فر کورد • وان آهن تیره روی و نه قیمت را •
 اکسیر چو تربیت کند زر کورد • و زیر جواب ویردی که ای ملک پیرایه
 تربیتہ آنک کردنی سزاوارد که اصل خلقشدن جوهری وارد که هر خاک
 زروهر سنک جوهر و هر خون سنک اذ فرا و مز فضا که بر شخص لیثمه بر کریم
 هزار سال جوی تربیتدن آب ویره و نقد قلیند روز و شب آتش تادیب
 و بونه تمذیب ایله تاب ویره اندن حصول مهر و وفا احتمالی باطل در و خلوص
 صدق و صفاتوقع پنچاصل **فرد** بیدار کریمس و زندجون عود • بر نیاید
 نسیم عود از نید • حسیس ند کلو که تربیت اولنه دخی پس و خبیث اولور
 کبی که یوند فجر ظاهر اولمز بلکه دخی پنچس اولور و بعض اکابر که دیوار محلات
 ضمیمه نقیب اوردمشد ربوباید خوب پورمشد **قطعه** هر که در اصل
 ناکس افتاده است • بتقالیب دهر کس نشود • سک مکس را اگر کبی مغلوب
 قلب او غیر سک مکس نشود • چون بومعنی محقق اولدی حیاط بود که پادشاه
 او باش اخلاط طله اختلاف قلبیه تا ورطه مذله کرقار اولمیه ته که اول
 شاهزاده صحبت کفشکر واسطه سید غل ذل عبودیت دوشدی و مولانست
 جوهر بدن سرحد وادی هلاک میشدی شاه استفسار پوردی که نیچه اولمشد و

حکایت وزیر ایتدی روایت ایدر لکه بلا فارسده برپاد شاه وارید
 نیک سیرت و پاکیزه سرپرست چناندارلق نیاسنی رعیت پرور لقا ساسی
 اوزره اورمش ایدی و شهر یارلق سرپرند معدلت کو سترک اقدامی اوزره
 طور مشدی **پیت** زمین علیله معمور اولمش ایدی • جهان جود یله سرور
 اولمش ایدی • اتفاق بر سریری وجوده کلدی که آنا ررشد و بخت ناصیه سنده
 پیدا ایدی و انوار حمد و سعادت زینا سنده هویدا **فر** **مخایت** نوزری
 سیما سندن ظاهر • سعادت لمعه سی الشده باهر • آنک کفتند کف
 دست مقداری خال سیاه و ارایدی بادشاه آگاه ایچک پریشان
 اولدی و حکای زماندن اول خالینه علامت و نشان ایدوکن صورده
 جمله سی متفق الکلام ایتدیر کتب فلا سفه سالفده کور مشوزدر که هر یکم
 کم بمقوله نشان اوله عنفوان عمرند چوقبلیا نر مبتلا اوله اما عاقبت ^{حقیران} ضلالت
 و کسورستان اوله **فر** غم دکل عمرک اولنده بلا • مشکل اولدر که آخرند
 اوله • **ملک** بوخرده ایلده خوشحال اولدی و آنک تربسته کمال همتن مصروف
 قلدی مکر جواری ملکه برکشکر و ارایدی بی شرم و بی باک و بی حیا و ناپاک
 ملک حق جاد و حسن جواریت ایدوب اکا وظیفه معین مرسوم مرتب
 عنایت پیوردی همواره سایه التفات ملکه مرفه و اسوده حال کچرمی ملک
 زاده چون بش یاشنه کیردی و عقل هیولانی مرتبه سندن عقل بالملکه درجه
 ایردی طبعی ملاعبه یه مایل اولوب متصل کفشکرک حجر سنده کلور کیدردی
 و آنک کلبر سندن امور هو و لعبه اشتغال ایدردی وزیر کیفیت حالدن آگاه
 اولیچو صحبت کفشکردن شهراده نک منع و دفعنه بلکه کفشکری ول منزلدن
 قلع و معینه قصد ایدوب ملکه ایتدی طبع شاهری که مظهر انوار الهی و محل
 فیوض غیرا مناهی درپوشید اولیه که نهال طبع صبیان استقامت و استقامت
 قابل اولور و غایت لطافتدن هر جانه که شریک ایدیر مایل اولور و مرور

ایامله اول حالت او زده زاسخ اولوب استحکام بولور صلاح بودر که شفراده
صحبت کفش کردن منع اولنه نا آنک اخلاق دمیسی ملک زاده نک
طبع لطیفه سرایت نمیه و دتات هتی اول کوکب سپهر سلطنتی اوج عزتدن
حقیض مذلت اندرمیه که اندن انواع شور و شر و خطرات کلی صادر اولوق
محتال بلکه مقرر در **مصراع** کرنفس جیت هر چه کوی آید • **ملک آیتدی**
دیدن کل کی در اما هنور صبی در صحبت کفشگره مألوف وانک خانه
لهو و لعب ایله مشغوف در **الصبي صبي ولو كان نبيا** مثالی خود معلوم در
جسم کود که نه دکلو کور سه عجیب • کوکلز چمرته که لهو و طرب • **باو**
که بنم قائم زباده عزیز بلکه جان سپریندن لدد در احتمال وار که آنک به
صحبتدن منع اید بچک خاطرند ملال حادث اولانک ملال خاطر ی بنم
انضابله باعث اوله اولی بودر که بمقدار توقف ایدوب بر مدت آرام اید و ز
چون هر وقت چکوب نشو و نما بولور و خیر و شری و نفع و ضرری تمیز ایدر
اوله تازیانه تادیب ایله توسن نفس رام اید و روزیر خاموش اولدی شاه
کفشگری دعوت ایدوب آنک حقدن انواع عواطف از دانی پور دی و مواعید
خسروانه ایله امیدوار ایدوب آیتدی سن بزم همسایه نرسن بوج که گوشه نر
سنگله الفت طوئشدر و خانکله مواشت امتشدر در کم که آنک اینس و رفیق
اوله سن و آب و آتشدن محافظه ده مبالغه قلاسن کفشگره عالتدی حسین
خدمتی زمین مذلت سورب آیتدی **فرد** کل نابغ شه عالمه افروز اوله •
جراع شیی مشعل افروز اوله • **بن بند بن ده** بومضرب شریفه لیاقت
مشاهد قلردم و بومقام که مقصد اقضای خاص و عام در کندم استحقاق
اکلردم لیکن نظر شاهنشاهی بر کیمیا در که خاک تیره ی در و سنک خاری در
و کوهرا ایدر امید و ارم که میامن عنایت خسروانه ایله و ظایف خدمات بند
بر وجهله مودی قلنه که عز استخوانه مقرون اوله القصه شفراده یه خدمت

جانبہ منت پیلوب پتکلف ہر کاہ بار کاہ شاہدن کو تر ب کلبہ سنہ
 کو رردی بلکہ بعض لیا لیدہ حجر سندنہ یا توردی پادشاہ کفشگر ک شہزادہ
 بوہواد ارغندن یادہ فرح اطہار ایدردی کفشگر دخی مثال ولقوانی سیانہ
 ملازمت پادشاہ خدمت شہزادہ ایلہ افتخار واستظہار ایلردی مکر خدمت
 شہزادہ تے برو جملہ درمیان اندی کہ کوندن کو تہ پادشاہ حضورند رتبت
 قر تہی ارتدی تا کلیا معتمد علیہ اولوب چوکان خدمت سلطان ایلہ کوی
 شہزادہ اقران میا تندن قاپدی سبیدر عتر خدمت پیلور لڑ انکچون
 جانلہ خدمت قیلور لڑ ہر وقت شہزادہ یہ صحراودستی کست اندردے
 وصباحدن اخشامہ دے تماشا و عشرت مشغول قلوردی و کاہ کاہ تفرج
 کاہلردہ کچہ ملک دخی واقع اولوردی اتفاق بعضے اوقاتہ ملکہ سفر
 عراق لازم کلوب خواص و خدم دن جسم غفیر و جمع کثیر عزمیت سفری مصم
 قلدری بس کفشگری طلب ایدوب مجددا شہزادہ بی اکا سپارش ایدوب
 حفظ و حراستی باندہ تاکید اندی باغ و دراغ و سیر کلزار و مرغزارہ اجازت
 و یروب ایتدی بہار ایامی کلدی ای کفشگر دمنی زین ایدیدر ماہ آذر
 نوای قمری و اواری بلبل جهان باغینہ صالیدی سوز غفل بو طفل
 نازنینہ اول ہوادار کہ اندر کشت صحرا کاہ کلزار کفشگر دخی چینی فرغ
 زمین مذلتہ سورب حلقہ اطاعتی در کوش و غاشیہ خدمت و عبودیت
 بردوش اندی و تعہد احوال شہزادہ یہ برو جملہ اشتغال ایلدی کہ کند و مہما
 بالکلیہ فراموش اندی مکر نواحی شہزادہ ملک بر باغی و ار ایدی شہزادہ
 رضوان و نمونہ تر ہنگاہ جان صبا بنفشہ سنک زلف برجینتدن
 نافہ مشک تا تار کی معطر و شمال جعد پر شکن شہزادہ کللیہ عطار کی
 منجر باجین ازہار کلزار ندن شہزادہ طراوت دلردی و نہال سدرو و تو
 اشجار کونا کون قامت سرو موز و ندن استقامت استعان ایلردی

لطافتی بری جنت نشانه • اچند پنجر کوثر در روانه • کداری سرو عرو
 بی نهایی • اتو لر طغنه طاشن منتهایه • زمینی دوضه رضوانه بکمز •
 درختی سدره و طوبی به همسر • شهرزاده که بوستان سلطنتد بر نهال
 متمایل ایدی که جان و دلدن اول باغک تماشا سنه مایل اولدی بوزمانده
 که سفر دور و درازه کندی شفراده عادت معهودی اوزره تماشای رباعی
 مبروره میل ایدی خدام دن بر قاج غلام ایله که خدمتند دایم لارم ^{سند} واستانه
 ملازم ایدر لر سرو و کجی جانب باغه خرام قلدی کفشک کوردی که شهرزاده نک افسر
 زر سرن و جامه بر کهر برنده و جواهر غیر مکرر کنندن طینت حسیس و سرشت
 خبیثی مقتضایه که مکر و خیانت ایدی ظهوره کلوب اندیشه اتدی که بتواج
 زر و جامه مجوهر و مکر پر کوهر پنجر باز رکانه سرمایه دکان بلکه داس المال هزار
 دریا و کاند در حال پدیری دارالملکدن دور در و مادر ی جمیع اهل حرم ایله
 قبضه نصر فنده مغلوب و مقهور در صلاح و صواب بود که بر حیل
 فکر ایدم تا بویسری دیار ما و داء النهر بلکه اندن دخی بعید ولایت و شهر
 آلوب کیدم پیرایه و لیا سنے کند و نفس نفیسی بهای کوانه صاوب باغ
 عمری جهان فایده کمال فراغت و تمام رفاهیتله کچورم • چون جهان باغ
 دکل اولمز زمانه برقرار • فرصتی فوت ایله ال ویرمش یکن روز کار • عاقبت
 اول خاکسار هوای نفس غدار دن عبادت مثار و آبروی ماننی زمین خیانت
 نثار اتدی و مخدومنه قصدا یدوب کندی غلامنه که محرم اسرار ایدی
 بویسری اظهار اتدی و خدامک هر برین بر نوع دار و یله لایعقل ایدوب
 شهرزاده نک دخی عقلن زایل قلوب اول در صدف سلطنتی زر و زیور له
 کوهر کیم بر صندوق اچم یا تور دی چو زشب قیر کون جامه کخلی در بر و عا
 قیری بر سر اندی **فرد** تیرم اولوب کندا یدینه رنگ • طو تدی فلک آینه
 ینه رنگ • صندوق بر جازه یه که باد تیز کرد بوسعت ایله کور راهنه ایره مر

و سپهر جهان نورد سرتاسر دیدن ایکن اثرین کوره مزدی **قطعه** بجه
 جازه کم بر استر مست • او کند کوه در هامون کجاست • استوار اند
 نیز ایر سیل رواندن • یوقار و اوک چمر دود و د خاندن • استوار اند
 و کند و بر سمنده سوار و لدی که عمر کامران کجاست روند و اجل ناکهانی کجاست
 یرک تیر لکک سکر ن کسردی بر قک چالا ککد جکرین مفر دی را خاعنان است
 و همدن کوی مسابقی قیردی تا زیاده کو ستر سه لر جله ایله بر جله ایله جنبه
 آسمان دن کچم دی **نظم** ایره مزدی تو زنیله باد صرصر • یدی مکرلک
 آکا هفت کسور • غلامن بر باره و باد پای آهنی خای رعد صدا و عالم پنا
 سوار قلدی **فرد** صیل آتسه سهیله ایره هیبت • هجوم آتسه بخومه
 ایره سبقت • ایکن آت دخی یدوب دیات و براغ همیا ایدوب یوله
 کورلر بیا شیر روز کیکی فرو ز ظهور اید بجه مسافه دور و دراز قطع اندلر
 علی الصباح بر مقدار آسایش ایدوب ینه سوار اولدی لر و بر ق کجاست مضای
 مسالک و مناهل و مهالکدن مرور و عبور ایدوب ایکنی کونده سرحد مالک
 شاهدن کجوب برو لایته دخی ایرد لر بو جانین خدمتکار هریری بر کاره
 دوشوب تا نصف النهار دك بیدار اولد لر و اول دارونك کیفتدن
 افافت بوملدر آخر الامر باغبان آنلرک حالنه مطلع اولوب هر بر نه روغن
 بادام ایله سرکه تجرع اندرب عقللری باشلر نه کلدی چون شهرزاده و کشف
 اثر کوره مد لر و اطر فی چندانکه جست و جوی اندلر نام و نشانلر ندن
 خبر بلد لر و زوری کیفیت واقعه دن ملکه آگاه اندلر ملکه سوکار سوار
 اولوب باغ کلدی اول سرو خرامان دن اثر کورمدی و اول کلر عبادن
 مشامنه شمر ایرمدی **نظم** رفتم بباغ و سرو خرامان من نبود • و ان
 نوشکفته غنچه خندان من نبود • چون ایر تو بهار بهر سو کو بیستم • کان سرو
 پیش دیدن کریان من نبود • چون مادر مهربان نوردیدن سندن نشات

۳۳۹
 فغان جان کدازه آغا ز قلدی و فریاد سوزناکی منزل سما که پیشدی **بیت**
 دگر کیبه دو کوب کوزی بایشینی • کی کوکسن دو کودی که بایشینی • پره
 یغور کی بایشی یغودی • دو تونه آهنک کو که اغردی • پوردی تا اطراف
 و انکاف باغی قدم طلب ایلد تک و بوی اید و نوای و صوای دشت راغی
 حید و جهاد ایلد جست و جوی اید لرحون فراوان و تجشس بی پاییدن صکره
 سه منزل حصول مقصوده و وصول میسر ایلدی قاصد لرتا امید و نوب صورت
 حاجی عرصه عرضه انما ایلد ملکه تک جوهر طوبت عزیزی آتش فرقت
 ولد عزیزی دن دویان تولدی و شمع سوزان که شعله هجران ایلد یا نوب مضمون
 حالندن بو بیک معنای عیان اولدی **بیت** دارم امشب کوی در سحر
 نشینم زپای • تاسه پای وجود خود بسوزانم چو شمع • اول کچه تمام شمع
 و بی آرام سوزد لایله اتمام اندی و عمود دود دلی سقف افلا که دیکو و سینه
 درد پروزدن برآه سرد چکوب ایتدی **فرد** هجو صبح یک نفس باقیست کوی
 یار • دلبرم کر رخ نماید جان برافشا نم چو شمع • آخر ارجی **لے ربک** پروانه
 پیشوب شمع **کل من علیها فان** تند باد ایلد سویدی و خرمن حیات
 سعله آتش هادم اللذات ایلد کویندی **بیت** رفت ازین کلزار و خارجش
 دریا بماند • مجاوران حرم فی الحال صودت واقعه برید هامون نور دایله
 ملکه ابلاغ و ایصال ایلدی لر ملک دخی بال استبحال الله معاودت ایدوب دار
 الملکی مستقر قبایل و تخیم عز و اجلال قلدی و فراق فرزند و زن دلبنده چون
 دایره امکان اولان حزن و فزع قصور قومدی عاقبت کا خط مشا برته
 باش قوب ناچار جبل متین اصطباره تسبیح اندی **فرد** در چنین حال
 چو با پیر خرد کردم رجوع • گفت مرجع نیست جز نا ایلد راجعون • بوجانبد
 کنشکر اول ماه سپهر سلطنتی شهر دن شهره کزد و رب ولایت ما و راء النهر
 المدی جواهر دست نصرته دگرا تدرک نصکره انی بر تاجره بیع اندی ملک

زاده او را بیل مقداری باز رکان خدمتند اولوب نهال قدی آنک تر پیتی ایل
 نشو و نما بولوب ملاحت و صباحت ده بر غایتده که یوسف مصری آنک
 بیع روا جتی فاسد و بازار جشی کاسد ایتدی **فرد** صا تلدوغند یوسف
 طر تلدی کوچه مسکه • سن جانہ طر تلورسک المین سن اول بهایه • هر بار
 که اول کل بی خا رکزار خانه سندن طشه کلیدی هر کار دن خاکپا نینه هزار
 جان و دل نثار ایدر لر دی و هر گوشه دن اول نهال سرفرازک قد عمری دراز
 اولمچون دست د عای جانب سمایه دفع ایدوب نیاز ایلر لر پدی باز رکان
 اهل تمیز و صاحب کفایت ایدی و دهن و ذکاه و فطنت و دهاد آیت اید
 چون شهراده آنک بو حلق کوردی کد ویر ایتدی من بعد بو علامه مصاحت
 بکام مصارعت دکلدر زیر که اگر پرده خفاده پنهان ایدم بود و نابودی یکسان
 اولور و اگر میان ناسد عیان ایدم آتش فتنه هیجان ایدوب خلق جهان آنک
 شما شاسندن حیران اولور **سبت** رسید د لبر منای نظاره که ز بهار •
 ببند دید کرت جان بکار می آید • صواب بود که بوفارس میدان ملاحت
 تحفه رسمند پادشاه فارسه و یرم که کرم سائیلده دفتر جود حاجی طی اشد
 و بند احسانلر جراید سخیا آل بر مک خط نشیان چکشدر مرمرد که بو علامه
 اضعا ف قیمتی بکام انعام پورسه کرک بو واسطه ایلده پای استظهارم فرق
 فرقدانه ایرسه کرک پس باز رکان انی دیار فارسه التوب تحفه طریقیلر ملکه
 پیشکش چکدی پسر شاه فارس کار پدر و مادر دن اون بیل مقداری دوشوب
 ماه مام بکی منزل چهارده بشوب • چارده ساله بتی جابک و شیرین دادم •
 که بجان خلقه بکوش است نه چارده اش • نینه خانه شرف و مجد و خاندان
 آبا و جد رجوع میسر اودی ملک فرزندی خاندن غافل باز رکانک غلامه
 تشریف قبول رزائی پیورب خدام خاص سلاکند اختصاص و انتظام
 و پردی و علی الدوام آنک تربیتی بایند اهتمام پیورب رزمانده اقوانی میا نند

40
 امیاز بولدی و اول صیغه ایله که دایم خزانه ملکه ملو دم ایدی و تقویم
 جواهر و تیسرلی زواهر اچون اول آستانه یه لازم ایدی مألوف و ماکنوس
 اولمشدی همواره اکا تعظیم و رعایت ایدردی و هر تحفه دن که ملک اکا احسان
 ایدیدی جوهری هر حصه سن عنایت ایدردی جوهری چوز غلامک مال حرین
 مشاهد اندی طبع کو هر دن طمع خام ظهور ایدوب کند ویه ایتدی بر حیل^{الله}
 ملک خام خاصی غلامه کوردین و اکا استظهار ایلد خزانه نک مهرین یوز
 د خیر و افرو جواهر فاخر له کوردیم پس شهراده یه ایتدی ای سروازاد مراد دل
 ناشاد هرگاه که انواع احسان و اصطناع ایلد بر مکنه یه یاد ایدرسن و هر کون
 اصناف اعتدافا لطاف ایلد خانه دل نامردی آباء ایلرسن د یلم که بند
 خدمات پسندید ایلد اول احسانلرک بعضنه مکافات قلم **و هل جزاء احسان**
الا احسان بن حننه میذول اولان بعض مکارمک عهد سندن کلم
 ملک خاتم مینار کنده بر اسم مرتسم در که نقش خاتم سلیمان در هر کیمه که اول
 نکین ایلد بوانگترین میسر اوله خنک مرا وزیر رانده و منقاد ملک جهان
 معارفهانی ایلد آباد اوله **پیت** کویا مهر سلیمانست نقش خاتم^ه هر که
 با خود دارد آید در نکین ملک غمش^ه اگر بوز حمته متحل اوله سن اول محلل که
 ملک شکر خواب استراحتیه مستقر قاوله اول انگشتری آهسته انگشتر دن
 جعفر و بکا کتوره سن تا آنک مهری سنکچون یازم برخاتمک فصنه قازم
 عنقریب سهر سلطنت فرجال باکا لکله زینت بوله اما شرتانکه عال ووزارت
 بکا مقرر قلد سن **مصراع** بخشی مرا ز خون نواله نواله^ه جوهری شهراده یه
 بو نقش غربیلد قریب و پردی تا یکجه خوابکا ملکه دراز اندی و آهسته
 آهسته خاتمی انگشتر دن چقرمغه آزار اندی بوانشاده ملک بیدار و کون
 غلامه ایتدی سنک خود اسباب و تجلد قصورک یوق مال و منال دن
 سکا کفایت اید چک وار بوجراته باعث ندر مرست سوبله که بو خاتم شک

نه مصلحت که بپادشاه را ده تقریر بچندن عاجز اولدی و باین غصیب قلب منکر
ملته با ولوب سیاه طلب قلوبا نک قلنه مال و یردی سیاف هماندر
که غلامک اندامندن جامه سن چتردی اول حال سیاه که شاه آنک کیفیت
حالندن آگاه ایدی آنک کقتند نمایان اولدی ملک آنی مشاهد ایدرچک
پهوس اولدی سیافده ملک بو حالتن کورچک سیاستدن الچکدی چون
شاه کندونه کلدی فرزندک کوزلرینی اوپوب ایدی ای نور دیده

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

صحبت کنش که ذرا ق بنی بود که داب فراقه اندی شمرده دخی عذر در دلیوب
ایندی ای شاه عالمیناه محبت محنت جوهری کمره بنی بوکست اخلفه تحریر اندی
سناه جوهری کمره بنی بوکست اخلفه تحریر اندی شاه جوهریه سیاست بود

و شمراده به نصیحت لاندی که حال ماضی دن عبرت آلوب زمان مستقبله
بداصل و ناکسلر صحبت دن اجتناب ایله نابوباره لرك امثاله مبتلا اولمیه بو
مثلدن فرض بودر که خاطر عاشر شاهیه ظاهر اوله که ناکس و خیسین لفسلرله
مصاحبت شاهیه بند و بند یی سرا فکنده ایلر زر کردخی اول مقوله ندر که
آنک محالطتدن حذر واجب اوله حال بوکه ملک آنک تربیتین سرحد
افراطه یئشدر مشدر شرط احتیاط بودر که آنک تقریبه افراط اولمیه
و تربیتدن جانب اعتدال دن تجاوز جایز یورلمیه که مبدا اکا خلل کلی مرتب
اوله که تدارک حیزا مکانه داخل اولمیه شاه کلام وزیره التفات اتمیوب ایدی
ارباب دولت مهمری اچون ملوک و سلاطین نه تلقین دولت برامه شمع
قلزله و نه مدد الهام مهم خطیر خوض یورفر نسبت کریم و خاندان قدیمک
شرف ذات و کمال صفات آدمیده نه مدخلی وارد رسبب احتراز و احترام
و موجب اجلال و اکرام مآثر فضل و ادب در معارف اصل و سبب دکلدر • اذهن
خولیش کشا سیندر • مایه مکن نسبت دیریندر • آب کهرهای کهن داجوی •
ز چو کهن کشت بود ز در روی • شریف و بزرگوار دیمک اول کمینه به سزاوار
که پادشاه وقتک نظر کسیر آثار نه مظهر اوله ملوک عالیشان دن برسی بومعنا
بوکلله ایله بیان اتمشدر که **مخى الزمان من رفعا و ارتفع و من وضعناه**
انضع یعنی هر کسبه یی که دست تربیت ایله رفع اید و سر رفعتی فری فرود
ایر و آنک که پایه قدرین بیست اید و ز کوبک بختی حصیض مذلته اینر نسیم
لطفن بنسیم اتسه پنجره شور و زاری رشک کلزار ارم قلور برق قهر من بنسیم اتسه
اتسه هزار خرمن اعتباری ناد قایه ویر • نسیم لطفن استیدی روی خاکه اگر •
حیات تازه بولیدی اچند عظم ریم • سموم قهر فرا استیدی قهر چه کذر
صدف اچند اریبه کیدی در بنیم • بزبوجوانی دست همتله خاکد
کوئردک و فرق دفعاتی دروه افلا که یئوردک امید وارز که کافر اند خطا

قلبه و زیر چون قدم سمت شاهی آنک تربیتی بایند ثابت کوردی ساکت و کوه
 بردخی اول نوع کلامه اقدام اتمدی اما چون حال بر زمان بوموال اوزره
 کچدی زردک دست اختیارین کشاده و رتبت و اعتبارن حددن زیاده کورب
 پای خدمتی دایع استقامتدن چقمغه آغا زانندی و بپم امید و وعد و عید^{الله}
 اموال خلا یقه دست نصرتی درازانندی ناکاه دختر شاهک ناجی چون
 بعض جواهرن احتیاج واقع اولدی اول نوع که مقصود ایدی نه خزانة عظمی ده مخور
 ایدی و نه شریک جوهری لرند الله کیمدی در بر تجسس و تفحص ایدوب خبر آید
 که بر بازار کان قیزی بخلین جواهره قادر دبد که آنک در چند اول مقول جواهر
 وافر در زر کطلب جوهر ایچون برکنسه کوندردی دختر وجود جوهر مقصود
 آنکا دایدوب اول قدر که میالغیرا ندی لر فایده ویرمدی القصه زردک آئی
 جیر واکراهله بارگاه کتورب دختر شاه ایدی بکا معلوم اولدی که بوباز^{کان}
 بچه نیک بچه نیک بچه عدد کوهر شاهواری وارد که تاصیر^{فک} جواهر وهر
 ایچر طبق زبرد نکار آسمانن جلوه ویرمشدر دیدم مردم دیدن صفا
 وضیاده اول لآلی آبدار مثالی مشاهد اتمشد و تادایده در یاد ریتیمی هر
 صد فدی پرورش قلمشدر غواص بصیرت اول کوهر یکدانه لوماتندن کور^ش
 واشتمشدر **بدت** چوزهره بخوبی درخشدن^ک کورده از سر تابت^ک
 و آنک تصرفندی حد و نه عد باقوت و مانی وارد که مادر خورشید تابان
 رحم کاند هزار خون جگر پرورش قلمشدر و کوه سنکد لایچر میل مهد سینه
 آئی جانی کجه صقلشدر **فرد** قطره های باده داماند که در هنگام وی
 منعقد کرد در درون جامهای لعل فام و بچه قطعه زرد ریحانی وارد در
 دیدم مردم چشم افی کجه آنک نظاره سنکد خبر قیلورم و مردم دیدن
 اول سینه دلکش آنک مشاهد سینه نور وضیا حاصل قیلور و درج جواهر
 هزار لعل بدخشان وارد که سینه آسمانی لطافت الوانی اذن الکساب ایدر

342
بیت لعلش نمونہ ز سہیل عقیق رنگ ۶ فیروزہ اش نشانہ از چرخ سبز فام
ملک فرمان اتمک کرک کہ بود ختراول جواہری حاضر قلہ و قیمت وقت ہرنہ
ایسہ بزدن الہ اگر طوع و رغبت حضار ایدوب ہا تعین اید رسہ جنہا و الا
تہدید و تادیب الہ در تمک کرک بلکہ تشدید و تعذیب ایلہ کوتور تمک کرک
شہزادہ دختر باز دکانہ احضار جواہر فرمان اندی دختر حصار دکانہ رخصت
ایدوب ایمان غلاظ و شداد یاد اندی کہ اگرچہ بندہ جواہریو قدر اما ستر
توصیف اندک کوکز اوزرہ یوقد جمیع مخزون و مکون عیان اندی و کندود
اولن جردہ و دینہ لری در میان اندی نزد کرک سعیا را اعتبارند تمام عیا کلیمو
تصریح و تعریض ایلہ مدکہ زور و زار لہ اقرار اندہ مسندہ کربض اندی دختر شاہ
خود بین ہن ناقصات العقل و الذی جام جمالت انجا مندہ مست و بخود
ایدی دمدہ شیطان انسان اکایار و خوت سلطنت بچہ نفس خوشوار نہ
مدد کار اولوب یاز دکان فادہ پنجر شیر شکر و غذا یہ کر قرار اندی دختر
بچارہ زخم چنکال عقابین عقابہ تحمل ایدہ میوب مرغ روحی نفس تندت
اوجوب شیانہ عدمہ کندی مادر و پدر و سایر تعلقات دختر فریاد
و نفیری چیخ ایتری و کوش ماہ و تیرہ بتوردیلر وزیر صافی ضمہ صورت واقعہ
نفیر و قظیر لوح خاطر شاہہ تصویر اندی ملکک بوفصاحت دودی کہ روز
حرمندن صعود اندی راویہ سینہ سن نیزہ و دیدہ غیر تن چیرہ قلبی کرچہ
کہ ظاہر اظہار جلالت ایدوب اول حکمی امضا اندی اما تطف طریقہ
ور تہ دختری فواخت ایدوب مال بسیار ایلہ رضا اندی و دختر ن
نظر شاہانہ دن دور و عاطفت بیکر اندن ساقطہ مجور ایدوب اولییم
ستمکارک مصاحبت شامیلہ شہزادہ نامدار درجہ اعتباردن ساقط
اولوب کوک قدری حسیض مذلتہ ہا بطا ولدی و نذر کرستم کریم انتقام
سلطان دن فرار ایدوب ترک دیار اختیار اندی شہزادہ بونی مناسب کرد

که بر قاج کون شهر دن چقوب ملک باغده ساکنی اوله اول وقت که عوطف
 قهرش یاری سکون بوله و زیانه غضب بها نسوز بادشاهی انطفا و لطف پذیر
 اول بعض خواصک دامن شفاعت نه شبت ایدوب بنه حرم سرایه خرام قله
 پس دختر و مادر بد زنگ باغده کندی زرک بو حال دن خبر دار اولوب ملازمت
 ملاکه به شتاب اندی نه زاده زرکری کورچک اضطراب تندی و ایدی لی بد کردار
 شوم دیدار حیف و هزار حیف اول نظره که سکا دکل بد که سگ صورتک نقش
 و نکا لاولی دیواره متعلق اوله **بیت** حیف باشد نظری بدیاری
 که پرو صورت نکار کشد **کیر و کلک** که بر فتنه غبار دن دخی قوپره سن
 و طریق طمع و غرض یله بر فساد کلیه داخی باعث اولاسن یوری وار کیت
 ملازمت استامدن فراغت ایت که من بعد سنک ملاقاتک بکا و بال
 و سگله صاحب احتمال محال در زرک خایب و خاصر نه زاده خدمتندن
 کندی و سر سیمه پریشان حال باش لوب بیایانه توجه اندی کیدر کن
 احشام اولدی و ابر تیره پرده سیاره فامی فضای هوا پر فالدردی و باد
 برد نفس سرد له ستاره لک چراغ سویندردی بچاره بواصل زمانده
 که کویا عرض زمین اوزره پرویزن آسمان دن غبار نیل الممشدی و توده
 هواد و ده قیر و قطران بولمشدی پریشان حال قدم استیج الله کیدر کن
 قضای الهی اول صحرا ده شکار سیاه همچون بر چاه حضرت امشدردی اتفاق
 بر بر و بوزینه و بر مار اول چاهه دو شمشلردی زرک که خلقک دهکدا
 اوزره جفا جا هن قوردی راه راستی قویب بوجا نور لک عقینده
 او یوب بوجا همد و شدی **ای که تو از ظلم چاهی میکنی** از برای خویش
چاهی میکنی کرد خود چون کرم بدله بر متن **هر خود چه میکنی** انداز کن
بوجوانان که قهر چاهه دو شد لر چون جمله سی دام بلایه گرفتار اولد
 هریری کند و تشویشندن آخر و ایدایه متعصر اولوب بخیر کون بجا

363
 اوزره قهرجاهه قالد لرتا برکون اهل شهر دن برسیاح غریمیت سفراید و
 اتفاق رایی اول چاهه راست کلدی وانلری بوحالد مشاهد قلوب
 پریشان خاطر اولدی و کند وبله فکر ایدی که سایر لر چاهه جهمه اما بودرد
 آدم او غلنی بو ورطه محنته گرفتار اولوب بادیه حمانه قریب و سر منزل حیانت
 بعید در مقتضای عروت بودر که هر نه وجهه که میسر اوله خلاصه سعی ایدم
 و بوعملک ثوابی **یوم لا ینفع مال ولا بنون** ایچون دخیرم فلم پس برسن
 بولوب بر طرفن بریره برکندی و برجانبین قهرجاهه صرقدی فی الحال بوز
 یاشوب سر چاهه یتدی برد فعه دخی مار مسایقت ایدی و چینی نوبت
 بر پنجه سن رسنه الدرب چقدی چون اوجی پله جان غریزی خلاص ایدیر
 سیاحه دعا لراید و بایته یار بلیش اول که سندن هر بر مره منت عظیم حاصل
 و نعت جسیم و اصل اما حالیا بز و آنک مکافاتی میسر و مجازاتی متصور دکلدر
 بوزینه ایدی هم مقام بوکون دانسته در که بوشهر متصل در اکوالتقات
 اولنوب منزلت مقدم میمون ایله تشریف پوریلور سه امید در که اجر آ
 اداء حقوق خدمتد قصور واقع اولمیه بر ایدی بنم دخی گام حوالی شهره
 فلا ن پشته در شویله که اولموضع کذر پیوره سن مقدور وقت اولدوغی
 قدر رسم خدمتی بر نه کورم مار ایدی بنم ده مکانم بوشهرک بار و سندن در
 شویله که سعادت مساعدت ایدوب کلبه اخرا نه قدم رنج پیوره سن امکا
 مقداری بوا حسنانک مکافاتن کوره سن اما عجالت الوقت بز دن سکا ^{بصحت} یر
 مناسبدر که آنک استماعی سکا فرض و واجبدر زندها که بوکمر اهی زندان جاهد
 حقیمیه سن که آدمی بد عهدا ولور و احسان مقابله سندن اسافی لازم یلوانک
 جمال ظاهر نه فریقته اولموتوک و قبح باطن و مضرت اختلاطدن احتیاط قلن
پیت بگذر از صودت و سیرت بصفا و ارازانک • آدمی شکل بود کو بتر اردو
 باشد • اکثر اهل عالم ارایش صورته مایلر و اصلاح معیندن غافلدر علی

المخصوص بوا دم که پنجر دم در که بزمه هم در **مصراع** صورتا یوسف
 در در معنیان کرک • انک خلق خصلتی تمام نفرس ایدوب سیماسند
 شمر و فامشاهد اتم مشور در و شربند علامت صفا معاینه قله مشور
 و فاجوی زخویان که هیچکس نشیند • بهیچ دور زکلزار دهر بوی وفا • بزم
 نصیحتی سامعه قبول یله اشترسک بو پند از موجهیله که محض خلاصه
 منبعث درایش اتمسک بر کون اوله که نادم اوله سن اما سحره ندامت شمر
 ملامت اوله سیاح انلره و کلماتلره التفات اتمیوب طرف رستی قهر جاهر
 صالی و یردی و مناصحت بهر خنی کوش قبوله استماع اتمیوب زر کوی دخی
 طشره چقردی زر کرده سیاحه اعتدرا ایدوب شاهک بوندن اعراض
 و نفرتدن کند و نک وحشیت و وحشت و دهشتدن بر شمر اطهار ایلدر
 و تضرع ایدوب التماس یلیدی که بر کون آنک جانینه قدم رنجر پوره
 شاید که اندو که احسانک مکافاتی شرطن یرنه کتوره سیاح ایتدی حالیا
 پای غریمی رکاب سیاحه قومشدر برنج کون عرصه زمین کشم کرک و قدم
 عزمه اطراف عالمی سیر اتم کرک اما شرطن بوا و لسون که اگر قضا دن امان میسر
 اولور سه و قهرمان قدر مساحت کو ستر سه بر دفعه دخی شرف صحبت کرک
 مشرف اوله وز و نعت وصال کرنی غنیمت بله و ز **پیت** کر عمر بود یاز
 بخدمت برسم • بومعاهد اوزره بری یرن و داع اندلر و همان اول
 مکانه بر بریسی مقصد لرنه کتدر سیاح و نوب بولنه کیردی زر کو شهر
 کلوب بر کوسه ده متواری اولدی پادشاه زر کرک تربتندن پشیمان
 و مواعظ وزیر استماع اتمد و کندن منفعل و پریشان دختر نیک شفا عتد
 تمام متقبض و بالکلیه آنک جانیندن متنفذ و معرض هر بار که مادری تضرع
 و زاری اندی شرف لتفاف بولدی و هر چند که اکابر و سایل شفاعت قشبت
 اندلر موقع قبوله واقع اولدی تا بحال اوزره بر پیل کجی سیاح مسالک

قطع ایدوب چو محالک سیر اندی و بومدند تمام اوچوز عدد خالص
 تمام عیاراله کتوردی آخر داعیه حب الوطن ظهور ایدوب کندوبله فکر
 اندی که هر چند که دیار عربده احوالهم تمام مراد اوزره وساعت بساعت دوست
 دنیا که سرمایه سعادت عقیق درازد یاد اوزره در اما **فرد** کوکله طوکلک
 آرزوی وطن • جان دماغن پراندی بوی وطن • هوأ منسأ مولد مزاجه
 غایت ساز کار و آب سرچشمه وطن کام دلمزده زیاده خوشکوار در پس
 دیار عربیدن وطن اصلی جانی نه یوز طوتدی و شب هنگام ده اول یوز
 مقامی اولان کوهک دامننه تیوب آند ترول اندی کچه دن بر مقدار کجک
 آلهی ایکی دزد خون بر فتنه انگیز که مرخ خنجر کدار آنلک زخم سهم دلشکارند
 وهم ایدردی و سماء نیزه دار آنلک هول تیغ خونبارندن ترش ترش یوز
 چکردی **بیت** چو چشم دلیران پر کین خونریز • بقصد خون مردم تیغها
 تیز • اول منزله انی خالی بولد لر نقد جیشندن سنی واریشه الوب
 ایاغن خم کندایله محکم باغلدر و بز خطرناک وادی په که شارعدن دور ایدک
 سوبله بسته و شکسته براقدر پکاره بادل صد پاره کندوبله فکر اندی که
 هنوز حیانتدن رمق و صفحه زند کابیندن سبق میسر در شه دحد و شکر شکر
 رب العالمین کام دلن مکملک کول **مثنوی** هرايشکده خدایه یاد ايله
 خاطرك یاد بيله شاد • قلبکی اتمه بر نفس غافل • غافل اولوق خطا در غافل
 دی بونی کلسه بر بلا ناکاه • حسبی الله لا اله سواه • مرد سیاح اول کچه
 تا صیاح مزاج ناساز کارنر داروی صبر مرله علاج ایدوب حکم قصا
 و فرمان قدره رضا و یردی وقت سحرده درد قید و بندله ببطاقت اولو
 فریاد وزاری پر آغاز اندی و ابر دید سندن باران حسرت یا غدر ب و دود
 سیاه آیی آسمانه آغدر ب ناله جانکدازله ایتدی دریغ که بوم بلکه عناده پکاره
 قالدم مکسه بنم حالمه مطلع او ملدی و بودرد جانسوز له لجه قنایه طالدم کشتی

امیدم کار خلاصه وصول بولدی **قطعه** نبدله ایغم الم بسته
 حسرتیله ضعیف الحسته بریکا محنت جلای وطن بریکا شدت
 بلای رسن بوحلده مکر بوزینه طعم طلبینه کنا هندن چتوب اطراف
 دشتی کشت ایدردی بو آواز دردناکی ایشد جگ بوجدان آشنا ^{سن} تو را
 استشمام اندی **مطلع** آواز نفس روح پرورست وهاندم صوتک عبیه
 کیدوب سیاحک سر و قشقه کلدی چون یار قدیم بسته بند بلا کورد
 چشمه سار چشمندن سیلاب خونین روان ایدوب ایتدی ای یار عزیز
 نه حادثه حادث اولدی که سن بو بلا بندنه دو شمه باعث اولدی
 سیاح ایتدی ای برادر محنت آباد نیاده بر فرد غصه جراحت جرحه
 راحت نوشا تمسدر و خوابه روزگار ده برادر بی رخ و آفت بر کج
 کور ممش و اشتمشدر کس غسل نه نیش ازین دکان نخود کس طب
 نه خار ازین بستان نچید هرگاه که بر کسینه بونکته دن اکاه اوله
 و بواسراردن خبردار نه غصه خار زماندن ابرخران کس اشک ملا
 ریزان ایدرونه جلو ازهار تازه عذار روزگار له موسم بهار کج
 طرح طرح و طرد اخرا ایدر که نه آنک غمه مدار میسر در نه سرور نه
 قرار منصور **مشغولی** آنک کیم عقل کامل اوله یاری جهان حالندن
 الورا اعتباری کورب بو چرخ گردان اضطرابین زمانک سر عقیله
 نه اقبالندن اولورند سرکش نه ادبارندن اورر جانده آتش پس
 هر سرگذشتنی من اوله الی آخره حکایت ایتدی بوزینه ایتدی خوشحال
 اولکه باب حصول امید کشاده و اسباب وصول مراد آماده در میسر اولد
 قدر بو خللک تدارکنده سعی اتمک لازمه در اما حال بند بلادن خلاص تمام
 جمله دن هم در پس سیاحک بند لری جوزدی جوزلمکه قابل اولین ^{و دنیای} پیر
 چکوب وزدی و آئی اکرام و اغزاز له خانه سینه ایلندی و خشک و ترمیوه

مثنوی صبحدم چون نسیم غنچه کسای • غمکین لره فرح بخشای •
 شو قله بسته دل را جلدی • جمله اطراف نور صا جلدی بوزینه
 بوزینه سیاحی اول سرچشمه به آتدی و نقد معهودی دزد لرزان
 سایه سبزه دست تضرع داز اتمدی و بورینه بی وداع اید و شهر
 جانینه متوجه اولدی تفیق یولی اول جیش پشیمه که بیک مسکن اید
 راست کلدی ایراقدن شیرینان کبی غویو بر بیر غران نمایان اولدی سیاح
 اول شکل مہپی کورچک خوف و نہیب قلبه یول بولدی پیرا وازه کر امیز
 اول کہ **مصراع** اندک خدمت هنوز یاد مدہ در • بس قرشو کلدی
 واعتذار د نصیحتکم التماس ایلدی کہ بر ساعت توقف ایلیمه سیاح آنک رخصت
 خاطری چون منتمس تقبل آتدی ویرشان مہمانہ لایق نزل طلبند ہر طرف
 کشت ایدوب تاشہ زاده اولدوغی باغیتدی شہزادہ بی کوردی کہ کارہ خو
 او تورب لہو ولعہ مشغول و کردند بر مضع قیمتی مقتول ہر کوشہ دہ
 چقوب بر پخہ ایل آنی ہلاک آتدی و پیرایہ فی لوب مہمان سیاحہ تحفہ
 ایلندی سیاح دخی رسم اعتداری رعایت قلدی و امیر سبائی وداع
 ایدوب شہ متوجہ اولدی بواٹنادہ زر کر اشنانک حوالی فکر ایدوب خاطر
 بوخطور آتدی کہ بہایم و سباعدن حسن عہد مشاہدہ قلدیم و آنک ایلہ
 آشنا لعدن بود کلو فایدہ بولدم اگر زر کر بنم قدوم مدن خبر یلہ ہر آنہ بنم
 مقدمہ انواع اہتزاز کو سترسہ کرک و فتح ابواب تطفدہ انواع تکلفی
 لازم یلسہ کرک و آنک امداد و اعانتیلہ بود ناپہرہای منتہای و پرلہ کرک
 و بو پیرہ دن کہ کچینہ جواہر در قیمت وافرالہ کیرسہ کرک زیرا کہ آنک بو
 باید و بصارتی کا ملد و ہر بر نیک قیمتہ و قوف و معرفتی شامل سبائع ^{نہ} بو
 آتدی و علی الصباح شہر یتدی اول وقتہ مکر آوازہ ہلاک دختر شاہلہ
 اسواق شہر طولشدی و خلا یوسر اسیمہ و حیران پارکاہ شاہ جانینہ روا

اولم شدی ز کرد خنّی تحقیق خبر چون گوشه خلوت دن طشره چقوب
دله دی که یاراندن برین کوره و حقیقت واقع دن خبر صوره ناکاه
سیاحی کورب استبشار تمام اظهار اندی واجلال واکرامله کند و مقاسم
ایلدی رسم پرسش خاطر دتصکر برد فعد خنّی کندی واقع سابقه
ورعوت شاهدن دور اولوب اسکی مرتبه سنه نعل اندوکن و مال و منال
الذن مبالغه مبلغ کتد وکن بر سبیل تقضیل تقریر اندی سیاح اکاشلی و یرو
اندی ای برادر اگر سنک معاشک بایند و انتعاشک استبانده نقصان
و قصور ظهور قلده و خرمین ثروتک صرصر حوادث ایلده صاوریلوب
باد فایه کتد یسه غم یمه که نیم عدد و نیازم وارد در تمام و بر پریم وارد
که جواهر زواهری اخگر نار کبی یار یار نیاز بحمد الله که تمیز عیار زرد
صاحب نظر سن و تقویم بهاء جواهرده استاد ماهر عقد شریعی بونری نقد
توقف الله و مرادک اولد قچه آلب خرج ایلده تکلف چکه بونی دیدی هانده
زرو کوهری نظرنده قودی زو کونکاه ایتدی پلریه دختر شاه ایدوکن بشا
تمام اظهار قلوب ایتدی بوجواهرک قیمتی اعداد در اما احساس بدن متجاوز در
واو هام حساب برینک بهاسنک تعداد دن عاجز در کوکاک خوش طوط
که همان بوساعت خاطرک فارغ قلم سن بوند سلامتله او تور تاین کلم سنی بون
بوله پس کند ویر ایتدی عجب دولته ایردم و عظیم غنیمت له کتوردم اگر اهل
ایدوب فوت فرصته رخصت و یرم فواید جز مدن دور و منافع بحریدن
بغایت مجور اولورم بوندن سابق مزاج پادشاه بکا متغیر ایدی و اول حشت
سببی ایلده متصرف چون بواقعه جانکا هندن آگاه اولدی لاجرم متالمه و اندو
و دختر نک قاتلی ارایوب بولمقد هلاکدر بو غایله نک دفعده بوند اول
حیله و بوندن اقرب و سیله میسر دکلد که سیاحی شاهه تحفه ایلدم تا طریقی
قصاصله سیاست بلیده و شاید که بو خدمت واسطه سیله کناهی عفو ایدوب

۶۵
بنده اسکی مرتبه بی عنایا ند هاندم غزم عدد بی مصمم اندی و اقام
ایله درگاه شاه و ارب جرات تمام ایله نیدی بوحادثه نك اصله
تخصه و تمام سعی بلیغ اندم و شاه دولشه و ملکه نك پیرایه سن
قائلی البده بولوب طوبدم شاه فی الحال بر سر هنك ایله و ب سیاح
احصا را نذر پچاره چون مسجاری کاری مشاهده اندی زوکره عتای
آمیر خطاب آغا ایدوب اندی کشتی بر ایدوستی و کس نکشته بود • زین زارت
کشی بود چون تود شمشیر • اگرچه بوقضای آسمانی در امان بود کال بکا هزار بو
کبی لوازدانی در ملک کان اندی که بونگاه کار در انکاره بحال بوق لاجرم جرمنه
اقرار ایله و بونگانی بد کردار لغت مکافات جفتند سولیر پیرایه دخی بومعنی و بو
منظنه مصدق اولدی پس پورده تانی فتح هیئت وزره بر خره بنده ره لوتشیر
ایدوب اسواق شهری کرد ره لر بعد بند کرا نله قهر زنده قوی پر ره لر چو شریط
نقرت تمام اوله و لوازم ماماتم و مصیبت انجام بوله اشد سیاست ایله قضا
ایده لر اول ساعت که سیاح پچاره بوقضا خنله کرد اگر شهری کرد در دیار
بای نام باد و دن دیدن عیبت ایله تطاده ایدردی چون یار مهر بان بسته بند بلا
کوردی عقینه دوشوب نذانه کرد کد نضکره حضوره کلدی و حالن صورتی
واقعیه واقف و لحنی خروش اندی و ایتدی بوسکا دیمد کی که مرد بد کوه دیو و
بدتر در اسات و احسان آنرا قاتل و یکسان و عیب و هنر آنرا مذهبند بر اوردی
پیمان اول زمان که باران کیغرضنك کلامه صغادن ابا اندك و شایه خلدن
خالی منا صحتی استماعدن امتناع کوستردك جزم ایلام که سنك مال حالک مدامت
یتسه کوك و اول کافر نعمته اند و کلک انسانیت مکافاتند و سکا اسات استرک
من همان روز فرهاد طمع بیریدم • که غنان دل شیند بلب شیرین داد • سیاح
ایتدی ای صدیق صادق و رفیق موافق حالا بونك ملا متدن که بنم جراحتم
اکو سن کوسن ریش دل و شوش خاطر لایقصلدن غیره نه حاصل در بکا

بود در تیر که بند یا دان از جندی کوش هوشمه بند اتمکدن هم بوندن غیر
 الم بند کوان زغم حبس دار زندان بلکه هلاک جان هم **بیت** بکایت می
 بوجاندگی ریش • اور رسن سنداخی ریش او سسته نیش • حالا بر حیلۀ تلک
 ایله که بو خائله احسن و جملۀ دفع ایلوب بوبلیه یی رفع ایلیه مارا یتدی
 دون کون مادر شامه بن دندان دلخاب دهانمندن بر چاشنی و یر دم که
 بقراط زمان و جالینوس دوران آنک داروی در مانند حیران در بو
 کیا هی ال نگاه ایله علی الصبح که سنی بارگاه شامه التلر صورت واقع دن
 آنی آگاه ایلیه و بو کیا هی اکا ویر تا ملسوغ بخیر ایدوب شفا بوله شاید که بو
 چاره ایله خلاص و طریق نجاته ظفر میسر اوله سیاح اکا متتلو ایدوب عال
 اتدی دمار آنی و دواع ایدوب سومراخته کندی و سحرگاه پادشاهک بام قصه
 چقوب روزندن آوا تادی که پادشاه آگاه اولسون که علاج مزاج ملسوع
 و دواء کزیدن بر کیا در که حالا اکا مالک سیاح بیکنه اهدرا اول
 وقتن مکر پادشاه مادر نک بالینی بایند او تور بعم فوت و دختر
 الم در د مادر له جمع ادوب مرهم زخم ماری اطبا یله استبشار ایدر
 اول قدر که بزه قات و موانع زهرات و دوا فع سموم ایله معالجه ده معال
 قله لومفید اولدی چون بو آواز کوش ملکه یتشدی بیوردیکه بام قصه
 اوزره کم واریله لرو بو کلام نه جھتدن کلور تجسس قله لرو اول قدر که
 پاسپانلرجست و جوی اچون تک و پوی تادی لرو بام اوزره نوع انسانن
 بلکه جنس حیواندن نام و نشان کور مد لر پس بو که حمل اولندی که بو صدانک
 صاحبی هاتق غیبی اوله علی الصبح سیای زنداندن چقر و ب درگاه شامه
 ایلتلر و علاج زخم ماری اندن استکشاف اتلر سیاح ده ایدوب یتدی
بیت همیشه در که عدل و جناب احسانک • چو کعبه مقصد حاجات
 اهل عالم وار • ای شاه عالم پناه الم چکه که بوزهرک تریا قی بنم الم دن درانشاه

۵۲
تعالی همان بودم ملکه چنانچه شفا کا مل حاصل اولسه کړک و باذن الله
تعالی بودار و یله ضرر زهر هار بدنندن کیلا زایل اولسه کړک اما توقع
بنده بودار و لا احوال پریشان شدن مسامع جلاله برنکته انہا ایلپه که عدل
ملک دای ملکه ده سزا بود هر که بر نفس کوش هوشله حال مظلومان بی گمنی اصفیا
پوره بیت چنان حسب کا یید فغانست بکوش اگر داد خواهی برادرت
خروش مشام دل شاه کلام سیاحدن بوی صدق سستشام ایدوب تلطف
طریقپله پیوردی که بی وقف سرخجامکی میدادن منتهایه دک اعلام ایلده و تکلف
آغاز و انجام حالکی بیاندن سعی و اهتمام ایلده ستیاح جرات تمام ایلده اقدام اقلام
اوزده کلوب جری الحنان و فصیح اللسان اولا سرگزشته برو جملہ بیان قلدی
که ضمیر شاهه اول بیگناهک برات ساحت ذمتی روز روشن کبی عیان اولد
بعن اول کیا هی شیر ایلده حل ایدوب ملسوعه اچوردی همان ساعت اثر برات
و علامت صحت بدنندن ظاهر اولدی سیاح خصاصدن بدل همت خسروانیه
لایق خلعت کورنایه ایلده اختصاص بولدی زرکوبد کردار پای دارده اله
و انتظارده ایدی که تا ستیاح بردار اولوب اول مقلد ز سرخ تمام عیار
کند و ده قالییدی پادشاه قانتک اول تقرب و جایی که سابقا بولمش ایدی
ینه بولیدی ناکاه مثال واجب الامتثال صادر اولدی که ستیاح پیکناه
نعم البدل زرکوزار بردار اید لوانلرک آیین و مذہبلرند بویله ایدی که
چن بر پیکناه حقنک بر مغترنیک افتراشی بابت اولوب اول بهتان صمنند آنک
عرض فاسدی ظاهر اولسه اول عقوبت که اول متهم مظلوم حقنک اقامت
اولسنه کړک ایدی اول کذاب غماز باندن تقدیم اولنوردی همان دستور
اوزده اول عذار بد کردار که نه روی فتوتی واریدی نه بوی مروتی بردار
اولندی و عرصه حاک لوث جیفه ناپاکدن که مجمع غدر و فساد اید
پاک اولوب طریق مکافاتله کند و فعلنک جزا و سزا سن بولدی بیت

صنفه کم غدار بر خور دارا ولور • یا کیلور باشی یا بر دارا ولور • بودر
 اول مثل ملوک سلوک طریق اختیار خواصده و داستان سلاطین تخلص احوال
 ارباب تقرب و اختصاص ده اکو ملک حلب زرگر بد اصل و بی تربیت ایلتیک
 دخترون پیکاهه متعرض اولور دی و شجره سرینجه بیرله مکافاتن بولور دی
 عموماً سلاطینه واجد مرکبی تخریب بر احدی تربیت ایلته لر و علی العیار بر
 قضا و پر فرمای امضایور میسه لر که انسان قاتلده تلافی و احسان ضایع
 اولور و جزاء اساءت و عصیان در دایره نیلانه قلمز **قطعه**
 نقش اولور نفس بشرده خیر و شر و نیک و بد • گورسه احسانی و نقر تا ابد
 انسان اولان • بر نچه میل خدمت ایلر قولر و آزاد اولور • اوله مرزا زار
 هرگز بندک احسان اولان • چون فراش قضا سر پرده غیب دن سرده و تلون
 اوج آسمانه ایر کوردی و کار فرمای قدر کرامت و افسر خلافتی آنلرک فرق
 فرقد ساینه ار زانی کوردی واجد مرکب بدل بمحمود اید و بانلردن بر عمل
 وجوده کله سبب سعادت دنیا و موجب حصول نجات و وصول درجات
 عقبی و لا **قطعه** هر مدتی نظر کسی میکند سپهر • هر نوی زمین کسی
 میدهد زمان • چون گام جاودان متصور نمیشود • حرم کسی که ماند
 از و نام جاودان **باب چهاردهم انقلابات زمان عدم الثقات و جمیع**
امورده قضای مرتب العباد و رضا و تقیاد لازم اید و کن بیان اید
 چون رای کشوکشای بود داستان دلارائی کجینه در طلو جواهر حکمت دن
 و بر خزینه در که مملو نقد پند و نصیحت دن کوش جان و شمع اذعان ایده استماع
 اندی طبع دهانله مدح و ثنا جواهر بن حکیم بزرگوارک فرقه نثار اید و بل اعتدال
 کنان ایدی • ای تشنگان بادیه شوق یافته • از بحر طبع روشن آب زلال
 علم • بر داشته ضمیر میرت بدست فک • روزی هزار بار تقابل از جمال علم
 تصدیق ملازمان جناب حکمت مآب حد دن تجاوز ایتدی و باب ابرام

اقدام دایم ابدن طشه کتدی قریب بر که اطباء اطباء انقسام بوله
 ووضایای حکمت انجام اتمام اوله چون جیکم الهی اون اوچنی وصیتک
 نحواسی کاهی اعلام بیور و ب ترتیب خواص وند ما باند داستان سلاطین قدما
 بیان اتدی و مصاحبت اراذل و مناسبت اونی دن حاصل اولان خل و نقصان
 دلیل و برهان ایله روز روشن کی عیان اتدی حالنا ملتسد که اون
 در دخی وصیتک مضمون که آخر وصایا در طریق تمثیل ایله برسیل تفصیل شرف
 انتها یه یئشدره و سبب ندر که کریم عاقل و دانای کامل دایما بسته بند بلا
 و خسته تیر عنا اولوب لیم جاهل و نادان غافل همواره مستغرق ذوق و صفا
 اولورنه اکا عقل و فطانت نافع اولورنه بو کاجمل و حماقت مانع اولور و جلب
 منفعت و سیله نلر و سلب مضرتل حیل ندر لطف ایدوب بیان پوره برمن
 حکمت نصاب جواب و پردی که ای شاه کامیاب اکتساب دولتک مقدمات
 واسپانے وارد که هر کس کادست رس بولور سنرا و ار جان دولت و شایسته
 عز و رفعت اولور اما آنک نتایج و ثمراتی مشیت مسبب الاسبابه منوط در
 و جمله سنک سر رشته سی قضای ربانی و تقدیر یزدانی یه مربوط در چون
 قاضی قضا بر حکمی امضا و بمرای اقتضا قله جمله و ساینط ساقط و جمیع وسایل
 باطل و زایل اولور زیرا که پنجه دانالو وار که باوجود استحقاق دولت یکرور
 دن عاجز در و پنجه نادانلر وار که بی استعداد عزت سرور لک سریر نه جلوس
 ایدوب رفعت درجه ده اوج فلک متجاوز در **قطعه** کنج شاهی دهند
 و نازا • هر پیشه نیم نان بدهند • سفله بر صدر و اهل دانش را • بغلط
 ره بر آستان ندهند بیکرینه بوقضیه قضا یزدانی و فرمان سبحانیدن غیر یه
 وابسته دکلدر هر چند که بر احدل خرد تمامی اوله آنکله امور معاشی انتظام بولوق
 میسر اوله و یا هنر و کمالی اوله که آنکله اسباب انتعاشی مینا اولوق متصور اوله
 و یا صفت حسن و جمالی اوله آنکله صید قیلوب ناس ایدوب جذب منافع

8

بیقیاس ایلک ممکن اوله چون قضاء کرد کارا کارا یار و مدد کارا اولمیه هر آینه
 انلردن هیچ شجره ظهوره کلیه و مقدمات هنر و کمال خرد و جمال دن
 چندان فایده بولمیه برپادشا هزاره بوسیله یی دروازه شهرنسطور دطاب
 زوله یازمش و کتابه باینک کال نقش فی الحجر قازمشدر یومقاله مناسب بود استا
 شیرین و حکایت رنگین اندن یادکار قالمشد درای استفسار قلدی که پنجه
 مروی در اول **حکایت** برهن ایتدی روایت اولنور که بعضی ممالک روم ده
 بر تاجدار کامکار و بر جهاندار نامدار و ایددی که سایر شهر یارلرک اکا
 نسبت بر نای و ایددی **بیت** بدانش بزرگ و بهمت بلند • بیاز و دلیر و
 بدل هوشمند • ایکی فرزند ی و ایددی هنر کماله آراسته و عدل و افضاله
 بیراسته **فرد** یکی دله با رحمت شاد کرده • یکی جاها بعدل آباد کرده •
 چون شاه دعوت یازدی یه لبتیک زمان اجابت ایتدی پسر مهری خزاین و
 دفاینی دست قهر تغلب ایله قبض اید و ب پدری مقامنه جلوس ایتدی برادر
 کهر چون کوردی که همان سلطنت سایه سن اولو برادر نک فریق قدسیه
 صالیدی و قائمه دولت زمام توسن یای آنک قبضه مراد و کف انقیاد نه
 تفویض قلدی آنک جانبندن مبادا بر غدر و مکر تیشه دیواندیشه اید و
 رخت قراری راحله فرار و تخمیل اید و ب کربت غربت و جلاء دیار اختیار ایتک
 و غم و ناله دن نازد و نواله کو تر ب سفر متوجه اولدی **فرد** ز شهر خویش
 ملوم سر سفر دارم • بجز غم تو ندانم چه توشه بردارم • شهزاده تک و تنها
 مسافه بعید و قطع اید و ب غروب و قریب وقت ده بر منترله ایتدی بر زمان
 تنهالک و حشتندن و غریبک دهشتندن کریان و غریوان اولوب ناله کان
 ایتدی **بیت** هر دو کای کرد چشم چشمه خونین روان • حال رفتن چون
 بود این خود نخستین منترست • القصه اول کچه تمام حیرت و خجرت ایله کجور
 چون تباشیر صبح ظاهر اولوب چهره زیبای عروس خورشید تنو افقدن عیان

اولدی و نکار خاوری زیر حجاب نیلو فری دن عذر رخشان تور افشان
عالمیانه نمایان قلدی ملک مزاده ینه ساز سفر آغاز و آهنگ اتدی ناکاه بر جوان
تازه روی سلسله موی ملاحیت ده بی نظیر لطافتدن دلپذیر آکا همراه اول
شهرزاده قطاره قلوب بر مپان کوردی که خلعت لطف و کمال قامت
حسن و جمال چون دکمش ایدی و ماه نوخم ابر و سن کورب اکسلکن تمام
بلشدی خط سبزی بنفشه تان ایدی که کلبرک طری حوالی سنک آچلشد
یارین مسک و عنبر ایدی که صیقل کا فولاد زره صاچلشدی • خش
چون مورچه بیرهن کل • که عنبر زریعی چند زنبیل • خطی زنجیر کرد ماه
کشته • خرد سر بر خش کمره کشته • شهرزاده چون اول خط دلکش
و رخسار آتش و شی شاهان اتدی کند و یه ایتدی بار محنت هجرانه مکر بو
جوانک قوت مرا فقیله تحمل اولنه و بوبادی آتش افشان و دوزخ نشانک
تابندن بوسه و حرامانک سایه سنک امان بولنه • **مطالع** خوشست
آواره کی آنرا که همراهی چنان باشد • پس اولایکی یاسمین سن جوانی و اولایکی

نهال بوستان امانی بری برینک صحبتی ایله خوشحال اولوب بیابان پرالمی
 گلستان ارم تصور اتدلو خارستان مشقت و محنتی کلشن نزهت فزای
 جنت خیال ایدوب کتدلو. سفرده بولنه موافق رفیق. بهشت اولور اوله
 جهم طریق بومترلن دخی بر باد زکان زاده هوشیار کاردان و کار گزار
 صاحب تدبیر و روشن ضمیر که قادرایدی که وقت کفایت ده عقل کامله عقد
 شبه کون روز عقد ایدیدی و هنگام کسب و کار ده لطف حیلله ایله
 دینار تمام عیار خور زرنکادی چارسوی بازار فلک اله کتورید
فرد حریف چابکی شیرین زبانی. بدانش کار سازی کار دانی
 انلره ملحق اولوب صورت تثلیث دن نظر سعادت بیدار اولدی اوچین
 کون بر دهقان براده توانا که احوال زراعت ده بصارت شامله و اطوار
 دهفت ده مهارت کامله واردی باغبانلق ید طوبی سی بر مرتبه ده ایله
 که هر نهال خشکی که زمینه دکر دی نخل مریم کی سر سبز اولوب تروتازه و
 خوش مزه میوه لو و پروردی و دهفت ده یمن قدی بر غایتلن ایدی که
 سرخاکه که نظر بذر ن اکر دی اول. زرد عدن عین زر حاصل کو ترردی
 باغ از و کشته تازده و شاد آب. ذرع و منتظم بد و اسباب. انلره مصاحب
 اولدی و خانه مراقبتک. ارکان اربعه سی مکمل اولوب خیر الرفقاء اربعه سر
 ظهور قلدی یا ران مهربان سر و صحبت و دوستان هم داستانله غم حنا
 و اوطانی فراموش ایدوب کتدلو و برینک دیداری ایله آسوده حال اولوب
 منازل و مراحل طی اتدلو. هر که باشد هشتین دوستان. هست در
 کلخن میان بوستان. هر چه میجوی بصحبت قایم است. نه زپایت کاری
 آید ز دست دل زهر باری عذاب میخورد جان زهر علی صفای می برد.
 از لقای هر کسی فیضی بری. و ذفرق هر قرین چیزی خوری. چون ستاره
 با ستاره شد قرین. لایق هر دو اثر زاید بین. مسافه دور و دراز

قطع اندکد نصکره و شهر سنطوره یتدلر و کناک شهرده آسایش و آراش
 اچون بر مناسب مقام اختیار و تدلوجمله نک زاد و توشه سی آخرا و لمشدی
 و دنیار و درملری دخی نهایت بولشدی یا واندن بریسی یتدی حالا اول
 زماندر بریز قادیار و ولد و غن هنر و کفایت کوستن و زو نقد قوتنری
 خرج قوت لایوت اله کتور و زتا فراغتله بر قاج کون بوشهرده اقامت
 این و ز شهراده یتدی امور دنیویہ تقادیر الهیہ متعلق در جد و جمعت
 ادمک اندک هرگز مدخلی بو قدر پس عاقل اولان آنک طلبنه چندان مایل
 اولمز و بر حیفه نک که طالبی کلاب و آخری خواب و آخرتن موجبی حساب غلب
 اولاکتساب نه ارتکاب قلمز **فرد** این مرانرا هیوند مخلب و ان مرین را
 زند منقار آخر الامر بر پرندهمه و از همه بازماند این مردار هر هر ق که
 کارخانه از لعل مقسوم اوله امداد حرص ده و شرم ایله از دیار بولمز و
 حرصیک نهال حال و شجره اعمالندن ثمن و بال و نکال دن غیری ثمر حاصل
 اولمز کشتی یه چونکه مقدر بر نصیب انزل نه اکسور و نه ارتداد مره سعی سزار
 طلب نه فایده ایلر چور زقا وله مقسوم حذر نه اصری قیلور چون اجل ایر ناچار
 جوان جانان لب خدا ناله تدح کنان اتدی تحصیل مال و منال دن حسن حال
 سبب تام و وصول آماده علیت لطف بال و بال سلم خاص و عام در هر قدر
 که جیم جمال جلوه قله مال کا تابع مطلق در و هر کمن که ظاء ظرافت ظاهر اوله
 رافت کا ملحوظ اولق مقرر و محقق در **فرد** ناچار هر که صاحب روی نکو
 بود هر جا که بکورد هم چشمی بر و بود باز دکان زاده دخی انک
 مقدّماتی قدح و کند نک عقل و کفایتی مدح ایدوب اتدی سرمایه حسن
 و بها با زار دنیاده بر نقدی بقادر و بر متاع کم بهادار زمانک مایه
 سودی لدن کیده و باد فنا بنیاد وجودن بنا ادرنا واضح در که منافع
 رای ماست و فواید تدبیر دست و وفور بصارت و شمول بصیرت جمع

اسباب دولت و زره سابق و را جدر هر کج که دست و سعتی تنک و
پای معیشتی سنک فاقه ایله لنک اوله مرهم عقل و فهمدن غیر یله اکا دوامیست
دکلدر و هر کیمیک که مزاج حالی سموم افای هموم فقر و احتیاجله محتاج علاج
اوله تریاک تمیز و ادراکدن غیر یله اکاشف متصور دکل **بیت**
هر کیمه کم عقل کامل هادی و رهبر ولا • بواج طیر اغه همت ایلسه کوهرا ولا
دهقان زاده ایتدی سرهایه عقل و خرد هر پرده سود مند اولمز و بضاعت
تمیز و بضاعت هبازارده رواج اعتبار بولمز اگر دانش حصول دولتی مقتضی
اولیدی کر کدی که هر کسه که فضل و معرفتدن جمله دن اکمل و رای و روئین
مقودن افضل اوله لوای دولتی اوج آسماندن جهان بانی بهایر شدی و
هغال سعادتق باغ جهانن ثمن کارائی و پریدی ماچندان چندان ارباب فضل
و خردن زان احتیاجدن بند فقر له مقید کورلشدن و آنلر که مشام حیثی
لری شمه کلزار کفایت و درایتدن محروم در بوستان ترقه و ثروتدن و کسبنا
ترفع و دولتن تماشاکنان مشاهد و لشمدر بواجلدن در که دیمشالرد
بیت فلک بپردم نادان دهدنهام مراد • تو اهل دانش و فضلی هین کلاهست
امتا هر کات کسب و طلب و میامن جهد و تعب کشی فی حسیض ذلندن ذر
عزت یثور و فواید خوف و عواید صناعت آدمی مقام دناءتدن معرض
سعادت کتور **مثنوی** کسب کن تازری بدست آید که ز عقل تو هیچ نکشاید
شاه با آنکه تخت دارد و تاج • بزرگاسبان بود محتاج چون بونلر نوشتلر
تمام اتلر شهراده دن التماس اتلر که لطف ایدک سزدخی بو بابل بر دفعه
دخی بر نکته بیان قیلک و بومیانن جاری اولان کلماته کمانک اسرار نهان
بر شمه عیان ایلک شهراده بیور دی • ما آب روی فقر و قناعت نمی بریم
با پادشه بکوی که روزی مقرر است • بن همان اول مذهب او زره مقرریم
که بوندن سابق آنک حقیقتدن بر نکته فقر و لشمشدی و یار آنک کلامند

دخی کبیور دیلر پرای حسن و جمال و سرمایه عقل و کمال و بضاعت مشقت
 اعمال و سایل حصول مال و آما لدن چندان منکر و کلم اما مد عام بود که اگر
 شاهد حکم قضا و راتق رضادن جلوع قلمیه کوکب نور افشان حسن و جمال
 افق دولت و اقباله طالع اولمز و تا کار کنار قدر چهار سوی جهان مشیت
 دکانا چیمه بازار عالمک متاع بصیرت بنی آدم چندان رواج بولمز فایله ^{ناله} ما
 کب بر ناله در که تقدیر ازلی حواله سیله ارباب جدد و طلبه میسر در خوشه
 کشت و زرع بر توشه در که خرمن دادت لم یزی دن مزارعات حرفه مقدرد
 هر هر قم تدبیر که قلم اندیشه ضمیمه لوح رنگ آمیز خیاله تحریر اولد و موافق تقدیر
 اولما بحق خرابلق ایله محو و ملق محقق در و هراسون که آنی نفائات عقل و خرد
 عقد ایلیه غرام خوان قضا رد آید چک افسانه رنگین بولمق مقدر **فرد**
 چه نقشها که بر اینک ختم و سود نداشت . فسون ما برا و کشته است افسانه
 پس محقق اولدی که هرگاه که مشیت حق بر کس نه نک مطلبه متعلق اولد
 کسب و تعب بلکه بی سبقت طلب البتد حاصل و واقع اولور و چون ارادت
 جواد مطلق آنک حصوله مانع اوله مقدمات جد و جهد و سعی و کب باطل
 و ضایع اولور لا جرم قضا رب العباد اطاعت و انقیاد ایدوب سر تسلیمی
 خط تقدیر قومدن غیر یچاره یوقد **مضارع** در ماندن مرادضا بقضا
 دادست و بس . نته که اول پیر دهقان قضایه رضا و پروب کذا امری
 عنایت آلمی به تفویض قلدی یاران استفسار تدبیر نیچر روی در اول
حکایت شهزاده ایتدی روایت ایدر لو شهر اندلیسد بر دهقان و آد
 که صنعت و هفت کاسه و لو ب حرفت زهر اعت کمال و پرومندی
 اوقات دن بروقت ده دخلی خرچندن افزون و لو با وچ یوز عدد
 دینار عدد تمام عیار الله کیم مشدی استاد اول مقدار دینار له دلشاد و
 و خاخری زندان احتیاج و افتقار دن آزاد اولدی ما غایت تعلقدن و چه

نقفانته آندن صرف اتمیوب جانی کبی رندان سینه سندن لهان در ده
 کاه کاه تنهاده بر ربر صایب و جمله سن برین یا بتاول زعفران سرور
 فزایله لب و دهان عیشی خندان ایلردی **فرد** زان میوم زعفران
 دین شد. چنین زعفران شادی نیکیز شد. بر کون عادت معبودی او زره
 نقود موجودی شماراید و ب در کیسه قلدی بعل بر موضع مخفی ده بهمان
 اتمک دیلدی بواشاده اتفاق احبابندن بعضی آنی زیاده کلوب دق
 باب اتدی دهقان بو خوف ایله که ناکاه اول اجنبی کله و بو مخدره
 رخشندن رودن که **استر دهبک** فرمانی موجبی ایله حجاب خفایله
 مستورا و ملق واجید مراکاه اول آنک اخفاسی بایند شتاب اتدی و غایت
 شتابندن اوب بر سبوی به اتدی بعل کلن مهتا تله بر مهم ضروری چون
 بر جابه کتمک لازم کلدی کدجک محلل خاتوننه سفارش اتدی که اتمام مراسم
 ضیافت ده اتمام ایدوب آنلر کلمجه مناسب طعام احضار ایلید خاتون
 فرمان شوهرم امثال ایدوب طبع طعام اشتغال ایدجک لوازم آتش اچود
 صو حاجت اولدی خاتون سبوی مزبوره شتاب ایدوب قطره آبدن
 تی بولدی ضروری کو تر باوی قیوسنه کتورد و بر آشنایکجه دیوان
 منتظر اولوب طور دی تا بر قصاب دوستیائی که برکا و اولمغچون شهر کلشد
 اول رایه کلوب زن دهقان در خانه ده حاضر کوردی چون میانلر ده آشنا
 علاقه سی واردی التماس اتدی که لطفا ایدوب بو زحمته تحمل ایلید و اولمغچون
 اول حوالید اولان چشمه دن صو کتور ب حسن قبوله بو ملتسمنی تقبل ایلید
 دوستیائی ایتدی علی الواس والعین شرع مروتند دوستلر موافقت فرض
 عین درو و مخالفت عیب و شین پس قصاب اول سبوی آبی که زرباب
 آنک اچند ایدی پشتنه الدی و شتاب تمام ایله آب جانینه روان
 اولدی ثناء دهن ناکاه سبواچند بر حرکت احساس اتدی رسم تخصیصینه

کتورب کوردی که صره زرد در نشاط تمام ایله آستین تلمکه چکوب اتدی • دولت
آنت که بی خون دل آید بکنار • ورنه با سعی و عمل باغ و جنان این همه مست
صد هزاران سپاس و منت حضرت عزت جلّت عظمته و عزت الاوه که بی شایسته
محنت و غایله رنج و مشقت بکافحت بسیار و ثروت و سیار از این سیورد
حالا بود دولت غیر مترقبه نک شکر فی لازم بلك کوك و کند و حرف تمکدن اخلاف
ایتموب بوصره یی رو ذاحتیاج اچون ذخیره قلمق کمرک پس روستای غایت
نشاط و سرور رندن آب و سبوی او اتدی و کند و ده سرهایه ایله بر کاو
فریه صاقون لادی و خانه سنه رجوع اتدی شهزاده چتچق حاطرنه بو خطور
اتدی که اگر صره زری در بغل قلم خوف دشمنان دغل دن پنجه این اولم
واکو بر موضع دفن ایلیم و سوسه قلب و دغدغه خاطر دن پنجه خلاص بولم
زمانه ده کسینه اعتماد یو قدر که بر آشناده امانت قویم **مصراع**
مجوی دسم امانت درین زمانه که نیست • پس بحسب الوقت مصلحت بودر که
بوصره زری کاوک حلقته قویب بر حیل ایله اخی تمام یو تدرم و اول دم که ذبح
ایلیم زرلری سلامت ایله بی قصو و اله کتورم روستای اول عزما و زره جزم
ایدوب پنجاه کاوی اول مشقته مبتلا اتدی و کوساله سامری بکی هوای
زرله پراولوب ماوایی جانینه کندی اتفاق یولن پسر نه مراست کلدی بیما
دخی پلرمهمات دهمدن تدارکی واجب بعض قضیه عرض اتدی روستای
جهت کفایت مهمات اچون شهره معاودت قیلوب کاوی پسر نه سفارش
اندی بوزمانه مکرد هقان یا دایله وارد قلری پردن دوتب کلورکن
پسر قصابه راست کلدیلر مدت میدیدایدی که دهقان نذر تراش اتدی که
بر کاو فریه قربان ایلیه چون اول کاوی اول لم و شم ایله کورد کاخریدار
اولدی و قصاب نژاده دن توقع اتدی که فایده دن زیاده یدبع ایدوب
کاوی خانه سنه ایلمدی بو محله قصه زر خاطر نه کلوب قصدا اتدی که اول

موضع دین اله بر محل حصین ده مدفون قله چندان که تجسس آید کوردی بولیا
 یوب سبویچه اولدی دیو خاتون دین صورتی زن صورت حالی حکایت ایلچک
 دهقان آتش اضطرار بندن برپاره اودا اولدی و دودلی سقف آسمانه عمود اولدی
 دیک حوصله حسرت زردن اغلوردی و خرد عاقبت بن آنک فصاحت حاله کولرد
فرد جماعتی که بکنید بهر مال و منال • یقین بدان تو که بر خوشین همی خند
 دهقان بر زمان کمر داب تخته ده انقلاب آید و ب غرقاب تخته ده اضطراب
 اتدی عاقبت قضایه رضا و تقدیر رب العباده انقیاد دن غیری چاره
 بولیمایوب اتدی بوکه چون چاره ایلمز تدبیر • کوره لم که نکو ستر تقدیر
 بیوردی تا کامی قربان ایچون ذبح اتد لر چون کار دشوار معایه و کار
 تنقیه اختفایه یتدی دهقان کوزی صرّه زره مراست کلوب فرخندن
 بز زمان مدهوش اولوب کند و دن کندی چوهوشی باشنه کلادی صرّه
 کتور ب لوث رو شدن پاک آید و با چندان اولان زری بر برالوب
 یوزنه کوزنه سورب ینه کیسیه قویوب اتدی ای مراد دل نا شاد **بیت**
 هرگز خللی بر روزگار تهرساد • پس کنذ یله فکر اتدی که من بعد بو صرّه زره
 بنم کردن غیری مقررا و لمز کمر و بانقد جان کیسه تنل در بوقوت روح
 وقوت بدندر بندن ایرلمق کمرک • جدایی ذات تو تصور نمیتوانم کرد • کسه
 رجان کرامی چرا جدا باشد بوند نصیحه مرد مرد دهقان بر لحظه و بر آن
 اول صرّه کند و دن ایرمزدی خاتونی آنک بوفعلنه انکار آید و بکار رضا
 و رمزدی وانی ملامت آید و با یدردی که امساک و ادخا طر تو قو کلان
 دور در و صنعت احتکار بحسب النقل والعقل منی و محذور در زیر که سبب
 ادخار حق رزا قلغه انکار در چون بحکم **الزمق علی الله** ارزاق خلق
 حق خزانه کرمندن و اصل اولور عاقل کامل اولدر که جمع ماله مایل اولمیه
 و وصول نواله بی فیض حقه حواله قلوب دیک تو کلاه پرده طعی حایل قلمیه که هیچ بر

ذره آنک خوان احسان و سفره انعامند بی بهر اولق میسر و کلدی و اول
 مقدار روزی که علم ازلی و امر لم یزلی ده مقدر و مقدر ^{اولش} در هر زیاده و نقصان
 پذیر اولق متصور دکل **مصلح** که در پمانه تقدیر پیش و کم نمیکنند. دهقان
 ایتدی ای هن عالم اسباب ملاحظه و ساین لازم و محافظه سبب ظاهری
 ضروری در صورت **الکاسب حیث الله** نداسن کوش تمک کرک معنی ده
 ساغر توکلدن **اقوفن امری لای الله** باده سن نوش اتمک کرک **بیت**
 غافل منشین که عالم اسباب است. اسباب نکه دار و توکل میکن. زن سکوت
 اتدی دهقان صره ذری کمر نه بنیاید و ب کد و کار نه بر کون اتفاق بر چشمه
 ده غسل در دی صره بلندن چوز و ب کنان چشمه ده قودی چون لوانم غسل
 فارغ اولدی جامه سن کیوب صره ذری آنک او ندوب کدی کویا که کد و سن
 اول عین نجاستدن یا کتدی اتفاق آنک عقبه بر شیان کوسفند لرن صورت ^{بغیر}
 چشمه یه کلدی چشمی اول صره یه که عین نعمت ایدی راست کلوب علی الفور الوب
 سرور موفور و نشاط نا محصور ایلد و نوب منزه کلوب شما طتد کن او چیون
 عدد دینا د تمام عیار بولوب کوکلدن ایتدی بو عقد تمام اخچ خرج اشم عدد ^{مهمه}
 نقصان کلور شایکه من بعد بو عقل یتشمک میسر اولمیه اولی بودر که صبر اید و ب
 بو صره ضرورت ایایی و بینوالت زمانی چون ذخیره قیلم پس اول ساده دل دخی
 قلبن اکا بنیاید و ب ذری در بغل ایتدی و اغزنه مهر سکوت او رب صموت
 کالحوت ینده مهمنه مشغول اولدی ما چون دهقانک زریا دنه کلدی دیدن
 حیرتندن باران حسرتندن یا غد و ب فریاد جانکد اراتدی و اندوه بسیار له
 یمین و یسار نک و تا زاید و ب اظهار اضطرابه آغاز اتدی آخر الامر ایوس
 و مغبون و ملول و محزون منزه کلدی صورت حالی عیالنه تقریر قلدی
 پیر زال خود غصه قصه زرو شوهر له مال ایدی چون کیفیت حال واقف
 ایتدی ایتدی ای بی خرد بزک محافظه سنله بنمله بو قدر جنگ ایدر دلک

وادار نفقه ده امساك ايدوب باب معيشتي عيال كه تنك ادر دك شمدى مستحق
 سن كه نارحسرت دينا رايله بريان اوله سن دهقان ايندى راست سويلرسن
 بدر دوى كى مبتلا شديم هنراست. چوروز وصل شكر نعمت خویش
 عجب خطا و ضبط اتم كه فكر او خار و قصد ضبط اتم و مالمى اهل و عيال مدن
 دريغ ايدوب محافظه سنك جذبيج و جهد بليغ اتم شاينه خردن بهرمند
 ميدراول مردكه صم زرى در كرايدوب شب و روز محنت و درد چكه
 واسايش سنه اچون رنج نقدي قبول قله و ناكاه كارخانه نقديردن
 بر نقش كه لوح ضميره مرستم و لمشا و لاصفحه ظهورم كلوب بنجلين كراپ
 حيرت و غم قاب حسرت و دوشوب ساحل نجاتدن بعيد و نويد حياتدن ناايد
 قله. آنكه كهر دارد و كان ميكند. چان زبراى دكران ميكند. چند بافرو
 غم افزون خورى. شيردیت هشت چا خون خورى. چند كشتى از بي نيشى كزند
 كوش بخرسندى و باشا رچند. پس دهقان توبه و انابت مشغول اولوب نذر
 و عهد ادى كه مزبعل دخی آخاره قصدا تيمه و قليل و كثير مقدورنى ارباب
 استحقاقا اتفاقا يليه لاجرم جبل متين توكله توسلايدوب جميع مقاصدن خنا
 حضرت حقه و كريم جواد مطلقه تفويض قلدي و سلعماد خط تسليم و انقياده
 قيوب قضاء رب العباد رضاي و پردى **مصلح** بنشين و تيكه بر كمر كار ساز
 كن. اول جابندن شبان صم زرى دكر ايدوب ره كوسفندله كوه صحرا
 تفرج گمان كمره ردى بركون اتفاق بر چاهدن صوچكر كن ايرا قدن نچه نفر سوار
 بدیدا و لوب شبان مبادا زلرلى هيانندن له لرديو خوفندن صم زرى كو ترو
 اول چاهه اتدی چون وقت غروب قریب ایدی كوسفندلرن ماوى لونه طرفه
 سورب كمدى بر زمانصكره دهقان مكر بر طرفه كيدردى اتفاق راهى اول
 چاهه راست كلوب شرب آب اچون اول چاهه شتاب ايدجك ناكاه برباد سخت
 پیدا اولوب كلا من باشندن كو ترو ب اول چاهه اتدی دهقان ترسان و

۳۵۶
هرسان قمرچاه اینوب کلامن اردکن ناکاه صر زالدنه کیردی • رنج
او مرکن یکسی کجہ ایرر • بتورب کجی کیمی رنجہ ایرر وظایف شکر الهیہ قینام
ایدوب سرور موفور و نشاط تامله دونوب مقامنه کلدی و قصه زرو هیمنه
اهل و عیالنه در میان ایدوب ایتدی **بیت** مرده کم طوغدی ظالم آبی
چقدی کلدن سعادت پایی • الک بونی صایک دیوب چون شمارا تدر لوهان اوج
یوز عدد دینار تمام عیار بولد دهقان تدی جناب رب العبادہ بنم حسن
اعتقاد و فطاعت اتمام برکاتیلہ اول مقدار کہ بندن استرداد امتشدری
عیب نقص و نقص غیبتن ینہ میسر و مقدر قلدی پس دهقان اتدو کے
نذر و عهد و وفا قبول بذل مالہ میل اتدی نقود معهودک بعضی اهل و
عیالی نفقاتہ خرج اتدی و بعضن داخلی رضای خدا چون فقرایہ بذل ایدر
ثوابی حسنائی دیوانہ دوج اتدی تا اول مقدار دن ثنائی کیدوب ثلث
قالدی ماشان شبانکاه مہم اغنامدن فارغ و لپچ سرچاہ مزبورہ کلد
هرچند کہ باب تفحصک مبالغہ اتدی قمرچاہ یوسف زیبارو بیندن
اثر کورہ مدی یعقوب وار و اسفاد یوب ایتدی بوز ماند نصکرم بکا
سرمایہ حیاتدن نہ سود میسر اولہ و اول محبوب جانی نک حسرتندن بوجہ
جانی ثمر عمر و زندگانیدن نہ لذت یولہ • نعمت دیدن نخواہم کہ بماند پس
ازین • ماند چون دیدن ازان نعمت دیدار جلا • پس شبان روزان
و شبان متاسف و حیران و اطراف و بیابانہ راز و سرگردان اولوب
بعدن زمان بعض مہم ضروری سببی ایلہ شرح کلوب اتفاق بود دهقانک زانوہ
مہمان ولدی دهقان عادت کرام او زہ ضیفنک اکرام و ضیافتلہ تمام
ایدوب اطعام تمام الدقد نصکرم ہر نوع کلام میانہ کلدی شبان ہر دستا
کہ روایت ادردی کہ کویا کند و نک حسب حال و آثار ملال خاطر حکایت
ایدردی و احیاناً مکالمہ اثنا سندر ابر دیدن سندن باران حسرت متقاطر

قطرات اشك متواتر اولوردی دهقان آنک بو حالنک و ملال و انفعالنک
 سببن صورتی شبان ایتدی نجه شکسته خاطر و پریشان باطن و ظاهر و بیم
 که **بیت** آخیز من کم شد است و اوسلیمان کم شدی • برسلیمان هر پر
 هم اهرمند بکسیتی • اوچ یوز عدد تمام عیار دینارم و ارایدی که وقت
 ضرورتک ماده استظهارم و بازار جهانن سرمایه روزگارم ایدی احت
 روحی آنک دیدارنک اکلردم و شاهد فتوحی اید چهره روزگارنک مشاهد
 ایلردم اول کون بر قاچ ظالمک خوفندن فلان چاهه آتش ایدم و آنک حفظ
 باینک بوحیه فکر آتش ایدم بعن تجسس اید چک اندن اثر بولیم هر چند که
 جست و جوی اچون تک و پوی اندن اتم اندن خبر بلیمدم دهقان چون دهان
 شبانندن بو کلامی استماع ایتدی اشفته حال اولوب طور ب خاتونی قانتنه
 کلدی و ایتدی بومالی که زرزق حلال تصور ایتدک و دست تصرفی اکا دار
 ایدوب انفاقی باینک تهوراتک بوم همانک حق صریح ایش بر غفلت سبی ایلله
 ورطه بلا و کرداب و باله و شمس حلال بقیه محقری هدیه رسندن اکا تسلیم
 ایدوب بو سترک اخفا سندن فرط احتیاط و شرط اهتمام تقدیم اتمک کمرک
 و الا احتمالدر که تمام مافی مطالبه ایدوب بر آنک ادا سندن عاجز ال و زرن
 چون شوهرندن بو کلامی اشتدی بورایدن اکا موافقت کو ستر و ب ایتدی
 چون حقیقت بوموال و زره در واجب در که قادرا ولد غمز قد حقی مستحقه
 ویره وز و دامن قناعت توکله تشبث ایدوب و رای پرده غیبندن بردخی
 چهره نصیب می کورم و **بیت** هر که یقینش بتوکل کشید • چهره مقصود
 بزودی بدید • پس دهقان بقیه دیناری تحفه رسندن شبانک نظرنه و
 شبان صمیم جانندن منت بی کران ایدوب صره صایوب تمام یوز دینار بولک
 کند و کذویه ایتدی **مصراع** این همه اول آثار جهان فروزست • بومقدم
 نتیج حصول دولت در چون میسر ولدی میدر که باقیسی دخی محصل و لا حالا

لازم در که بونعمتی غنیمت عظیم یلوب محافظه سی با بنک مبالغه قلم تا بر دفعه
دخی بومقوله دام بلایه گرفتار و لیم **لایلدغ المؤمن من محجر مرتین**
پس الذن اولان عصای اثر در سیمایی که انگله کوسفند لذت تخوفاید در
تخوفاید و بزرلری اند تعبیه اندی تا دایم الذن طوره تعمر حال الذن
حالی و ملیه و براحدکا مطلع اولیوب در دوازه زن اکایول بولیم اتفاق
برکون بر نهر جاری کنار ند طوره رکن غفلت طاری اولوب الذن اولان عصا
عصای موسی حرکت کلوب آه دوشدی شبان چندان که عقبه آب کبی روان
دوان اولدی حصول وصول میسر المدی مکر اول نهر جانب شهر کنز اید مردی
اتفاق اول کون زن دهقان شست و شوی چون لب جو به کلش ایدی • کورد
که روی آب ده بر عصای عصاره سعادت چرخي اچرم خط مخور • ستون
خیمه اقباله بکزر • راست کند و جاننه کلوب چون قریب کلدی الوب خانه سده
الندی مکر مطبخ ده هیزم قلمش ایدی دهقان اتمام حوائج هیچ اچون عطای
پان لیوب کوردی که آستین دامن سپهر برین کبی زرا تشین ایلده پرا ولدی
فی الحال زرلری صایوب تمام یوز دینار بولدی سحله شکر ایدوب بندست
بذل و انفاقی اچدی و اوچ کون کیمه و کوندنر تمام میوب اچوب دو کوب صاچک
بزر ماند نصکره شبان ینه خانه دهقان ممان اولدی سر اسیمه و حیران و حالی
اولکی حال ذن پریشان ینه قصه عصای بیان و غصه دیناری در میان اندی
دهقان تا ملا فرمواند نصکره اندی راست سوبله اول دینار لری که اول قهر حله
قویوب کمتشک نه طریقه کسب ایدوب نه وجهه جمع امتشک شبان کیفیت
حالی بیان ایدوب ایتدی فلان مانده سر چشمه کنار ند بر صر اچندک اوچون
عد د دینار تمام عیار بولمشمدم و دیل اغیار دن حفظ ایدوب اوچا هله
و دیعت قلمش ایدم بویوز دینار خود معلوم مکر سن شد قهر پور مشدی
دهقان نلسم اندی و ایتدی حمد و سپاس و شکر بقیاس اول کیرم ذی الجلال

و قادر بی نوال که حق کند و مرکزند قرار و یرو ب مستحقند ایصال اتدی
 بلمش اول که صرغ سرچشمه ده بن فراموش قلمشدم و اول چاهل که سن اکا
 اتشدك بن بولب المشددم بویوز دینار آنك تتمه سیدی که سکا ویرمشمدم
 حالیا اعضا بنم المدی که پو خرجه که کور رسن اول یوز دینار له در که حق
 جل و علاینه و یردی شبان بوزمان مد هوش و چیرن اولدی وایتدی
 بو حکایت ضمنند اولان عجیب احوال دن ظاهرا ولدی که کسمه کسمه نک نصیب
 یزمش و تقدیر ازلی تغییر پذیرا و لمزش بو مثل ایرادن مراد بودر که یا لان
 فضیلت قناعتك قدر بی بیلوب داین توکلدن قدم بیرون قلمیلر و کرونك
 احوال کونا کون و لباس بو قلمون دن غافل اولیوب هنر و کماله و زیو حاله
 مفتون اولمیه لکه چهره حقایق امور حجاب قضا و قدر له مستور در و مال حال
 و سرانجام استقباله اطلاع و شعور دایره ادراك انسان دن بغایت دور **ع**
 کسرا و قوف نیست که انجام کار چیست الفقه و لکون بو محاوره ایله آخر اتدیر
 یارندن سی که دهقان قدرت کلمه افتاب تابانی سخن کلزار آسمان غایان قلله
 و سنبل غالیله یار شب تار بنفشه زار سپهر ده و را برن خفادن قالدی **بیت**
 کورندی زلف شب دن چون رخ روز جمالی قالدی آفاق دل افروز
 دهقان بچه یرندن طور بیا رانه ایتدی سرفارغ اولك تابن بو کون شمع آیت
 نصیبی بضایه تورم و یار آنك بو کونك نفقه سن تحصیل ایدوب نظره کتورم
 و یارن که نفقه کما آخر له هر بریکوز نوبت ایله وجه معیشت تدبیرن قلله و فیلر
 بورای وزره متفق اولدرد دهقان زاده دروان شهر کلوب حور دی که بو شهر
 حواچ ناسدن لذت متاع رایچ دایتدیر بویام ده هیزم زیاده عزیز در و بوهکام
 ده فاکه شتا فواکه تابستان دن لذتید در جوان همان کون جابنده روان و لذت
 و هیزم خشکدن بر خور هیزم جمع اتدی و حماله الخطیبار کو تر ب و فی شهر کتور ب
 اون درهم بیع اتدی و طعام و شراب دن مناسب وقت نه ایسه اوب جانب یارانه

شتاب آیدی چون شهر دن چقدی در دروازه ده یازدی که کار گذارنده غم
که نتیجه کسب یک روزه ده درم در محصل الکلام یاران اول کون تمام مایه
طعام دهقان ایله عیش مدام آیدلر یارندن سی که حسن جهان آرای خورشید
رخشان لمعه جمال با کماله چهره عالم یتیمی در رخشان آیدی **بیت**

صبح دم چونکه روشن اولدی جهان • خود نما اولدی شاهد تابان • جوان
صاحب جمال آیدلر که سندن بو کون هیچ ودلال و حسن نپا کلمه که جز مال و
تحصیل آمال و وسیله کماله عدا یدلر که بر حیله فکر ایله که سبب فرغ بال یاران
و موجب رفاغ حال خلان اوله جوان ملتسلر نه اجابت آیدی و اندیشه مند
جانب شهر متوجع اولوب کند و کند و به آیدی بنم المدن برایش کلمه برایش بچیده
د و نکل اولمزنه تری دست کتمه جمال وارنه برجه کسب انکه اقتدار **بیت**
کارم از دست تو در هم شد و مشکل آنست • که کشادن نتوان پیش کسی شکل آید
بو حیرتله شهر کلدی و بو اندیشه ایله محزون و ملول بر کوچه گوشه سندن نزول
قلدی ناکهان بر زن نازنین سوی میان سرو قامت نکار و غنچه دهان که
مطلع ملاحظت مهر تابان و ذروء ظرافت کوب در رخشان آیدی و مال
منالی حسن و جمالی کبی بچد و بی پایان آیدی اول کوچه دن نمایان اولوب
اول سرو نازک روی دلنواز ن کوردی قد موزون و لعل میگون و حسن عجیب
و خط دلفریبه مقتون اولوب متاع صبر و سکونی باد هوا یه و پردی **مشوه**

آغیب باشنه زلفی کبی آودی •	اچنه دوشدی نکل عشق او دے
هوی سرو قدی غالب اولدی •	اوسره ارمه کی مرغبا ولدے

آخر کیزلر کندن کند و به همرن اولوب هر ترانه ده کند و به دمساز اولنله آید

بیلود میسر نه برجک ماهی در بو •	بچه چشمک تماشا کاهی در بو
نه کوندن آلدی بر تو برمه نو •	که صالادی برچ حسنه بویله بر تو

بورخسار ز بیایه نظر ایلیک که چهره رنگین در وانک طر و قی مجلسدن نسر می

زرد در و بوقامت بالای طوی همنای تماشا قیلک که آنک لطافتی غیر تند
 سرو سینه ای بکی اوستی پر کرد ایچی پردرد در **بین** سرو منار چمن
 جان و دل آمد بیرون • نسبتش نیست بدین سرو که اذابت کل است • خطی
 کور میسر که بر بالای فتنه آنکه در بلبلین صور میسر که بر شراب شکر آید
 تبارک الله تا این چه روی و آن چه خطست • چون سینه ایست در اطراف گلستان
 رسنه کلی و سبزه از رحمت خدا کرده • بوجمال و کمال بن آدمه اولمق محال در
 و بوخط خال روی عالم ده بی مثال در **ما هذا بئرا ان هذا الاملك کیم**
 براندیشه ایلک که بومرغ هایون دامه دوشه و بر حیلۀ فکر ایلک که بو نگار

نازینۀ الو مزایریشه مثنوی • کلک اغز بر ایلک ال او شورک	بومرغ و حشئی دامه دوشورک • دودک مکر یله بوکا دام و دانه
اولکم ایلیه سز مرغ خانه • کنیز کلر سمعا و طاعه دیوب کتدر و جوان	خطورۀ واروب ایتدر مثنوی • یوزک قنقی گلستانک کلی در • زیباک

پنج کلشن بلبلیدر • نه نامه لوحیدر اول صورت چین • نه نامه بر نیلدر اول
 صورت چین • نا حامه حریفدر اول زلف مشکین • ای جان جملان بر نگار
 نازنین که نقش بندان چین آنک شکل بر بیاسند صورت بجان بکی حیر اندر
 خاکیا که عرض دعا و ثنا اید و باید که سیماکوزده علامت غربت وار بو شهره
 غریبه بکمر سن غربا شکسته خاطر اولور لرحالا مناسب منزل مهیا در و اسباب
 عیش کامل و مستوفی اگر همانلق زحمتن قبول اید و ب بر ساعت خوان جمالکو
 میزبانلق پیوره ستر بزم عمر جاوداتی حاصل اولور هنره ده زیان اولمز مایند
 رایکانی واصل اولور هم بیم اغیار دن خاطر غبار کلیه که بوسری بز دن غیره
 کس پیلز و بوا مر عسرد کل مکس دخی مطلع اولمز • زخوف شخه نیم عسرد وار
 نبردن سزدن ارتق اندک کس وار • جوان جواب و یردی که فرمان بر طرم
 و بو با زاره جانله خریدارم پس همان جوان منزل زن زبوره و مهمان اولوب

والمحصل او کون آخر و لجنه جميع مرادات نفسانيه واصل اولد لر **بيت**

هوای دل هوس مرشد عنان کیم • شکیب از دست بیرون جست چون تیر
عروس دیدن زینا دل فرو بست • تنور کرم خالی نان فرو بست • **اول**

زمان که جوان همرا هلی جانبده روان اولدی زن صاحب کرم حق قدم
واجرت قدم یوز درم کتور ب ممانک او کذه قودی جوان دخی الو ب حواج
معاش یارانه صرفا یتدی در دروازه شهرده یازدی که ارباب حسن و
جماله قلت مال و منال دن نه غم که برکونلک تماشا ی جمالک قیمتی یوز درم در
برکون دخی که باز رکان کارخانه حکمت کلید قدرت جناب عزت ایله
صندوق فلک اطلسی لچدی و دینیایی زربفت شعاع آفتاب دکان سپهر
الادن بزازان بازارد دنیا یه دکوب صاچدی • فرو ریخت در چرخ کوهر
فروش • ذبا زار کردن برآمد خروش • باز رکان زاده یه یاران
اندلر بو کون سنک عقل و کفایتک مهماتی اولسق کرم باز رکان زاده علی الر
دیوملر تسلونی قبول اندی و علی السحر در شهر کلوب کوردیکه قیمتی متاعلرله
مشحون برکشی دروازه شهر کلدی تجار شهر متاعلری کساد بولسون دیو
انلرکله معامله باینک مساهله ایتدلر باز رکان زاده انی دکرها سنه عقد
ایدوب همان اول کون مزاجه طریقیله اونن اون برن تقدایدوب تمام است
بی کم و کاست پیک درم فایده اندی اسباب معاش یارانی مهیا ایدوب
دروازه شهرک کتابه سنک کتابت اندی که اصحاب فهم و درایتیه معلوم اولسون
که برکونلک عقل و کفایتک حاصلی پیک درم در برکون دخی که شاه سپاه
انجم طارم فلک چارمه نزول ایدوب منجوق دایت سلطنتی کنکره قلعه سپهر
یتوردی • شاه خاور فلک دکدی لوا • جیش نور یله جوشه کلدی هوا •
شهادیه ایتدلر سن هوا ره توکل لافنی و در سن و دایم تفویض و تسلیم مقامند
طور در سن اگر واقعا بوصفتلر بر فایده حاصل اولق و ارسه سنک دریغ

ایتوب بزم کادزک تیمارنک سعی بلیغ اتمک کمر کسن شهزاده کلام یار دانه
 تلقی تمام ایله قبول پوردی وعزیمت کامل ایله طور باول دخی شهر وارد
 قضای الهی پادشاه شهر وفات ایدوب خلق عالم آنک تعزیه و ماتمنه مشغول
 ایدی شهزاده تماشا اچون شاهک قصره چقوب برکوشه ده خوش اولوب
 طور دی در بانلرک بریسی کوری که جمیع خلق محزون و ملول جزع و فزع
 مشغول اولوب طور رکوشه قصره بر شخص ایکم کی اغنه مهر سکوت وروب
 اپیم او تور **فرد** یوموبن غنچه و شاغری نی اسیم • او تور ر طفل
 سوسن کی ایکم • دنی اول طایفه ذیبه مطابق دکل و خلاقی ایله بومصیتند
 موافق دکل جاسوسن خیال ایدوب فی الحال یاننه واردی و احوال تفیش
 ایدوب خاطره تشویش و پردی تکام شهزاده آنک تلخ کلامنی هظم اتدی
 و آتش خشمی آب حمله تسکین ایدوب کند و کند و یه اندی **بیست**

سفیهار درشتی کند ارغور •	زن غیری تری نیاید ظهور
وراز ناخوشی برکشد صد خوش •	مرا ناخوش از وی خوش آید بکوش

چون جنازه شاه چقوب قصر عالی غوغای خلاقیدن خالی قالدی شهزاده ها
 انک قالب قصرک حواله سن تماشا و سیران ایدردی در بانک زنجیر جنوبی
 برکزه دخی زیاده حرکت ایدوب خشم تمام ایله کلدی شهزاده طو قوب زندانه
 ایلندی • ایلندی لوانی زندان اچینه • قودیلر کبله احزان اچینه • قوب
 زندانه بوماه اولدی مهمان • اونندی یزدینه کچدی زندان • صناسن
 چاه کیردی ماه نه شب • اولوب زندان انکله چاه نخب • چون کچه اولدی
 یاران شهزاده دن اثر کوره مدیلر و هر باری که تجسس اتد لر خبر بلدلر بوی
 برینه ایتدیلر بو محاربه جوان کند و نک توکلنه اعتماد اتمشدی و بنای کاری
 قواعد تسلیم او مزه بنیاد اتمشدی چو بوضو ر تدن فایک بولمادی غیر شدن
 تی دست کلکه ده مراضی بولمادی بوسبیدن بزوم صحبت مزدن اعراض اندی

بلکه عارندن باشنی لوب کدی کاشکی اکا تکلیف مالایطاق اتیدی وسینه
مزی هدف تیر فراق و علف شمشیر اشتیاق اتیدیک بونلر بوند بر برینه زبان
ملا متی دوا زادردی شهزاده آنده قید و بند زندانه گرفتار اولور لسان حاله
دقیقلر جاننه پیغام ارسال ایدوب بو بیتله ناله جان کدرا ایدردی **بیت**
خبر من برسانید برغان چمن • که هم آواز شما در قفسی افتادست • یار نداسی
شهرک اشرف و اعیان و اصول و ادکانی جمع اولوب دیدلر که شغل ایالتی و
حکومت ولایتی بر کسنه یه که فرق هقی سزاوار تاج سلطانی و خضر دولتی
شایسته خاتم جهانانی مقر قله لور که پادشاهلرنیک فرزند ی اولمشدی و نیر
شاهدن بر فرد قالمشدی بونلر بو مفاوضه ده معارضه و بو مشا ورده
مخاوره ایدر کن دربان مزور ایلر و کلوب ایتدی بو ستری اظهار و بوکاری
آشکارا تمک که دون که کون بر جاسوس طوبی طور رم مبارک آنک بر در فیض
اولوب تحقیق حال ایچون بو کون بوند حاضر وله و سرنک منازعه و مجادله کوزه
واقف اولوب دیدک تجسس ایله احوال کزن ناظر اوله پس حکایت ملک مزاده یی تمامها
اول جماعته انما اتدی اندر دخاستکشاف احواله احوال اختلال کلی یه باعث اولمق
احتمال و یروب بر سیل استیصال بر سر هنک امر سال ایدوب فی الحال شهزاده یی
محبدن مجلسه کتوردی چون انلرک نظری آینه جمال ملک راینه مصادف اولد
دید فرستله کوردلر که آنک سیما سندن علامت مرشد و سعادت هویدا در
و امارت حجت و شقاوت ناپیدا **بیت** سعادت غم سی الشه طالع •
شهادت بر توی شکندن لامع • شرایط تعظیم و تکریم تقدیم ایدوب صورتی که
بومرز و بونه قد و مکة علت نذر و مولد و منشا کی ترک ایدوب دیار غربت
اختیارا تمک حکمت نه شهزاده انلرک جوان وجه صواب و زره اذ ایدوب اصل
و نین و فضل و حسن و پدر نک کیفیت و فائق و بر در نک کند و یه سوء
التفات و ترک دیار اختیارا تمک سبب و یار آنک ندن بر کونلک جهت محاش

طلبن بر سبیل تفصیل تعبیر دیندیرایله تقریر اتدی اتفاق بعضا کابره که آنک پد نرک
 دیوانه حاضر اولوب اول کوهر صدق شاهی گوشه تخت شاهنشاهید مشاهده
 انمشلوردی فی کورچیک بلدلر و سایر ارکان و دولته آنک اسلا فنک شوکت
 سلطنت و بسط مملکت بلده دلو اول ولایتک جمیع اصاغز و کاما بری آنک دیلار
 فروخ فالیلله خوشحال اولوب و طلعت سیمون و ملاقات همایونن عین سعادت
 بیلوب تنفق الکلمه ایتدلر بو خطنک حکومتنه سزاوار بوشناده عالممقدار
 درکه شب پاک و حسب پاکیزه بی واردی شبیه افتتاح ابواب معدلت
 سلطنت بزرگوارنه اقتدا و کتساب اسباب مجربک آثار ستود آباء و کرامنه اتباع
 و اقتفا قلعه کرک و هیچ درخت ظلمی نیروی بازوی سهامت ایله قمع و فضایل
 نبی مفاخر مکتشی ایله جمع ایدوب رعایت سایه رعایتینک آسوده حال اولسه
 کرک ملعه فریزدانی که آنک جبین مبینک ساطع درجه بانلق استعدادنه و
 کشورستانلق استحقاقنه دلیل ظاهر و برهان قاطع در شهریارلق علامتی
 سیمای سعادت انتماسنک لایح در تاجدارلق امانتی آینه جمال جهان نما
 واضح در بیت **بر حشمت سلیمان آنکس که شک نماید • بر عقل و دانش او**
 خندند مرغ و ماهی **پس همان ساعت که بیعت ایدوب کوکب طالعی حنیض**
 دنات دن دروه بناهند ایردی و بوسه و تنگ خلعت خلافت و ایالت ولایت
 المنه کیردی و شجره توکل و اعتمادی بو شمع مرادی دردی هر کس که قدم
 نیتی مقام توکلنک راسخ و بنای عقیدتی مکان تسلیم و رضاده شرح اول
 مقاصد دین و دنیا اکما سهولت ایله مال و ره و نقاب آرزو دل شاهد مرکه
 احسن وجه اوزره یوز کوستره • کلید توکل کراید بدست • در کج اقبال
 بتوان کشود • چو کان صدق اندرین عرصه گاه زمیندان توان کود دولت
 ربود اول ولایتک عادت ایدی که پادشاهلری اول جلوسنک بر پیل سفید
 بند در لردی و کافه انام جمع اولوب مزینت تمام ایله کردا کرد شهریدی

ایدوب دروازه کلدی اول سطور که یاران مزبور دروازه شهر مزبور
ده خامه زبان ایله تطیر و زبان خامه ایله تصویر و تحریرا تشلردی کورب
پوردی که تا سطور مزبور ک فوقه آب زر لریا ز دل و کتابه باب قلم مه
آهین ایله قاز دیکه نهال کسب و جمال اول زمان شریرو رود رخت
عقل و کفایت اول وقت بار و داور که سحاب قضاء سبحانی اکاپرورش
و مر و رخت تقدیر صمدی دن اکامد دایم بود عوایی تحقیق و بوقضیه
تصدیق ایدم اول رفیق حالی که اول که کوندن نرندان تحت ده محبوس اوله
اکنی کوندن دیوان سلطنت تخت شاهی و زدنن جلوس قلبس بنیمقر عزو
جلاله اقبال ایدوب مسند خلافت انکله بها و بهجت بولدی و لشکر اکا
سخ و کشور کا مقرر اولدی **بیت** بخت چون بر تخت دیدش نهیها کرد
و گفت ای که بر تخت جهان داری تو میدانی شکست پس هر اهل رفی دعوت
ایدوب صاحب عقل و کفایتی وزیر ولایت قلدی دهقان نژاده اسباب
و املاک خاصه و زده ناظر نصب ایلدی و صاحب جمال بی حد و بی کران ملا
و منال احسان ایدوب بیوردیکه هر چند که مفادقت اجاب دشوار و مهاجر
اصحاب صعب کار در اما صلاح حال و مال بود رسن بو خطه دن امر حال
ایدوب بر مقام دخی انتقال این سن با شانه ناقضات العقل سودای
عشق کله معبون و جمال حسن کله مفتون اولیه و فسق و فجور که بحسب العقل
و النقل نهی و محظور در شیوع و ظهور بولیمه بعد ارکان دیوان و اشراف
اعیان متوجه اولوب ایتدی و اخیج در که سنک میان کزده چوق کسب لر عقل
و کفایت و فهم و درایت و زیور و شجاعت بندن مزاج در اما دولت عنایت
ازلی ایله و سعادت مساعد ارادت لم یزلی ایله واقع در نته کم کلام قدیم
و تنزیل واجب التکیم و التقدیم دن **توفي الملك مرثیاء** آیتن بو معنی نیک
یا نند نص صریح و پرهان قاطع در **قطعه** ای مقصده مت بلندان

مقصود دل نیازمندان • از قسمت بندی و شاهی • دولت تو دهی بھر
 خواهی • توفیق تو کز نذر نماید • این راه بعقل کی کشاید • بومعنی مؤید
 بود عوی مؤکد در که همراهی هر بری نفسی بر عمل نصباید و ب
 قوت لایموت و سدر مویکس با تدلرین نه کند و زور و قوت اعتماد ایلدم
 و نه جمال صورت و نه تمیز بضارمه استظهار ایدم بلکه بنای امور خی اساس
 توکل اوزره اورب قضای ربانی و مقدرات اسمانی پر رضا و یردم
 ایتدم • سرفقول سایه نهاد و کردن طوع • که هر چه عادل حاکم کند و همان روا
 چون شهادت کلامی تمام اندی حضار مجلس دن بر مرد دانا اقدام اقدام اوز
 قیام ایدوب وظایف دعا و ثنای داند کد نصیحه ایتدی هر کلمه که رشت
 کلام جواهر تنظیم ملکن منسلک اولمشدر بر لولوی آبدار در که صدق خرد
 پرورش و بر زر تمام عیار در که محک حکمت ده آذمایش بولمشدر جهان
 دار لوقاسیانک فضایی عقل و حکمت در و تاج دار لوقاستعداد نک سطر
 فضل و معرفت پسر جناب سلطنت اکسایک یاد شاهلغه لیاقتنه باشند
 محتک و شهر یار لغه استحقاقی بود لیل ایلده بین و مثبت آفریدن کار عوام
 عالم ازلی به عالم در که هر فردك انواع تربیت دن نه نوع قابلیت و اردر
 و هر شخص صنای تربیت دن نه چپ سزاوار در بیت • رخواست
 بی منتهای اهرکس • بقدر حوصله خود نواله می باید • بو ولایت اهلنک
 سعادت سنی • بو منزله کتوردی و بو بوم سکا تنک قوت طالعی سن های
 آسمان آشیانک سایه های یون مرغان شکسته بال رعیت اوزده سپایان
 ایدی • فرد • مبارک منزله کا بخافرو دآید چنین ماهی • هایون عرصه
 کار دبوش رخ چنین شاهی • کبا دایان دن بر نامدار دخی یزیدن طود
 ایوان دیوان کیوان رفعتی زیور شای شاه جهان جواخت فلک تخت ایلده
 راسته قیوب بونظم جواهر تنظیم طبق دهانله فرق شریار کامکاره

60
 نثار ایزی بواسلوب اوزره اعیان وارکاندن هر بری مقتضای مقامه
 مناسب کلام پیور و بحایف مناقب خسروانه دن بر نکته اظهار اندلو و عاقبت
 العاقبت بر پیر پاک ضمیر یا کفر تقدیر مباح کلام اقدام اقلای دراز اندی و تقدیم
 لوازم دعا و مراسم ثنا و نصیحت بوطرنا و زره کلامه آغاز ایزی شویله که فرمان
 جها نطاع شرف صد و در بولا تقدیر دلپذیر ایلله مرفوع حضور بر حبور
 اوله ملک اسدی سویله کورم نجمه واقع اولمشدر اول **حکایت**
 پیر ایتدی اولن زمان که جوان ایدم ملازم ارکان و دیوان ایدم چون
 دنیا ی غدارک پو فالغز خشم ایدم و بوزال داستان نمناک مکر و قیوم
 جرم ایدم و عین الیقین بلدم که عروس شوهر کش دنیا نجمه یاران دسک
 ساز بود و عود و جودین یزه چالمشدر و بومعشوق حیلله باز نجمه عشاق
 سریندا زک بر لبیلله ایا غنالمشدر و نفسمه ایدم ای در مندر رشته
 دلکی پر غدار حیلله کاردک مجتنبه بتلا تمش سن که صد هزار شهر یار
 کامکارک سنیه وجودنه دست رد اوردمشدر و بیجد ویشمار تاجدار
 ناملدارک خرم خجارتک صاورب باد فنا یه ویرمشدر **مشهور**

فتی اول یروزند شاه اولنلر	سپهر سلطنتد ماه اولنلر
یتور لور شمدی پیرالنده ایتور	قرا طیلر غدا و لمشدر برا بر

سنک بوسوداده سودک یوقدر تعب سوده چکه و پوره کز ارمده
 که ممر کار بان • رنج و محنت در میل اقامت اتمه • هر کس که ده و رسم
 جهان نیک شتافت • از بهر اقامت ای پیر خانه نه ساخت
 این کهنه رباط را عمارت چه کنی • آخر چو بدیکری بیاید پرداخت
 خواب غفلتدن بیدار اول که وقت تنک در سمندر هوار
 روحه سوار اول که مرکب بدن لنک در عمر کون اهدن توشه احضار
 ایلله که مسافه راه دور و دراز در و قریه قلبکی آب قناعتد پر قل

که تاب آتش بادیّه جانکداز در **مثنوی** این طلب امروز
 بهر کوشه • کوپه فردات بود نوشه • راه تو دور آمد
 و منزل دراز • برک ره و نوشه منزل بسیار • چون بوغفلت
 متنبه اولدم نفس سرکش لجام نصیحت ایله زیر راغنه رام ایدوب
 نشاط تمام و رغبت صادق له تحصیل نژاد آخرته متوجه اولدم
 و دامن طاعت خالقہ تثبث ایدوب رغبت دنیا و صحبت
 خلایفه پشت و پا اوردم **بلیت** کوکلز محو ایدوب
 دنیا هوا سن • قومادمانک حقلک ماسوا سن • برکون
 اتفاق بر مهم اچون بازاره واروب کوردم که بر صیاد
 بر چفت هد هدی قفسه قومیش کیدر پیچاره لر محبس قفسه
 بر برینک حالته کریان و کمر فتارک بلا سندن تنور غم ده
 بریان خدادن مرده خلاص دیلیوب افغان ادر بونلرک
 حالته ترحم ایدوب قصد ایدم که صیاد دن آنلری صاوت
 الوب بند بلادن ره قلم بو وسیله ایله حبس عذاب ایزد
 دولت آزادی ابدی یه مترصد و مترقب اولم صیاد آنلر ایکی
 درم بها تعیین ایدوب اکسو که رضا ویرمدی بن ده همان
 ایکی درمه مالک ایدم متردد اولوب نفس حریص اول
 ایکی درمک عدمن جایز کورمدی خاطر دخی قادر ایکن
 اول بیکنه لر بند قفسه ده قومغه مذهب مروّتله
 رخت بولمدی آخر توکل کله ایدوب قیمت معهودی ویرب
 ایکیسن دخی الوب شهر دن طشهره بیر خالی یر کتدم و باشم
 اوزره چورب رضای الله اچون مالدن آزاد ایدم آنلر
 دخی برویرانه دیوارا وستنه چقوب بکا آواز اتلر وننه که

حوشناسك دسهي در نربان نيازله اعتذاره آغا تدر
وايتدلر بو احسانك حق مكافاته و بوانعامك تمام مجازاته
قادر دكلوزا ما بوديوار التلن برصند وچه واردر كه
پر كوهر شاهوار در اگرچه بو نعت مقابله سندن بي قدر
و بيمت در اما عجاله الوقت شرف قبول ارزاني پورلرس
كمال منت در بن انلك بو گفتارندن تعجب ايتدم واستغراب ايله
آنلك خطاب ايدوب ايتدم عجب حكمتدركه زير خاكك صند و
پر جوهرى كور رسز زير خاشاكك رشته دام دن غفلت قيو
سز جواب و پردلر كه چون حكم قضا نازل اوله و فرمان قدر
جريان بوله ديل عقل جريان بوله ديل عقل رمد جهالت ايله خيره
در و بصيرت ظلمت غفلت ايله تير اولوب اول محلل نه عاقلك
بصيرت اثر قيلور و نه عارفك بصيرت نور و فرق القور بو
جمله يه باعث اول حكم الهى در كه بو حالاتك ضمنى حادث
اولور **بيت** هر چن نازل اوله امر قضا • هوش مله
اولور بصيرت • بو حكایت شاه جهان پناه قضا و قدر پايك
و پور دغنه كواه در حكما حكمت شعار بو معنی بور باعى
ايله اشعارا تشلور در **رباعى** كركار تو نيكس بند بپر
تو نيست • وز نير بدست هم رتقصير تو نيست • تسليم
و رضا پشه كن و شاد بپر • كين نيك و بد جهان بتقدير تو
نيست • **تير** اتدی ای شاه بن اول دیوار التخی قازوب
دید كلری كبی اول صند وچه بولدم و اچندن اولان جواهر
سلك ضبط چكوب محافظه سوبانك مبالغه قلدیم حالیا
استانه اسمان دفعته مرفوع بند نه منت اولدركه ملك مثال

مبارك ارزانی بیوره تا اول درج جواهری خزانه عامر بخون
 قید ضبط ربط اولنه شهراده ایتدیه بوختی سن اكدك
 برنگ غیره شریك اولمق و بونهالے سن دكدك ثمرنگ اخره
 مشارك قلمق خلاف شرط انصافدیر بوجواهر حکمت که الان
 سلك بیانه چكدك نریثر و بودرچ نصیحت که نفاق دانش و مقرر
 در بزه کفایت ایدر که صراف عقل قند کوهر کلام صاحب هنر در و
 سن قلبی اکیو حکمت ایله در تمام عیار اولمق سیتر در **مثنوی**

• ذر کوهر در رحمت کلامی	• خصوصاً محکم اولا انتظای
• قنچ حکمت سورن فهم ایلیه کوش	• سمائی روحی ایلیست و مدھوش
• دل و جان ایلیه استقباله آھنک	• اولور بغیرینه باصر غنچه و شتدک
• اولور خندان انکله چشم نمناک	• بولور شادی انکله جان غناک
• ادرسه مرده جسمه نرنل ایلیر	• دل و جان سمعی تابند ایلیر
• تعالی الله زھمیشان الهی	• ایدر آب حیات اصل سن سناهی
• چو بوشان الهی وارد آندک	• عجبی بر ادرسه دلک جانک

چون پسد پای حکیم بو فصل پراسلی آخر اتدی و مضمون صایای هوش
 بو داستان ایله پایانه بتدی رای دایشلیم مراسم خدمت و لوازم مدح
 ادا ایدوب ایتدی بحمد الله که یمز حکمت حکیم عالی مرتبت ایله نفا ب
 خفا چهره مقصود دن مرتفع اولوب غایت مأمول و نهایت مسیول
 هنر دانای سامی منزلتک برکت صحبت ایله حصوله موصول اولدک
مثنوی جزاک الله که جانم کوزن آچدک • کوز و مقرر شو
 جانان یوزن آچدک • امیدم یوزنک آچدک نقابن • کیدرک
 دیلک دیلدن حجابن • یولم پر نور ایدوب ای مهر روشن • خلاص
 اتدک ضلالت ظلمتدن • خضر و شما که رهبر اولدک ای جان

۳۹۵
 اچوردك مرده جسم آب حیوان • حالیا متضرع در كه حكیم روشن
 ضمیر بو حقیقك ناصیه ملتئم دست در داوریه و محقر دن كه فراطخلا
 صمدن سلح حكمت اختصاصه هدیه كتور دم استنكان بیوریه
 نیست بر طبع نازك پنهان • نكتة تحفة الفقیر حقیر • برهن ایتدی
 ای ملك بن كوشه دنیا ده فقر له خزیه نفسم پیشه وزاد قناعی
 كند و مه توشه ایدوب دامن دلی لوٹ علا یقندن پاك و آینه خفیه
 رنگ عوا یقندن تابناك اتمشكن هیچ وجهه ممكن میدم كه بردفعه
 دخی رنگ قازد رات دنیا یله آلوده و رنگ كد رات یا فهایله اندود
 اولم **فرد** بدنیا ناكوان آسوده بودن • دریغ آمد مرا آلوده
 بودن اما اگر پادشاه سعادتمند دلمر سه كه برخدمت ایلد بن رجمند
 ایدوب طوق منتن تا قیامت كودنه بند ایلد توقع ایلرم كه بوجواهر
 حكمت و لای معرفتی رشته تالیف ده ترصیع و ترصیفا ایدوب و
 جمیع امور نه پشرنه ایدوب قواعد احكام سلطنتی آنك او زرنه
 بنیا دایلیه و هواره بو وسیله ایلد بنی مزایا د خاطر عا طردن یا د ایتوب
 اوقات مستطابه ده دعوات مستجاب ایلد یا دایلیه لوكه بر موجب مضمون
لایرد دعاء الاقام العادل دعاء سلاطین عدل آیین عزاجالبه
 مقرون در رای كلام حكیم روشن رایه شرف قبول رزانی بیوردی
 وهان دم برهنی و داع ایدوب ینه دارا ملكنه رجوع قلدی و او جواهر
 حكمی كه درج دهان حكیم دن الله كیردی رشته تالیفك انتظام و پر
 و دایما سواخ اموره بو مواعظه التجا ایدوب هواره و قایع دهورد
 بو نضایدن استمداد ایدردی **قطعه** آنكه او پی روی پند
 خرد مندان كرد • آخر الامر بر منترل مقصود رسید • و آنكه شد
 منحرف از جاده راست روان • راه كم كمر در مقصود نشانی نشیند •

چون نخسته رای بود استان بی نظیری بدایتندن نهایته دك تعبیر
 دلپذیرایله تقدیر قلدی همایون فال کل سیراب کبی بساط نشاط و زده
 آچلدی و نهال حالی چمن اقبالن سرفرازغه آغاز ایتدی و وزیر
 عواطف خسر و اندایله امید و اریدوب دین دلن کل الجواهر النقات شاهانه
 ایله منور قیلوب ایتدی **فرد** زهی تقریر دلجویت تماشاگاه روانی
 بیان شایسته نزهت فزای روح انسانی • بوقصه شیرینک بیانیه کام
 جائزی پرشده حکمت ایتدک و لوحکایت زینک اداسیله زمین حاملزده
 تخم سعادت اکدک من بعد دستور العمل احکام جهانباغ بونضایح کافیدن غیره
 اولسه کرک و کارنامه اعمال حکم رانی بومواعظ شاییدن غیریه قلعه کرک
 بوکلمات بی نظیر درون دلق بویله جایگیر اولوب بومرنه ده تاثیر ایتد و کسب
 دکله الا صدق پیت و صفای طوبیت و زیر روشن ضمیر هریر که کلام کاف
 اگرچه که فی حد ذاته شوب کذب دن صافی اوله قائلک آلوده لکی جهنم دن
 نتیجه صفا و یرمز و موعظ و نضایح که با وجود که عین حکمت دن لایح اوله کونینک
 قساق قلبی سببی ایله اول سامع تاثیر اتمز **قطعه** دامن آلوده کر
 خود همه حکمت کوید • بسخر گفتن نه بیاش بدان به نشود • آنکه پاکیزه است
 ارب نشیند خاموش • همدان سیرت زینا ش نصیحت شنود • نخسته رای
 د عارشته دایه بدایتدی و کلام ملکی که ملک کلام ایدی پسند اید
 ایندی اول که زبان حکمت بیان شاهنشاهیدن شرف صدور بولده
 محض صواب و کتاب حکمتن بر بادیه واقعا کلام اهل دروغ بی فروغ اولو
 و آتش درمنه کبی بر آند انطفا بولور اما کلام اصحاب صدق و صفات شایر
 صبح صادق کبی دایما نور و ضیا و پرور و شعله خورشید کبی ساعت
 ساعت نورانی کورینور **مثنوی** ندکلو صبح کاذب قلعه تزویر •
 قیله من قلب شبدر نوری تاثیر • طویلور عاقبت کذب و خطایی • همین

36
 3
 باینده قالو ریز قراسی • هایون فال نخسته رای بردفعه دخی نوازش پور و رب
 رایت رفعتن درون پرخ برینیتوردی نخسته رای آ ناصفت پسندیدن شاه و
 انوار اخلاق حمیک شاهنشاهی شاهه ایدوب بنای ثنای مدحتی واداء دعا و دولتی
 بوابیانله تمهید پیورد • توای شه بخوبی اخلاق خویش • سبق بردی از پادشاهان پیش •
 زهی دین دانش زهی عدل و داد • زهی ملک و ملت که پائین باد • مجلس و مقامن تمام
 اولت و کلام بود عاید اختتام بولک هایون فال دخی راک دابشلم کی بولطایف اخبار و
 و امثالی صیاف اخلاق و اعماله ثبت ایدوب تشیید مباعدل و احسان و تحمید قواعده
 نظام احوال انساند سعی و وفور و بذل محمود و کاتک و صفات زورکار دهنه نام علیج
 و ذکر محمود یادکار فودی کندی **بیست** • دو چیز حاصل عمرست خیر و نام نکو • وزین
 چودر کزیری کل من علیها فان • مباحش در پی آثار کام خلق پرآر • کرنین دو کار بیاب
 ستاد و دو جهان • بود را و لخواهر حکمت نشان که بر منتضا گزبان زبان و خامه خامه
 زبان آئی سلك بیان چکدی و دهقان قرع جامه آنک مرین نظم و انتظامند سحر
 و اهتمام تخن کدی مکارم اوصاف افاضل آ نام دن متوقع و محاسن اخلاق اما ثلعالی
 مقامند متضرعده که بولکات ناسنجید و بوعبادات ناپسندیدن یه ذیل اغراض
 و انصافی شامل تیلوب بوکینه نک سقطنه عین سخط ایله ناظر اولیوب عین رضا
 ارزانی پیوره • در که درین سینه نهان داشتم • یک بیک از دل بزبان
 داشتم • کرد و کرنیک فکندم به پیش • پوش بدامن به نکوی خویش •
 چونکه بدین پایه رساندم کلام • به که کنم ختم سخن و السلام • و الحمد لله علی

الانتم و علی الرسول افضل

الصلوة والسلام

منه
۴

Digne de l'île de Chio

Mouineau
L

بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم

Trouton

Toually 1782.

Trouton

Trouton

Desal

1772

Toually

Desal 1772

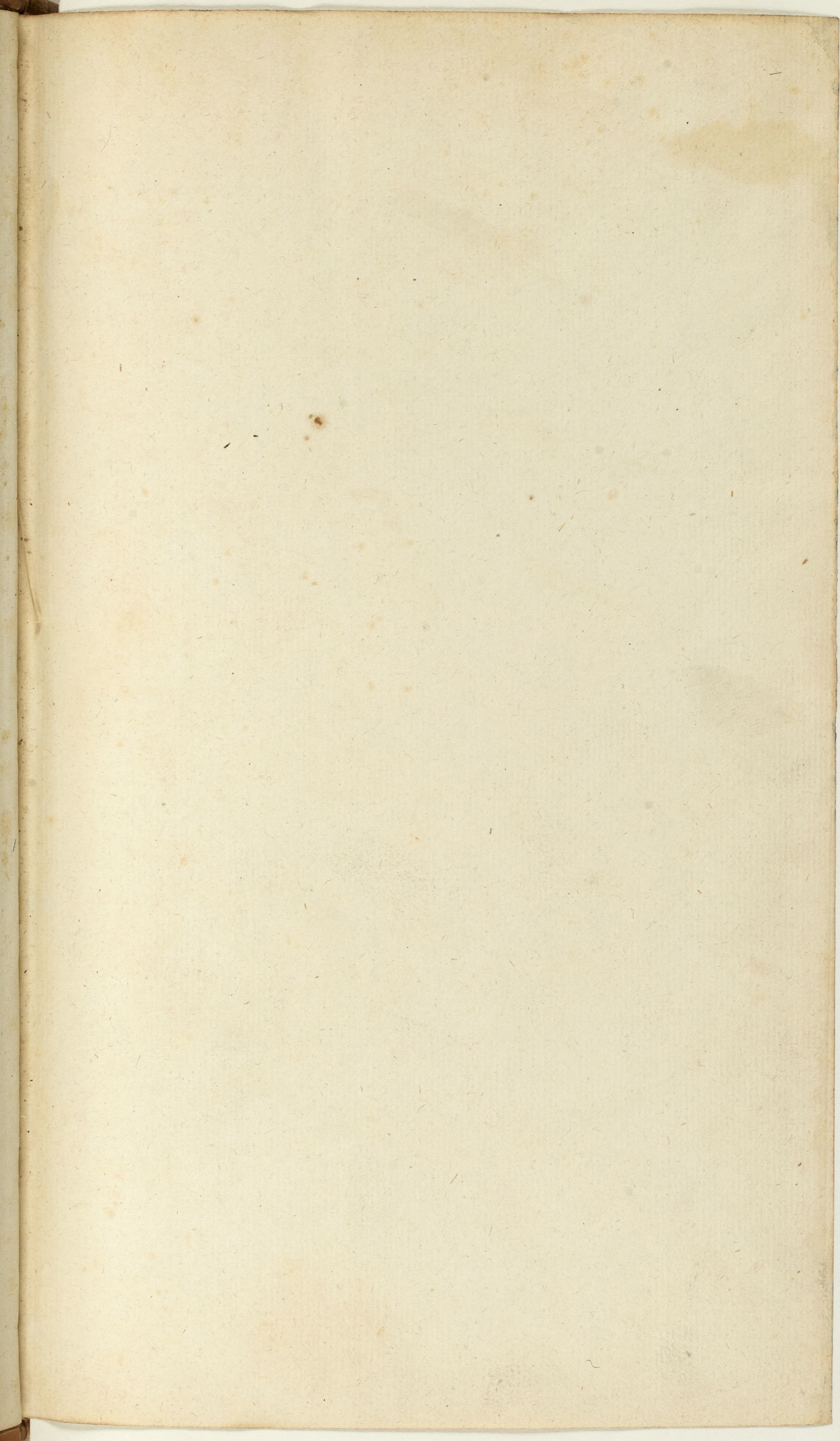
Trouton

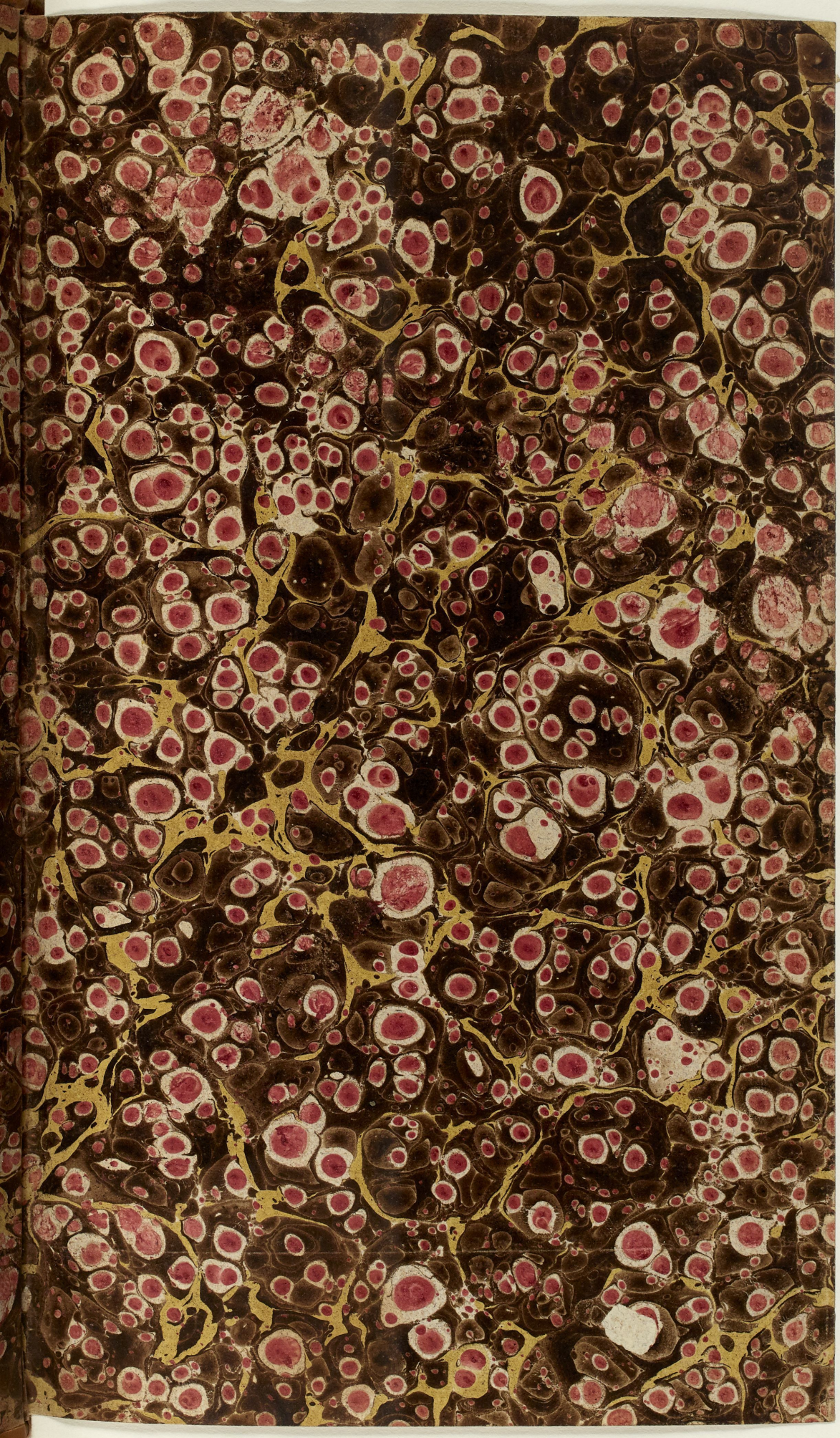
De Saime. 1780

E. Roux 1664.5

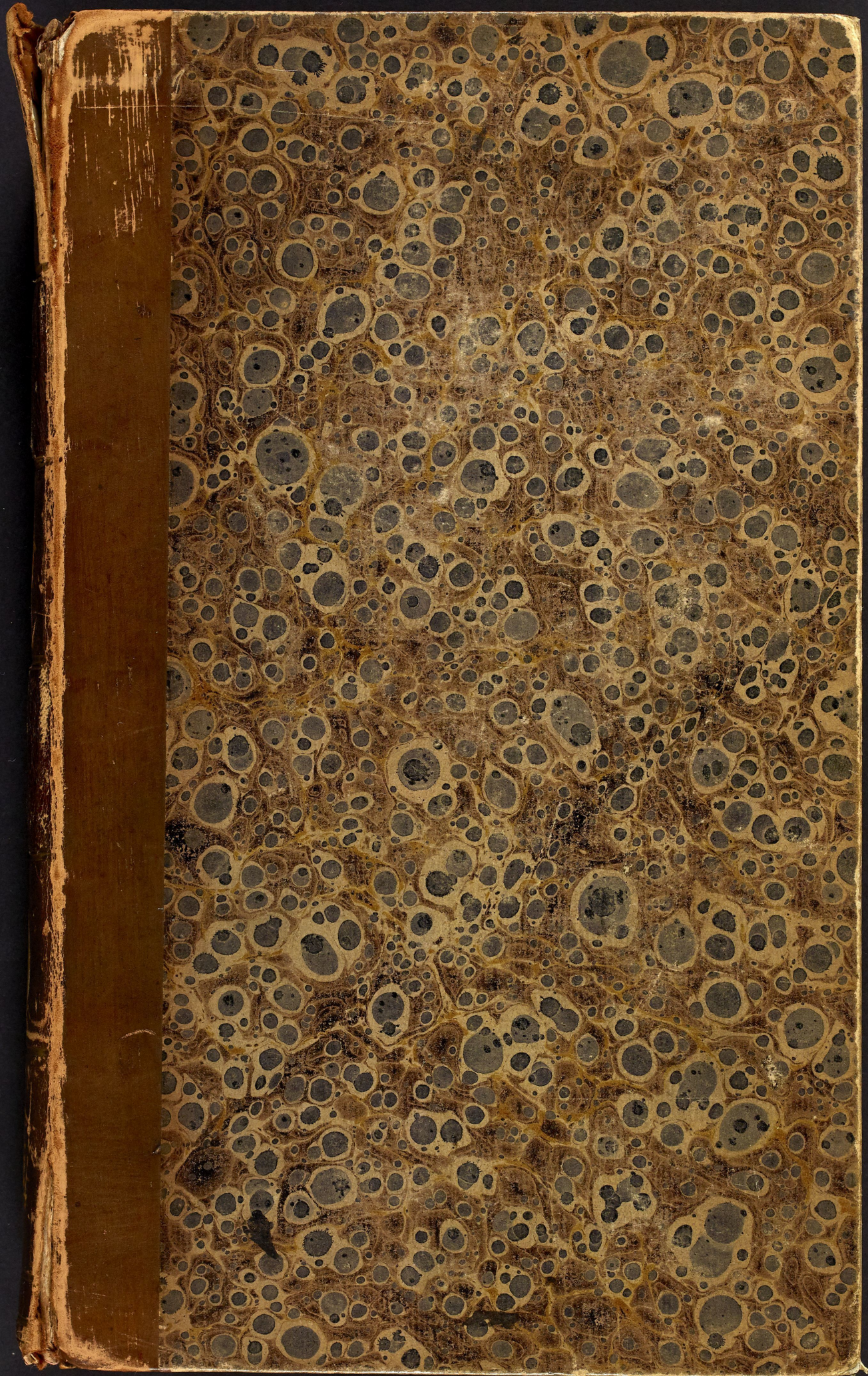
Trouton

De Saime 1780



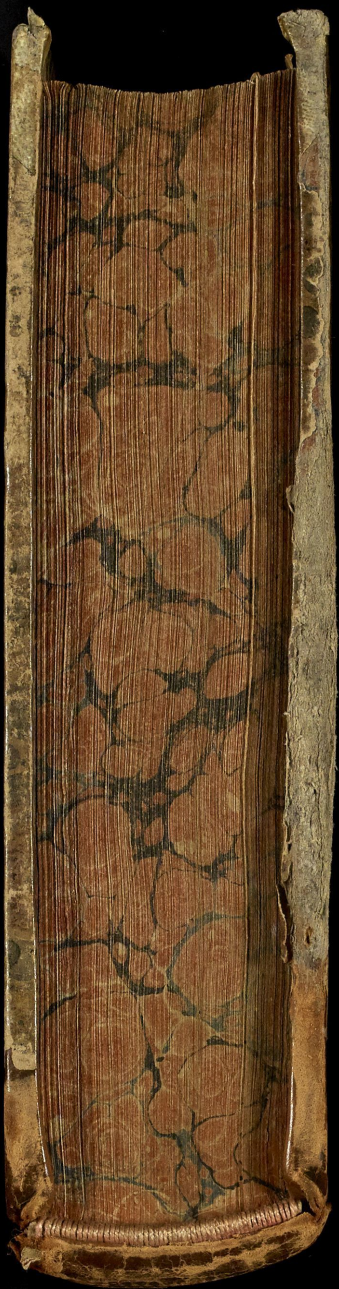












La comtesse Fanny de Beauharnais a été immortalisée
dans cette épigramme de Lebrun souvent citée:

Eglé, belle et poète, a deux petits travers:
Elle fait son visage; et ne fait point ses vers.

The enclosed finding of the
Committee of the House of
Representatives of the
State of New York, in
relation to the petition
of the Board of Education,
in relation to the
proposed changes in the
curriculum of the
common schools, is
herewith submitted.